

# چشم انداز ایران

۷۴

تیر و مرداد ۱۳۹۱  
قیمت ۵۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:  
لطف‌الله میثمی

لطف‌الله میثمی

طراح جلد:  
فرزین آدمیت

صفحه‌آرایی:  
علیرضا ابراهیمی

چاپ:  
ایرانچاپ

توزیع:  
مؤسسه اطلاعات

نشانی:

تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی،

شماره ۲۴، طبقه سوم

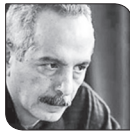
کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷

تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

www.meisami.com  
meisami40@yahoo.com



## به‌نام مهربان‌ترین مهربانان

۲- توسعه پایدار با اسلام در ساز و کار دموکراتیک / مهندس لطف‌الله میثمی  
۵- زلزله در آذربایجان و غلغله نژاد عشاق / ابو طالب آدینه‌وند

### چشم‌انداز توسعه

۷- آب اصفهان، تشنه تدبیر / گفت و گو با دکتر مهدی بصیری اصفهانی  
۱۲- زخم‌هایی بر پیکر مناطق کردنشین غرب / احسان هوشمند  
۱۹- فرامیلت‌های نفتی فوق سیاست  
۲۱- دیدگاه‌های یک کارشناس نفت / گروه نفت  
۲۳- اقتصاد ایران در محدوده سیاست / دکتر محسن زمانی  
۳۳- هفت خوان نبرد تولیدگران با... / سید مهدی غنی  
۳۸- مشکل مسکن در ایران / گفت و گو با کمال اطهاری  
۴۵- راه‌های برون‌رفت از بحران مسکن / گفت و گو با علی رحیم‌پور

### چشم‌انداز جامعه

۵۴- نگرشی کوتاه به تحولات آموزش و پرورش / دکتر سید کاظم اکرمی  
۵۷- برنامه‌ریزی در آموزش و پرورش نیازمند حوصله و تدبیر / دکتر مرتضی حاجی  
۵۹- اجرای طرح تحول بنیادین در آموزش و پرورش / گفت و گو با اعضای کانون صنفی معلمان  
۶۸- نگاهی به تغییر ساختار آموزشی / شیرزاد عبداللهی  
۷۳- نقد سند تحول راهبردی / علی‌اکبر باغانی  
۸۰- اقتدار گرایی و آموزش و پرورش / سیدرحیم مدنیان  
۸۳- آموزش و پرورش در اندیشه جان دیویی / عزت‌الله مهدوی  
۸۷- آموزش مدنی / چک کرینتندن / برگردان: چشم‌انداز ایران - بخش پایانی  
۹۳- انقلاب علیه مردان / گفت و گو با دکتر حسین آقاجانی

### چشم‌انداز اندیشه

۹۸- نوآوری‌های قرآنی آیت‌الله طالقانی / گفت و گو با اعظم طالقانی  
۱۰۴- مثلث آزادگی / لطف‌الله میثمی  
۱۰۸- نظریه تفکیک به‌مثابه جایگزینی برای نظریه سکولاریزاسیون / دیوید وارد میلر / برگردان: کمال رضوی  
۱۲۱- تفکیک را جایگزین مناسبی برای سکولاریزاسیون نمی‌دانم / گفت و گو با دکتر مقصود فرستخواه  
۱۲۵- انحصارزدایی از دین در جهان مدرن... / دکتر حسن محدثی  
۱۳۲- فریده ماشینی؛ پژوهشگر قرآن و کنشگر مدنی / مهندس حجت‌الله مدیریان  
۱۳۴- نخشب؛ مردمی از تبار پاک‌دلان / محسن بیناپور

### چشم‌انداز تاریخ

۱۳۶- معادله «ترس» و «قابت» / گفت و گو با سعید شاهسوندی - بخش بیستم  
۱۴۸- درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه / دکتر فضل‌الله صلواتی - بخش بیست و هشتم  
۱۵۸- تقابل استبداد با مشروطه نو یا / حسین جلیلی

### چشم‌انداز سیاست داخلی

۱۶۷- به رنگ سیاست، با طعم نفت / فائزه حسنی  
۱۷۳

### چشم‌انداز سیاست خارجی

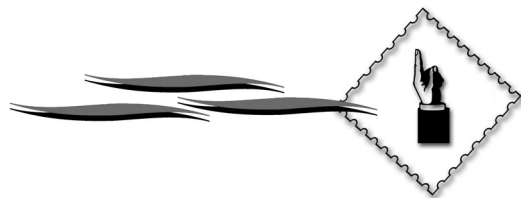
۱۷۳- در حاشیه سوریه  
۱۷۵- امریکا چگونه باید در سوریه عمل کند؟ / تلخیص و روح‌یابی: کمال رضوی  
۱۷۶- کابینه جنگی میت‌رامنی / برگردان: چشم‌انداز ایران  
۱۸۱- القاعده خوب، القاعده بد  
۱۸۵- آیا موجودیت اسرائیل واقعا در خطر است؟ / پروفیسور محسن مسرت

### چشم‌انداز کتاب

۱۸۸- دکترین شوک؛ ظهور سرمایه‌داری فاجعه / دکتر محمد حسین رفیعی  
۱۹۰- دموکراسی یا شبه‌اقتدار گرایی / حمدالله حق‌پرست

### چشم‌ها و گوش‌ها

۱۹۹- ایران در رسانه‌های جهان / تلخیص و روح‌یابی: هادی عبادی  
۲۰۶- چشم‌انداز خوانندگان



## توسعه پایدار با اسلام در ساز و کار دموکراتیک

لطف الله میثمی

مصون باشند. در سرمقاله «سوراخ‌های استخر ایران کجاست» (چشم‌انداز ایران، شماره ۶۹) نشان داده شد که منحنی درآمد نفت طی صد سال گذشته و منحنی خرید و تولید اسلحه و منحنی تورم با هم موازی بوده و همچنین با توجه به نکات مندرج در سرمقاله نشان داده شد خام‌فروشی نفت جز زیان‌آمیزی در بر ندارد. • نازکی کار و کلفتی پول‌ناشی از درآمد با آورده نفت و یادرآمد بدون زحمت عوارض زیادی دارد:

نخست این که نفسانیات بشری ایجاب می‌کند که یک قشر محدود این درآمد با آورده را به انحصار خود در آورده و بخش عظیمی از مردم از آن درآمد محروم شوند.

دوم این که پدیده مالیات‌گریزی را در همه اقصای ملت تقویت می‌کند و عملاً هم دیدیم که حتی پس از انقلاب نیز افراد و مؤسسه‌های وفادار به انقلاب هم مالیات‌گریزی را پیشه خود کردند، در حالی که مدیریت اصلی جامعه باید با مالیات نسل حاضر باشد نه یک ثروت بین نسلی که نمی‌توان آن را در آمد قلمداد کرد.

• این در آمد ناچیز و باد آورده، اقتصاد کار را به اقتصاد سرمایه تبدیل می‌کند آن هم نه سرمایه‌ای که از انباشت کار به دست آمده باشد، بلکه سرمایه‌ای ناشی از فروش نفت خام، طبیعی است که چنین سرمایه‌طلبانی نیروهای مولد و تلاشگران صنعت و کشاورزی را تحت فشار بی‌امان خود قرار می‌دهند.

• از آنجا که وابستگی سالیانه ما به درآمد نفت فزاینده بوده و از آنجا که اصلی‌ترین درآمد ما ناشی از فروش نفت و گاز است و از سویی این صادرات از طریق خلیج فارس و دریای عمان صورت می‌گیرد و از آنجا که حضور ناوگان‌های امریکایی، انگلیسی و حتی زیر دریایی‌های اسرائیل در خلیج فارس و دریای عمان چشمگیر است، بنابراین برای عبور دادن کشتی‌های نفتکشمان از کنار این میلیتاریسم باید هم برتری هوایی داشته باشیم و هم برتری دریایی، که البته هزینه‌دستیابی به این برتری تسلیحاتی و رقابت با آنها بسیار زیاد و چشمگیر است. اینجاست که هزینه صادرات یک بشکه نفت تنها به هزینه اکتشاف، استخراج، گوگردزدایی، نمک‌زدایی و تفکیک گاز از نفت بگوئیم هزینه عملیات منحصراً نمی‌شود. جدی بودن این راهبر در این است که فرماندهان نظامی ما اعلام کردند که اگر نگذارند ما نفت را صادر کنیم ما هم اجازه نمی‌دهیم نفت دیگران صادر شود که معنای آن ضمن بازدارنده بودن، اگر جدی شود درگیر شدن در یک جنگ منطقه‌ای و شاید جهانی است. توجه کنیم که در هشت سال دفاع مقدس در برابر حمله عراق به ایران با توجه به مظلومیت ما معادل هزار میلیارد دلار خسارت دیدیم که تقریباً معادل تمامی درآمد ما از ابتدای صنعت و تجارت نفت تا کنون است.

یکی از موانع توسعه پایدار در ایران - که در مقاله‌های پیشین نیز بسیار روی آن تأکید شده - مثلث نفت - اسلحه - جنگ و سرکوب است.

### الف - خام‌فروشی نفت

ضلع اول این مثلث خام‌فروشی نفت است که باید به نکات زیر توجه داشت: • خام‌فروشی نفت ما را به دام اعتیاد به تجارت نفت می‌اندازد و از توسعه صنعت نفت - که صنعت مادر ایران است - بازمی‌دارد.

خام‌فروشی نفت در آمد شیرین و سرشاری را نصیب شرکت‌های فراملیتی نفت و کشورهای خریدار نفت می‌کند، به طوری که نسبت درآمد ما از یک بشکه نفت نسبت به درآمد خریداران نفت ۱۶ به ۸۴ است. از قیمت یک بشکه نفت ۱۶ درصد آن نصیب ما می‌شود و ۸۴ درصد آن نصیب شرکت‌های فراملیتی و کشورهای غربی خواهد شد. البته اگر به ضریب گردش پول که معمولاً در کشورهای غربی عدد چهار است توجه شود درآمد آنها بسیار زیادتر خواهد بود.

• باید توجه کنیم که مبلغ ۱۶ درصد نیز درآمد نیست، بلکه در برابر آن ثروتی را به نام منابع طبیعی در کفه دیگر ترازو گذاشته‌ایم که متأسفانه این ثروتی است بین نسلی که هم پایان‌پذیر است و هم تجدیدنپذیر، و دیگر این که این انتقال ثروت در هیچ محاسبه‌ای منظور نمی‌شود.

• برخی از متفکران اقتصاد سیاسی این نوع معادله را نفرین منابع طبیعی می‌نامند و یالین که این طلای سیاه را بلائی سیاه نامیده‌اند.

• در مقاله‌ای به نام «ایران و سراب‌های چهارگانه نفت» در چشم‌انداز ایران شماره ۱۳، نشان داده شده که قیمت خام‌فروشی از قیمت آب تصفیه شده در کشورهای غربی کمتر است، حال این که آب به وفور در طبیعت وجود دارد و دیگر این که تصفیه آن از آن ترازو سویی تجدیدنپذیر است، در حالی که منابع نفت فسیلی بسیار نادر و پایان‌پذیر بوده و استخراج و تصفیه آن گران‌تر و مهم‌تر از همه این که تجدیدنپذیر است.

### ب - حفاظت نفت، اسلحه و جنگ

ضلع دوم و سوم این مثلث خرید اسلحه به منظور حفاظت نفت و جنگ است. در این زمینه به نکات زیر باید توجه داشت:

• با توجه به ناچیز بودن سهم ما از درآمد نفت ناشی از فروش نفت و این که این سهم ناچیز هم درآمد نیست، بلکه انتقال ثروت است، با این حال ما مبالغ هنگفتی را برای حفاظت از صادرات نفت هزینه می‌کنیم. مکانیزم آن هم به این شکل است که باید نیروهای مسلح، نیروهای امنیتی و مؤسسه‌های حفاظت فیزیکی نفت را دائماً تقویت کنیم تا تولید بی‌رویه در برابر ثمن بخش از مخالفت مردم و صاحبان

افزون بر آن بیش از ۱۶۰ هزار شهید و یک میلیون مجروح هم داشتیم، بنابراین آیا درست است که شاگرد اقتصاد خود را به چنین پروسه در دناکی مشروط کنیم؟

## راه برون رفت

برای برون رفت از این مثلث اسارت بار لازم است اشاره ای به سیر مبارزه ملت ها داشته باشیم:

مبارزان در دهه ۱۳۴۰ شمسی خود را مواجه با یک رژیم استبدادی وابسته به امپریالیسم می دیدند. اصلی ترین شعار این مبارزه دو مؤلفه داشت: نخست این که رابطه ما با قدرت های سلطه و در رأس آن ابر قدرت امریکا، یا اسارت است یا نبردی بی امان، و بین این دو هم راهی نیست.

دوم این که اصلی ترین تضادی که ما با آن روبه رو هستیم این است که از یک سو ما ساده اندیش بوده و از سوی دیگر ابر قدرت و قدرت های دیگر بسیار پیچیده عمل می کنند.

مبارزات ملت ویتنام، ملت الجزایر، ملت فلسطین و... در این دوران زبانزد خاص و عام بود.

امریکا و انگلیس تحمل دموکراسی ملت ایران به رهبری محمد مصدق، دموکراسی ملت اندونزی به رهبری احمد سوکارنو، دموکراسی ملت شیلی به رهبری سالوادور آلنده، دموکراسی ملت گواتمالا به رهبری جاکوبو آربنز، دموکراسی ملت عراق به رهبری عبدالکریم قاسم و... را نداشتند، از این رو این رژیم های ملی و دموکراتیک را با کودتاها پی در پی سرنگون کردند. امریکا یا انگلیس در هر یک از این کودتاها گرچه به ظاهر پیروزی فیزیکی به دست می آوردند، ولی دیر یا زود در افکار عمومی جهانیان منزوی و منفور می شدند و بسیاری از متفکران امریکا و انگلیس از این دخالت های زشت و نکبت بار پشیمان می شدند و اعتراف های خود را در مقاله ها و کتاب های متعددی منتشر کردند. برای نمونه می توان به دو کتاب آقای استیون کینزر به نام های «همه مردان شاه» و «براندازی» اشاره کرد که کتاب اول درباره نهضت ملی ایران و کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است و کتاب دوم درباره ۱۴ کودتای امریکایی است که در کشورهای مختلف انجام شده است.

در پی شکل گیری این دموکراسی ملت ها و کودتاها و براندازی ها بود که ملت ها از نظر کیفی و کمی به آگاهی های بالایی دست یافتند و چیزی نگذشت که در برابر ابر قدرت سلطه و قدرت های سلطه، ابر قدرتی به نام ابر قدرت توده ها متولد شد. برای نمونه در مخالفت با حمله امریکا و قدرت های غربی به عراق تنها در یک روز ۱۰ میلیون نفر هم زمان دست به تظاهرات زدند و در یک اقدام بی نظیر دیگر در شهر لندن ۲/۴ میلیون نفر از شهر و ندان آن شهر با تظاهرات خود جنگ عراق را محکوم کردند. با وجود این مخالفت ها و تظاهرات روز افزون به عراق حمله کردند، ولی دیدیم که از یک سو مقاومت مردم عراق در برابر اشغالگری و سلطه، و از سوی دیگر مقاومت افکار عمومی جهان توانست امریکا و همپیمانانش را به زانو در آورد. تا آنجا که او با ما در مبارزات انتخاباتی خود در امریکا آن هم در جمع یهودیان امریکا (ایپک) رسماً اعلام کرد که جنگ عراق یک فاجعه بود و بدین سان مخالفت خود را با جنگ اعلام کرد.

یکی از دستاوردهای این دوران رشد کمی و کیفی ابر قدرت توده ها و افول تدریجی ابر قدرت و قدرت های سلطه بود. ما نمونه ای از قدرت تسلیحاتی جهنمی امریکا را در جنگ عراق دیدیم. بودجه نظامی سالیانه امریکا ۷۵۰ میلیارد دلار است و بیش از ۷۰۰ پایگاه نظامی در اطراف و اکناف جهان دارد، از این رو این نظریه در درون ملت ها به تدریج قوت گرفت که رابطه ما با ابر قدرت سلطه امریکا برخلاف گذشته - نه اسارت است و نه نبرد، بلکه راه برون رفت

ممکن دموکراسی همراه با مقاومت است و این به آن معناست که درگیری نظامی ما با امریکا یک نامعادله است که این خواست جنگ طلبان و حزب جنگ امریکا است و نباید به دام چنین درگیری ای افتاد.

برژینسکی و چند متفکر دیگر امریکایی پس از جنگ عراق اعتراف کردند که امریکانزد مردم خاور میانه منفور شده است، زیرا این جنگی بود که با مخالفت شورای امنیت سازمان ملل روبه رو شد و این در حالی است که حداقل به لحاظ نظری هم که شده سازمان ملل، حقوق بشر جهانی را نمایندگی می کند و به قول مسعود بارزانی به همین دلیل بود که مردم عراق به مقاومت خود در برابر اشغالگری مشروطیت دادند.

برژینسکی برای رهایی از منفور شدن امریکا کتابی نوشت به نام «انتخاب، رهبری جهان با سلطه بر جهان» و در این کتاب توضیح داد که امریکا یا ابر قدرت سلطه منفی باید به یک ابر قدرت علمی - تکنولوژیک و یا ابر قدرت مثبت تبدیل شود. ابر قدرت سلطه با یک پارادوکسی روبه روست و آن این که از یک سو شعار جهانی اش تعمیم دموکراسی است، ولی از سوی دیگر دموکراسی ملت ها - که مبتنی بر منافع ملی آنهاست - را سرنگون می کند که نتیجه و سنتز آن منزوی شدن از افکار عمومی است.

میشل بن سابق فیلسوف فرانسوی - که خود روزی از چریک های آرژانتینی بوده و مبارزه می کرده - یکی از کسانی است که نظریه مقاومت را در شرایط کنونی به صورت بندی فلسفی در آورده است. (۱)

افزون بر این از آنجا که شعار امریکا و قدرت های زیر مجموعه اش دموکراسی است و از آنجا که این شعار رو بنای جامعه امریکا است، بنابراین اگر ما مکتب اسلام را در ساز و کارهای دموکراتیک تعریف کنیم امریکا قادر نیست توده های امریکایی را به این سادگی علیه ملت ما و دموکراسی ماسیح کند و اگر با فضا سازی و صنعت تبلیغات، توده ها را فریب دهد به سرعت در افکار عمومی جهان منزوی خواهد شد. برخی معتقدند اسلام قادر است دموکراسی را تعمیق و گسترش دهد و برخی هم معتقدند اسلام و دموکراسی با هم تضادی ندارند، برخی دموکراسی را در سه مؤلفه خلاصه می کنند که مردم حق دارند حداقل کمان خود را هم نصب، هم نقد و هم عزل کنند که این امر در دنیای اسلام بسیار اتفاق افتاده است. برخی دیگر برای دموکراسی دو مؤلفه قائلند: نخست این که دموکراسی مبتنی بر روش و ترتیبات اکثریتی است و دوم این که یک اقلیت بتواند به اکثریت تبدیل شود و یا این که اکثریت حق سرکوب اقلیت مخالف را ندارد.

برخی دموکراسی را مغایر اسلام می دانند. در پاسخ این دسته لازم است که گفته شود مگر در زمان بعثت پیامبر اکرم (ص) برده داری، نزل و خواری، شرب خواری و تجارت شراب و مردسالاری چهار مانع برای رشد و گسترش اسلام نبودند؟ اما اسلام در بدو امر نه آنها را به طور مطلق نفی کرد و نه تأیید کرد، بلکه از آنجا که فرهنگ مسلط زمان خود بودند آنها را موقتاً پذیرفت تا در بستر زمان با آنها برخورد تعالی بخش کرده تا به تدریج آنها را کمرنگ و بیرنگ کند. مگر اسلام در ابتدای امر طلاق از نوع ظهار را - که در سوره مجادله شرح آن آمده است - نپذیرفت؟ و مگر در نهایت آن را العان کرد؟

گفته می شود که هر پدیده و هر ملتی یک «سعه وجودی» دارد و یک «حد وجودی». اگر در شرایط کنونی اسلام «سعه وجودی» مردم باشد دموکراسی به عنوان فرهنگ مسلط جهان «حد وجودی» آن خواهد بود. بنابراین اسلام در ساز و کارهای دموکراتیک مزایای زیادی دارد: نخست این که ابر قدرت و قدرت های سلطه قادر نیستند توده های خود را که با فرهنگ دموکراسی سازگاری دارند علیه ملتی که ساز و کارهای دموکراتیک دارد بشورانند و بنابراین به جای راهبرد «جنگ» راهبرد



«نه جنگ»، حاکم خواهد شد و در شرایط «نه جنگ» است که ما قادریم در آمد نفت و دیگر درآمدهای خود را صرف توسعه، پیشرفت، عمران و آبادی کنیم و نه صرف خرید اسلحه و حفاظت نفت و احیاناً جنگ. دوم این که اسلام در ساز و کارهای دموکراتیک رشد بیشتری خواهد داشت، چرا که خطاب خداوند در قرآن به عموم مردم است و منطقش همه کس پسند و همه کس فهم می باشد. به علاوه اسلام مکتبی است تکامل محور و عنصر زمان در متن دین است، بنابراین مکتبی است بسیار سیال و می تواند خود را در «بستر زمان» با مقتضیات هر عصر و زمانی سازگار کند که البته این غیر از زمان زدگی و غرب زدگی است.

سوم این که مسلمانان از نظر کمی هم که شده از زاد و ولد بیشتری برخوردارند، بنابراین دستیابی به چنین راهبردی اولاً ما را از افتادن به دام جنگ پرهیز می دهد و دیگر این که توسعه ای پایدار خواهیم داشت و از سوی دیگر مکتب اسلام و مسلمانان از نظر کیفی و کمی رشد خواهد کرد.

برژینسکی در ابتدای قرن ۲۱ در کتاب خود مطرح کرد که مسلمانان ما غربی ها را کافر می داند و به نوبه خود غربی ها مسلمانان ما را تروریست می نامند و این معادله ای است که نه به نفع غرب است و نه به نفع مسلمانان. برژینسکی برای برون رفت از چنین وضعیتی اسلام میانه رو را مطرح کرد و در این راستا بود که او با مادر پارلمان ترکیه و دانشگاه الازهر مصر سخنرانی کرد و به آیه ای از قرآن استناد کرد و نتیجه گرفت که اسلام با تروریسم مخالف است، به نظر می رسد این نوعی عقب نشینی در برابر اسلام و به نوعی پذیرش آن است.

امروزه ابر قدرت افکار عمومی آن قدر رشد و گسترش پیدا کرده که اگر

هر یک از مصوبه های شورای امنیت درباره اسرائیل به اجرا گذاشته شود به قول نتانیاهو، اسرائیل با فروپاشی روبه رو خواهد شد و دیگر نیازی به شعار انهدام اسرائیل نداریم تا منجر به مظلومیت اسرائیل شود. نفی هولو کاست هم که جای خود دارد و بابت آن هزینه های ناروای زیادی را تحمل کردیم.

به نظر می رسد با مهارت های راهبردی، بدون این که خدشه ای به تمامیت اسلام وارد شود و با توجه به محدودیت های عصر ما، می توانیم اسلام را در ساز و کارهای دموکراتیک تحقق بخشیم و باید و نبایدهای دینی را به صورت استدلال های قابل قبول (Public Reason) برای افکار عمومی مطرح کنیم.

در زمان حیات مهندس بازرگان بر خسی او را علم گرا (Scientist) قلمداد می کردند، در حالی که خود ایشان معتقد بودند نمی خواهد از منظر علم به قرآن نگاه کند، بلکه تلاش دارد دین را با زبان علمی که مورد قبول دانش پژوهان است تبلیغ کند و این مسئله در کتاب «راه طی شده» و «ذره بی انتها» کاملاً مشهود است.

در شرایط کنونی نیز به دلیل مزایایی که گفته شد می توان معارف عمیق دینی را به زبان روز توضیح داد. به نظر می رسد دستیابی به این هدف چندان مشکل نیست و می توان با اجرای بدون تبعیض و بدون تنازل قانون اساسی ثمره انقلاب و جمهوری اسلامی ایران به چنین هدفی دست یافت، چرا که در قانون اساسی هم حاکمیت توحید، هم حاکمیت اسلام و هم حاکمیت آرای مردم منظور شده است.

پی نوشت:

۱. میشل بن سابق، مبارزه، مقاومت و زندگی، ترجمه حمید نوحی، نشر گام نو.

## اگر خواهان اشتراک نشریه چشم زائران هستید:

لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۳۰۰،۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۶۰ یورو و آمریکا ۶۵ دلار می باشد.

حق اشتراک را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی، یا به شماره حساب

جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمائید.

بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمائید.

۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.

از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت عالی خود محروم نفرمایند.

۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵



تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵



### فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

کدپستی:

« قید کدپستی الزامی است. »



## زلزله در آذربایجان و غلغله نژاد عشاق

عقب ماشین‌ها بنرهای گوناگون بود، بر پشت کامیونی نوشته بود «حمل رایگان کمک‌های مردمی از سراسر ایران به مناطق زلزله‌زده». ستاد کمک‌های مردمی از بابل و شیراز تا کرمانشاه و تبریز و ارومیه، ایران یکسره «قره‌داغ» شده بود، اهر، هریس، کلیبر و ورزقان.

چند نفر راهنما با نقشه کل مناطق زلزله‌زده روستایی کنار جاده ایستاده بودند و ماشین‌ها را به مناطق نیازمندتر و کمتر

قابل دسترس سوق می‌دادند، مسیرها را نشان می‌دادند و نیازمندی مناطق را می‌گفتند نقش آنها تقسیم امکانات متناسب با نیازمندی و دسترسی بود. راهنماها که از اهالی تبریز بودند می‌گفتند که از میزان حساسیت مردم و کمک‌ها نسبت به زلزله زده‌گان دچار شگفتی شده‌اند. آنها از همبستگی مردم سر ذوق آمده بودند. چشم‌انمان به نشانه همدلی به هم گره خورد، آنها ما را به سمت روستاهای دیپکلو، کویچ و سایر روستاهای آن مسیر راهنمایی کردند، به یاد زمان حرکت افتادم که نگران گم شدن و سردرگمی بودیم، اما اکنون تمامی این خاک آشنای ما بود.

این روایت سعی دارد حس نوع دوستی، ظرفیت و توانمندی اجتماعی مردم را نشان دهد، واقعیت این است که حتی بهترین دولت‌ها نمی‌توانند همه نقش‌های اجتماعی را بر عهده بگیرند، ضمن این که تجربه نشان داده علاوه بر این که ممکن نیست مطلوب هم نیست، اما این ظرفیت‌ها یا در تحلیل‌ها مغفولند



تدارکی برای مرهم نهی و التیام بخشی بر زخم ایران بود. در پیکر آدمی اگر عضوی به درد آید و زخمی شود تمام گلبول‌های دفاعی بدن جهت بازسازی آن بافت به کمک عضو آسیب‌دیده می‌شتابند و ایران یکدست گلبول سفید دفاعی پیکره خود شد:

حدیث عشق که از صوت و حرف مستغنیست  
به ناله دف و نی در خروش و ولوله بود  
به بستان آباد در ۳۰ کیلومتری تبریز رسیدیم، کامیون حمل محموله‌ها چند دقیقه زودتر به بستان آباد رسیده بود، راننده‌اش گفت چند دقیقه جلو تر از ورود ما زلزله ۵/۳ ریشتری آمده است، اما عشق مردم برای امداد نمره‌ای بیشتر از ۵/۳ ریشتر داشت.

پنج کیلومتر مانده به تبریز، راهنما را به سمت فرعی ورزقان تغییر دادیم، به گفته رهگذران، این جاده هیچ‌گاه این قدر جمعیت و ماشین به خود ندیده بود. ترافیکی به وجود آمده بود و انواع ماشین‌ها از وانت، مزدا و کامیون تا باربند ماشین‌های شخصی، همه باربر نیازهای مردم زلزله‌زده بودند. در جلو و

یکی از انجمن‌هایی که چندین دهه است در تهران فعالیت دارد و پیش و پس از انقلاب هنگام زلزله کمک‌ها را جمع‌آوری می‌کند می‌گفت که حجم کمک‌های مردمی در طول پنج دهه گذشته بی سابقه است، ما هم برای دیدن این امر بی سابقه راهی مناطق زلزله‌زده اطراف تبریز شدیم.

با دوستی مطرح کردم که می‌خواهم به ورزقان و اهر بروم، فقط زمانی چند ساعته لازم بود تا

با یک وانت و یک بلندگوی دستی در یک شهرک کوچک از یکی از شهرستان‌های اطراف تهران یک کامیون مواد خوراکی، پوشاک، کیف، کفش و لباس بچه و لوازم بهداشتی جهت کمک به مناطق زلزله‌زده جمع شود.

شور و شوق مردم و رای تصور بود و نمی‌توان به قلمش کشید و حتی تصاویر هم نمی‌تواند زبان‌گویایی برای آن احساسات باشد. پیرزنی هنگام کمک به زبان ترکی گفت بروید در پناه خدا و به عشق ایران. پیرمردی دستفروش نزدیک به یک پنجم کل بساطش که لباس بچه و لباس زیر بود را کمک کرد. باور و هضم این ایثار سنگین بود، امثال این موارد کم نبوده‌اند. کسی به نشانه همدلی دستی به گرمی فشار می‌داد. بسیاری هنگامی که بنر کمک‌های مردمی را می‌دیدند بوقی می‌زدند و خدا قوتی می‌گفتند. همه با نیت، زبان و عمل بسیج شده بودند، آخر تن ایران زخمی شده بود و همه این ظرفیت عظیم،



به کندی احداث می‌شدند. به نظر می‌رسید شکافی هم بین نهادهای مدنی و ستادهای مردمی با ارگان‌های دولتی وجود دارد که فهم شرایط، برنامه درازمدت و آینده‌نگری می‌طلبد تا مجموعه این نهادها مکمل همدیگر باشند و بویژه با به وجود آوردن یک مجرا برای اعتماد عمومی در چنین شرایطی بتواند نهایت همگرایی و هم‌افزایی را داشته باشند.

پس از تقسیم کمک‌های مردمی کم‌کم باید آماده برگشت می‌شدیم. مردم مناطق زلزله‌زده مردمانی نجیب و قدردان بودند و با حیا و نجابتی خاص از همه مردم ایران تشکر می‌کردند. در آن دو روز آن‌قدر شاهد احساسات و ارزش‌های سترگ انسانی بودیم که برگشت را سخت می‌نمود. این حمیت و سازماندهی مردم برای امداد رسانی فوق تصور و تصویر بود، امید آن که مقطعی نباشد و تا آبادانی ایران ادامه داشته باشد، زیرا اکثر روستاهای ایران هم در شرایطی به سر می‌برند که در صورت وقوع زلزله به فاجعه انسانی دیگر می‌انجامد.

اکنون در ده‌های کهنه‌اهر و ورزقان سرباز کرده و برپیکر آنان رنجی مضاعف حادث آمده و ویرانی نیز به فقر و بیکاری اضافه شده است. این می‌تواند بستر ساز بحران‌های جدیدی باشد، از این رو همت عشاق، برنامه‌ریزی و کار زیربنایی می‌طلبد و گر نه دختر کی هشت‌ساله - که رخساری معصومانه و چشمانی به رنگ آسمان داشت و همه اعضای خانواده‌اش را در زلزله از دست داده بود - چگونه می‌تواند بدون حمایتی جدی و پیگیرانه، برادر سه‌ماهه‌اش را برای روزگاری بلند، مادر باشد.

بودند، و کودکان ویلان و مجروحین نالان. در چهره‌های مضطرب و غم‌دیده آنان رنجی به درازنای تاریخ بود، در روستایی کوچک تعداد نه نفر کشته و تعدادی هم مجروح شده بودند، اما در میان آن‌اندوه و در کنار بی‌خانمانی و بسوی مرگ و آینده مبهم هنوز بارقه‌های امید و زندگی در میان آنان شعله داشت. مردان و زنانی سختکوش تلاشگر و تولیدگر مشغول خرمن نمودن محصول کشاورزی در شش روز پس از فاجعه بودند: «این سررازی از این است».

همه خانه‌های چند روستایی که در اطراف دیپکلو و کوچی سرکشی کردیم گلی، خشت و سنگ بود و مسقف به چوب، فقط و فقط یک خانه وجود داشت که اسکلت‌بندی داشت که آن هم بادبند نداشت و فونداسیونش هم با بتن و میلگرد شناژ نشده بود. حدود ۱۰ روستایی که ما رفتیم خانه بهداشتی وجود نداشت و صرفاً مدارس ابتدایی بود، این نشان‌دهنده مشکل جدی پیش از وقوع زلزله است و می‌توان تبیض میان برج‌سازی در شهرهای بزرگ و خانه خشت و گلی در روستاها را دید.

به گفته ساکنین، بیشتر آسیب‌دیدگان و کشته‌شدگان از سالخوردگان، زنان و کودکان بودند، زیرا جوانان برای کسب شغل و زندگی بهتر به شهرها مهاجرت کرده بودند. زندگی مردمان آن منطقه از طریق دامداری گذران می‌شود و البته در گوشه و کنار که آبی روان بود و زمینی هموار زراعت و باغداری به صورت محدود مشاهده می‌شد.

مرحله امداد و نجات پایان پذیرفته بود و مردم ساکن چادرهای جمعیت هلال احمر شده بودند. آنها از شیوه تقسیم امکانات دولتی ناراضی بودند. فضاهای بهداشتی صحرائی نیز

یا برخی ارگان‌های دولتی به آنها بدبینند، اما ساختن ایران راهی جز توجه به این ظرفیت و برنامه‌ریزی برای آن ندارد، انجمن‌های خیریه سنتی و شبکه‌های اجتماعی مدرن همه در فعال نمودن موج کمک‌های مردمی نقش داشتند. در آنجا می‌توان ترکیبی از اقوام، انگیزه‌ها، اندیشه، عقاید و تیپ‌های مختلف جامعه ایران را دید.

ترکیب جمعیتی ما هم که اتفاقی دور هم جمع شده‌ایم نیز چنین بود؛ از راننده لوطی مسلک که رایگان کمک‌های مردمی را حمل می‌کرد تا دو تن از رزمندگان جنگ تحمیلی که یکی از آنها جانباز بود و کشکک پانداشت و با عصا آنجا آمده بود و همچنین جوانان تحصیلکرده، گویا تفاهم و همدلی حول آذربایجان بین همه ایرانیان شکل گرفته بود.

راهی روستاهای، ورزقان و هریس شدیم، کنار جاده درختان سیب و صندوقچه‌های کندوی عسل، بوی زندگی را در میان آوار مصیبت یاد آور می‌شد. گسلی به عرض یک متر دهان باز کرده بود و خشم طبیعت را به کوهستان نشینان نشان می‌داد. در مسیر روستای دیپکلو ناهمواری بسیار زیاد جاده خاکی - که شبیه به جاده‌های مالرو بود - پیش از دیدن خرابی‌های زلزله خود نشان از عدم توسعه یافتگی منطقه داشت.

به روستای دیپکلو رسیدیم. آنجا همه چیز فروپاشیده شده بود، تنها مدرسه تک‌اتاقی آنجا سالم مانده بود. می‌شد انعکاس قیامتی کوچک را در آنجا دید، چهره‌ها همه در هم کشیده از غم بود، در سیمای مردانش شوک و در صورت زنانش بختک سهمگین ماتم و ترس از بی‌آبیه‌گی هویدا بود، جوانان حیران

## آب اصفهان، تشنه تدبیر

### گفت و گو با مهدی بصیری اصفهانی

مهدی بصیری اصفهانی در سال ۱۳۲۲ در اصفهان متولد شد. او مدرک کارشناسی خود را از دانشکده کشاورزی کرج گرفت و فوق لیسانس را در رشته درختان میوه و دکترای خود را در رشته اکولوژی مرتع در امریکا خواند. سال ۱۳۵۸ به ایران بازگشت و در دانشگاه صنعتی اصفهان در دانشکده کشاورزی مشغول تدریس شد. او از سال ۱۳۷۲ در دانشکده منابع طبیعی مشغول کار شد، در این سال با تعدادی از همفکران جمعیت حمایت از منابع طبیعی و محیط زیست "پیام سبز" را تاسیس نمود و در پایان سال ۱۳۸۹ بازنشسته شد. مهدی بصیری پس از بازنشستگی ضمن ارتباط با دانشگاه به کار کشاورزی مشغول شده و همکاری‌هایی با تشکل‌های کشاورزی اصفهان مانند صنّف کشاورزی و خیرگان کشاورزی دارد. ایشان در ۱۵ سال اخیر درباره زاینده‌رود مطالعات میدانی و تاریخی انجام داده و از تغییرات وضع رودخانه مشاهداتی داشته و هنوز به این مسائل می‌پردازد و مقاله‌هایی در این زمینه نوشته و در سمینارهایی شرکت کرده است.

□ وقتی آب در رودخانه وجود ندارد، مادی‌ها (نهرها) و چاه‌های آب خانه‌های مردم هم خشک می‌شود. این مسئله شرایط حاد و خطرناکی برای شهر اصفهان پیش آورده است. رودخانه زاینده‌رود به عنوان شاه‌رگ حیاتی و تمدن‌ساز در فلات مرکزی ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. یکپارچگی اکوسیستم زاینده‌رود از زردرود بختیاری تا باتلاق گاوخونی موجب تنوع زیستی و نیز پیدایش جوامع انسانی متعددی شده که رمز اصلی در پایداری محیط زیست و فعالیت‌های انسانی در حاشیه این رودخانه است. این رود از کوه‌های زاگرس سرچشمه گرفته، در دره زاینده‌رود جریان یافته و در دشت زاینده‌رود مورد استفاده‌های مختلف قرار می‌گرفته است. بخش مهم زاینده‌رود در همین



■ زاینده‌رود نقش زیاد و همه‌جانبه‌ای در اصفهان دارد. اصفهان تنها شهری است که به طول ۴۰ کیلومتر در دو طرف زاینده‌رود دارای پارک و تفریحگاه مناسب است. از سویی همه در اصفهان چاه آب دارند و این چاه‌ها از زاینده‌رود تغذیه می‌شده و نهرهای (مادی‌ها) زیادی از زاینده‌رود منشعب می‌شده‌اند. علت کم‌آبی اصفهان و خشک شدن تکراری رود را برخی در کم‌آبی طبیعی و نزولات آسمانی می‌دانند و برخی در مصرف فوق‌العاده آب ذوب آهن و فولاد مبارک و برخی دیگر این مشکل را ناشی از آسانی شدن مدیریت آب می‌دانند که از سال ۱۳۸۴ به بعد انجام شد. برای نمونه زاینده‌رود از زرد کوه بختیاری تا مرز داب گاوخونی در گذشته دارای مدیریت واحد بود و اکنون بخشی از آن

تحت مدیریت استان چهارمحال و بختیاری و بخش دیگر تحت مدیریت استان اصفهان است.

عده‌ای از کارشناسان می‌گویند اگر تونل سوم از کوه‌رنگ به زاینده‌رود وصل شود، مشکل زاینده‌رود حل می‌شود. شما که کار میدانی در این زمینه کرده‌اید و تحقیقات مفصلی انجام داده‌اید آیا علت‌های دیگری را هم برای خشک شدن آب زاینده‌رود در نظر دارید؟

□ مطالبی که شما به آن اشاره کردید درست است، ولی همه این مواهب اکنون از اصفهانی‌ها گرفته شده است.

■ گفته می‌شود زاینده‌رود در فصل تابستان به زمین فوتال و مکانی برای تولید گرد و خاک تبدیل شده است.

شهر اصفهان است. در کنار زاینده‌رود به تدریج جوامع انسانی ظهور پیدا کرد و توسعه کشاورزی در اطراف زاینده‌رود به وجود آمد و روال بهره‌برداری از آب و عرفی که در تمام قوانین دنیا وجود دارد، شکل گرفت. حق آبه یعنی حق استفاده از آب و مالکیت آن که متعلق به صاحب آب است. در کار تدوین حق آبه‌ها که در زمان اردشیر بابکان شکل گرفت و در زمان صفویه و توسط شیخ بهایی این حق آبه‌ها بررسی شد، تغییر زیادی انجام نگرفت، ولی به صورت مکتوب و مدون درآمد. او شیوه اجرا و تنظیم را به مردم آموزش داد. آب رودخانه در آن زمان به ۳۳ سهم تفکیک شده بود که از این ۳۳ سهم، سه سهم آن متعلق به شهر اصفهان و ۳۰ سهم آن متعلق به کشاورزی بالادست و پایین دست اصفهان بود. از این ۳۰ سهم، ۱۰ سهم آن متعلق به کشاورزی



بالادست است که از پل کله با روستای مدیسه شروع می شود و تا ماریین اصفهان ادامه می یابد و یک سهم متعلق به ماریین اصفهان و ۱۹ سهم دیگر مربوط به روستاهای شرق اصفهان می شود.

تونل اول کوهرنگ به زاینده رود در زمان نخست وزیری دکتر مصدق افتتاح شد. در سال ۱۳۳۳ طی مصوبه ای آب را به همان نسبتی که ذکر شد بین کشاورزان تقسیم کردند و قرار شد هزینه حفر تونل را

از آب بران و کسانی که از آب استفاده می کردند بگیرند. این پول را که به عنوان پول کوهرنگی معروف بود سال به سال از مردم می گرفتند. قبض های آن هنوز دست کشاورزان است. بنابراین شهر اصفهان و کل رودخانه که شامل تونل اول و کل زاینده رود است در سال هایی که به طور معمول بارندگی انجام می شود معادل ۱۱۸۰ میلیون متر مکعب آب دارد. علت اصلی نامگذاری زاینده رود این بوده که اضافه های مصرف آب زاینده رود دوباره به این رود برمی گشته است، برای نمونه اگر یک میلیارد و ۱۸۰ میلیون متر مکعب آب داشتیم حداقل معادل دو میلیارد متر مکعب آب می توانست مصرف شود که به دلیل بازگشت آب به رود بوده است.

**آیا این پدیده به دلیل نفوذ پذیری بعضی لایه ها و نفوذناپذیری لایه های زیرین بوده است؟**

بله، در لایه های شنی اطراف رودخانه آب نفوذ می کرده و دوباره به رودخانه برمی گشته است. آب زاینده رود به صورت ثقلی در دشت اصفهان جریان داشته و حاصل آن کشاورزی بسیار خوب و اتلاف کم آب بوده است. تونل دوم کوهرنگ اوایل انقلاب در سال ۱۳۶۴ افتتاح شد.

**آیا کارهای این تونل پیش از انقلاب انجام شد؟**

کارهای آن تونل قبل از انقلاب شروع شده بود و در سال ۱۳۶۴ توسط ژاپنی ها به انجام رسید. این تونل هم به میزان ۲۵۰ میلیون متر مکعب به سیستم رودخانه آب اضافه کرد. پس از آن، تونل چشمه لنگان زده شد که سه سال پیش حدود ۱۰۰ میلیون متر مکعب آب به رودخانه اضافه کرد. تونل بعدی تونل خدنگستان بود که گویا امسال افتتاح شد. این تونل ۷۰ میلیون متر مکعب آب به رودخانه اضافه می کند. بنابراین در مجموع ۴۲۰ میلیون متر مکعب آب در سال، به آب حق آبه داران اضافه شد.

در حال حاضر ۷۵ درصد از آورد آب اصفهان متعلق به حق آبه داران است که شامل کشاورزان و شهر اصفهان است و مالکیت آن متعلق به حق آبه داران است، اما مصارف غیر حق آبه داران شامل صنایع، مصارف شرب و شهری، فضای سبز، توسعه کشاورزی، پمپاژها و چاه های حریمی بیش از این میزان است، چرا که شهر اصفهان بسیار توسعه یافته است، از این رو مقدار زیادی



آب مصرف می شود. در مجموع آب شهر اصفهان و آبی که برای یزد و کاشان می رود معادل ۵۳۰ میلیون متر مکعب در سال است. بنابراین بیشتر آب هایی که به زاینده رود اضافه شد به کشاورزان حق آبه دار اصفهان نمی رسد.

**آیا آبی که به یزد می رود از سرچشمه کوهرنگ نیست؟**

همه آب های جاری در زاینده رود از سرچشمه های کوهرنگ و زاینده رود است، ولی محل برداشت آب برای یزد سد چماسمان است که از پایین باغ بهاران وارد لوله می شود. متأسفانه آب یزد بیشتر برای صنعت استفاده می شود و مقدار کمی از آن برای شرب است، چرا که کارخانه های فولاد، ذوب آهن و کاشی در آن منطقه روبرو توسعه است.

مصارف شهری نیز بسیار بالا رفته است. در حال حاضر معادل ۵۳۰ میلیون متر مکعب به مصرف شهری می رسد که تنها برای شرب نیست. مصارف باغبانی، شست و شو، کارگاه های کوچک و... هم در شهر وجود دارد. صنایع اصفهان مثل ذوب آهن بسیار بزرگ شده است. از صنایع اصفهان ذوب آهن بزرگترین مصرف کننده آب است و پس از آن فولاد مبارک قرار دارد. دو نیروگاه بزرگ و یک پالایشگاه در حال توسعه هم در اصفهان داریم که آب بسیاری مصرف می کند. کارخانه پلی اکریل و صنایع زیردستی هم مصرف آب زیادی دارند. گرچه سازمان آب آمار درستی ارائه نمی دهد، اما صنایع آب بسیاری مصرف می کنند. مجموعه

صنایع نظامی نیز در اصفهان مصرف آب زیادی دارند. جالب این که فولاد مبارک، ذوب آهن و صنایع نظامی هر یک به طور جداگانه زمین زیادی دارند که یاد آن کشاورزی می کنند و یافضای سبز است. این سه مؤسسه هر میزان آب لازم دارند در اختیار می گیرند و کنترلی روی آنها نیست. اگر چه از مصرف این سه، اطلاع دقیقی در دسترس نیست، اما حدس می زنیم حدود ۲۰۰ میلیون متر مکعب است. این همه گل بود که به سبزه نیز آراسته شد. به سبزه آراسته شدن هم قانونی بود که در مجلس تصویب شد. پیش از این وزارت نیرو از چاه های آب هر ساله مبلغی به عنوان حق نظاره می گرفت. متأسفانه مجلس این قانون را لغو کرد و از آن به بعد وزارت نیرو پولی از این روش به دست نمی آورد، در نتیجه نظارتی هم روی آن ندارد. وزارت نیرو راه جدیدی برای پول در آوردن پیدا کرد و آن چاه های حریمی بود، یعنی وقتی در حریم رودخانه چاه بزنند، چون چاه از آب رودخانه استفاده می کند، باید بابت آن پول داده شود. بنابراین به چاه های حریمی بسیاری در کنار رودخانه مجوز داده شده و حفر شد. این عمل خسارت زیادی به رودخانه وارد کرد. مشکل بعدی در زمان آقای خاتمی به وجود آمد، در آن زمان وزیر نیرو آقای بی طرف و معاون ایشان آقای دکتر اردکانیان بودند. آقای اردکانیان طرح

**در حال حاضر ۷۵ درصد از آورد آب اصفهان متعلق به حق آبه داران است که شامل کشاورزان و شهر اصفهان است و مالکیت آن متعلق به حق آبه داران است، اما مصارف غیر حق آبه داران شامل صنایع، مصارف شرب و شهری، فضای سبز، توسعه کشاورزی، پمپاژها و چاه های حریمی بیش از این میزان است، چرا که شهر اصفهان بسیار توسعه یافته است، از این رو مقدار زیادی آب مصرف می شود**

استقلال آب استان ها را مطرح کرد. آنها به آقای خاتمی فشار آوردند و طرحی را به مجلس ارائه دادند که اگر چه توسط شورای نگهبان دو سه بار برگشت خورد، اما بالاخره در سال ۱۳۸۳ تصویب شد. برخی از کارشناسان دلسوز وزارت نیرو معتقد بودند که این مصوبه مشکلات بسیاری را ایجاد می کند، بنابراین در همان قانون این ماده را گنجانند که تخصیص آب بین استان ها باید توسط وزارت نیرو انجام شود، یعنی این وزارت نیروست که باید بگوید استان بالادستی یا پایین دستی چه مقدار آب مصرف کند. سپیدرود هم از چند استان می گذرد، اگر هر استان بخواهد هر چه آب لازم دارد بردارد آبی برای استان بعدی نمی ماند. هر استانی باید بدانند چه میزان حق استفاده از آب را دارد.

مشکل دیگری که برای زاینده رود به وجود آمد این بود که وقتی دکتر احمدی نژاد در اولین سفر استانی خود به چهارمحال و بختیاری رفتند و نمایندگان آن استان صحنه سازی هایی برای بی آبی کردند، چون ایشان اطلاعاتی از موضوع آب آنجا نداشت گفت برای رفع تشنگی هر میزان آب لازم دارید بردارید، من رئیس آب هستم. از آنجا که دکتر احمدی نژاد توجه خاصی به این استان داشت در همان سال ۱۳۸۴ دوباره به چهارمحال و بختیاری سفر کردند. در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۸۴ هیئت دولت بدون حضور آقای فتاح وزیر نیرو و مصوبه ای گذراند و تخصیص استانی آب توسط وزارت نیرو را لغو کرد. بنابراین استان چهارمحال و بختیاری اختیار داشت هر چه آب می خواهد بردارد. مردم این استان از پیش بهره برداری از این آب را شروع کرده بودند، اما پس از این مصوبه کار آنها تقویت شد. از آنجا که این مصوبه برخلاف قانون و قانون شکن بود، پس از آن که کشاورزان شوق استان اصفهان مطلع شده و اعتراض کردند به مجمع نمایندگان رفتند و از طریق حجت الاسلام رهبر موضوع را به رئیس مجلس اطلاع دادند. بالاخره این اعتراض به دولت نوشته شد و دکتر احمدی نژاد دستور توقف این مصوبه را صادر کرد، اما متأسفانه آن را لغو نکرد. با وجود این دستور توقف، اهالی استان

چهارمحال و بختیاری کار خود را در بهره برداری از آب زاینده رود ادامه دادند. بنابراین وقتی مدیریت یکپارچه زاینده رود به هم خورد، از آنجا که در استان چهارمحال و بختیاری همه (نمایند، مردم، استانداری، امام جمعه و...) با هم متحد هستند کمر همت بستند و اصفهان را از آب محروم کردند. از سوی دیگر جای تعجب است که در شهری مانند یزد که خشک و بی آب و کویری است صنایع پر مصرف آب را توسعه می دهند و در نظر دارند که اردکان مرکز و قطب فولاد شود، در حالی که روال متداول در دنیا این است که صنایع فولاد و آهن را به کنار دریای بزنند، زیرا آبی که برای این صنایع استفاده می شود بیشتر برای خنک کردن فرآورده هاست و می توان از آب شور استفاده کرد. متأسفانه از آب شرب برای خنک کردن استفاده می کنند و این آب پس از خنک کردن آهن و فولاد به شدت آلوده می شود و آب های سطحی و زیرزمینی را آلوده می کند. با این حال صنایع فولاد یزد و اصفهان هر دو در حال توسعه هستند، به طوری که ۸۰ درصد فولاد آهن

ایران در اصفهان تولید می شود.

■ **گویا طراحی اصلی فولاد مبارک اصفهان در کنار خلیج فارس بوده است.**  
□ بله، ظاهر آدر بندر عباس بود، ولی نمایندگان اصفهان فشار آوردند که طرح به اصفهان منتقل شود. دلیل آنها امنیت بیشتر کارخانه بود، در حالی که با جنگ افزارهای امروزی فاصله امنیت زیادی ایجاد نمی کند. ما اکنون در معرض چنین خطری در اصفهان قرار گرفته ایم. در حال حاضر کشاورزی اصفهان در حوزه زاینده رود تقریباً تعطیل شده و درخت های کهن منطقه ماریین اصفهان و سمت خمینی شهر تانجف آباد، خشک شده یا در حال خشک شدن است. در لنجان هم چنین وضعیتی حاکم است.

■ **شنیده شده فولاد مبارک حق آبه برنجکاران را می خورد و برای صنعت استفاده می کند.**

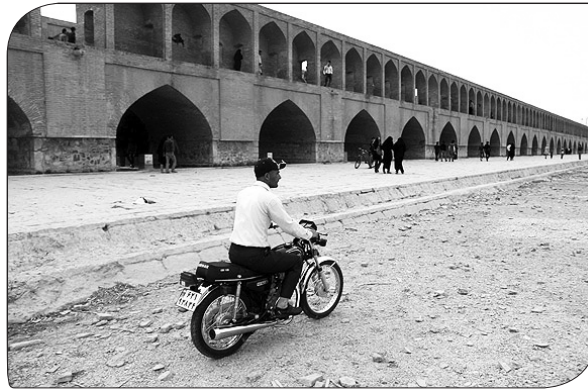
□ من اطلاع دقیقی ندارم، ولی برای استمرار کار شاید چنین کاری انجام شده باشد. سال گذشته ۱۲۰۰ میلیارد تومان سود فولاد مبارک بوده و مرتب هم گسترش داده می شود. متأسفانه مردم ایران هم آهن و فولاد را باید گران تر از معمول خریداری کنند که یکی از محاسن صنعتی شدن از نوع ایرانی است! سرانه آب، مقدار آب شیرین قابل تجدید است که برای هر منطقه وجود دارد. اگر ما سرانه آب را محاسبه کنیم متوجه می شویم مشکل اصفهان در این زمینه بسیار زیاد است. مقدار کل آبی که در یک منطقه استفاده می شود چه برای کشاورزی باشد و چه برای شرب و تولید غذا و بهداشت و صنعت و... همه سرانه آب می شود. در استان اصفهان سرانه آب به شدت پایین است، زیرا جمعیت اصفهان نسبت به گذشته بسیار زیاد شده است. برای نمونه در سال ۱۳۴۵ که فاضلاب اصفهان طراحی شد این طراحی برای جمعیتی معادل ۲۵۰ هزار نفر بود، در حالی که امروز در این شهر جمعیتی معادل ۲/۵ میلیون نفر ساکن هستند.

سرانه آب در استان چهارمحال و بختیاری ۹۵۰۰ متر مکعب در سال است که از همه جای ایران بیشتر است. در خوزستان این سرانه ۷۵۰۰ متر مکعب است که آن هم نسبت بالایی است. این سرانه در استان اصفهان ۱۳۸۰ متر مکعب است و در حوزه زاینده رود یعنی شهر اصفهان ۸۴۰ متر مکعب است. این رقم نشان دهنده خطر ناک بودن و بحران شدید است. وقتی سرانه آب از ۱۷۰۰ کمتر می شود نشان دهنده کمبود است و وقتی به نزدیک ۱۰۰۰ می رسد حد بحرانی را نشان می دهد. ما اکنون در بحران شدید هستیم. به نازگی یکی از استادان دانشگاه صنعتی اصفهان مقاله ای نوشته که این سرانه را ۶۰۰ متر مکعب ارزیابی کرده و به نظر می رسد آمار صحیح تری است. متأسفانه جمعیت در حال افزایش است و صنایع هم توسعه می یابد. با توسعه صنایع، مهاجرت نیروی کار به اصفهان افزایش می یابد و این موضوع موجب رشد سریع جمعیت می شود.

در اثر افزایش مصارف جدید آب برای صنایع و جمعیت وابسته به آن و همچنین برداشت های استان چهارمحال و بختیاری - که نه سابقه قانونی و نه تاریخی دارد - پس از تخریب کشاورزی اصفهان در نوبت بعد باید منتظر تخریب شهر اصفهان باشیم که

**جای تعجب است که در شهری مانند یزد که خشک و بی آب و کویری است صنایع پر مصرف آب را توسعه می دهند و در نظر دارند که اردکان مرکز و قطب فولاد شود، در حالی که روال متداول در دنیا این است که صنایع فولاد و آهن را به کنار دریا می بزنند. متأسفانه از آب شرب برای خنک کردن استفاده می کنند و این آب پس از خنک کردن آهن و فولاد به شدت آلوده می شود و آب های سطحی و زیرزمینی را آلوده می کند**

بسیار خطرناک است و مردم اصفهان هنوز متوجه نشده‌اند، در نتیجه حرکتی از سوی مردم دیده نمی‌شود، اما نمایندگان مجلس کمی روی این موضوع حساس شده‌اند. در جریان استقلال آب کمی سهل‌انگاری شد، ولی به تازگی استاندار اصفهان درباره این موضوع فعالیت‌هایی انجام می‌دهد. شهردار هم روی این موضوع فعال شده است، ولی متأسفانه مدیریت واحد قوی نداریم و باید در بالاترین سطوح مملکت این مدیریت اعمال شود.



رامی گیرند و آب فراوانی برای تغذیه این سفره‌ها در زاینده‌رود جریان پیدا نمی‌کند، بنابراین سطح این سفره‌ها هم پایین رفته و در حال خشک شدن است. چاه‌های اطراف رودخانه زاینده‌رود هم در حال خشک شدن است، مگر چاه‌های خیلی عمیقی که توسط شهرداری حفر شده است.

■ در شهریور ۱۳۹۰ که آب در سطح رودخانه جریان پیدا کرد آیا چاه‌های آب به سرعت پر شد؟

□ بله، برخی چاه‌های سطحی نزدیک به رودخانه تغذیه شدند. این دو با هم رابطه مستقیم دارند و اگر جریان آب استمرار پیدا کند چاه‌های فواصل دور از رودخانه را هم تغذیه می‌کند. مصرف آب در کشاورزی نیز باعث تغذیه چاه‌ها می‌شود، زیرا آب از مادی‌ها و کانال‌ها عبور کرده و به سفره‌های آبی نفوذ می‌کند و چاه‌ها تغذیه می‌شود.

■ یعنی پس از آبیاری مزرعه آب به زمین فرو می‌رود؟

□ بله، و چاه‌ها از این طریق تغذیه می‌شود.

■ به نظر شما راه برون‌رفت کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت از این وضعیت چیست؟

□ به نظر من نخست قوانین موجود مثل قانون حق آبه‌ها را باید به درستی اجرا کرد (هیچ قانونی تا به حال قانون حق آبه را لغو نکرده است)، دوم این که مدیریت رودخانه باید به صورت یکپارچه، کارشناسی شده، مطابق قوانین و رعایت دقیق حقوق مردم اعمال شود. سوم، انتقال آب از بیرون به حوزه زاینده‌رود گرچه مثل جراحی

است، ولی برای بیماری که هم‌اکنون حال خوبی ندارد لازم است. برای نمونه اگر تونل سوم افتتاح شود گرچه آب زیادی به اصفهان نمی‌افزاید، ولی می‌تواند تا حدی مفید باشد. تونل سوم بدون سد در سال ۱۰۰ میلیون متر مکعب آب می‌افزاید و اگر برای آن سد احداث شود این میزان به ۱۵۰ میلیون متر مکعب می‌رسد.

گفته می‌شود تونل بهشت آباد - که پیشتر با مخالفت خوزستانی‌ها و چهارمحال و بختیاری‌ها روبه‌رو بود - می‌تواند ۸۰۰ میلیون متر مکعب آب به حوزه زاینده‌رود بیاورد که از این مجموعه ۶۰ درصد آن به کرمان و یزد قول داده شده و فقط بدنامی آن برای اصفهان مانده است. تا زمانی که این تونل افتتاح شود بارون‌دگی که مشاهده می‌شود از اصفهان چیزی باقی نمی‌ماند.

واقعیت این است که باید یک مدیریت بسیار قوی در سطح مملکت برای زاینده‌رود اعمال شود نه این که هر کس هر کاری می‌خواهد انجام دهد.

■ آیا سازمان برنامه و کارشناسی‌های آن سازمان می‌توانست در حل این مشکل نقش مثبتی داشته باشد؟

□ در حال حاضر بدون برنامه‌ای جامع برای مصارف آب، استان

**اشکال این است که در سال‌های کم‌بارش استان چهارمحال و بختیاری و صنایع فولاد و آهن هر چه آب بخواهند برمی‌دارند، چرا که مدیریت قوی و یکپارچه در حوزه زاینده‌رود اعمال نمی‌شود. در پایین دست به کشاورزان و به شهر اصفهان آب نمی‌رسد. با توجه به مصارف بیش از ظرفیت، متأسفانه هر سال شاهد خشک شدن زاینده‌رود خواهیم بود مگر این که بارندگی بیش از متوسط باشد.**

**■ در شهریور ۱۳۹۰ آب زاینده‌رود را برای پایین دست یعنی شرق باز کردند.**

□ بله، سال پیش این کار انجام شد، ولی امسال بعید به نظر می‌رسد این حرکت انجام شود، زیرا آب کم است.

مشکل دیگر این است که در بالادست سد (چهارمحال و بختیاری) آب زیادی مصرف می‌شود و این فاجعه‌ای است که ذخیره آب سد را هم کم می‌کند. در ایران دشت‌های حاصلخیزی داریم که در حال خشک شدن است، ولی کسی به فکر نیست، تاقطره آخر آب را مصرف می‌کنند و زمین خشک می‌شود.

**■ آیا سطح آب‌های زیرزمینی اصفهان هم مانند قزوین، مشهد و... پایین رفته است؟**

□ ما دو نوع سفره آب زیرزمینی داریم که یکی سفره آب فسیلی است که از زمان قدیم هنگام پسروری یخچال‌ها که آب زیادی وارد دشت‌ها می‌شده ذخیره شده است. این آب‌ها در اعماق زیاد است و همه جا چاه زده شده و این سفره در حال خشک شدن است. این سفره‌ها به این دلیل فسیلی نامیده می‌شوند که از قدیم مانده است. نوع دیگری آب وجود دارد که به جریان‌های سطحی وصل است. این جریان‌های سطحی شامل رودخانه‌ها می‌شود. این آب‌ها از کوهستان‌ها سرازیر می‌شود و موجب تغذیه سفره‌های متصل و کم‌عمق‌تر می‌شود و به طبقات مختلف زمین نفوذ می‌کند. خوشبختانه دشت اصفهان این ویژگی را دارد که اگر آب در رودخانه جریان پیدا کند به سرعت نفوذ کرده و این چاه‌ها تغذیه می‌شود. اما به دلیل سدی که روی رودخانه‌ها زده شده نفوذ آب در سفره‌های زیرزمینی پس از سد حذف شده است. سدها جلوی سیل



چهار محال و بختیاری زمین های منابع طبیعی را به افراد واگذار می کند و گفته می شود آب آن هم از رودخانه تأمین می شود، در صورتی که اگر برنامه ریزی وجود داشت این کار انجام نمی شد. البته وزارت کشاورزی هم مقصر است و نباید مراتع را بدون رویه واگذار کند. بعضی مراتع در شیب های کوه هستند و مجبورند آب را تا ارتفاع ۵۰۰ متری پمپاژ کنند و حتی دو ایستگاه پمپاژ تقویت کننده در سر راه گذاشته می شود تا آب به بالای کوه برسد و کشاورزی کنند.

**دشت اصفهان که برای کشاورزی بسیار مناسب است به این وضعیت دچار شده و در جای دیگر آب را به کوه می رسانند.**

در دشت اصفهان آب زاینده رود بدون مصرف انرژی و به صورت ثقلی و بهترین کار آبی، برای کشاورزی مصرف می شده و حتی از بازگشت آب مصرف شده دوباره استفاده می شده است.

**کویا صنایع هم با این مشکل روبه رو شده اند، به طوری که بسیاری از صنایع تعطیل و کارگران بیکار شده اند، اما آمار کارگران جدید را اشتغال مطرح می کنند.**

این سیاست برای ارائه ۲/۵ میلیون شغلی است که باید به آن برسند، مهم نیست که کسی بیکار شود، مهم این است که تعداد بیمه شدگان تأمین اجتماعی بالا رود، زیرا بیکار شدن گان از آمار حذف نمی شوند، اما بیمه شدگان جدید اضافه می شوند و بیکار شدن کشاورزان در اثر بی آبی نیز مشکل آماری به وجود نمی آورد، زیرا کشاورزان بیمه کارگری نیستند.

متأسفانه در شرق اصفهان در پایین دست رودخانه که آبی وجود ندارد قرار است مجوز سه کارخانه فولاد صادر شود که مشکلات عظیمی از نظر زیست محیطی به وجود می آورد. مرداب گاو خونی هم تقریباً خشک شده که عوارض خود را دارد و ممکن است ریزگردها و نمک از سطح گاو خونی به اصفهان بیاید. تالاب گاو خونی شور است، چرا که تمام املاح اراضی حاشیه زاینده رود و بستر رودخانه به آنجا می رود. طبقات شور در زاینده رود شسته شده و به آنجا می رود. کف گاو خونی شور و نمکی است و اگر خشک شود ضایعه بار می آورد. رودخانه هایی که به دریاچه ارومیه می ریزد شیرین است، اما دریاچه ارومیه شور است.

**بنا بر این اصفهان تشنه تدبیر است یا تشنه آب؟**

مهم تدبیر است و بعد افزودن آب، حتی اگر آب را اضافه کنند و جلوی توسعه بی رویه را نگیرند نتیجه خوبی به بار نخواهد نشست. اگر از هر جایی به اصفهان آب بیاورند به آنجا خسارت وارد می شود، حتی وقتی جلوی ورود آب به دریای گهریم به دریا هم خسارت می زنیم، اما در شرایط اضطرار کارهایی قابل توجه است. در استان اصفهان رودخانه هایی مانند ماربر، شمس آباد و آب ملخ وجود دارد که می توان از آب آنها به اصفهان آورد. البته این کار نیز مشکلات خود را به دنبال داشته و هزینه زیادی لازم دارد.

**آیا مردم اصفهان نمی توانند تعاونی تشکیل دهند و هزینه لوله کشی را بپردازند؟**

شاید برای شهر بتوان این کار را کرد، اما کمبودهای حوزه زاینده رود در نمی توان با این روش برطرف نمود. توسعه صنایعی چون پالایشگاه،

فولاد و آهن، افزون بر مصرف آب، جمعیت را هم به دنبال خود دارد و این جمعیت هم آب می خواهد.

**گفته می شود نصف مصرف گاز اصفهان مربوط به فولاد مبارک است و گاز اکسید کربنی که ایجاد می کند روی اکوسیستم آن منطقه تأثیر می گذارد.**

البته کارخانه های فولاد، ذوب آهن، نیروگاه ها، پالایشگاه و پتروشیمی همه انرژی فراوانی نیاز دارند که از طرق مختلف تأمین می شود مانند گاز، برق، فرآورده های سنگین نفتی و... توضیح این که نیروگاه های برق ما در اصفهان بسیار نزدیک به شهر است. یکی به نام اسلام آباد که در دُرچه است و دیگری به نام شهید منتظری است که نرسیده به مورچه خورت و نزدیک شهر است. از نظر اقلیمی جهت باد از غرب به شرق، یعنی به طرف شهر اصفهان است و همه آلودگی ها به سمت اصفهان می آید. پس از گرانی گاز یا کمبود گاز، مازوت مصرف می کنند. مصرف شبانه روز یکی از نیروگاه ها ۲۵۰۰ تن مازوت است. این موارد نتایج توسعه ناپایدار و ناموزون است. هم اکنون ریزگردها با آلاینده ها در هوا ترکیب شده و به هم می چسبند، بنابراین هم از نظر فیزیکی و هم از لحاظ شیمیایی به ریه ها آسیب می زند. به تازگی در ایتالیا دادگاه حکم تعطیلی یک کارخانه که ۲۰ هزار کارگر و کارمند داشت را صادر کرد، چرا که متوجه شدند در شهر نزدیک این کارخانه درصد افراد مبتلا به سرطان رو به فزونی است. دموکراسی تنها انتخاب نماینده نیست، بلکه باید مردم در همه کارها نظارت داشته باشند. به دلیل عدم اطلاع سانی صحیح دموکراسی کاربردی به خوبی اعمال نمی شود. اگر مردم اصفهان نسبت به وضعیت زاینده رود فعال می شدند به چنین وضعیتی دچار نمی شدیم.

**آیا نمی توان تلاش کرد مصوبه ۱۸ اسفند ۱۳۸۴ که متوقف شد، لغو شود؟**  
بله، اما باید مردم و نماینده ها فعال شوند. به تازگی و در حالی که زاینده رود در حال خشک شدن است وزارت نیرو ۴۰ میلیون متر مکعب آب به استان چهارمحال و بختیاری تخصیص داده است.

اگر در راستای توسعه پایدار به مسائل بیندیشیم محدودیت آب، اولین محدودیت ها خواهد بود. ما نباید در بعضی مناطق که کمبود آب داریم شکر و برنج، آهن و فولاد و محصولات دیگر که به آب زیاد نیاز دارد را تولید کنیم. این ملاحظات باید در توسعه پایدار مطرح شود. در ایران کسانی که در زمینه اکولوژی کشاورزی و منابع طبیعی فعالند و یا تخصصی در زمینه محیط زیست دارند در برنامه ریزی ها مشارکت ندارند و برنامه ریزی ما بیشتر در دست مهندسين و اقتصاددانان آن هم اقتصاددانان کلاسیک است، در حالی که در دنیا اقتصاد اکولوژیک و محیط زیست مطرح است. اقتصاد اکولوژیک معتقد است هر جا باید متناسب با استعداد خودش توسعه پیدا کند.

**آیا نمی توان آبخیزداری را برای تقویت سفره های آب زیرزمینی به کار برد؟**  
بهترین آبخیزدار، پوشش گیاهی است، یعنی اگر جنگل ها و مراتع را درست نگاه داریم بهترین کار را برای استقلال آب، حفظ خاک، آب سالم و حتی جذب باران انجام داده ایم. اگر پوشش گیاهی زیاد شود بارندگی هم افزایش می یابد.

**در ایران کسانی که در زمینه اکولوژی کشاورزی و منابع طبیعی فعالند و یا تخصصی در زمینه محیط زیست دارند در برنامه ریزی ها مشارکت ندارند و برنامه ریزی ها بیشتر در دست مهندسين و اقتصاددانان، آن هم اقتصاددانان کلاسیک است، در حالی که در دنیا اقتصاد اکولوژیک و محیط زیست مطرح است**



احسان هوشمند\*



این مقاله به پاس عمری تلاش برای آزادی و آبادانی ایران به روان دوست گر انقدرم زنده یاد مهندس سیدمحمد وحید میرزاده تقدیم می شود.

## زخم‌هایی بر پیکر مناطق کردنشین غرب

از آنجا که یکی از توصیه‌های قرآن در راستای توسعه هر ملتی، توجه به انباشت تجربه نسل‌های گذشته است تا دوباره هزینه‌های اجتماعی آنها را نپردازیم و چون خدا هم در قرآن تجربه قوم نوح، بنی‌اسرائیل، عیسی و مسلمان‌ها را آورده است، چشم‌انداز ایران بر آن بوده و هست تا وقایعی که در ایران اتفاق افتاده و هزینه‌های اجتماعی زیادی را در برداشته ریشه‌یابی کند؛ باشد که این هزینه‌ها کاهش یافته و حتی به صفر برسد. یکی از این وقایع، دردنک در کردستان ایران در اوایل انقلاب است که آقای احسان هوشمند کاری کاملاً مستند و پژوهشی و پرزحمت و بدون جهت‌گیری در این زمینه انجام داده‌اند. امید است گامی باشد برای نسل حاضر و آینده برای بهره‌برداری از آن.

یکدیگر همچون جنگ‌های جهانی، و یادگیری‌های نظامی میان یک دولت با بخشی از جریان‌های مخالف و یا میان جریان‌های رقیب سیاسی، یکی از موضوع‌های مورد توجه علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روانشناسی و سایر علوم اجتماعی است. در جامعه‌شناسی، جنگ و درگیری‌های خونین نظامی مورد توجه طیف وسیعی از نظریه‌پردازان مکاتب گوناگون جامعه‌شناسی و نیز نسل جدید جامعه‌شناسان قرار گرفته است. ابعاد مختلف جنگ همچون بُعد و نوع درگیری‌های نظامی، سبک جنگ، ابعاد اقتصادی، جمعیتی، سیاسی، فرهنگی و انسانی و نیز پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت آن، از جمله مضامینی است که توجه جامعه‌شناسان این حوزه را به خود معطوف ساخته و تلاش‌های نظری و پژوهشی بسیاری

بخش‌هایی از غرب ایران محل سکونت اقوام و ایلات گرد است و قسمت‌هایی از آن حدود در سال‌های پس از پیروزی انقلاب با مسائل و مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو بوده است. انقلاب دگرگونی سریع ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و نظامی کشور را در پی داشت. در پی درهم‌ریختگی نظم پیشین در برخی از مناطق کشور چالش‌ها و مسائلی ظهور و بروز کرد که نتایج دردنکاکی به دنبال داشت. درگیری‌های نظامی میان احزاب مستقر در منطقه کردنشین، همچون احزاب دموکرات، کومله، چریک‌های فدایی خلق اقلیت، رزگاری، پیکار و...، که عموماً دارای گرایش‌ها و ایدئولوژی‌چپ سوسیالیستی و مارکسیستی بودند با دولت تازه استقرار یافته، یکی از این مسائل بود. این درگیری‌ها از سال ۱۳۵۷ تا اوایل دهه ۱۳۶۰ استمرار یافت در این دوره ۱۲-۱۰ ساله و از این رهگذر خسارت‌های سنگین انسانی، اجتماعی و اقتصادی بسیاری بر منطقه و کشور وارد آمد. البته درگیری‌های داخلی میان خود احزاب رقیب در منطقه نیز بر ابعاد این خسارت‌ها افزود. از دیگر سو با آغاز جنگ عراق با ایران همچون سایر نقاط جنگ‌زده کشور، تلفات و خسارت‌های سنگینی بر شهروندان چهار استان آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه و ایلام وارد شد. در این مقاله تلاش می‌شود ابعاد خسارت‌های انسانی مورد بحث در قالب چهار بخش ذیل به بحث گذاشته شود:

جنگ هشت ساله ایران و عراق بیش از هر نقطه دیگر از کشور، به صورت مستقیم تأثیر خود را بر ساختار اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی استان‌های مرزی همجوار با کشور عراق گذاشت. استان‌های خوزستان، ایلام، کرمانشاه، کردستان و آذربایجان غربی بیشترین تأثیرها و آسیب‌ها را متحمل شدند

- ۱- قربانیان جنگ ایران و عراق
  - ۲- تلفات انسانی نیروهای اهل منطقه به دلیل مقابله با احزاب مستقر در این مناطق
  - ۳- تلفات گروه‌های فعال در مناطق کردنشین
  - ۴- تلفات ناشی از زد و خورد بین خود احزاب مستقر در منطقه
- تلفات انسانی درگیری‌ها و جنگ در حوزه کردنشین غرب کشور
- ۱- قربانیان جنگ ایران و عراق
- جنگ و درگیری‌های نظامی میان دو کشور، و یا میان چند کشور با

راسامان داده است.<sup>۱</sup>

جامعه ایران پس از پیروزی انقلاب، درگیر جنگی تمام عیار و ناخواسته با دولت عراق شد. این جنگ و مسائل مرتبط با آن، مورد توجه گروه بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته است. اگرچه هنوز پس از گذشت بیش از ۳۱ سال از شروع جنگ و ۲۳ سال از پایان آن، ابعاد مختلفی از پیامدهای جنگ و درگیری خونین نظامی میان ارتش متجاوز عراق و نیروهای کشور در برخی رساله‌های علمی و نیز آثار هنری و سینمایی مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی موضوع هزینه‌های تحمیلی این جنگ از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و نیز هزینه‌های انسانی آن از موضوع‌هایی است که می‌تواند و باید پیش از گذشته مورد تأمل و دقت نظر اهل پژوهش و تحقیق قرار گیرد.

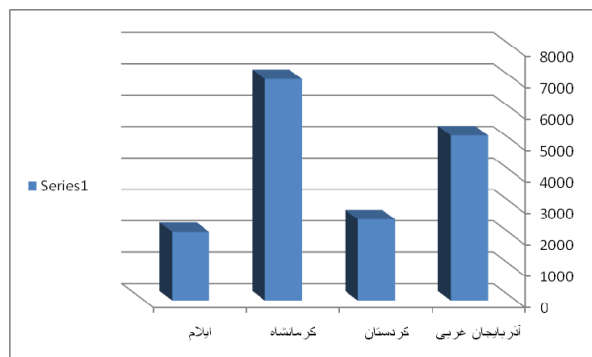
جنگ هشت ساله ایران و عراق بیش از هر نقطه دیگر از کشور، به صورت مستقیم تأثیر خود را بر ساختار اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی استان‌های مرزی همچوار با کشور عراق گذاشت. استان‌های خوزستان، ایلام، کرمانشاه، کردستان و آذربایجان غربی بیشترین تأثیرها و آسیب‌ها را متحمل شدند. هرچند این سخن بدان معنا نیست که کل کشور حتی شرقی‌ترین استان‌های کشور و دورافتاده‌ترین روستاهای کشور از تأثیرات جنگ دور بوده‌اند. در هر روستای دوردستی از اقصی نقاط کشور می‌توان محل دفن شهدایی را دید که با پرچم برافراشته ایران، برای هربیننده‌ای سال‌های پر حادثه جنگ را تداعی کند.

جنگ به صورت مستقیم زندگی شهروندان مناطق غربی کشور را تحت تأثیر قرار داد. بخش‌هایی از استان‌های ایلام و کرمانشاه در همان اوایل جنگ اشغال شد. شهرستان‌های قصر شیرین، مهران، دهلران و سرپل ذهاب از جمله شهرهایی هستند که به علت اشغال دشمن صدمات شدیدی دیدند. هزاران شهروند این مناطق آواره شدند و سال‌های زندگی را در اردوگاه و یا در شهرهای اطراف با سختی و مشقت تجربه کردند. سایر شهرها نیز به علت آتش توپخانه و یا خمپاره‌های دشمن و یا بمباران هوایی و موشک‌پرانی نیروهای عراقی به سرعت از جمعیت خالی شدند و امواج وسیع آوارگان از این شهرها عازم دیگر نقاط کشور شدند. متأسفانه تاکنون آمار موثق و دقیقی از میزان آوارگان جنگ هشت ساله منتشر نشده است. برخی از مناطق این استان‌های چهارگانه از نظر مظالم صورت گرفته توسط نیروهای عراقی تجارب منحصر به فرد و پردردی را پشت سر گذاشتند. نخستین نقطه جغرافیایی ایران که قربانی سلاح‌های شیمیایی عراق شد منطقه‌ای بین هلاله و نی‌خزر در ۵۰ کیلومتری غرب ایلام بود. بمباران شیمیایی ۷ تیر ۱۳۶۶ شهر سردشت با هزاران قربانی اعم از کشته یا زخمی، بمباران شیمیایی مناطق روستایی مروان، بانه، زرده و ریجاب کرمانشاه از دیگر نمونه‌های این جنایات علیه بشریت بوده‌اند که ایران معاصر و بخصوص چهار استان کردنشین آن تجربه کرده‌اند. افزون بر این، این مناطق یعنی استان‌های چهارگانه به دلیل جنگ و درگیری‌های خونین نظامی و ناامنی حاصل از آن، سهم کمتری از درآمدهای کشور را برای عمران و توسعه جذب کردند. درباره میزان تلفات و قربانیان این استان‌ها در خلال دوره جنگ، متأسفانه آمار متقن و دقیقی موجود نیست و یا اگر در دسترس باشد تاکنون منتشر نشده است. جدول شماره ۱ با استفاده از آمارهای خامی تدوین شده که در سال ۱۳۸۱ توسط بنیاد شهید کشور و استان‌های مورد بررسی به صورت خام ارائه شده است. این جدول پس از جمع‌بندی توسط نگارنده این سطور، تعداد شهدای این استان‌ها را به تفکیک نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

آمارهای جدول شماره ۱ نشان می‌دهد در ۴ استان مورد بررسی ۱۷۰۵۵ نفر (نظامی و غیرنظامی) بر اثر حوادث مرتبط با جنگ به عنوان شهید شناخته شده‌اند و دارای پرونده هستند. اگر آمار شهدای کشور را که بر اثر جنگ به شهادت رسیده‌اند حدود ۱۸۸ هزار نفر بدانیم (آمار دیگری این رقم را ۲۱۳۲۵۵ اعلام کرده است)<sup>۳</sup> حدود ۹ درصد از کل آمار شهدای جنگ مربوط به چهار استان مورد بررسی است. این امر نشان می‌دهد رقم قابل توجهی از شهدای کشور که بر اثر جنگ قربانی شدند مربوط به استان‌های چهارگانه است. بسیاری از قربانیان نیز غیرنظامی بوده‌اند اعم از زنان، کودکان و دیگر افراد، که بر اثر بمباران یا موشک‌پرانی و گلوله‌باران ارتش عراق شهید شده‌اند. به علاوه استان‌های کردستان و آذربایجان غربی نیز یکی از بالاترین آمار زنان شهید را از جنگ به خود اختصاص داده‌اند. البته اگر این رقم را به آمار قربانیان ناشی از درگیری‌های اوایل انقلاب در این استان‌ها بیفزاییم، آن‌گاه معلوم خواهد شد که چه هزینه سنگینی توسط ساکنان این استان‌ها برای دفاع از ایران پرداخته شده است؛ وضعیت منحصر به فرد و خاصی که بویژه در استان‌های آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه قابل تحلیل و بررسی است. ابعاد دیگر این تحولات تأسف بار را باید در حوزه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و حتی روان‌شناختی مورد واکاوی قرار داد تا شاید بتوان گوشه‌ای از عمق خسارت‌ها، درد و رنج‌های مردم این سامان را به تصویر کشید. به هر حال آنچه در خلال این آمار چشمگیر شهدای جنگ در حوزه‌های کردنشین قابل مشاهده است این واقعیت است که استان‌های مرزی کردنشین سهم غیر قابل انکاری در دفاع از مملکت بر عهده داشته و هزینه‌های سنگینی را نیز برای این پایمردی پرداخته‌اند. هزاران شهید جنگ اعم از مرد و زن، پیر و جوان و کودک، در این استان‌ها گواه روشن این داعیه هستند؛ امری که می‌توانست بیش از این مورد توجه قرار گیرد.

نمودار ۱ فراوانی شهدای استان‌های چهارگانه مورد بررسی در جنگ با عراق را نمایش می‌دهد.

نمودار ۱- فراوانی تفکیکی شهدای استان‌های کردنشین در جنگ



۲- تلفات انسانی نیروهای اهل منطقه به دلیل مقابله با احزاب مستقر در این مناطق استان‌های مرزی کردستان، آذربایجان غربی و تا حد کمتری کرمانشاه و ایلام افزون بر جنگ هشت ساله با عراق، از بعد دیگری هم متحمل خسارت زیادی شدند،<sup>۴</sup> چرا که مدت‌ها پیش از آغاز جنگ ایران و عراق و از فرای پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ این مناطق بادرگیری‌های خونینی رودررو بودند. این درگیری‌ها میان برخی احزاب سیاسی چپ و کمونیست و نیز احزاب محلی مستقر در بخش‌هایی از مناطق کردنشین با



**استان‌های مرزی کردنشین  
سهم غیرقابل انکاری در دفاع  
از مملکت برعهده داشته و  
هزینه‌های سنگینی را نیز  
برای این پایمردی پرداخته‌اند.  
هزاران شهید جنگ اعم  
از مرد و زن، پیر و جوان و  
کودک، در این استان‌ها گواه  
روشن این داعیه هستند**

در جدول‌های بعدی آمار تفکیکی شهرستان‌های سه استان از چهار استان مورد بررسی، بر اساس تلفات یک طرف درگیری‌ها یعنی بخشی که در نهاد‌های دولتی و بنیاد شهید همان منطقه دارای پرونده هستند، ارائه شده است. برای نمونه، شهر ارومیه با ۸۰۲، سردشت با ۲۱۱، مهاباد با ۲۲۱ و نقده با ۳۸۴ پرونده ثبت شده در بنیاد شهید در استان آذربایجان غربی و نیز آمار ۵۵۸ نفر ثبت شده در سنندج و ۲۲۳ نفر در سقز و ۳۳۱ نفر در مریوان و همچنین ۳۷۹ نفر در شهر کرمانشاه، ابعاد دیگر این وضعیت غم‌انگیز را به تصویر می‌کشد. بسیاری از قربانیان غیرنظامی و گروهی نه در میدان جنگ و درگیری، بلکه توسط احزاب و گروه‌ها ترور شده‌اند. نام تعداد زیادی از روحانیون سنی مذهب را می‌توان در این میان جست. نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد شمار زیاد قربانیان سنی مذهب مناطق کردنشین نسبت به قربانیان شیعه مذهب همان مناطق است. از آنجا که درگیری‌های اوایل انقلاب تنها در آن بخش‌هایی از مناطق کردنشین که اکثریت آنها سنی هستند رخ داده بود، تلفات این مناطق بیشتر از مناطق شیعه‌نشین کرد است.

جدول شماره ۲: آمار تفکیکی شهدای دارای پرونده در بنیاد شهید به تفکیک علت شهادت، استان آذربایجان غربی

نام شهرستان	شهدای جنگ	شهدای ناشی از درگیری با گروه‌های مسلح	جمع
ارومیه	۱۶۷۹	۸۰۲	۲۴۸۱
بوکان	۸۹	۱۶۸	۲۵۷
پیرانشهر	۲۴۷	۱۳۶	۳۸۳
تکاب	۱۴۷	۱۶۳	۳۱۰
خوی	۷۱۲	۲۱۲	۹۲۴
سردشت	۴۸۹	۲۱۱	۷۰۰
سلماس	۴۲۹	۱۹۰	۶۱۹
شاهین دژ	۱۷۹	۲۳۲	۴۱۱
ماکو	۳۲۳	۹۶	۴۱۹
مهاباد	۲۳۵	۲۲۱	۴۵۶
میاندو آب	۴۳۴	۲۹۲	۷۲۶
نقده	۲۸۶	۳۸۴	۶۷۰
جمع	۵۲۴۹	۳۱۰۷	۸۳۵۶

نیروهای دولتی<sup>۶</sup> اعم از ارتش و سپاه و نیروی انتظامی (ژاندرمری سابق) و نیز نیروی محلی مقابل گروه‌ها یعنی سازمان پیشمرگان مسلمان کرد و یا میان احزاب رقیب مستقر در این حوزه جریان داشت.<sup>۷</sup> از این رو، هزینه‌ها و خسارت‌های وارده به این مناطق در مقایسه با سایر نقاط کشور باید به صورتی مستقل مورد بررسی قرار گیرد.

بنابر آماري که سال ۱۳۸۱ از بخش آمار بنیاد شهید انقلاب اسلامی و به صورت خام به دست آمد بر اثر درگیری‌های نظامی میان نیروهای دولتی با گروه‌های مسلح و عموماً چپ مستقر در استان‌های آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه حدود ۱۱۴۶۶ نفر کشته شده و در بنیاد شهید کشور برایشان به عنوان شهید پرونده گشوده شده است.<sup>۸</sup> از این رقم (که البته میزان دقت آن مشخص نیست) حدود ۵۹۶۲ نفر از اهالی این استان‌ها بودند؛ به عبارتی دیگر ۵۲ درصد از شهدای ثبت شده ناشی از درگیری‌های خونین اوایل انقلاب در حوزه کردنشین غرب کشور، شهروندان کرد و یا بومی این استان‌ها بودند. بر این مبنای می‌توان نتیجه گرفت که بیش از نیمی از تلفاتی که نیروهای چپ و کمونیست و دموکرات و کومله و سایر گروه‌های مستقر در منطقه وارد کرده‌اند متوجه مردم بومی و بومی‌زاده بوده است.

از فرادای پیروزی انقلاب، این درگیری‌ها در بخش‌هایی از مناطق کردنشین آغاز شد.<sup>۹</sup> شهربانی مهاباد در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ غارت شد و پادگان مهاباد نیز همزمان با خیر اعزام هیأتی از سوی دولت موقت به مهاباد در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ مورد حمله قرار گرفت.<sup>۱۰</sup> در شهر قروه نیز میان گروهی از شیعیان شهر با هواداران مسلح شیخ‌هادی هاشمی (یکی از مشایخ کردستان) درگیری خونینی روی داد. درگیری‌های سنندج نیز از اواخر اسفند ۵۷ شروع شد. از آن تاریخ تا سال ۱۳۶۸ یعنی حدود یک دهه، درگیری‌هایی به صورت متناوب و با شدت و ضعف بین نیروهای احزاب بانیه‌های دولتی و نیز سازمان پیشمرگان مسلمان کرد استمرار داشت. این درگیری‌ها باعث بروز خسارت‌های بسیار سنگین انسانی بر کل کشور و بویژه مناطق غربی کشور شد. تلفات انسانی گسترده، نابودی زیربنای اقتصادی، فرار سرمایه از منطقه، خروج نیروهای متخصص از منطقه و مهاجرت بخشی از نیروی انسانی، گسترش شکاف دولت-ملت و... از جمله پیامدهای این درگیری‌ها بوده است.

جدول شماره ۱ در تأکید بر هزینه‌های سنگینی که این حوزه متحمل شده است، نشان می‌دهد از کل قربانیان درگیری‌های مناطق کردنشین کشور در اوایل انقلاب که در بنیاد شهید ثبت شده است، حدود ۱۵/۷ درصد یعنی ۱۸۰۲ نفر اهل استان کردستان، ۳۱۰۷ نفر یعنی ۲۷ درصد اهل استان آذربایجان غربی، و ۹۹۸ نفر یعنی ۸/۷ درصد اهل استان کرمانشاه بوده‌اند:

جدول شماره ۱: آمار قربانیان جنگ و درگیری‌های گروه‌های مسلح

نام استان	تعداد پرونده‌های ثبت شده در سال ۱۳۸۰	
	به عنوان شهید در بنیاد شهید	کل شهدای ثبت شده در بنیاد شهید (بدون شهدای پیش از انقلاب، شهدای شهادت جنگ)
آذربایجان غربی	۵۲۴۹	۳۱۰۷
کردستان	۲۵۸۲	۱۸۰۲
کرمانشاه	۷۰۴۵	۹۹۸
ایلام	۲۱۷۹	۵۵
جمع کل	۱۷۰۵۵	۵۹۶۲

جدول شماره ۳: آمار تفکیکی شهدای دارای پرونده در بنیاد شهید به تفکیک علت شهادت، استان کرمانشاه

نام شهرستان	شهدای جنگ	شهدای ناشی از درگیری با گروه‌های مسلح	جمع
کرمانشاه	۳۱۵۰	۳۷۹	۳۵۲۹
صحنه	۲۴۷	۲۲	۲۶۹
اسلام آباد	۸۰۵	۱۳۰	۹۳۵
پاوه	۳۷۹	۱۵۷	۵۳۶
جوانرود	۲۹۹	۱۳۰	۴۲۹
سرپل ذهاب	۵۹۹	۷۰	۶۶۹
سنقر	۳۳۳	۲۵	۳۵۸
کنگاور	۳۲۳	۱۴	۳۳۷
گیلانغرب	۵۰۴	۱۱	۵۱۵
کرد غرب	۲۳۵	۵۲	۲۸۷
دفتر بنیاد شهید	۱۷۱	۸	۱۷۹
جمع	۷۰۴۵	۹۹۸	۸۰۴۳

گروه سنی، میزان سواد، محل سکونت اعم از شهری یا روستایی و نیز کشته شدن در میدان نبرد یا به وسیله ترور از دیگر کاستی‌های آمار ارائه شده است.

### ۳- تلفات گروه‌های فعال در مناطق کردنشین

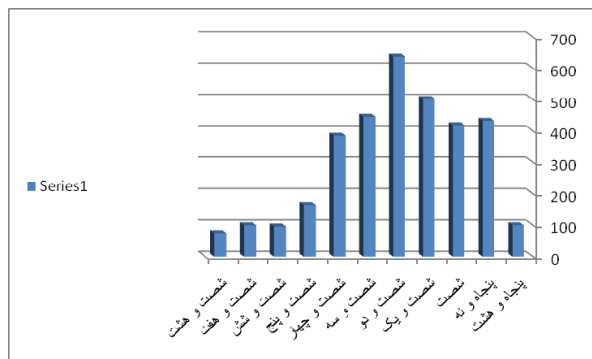
آنچه تاکنون بحث شد، تلفات انسانی نیروهای دولتی و مردم غیرنظامی مناطق مورد اشاره است. سوی دیگر مسئله، تلفات گروه‌های کرد و غیر کرد مستقر در منطقه است که باید به عنوان خسارت‌های انسانی این حوزه مورد توجه قرار گیرد. متأسفانه تاکنون گروه‌هایی چون کومله، پیکار، اشرف دهقانی، چریک‌های فدایی اقلیت، اتحادیه کمونیست‌ها، سازمان رنجبران، خیاب و دیگر احزاب کمونیست و چپ کمتر آماری از میزان تلفاتشان منتشر کرده‌اند.<sup>۱۱</sup> یکی از فعال‌ترین گروه‌های حاضر در کردستان در سال‌های پس از پیروزی انقلاب حزب دموکرات کردستان بود. این حزب در کتابی اقدام به انتشار آمار تلفات نیروهای خود در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ نموده است. در این کتاب گفته شده در دوران ۱۰ ساله، ۳۳۵۷ نفر از کادرها و نیروهای این حزب در کردستان بر اثر درگیری‌های نظامی، اعدام یا سایر حوادث طبیعی کشته شده یا فوت کرده‌اند. ۱۰۰۴ نفر از این گروه متأهل و باقی مجرد بوده‌اند. این حزب ۲۷۰ نفر از این تلفات را اعدامی گزارش کرده است. براساس گزارش این کتاب اکثر قریب به اتفاق کشته‌شدگان (به جز چند تن) اهل شهرستان‌های سنی کردنشین بوده‌اند. البته در این کتاب مشخص نشده که چه میزان از این افراد در درگیری‌های بانبر و بانیر و دولتی و چه تعداد در درگیری‌های با سایر احزاب رقیب مستقر در منطقه کشته شده‌اند، چه تعداد اهل شهر یا روستا بوده‌اند و نیز میزان سواد این افراد در چه حدودی قرار داشته است.

جدول شماره ۵: تفکیک کشته‌شدگان حزب دموکرات کردستان در سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۵۸

سال	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	جمع
تعداد	۱۰۰	۲۳۳	۴۱۹	۵۰۲	۶۳۷	۴۴۶	۳۸۵	۱۶۵	۹۶	۱۰۰	۷۵	۳۳۵۷

آمار دیگری که در سایت یکی از شعبه‌های حزب دموکرات کردستان منتشر شده با درج مشخصات ۳۲۰۱ نفر به معرفی جانباختگان این گروه اقدام کرده است.<sup>۱۲</sup> در نمودار شماره ۳ مشاهده می‌شود که بیشترین تلفات حزب دموکرات در سال ۱۳۶۲ روی داده است:

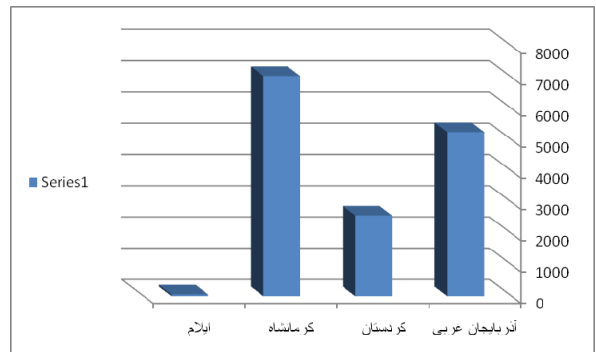
نمودار شماره ۳: تلفات حزب دموکرات کردستان در سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۵۸



جدول شماره ۴: آمار تفکیکی شهدای دارای پرونده در بنیاد شهید به تفکیک علت شهادت، استان کردستان

نام شهرستان	شهدای جنگ	شهدای ناشی از درگیری با گروه‌های مسلح	جمع
سنندج	۵۹۳	۵۵۸	۱۱۵۱
کامیاران	۱۵۸	۱۹۳	۳۵۱
دیواندره	۸۰	۹۷	۱۷۷
بانه	۴۳۷	۱۵۶	۵۹۳
بیجار	۲۰۲	۱۱۸	۳۲۰
سقز	۲۲۱	۲۲۳	۴۴۴
قروه	۳۰۴	۱۲۶	۴۳۰
مریوان	۵۸۷	۳۳۱	۹۱۸
جمع	۲۵۸۲	۱۸۰۲	۴۳۸۴

نمودار ۲ آمار تفکیکی تلفات نیروهای دولتی و بومی منطقه در استان‌های چهارگانه مورد بررسی را نمایش می‌دهد:  
نمودار ۲: فراوانی شهدای ثبت شده اهل منطقه در بنیاد شهید به عنوان شهید بر اثر درگیری بانبر و بانیر و مسلح مستقر در استان‌های چهارگانه



یکی از کاستی‌های آمار ارائه شده در این مقاله نامشخص بودن میزان تلفات نیروی نظامی و غیرنظامی به صورت تفکیکی است. نامشخص بودن

بر مبنای آمارهای در دسترس این مقاله تعداد کل تلفات نیروهای دولتی در حوزه گردنشین و در مقابله با احزاب حدود ۱۱۴۶۶ بوده است که ۵۹۶۲ نفر آن ساکن چهار استان گردنشین غرب کشور بوده‌اند. آمار تلفات نیروهای احزاب هم حدود پنج تا شش هزار نفر بوده است. به این ترتیب مشخص می‌شود که تلفات نیروهای دولتی حدود دو برابر تلفات احزاب بوده است. ضمن آن که تلفات نیروهای بومی مقابل احزاب هم تقریباً با تلفات احزاب در منطقه برابری می‌کند

یکی از شعبه‌های حزب کومله یعنی کومله عزیزاده (حزب کمونیست ایران) هم در یکی از تارنماهای این حزب به انتشار مشخصات کشته‌شدگان کومله پرداخته است. در این تارنما مشخصات ۱۷۷۴ نفر به‌عنوان پیشمرگه این حزب و با عنوان جانب‌باختگان کومله منتشر شده است.<sup>۱۳</sup> دیگر احزاب مستقر در منطقه همچون پیکار<sup>۱۴</sup> و چریک‌های فدایی خلق<sup>۱۵</sup> اقلیت شاخه کردستان، هر چند شمار کشته‌شدگان خود را منتشر کرده‌اند، اما مشخص نیست از این آمارها چه تعداد در حوزه گردنشین و چه تعداد در سایر نقاط کشور کشته شده‌اند.

در خصوص آمارهای حزب دموکرات و کومله (آن بخش که در این مقاله مورد توجه قرار گرفت) نیز چند نکته وجود دارد. از سویی در این آمارها هر نوع فوتی چه مرگ طبیعی، غرق شدن در آب و سیلاب، زمین لرزه، مسمومیت، تصادف، ترور و اعدام و درگیری در ذیل آمارهای جانب‌باختگان تعریف شده است. همچنین نام افرادی که در دوران رژیم پیشین فوت شده در آمارهای حزب دموکرات درج شده است. آمدن نام تلفات ناشی از درگیری میان گروه‌ها و احزاب مستقر در منطقه در این آمارها نیز بر این ابهام افزوده است.

به هر حال افراد بسیاری از نیروها و یا هواداران این احزاب در منطقه، در میدان درگیری و یا بعد از دستگیری کشته شدند که بخش قابل ملاحظه‌ای از آنها از اهالی مناطق گردنشین بودند، به این ترتیب این آمارها هم باید به ارقام فوق افزود. برخی تندروی‌های اولیه و بویژه عملکرد دادگاه‌های انقلاب به ریاست شیخ صادق خلخالی در آن روزهای پرتلاطم نیز که منجر به صدور احکام بسیار سنگینی برای هواداران و یا مظنونان هواداری این گروه‌ها شد را باید در نظر گرفت؛ تندی و شدت احکامی که حتی مورد اعتراض نماینده رهبری در منطقه قرار گرفت<sup>۱۶</sup> تا جایی که شیخ حسین

کرمانی نماینده ویژه رهبری در منطقه در تماسی با حاج احمد آقا فرزند آیت‌الله خمینی می‌گوید: آقای شیخ صادق خلخالی آمده همدان و فردا می‌خواهد بیاید سنندج، محض رضای خدا نگذارید ایشان [شیخ صادق خلخالی] بیاید.<sup>۱۷</sup> شیخ حسین کرمانی می‌گوید: وقتی شیخ صادق خلخالی به سنندج رسید، خبر آمد که تعدادی را وسط فرودگاه اعدام کرده است.<sup>۱۸</sup>

در ماجرای پاره نیز شیخ صادق خلخالی با شدت عمل وارد شد. در روزنامه اطلاعات در این باره چنین گزارش شد: آیت‌الله خلخالی حاکم شرع که به اتفاق همراهان روز گذشته در پی حوادث پاره وارد آن شهرستان شد، پیش از ظهر امروز، حکم اعدام ۹ تن از اعضای حزب دموکرات کردستان را صادر کردند که این حکم بلافاصله به مرحله اجرا در آمد. بی‌سیم ستاد عملیاتی پاره در این باره گزارش داد که آقای خلخالی پس از ورود به پاره از کلیه نقاط خسارت دیده شهر از جمله بیمارستان پاره که توسط مهاجمین به وضع دلخراشی تخریب شده بود، بازدید کرد و سپس به بررسی پرونده مجرمین حادثه پاره پرداخت و پس از ۱۴ ساعت رسیدگی و شور، ۹ تن از افراد حزب دموکرات کردستان را مفسد فی الارض، محارب با خدا و رسول خدا شناخته و محکوم به اعدام کرد. حکم اعدام ساعت ۶ بامداد امروز در همان مکانی که مجاهدان و پاسداران شهید شده بودند به اجرا درآمد.<sup>۱۹</sup> در سقز، مر یوان و دیگر نقاط نیز روش شیخ صادق خلخالی ادامه داشت.<sup>۲۰</sup> البته اعدام در آن دوران روش فراگیری بود و گروه‌های مسلح حاضر در منطقه نیز چنین روشی را باربری از اسرای خود اجرا کردند هر چند نسبت و شمار این اعدام‌ها هنوز نامعلوم است. برای نمونه در جایی از اسناد مطبوعاتی این احزاب می‌خوانیم: «چهار تن از مزدوران حکومت رژیم که در جنایات مختلف شرکت مستقیم داشته و پس از دستگیری نیز علی‌رغم تلاش پیشمرگان، غیر قابل اصلاح تشخیص داده شدند به اعدام انقلابی محکوم گردیدند.»<sup>۲۱</sup> همچنین در نمونه دیگری آمده است: «در عملیات سال گذشته، پیشمرگان فدایی تعداد ۲۴ نفر از نیروهای رژیم را به اسارت گرفتند... این شخص و هشت نفر دیگر از مزدوران رژیم در چند نوبت اعدام انقلابی شدند.»<sup>۲۲</sup> به هر حال تعداد زیادی از قربانیان که عضو این احزاب بودند از شهروندان مناطق غرب کشور بودند و در جریان درگیری‌ها یا حوادث پس از آن کشته شدند.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که بر مبنای آمارهای در دسترس این مقاله تعداد کل تلفات نیروهای دولتی در حوزه گردنشین و در مقابله با احزاب حدود ۱۱۴۶۶ بوده است که ۵۹۶۲ نفر آن ساکن چهار استان گردنشین غرب کشور بوده‌اند. آمار تلفات نیروهای احزاب هم حدود پنج تا شش هزار نفر بوده است. به این ترتیب مشخص می‌شود که تلفات نیروهای دولتی حدود دو برابر تلفات احزاب بوده است. ضمن آن که تلفات نیروهای بومی مقابل احزاب هم تقریباً با تلفات احزاب در منطقه برابری می‌کند. البته ممکن است با تکمیل این آمار این نسبت تغییر کند.

#### ۴- تلفات ناشی از زد و خورد بین خود احزاب مستقر در منطقه

آمار دیگری که باید بدان پرداخت تلفاتی است که در جریان رقابت و درگیری‌های احزاب مستقر در منطقه با یکدیگر گونه‌ها و نیروهای دولتی وارد شد. پاکسازی منطقه از دیگر احزاب رقیب، تسویه حساب‌های حزبی و یادرون حزبی و رقابت‌های سیاسی، موجب درگیری‌های خونین احزاب مستقر در منطقه با یکدیگر شد. هنوز آمار دقیقی از تلفاتی که این گروه‌ها بر یکدیگر وارد کردند در دست نیست. مهمترین این درگیری‌ها

رویارویی چهار ساله حزب دموکرات کردستان و حزب کومله است. در این رویارویی صدها تن از نیروهای دوطرف کشته و زخمی شدند. گاهی برخی از ابعاد این درگیری‌ها منتشر شده است.<sup>۱۳</sup> البته تاکنون هیچ مطالعه مستقلی در این خصوص صورت نگرفته است.

علاوه بر درگیری‌های میان کومله و دموکرات، درگیری کومله و دیگر نیروهای چپ با حزب سپاه رزگاری که مرکب از درویش طرفدار شیخ عثمان نقشبندی بود رانیز باید بر این فهرست افزود. در این درگیری‌ها صدها تن از طرفین و بویژه نیروهای رزگاری کشته و زخمی شدند و درگیری‌ها تا نابودی کامل رزگاری پیش رفت. کومله و چریک‌های اقلیت بیشتر حملات را به سپاه رزگاری داشتند. در اطلاعیه‌ای از کومله در آن روزها می‌خوانیم: هم‌میهنان مبارز همان‌طور که می‌دانید عصر روز ۹ بهمن ماه (۱۳۵۸) پیشمرگان کومله در کامیاران، سنندج، مریوان و اطراف آن مزدوران رژیم فاشیستی بعث به نام «سپاه رزگاری» را تارومار کردند، عده‌ای از رهبران آن را دستگیر و بخش اعظم سازمان آنها را متلاشی کردند... هم‌میهنان مبارز... جنبش مقاومت خلق کرد که جنبشی است عادلانه، اصیل، دموکراتیک و عمیقاً ضد امپریالیستی به هیچ وجه نمی‌توانست اجازه دهد که مشت ناچیز مزدوران رزگاری لکه‌ای به دامن مبارزات بر حق خلق کرد باقی بگذارد. در اجرای همین تمایل و اراده توده‌های خلق بود که سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان «کومله» تصمیم گرفت این زائد بعث را جارو کند و کماکان در جهت پاکیزگی و اصالت جنبش قدم بردارد... همه می‌دانند که رهبران مزدور سپاه رزگاری از عوامل رژیم شاه بوده و بعد هم خود را به بعثی‌های فاشیست و وابسته فروخته بودند.<sup>۱۴</sup>

درگیری میان حزب دموکرات با چریک‌های فدایی و یاسیان آنها و حزب پیکار هم بی‌تلفات نبود.<sup>۱۵</sup> ترور هواداران مرحوم کاک احمد مفتی زاده را هم باید بر این فهرست افزود. طرفداران و نزدیکان کاک احمد مفتی زاده که گرایش مذهبی داشتند توسط همه گروه‌ها از جمله دموکرات، کومله، فدایی، پیکار، رزمندگان و کمونیست‌ها... مورد سوء قصد قرار می‌گرفتند. قربانی شدن درویش و روحانیان سنی مذهب توسط احزاب چپ تلفاتی رانیز باید بر این فهرست افزود: علاوه بر این، باید تلفات درگیری درونی میان اعضای احزاب مستقر در مناطق کردنشین با یکدیگر را بر این آمارهای نامشخص افزود. برای نمونه می‌توان به درگیری خونین ۱۳۶۴/۱/۲۴ [۴ بهمن ۱۳۶۴] میان اعضای چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) با یکدیگر اشاره کرد که پنج کشته و شش زخمی در پی داشت.<sup>۱۶</sup>

در این درگیری‌های سنگین افراد دیگری نیز قربانی شدند که وابسته به هیچ جریانی، حکومتی یا غیرحکومتی، نبودند و بر اثر حوادث روزگار و به صورت تصادفی و یا به اشتباه قربانی شدند. آمار این افراد در خلال هیچ یک از آمارهای فوق نگنجه شده است. ضمن آن که میزان تلفات آنها نیز هیچ‌گاه روشن نشد و ابعاد آن هویدانگردد.

### جمع بندی

درگیری‌های پس از انقلاب و نیز جنگ تحمیلی تلفات سنگینی بر مناطق کردنشین کشور وارد ساخت. هزاران نفر کشته، زخمی و بی‌خانمان شدند. همچنین خسارت‌های سنگین اقتصادی و عمرانی بخشی دیگر از هزینه‌هایی است که متوجه مردم این مناطق شد. ناامنی و بی‌ثباتی ناشی از جنگ و درگیری‌ها روند توسعه این مناطق را سال‌ها به تأخیر انداخت. در

این میان تلفات سنگین انسانی بیشترین جراحت را بر وجدان عمومی منطقه وارد کرد. جمع زیادی از مردم ایران و بویژه مردم چهار استان یاد شده که عموماً شامل جوانان بودند، در این درگیری‌ها و صف آرایی‌های سیاسی و نظامی قربانی شدند. به قول روانشاد درویش فروهر هر قطره خونی که از طرف‌های مختلف این درگیری‌ها بر زمین جاری می‌شد، خون ایرانی بود و مادر برابرش مسئول! و این خون بر پیکر جامعه‌مان زخمی و جراحتی وارد می‌ساخت. در این ایام زخم‌هایی سخت بر پیکر مناطق کردنشین غرب کشور بویژه حوزه سنی نشین این مناطق وارد شد.

پس از گذشت سی سال حتی برای شناسایی این واقعت چه گام‌هایی برای التیام زخم‌هایی که بر مناطق کردنشین غرب کشور وارد شد، برداشته شده است؟ به حال خود رها کردن ضایعاتی از این دست، به صورت نوعی خوش خیالی بر این فرض که گذشته‌ها گذشته، جز دعوت به مشکلات بیشتر در مراحل بعد هیچ نتیجه‌ای نداشته و ندارد. در درجه اول این ضایعات و تلفات را باید مورد شناسایی قرار داد، به بحث گذاشت و آنگاه این پرسش را طرح کرد که آیا برای التیام این زخم‌ها و جراحت‌ها تدبیرهای لازم اندیشیده شد؟ آیا برای تعمیق همبستگی اجتماعی، شتاب گرفتن روند توسعه اقتصادی و اجتماعی و افزایش مشارکت سیاسی مردم این مناطق، برنامه‌ای جامع و آینده‌نگر تدوین شد؟ آیا استفاده از ظرفیت‌های توسعه‌ای متنوع این مناطق به صورت کارشناسانه در دستور کار برنامه‌ریزان و مجریان کشور قرار گرفت؟ آیا تقویت استفاده از نخبگان این مناطق برای پیشبرد اهداف توسعه‌ای منطقه و کشور در اولویت قرار داشت؟ آیا گروه‌هایی که با اتخاذ روش‌های خشونت‌آمیز و مسلحانه در پی به کرسی نشاندن دیدگاه‌های سیاسی خود بودند به جمع‌بندی و انتقاد از خود رسیده‌اند و میزان خسارت انسانی و مادی این شیوه مبارزه را سنجیده‌اند؟

مختصر موری بر آنچه به نحوی گذرا در این بررسی ارائه شد خود بیانگر آن است که حوادث و رخداد‌های حوزه‌های کردنشین غرب کشور به هیچ وجه تاب مقید و محدود شدن به تعاریف و تصاویر جزئی و سیاه و سفید را ندارد. آن حوزه همانند پاره‌ای دیگر از حوزه‌های مشابه در دیگر نقاط کشور - تنها با شدت و ضعفی متفاوت - نابسامانی‌هایی را تجربه کرده مراتب فراتر از چیزی که آن را بتوان به دو مقوله ظالم و مظلومی تقسیم کرد؛ برخی از آنها از لحاظ مسئولیت دولتی یا سیاسی اجتناب‌ناپذیر بود، مانند آثار حاصل از تجاوز عراق و برخی نیز می‌توانست چنان که پیش آمد نباشد. از مقوله نخست که بگذریم، دست کم برای جلوگیری از «آنچه پیش آمد» شاید بتوان به طرح و بحث هر چه گسترده‌تر مضامین و بحث‌هایی از این دست امیدوار بود که هم مستلزم نوعی بازنگری در گذشته است و هم - به امید خدا - نوعی تأمل و اندیشه نسبت به آینده و جلوگیری از تکرار مکرر اشتباه و خطا.

بی‌گمان برای رسیدن به وضع مطلوب در این باره و التیام و درمان زخم‌های کاری و عمیقی که بر پیکر این مناطق وارد شد، تلاشی ملی و اراده‌ای جدی و برنامه‌ای کارشناسانه و پیچیده لازم است؛ امری که نه تنها به صورت شایسته تاکنون در دستور کار نهادهای ذیربط دولتی و سازمان‌های مردم‌نهاد و فعالان سیاسی قرار نداشته است، بلکه در سال‌های اخیر برای آنها، موانع متعددی خلق شده و روند مشارکت سیاسی مردم این مناطق را همچون دیگر مناطق کشور با موانع جدی روبه‌رو ساخته است.



## پی‌نوشت:

۱- برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

- ادیبی سده، مهدی (۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی، انتشارات سمت، ویرایش اول، چاپ نهم.  
-بو تول، کاستون (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی جنگ، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی  
-آقای پور، مهدی (۱۳۶۸)، پژوهشی در زمینه جامعه‌شناسی جنگ، تهران، جهاد دانشگاهی، چاپ اول.  
۲- البته برای تکمیل و تدقیق این آمارها، مراجعه حضوری نگارنده این سطور در ماه‌های اخیر به بنیاد شهید پی نتیجه بوده، از این روزها آمارهایی استفاده می‌شود که در سال ۱۳۸۱ منتشر شدند.  
۳- روزنامه همشهری پنج‌شنبه ۳ مهر ۱۳۸۲، سال یازدهم، شماره ۳۱۷۶، صفحه اجتماعی.

4- <http://alborz.sajed.ir/data-center-of-martyrs/401.html>.

شخصیت‌های تاریخ جنگ آثار متعددی در ایران نوشته شده است. از آنجا که اسناد این حوزه انحصاراً در اختیار نیروهای نظامی همچون سپاه و ارتش است دسترسی به این منابع با اهمیت برای پژوهشگران مستقل به راحتی میسر نیست. البته در این باره برخی منابع با اهمیت توسط این نهاد منتشر شده که می‌توان به دو نمونه از آن اشاره کرد: سخنی، هادی و یکتا، حسن (۱۳۷۵)، روز شمار جنگ ایران و عراق - زمینه‌سازی، جلد اول بحران‌های داخلی و تولد نیروهای مسلح انقلاب، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران.  
- یکتا، حسن (۱۳۷۵)، روز شمار جنگ ایران و عراق - زمینه‌سازی، جلد دوم بحران در خوزستان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران.

عینکی از روایت‌های ساده‌شده و خواندنی این رویدادها در سطح محلی و منحصر به حوزه سردشت می‌توان در کتاب زیر خواند:

- شمامی، رحمان (۱۳۸۶)، سردشت در گذرگاه انقلاب، ناشر مؤلف.

همچنین روایتی دیگر از درگیری‌های نظامی در بخش‌هایی از استان کردستان را می‌توان در اثر زیر جست‌وجو کرد: -یوسف زاده، حبیب (۱۳۸۷)، شب‌های کمین، خاطرات سردار حسن رستگار پناه، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.

یک روایت هم از نیروهای کرد محلی که در برابر نیروهای چپ و قوم‌گرا مقاومت کردند را می‌توان در اثر زیر دنبال کرد:

فرجی، محمد فاتح (۱۳۸۵)، روزهای سبز کردستان خاطرات جمعی از پیشمرگان مسلمان کرد، جلد اول، نشر صریح.

روایت نیروهای ارتش از ورود به شهر سنندج در اثر زیر قابل دسترسی است:

صیاد شیرازی و هم‌زمان (۱۳۷۸)، عملیات آزادسازی سنندج و گردنه صلوات‌آباد، اردیبهشت ۱۳۵۹، انتشارات ایران سبز.

روایت درونی حزب دموکرات کردستان ایران را می‌توان در آثار زیر دید:

بلوریان غنی (۱۳۸۲)، بزرگ سبز خاطرات غنی بلوریان از رهبران حزب دموکرات کردستان، ترجمه رضا خیری مطلق، مؤسسه انتشاراتی رسا.

۷- در این باره می‌توان به آثاری همچون کتاب زیر که در خارج از کشور منتشر شده توجه کرد:

فاجعه اورامان، منتخبی از گفتارهای رادیو صدای انقلاب ایران (از ۲۹ آبان تا ۲۹ آذرماه ۱۳۶۳) - درباره رویداد اورامان (۱)، در این اثر ماجرای حمله حزب دموکرات به نیروهای کومله در شهر نوسود و روستای شوشیه مورد بحث قرار گرفته است. البته این کتاب روایت کومله و کمونیست‌ها از ماجراست و روایت حزب دموکرات را باید در آثار دیگری جست. در این روایت در یکی از درگیری‌ها سه نفر از نیروهای کومله کشته و ۱۰ تن به اسارت نیروهای دموکرات درمی‌آیند که هر ۱۰ تن اسیر توسط نیروهای حزب دموکرات کشته می‌شوند. جنگ این دو حزب تا سال ۱۳۶۷ استمرار داشت. روایت طرف مقابل یعنی حزب دموکرات کردستان در این باره را از زبان عبدالله قادری می‌توان در مصاحبه‌نشری به‌یاد یک‌بانامیر ده در بهمن ماه ۱۳۶۵ خواند.

این آمار لزوماً آمار دقیق شهدارامشخص نمی‌سازد، چرا که بخشی از قربانیان ممکن است تا این سال به هر دلیل برای آنها پرونده گشوده نشده باشد. ضمن آن که بخشی نیز بعد از این تاریخ، و بر اثر جراحات‌های ناشی از آن درگیری‌ها فوت کرده و در سال‌های بعد برای آنها پرونده گشوده شده است، از این رو به نظر می‌رسد این آمار و آمارهای بعدی معرف میزان دقیق قربانیان این درگیری‌ها نباشد. متأسفانه در سال‌های اخیر دسترسی به این قبیل آمارها و داده‌ها به منزله عبور از هفت‌خوان رستم است.

۹- برخی به اشتباه تاریخ شروع درگیری‌ها را به تابستان سال بعد یعنی مرداد ۱۳۵۸ بازمی‌گردانند.

۱۰- صدای سربداران اتحادیه کمونیست‌های ایران (کومله) در «بر کردستان چه گذشت» به مناسبت دهمین سالگرد یورش ارتجاعی ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، صفحه ۷ در این باره می‌نویسد: روز ۲۹ بهمن، مردم قهرمان مهلباد به همراه نیروهای انقلابی و جوانان کمونیست به یادگان مشرف به شهر حمله بردند و در تیردستی حماسی آن را تسخیر کردند. سلاح‌های سبک و سنگین بی‌شمار به دست مردم و جریان‌های سیاسی افتاد. حکومت جدید این اقدام انقلابی را به عنوان غارت بیت‌المال مسلمانان و اموال دولت محکوم کرد و خواهان بازگرداندن اسلحه‌ها و خلع سلاح مردم شد. مردم مهلباد از شنیدن این اخبار چندان دلگیر نبودند...

روایت یکی از فرماندهان ارتش نیز از بعد دیگری خواندنی است:

سرابندی، محمد رضا (۱۳۸۲)، خاطرات سرهنگ کتبی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۱- در سال ۱۳۶۸ حزب دموکرات کردستان کتابی با نام اسامی شهدای حزب دموکرات کردستان ایران، ۶۸-۵۸ منتشر کرده است.

۱۲، ۱۴، ۱۵- سایت اینترنتی.

۱۶- متأسفانه آماری از میزان احکام محکومان به اعدام توسط شیخ صادق خلخالی در دسترس نیست.

۱۷- گفت‌وگوی نگارنده این سطور با حاج شیخ حسین کرمانی در ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران «کردستان همیشه قابل کشف ۲، پاییز ۱۳۸۴، ص ۸»

۱۸- پیشین.

۱۹- اطلاعات، ۳۰/۵/۱۳۵۸.

۲۰- در این باره یعنی حضور شیخ صادق خلخالی در کردستان باید به صورت مستقل به بحث و بررسی پرداخت.

۲۱- ریگای گل، صفحه ۴۰ دوره جدید شماره ۴ آذرماه ۱۳۶۱، ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق شاخه کردستان.

۲۲- ریگای گل، صفحه ۴۰ دوره جدید شماره ۴ اسفندماه ۱۳۶۱، صفحه ۱۱. همچنین برای نمونه دیگری از این اعدام‌ها می‌توان به نشریات کومله و دموکرات رجوع کرد، از جمله اطلاعیه دفتر نمایندگی حزب کمونیست ایران - کومله در خارج از کشور، جمعه ۳۰ کتبر ۱۹۸۷ برابر با ۱۸ آبان ۱۳۶۶، شماره ۱۵۷، ص ۱۰.

۲۳- فاجعه اورامان، منتخبی از گفتارهای رادیو صدای انقلاب ایران (از ۲۹ آبان تا ۲۹ آذرماه ۱۳۶۳) - درباره رویداد اورامان (۱).

۲۴- اطلاعات ۱۱/۱۱/۱۳۵۸ کومله با عنوان حوادث کردستان.

۲۵- برای نمونه در نتیجه حمله حزب دموکرات کردستان به مقر پیکار شعبه کردستان در شهر بوکان در تاریخ ۷ اسفند ۱۳۵۹، تعدادی کشته و زخمی شدند و افرادی چون محمود ابلاخیان، طاهر ابراهیمی و باقر خیاطی از اعضای پیکار در این حمله کشته شدند.

۲۶- برای حل و فصل این درگیری‌ها درون‌حزبی‌های ترکیب از نمایندگان اتحادیه میهنی کردستان عراق مأمور ماینجیگری شدند. این هیأت در ۱۰ فوریه ۱۹۸۶ (معادل ۳ بهمن ۱۳۶۴) نتیجه ماینجیگری و حقیقت‌یابی خود را منتشر کرد. در بخشی از این گزارش آمده است: حقیقت‌جویی‌های بی‌سایف و تأثیر است که نیروهایی که خود خواهان دموکراسی، استقلال و آزادی برای دیگران هستند و مخالف انحصارطلبی و حل اختلاف‌های موجود بین نیروهای سیاسی دیگر به شیوه قهرآمیزی می‌باشند، در داخل سازمان خود اصول دموکراسی را لگدمال کرده و برای حل مشکلات درون‌سازمانی خود راه‌حل سیاسی را کنار می‌گذارند و به جای چاره‌جویی مسالمت‌آمیز اقدام به کشتن همدیگر می‌نمایند.

## کتاب بخوانید و هدیه دهید

نشر صمدیه افتخار دارد که در مدت سیزده سال چند ده کتاب سیاسی - راهبردی را به مر حله چاپ و انتشار برساند. بنابراین در همان راستا بر آن است به خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقمند به این دانش هستند با دادن تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های مورد درخواست را برای متقاضیان ارسال دارد. خواهشمند است مبلغ محاسبه شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲۵ حساب پس انداز بانک ملت شعبه میدان توحید به نام لطف‌الله میثمی واریز و فیش آن را برای نشر صمدیه ارسال فرمایید.

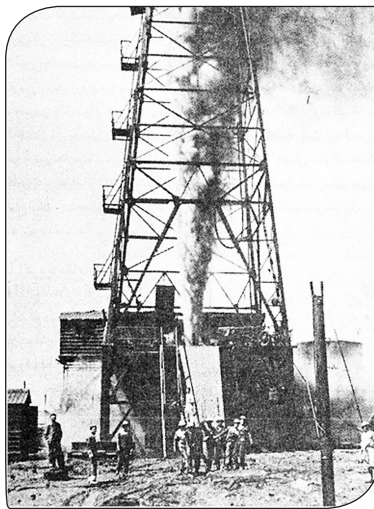
در ضمن کتابفروشی‌های سراسر ایران می‌توانند در خواست‌های خود را با مؤسسه

توزیع سراسری «کتاب گستر» به شماره تلفن ۰۲۰۰۱۹۷۹۵، ۲-۲۲۰۲۴۱۴۱ در میان بگذارند.

شماره تلفن‌های نشر: ۰۶۶۹۳۶۵۷۵-۰۶۶۹۳۳۲۰۷-۰۶۶۵۹۶۸۴۹-۰۶۶۵۹۶۸۴۹ فاکس: ۰۶۶۹۳۶۵۷۵

## فراملیت‌های نفتی فوق سیاست\*

به طوری که وقتی دکتر مصدق، مهندس بازرگان را مأمور می‌کند که به منظور خلع ید به آبادان برود، تنها خواهش مهندس بازرگان از مقام‌های انگلیسی شرکت نفت این بود که در مقابل فروش نفت، رسیدی به ایران داده شود تا معلوم شود انگلیسی‌ها چه میزان نفت می‌فروشند، ولی آنها از دادن رسید امتناع کردند، چرا که نمی‌خواستند ما از حساب و کتاب آنها باخبر باشیم. در واقع انگلیسی‌ها نفتی که متعلق به ملت ایران بود را متعلق به خود می‌دانستند. انگلیسی‌ها خوزستان را ملک طلق خود کرده بودند و استاندار و فرماندار و نماینده وزارت کار در آن استان را به طور ویژه تعیین می‌کردند. این در حالی



بود که سرنوشت انتخابات سراسری و با نظر سفارت فحیمه انگلیس! تعیین می‌شد. مصدق در راهبرد خود در ملی کردن نفت می‌گفت انگلیس‌ها در ایران بمانند، اما به عنوان یک شرکت مقاطعه کار فعالیت کنند و نفت ما را برایمان استخراج و پالایش کنند، اما مالک نفت، ایران است، ولی انگلیسی‌ها مالکیت ما را قبول نکردند و به همین دلیل و دلایل زیاد دیگر حکومت ملی مصدق را سرنگون کردند.

### منطق فراملیت‌های نفت

در کشورهای غربی بویژه در آمریکا اگر معادن فلز یا معدن نفتی در زمین کسی یافت شود، صاحب زمین حق دارد در برابر اکتشاف، استخراج و دیگر عملیات، ۱۲/۵ درصد درآمد از آن معدن دریافت کند. این مبلغ ۱۲/۵ درصد را «پرداخت مشخص»، «بهره مالکانه» و یا «حق الارض» (Royalty) می‌نامند و صاحبان زمین چنین معادنی را ثمن برها (یک هشتم برها) می‌نامند. تحقیقاتی که پیش از انقلاب در «جزوه نفت» توسط زندانیان سیاسی دوران شاه انجام شده، نشان می‌دهد تمامی قراردادهای نفتی که انگلیس و آمریکا با کشورهای دیگر بسته‌اند از این قاعده مستثنی نبوده است، یعنی اجازه نمی‌دادند درآمد ایران یا درآمد کشورهای دیگر از نفت بیش از ۱۲/۵ درصد

نهضت ملی ایران به رهبری مرحوم دکتر مصدق و قانون ملی شدن نفت در سراسر ایران و خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، اگر چه با توطئه‌های زیاد و در نهایت با کودتای انگلیسی-آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روبه‌رو شد و نتوانست تمامی آرمان‌های ملت ایران را تحقق بخشد، ولی دستاوردهای زیادی داشت:

• نیکسون رئیس‌جمهور اسبق آمریکا که وابستگی زیادی به فراملیت‌های نفتی داشت در کتاب خود با عنوان «سیاست حقیقی» آشکارا اعتراف کرد که نهضت ملی ایران و قانون ملی شدن نفت، ریشه درختی بود که تنه و شاخ و برگ‌های آن درخت،

منافع شرکت‌های فراملیتی نفت آمریکا و انگلیس را تهدید کرد. نیکسون نهضت ملت ایران برای احقاق حقوق مسلم خود را منشأ انقلاب مصر به رهبری جمال عبدالناصر، ملی شدن کانال سوئز و از دست رفتن منافع انگلیس و فرانسه در کانال سوئز دانست. همچنین قیام ملت عراق علیه سلطنت وابسته (قانون نفت عراق) و دیگر جنبش‌های ملل خاورمیانه هم در این راستا بود.

• تلاش‌های ملت ایران، از درآمد سرشار و بادآورده شرکت غاصب نفت انگلیس-ایران و در پی آن بقیه فراملیت‌های نفتی پرده برداشت و برای نخستین بار شدیدترین استثمارهای کشورهای معروف به متمدن نسبت به کشورهای جهان سوم را آشکار کرد. این پرده برداری منشأ آگاهی و قیام‌های ملل مظلوم شد.

• دکتر مصدق برای نخستین بار پالایشگاه آبادان را لانه جاسوسی انگلیس نامید و نشان داد که تا آن دوره سرنوشت ما در دست انگلیس بود.

• کتاب «خواب آشفته نفت»، نوشته دکتر محمدعلی موحد و همچنین مقاله «سرنوشت ما به نفت گره خورده است» در شماره ۷۳ نشریه چشم انداز ایران، میزان استثمار و درآمد سرشار انگلیس از نفت ایران را نشان داده است؛ درآمدی بدون حساب و کتاب،

پرداخت شود. آنها منطقی داشتند که می گفتند این کشورها برای ذخایر نفتی خود زحمتی نکشیده اند و این مخازن یک نعمت خدادادی و متعلق به همه بشریت بویژه بشر متمدن است. آنها می گفتند دانش حفاری و اکتشاف و مهندس و تکنسین در انحصار انگلیسی هاست و ایران و ایرانیان نقش چندانی در این عملیات نداشتند. بنابراین همان



یکی از ارکان تبلیغاتی فراملیت های نفتی که از طریق سران وابسته این کشورها در رسانه ها مطرح می شود این است که اگر نفت گران شود، انرژی های دیگری جایگزین نفت می شود و نفت روی دست این سران و سلاطین می ماند، در حالی که اگر جهان به سوی انرژی های خورشیدی و انرژی های پاک دیگر برود، هم محیط سالم تری

برای زیست خواهیم داشت و به دام عوارض گرمایش جهان نخواهیم افتاد و هم این که سوخت فسیلی کار کرد و کاربرد خاص خود را دارد و مخازن این سوخت پایان پذیر بوده و غیر قابل جایگزین است، از این رو هر چه بماند ارزشمندتر خواهد شد.

دیگر این که ما خاور میانه ای بدون جنگ خواهیم داشت، چرا که تمام متفکران امریکایی مانند زیگنیو برژینسکی، جورج سوروس و حتی بل ولفوویتز و طراحان جنگ عراق، معتقد بودند علت اصلی جنگ در درجه اول نفت و در درجه دوم موجودیت اسرائیل است.

کشورهای غربی و امریکا هم اکنون کشورهای نفت خیزی چون عربستان، کویت، امارات، قطر، عمان، عراق و لیبی را آنچنان رام و وابسته به خود کرده اند که تا سال های سال نتوانند نفت خود را نفروشد. آنها به کشورهای چون ایران و روسیه که از ذخایر بالای نفت، گاز، معادن فلزات و شبه فلزات برخوردارند نیز طمع زیادی دوخته اند، از این رو تنه راهی که می تواند موجب مقاومت در برابر مطامع آنها شود، انسجام و همبستگی ملی است.

Oil Companies are over politics

**یکی از ارکان تبلیغاتی فراملیت های نفتی که از طریق سران وابسته این کشورها در رسانه ها مطرح می شود این است که اگر نفت گران شود، انرژی های دیگری جایگزین نفت می شود و نفت روی دست این سران و سلاطین می ماند، در حالی که اگر جهان به سوی انرژی های خورشیدی و انرژی های پاک دیگر برود، هم محیط سالم تری برای زیست خواهیم داشت و به دام عوارض گرمایش جهان نخواهیم افتاد و هم این که سوخت فسیلی کار کرد و کاربرد خاص خود را دارد و مخازن این سوخت پایان پذیر بوده و غیر قابل جایگزین است، از این رو هر چه بماند ارزشمندتر خواهد شد**

۱۲/۵ درصد راهم بمانت به ایران پرداخت می کردند. معمولاً می گویند اگر معامله ای ۲۰ درصد سود داشته باشد معامله خوبی است و اگر ۴۰ درصد سود داشته باشد معامله شیرینی است و اگر بیش از ۸۰ درصد سود داشته باشد، معامله گر برده سود باد آورده می شود. انگلیس هم وقتی در مقابل خواست ایران برای حساب و کتاب ذخایر نفتی قرار گرفت، از دست دادن آن منافع سرشار دیوانه اش کرد و در نهایت دست به کودتایی زد که لکه ننگی بر دامان این کشور بود. خواست ایران در این قضیه آنچنان قانونی و به حق بود که حتی قاضی انگلیسی در دیوان لاهه به نفع ایران رأی داد. اما انگلیس و امریکا با کودتایی علیه دولت مصدق به این خواسته قانونی بی اعتنایی کردند و هنوز هم از تمامی اسناد آن کودتا برده پرداری نشده است، زیرا موجب شرمندگی انگلیس و امریکا است. با ایجاد اسرائیل و حمایت کامل از آن، کشورهای نفت خیز به دامی افتادند که همین در آمد نفت راهم باید صرف خرید اسلحه کرده و حفاظت نفت را تأمین کنند و همچنین با ایجاد تنش های مختلف مرزی، کشورهای منطقه را در مثلث «نفت - اسلحه - جنگ» اسیر کردند.

## خوانندگان محترم نشریه!

چنانچه خواهان دریافت نشریه چشم انداز ایران (از شماره ۴۶ تا ۴۶) به صورت مجلد هستید

با شماره تلفن ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵ تماس بگیرید.

## دیدگاه‌های کارشناس نفت

راپخش شده و متکثر می‌خواهد و به هیچ وجه مایل به وجود قدرت تولیدی تعیین کننده واحدی در بازار نیست. از این منظر قدرت تعیین کننده عربستان در بازار نفت در درازمدت مطلوب امریکا نیست.

● نفت کالایی مانند دیگر کالاهاست که قیمت آن در تلاقی طبیعی عرضه و تقاضا باید تعیین شود. اوپک با کاهش عرضه در این تلاقی طبیعی - با کاهش سهم خود در تولید کل - ایجاد اختلال می‌کند، از این رو از یک منظر یک کالا (نفت اوپک) به ارزان ترین قیمت تولید می‌شود، اما کمترین سهم بازار را به خود اختصاص می‌دهد و مرتباً هم این سهم کاهش می‌یابد. حال آن که در منطق اقتصادی، تولید ارزان تر باید سبب جذب سهم بیشتری از بازار شود. رانت تولید نفت تبیین کننده این وضعیت است، زیرا اکنون اگر اوپک نفت خود را ۳۰ دلار قیمتگذاری کند تقاضا به جای ۳۰ میلیون بشکه به ۸۰ میلیون بشکه نفت افزایش خواهد یافت.

● در یک دوره سیاست کمپانی‌های نفتی پایین نگهداشتن قیمت پایه نفت بود، اما اکنون این کمپانی‌ها خواهان افزایش قیمت نفت هستند، زیرا در قراردادهای مشارکت در تولیدی که دارند با افزایش قیمت، سهم آنها هم افزایش می‌یابد. از سوی دیگر تولید از مناطق عمیق دریا نیز اقتصادی خواهد شد.

● نفت به عنوان یک کالای استراتژیک و حیاتی (Vital) برای اقتصاد دنیا از جهت نفس تداوم و ثبات در عرضه مورد توجه است نه از بابت قیمت آن. اگر چه زمانی به خاطر قیمت نفت می‌جنگیدند، اما الان دیگر آن زمان نیست. نفت برای اقتصاد دنیا مانند هوا، آب و نان است، از این رو ارزش اقتصادی آن ملاک اهمیتش نیست، بلکه نفس تداوم عرضه آن مهم و تعیین کننده است.

● ضریب تخلیه نفت امریکا (نسبت تولید به ذخایر اثبات شده) جزء بالاترین ضریب‌های تخلیه است، یعنی تولید ۷/۵ میلیون بشکه نفت در روز یا ۲/۵ میلیارد بشکه در سال نسبت به ۳۰ میلیارد بشکه ذخیره. با تداوم این نرخ، ۱۲ سال دیگر نفت امریکا تمام خواهد شد. بنابراین امریکا با ظرفیت بالایی نفت خود را استخراج می‌کند و این نیست که آن را برای آینده ذخیره کرده باشد. از نظر تئوریک و به طور مجرد و مطلق، درست نیست بگوئیم نباید نفت را استخراج

● عربستان تولید نفت خود را به طور جدی افزایش داده است و باروانه کردن زیاد آن به بازار باعث شده قیمت نفت WTI (شاخص بورس نیویورک) تقریباً ۱۰ تا ۱۵ دلار کمتر از شاخص بورس لندن (برنت) شود. این امتیازی است که عربستان به دولت او با داده تا از فشار قیمت - که ناشی از تحریم نفت ایران است - بر بازار بکاهد.

● عربستان همیشه با گران شدن نفت مخالف بوده است. فقط پس از ۱۱ سپتامبر برای یک مقطع به دلیل فشارهای سیاسی که دولت عربستان به وزارت نفت خود وارد کرد سیاست نفتی از سهم بازار (Market Share) به قیمت معقول (Reasonable Price) تغییر یافت، زیرا حاکمیت برای جلوگیری از تبدیل مسائل اجتماعی به بحران‌های سیاسی، نیازمند مخارج زیادی بود. اکنون هم هاضمه آنها به تولید ۸ تا ۹ میلیون بشکه نفت در روز با قیمت ۹۰ دلار عادت کرده و در آمد سالیانه ۲۶۰ - ۲۵۰ میلیارد دلار برای آنها ضروری است.

● مقدار مطلق تولید نفت اوپک از ۱۹۶۵ تا کنون تغییر نکرده است، یعنی تولید حدود ۳۲ - ۳۱ میلیون بشکه در روز تداوم داشته، اما تولید نسبی و به عبارت دیگر سهم اوپک از ۸۰ درصد بازار به زیر ۴۰ درصد رسیده است. در واقع اوپک با استفاده از اهرم کاهش نسبی تولید (عرضه) افزایش سطح قیمت را دنبال می‌کند. مهمترین تناقض درونی هم همینجاست، یعنی بین افزایش قدرت نفوذ و تأثیر بر بازار که از طریق کسب سهم بیشتر آن به دست می‌آید با منافع کوتاه مدت سیاسیون برای افزایش قیمت نفت که از طریق کاهش تولید صورت می‌گیرد، تضاد وجود دارد.

تصور این که ظرفیت تولید کنندگان خارج از اوپک (Non-Opec) که سهم بیشتر بازار را به دست دارند، در یک مدت معین کاهش خواهد یافت و آنگاه اوپک هر قیمتی که بخواهد می‌تواند برای نفت تعیین نماید اشتباه است، زیرا بر اثر پیشرفت تکنولوژی یک ضریب بازیافت از مخازن (Recovery Factor) افزایش یافته و همچنین ذخایر کوچک بیشتری وارد چرخه تولید شده و می‌شوند. ورود این ذخایر به بازار به نفع امریکا و دیگر مصرف کنندگان غربی است، زیرا کثرت تولید کنندگان نفت بویژه آنها که خارج از منطقه بحرانی خاور میانه قرار دارند سبب کاهش وابستگی امریکا و دیگران به نفت خاور میانه خواهد شد. امریکا در بلندمدت منابع تولید و عرضه نفت



حداکثر بهره را از ذخایر نفتی در جهت تسریع توسعه کشور به کار گرفت.

● سیاست فروش نفت توسط بخش خصوصی به همراه تغییر شرایط فروش به مشتریان، در کنار تغییر مدیران فروش نفت و انتصاب افرادی که اساساً سابقه فروش حتی یک بشکه نفت را ندارند علائم خوبی به بازار نیست و سبب می شود که به دست خودمان بازار فروش نفتمان را تا حدودی آشفته کنیم.

کرد و باید آن را برای آینده ذخیره ساخت، اما در واقع باید توجه داشت نفتی که در بهترین حالت به طور شرافتمندانه و خیلی عادلانه و نه فاسدانه صرف رشد پوپولیسم شود موجب توسعه نخواهد شد، بلکه موجب محدود کردن آزادی ها و تحکیم دولت سالاری می شود که به اجبار به فساد می انجامد، از این رو می توان برای برداشت از ذخایر، محدودیت قائل شد، اما با توجه به توان و ظرفیت کل اقتصاد و با حضور دولت های عاقل و چرخشی و توسعه مند باید

## سرنوشت چشم انداز ایران

### سخن به خوانندگان نشریه

در روز ۱۶ آذر ۱۳۹۰ در دفتر نشریه چشم انداز ایران نامه ای از طریق بخش حقوقی وزارت ارشاد دریافت داشتم. از متن نامه چنین مستفاد می شد که در تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۹۰ دادیار شعبه اجرای احکام شهید مقدسی (اوین)، وزارت ارشاد رادر جریان حکمی قرار می دهد که غیاباً در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۹۰ در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب علیه نشریه صادر کردند. این حکم غیابی که از طریق وزارت ارشاد به من ابلاغ شد سه مؤلفه داشت: نخست لغو امتیاز نشریه چشم انداز ایران، دوم محرومیت پنج ساله اینجناب لطف الله میثمی از فعالیت مطبوعاتی و شرکت و عضویت در حزب و دسته ای و سوم ممنوع الخروج بودن از مملکت به مدت ۱۰ سال. این شیوه عمل، من و کارکنان نشریه را به تعجب واداشت که چگونه غافلگیرانه سرنوشت نشریه ای رقم می خورد که فعالیتی ۳۱ ساله رادر کارنامه خود داشته است، در حالی که طی این مدت هیچ گونه خطاری از وزارت ارشاد یا ارگان های امنیتی دریافت نکرده ایم و در هیچ دادگاهی کار نشریه به توقیف منجر نشد.

از آنجا که پنجشنبه و جمعه (۱۷ و ۱۸ آذر) وزارت ارشاد تعطیل بود، نماینده مطبوعات در هیئت نظارت بر مطبوعات رادر جریان امر قرار دادم، که روح ایشان هم خبر نداشت و تعجب کردند. روزشنبه ۱۹ آذر متوجه شدم که مدیر کل مطبوعات و معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز از این قضایا مطلع نبودند. روز یکشنبه ۲۰ آذر ۱۳۹۰ به اتفاق دکتر مولایی و کیل خود به شعبه اجرای احکام شهید مقدسی (اوین) رفتیم. دادیار محترم شعبه به من گفت که «قرار بود شما را جلب، دستگیر و زندانی کنیم، اما با بازداشت شما مخالفت شد و من هم نمی دانستم که شما نابینا هستید». گفتم چرا در نامه ای که به وزارت ارشاد نوشته بودید محکومیت یک ساله زندان اینجناب را ذکر نکرده بودید؟ ایشان گفت وظیفه ارشاد اجرای مراحل لغو امتیاز نشریه است. در این مدتی که در شعبه اجرای احکام بازداشت شده بودم تقاضای وخواهی خود را تقدیم کردم. ایشان آن رادر پرونده قرار داده و سپس تحت الحفظ به شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب آورده شدم، که دکتر مولایی نیز مرا همراهی می کردند. آقای قاضی صلواتی رئیس شعبه ۱۵ دادگاه ضمن پذیرش وخواهی برای آزادی من و توقف تمامی وجوه حکم، وثیقه خواستند و با اخذ ۵۰ میلیون تومان و وثیقه از سند منزل مسکونی خانواده ام موافقت کردند.

آقای صلواتی نامه ای خطاب به دادیار شعبه اجرای احکام نوشتند که نسخه ای از آن را هم بعداً به وزارت ارشاد فرستادند تا موجبات توقف همه جانبه حکم غیابی فراهم شود. به دنبال پیگیری و نوشتن نامه و این که در این دو سال مخفی نبوده ام و تفهیم اتهامی هم صورت نگرفته است آقای صلواتی طی نامه شماره ۱۸۳۴۲/۸۹ ط د به تاریخ ۲۱ دی ۱۳۹۰ پرونده را به دادگاه کیفری استان ویژه مطبوعات ارجاع دادند. در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۹۱ در شعبه ۷۸ دادگاه کیفری استان تهران با حضور هیئت منصفه محاکمه شدم. هیئت منصفه در مورد یک بخش از اتهام کیفرخواست به اتفاق آرا مرا مجرم ندانست، ولی در مورد بخش دیگر مجرم و البته مستحق تخفیف دانست. در نهایت این که به نظر می رسد رأی دادگاه یا تبرئه است یا جریمه نقدی زیر یک میلیون تومان، که البته حق تجدید نظر هم داریم و در صورت تقاضای تجدید نظر پرونده به دیوان عالی کشور خواهد رفت.

در سال ۱۳۹۰ به دلیل این گرفتاری ها نتوانستیم شش شماره نشریه را منتشر کنیم و از بابت تأخیر از خوانندگان و وزارت ارشاد معذرت می خواهیم، هر چند در این مدت هزینه های زیادی پرداخته شد. امیدواریم با همت عالی خوانندگان و پرداخت به موقع حق اشتراک جبران شود. درسی که در این راستا داشتیم این بود که گره ای که با دست باز می شود با دندان باز نکنیم و دیدیم که با پیگیری های قانونی قدیمی ترین نشریه سیاسی - راهبردی بعد از انقلاب از لغو امتیاز نجات یافت. باشد که قوه قضاییه نیز ریشه یابی خاص خود را بنماید. از آنجا که دادگاه علنی بود، بنابراین هر کس تمایل داشته باشد متن دفاعیه به شرط عدم انتشار در دسترس قرار می گیرد.

لطف الله میثمی - مدیر مسئول نشریه چشم انداز ایران

# اقتصاد ایران در محدوده سیاست

## جهش در تولید و اشتغال ملی نیازمند تحول سیاسی است

نوشته زیر، بخش‌های برگزیده‌ای از دو سخنرانی دکتر محسن رنانی استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان است که یکی با عنوان «آیا اقتصاد ایران به کهولت رسیده است؟» در بهمن ماه سال گذشته در انجمن اقتصاددانان ایران ایراد شده و دیگری نیز با عنوان «کهولت اقتصاد ایران: مانع تحرک تولید و اشتغال ملی» در ۱۹ تیرماه ۱۳۹۱ در همایشی در اتاق بازرگانی تهران مطرح شده است. از آنجا که این دو سخنرانی پیرامون یک موضوع بود و یکدیگر را تکمیل می‌کرد بخش‌های برگزیده آنها را به صورت یک نوشته واحد در آورده و به رؤیت و تأیید سخنران رسانده‌ایم.

دکتر رنانی در این سخنرانی‌ها به علایمی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد اقتصاد ایران وارد مرحله کهولت شده و از این‌رو برای گذار از وضعیت موجود سیاست‌های خاصی لازم است، در غیر این صورت ممکن است سیستم اقتصادی دچار فروپاشی شود. در همین رابطه نیز چندی پیش و پس از استیضاح وزیر اقتصاد، دکتر احمد توکلی گفت «نظام اکنون وارد مرحله براندازی نرم شده است». دکتر رنانی در این سخنرانی دلایل مشکلات کنونی اقتصاد کشور را سیاسی و ناشی از دیوانسالاری ضعیف می‌داند. در رابطه با مشکلات ناشی از دیوانسالاری ضعیف می‌توان به مقاله «هفت‌خوان نبرد تولیدگران با...» که در همین شماره نشریه به چاپ رسیده نیز مراجعه و مشاهده کرد که نارسایی‌ها در این حوزه چه بر سر بنگاه‌های کوچک کشور آورده است. سیستم اقتصادی مانند موتور یک ماشین است که اگر دائم روغن‌کاری نشود در نهایت از کار می‌افتد. در حال حاضر در شرایطی هستیم که برای برون‌رفت از آن، همه نیروها باید دست به دست هم داده و با هم همکاری کنند. امیدواریم در این شرایط دلسوزی این استاد اقتصاد جدی گرفته شود.

باید ممنوع شود و یک کمیسیون پزشکی در این مورد عمل کند. اقتصاد ایران نیز اکنون دچار «مسمومیت سیاسی» شده است. باید توجه کرد پیش‌بینی پذیرای اقتصاد در شرایط کهولت کاهش می‌یابد و در این شرایط باید خیلی محافظه کارانه سیاست‌گذاری کرد. نسخه ما برای اقتصاد ایران نباید ایجابی باشد، بلکه باید سلبی باشد. اگر روند کنونی ادامه پیدا کند ما وارد چرخه معیوب تخلیه سرمایه می‌شویم و شاید شده‌ایم. وقتی اقتصاد به مرحله تخلیه سرمایه انسانی، مالی و اجتماعی برسد، که اکنون به نظر می‌رسد وارد این مرحله شده‌ایم، انباشت سرمایه متوقف می‌شود و این یعنی توقف رشد حقیقی.

**هر اقدامی از نوع جراحی می‌تواند به درهم ریزی بینجامد**

من پیش از اجرای هدفمندسازی یارانه‌ها هم بارها تذکر داده بودم این طرح نباید اجرا شود. در چنین شرایطی که اقتصاد وارد مرحله کهولت



سرمه‌لکی است. این بحث مانند آن است که پزشکان مختلفی برای یک بیمار نسخه‌های متفاوتی بدهند و بیمار را به مسمومیت دارویی دچار کنند. بنابراین نسخه‌پیچی پزشکان متعدد

تئوری‌های مرسوم اقتصاد اگر چه ابزار خوبی برای تحلیل هستند، اما در سیاست‌گذاری اقتصادی به تنهایی نمربخش نیستند و حتی می‌توانند خطرناک باشند. باید مجموعه دانش اقتصاد را همراه با ویژگی‌های جامعه ایران به کار گرفت تا بتوان راه‌حل‌هایی برای اقتصاد ایران ارائه داد. به همین دلیل پیشنهاد این است که برای یک دوره حداقل ۱۰ ساله، کل حکومت شامل همه قوا یک مجموعه مشترک مانند «کمیسیون پزشکی اقتصادی» داشته باشند و کل سیاست‌های اقتصادی دولت از این کمیسیون عبور کند تا سازگاری آنها با شرایط اقتصاد کنترل شود. در واقع در این مقطع که اقتصاد ایران وارد مرحله کهولت شده، نوع رفتار دولت با آن باید متفاوت با یک اقتصاد جوان باشد.

تأکید من این است که سیاست‌گذاری‌های انفرادی ممنوع شود، چرا که در شرایط فعلی سیاست‌گذاری انفرادی برای اقتصاد ایران

شده است، نباید اقتصاد را جراحی کرد. هر سیاستی که بوی جراحی بدهد باید ممنوع باشد. به نظر من اقداماتی مانند تغییر قانون اساسی از هر نوع عیش، اجرای هدفمندسازی یارانه‌ها و نظایر اینها نوعی جراحی محسوب می‌شوند و ممکن است به خونریزی اقتصاد و درهم‌ریزی جامعه بینجامد.

مسئولان در سیاستگذاری‌ها برای اقدامات بعدی باید دقت کنند که نظام سیاسی، نظام اقتصادی و کل نظام ملی وارد مرحله کهولت شده است و نباید جامعه را به سمت درهم‌ریزی ببرند، زیرا سیستم پیر شده و درهم‌ریزی می‌تواند باعث به وجود آمدن اختلالات جدی شود. در اینجا منظور از سیستم، نظام ملی است نه نظام سیاسی و منظور از کهولت، پیری زودرس است نه پیری طبیعی. حتی ممکن است نظام سیاسی عوض شود، اما دیگر به دوره جوانی ملی بر نمی‌گردد و مردم هم عوض نمی‌شوند. ۳۰ سال زمان می‌برد نسلی که در یک نظام سیاسی شکل گرفته، عوض شود. تازه بچه‌ها هم تحت نظر همین نسل پرورش یافته‌اند. بنابراین تغییر نظام سیاسی چیزی را عوض نمی‌کند. در توفان هیچ گلی غنچه نمی‌کند و هیچ سرمایه‌ای انباشته نمی‌شود. بنابراین نه تنها دولت نباید به سمت جراحی برود، بلکه حتی منتقدان و مخالفان هم باید در اقدامات خود مراقبت کنند که به سمت درهم‌ریزی نرویم. ما به یک دوره بلند ثبات و آرامش نیاز داریم. حتی دموکراسی هم امروز پاسخ ما نیست، چون دموکراسی الزامات ثبات نمی‌آورد. اولویت‌های ما اول ثبات است و بعد تمرین گفت‌وگو. دموکراسی در جوامع دو قطبی مثل مابی‌ثباتی می‌آورد. من نمی‌گویم دموکراسی نباشد، اما ابتدا به ثبات نیاز داریم. در جوامع دو قطبی در هر دوره‌ای مردم رأی می‌دهند، البته این رأی به خاطر این نیست که یک کاندیدا طرح بهتری دارد، بلکه فقط به این دلیل است که رقیب او نیاید. این است که دموکراسی به شکل کنونی‌اش در جوامعی مثل مابی‌ثباتی می‌آورد. البته این به معنی توصیه به کنار گذاشتن دموکراسی نیست، چون دموکراسی چیزی نیست جز همین آزمون و خطا و بهبودهای تدریجی. در واقع دموکراسی حقیقی وجود ندارد هر چه هست همین تمرین‌های دموکراسی است. اما آنچه مهم است این است که به محدودیت دموکراسی

برای ایجاد توسعه در جوامعی مثل ما توجه داشته باشیم و مقدمات آن را فراهم آوریم.

نظام سیاسی اگر بخواهد از این حلقه فرو بسته خارج شود باید تعدد اهداف خود را کنار بگذارد، مثلاً نمی‌شود همزمان هم انرژی هسته‌ای و هم مبارزه با رژیم صهیونیستی و هم اشتغال راه‌دفع‌گذاری کرد. تعدد اهداف یعنی بی‌هدفی. نظام سیاسی ما اکنون بی‌هدف است چون تعدد هدف دارد، به همین دلیل به سرعت انرژی‌های نظام سیاسی در حال تلف شدن است.

### گرفتاری اقتصاد ما گرفتاری سیاسی است

نظام اقتصادی ما راه‌حل اقتصادی ندارد، راه‌حل نظام اقتصادی کشور ما سیاسی است، یعنی در شرایط کنونی از دست نهادهای اقتصادی و وزارتخانه‌های اقتصادی کاری بر نمی‌آید، بلکه این سیاستمداران هستند که

**مسئولان در سیاستگذاری‌ها برای اقدامات بعدی باید دقت کنند که نظام سیاسی، نظام اقتصادی و کل نظام ملی وارد مرحله کهولت شده است و نباید جامعه را به سمت درهم‌ریزی ببرند، زیرا سیستم پیر شده و درهم‌ریزی می‌تواند باعث به وجود آمدن اختلالات جدی شود**

انبوهی گره بر پیکره اقتصاد ایران زده‌اند و اکنون باید آنها را باز کنند تا اقتصاد ما بتواند نفس بکشد. پیش از ذکر چند توصیه در بررسی پیری اقتصاد ایران چندین پرسش را باید طرح کرد:

آیا اقتصاد ایران وارد مرحله کهولت شده است؟ پس از پاسخ به این پرسش باید دید که اگر وارد مرحله کهولت شده، پیامدهای آن چیست و چگونه می‌توان اقتصاد ایران را از مرحله کهولت و پیری خارج کرد.

بسیاری از سیاست‌هایی که تاکنون در کشور ما اجرا شده به نتایج مطلوبی نرسیده‌اند. این مختص امروز هم نیست، حتی در سال‌های ۶۹ تا ۸۲ هم که نرخ ارز در زمان آقای هاشمی از هفت تومان به ۱۴۰ تومان رسید، نرخ ارز ۲۰ برابر شد،

اما صادرات افزایش در خوری نیافت، از این رو باید دید مشکل در کجاست؟ سیاست‌هایی که علم اقتصاد توصیه می‌کند و نتایجی که برای آنها پیش‌بینی می‌کند در عمل در اقتصاد ایران پاسخ نگرفته است. نرخ بهره کم شده، اما سرمایه‌گذاری بالا نرفته است. وام می‌دهیم اما اشتغال بالا نمی‌رود. در علم اقتصاد اینها با هم در ارتباط هستند اما پرسش این است که چرا این سیاست‌ها در اقتصاد ایران جواب نمی‌دهد؟

در مورد این که چرا اینچنین بوده تاکنون چهار پاسخ متداولی یک داده شده است؛ نخست این که برخی تحلیل کرده‌اند اقتصاد ایران در دریایی از هزینه مبادله غرق است، در حالی که فرض علم اقتصاد این است که هزینه مبادله ناچیز است. هزینه مبادله، هزینه‌هایی هستند که نباید باشد اما هستند، مثلاً دولت سیاستی تصویب می‌کند، اما خودش هم به آن پایبند نیست. این برای بخش خصوصی هزینه‌های ناخواسته ایجاد می‌کند. یا هزینه‌هایی که ناشی از ناتوانی دستگاه قضایی در تأمین حقوق مالکیت شهروندان است، مثلاً وقتی تولیدکننده‌ای پس از تولید یک کالا آن را می‌فروشد و از خریدار چک می‌گیرد و آن چک در موعد مقرر پاس نمی‌شود، هزینه‌هایی که فرد فروشنده برای پاس کردن این چک متحمل می‌شود هزینه مبادله است.

علت دیگری که در ۲۰ سال اخیر عنوان شده این است که دولت وظایف حاکمیتی و کلاسیک خودش را انجام نمی‌دهد. شرط علم اقتصاد این است که دولتی خیر خواه، عاقل و چابک سر کار باشد. چابک یعنی در انجام وظایف حاکمیتی خود کارآمد عمل کند.

شاید نتوان در مورد خیر خواه بودن یا نبودن دولت‌های ایران نظر قطعی داد، اما در هر صورت می‌دانیم که این دولت‌ها یا چابک نبوده‌اند یا در بعضی موارد عقلانی عمل نکرده‌اند.

دسته سوم از پاسخ‌ها به پرسش بالا این بوده که دولت در ایران از جنس دولت یکپارچه و همگن که علم اقتصاد می‌گوید نبوده است، یعنی قدرت سیاسی حقیقی نه اسمی، بین اجزا و جناح‌های مختلف پاره پاره شده است. در اصطلاح علم اقتصاد سیاسی، به چنین دولتی که در آن پاره‌های مختلف حکومت اهداف متعدد و گاه متضادی را دنبال می‌کنند، «دولت نفوذهای ناهمگن» می‌گویند.

پاسخ چهارم مربوط به سرمایه اجتماعی

است. بک تحلیل چهارمی هم وجود دارد که علت شکل نگرفتن فرایندهای درست اقتصادی و ناتوانی اقتصاد ما در اشتغال زایی را کاهش سریع سرمایه‌های اجتماعی در سال‌های اخیر می‌داند. اگر می‌بینیم سرمایه‌گذاری می‌کنیم، ولی اشتغال بالا نمی‌رود یا نرخ ارز بالا می‌رود، اما صادرات افزایش نمی‌یابد، یا هر سال در آمد نفت بالاتر می‌رود، اما مشکلات اقتصادی ما عمیق‌تر می‌شود، به این دلیل است که اقتصاد ایران وارد مرحله کهولت شده است.

پیش از بیان توضیحات در مورد کهولت اقتصاد ایران باید به پیش‌فرض‌های علم اقتصاد اشاره کنم. علم اقتصاد وقتی تئوری مطرح می‌کند انبوهی از پیش‌فرض‌ها را صریح یا غیر صریح می‌انگارد. معمولاً در کتب درسی با تعداد محدودی از پیش‌فرض‌های صریح علم اقتصاد روبه‌رو هستیم. اولین دسته از پیش‌فرض‌های تئوری اقتصاد این پیش‌فرض‌های صریح هستند. دومین دسته پیش‌فرض‌ها، پیش‌فرض‌هایی هستند که به صراحت بیان نمی‌شوند، اما در تقدیر انگاشته می‌شوند. به عبارتی در پس ذهن اقتصاددانان این موارد وجود دارد، اما به صراحت بیان نمی‌شود. به اینها «فرض‌های ضمنی» گفته می‌شود. مثلاً فرض بر این است که علم اقتصاد در مورد جامعه‌ای حرف می‌زند که گردش اطلاعات در آن وجود داشته باشد و اگر گردش اطلاعات نیست این تئوری‌ها برای چنین جامعه‌ای نیست. یا مثلاً وقتی می‌گوییم دولت، منظور علم اقتصاد، دولتی است که امنیت خارجی، نظم داخلی، ثبات پولی، تعریف استانداردهای کالایی، تعریف حقوق مالکیت و تضمین حقوق مالکیت از طریق استقرار دادگستری که دارای پنج ویژگی سریع، ارزان، قاطع، بی‌طرف و همه‌جا در دسترس است را به خوبی برقرار و محقق می‌کند. اینها را کسی صریح نمی‌گوید، اما در پس ذهن اقتصاددانان وجود دارد. پس اگر دولتی مستقر باشد که آن شش وظیفه کلاسیکی و حاکمیتی را خوب انجام دهد و دادگستری داشته باشد که آن ویژگی‌ها را داشته باشد، آنگاه حرف‌هایی که علم اقتصاد می‌زند می‌تواند اجرایی شود.

**دانش اقتصاد برای دولت یا جامعه در کودکی مانده، راه حل ندارد**  
ما فرض‌هایی در علم اقتصاد داریم که اصلاً

در مورد آن حرفی زده نمی‌شود، مثلاً وقتی می‌خواهیم یک تئوری اقتصادی را در مورد نرخ ارز و صادرات بیان کنیم تعداد زیادی فرض داریم، یکی از آنها این است که جامعه‌ای که ما در مورد آن تحقیق می‌کنیم توزیعش نرمال است و میانگین خطای آن صفر و واریانس (تغییرات) آن ثابت است که اینها بیشتر فرض‌های آماری است برای وقتی که می‌خواهیم برآوردی در مورد شاخص‌های آن جامعه انجام دهیم. در مورد این فرض‌ها هم معمولاً حرفی زده نمی‌شود. اینها فروض کمکی است.

اما فراتر از این، علم اقتصاد فروضی دارد که همه آن تحت عنوان فرض «ثبوت شرایط دیگر» می‌آید و فروض پنهان است. در واقع

**در توفان هیج گلی غنچه  
نمی‌کند و هیج سرمایه‌ای  
انباشته نمی‌شود. بنا بر این نه تنها  
دولت نباید به سمت جراحی  
برود، بلکه حتی منتقدان و  
مخالفان هم باید در اقدامات  
خود مراقبت کنند که به سمت  
درهم‌ریزی نرویم. ما به یک  
دوره بلند ثبات و آرامش نیاز  
داریم. حتی دموکراسی هم  
امروز پاسخ‌مان نیست، چون  
دموکراسی الزامات ثبات نمی‌آورد.  
اولویت‌های ما اول ثبات است و  
بعد تمرین گفت‌وگو**

گفته می‌شود فرض بر این است که بقیه شرایط وضعیتشان عادی و نرمال و باثبات باشد، مثلاً علم اقتصاد موجود برای جوامع انسانی روی زمین تدوین شده و برای فضا یا جوامعی که در آنها جاذبه وجود ندارد نیست، همان‌طور که قوانین فیزیک روی کره زمین هم با قوانین فیزیک در فضا فرق می‌کنند. علم اقتصاد کنونی برای کاربرد در جوامع روی زمین است. همان‌طور که قوانین ریاضی در فضاهای محدود با فضاهای نامحدود فرق می‌کند، علم اقتصاد هم برای فضاهای خاصی از جمله زمین است. اقتصاد برای جامعه‌ای نیست که رفتار کود کانه دارد. اما در اقتصاد به این فرض‌های پنهان اشاره

نمی‌شود و فقط با فرض کلی «ثبوت شرایط دیگر» فرض می‌شود که تمام شرایط دیگر ثابت و عادی است.

به همین ترتیب علم اقتصاد برای جامعه‌ای است که اکثریت قریب به اتفاق افرادش شنوا، بینا و گویا هستند. علم اقتصاد برای جامعه‌ای که همه یا اکثریت ناشنوا و ناگویا هستند، نیست. اگر در جامعه‌ای رفتارها به گونه‌ای باشد که اگر سخنی گفته می‌شود به گونه‌ای است که گویی گفته نشده است آن جامعه، جامعه‌ای نرمال نیست. حال اگر در جامعه‌ای هر یک از فرض‌ها ضعیف باشد قوانین اقتصادی جواب نمی‌دهد، هر چقدر هم پول بدهیم شغل ایجاد نمی‌شود، هر چقدر هم که نرخ بهره را پایین می‌آوریم سرمایه‌گذاری یا تولید بیشتر نمی‌شود، هر چقدر نرخ ارز را بالا می‌بریم صادرات افزایش نمی‌یابد. مثلاً اگر امشب سازمان تجارت جهانی ما را به عنوان عضو آن سازمان بپذیرد و همه درهای تجارت خارجی را باز کنیم صادرات ما افزایش نمی‌یابد. مشکلات دیگری هست که نمی‌گذارد اقتصاد ما حرکت پیدا کند. در واقع اقتصاد کشور ما پیر شده و نظریه‌های علم اقتصاد مربوط به اقتصادی است که پیر نشده و در دوره جوانی و رشد یا میانسالی و کمال است نه اقتصادی که وارد دوران کهولت شده است.

به همین ترتیب علم اقتصاد برای دوران جنگ نیست و در دوران جنگ، نظریه‌های اقتصاد را می‌بوسند و کنار می‌گذارند. در دوران جنگ اگر هم براساس علم اقتصاد تصمیمی گرفته شود نتیجه نمی‌دهد یا نتیجه‌اش اندک است، مثلاً با ضوابط علم اقتصاد نمی‌شود در دوران جنگ بازار ارز را مدیریت کرد. مدیریت ارز در دوران جنگ راهکارهای موردی و موضعی و خاص خودش را دارد و علم اقتصاد برای چنین شرایطی نسخه عام ندارد.

**اقتصاد ایران دچار مسمومیت سیاسی است**

باید به کهولت نظام اقتصادی کشور توجه شود و این توجه نکردن باعث شده دائماً تزیق مالی به اقتصاد شود و جوابی از آن گرفته نشود. این تزیق‌های مالی مکرر، اقتصاد را به یک مسمومیت سیاسی یا مالی مبتلا می‌کند که همانند مسمومیت دارویی در بدن است. سال‌ها و حتی گاهی دهه‌ها طول خواهد کشید تا اقتصاد بتواند از پیامدهای مسمومیت سیاسی یا



مسمومیت مالی رها شود.

من معتقدم چون اقتصاد ایران به گونه‌ای زودرس وارد مرحله دوم عمر خود شده است، باید به تشریح مراحل عمر یک سیستم اشاره کرد. اگر برای یک سیستم چند بخش کودکی، جوانی، میانسالی، کمال، کهولت و اضمحلال در نظر بگیریم، اقتصاد ایران وارد مرحله کهولت و اضمحلال شده است. نباید انتظار داشته باشیم قوانینی که علم اقتصاد برای یک جامعه شاداب و جوان نوشته در دوران پیری جواب بدهد. در پزشکی خیلی وقت‌ها برای پیرها درمان‌های ایجابی تجویز نمی‌کنند و می‌گویند باید برای پیرها نسخه‌های سلبی نوشت، مثلاً برای کلیه درد یک بیمار پیر دارو نمی‌دهند و می‌گویند فقط از فلان مواد غذایی پرهیز کنید تا فشار روی کلیه‌ها کمتر شود. وقتی آقای خاتمی به ریاست جمهوری رسیدند نامه‌ای به اقتصاددانان کشور نوشتند و خواستند اقتصاددانان یک سیاست مشخص پیشنهاد کنند من گفتم بهترین سیاست این است که بگویید من برای مدت دو سال هیچ سیاست جدید اقتصادی اتخاذ نخواهم کرد، زیرا هر سیاست جدید تنش به همراه دارد. در اقتصاد هم نسخه‌های ایجابی در دوران جوانی و کمال جواب می‌دهند نه در دوران کهولت. مهم‌تر از این در دوره کهولت نباید به یک سری جراحی‌ها دست زد، چون ایجاد شوک در یک سیستم پیر آن را وارد یک سیکل معیوب می‌کند. در گذشته هم به نظر من سیاست‌های دوران آقای هاشمی بسیار جسارت‌آمیز بود و باید آرام‌تر عمل می‌شد. اگر برنامه تعدیل برای بلندمدت و در یک دوره ۱۰-۱۵ ساله نوشته می‌شد حتماً جواب می‌گرفتیم. اما آقای هاشمی می‌خواست تا خودش مسئول است به نتایج سیاست‌های خود برسد.

در دوره کهولت اولویت اول حفظ ثبات است و باید فقط ثبات سیستم را حفظ کرد و چاره‌ای اندیشید، چرا که اگر جراحی‌های بزرگ صورت بگیرد اقتصادی که پیر است وارد یک سیکل معیوب‌تر می‌شود. علت مخالفت من با هدفمندسازی هم همین بود که یک جراحی بزرگ در دورانی بود که اقتصاد ایران وارد مرحله کهولت شده بود و نباید اجرامی شد.

باید یاد آور شد که اقتصاد تئوری‌های خود را مستقل می‌بیند، یعنی همان‌طور که متخصص کلیه کار کرد کلیه را می‌بیند و نسخه

می‌نویسد، در حالی که ممکن است آن دارو به کبد آسیب بزند، اقتصاد هم دارای تئوری‌های مستقل است. به همین دلیل وقتی در مورد جهش صادراتی حرفی زده می‌شود، دیگر در مورد این که مقدمات بخش کشاورزی و صنعتی چه باید باشد حرفی زده نمی‌شود و تنها گفته می‌شود اگر می‌خواهید صادرات زیاد شود نرخ ارز را افزایش دهید و ارزش پول ملی خود را کاهش بدهید، اما وقتی مادر شرایطی به سر می‌بریم که اقتصاد در کلیت خود یعنی همه اجزایش بیمار شده دیگر نمی‌توانیم نسخه‌های منفرد تجویز کنیم، بلکه باید نسخه‌های یکپارچه و همه‌جانبه در نظر بگیریم. به همین دلیل به همفکری مجموعه بزرگی از اقتصاددانان نیاز است تا بشود برای یک اقتصاد در حال کهولت نسخه تجویز کرد.

**اگر می‌بینیم سرمایه‌گذاری می‌کنیم، ولی اشتغال بالا نمی‌رود یا نرخ ارز بالا می‌رود، اما صادرات افزایش نمی‌یابد، یا هر سال در آمد نفت بالاتر می‌رود، اما مشکلات اقتصادی ماعمیق‌تر می‌شود، به این دلیل است که اقتصاد ایران وارد مرحله کهولت شده است**

### فقدان دولت توسعه‌خواه

پیری اقتصاد ایران یک بیماری مسری است که از نظام سیاسی به آن منتقل شده است، یعنی ابتدا نظام سیاسی پیر شده و بعد نظام اقتصادی را پیر کرده است. پس از جنگ تحمیلی، نظام اقتصادی کشور مدیریت پیدا کرد و به سمت نظم حرکت کرد و می‌توانست جامعه را به سمت توسعه ببرد اما چرا این‌گونه نشد؟ به گمان من به دلیل آن بود که نظام سیاسی به سرعت رو به پیری زودرس رفت.

در همین مورد باید به رابطه دولت و توسعه اشاره کنم؛ دولت‌ها از نظر نسبت با توسعه به سه دسته تقسیم می‌شوند: «توسعه‌خواه»، «توسعه‌خوار» و «توسعه‌باز»، البته منظورم از دولت همان حکومت یعنی نظام حاکم است. حکومت توسعه‌خواه، حکومتی است که از

دیدگاه فکری و نظری، توسعه می‌خواهد و در عمل هم به اقتضانات توسعه تن می‌دهد. دولت توسعه‌خواه حکومتی است که برای توسعه برنامه‌ریزی می‌کند و به موازات تحقق توسعه، نقش خود را به جامعه مدنی واگذار می‌کند، مثلاً هر چقدر که مطبوعات رشد کردند عقب‌نشینی می‌کند و به تشکل‌ها اجازه رشد می‌دهد. یا به موازات رشد دانشگاه‌ها، عرصه‌های فکری و حتی مدیریتی را در دسترس دانشگاهیان قرار می‌دهد، یا به موازات رشد بخش خصوصی، نقش دولت در اقتصاد کمرنگ می‌شود. «دولت توسعه‌خواه» هم برعکس «دولت توسعه‌خواه» است، یعنی نه توسعه می‌خواهد و نه در عمل به توسعه تن می‌دهد و به عنوان مانع توسعه عمل می‌کند. اما حکومت «توسعه‌باز» یا مردم حکومتی است که در تئوری، توسعه می‌خواهد، اما در عمل وقتی نوبت واگذاری عرصه اجتماعی و اقتصادی به جامعه مدنی و بخش خصوصی می‌شود دستش می‌لرزد. برنامه توسعه می‌نویسد، اما وقتی بخش خصوصی بزرگ می‌شود، از آن وحشت می‌کند و آزارش می‌دهد و همه‌جا کنترلش کرده و در کارش مداخله می‌کند.

با کمال تأسف باید بگویم تمام حکومت‌های پس از دوران مشروطیت در ایران توسعه‌باز یا مردم بوده‌اند.

حکومت قاجار در ایران حکومت توسعه‌خواه بوده است. بیش از یک صدسال پیش حاج محمد حسین امین‌الضرب تاجر معروف برای احداث راه آهن محمودآباد به تهران از طریق آمل اقدام می‌کند. ناصرالدین شاه وقتی پول کم می‌آورد چنین کارآفرین توانمندی را صد می‌زد و او در خواست کمک مالی می‌کرد و اگر نمی‌داد با او برخورد می‌کرد و او را به فلک می‌بست. به این می‌گویند دولت توسعه‌خوار. بنابراین دولت قاجار دولت کارشکن یا توسعه‌خوار بود. تمام دولت‌های پس از مشروطه برنامه توسعه می‌نویسند، ولی خودشان هم به آن پایبند نیستند. همان‌طور که با قانون اساسی بازی کردند با توسعه هم بازی می‌کنند. هنوز دولت توسعه‌خواه در کشور ما شکل نگرفته است.

برای مشخص کردن سن حکومت‌ها می‌توان به رابطه اقتدار دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه مراجعه کرد.

در گذشته‌های دور اقتدار دولت بالا بوده و آرام آرام اقتدار دولت کم می‌شد تا به یک حداقلی برسد. در مقابل اقتدار جامعه مدنی در گذشته‌های دور پایین بوده و آرام آرام با فرایند توسعه، اقتدار جامعه بالا می‌رود. به این جابه‌جایی اقتدار می‌گویند. مرحله اول که اقتدار دولت بالا و اقتدار جامعه پایین بوده، مرحله توسعه نیافتگی است. مرحله میانی که اقتدارها جابه‌جایی می‌شوند مرحله گذار است و مرحله انتهایی که اقتدار جامعه بالا و اقتدار حکومت پایین است مرحله توسعه یافتگی محسوب می‌شود. اگر جامعه‌ای به صورت طبیعی به سمت توسعه برود صرف نظر از طول مدت آن، با یک جابه‌جایی در اقتدار روبه‌رو خواهیم بود. این جابه‌جایی یک فرایند طبیعی است. حالا بسته به این که دولت‌ها از چه جنس باشند این روند اقتدار تفاوت می‌کند.

دولت توسعه‌خواه دولتی است که هم‌زمان با توسعه اجازه کاهش اقتدار خود و افزایش اقتدار جامعه مدنی را می‌دهد. اما اگر دولت توسعه‌خواه باشد اقتدار جامعه را پایین نگه می‌دارد، ولی نمی‌گذارد اقتدار خودش پایین بیاید؛ حال به هر روشی که می‌خواهد باشد. البته اقتدار جامعه مدنی به دلیل رشد فناوری و تحول نسل‌ها به طور طبیعی مقداری بالا می‌رود، اما دولت اجازه نمی‌دهد که روند طبیعی خودش را طی کند. دولت توسعه‌باز نیز تا حدودی اجازه کاهش اقتدار خود را می‌دهد و می‌گذارد اقتدار جامعه مدنی هم تا حدی رشد کند، اما از یک میزانی به بعد دیگر اجازه نمی‌دهد این روند جابه‌جایی اقتدارها به شکل طبیعی طی شود.

### جامعه مدنی همچنان رشد می‌کند

برای تقریب به ذهن می‌توان کشور چین را مثال زد، چینی‌ها خیلی زیبا و حساب شده این جابه‌جایی اقتدار را مدیریت می‌کنند و غرب هم از این روند راضی است و به همین دلیل در مورد بحث حقوق بشر و انرژی اتمی و نظایر اینها به آنها خیلی کاری ندارند. کشور چین به شیوه پلکانی اقتدار دولت را پایین می‌آورد و اقتدار جامعه مدنی را افزایش می‌دهد. این حرکت پس از سال ۱۹۷۶ یعنی بعد از انقلاب فرهنگی چین شروع شده است، اما کنترل شده پیش می‌رود. به نظر می‌رسد کشور چین مسیر درستی را می‌رود. درست است که دموکراسی به تعویق می‌افتد، اما باید در نظر داشت که این روند بهتر از یک

انقلاب یا بهتر از یک دموکراسی صوری است که فقط بی‌ثباتی می‌آورد. اگر یکی دو نسل زیر فشار یک دولت اقتدارگرا اما اصلاح‌پذیر آسیب ببینند و هزینه متوسطی بدهند شاید بهتر از یک درهم‌ریزی و انقلاب باشد که نسل‌های فراوانی خسارت شدید می‌بینند.

در سال‌های پس از انقلاب اسلامی نظام سیاسی جدیدی برپا شد. اقتدار حکومت تا میزانی پایین آمد و بعد کند و سپس متوقف شد. اما ویژگی منحصر به فرد جامعه ایران این است که اقتدار جامعه مدنی متوقف نشد، یعنی اقتدار دولت به طور صوری یا با درآمد نفت و اعمال زور و فشار شدید بالا مانده است، اما از آن سو اقتدار جامعه مدنی متوقف نشده است.

از نگاه من، علت این موضوع جوان‌بودن جمعیت ایران است. هم‌زمانی تحولات جمعیتی در ایران با تحولات جهانی یعنی پدیداری

## در دوره کهولت اولویت اول حفظ ثبات است و باید فقط ثبات سیستم را حفظ کرد و چاره‌های اندیشید، چرا که اگر جراحی‌های بزرگ صورت بگیرد اقتصادی که پیر است وارد یک سیکل معیوب ترمی شود

عصر اطلاعات و فناوری، فشار مضاعفی برای افزایش اقتدار جامعه مدنی ایجاد کرد. گسترش ابزارهای اطلاعاتی، جامعه مدنی را رشد می‌دهد. عوامل مختلفی دست به دست هم داده‌اند که باعث شده رشد اقتدار جامعه مدنی در ایران متوقف نشود. برخی شاخص‌ها نشان می‌دهند ما از نقطه سربه‌سری هم‌وردی اقتدارها عبور کردیم. اگر اقتدار جامعه بالا برود و دولت به صورت صوری اقتدار خود را بالا نگه‌دارد از این به بعد خطر درهم‌ریزی و جنگ داخلی ممکن است وجود داشته باشد. اگر ما از این نقطه عبور کرده باشیم می‌توانیم بگویم با یک پتانسیل درهم‌ریزی روبه‌رو هستیم، بویژه این که مردم ایران یک ویژگی دارند که مثلاً انگلیسی‌ها ندارند. انگلیسی‌ها ۷۰۰ سال پادشاهی داشتند و تنها یک شاه را کشتند آن هم پس از محاکمه و با امضای نمایندگان مجلس. اما

مردم ایران این طور نبوده‌اند و پادشاه‌های زیادی کشته‌اند. این روحیه یک پیام دارد و آن این است که مردم ایران در بازی‌ای که شکست باشد شرکت نمی‌کنند (۱)، اما وقتی فهمیدند با حضور در بازی برنده می‌شوند به طور جدی وارد بازی می‌شوند، اما آنگاه دیگر برای مدیریت و هدایت حرکت‌های اجتماعی دیر است.

جامعه ایرانی ویژگی‌های زیادی دارد که نشانگر «دروغ رفتاری» مردم ایران بوده است، از جمله آن‌ها می‌توان به تعارف، آبروداری، ریا، انتقادناپذیری، مداحی و دست‌بوسی اشاره کرد. این دروغ‌های رفتاری باعث می‌شوند که مردم اطلاعات درست ندهند و حکومت را فریب دهند، مثلاً تا روز آخر دست می‌بوسند، و وقتی زمانش رسید شورش می‌کنند. مگر سرداران نادر شاه نبودند که او را کشتند. سر شب در محضر او مداحی می‌کنند، اما سحرگاه او را می‌کشتند. این داستان فریب خوردن پادشاهان از رفتار مردم در مورد آغامحمدخان یا به شکل دیگری در مورد محمدرضا شاه تکرار شد. مردم ایران بار رفتارهایشان اطلاعات غلط می‌دهند.

حساسیت وضعیت امروز ایران به دلیل چهار ویژگی است: نخست این که مادر دوره گذار هستیم و متأسفانه این دوره گذار به دلیل بی‌ثباتی‌های سیاسی طولانی شده است. دوم این که با یک دولت مردم‌دوست یا توسعه‌باز روبه‌رو هستیم که اقتدار خود را مصنوعی بالا نگه داشته و این دوره گذار را طولانی می‌کند و هر چه دوره گذار طولانی شود استهلاک و هرزروی انرژی بالا می‌رود. طول کشیدن دوره گذار مثل این است که دوره بلوغ بگ جوان طول بکشد، در این صورت ممکن است او با انواع بیماری‌های روحی یا ناهنجاری‌های رفتاری روبه‌رو شود. بهتر است دوره گذار هر چه سریع‌تر رد شود. مشکل دوره گذار این است که وقتی طولانی می‌شود ما وارد دوره آنومی می‌شویم، یعنی از ناهنجاری وارد بی‌هنجاری می‌شویم. زمانی «هنجار» هست و برخی آن را می‌شکنند، اما زمانی هست که دیگر «هنجار» نیست، مثلاً دیگر صداقت یک هنجار نیست و دروغ‌گویی عیب نیست. وقتی دوره گذار طولانی می‌شود جامعه وارد بی‌هنجاری خواهد شد و این خطرناک است. مشکل دیگر این است که اکنون رشد جامعه مدنی متوقف نشده و این می‌تواند خطر تقابل جامعه مدنی با حاکمیت را به وجود آورد. مشکل

آخر ورود جامعه ایران به مرحله‌ای است که در علوم مدیریت به آن تله بنیانگذار یا تله مؤسس می‌گویند. ما حدوداً از سال ۸۱ به بعد وارد تله مؤسس یا تله بنیانگذار (۲) شده‌ایم.

### هرزروی انرژی، نشانه کهولت است

منحنی عمر همه سیستم‌های زنده و پویا نشان می‌دهد که هر سیستمی یک رشد اولیه، بعد یک تعادل بالا و سرانجام یک افول و سقوط دارد. منحنی چرخه عمر سیستم‌های سیاسی هم از تولد یا تأسیس شروع می‌شود و سپس کودکی، رشد، بلوغ، تکامل، تعادل، اشرافیت، بوروکراسی، اضمحلال و مرگ را در پی خواهد داشت. ارتفاع این منحنی بیانگر میزان خلاقیت و توانایی سیستم است. در ابتدای تولد سیستم، میزان انرژی پایین است و آرام آرام سیستم سرعت و قدرت می‌گیرد و یک دوره‌ای این را حفظ می‌کند و بعد آرام آرام این انرژی کم می‌شود و به کهولت و اضمحلال و بعد هم مرگ می‌رسد. این منحنی عمر همه سیستم‌های سیاسی است.

در عبور از هر یک از مراحل، جامعه یک مرحله گذار را طی می‌کند مانند بچه‌ای که از نوزادی تا کودکی یک دوره گذار را طی می‌کند؛ دورانی دندان درمی‌آورد، بعد بین مرحله کودکی تا بلوغ با دوره گذاری دیگر روبه‌رو می‌شود که ممکن است با بروز مشکلات روانی طی شود. تمام مراحل عمر نظام‌های سیاسی هم هر یک دوره گذاری دارند. یکی از مهمترین دوره‌های گذار سیستم‌های اجتماعی، مثل یک خانواده و یک نظام سیاسی، در فاصله بین رشد سریع و بلوغ است که در این دوره بحران‌هایی رخ می‌دهد. بعد از رشد سریع و قبل از بلوغ وارد یک دوره گذار می‌شویم که اگر خوب مدیریت نشود ما منحرف می‌شویم و به جای حرکت در مسیر طبیعی به مسیر تله بنیانگذار می‌رویم.

برای فهم موضوع تله بنیانگذار می‌توان این مثال را زد که در یک شرکت، مؤسس شرکت راه‌راه می‌اندازد و چند نفر استخدام می‌کند و در یک جایی رشد شرکت شروع می‌شود. ابتدا همه کارها با همکاری و گذشت پیش می‌رود و شرکت به سرعت رشد می‌کند و به بلوغ نزدیک می‌شود. اکنون کارکنان می‌خواهند متناسب با رشد شرکت طرح‌های جدیدتری بیاورند که البته این طرح‌ها مستلزم تغییراتی در توزیع مسئولیت‌ها می‌شود که ناگهان مدیر مجموعه وقتی می‌بیند طرح‌های جدید ممکن است اقتدار

او را کاهش دهد و نقش مهندسان، مدیران و کارکنان میانی را باز کند می‌گوید طرح‌های شما نباید اجرا شود. این دعوی بین کارکنان و مدیر، مجموعه شرکت را وارد مرحله تله بنیانگذار می‌کند. در نتیجه، این دعوی‌ها در بلندمدت ادامه پیدا می‌کند و شرکت مستهلک و منحل می‌شود یا اینکه نیروهای خلاق شرکت استعفا می‌دهند و می‌روند و شرکت عملاً مضمحل می‌شود. در این مدت انرژی و توان شرکت هم کم می‌شود.

نظام‌های تازه تأسیس سیاسی هم این گونه هستند. یک دورانی همه‌باهم کار می‌کنند، اما وقتی آرام آرام نظام سیاسی رشد می‌کند و نیروهای خلاق و نوآور فراوان می‌شوند و پیکره سیستم می‌خواهد دست به اجرای ایده‌های نو

وقتی مادر شرایطی به سر می‌بریم که اقتصاد در کلیت خود یعنی همه اجزایش بیمار شده دیگر نمی‌توانیم نسخه‌های منفرد تجویز کنیم، بلکه باید نسخه‌های یکپارچه و همه‌جانبه در نظر بگیریم. به همین دلیل به همفکری مجموعه بزرگی از اقتصاددانان نیاز است تا بشود برای یک اقتصاد در حال کهولت نسخه تجویز کرد

بزند و در راه‌های نو قدم بگذارد، مؤسس اجازه این کار را نمی‌دهد. می‌گویند باید به همان راهی که ما طراحی کردیم بروید و این باعث تلف شدن انرژی می‌شود و سیستم وارد مرحله تله بنیانگذار می‌شود.

به اعتقاد من نظام سیاسی ایران از سال ۸۲ در هفتمین انتخابات مجلس وارد این مرحله شد، یعنی همان زمانی که آن در صلاحیت‌های گسترده رخ داده بود و استعفای نمایندگان هم به جایی نرسید.

در سال ۸۱ در مقاله‌ای با عنوان «تاسب در اقتدار» پیش‌بینی کرده بودم که مادر حال ورود به تله بنیانگذار هستیم و توصیه‌هایی هم کردم، اما آن زمان آن قدر همه داغ بودند که کسی گوش نکرد. همان زمان من صریحاً به برخی از اصلاح‌طلبان

گفتم که کشور دارد وارد مرحله تله بنیانگذار می‌شود. آن زمان بحث خروج از حاکمیت بود. من گفتم خروج از حاکمیت را کنار بگذارید، چرا که این کار نوعی اعلام جنگ به رقیب است. پیشنهادم این بود که سیاستی که عنوانش را «مهاجرت به درون» گذاشتم را مدنظر قرار بدهند. مهاجرت به درون یعنی بی‌سروصدا استعفا بدهید یا انداختن بودجه را بهانه کنید و خودتان مطوعات یا احزابتان را ببندید. در هر صورت پیشنهاد این بود که فقیه فعالیت‌های سیاسی خود را پایین بکشید، چون کشور در حال ورود به مرحله تله بنیانگذار است و اگر وارد این تله شویم ممکن است تا ده سال نتوانیم از آن خارج شویم و برای کشور خیلی پرهزینه است، پس بهتر است شما فعالیت خود را کم کنید تا احساس حذف شدگی به رقیب دست ندهد و کشور به سوی تله مؤسس رانده نشود.

به سیاستمداران اصلاح طلب گفتم اصلاح طلبی مثل این می‌ماند که در خیابانی که مردم بد رانندگی می‌کنند جمع شویم و قواعد و نظارت‌هایی را بگذاریم تا رانندگی‌ها بهتر شود. اما حالا سربیک چهارراه رسیده‌ایم که همه به هم گره خورده‌اند. اصلاح‌طلبان از ماشین پایین آمده‌اند و به رقیب می‌گویند ماشین خود را عقب ببر و آنها هم از ماشین پایین آمده‌اند و کت خود را در آورده‌اند و می‌گویند شما عقب بروید. در اینجا اصلاح طلب واقعی کسی است که وقتی دید رقیب لجاجت می‌کند و این تنش‌ها کل حرکت جامعه را به خطر انداخته است، بگوید من عقب می‌روم و در عمل این کار را بکنم تا طرف مقابل رد نشود و دوباره همه چیز به جریان بیفتد. اصلاح طلب واقعی کسی است که وقتی می‌بیند کشور در حال ورود به مرز بحران است عقب بکشد و بگذارد که شرایط طبیعی شود. متأسفانه در آن زمان کسی به توصیه من گوش نکرد و اکنون کشور در تله مؤسس قرار دارد و انرژی عظیمی در حال هرزروی است.

### نظام سیاسی به کهولت رسیده است

یکی از عوامل رانده شدن هر سیستم به سوی تله بنیانگذار وجود مدیریت‌های ارشدی که تازه از یک سو و شکل‌گیری بخش‌های نو و حضور مدیران جوان و نوآورد در بخش‌های میانی است. در دوره رشد سریع سیستم، ضرورت پیدامی‌کند که سیستم با تحولات دنیای بیرون، خودش را سازگار کند اما تداوم مدیریت یکنواخت مؤسسی اجازه نمی‌دهد تا مدیران

جوان ایده‌های خود را برای سازگار کردن سیستم با تحولات بیرون اجرایی کنند و همین دوگانگی است که منجر به رویارویی پیکره سیستم با مدیریت می‌شود و نهایتاً اگر در این رویارویی مدیریت یکنواخت پیروز شود سیستم وارد تله بنیانگذار می‌شود.

نظام جمهوری اسلامی دارای مراحل است، از جمله آن پیروزی انقلاب اسلامی تا تصویب قانون اساسی و دوران کودکی آن از تصویب قانون اساسی تا پایان جنگ بوده است. دوره آقای هاشمی دوره رشد سریع نظام بود و دوره آقای خاتمی دوره آغاز گذار به مرحله بلوغ بود که البته این دوره نامتمام ماند و به مرحله بلوغ نرفتم و در پی انتخابات مجلس هفتم وارد تله بنیانگذار شدیم.

اگر بتوانیم با شاخصی نشان دهیم که انرژی سیستم در حال تلف شدن است و نرخ هرزروی انرژی رو به افزایش است، نشانه آن است که مادر دوره تله بنیانگذار قرار داریم. اگر عمر سیستم به صورت طبیعی طی می‌شد سیستم با عبور از سایر مراحل عمر یعنی بلوغ، تکامل و تعادل ممکن بود در بلندمدت وارد مرحله پیری طبیعی شود که در این صورت با ایجاد جهش در سیستم می‌شد از پیری آن جلوگیری کرد. اما اکنون که روندها غیرطبیعی است و سیستم وارد مرحله تله شده، نظام سیاسی دچار پیری زودرس شده است.

برای درک پیری سیستم ده‌ها شاخص وجود دارد که با محاسبه آنها می‌توان نشان داد یک سیستم وارد مرحله کهولت شده است، اما دو شاخص از همه مهمتر است: کنترل پذیری و انعطاف پذیری. انعطاف پذیری همه سیستم‌ها ابتدا بالاست، اما آرام آرام تا آخر عمرشان کم می‌شود. دقیقاً مانند بدن یک کودک که ابتدا آن قدر انعطاف دارد که انگشت شست پای خود را هم می‌تواند بمکد، اما به تدریج انعطاف پذیری بدنش کم می‌شود تا در دوران پیری به حداقل خود می‌رسد. پس انعطاف پذیری همواره نزولی است. اما کنترل پذیری اول پایین است و سپس به اوج می‌رسد و بعد دوباره کاهش می‌یابد. یک کودک وقتی به دنیا می‌آید ابتدا هیچ کنترلی روی بدن خود ندارد. در آغاز کودک حتی نمی‌تواند بنشیند اما آرام آرام این کنترل‌ها را به دست می‌آورد و به جایی می‌رسد که مثلاً قهرمان ژیمناستیک می‌شود. اما بعد از این که به اوج کنترل پذیری رسید با افزایش سن او، دوباره

کنترل پذیری اش کاهش می‌یابد تا سرانجام به جایی می‌رسد که حتی نمی‌تواند تعادل بدن خود را حفظ کند. در نتیجه اگر همزمان کنترل پذیری و انعطاف پذیری یک سیستم در حال کاهش باشد به این معنی است که آن سیستم پیر شده است. این دو شاخص مهمی هستند که می‌توان با آنها وضعیت سیستم‌ها را کنترل و با هم مقایسه کرد. سیستم ما چون روند طبیعی را طی نکرده اگر شاخص‌ها نشان دهد که کنترل پذیری و انعطاف پذیری آن در حال کاهش است، به

**دولت توسعه‌خواه دولتی است که همزمان با توسعه اجازه کاهش اقتدار خود و افزایش اقتدار جامعه مدنی را می‌دهد. اما اگر دولت توسعه‌خواه باشد اقتدار جامعه را پایین نگه می‌دارد، ولی نمی‌گذارد اقتدار خودش پایین بیاید؛ حال به هر روشی که می‌خواهد باشد. البته اقتدار جامعه مدنی به دلیل رشد فناوری و تحول نسل‌ها به طور طبیعی مقداری بالا می‌رود، اما دولت اجازه نمی‌دهد که روند طبیعی خودش را طی کند. دولت توسعه‌باز نیز تا حدودی اجازه کاهش اقتدار خود را می‌دهد و می‌گذارد اقتدار جامعه مدنی هم تا حدی رشد کند، اما از یک میزانی به بعد دیگر اجازه نمی‌دهد این روند جابه‌جایی اقتدار هابه‌شکل طبیعی طی شود**

این معنا خواهد بود که نظام سیاسی دچار پیری زودرس شده است. عوارض پیری زودرس مثل پیری طبیعی نیست و اگر زود در مان شود قابل برگشت است. بنابراین وقتی می‌گوییم نظام سیاسی در این مرحله وارد پیری زودرس شده است یعنی هنوز فرصت در مان وجود دارد.

### **کنترل پذیری و انعطاف پذیری، شاخص‌های کهولت اقتصادند**

در ارزیابی شاخص‌های کنترل پذیری

و انعطاف پذیری می‌توان مشاهده کرد که انعطاف پذیری حکومت در مورد سبک زندگی مردم چقدر کم شده است، مثلاً حق انتخاب‌ها در خوردن و پوشش و تفریح بسیار کم شده است. در حوزه انتشارات و اندیشه و فیلم و فعالیت سیاسی هم انعطاف پذیری بسیار کم شده است. رفتارهای افشاگرانه و گاهی خشن جناح‌های داخل حکومت نسبت به یکدیگر نشان کاهش انعطاف پذیری است. در زندگی‌های روزمره خیلی دیده می‌شود که انعطاف‌ها چقدر کاهش یافته است. نه تنها انعطاف پذیری حکومت نسبت به جامعه کم شده، بلکه انعطاف پذیری مردم هم نسبت به یکدیگر کم شده است. افزایش پرونده‌های دادگستری و افزایش نزاع‌های خیابانی و درگیری‌های مختلف، نشان از کاهش انعطاف پذیری در میان مردم دارد. به طور کلی کاهش مدارا در حکومت و در جامعه نشانه کاهش انعطاف پذیری در سیستم است.

در مورد کنترل پذیری نیز باید گفت در موارد زیادی می‌بینیم که بخشی از کارها از دست دولت خارج شده است. یک نهادی یک جایی را می‌بندد، نهاد دیگری آنجا باز می‌کند، یا ناگهان معلوم نیست از کجا می‌روند و سفارت انگلیس را می‌گیرند و بعد بخشی از خود حکومت مخالفت کرده و برخورد می‌کند. یعنی سیستم حتی روی موضوعات به این مهمی هم کنترل ندارد. کنترل پذیری همانند روزهای اول انقلاب شده است. یا این که ناگهان یک نماینده یا فرمانده دست دومی مصاحبه می‌کند و می‌گوید تنگه هر مزر را می‌بندیم و فضای سیاست خارجی ما را تنش آلود می‌کند و بعد وزارت خارجه کلی باید تلاش کند تا فضا را آرام کند. یکی از نشانه‌های عدم کنترل پذیری در اقتصاد، نابسامانی در بازارهای مختلف است که وقتی یک بازار را کنترل می‌کنند بازار دیگر واکنش نشان می‌دهد. کنترل پذیری اجتماعی هم در حال کاهش است. تعداد بوق‌ها را می‌توان یک شاخص کنترل پذیری دانست. من در سفری که به کانادا داشتم در طول شش ماه فقط پنج بوق شنیدم. این وضعیت را با وضعیت ایران مقایسه کنیم که در روز چند بوق می‌شنویم. تنش‌های بین مجلس و قوه قضاییه و دولت یا حتی تعدد اهداف در سیستم، نشان‌دهنده کاهش کنترل پذیری است. یک سیستم باید تمرکز قانونی داشته باشد، اما اکنون همین تمرکز قانونی



هم وجود ندارد. تعدد اهداف و عدم تمرکز قانونی از نشانه‌های کاهش کنترل پذیری است، کاری که باید در این دوره صورت گیرد اولویت بندی دوباره اهداف است. زیادی هدف، یعنی بی‌هدفی، حکومتی که همه چیزهای خوب را با هم می‌خواهد، یعنی هیچ چیز نمی‌خواهد. من در مجلس ششم وقتی طرح ضربتی اشتغال مطرح شد، گفتم این طرح جواب نمی‌دهد و طی چهار ماه شکست می‌خورد. آقای قوامی رئیس کمیته حقوقی استدلال خواست، گفتم یک بر که به پنج نفر از سران نظام بدهید و از آنها بخواید پنج اولویت ملی را روی آن بنویسند. اگر پاسخ سه نفر از آنها یکسان بود، این سیستم امکان اشتغال زایی دارد، اما وقتی اولویت‌ها متفاوت است قوای کشور پخش می‌شود و انسجام ندارد. این نمونه‌ها نشان می‌دهد نظام سیاسی وارد دوران کهولت شده است. در ایجاد این وضعیت همه مقصر هستیم، هم دولت و هم مردم، اما شدت تقصیر فرق می‌کند.

### پیری نظام سیاسی عامل پیری اقتصاد ایران است

در چگونگی انتقال پیری نظام سیاسی به نظام اقتصادی باید گفت بیکره اقتصاد و تولید کرخ شده است و هر چقدر هم که به آن دارو و مواد تقویتی تزریق می‌شود باز بهبود و تحرک پیدا نمی‌کند. اینها علائم پیری است. اما نکته اینجاست که این کهولت اقتصادی ناشی از کهولت نظام سیاسی است. درست مانند این که اگر قلب یا مغز فردی پیر شود و توانایی اش کاهش یابد کل بدن توانایی اش کاهش می‌یابد و به شکل یک بدن پیر عمل می‌کند و بعد کل بدن واقعا پیر می‌شود. بنابراین اگر نظام سیاسی پیر شود کل نظام ملی پیر می‌شود و آنگاه همه اجزای آن پیر می‌شود. اقتصاد هم به عنوان جزئی از نظام ملی پیرانه عمل خواهد کرد. عامل پیری اقتصاد ایران به نظر می‌رسد کهولت نظام سیاسی ایران است.

نظام اقتصادی زنده است و آدم‌ها و مدیران و سرمایه‌گذاران جزء این نظام، احساس دارند و به تدریج پیری نظام سیاسی آنها را خسته می‌کند، مثلاً وقتی ثبت یک شرکت در امریکا سه ساعت طول می‌کشد اما ثبت یک شرکت در ایران بین ۴۰ تا ۵۰ روز کاری طول می‌کشد این پیچیدگی نظام اداری موجب خستگی و فرسودگی نظام اقتصادی می‌شود. یا وقتی پیری نظام سیاسی موجب بی‌ثباتی در فضای کسب و کار می‌شود،

باعث می‌شود فعالیت و سرمایه‌گذاری در فضای اقتصادی بسیار پرخطر و نامطمئن شود و وقتی این بی‌ثباتی در بلندمدت ادامه یابد، نظام اقتصادی سرمایه‌گذاران و مدیران خلاق خود را از دست می‌دهد و به تدریج سازمان‌ها و فناوری‌های این سیستم فرسوده می‌شود و بعد کل نظام اقتصادی ناتوان می‌شود، در نتیجه وقتی نظام سیاسی پیر شود انرژی نظام اقتصادی را هم می‌گیرد و آن را هم به کهولت می‌برد.

### گرختی اقتصاد ایران

برای زنده بودن سیستم دو شرط لازم است و سیستمی زنده و پویاست که دو ویژگی داشته باشد یکی دارای سازوکار پویایی باشد و دیگری دارای فرایند بازخورد اطلاعات و کنترل باشد. منظور از پویایی این است که سیستم بتواند خود را ارتقا دهد و همراه با تحولات بیرونی خود را متحول کند. یک سیستم وقتی

**اگر یکی دونسل زیر فشار یک دولت اقتدارگرا اما اصلاح‌پذیر آسیب ببینند و هزینه متوسطی بدهند شاید بهتر از یک درهم‌ریزی و انقلاب باشد که نسل‌های فراوانی خسارت شدیدی بینند**

انعطاف داشته باشد، اگر به آن شوک وارد کنیم می‌تواند متناسب با شوک تغییر موضع داشته باشد، اما اگر انعطاف نداشته باشد نمی‌تواند سریع واکنش نشان بدهد. مثلاً از سال ۸۴ تا آذر ماه سال ۹۰ نقدینگی کشور از ۹۰ هزار میلیارد تومان به ۳۵۰ هزار میلیارد تومان افزایش یافت، یعنی ۲۸۸ درصد رشد کرد. رشد نقدینگی تورم چند برابری خودش را ایجاد می‌کند. یعنی به اندازه کل نقدینگی از زمان قاجار تا دولت آقای احمدی‌نژاد به اقتصاد، پول تزریق شده است. این نقدینگی باید اقتصاد را به تورم چهار نعل می‌رساند، اما این‌طور نشد و شاخص قیمت‌ها از سال ۸۵ تا سال ۹۰ از رقم ۱۲۳ به ۲۸۵ رسید، یعنی ۱۳۱ درصد رشد کرد که حتی کمتر از نصف شدت رشد حجم پول بوده است. این نشانه کرخ بودن اقتصاد ایران است. این نشانه اقتصادی است که دیگر توان واکنش هم ندارد،

در حالی که در اقتصاد ایران با چنین رشد نقدینگی باید رشد عظیم تورم را تجربه می‌کرد. در این شرایط وام داده می‌شود، اما منجر به تحرک جدی در اقتصاد نمی‌شود.

کشش تورم نسبت به نقدینگی در ایران معادل ۰/۴۶ درصد است، این رقم خیلی پایین است و این نشان از انعطاف پذیری پایین سیستم دارد، مثلاً قیمت بنزین هفت برابر شده یعنی ۷۰۰ درصد رشد کرده است، اما مصرف بنزین از ۶۰ میلیون لیتر به ۵۰ میلیون لیتر رسیده یعنی فقط ۱۵ درصد کاهش یافته است، این ۱۵ درصد هم ناشی از آن است که آن عده‌ای که مصرف بنزین شان کم شده حالا بیشتر از سوخت گاز استفاده می‌کنند. همین داستان برای نان و سایر اقلام مصرفی رخ داده است. این نشان می‌دهد اقتصاد دیگر توان واکنش ندارد.

یکی دیگر از علائم کهولت اقتصادی سهم دانش‌بری است. در اقتصادهای جوان سهم تولیدات دانش‌بر بالا است، چون زبان اقتصاد امروز زبان اقتصاد دانش‌بنیان است. همچنین شاخص‌های دیگر مثل سهم مصرف از سهم پس‌انداز نیز می‌تواند پیری سیستم را نشان دهد. در جوامع پیر سهم مصرف بالا و سهم پس‌انداز پایین است. اقتصاد وقتی وارد مرحله پیری می‌شود دیگر به آینده فکر نمی‌کند و فقط به مسائل روزمره خود فکر می‌کند.

علاوه بر شاخص انعطاف پذیری باید به شاخص‌های کنترل‌پذیری نیز اشاره کرد. ابزارها و سیاست‌های پولی و مالی یکی از شاخص‌های کنترل‌پذیری محسوب می‌شود. زمانی دولت با کاهش نرخ بهره می‌توانست در سرمایه‌گذاری جهش ایجاد کند، اما وقتی نرخ بهره از ۲۰ درصد به ۱۲ درصد رسید اصلاً در سرمایه‌گذاری جهشی رخ نداد و اشتغالی هم به وجود نیامد. این نشان می‌دهد دیگر دولت با نرخ بهره نمی‌تواند بر اشتغال کشور تأثیر بگذارد. دولت ۴۰ هزار میلیارد تومان وام به بنگاه‌های زودبازده داده است. اگر با این اعتبار اشتغال ایجاد شده بود اکنون باید نرخ بیکاری منفی می‌شد، یعنی باید مازاد اشتغال می‌داشتیم. بنابراین دیگر دولت با تزریق پول نمی‌تواند بیکاری را کنترل کند و اشتغال را افزایش دهد.

**ارز نفتی ناتوان از نجات اقتصاد ایران**  
دولت در پیچه‌هایی گشوده که دیگر نمی‌تواند آنها را ببندد، مثلاً ۷۰ میلیون نفر یارانه بگیر دارد. ما

در چند سال آینده با یک انفجار جمعیتی دیگر روبه‌رو خواهیم شد. متولدین دهه ۱۶۰ اکنون از دواج کرده‌اند و ما شاهد افزایش جمعیت جدیدی با تولد فرزندان آنها خواهیم بود. بنابراین روزه‌به‌روز یارانه‌بگیران افزایش خواهند یافت. یا دولت حجم عظیمی بدهی به بخش خصوصی و بانک‌ها دارد که دیگر توان پرداخت این بدهی‌ها را ندارد. دولت حدود ۳۸ هزار میلیارد تومان به بیمه‌ها و چند هزار میلیارد تومان به پیمانکاران بخش خصوصی بدهکار است. در شرایط کنونی دولت نمی‌تواند اینها را پس بدهد، بنابراین کنترل‌پذیری‌هایی که دولت می‌توانست داشته باشد از دست رفته است. بدهی‌های معوقه مردم به بانک‌ها ۴۳ هزار میلیارد تومان است که این بدهی‌ها را به بانک‌ها نمی‌دهند. این نشان می‌دهد کنترل‌پذیری کم‌شده و رابطه بین رشد و سرمایه‌گذاری قطع شده است.

قرار بوده در برنامه چهارم سالانه با تخصیص ۱۶/۵ میلیارد دلار در آمده‌های نفتی، رشد تشکیل سرمایه، سالیانه ۱۲ درصد باشد، اما دولت سه برابر این مبلغ را تخصیص داده، در حالی که رشد سرمایه ثابت در سال‌های ۸۴ و ۸۵ حدود چهار درصد بوده است، یعنی سه برابر پیش‌بینی، دلار تخصیص داده است، اما یک سوم انتظار رشد تشکیل سرمایه ثابت داشته‌ایم. این نشان می‌دهد که با تزریق ارز نفتی هم نمی‌توان اقتصاد را مدیریت کرد و به تحرک واداشت.

یکی دیگر از شاخص‌های دوران کهولت، واکنش دیر هنگام است و در دوران کهولت افراد به محرک‌ها دیر واکنش نشان می‌دهند؛ واکنش‌های اقتصاد ایران نیز خیلی کند شده است.

### نفت داروی موقتی است برای تعویق فروپاشی اقتصادی

یکی دیگر از نشانه‌های پیری، تولید ضایعات زیاد است، هرچه ضایعات سیستم در مقابل انرژی‌ای که مصرف می‌کند بیشتر باشد نشان می‌دهد که سیستم پیر شده است. تولید سرانه زباله در دنیا به‌طور متوسط ۳۰۰ تا ۴۰۰ گرم در روز است، اما در ایران هر نفر روزانه ۷۵۰ گرم زباله تولید می‌کند. این یعنی ما در ایران بیش از دو برابر نرم جهانی زباله تولید می‌کنیم.

نشاط اجتماعی یکی دیگر از شاخص‌هاست. در دسترس‌ترین مؤلفه در این بخش ورزش همگانی است. کسانی که ورزش می‌کنند معمولاً امید به زندگی بیشتری دارند یا کسانی

که امید به زندگی دارند ورزش می‌کنند. در هر صورت ورزش عمومی شاخص نشاط اجتماعی است و ایران از پایین‌ترین سطح ورزش همگانی برخوردار است.

شاخص فراغت اقتصادی، یعنی انجام کار مفید در ادارات، یکی دیگر از شاخص‌هاست. پایین بودن درصد انجام کار مفید به معنی عدم تولید انرژی به اندازه‌ای است که از سیستم انرژی گرفته‌ایم، و این یعنی ضایعات انرژی.

در مورد شاخص آنتروپی یعنی بی‌نظمی و هرزروی انرژی هم باید این‌طور توضیح داد که این شاخص میزان تولید انرژی است که هر نیروی کار ایرانی می‌تواند تولید کند. هر شاغل خودش یک کارخانه تولید انرژی است. از

سیستم ما چون روند طبیعی راطی نکرده اگر شاخص‌ها نشان دهد که کنترل‌پذیری و انعطاف‌پذیری آن در حال کاهش است، به این معنا خواهد بود که نظام سیاسی دچار پیری زودرس شده است. عوارض پیری زودرس مثل پیری طبیعی نیست و اگر زود درمان شود قابل برگشت است. بنابراین وقتی می‌گوییم نظام سیاسی در این مرحله وارد پیری زودرس شده است یعنی هنوز فرصت درمان وجود دارد

یک سو اقلامی می‌خورند یا به صورت مواد اولیه مصرف می‌کنند یا از وسایل گرمایشی و برقی استفاده می‌کنند، تمام انواع انرژی‌هایی که مصرف می‌کنند به عنوان کل مصرف انرژی اوست، اما باید دید که این شاغل چقدر می‌تواند به تولید کشور بیفزاید. این شاخص تا سال ۷۹ مثبت بوده است یعنی یک کارگر مجموعاً بیش از مقداری که انرژی مصرف می‌کرد انرژی برای کشور تولید می‌کرد، اما از سال ۸۲ این شاخص منفی شده است، یعنی مصرف انرژی هر فرد شاغل در سیستم بیش از تولید آن بوده است. این یعنی ما داریم از مایه می‌خوریم و اگر نفت ما نبود تا حالا اقتصاد ما سقوط کرده بود، یعنی کمبود انرژی را با نفت جبران می‌کنیم.

به مدیریت کلان کشور باید توصیه کرد تا دیر نشده فرایندهای مستهلک‌کننده انرژی سیستمی را بررسی کنند و برای اصلاح روند موجود فکری بکنند. در یک کلام تداوم روند موجود به جایی می‌رسد که انرژی حیاتی سیستم به حداقل خود می‌رسد و بعد با یک شوک دچار درهم‌ریزی می‌شود.

### مناقشه اتمی عامل تشدید کهولت اقتصادی

اقتصاد ایران دیگر وقت و فرصت ندارد. ۳۰ سال تنش برای اقتصاد کافی است. در سال‌های اولیه انقلاب، اقتصاد چند سال در بحران بود. دوره هشت ساله جنگ نیز یک دوره پر فشار و بلا تکلیفی برای اقتصاد بود. دوره آقای هاشمی با اجرای سیاست تعدیل اقتصاد، چند شوک بزرگ به اقتصاد وارد شد و پیامدهای این شوک‌ها نیز دوره‌ای از فشار و تنش برای اقتصاد ایران بود. در دوره آقای خاتمی به دلیل ناهماهنگی و ناسازگاری بین قوانین کشور پرتنش بود و اقتصاد تحت فشار و بلا تکلیفی. دوران آقای احمدی‌نژاد هم از منظر داخلی و خارجی، اقتصاد با تنش و بی‌ثباتی روبه‌رو بوده است. دقت کنیم فشار ملایم و تدریجی ناشی از رقابت بنگاه‌ها با هم، با فشارهای ناشی از بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی متفاوت است؛ اولی سازنده و دومی مخرب است. هیچ سیستمی نمی‌تواند در بی‌ثباتی و تنش درازمدت دوام آورد. اگر تحریم معجزه بود کوبا پس از ۵۰ سال تحریم معجزه کرده بود. تحریم اگر هم خوب باشد برای یک اقتصاد سر حال خوب است نه اقتصادی که ۳۰ سال تحت تنش بوده است. اگر نظام نازی در دوره تحریم و جنگ جهش داشت، به این دلیل بود که پیش از آن به مدت ۲۰ سال یک دوره رونق شدید اقتصادی داشت و دوره تحریم و جنگ هم کوتاه بود. پس در چهار سال تحریم و جنگ جهش کرد. ولی اگر جنگ و تنش بلندمدت باشد اقتصاد مستهلک می‌شود. بنابراین در گام اول باید استرس طولانی مدت را از روی نظام اقتصادی برداشت.

من مدتی پیش به کرمانشاه رفته بودم، قیمت مرغ در این شهر کیلویی هفت هزار تومان بود. یک معلم ایرانی با حقوقش می‌تواند ۱۰۰ کیلو مرغ در یک ماه بخرد. قیمت مرغ در نیویورک کیلویی دو و نیم دلار است، یک معلم آمریکایی می‌تواند با حقوقش در هر ماه دو هزار کیلو مرغ

بخرد، یعنی ۲۰ برابر یک معلم ایرانی. در پنج سال گذشته قیمت مرغ در ایران به طور متوسط سالیانه صد درصد افزایش یافته است، فشار بلندمدت اقتصادی یعنی همین. فکر نمی‌کنم یک معلم ایرانی توان این را داشته باشد که قدرت خریدش بیش از این پایین بیاید. اقتصاد ایران ۳۰ سال زیر فشار و تنش بوده است. در چنین شرایطی تعداد پرونده‌های دادگستری بالا می‌رود، ورشکستگی زیاد می‌شود، بعد استرس و فشار اقتصادی موجب می‌شود بیماری سرطان در بین مردم افزایش یابد. کسی که بیمار سرطانی است چندین ماه زجر می‌کشد تا فوت کند و این یعنی شکنجه شدن افراد جامعه. وقتی اقتصاد یک کشور ۳۰ سال زیر تنش بوده و بیمار است، استرس و بیماری‌اش به تک‌تک افراد جامعه منتقل می‌شود. نظام سیاسی باید مشخص کند که چه هدفی برایش اولویت دارد، آیفاه و رضایت مردم برایش مهم است یا داشتن یک جایگاه ویژه در هژمونی جهانی؟

به نظر من اولین گام را در این مسیر مقام معظم رهبری برداشتند و از این به بعد وظیفه نخبگان است که وارد میدان شوند. ایشان در اسفند ماه سال گذشته اعلام کردند که تولید سلاح هسته‌ای حرام است. صحبت ایشان فتواست و حکم حکومتی نیست که مبتنی بر شرایط خاص باشد، فتوا یک حکم عام است. به نظر من خارجی‌ها که حتی لبخند مقامات ما را منعکس می‌کنند عمداً در این مورد سکوت کرده‌اند. رسانه‌های داخلی هم نمی‌دانم چرا در این مورد سکوت کرده‌اند. حرکت مقام معظم رهبری یک حرکت جسورانه بود. فتوا به تحریم سلاح اتمی یعنی این که از این به بعد مسئله انرژی اتمی برای ما مسئله امنیتی نیست، بلکه یک مسئله اقتصادی است. پس حالا اقتصاددانان باید روی آن تحقیق کنند و کارشناسان باید تحلیل کنند که آیا انرژی اتمی در بلندمدت برای ما به صرفه است یا نه. نیروگاه گازی چهلستون اصفهان را بخش خصوصی در طول چهار سال ساخته است و در حال حاضر به اندازه نیروگاه اتمی بوشهر تولید برق دارد. هزینه نیروگاه چهلستون ۴۰۰ میلیون دلار بوده، در حالی که نیروگاه بوشهر برآورد شده که تا به حال ۱۲ میلیارد دلار هزینه برده است. حالا هم تکنولوژی نیروگاه بوشهر عقب مانده است هم سانتر فیوژنی که ما در

غنی‌سازی اورانیوم استفاده می‌کنیم. تکنولوژی سانتر فیوژن‌های ما P۱ یعنی نسل اول پاکستانی است که کارایی‌اش دو است، در حالی که جهان در حال حاضر از تکنولوژی U۷ یعنی نسل هفتم امریکایی استفاده می‌کند که کارایی‌اش ۳۰۰ است. خدای نکرده اگر حادثه دیگری هم در یکی از این مراکز اتمی اتفاق بیفتد، شرایط وخیم‌تری برای مردم پیش می‌آید. من در سال ۱۳۸۴-۸۵ پژوهشی را با ۲۰ دانشجوی انجام دادم که حاصل آن ۵۰۰ صفحه شد، اما قابل انتشار نبود. پنج نسخه از آن را تکثیر کردم و برای پنج نفر از سران نظام فرستادم. نمی‌دانم مطالعه

**وقتی پیری نظام سیاسی موجب بی‌ثباتی در فضای کسب و کار می‌شود، باعث می‌شود فعالیت و سرمایه‌گذاری در فضای اقتصادی بسیار پرخطر و نامطمئن شود و وقتی این بی‌ثباتی در بلندمدت ادامه یابد، نظام اقتصادی سرمایه‌گذاران و مدیران خلاق خود را از دست می‌دهد و به تدریج سازمان‌ها و فناوری‌های این سیستم فرسوده می‌شود و بعد کل نظام اقتصادی ناتوان می‌شود، در نتیجه وقتی نظام سیاسی پیر شود انرژی نظام اقتصادی را هم می‌گیرد و آن را هم به کهولت می‌برد**

کردند یا نه، چون حتی اعلام و وصولی هم برای من نیامد. در این پژوهش توضیح داده‌ام که به چند دلیل غرب مایل است مناقشه اتمی ادامه یابد. برای مدیریت بازار انرژی این مناقشه برای غرب لازم است. غرب باید از الگوی سوخت فسیلی عبور کند و قیمت نفت نباید زیر ۱۰۰ دلار بیاید تا بتواند به سوی انرژی‌های نو حرکت کند در غیر این صورت تا ۱۰۰ سال دیگر هم وابسته به نفت این منطقه (خلیج فارس) خواهند بود. آلمان ماه گذشته رکورد شکست و معادل ۵۰ درصد از برق خود را از انرژی خورشیدی تأمین کرد. چنین تحوولی پنج سال پیش قابل

پیش‌بینی نبود، اما در طول این مدت قیمت تولید برق خورشیدی نصف شده است. الان مشکل آلمان این است که امکان ذخیره این حجم انرژی را ندارد که به زودی برایش راهی پیدا می‌کند. هر سیستمی به دوره‌هایی نیاز دارد که جهش کند.

به نظر من بحران اقتصادی ۲۰۰۸ به بعد، بحران دست‌ساز خود غربی‌ها بود. این بحران ایجاد شد تا صنایع غرب بویژه صنایع امریکا پوست‌اندازی کند. ببینید دولت امریکا پیش از ورشکستگی به جنرال موتورز کمک نمی‌کند، اما بعد از ورشکستگی به این شرط به جنرال موتورز کمک کرد که سیستم خود را تغییر داده و به سوی تولید اتومبیل‌های کوچک با مصرف انرژی‌های نو و پاک حرکت کند. اکنون در امریکا در کنار هر پمپ‌بنزین معمولی یک پمپ انرژی نو هم زده‌اند. غرب لازم دارد که حداقل طی ۱۰ سال قیمت نفت پایین نیاید تا بتواند از انرژی فسیلی عبور کند، و از آن زمان سه چهارم سال گذشته است.

دقت کنیم که امسال به عنوان سال تولید ملی انتخاب شده است. طبیعی است که برای رسیدن به این هدف یکسری مقدمات لازم است که شروع آن با صحبت‌های مقام معظم رهبری در اسفندماه بود که با فتوای خود موضوع انرژی اتمی را از حالت امنیتی خارج کردند. ما می‌دانیم که مقامات معذوریت دارند که یکبار تصمیمی را بگیرند و نخبگان باید به آنها کمک کرده و فضا را آماده کنند. تحلیلگران و کارشناسان باید در این مسیر کمک کنند و جامعه باید آماده شود. به نظر من شعار سال هوشمندانه انتخاب شده است، اما باید برای رسیدن به این شعار یک بازنگری در اولویت‌های ملی بکنیم و یکی از این بازنگری‌ها تغییر رویکرد ما نسبت به مناقشه اتمی است.

**پی‌نوشت:**

- ۱- شاید بتوان گفت الزام این طور نیست، در مقاطعی مانند ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و حرکت‌های مسلحانه پس از آن، مبارزان معتقد بودند عمر یک چریک شش ماه است. چشم‌انداز ایران.
- ۲- تله‌بنیانگذار مرحله‌ای است که در آن از یک سواجزای سیستم خواهان مدیریت و مشارکت در مدیریت سیستم هستند و از سوی دیگر مؤسسان سیستم نمی‌خواهند قدرت خود را کاهش بدهند و خواهان حفظ وضع موجود سیستم هستند. رفتار بنیانگذاران مشخص می‌کند سیستم چگونه از این تله عبور خواهد کرد.



سید مهدی غنی

## هفت خوان نبرد تولید گران با...

حکایت زیر گزارشی مستند است از ماجرای گرفتن تسهیلات یک تولیدکننده کوچک (بنگاه زودبازده) به عنوان مشت نمونه خروار که برخی مشکلات و موانع تولید را نشان می‌دهد. شاید این حکایت موجب عبرت تولیدگران و بیداری مسئولانی شود که دلشان هنوز برای این سرزمین می‌سوزد و می‌خواهند در برابر تحریم‌های خارجی، به تقویت تولید ملی بپردازند.

### خوان اول: تشکیل پرونده

نزدیک ۱۶ سال بود به‌طور مستمر کار زنبورداری را در کنار روزنامه‌نگاری ادامه داده بودم. در دولت نهم به فکر توسعه آن افتادم، از این رو یک شرکت تعاونی درست کردم و به عنوان بنگاه زودبازده تقاضای تسهیلات کردم. باید طرحی تهیه می‌کردم و اداره تعاون آن را تأیید و سپس مرا به بانک معرفی می‌کرد. طرح تهیه شد. در آن پیش‌بینی شده بود برای توسعه کار مبلغ ۷۰ میلیون تومان وام بدهند تا برای پنج نفر اشتغال ایجاد شود. پس از هفته‌ها که پرونده در اداره تعاون تکمیل شد و در کمیسیون هم بررسی شد - که خود داستانی جدا دارد - کارشناس مربوطه گفت شما باید یک محل کار مشخص کنی که یا مالکش باشی یا اجاره‌نامه معتبر داشته باشی. گفتم زنبورداری که در شهر نمی‌شود، در بیابان و کوهستان هم که ما جای مشخص نداریم. ما کوچه‌های هستیم و هر یکی دو ماه در محلی هستیم که گل باشد. گفت به هر حال این ضابطه است و اگر دفتری یا محلی برای کارت نداشته باشی و امت با مشکل روبه‌رو می‌شود.

هر چه توضیح دادم که شغل ما مثل چوپانی است و جای ثابت نداریم، گفت همان‌جایی که کندوهایت را می‌گذاری را مشخص کن. گفتم مزرعه یا باغ مردم است، ولی توضیحات من فایده‌ای نداشت. مقررات گوشش کراست و زورش بیش، بنابراین باید چاره‌ای می‌اندیشیدم. سرانجام به اجبار منزل کوچکی که به نام همسرم بود در بنگاه (درازی پرداخت مبلغی) قولنامه کردیم که به تعاونی زنبورداری اجاره داده است. قولنامه را به اداره بردم و آن را در پرونده گذاشتند. اداره تعاون طرح و پرونده را به کارگروه اشتغال فرستاد تا آنها نظر بدهند. ۲۲ مهر ماه ۸۶ پرونده در کارگروه اشتغال تصویب شد و توسط اداره تعاون با شماره نامه ۸۶۲/۴۲/۵۲۹۸ به بانک کشاورزی ارسال شد. گفتند یکی دو روز دیگر به مدیریت شعب بانک در خیابان شهید

بهشتی مراجعه کن. ضمناً متوجه شدم بدون هیچ توضیحی به جای مبلغ ۷۰ میلیون تومان درخواستی مبلغ را به ۲۵ میلیون تومان تقلیل داده‌اند.

### خوان دوم: اداره بانک

سر وعده رفتم. از شماره پرونده خبری نبود. گفتند نیامده است. دویدم اداره تعاون، گفتند فرستاده‌ایم، درست نمی‌گردند. برگشتم بانک گفتند نیامده است، شاید در اداره کل است، شما به خیابان ولی عصر اداره بانک مراجعه کن. به آدرس داده شده رفتم. سرانجام معلوم شد پرونده آنجاست. گفتند امروز می‌دهیم برای بررسی و وقتی امضا شد می‌فرستیم مدیریت شعب. خلاصه چند روز بعد پرونده به مدیریت شعب رسید. شماره نامه ۸۶۲/۰۷۱/۱۰۳۴ مورخ ۲۸ مهر ماه ۸۶ بود.

کارشناس مربوطه پرونده را بررسی کرد و گفت از بنگاه‌های زودبازده است، مبلغش هم زیاد نیست، شعبه می‌تواند از محل خودش بدهد. پرونده را تأیید کردند و پاکتی را پلمپ کرده به دستم دادند که به شعبه بانک ببرم و بقیه کارها را انجام دهم.

### خوان سوم: تکمیل پرونده

همان روز به شعبه بانک رفتم. پس از امضا و شماره کردن و... مسئول اعتبارات آقای ص - الف پرونده را بررسی کرده و فهرستی به من داد که این مدارک را باید بیاوری؛ فتوکپی شناسنامه و اساسنامه شرکت و... بر خوردها و نامه بانک نشان می‌داد که مبلغ تسهیلات قطعی است، از این رو به فکر نیروی کار، خرید کندو و لوازم افتادم و برنامه‌ریزی کردم. یکشنبه ۲۹ مهر ماه مدارک را که حدود ۲۰ برگ فتوکپی می‌شد بردم. همه برابر اصل و ضمیمه پرونده شد. حالا دیگر صاحب یک پرونده درست حسابی با قطر مناسب شده بودم که نشان می‌داد تولید گران از چه عظمت و اقتداری برخوردارند.

مسئول محترم اعتبارات گفت وثیقه چی؟ باید یک وثیقه ملکی بیاوری. پرسیدم نمی‌شود ضامن کارمند و سفته بیاورم؟ گفت نه، فقط



وثیقه ملکی. رئیس هم گفت اگر زیر ۱۰ میلیون بود می شد سفته بگیریم، ولی وام شما ۲۵ میلیون تومان است. ملک هم نباید در رهن بانک باشد.

منزلی که به نام همسر من بود در رهن بانک بود. حالا عزا گرفته بودم که به چه کسی رو ببندم. چند روزی با خودم کلنجار رفتم تا سرانجام به یکی از آشنایان رو انداختم. باروی باز و کرامت بسیار گفت منزل جدیدی که خریده ایم هست، اما سندش هنوز آماده نشده، چند روزی طول می کشد. گفتم باشد. حدود یک هفته ای طول کشید تا سندش آماده شد. سند و شناسنامه او را گرفتم و بافتو کپی هایش به بانک آوردم. ملک در شهر یار بود. مسئول اعتبارات گفت باید این ملک بر آورد قیمت شود. نامه ای همراه مدارک به بانک شهر یار می بری تا آنها بر آورد قیمت کنند.

تا نامه آماده شود ظهر شد. فردا صبح پاکت پلمپ شده را به بانک کشاورزی شعبه شهر یار بردم. پس از امضا و شماره به کارشناس اعتبارات ارجاع شد. اینجا هم صف داشت. نوبتم شد. کارشناس اسناد را ملاحظه کرد و گفت باید از شهر داری، دارایی و ثبت استعمال کنیم. جواب استعمال ها را می آوری، بعد می رویم ملک را بازدید می کنیم و جوابت را می دهیم.

در دسر ندیم با مالک افتادیم دنبال جواب استعمال ها. استعمال ثبت را یک روزه دادند. دارایی گفت ما جواب این استعمال را نمی دهیم. ما فقط استعمال محض را جواب می دهیم. هر چه اتاق های دارایی را بالا و پایین رفتیم، چند بار هم به بانک مراجعه کردیم و پیغام و پیغام بردیم و آوردیم نشد که نشد. اما شهر داری چندین مرحله داشت. آخرش هم که گفتند باید بیایم بازدید از ملک و فقط مالک می تواند پیگیر کار باشد. پنج هزار تومان هم فیش دادند که به حساب بریزیم. خلاصه مالک محترم که خودش هم اهل تولید است و یک سردارد و هزار سودا گفت من یک و کالت تام به شما می دهم بقیه کارهایش را خودت دنبال کن. رفتیم محضر و کالت داد. ۳۶ هزار تومان هم بابت و کالت گرفتند.

اگر این تسهیلات برای تولید کننده آبی نداشت برای محضر دار محترم نان داشت. به هر حال یک هفته ای طول کشید تا شهر داری بازدید کرد و جواب نهایی استعمال را داد. استعمال ها را به بانک دادم و کارشناس بانک برای بازدید چند روز بعد وقت داد. سر وقت با تو میل ایشان را به محل ملک بردم و بازدید انجام شد. باز چند روز بعد قول داد ارزیابی را بنویسد و بیایم بگیریم. ملک را که بیش از ۱۵۰ میلیون به تازگی معامله شده بود، ۹۰ میلیون تومان ارزیابی کرده بود. نهایتاً بانک برای ارزیابی ۵۰ هزار تومان از بنده گرفت. گفتند این هزینه بر آورد قیمت کارشناسی است و تا نپردازید ما نمی توانیم جواب نامه بانک را بدهیم. ناگزیر پرداختیم. بر آورد قیمت را به بانک مربوطه بردم و مسئول اعتبارات تصدیق کرد و گفت حالا پرونده ات تکمیل شد و زیر دست کارشناس اعتبارات آقای مهندس... می رود، از ایشان پیگیری کن.

### خوان چهارم: کارشناس اعتبارات

کارشناس محترم آقای ک ظاهر آخیلی سرش شلوغ بود. او گفت باید پرونده را مطالعه کنم و بعد برای بازدید به زنبورداری شما بیایم. چند روز بعد که مراجعه کردم، ایرادات ایشان از پرونده شروع شد و

گفت شما باید محل کارتان سند ملکی داشته باشد. هر چه توضیح دادم که زنبورداری را نمی شود در یک محل ثابت انجام داد زیر بار نمی رفت و گفت حداقل باید اجاره نامه بیاوری. گفتم یک منزل به عنوان محل شرکت اجاره نامه دارم. گفت بینم حالا چکار می شود کرد.

کارشناس گفت دوم اینکه شما باید فاکتور خرید به اندازه همان مبلغ وام بیاوری. دنبال فاکتور رفتم. چند روزی طول کشید تا دو فاکتور به همان مبلغ آوردم. بعد ایشان قرار گذاشت و روزی با ماشین خودم ایشان را به زنبورستان بردم و بازدید کرد. چند روز بعد که برای پیگیری مراجعه کردم ایشان گفت ما این قدر نمی توانیم به شما وام بدهیم. تعرفه های بانک اجازه نمی دهد. قیمت کند و طبق تعرفه بانک حداکثر ۳۵ هزار تومان است، در حالی که شما می گویی ۵۰ هزار تومان است. در ثانی وقتی به شما وام می دهیم که تعداد کندو هایی که شما خریده ای در آمار دفترچه زنبورداریتان اضافه شود. گفتم این کار عملی نیست، چون آمار موقع سرشماری که شهر یور هر سال است اضافه می شود. زیر بار نرفت و گفت خلاف مقررات است. گفتم آخرین مقررات را کدام آدمی! وضع کرده است. گفت من نمی دانم شما با مسئولین بانک صحبت کن.

اجباراً به مدیریت شعب بانک مراجعه کردم. مدیر فنی بانک شخص بسیار محترم و فهمیده ای بود. برایش توضیح دادم که جریان سرشماری چگونه است. خودش هم می دانست، حرف مرا تصدیق کرد و گفت قابل حل است. درباره قیمت کندو هم که گفتم ایشان گفت بانک تعرفه های خودش را دارد.

وقتی به اداره تعاون مراجعه کردم آنها گفتند بانک حق ندارد مبلغ وام را کم کند. ضمناً تعیین قیمت کندو به جهاد مربوط می شود. از من خواست اعتراضی بنویسم و نوشتم و ایشان طی نامه ای از جهاد درباره قیمت ها استفسار کرد. نامه را بردم و جوابش را گرفتم و به اداره تعاون آوردم. آنها طی نامه شماره ۱۰۲/۴/۷۲۵۹۵ به تاریخ ۱۶/۱۰/۸۶ عطف به نامه شماره ۱/۳۶۳۱۳/۸۶ مورخ ۱۵/۱۰/۸۶ اداره تعاون قیمت خرید کندو را ۶۰ هزار تومان و هزینه های جاری سالانه یک کندو را ۷۰۸۰۰ تومان تعیین کردند. اداره تعاون گفت ما پیگیری می کنیم.

### خوان پنجم: کم کردن میزان وام

در مراجعه بعدی به کارشناس اعتبارات بانک ایشان فرمودند ما اساساً آن میزان نمی توانیم به شما وام بدهیم. ما فقط برای خرید ۱۰۰ کندو به شما وام می دهیم آن هم به قیمت ۳۵ هزار تومان که می شود ۳/۵ میلیون تومان و حداکثر برای هر کندو هم ۲۰ تا ۲۵ هزار تومان هزینه جاری می دهیم که می شود ۶ یا ۷ میلیون تومان.

اوایل بهمن ماه بود. نزدیک چهار ماه بود که این پرونده از اینجا به آنجا رفته بود. گفتم اگر این مبلغ بود چرا از اول نگفتید؟ چرا از من وثیقه ملکی خواستید؟ چرا این قدر مرا سرگردان کردید؟ اما پرسش های بی پاسخ مرا فقط خودم باید جواب می دادم و در این سیستم تنها یک نفر مقصر بود و آن هم من بودم که می خواستم دنبال کار تولید بروم، ضمن اینکه به وعده های آقایان اعتماد کرده بودم.

ناگزیر دوباره به مدیریت فنی بانک و سپس اداره تعاون مراجعه کردم. تعاون سرسختانه می گفت بانک حق ندارد وام را کم کند،

اعتراضی بنویس ما با مسئولان بانک پیگیری می کنیم. نامه ای نوشتم و شماره کردم و به کارشناس مربوطه دادم. چند بار هم مراجعه کردم و آخرش جواب مشخصی نگرفتم. فقط یک بار گفتند شما چون ۵۰ کتدو بیشتر نداشتی وام بیشتر تعلق نمی گیرد. گفتیم روز اول که من آدم همین تعداد داشتم و اعلام کردم و می خواستم افزایش بدهم، ضمن این که من تازه کار نیستم و به گواهی سازمان جهاد ۱۶ سال است به طور مستمر مشغول به این کار بودم و دانش و تجربه کافی برای گسترش کار را دارم. چرا روز اول نگفتید این مبلغ می شود؟ چرا ۱۰۰ هزار تومان بابت وثیقه خرج روی دست من گذاشته اند؟...

### خوان ششم: تغییر مسئولان و تکمیل مجدد پرونده

به بانک مربوطه برگشتم و گفتم من دیگر خسته شده ام هر چقدر مبلغ به من تعلق می گیرد بدهید. کارشناس اعتبارات گفت من از این شعبه منتقل شده ام. متأسفانه نرسیدم گزارش بازدید از کتدوهای شما را بنویسم. کسی که جای من آمد کار شما را انجام می دهد.

ناگزیر باید صبر می کردم تا مسئول جدید بیاید. یکی دو هفته ای گذشت تا این تغییرات انجام شد و کارشناس جدید مستقر شد و پرونده مرا مطالعه کرد. به نظر می آمد تیم جدید اعتبارات نسبت به تیم قبلی کارآمدتر و سالم ترند. کارشناس جدید برای بازدید مجدد از کتدوها وقت تعیین کرد و به همان سبک قبلی بازدید به عمل آمد. دو سه روز بعد هم گزارشش را نوشتند و پرونده آماده شد. برای ۶/۵ میلیون وام نیاز به ضامن بود. یکی از آشنایان که قبلاً ملکش را برای وثیقه داده بود حاضر شد او را به عنوان ضامن معرفی کنم. او کارگاه چینی سازی در شهر یارداشت.

گفتند باید ایشان برآورد اعتبار شود، اما چون کارگاه ایشان در شهر یار بود دوباره نامه ای به بانک شهر یار نوشتند که آنها در محل نسبت به ایشان برآورد اعتبار کنند. دوباره نامه را به همان شعبه قبلی بانک شهر یار بردم. پس از طی مراحل اداری سرانجام جواب نامه به کارشناس مربوطه محول شد. کارشناس اعلام کرد باید یک روز از کارگاه ایشان بازدید به عمل آورد. روزی را تعیین کردند و من با ماشین، کارشناس را به کارگاه بردم و بازدید انجام شد. بعد گفتند جواب را خودمان با پست می فرستیم. هر چه گفتم خودم جواب را می برم گفتند خلاف مقررات است. پست سریع می رساند. از شناس من قضیه همزمان شد با تعطیلات ۲۲ بهمن و چند روزی گذشت. به بانک مراجعه کردم گفتند نامه ای نیامده است. با بانک شهر یار تماس گرفتم گفتند ما فرستاده ایم. چند روز بعد دوباره با بانک مربوطه تماس گرفتم، اما نامه نیامده بود. بانک شهر یار هم جواب می داد که ما فرستاده ایم. شماره مرسوله پستی را خواستم گفتند تلفنی ما نمی توانیم شماره را بدهیم، مسئولیت قانونی دارد. سرانجام مجبور شدم حضوری به بانک شهر یار مراجعه کنم و شماره مرسوله پستی را بگیرم. معلوم شد نامه چند روزی دست مأمور ارسال مانده و دیر پست شده است. از آن روز مرتب به سایت اداره پست مراجعه می کردم تا سرانجام پس از حدود دو هفته نامه برآورد اعتبار به بانک رسید.

شنبه ۸۶/۱۲/۱۱ به بانک شعبه (شهری) مراجعه کردم. مسئول مربوطه گفت گزارش شما نوشته شده، اما چند کار دیگر مانده: ۱- باید

نامه بنویس ما با مسئولان بانک پیگیری می کنیم. نامه ای نوشتم و شماره کردم و به کارشناس مربوطه دادم. چند بار هم مراجعه کردم و آخرش جواب مشخصی نگرفتم. فقط یک بار گفتند شما چون ۵۰ کتدو بیشتر نداشتی وام بیشتر تعلق نمی گیرد. گفتیم روز اول که من آدم همین تعداد داشتم و اعلام کردم و می خواستم افزایش بدهم، ضمن این که من تازه کار نیستم و به گواهی سازمان جهاد ۱۶ سال است به طور مستمر مشغول به این کار بودم و دانش و تجربه کافی برای گسترش کار را دارم. چرا روز اول نگفتید این مبلغ می شود؟ چرا ۱۰۰ هزار تومان بابت وثیقه خرج روی دست من گذاشته اند؟...

کارشناس می گوید: برای تأیید افزایش کتدو باید از جهاد نامه بیاوری، نامه را بیاور تا بقیه کارها را انجام بدهم. می گویم این که کتدو را افزایش بدهم که مجوز نمی خواهد. اصلاً جهاد کشاورزی برای همین تأسیس شده است. طبیعی است که قبول نمی کند.

با مراجعه به جهاد استان تهران (خیابان یوسف آباد) درخواست نامه ای می کنم که برای افزایش کتدو به من مجوز بدهند، اما می گویند مسئول مربوطه تا سه شنبه به مرخصی رفته است. دیگر این که همین جوری که نامه نمی دهد، باید بانک استعمال کند تا جهاد جواب بدهد. شما استعمال بانک را بیاور دو شنبه بیا شاید مسئولش آمده باشد.

یکشنبه ۱۳۸۶/۱۲/۱۲ به مدیریت بانک مراجعه و تقاضای نوشتن استعمال از جهاد کردم. کارشناس گفت ما استعمال نمی کنیم. جهاد خودش باید نامه بدهد. به ما ربطی ندارد. عصبی می شوم و می گویم دست بردارید از این کاغذ بازی، شش ماه است مرا علاف کرده اید، این همه کاغذ در این پرونده جمع کرده اید. او هم عصبی است دادی می زند و می گوید اصلاً وام نمی دهیم.

پیش مدیر مربوطه می روم و می گویم این چه بساطی است. شما می گویند از جهاد نامه بیاور. می روم جهاد می گوید اول بانک استعمال بدهد. می آیم اینجا می گویند ما استعمال نمی کنیم. مرا مسخره کرده اید؟ قدری توضیح می دهم که چرا نامه جهاد لازم است و بعد می گوید من برایت استعمال می نویسم. استعمال را می برم تایپ و امضا می شود.

از آنجا به اداره ثبت شرکت ها (پل میرداماد) برای جواب استعمال بانک می روم و در صف رئیس می ایستم تا نوبتم شود.

رئیس آنجایی می گوید اول برو حسابداری. در صف حسابداری می ایستم تا نوبتم شود. می گویند بیا این فیش را ببر بانک و اریز کن.

در صف بانک می ایستم تا نوبتم شود. ۱۰۰ تومان اریز می کنم و فیش مهر شده می گیرم. نامه با فیش را به رئیس می دهم. به دبیرخانه ارجاع می دهد. دبیرخانه نامه را می گیرد و برگه می دهد که ۸۶/۱۲/۱۵ برای جواب مراجعه کنید.

دوشنبه ۸۶/۱۲/۱۳ استعمال بانک را به سازمان جهاد می برم. در نامه نوشته شده این شرکت می خواهد کتدوهایش را توسعه دهد شما نظر بدهید. اما مدیر محترم از مرخصی نیامده است و می گویند سه شنبه حتماً می آید.

سه شنبه ۸۶/۱۲/۱۴ به سازمان جهاد می روم. باز هم مدیر محترم از سفر مشهد برگشته است. حوصله ام سر می رود. پیش مقام بالاترش معاون وزیر می روم. داستان را می گویم، بر خوردی مثبت دارد و می آید به واحد امور دام و به کارمند آنجایی می گوید با شهرستان تماس بگیر و جواب این نامه را بنویس من امضا می کنم.

کارمند می ترسد و می گوید رئیسمان به من گفته است هیچ نامه ای

نمی نویسی مگر خودم باشم. مراد عوامی کند. با موبایل آقای مدیر تماس می گیرد، اما خاموش است. با حالتی مظلومانه می خواهد تا فردا صبر کنم و می گوید شاید تا بعد از ظهر بیاید.

چهارشنبه ۸۶/۱۲/۱۵ دوباره به سازمان جهاد می روم، مدیر از سفر مشهد آمده و یک سینی نخود و کشمش روی میزش هست و به همه تعارف می کند. نامه را می دهم. ارباب رجوع زیاد دارد. جواب نامه را می نویسد. تایپ می کنند. شماره می شود و به مدیریت شعب بانک می برم.

در بانک معلوم می شود مدیر مربوطه مرخصی است. نزد معاون دیگری می روم تا دستور ثبت نامه را بدهد. نامه شماره می خورد و سراغ کارشناس مربوطه می روم. بعد از یک ساعت و نیم معطلی می آید، تا نامه را می بیند بالحنی تحقیر آمیز که معمولاً در جواب گدایان حرفه ای می گویند با ناراحتی می گوید ما اعتبار نداریم، بفرمایید. می خواهم توضیح دهم، باز وسط حرفم می گویند نداریم. سرانجام موفق می شوم به او بفهمانم که مسئول مربوطه تأیید کرده است و خودش استعلام نوشته. مرا پاس می دهد به یک مسئول دیگر. سرانجام پس از چند دور پاسکاری، متوجه می شوند که وام از محل بنگاه های زودبازده است و مبلغ اولیه ۲۵ میلیون تومان بوده که به ۶/۵ میلیون تومان تقلیل یافته است. همین خودش می شود مشکل جدید. پایان وقت اداری می گویند باید از کار گروه استعلام کنیم که آیا به جای ۲۵ میلیون با این ۶/۵ میلیون موافقت می کند یا خیر. هر چه می گویم من که ذینفع هستم از خیر ۲۵ میلیون گذشتم، دیگر این قدر مراسم گردان نکنید، اما گویا مقررات چیز دیگری می گوید.

در این مدت با تمام گوشت و پوست فهمیدم که مملکت قانون دارد و این که می گویند بی قانونی است بی خود است، اتفاقاً خیلی هم قانون و بخشنامه و ضوابط دارد، بخصوص برای تولید کنندگان. بستگی به بخت و اقبال طرف هم دارد که اهل تولید باشد یا واردات یا دلالی یا... طبیعی است هر بخشی قوانین مخصوص به خود را دارد. به هر حال نامه ای به کار گروه اشتغال می نویسد و پس از تایپ و شماره، آن را برمی دارم و با تا کسسی، خودم رابه کار گروه خیابان میرزای شیرازی می رسانم. روی در نوشته پنجشنبه تعطیل است. امروز چهارشنبه است و نیم ساعت به پایان کارشان مانده است. نامه را می برم، اما رئیس نیست تا دستور بدهد. معاونش هم نیست. می ایستم، اما نمی آیند. کمی جروبحث با کارمندان می کنم که چطور در این اداره یک مقام مسئول و پاسخگو نیست، اما فایده ای ندارد. دست از پادراز تبر می گردم. در حالی که باید سه روز بعد یعنی شنبه بیایم.

شنبه ۸۶/۱۲/۱۸ اول وقت می روم، باز هم رئیس نیست، اما معاونش هست. می گویند نامه شما در کار تابل است و امضا می شود. پس از مدتی معلوم می شود که در کار تابل نیست. به دبیرخانه و همه اتاق ها می روم تا نامه را پیدا کنم. همه به دیگری پاس می دهند. گویی دستی از غیب نامه را با خود برده است. نزدیک است موحی شوم که بعد از ساعتی نامه روی میز دبیرخانه پیدا می شود. حالا می گویند ما باید نامه به اداره تعاون بزنیم و از آنها پرسیم با این که وام شما کاهش پیدا کرده موافق است یا نه.

می گویم من باید معترض باشم که ذینفع هستم که اعتراضی ندارم، مرا به اداره دیگری پاس ندهید، ولی مقررات باید اجرا شود.

نامه به اداره تعاون را می گیرم و دوان دوان می روم تا به وقت ناهار و نماز ظهر برنخورم. دوباره سیکل پاراف رئیس طبقه چهارم و ثبت دفتر طبقه اول و مراجعه به مسئول مربوطه طبقه سوم را طی می کنم که ورزش خوبی است. حالا مسئول مربوطه می گوید بانک بی خود کم کرده است. شما می توانی اعتراض بنویسی و ما پیگیری می کنیم. بانک حق ندارد این کار را بکند.

چشمانم سیاهی رفت. یاد افتاد که دوباره باید این مراحل چند ماه را از سر بگیرم. نزدیک بود منفجر شوم. باز جلوی خودم را گرفتم. احساس کردم واقعا این خودش یک شغلی است که دنبال وام بروی. فقط شغل بی درآمدی است و برای گذران عمر و رسیدن به مرگ زودرس خیلی مفید است. بر خودم غلبه کردم و گفتم آقای... من اصلاً خسته شده ام. و اگر از اول می دانستم این قدر دردسر دارد دنبالش نمی آمدم. حالا هم چون تا اینجا آمده ام اجباراً می روم تا به آخر برسم و خلاص شوم. قبول کرد و نزد مسئول دیگری فرستاد. ایشان گفت شما باید تعهد بدهی با همین مبلغ، طرحی را که داده اید اجرا می کنید تا ما موافقت خود را اعلام کنیم. می گویم کدام عقل سلیمی می پذیرد که با شش میلیون برای پنج نفر شغل تهیه شود که من تعهد بدهم؟ می گوید بله با این پول برای یک نفر هم نمی شود، ولی این مقررات است. ناچار برگه تعهد را امضا می کنم. گفتم خوب الحمدلله پنج نفر از تعداد بیکاران کم شد و می توانید به آمار شاغلین اضافه کنید.

بعد از ساعتی جواب نامه را می گیرم و به کار گروه اشتغال می برم. آنجا هم نامه موافقت خود را می نویسد و آن را به بانک مربوطه می رسانم. در بانک مدیر مربوطه می گوید کارشناس باید بنویسد. کارشناس باز ایرادی می گیرد و به مدیر ارجاع می دهد. سرانجام مدیر مربوطه گویا دلش به رحم آمده و خودش گزارش و ام را می نویسد و به کارشناس می گوید تکمیلش کن. نامه و پرونده را داخل پاکت مهر شده می گذارند تا به شعبه شهرری ببرم.

در مراجعه به شعبه بانک گفتند همه چیز تکمیل است و فقط یک روز ضامن را بیاور تا اینجا برگه ها را امضا کند و ما چک و ام را بکشیم. یک روز هم قرار گذاشتیم و از ضامن محترم که خودش مشغله های فراوان داشت خواهش کردم به بانک آمد و ورقه های مربوطه را امضا کرد. گفتند از کجا می خواهی زنبور بخری، گفتم از کرج. به هر حال چک را در وجه اتحادیه زنبورداران (کرج) که پیش فاکتور خرید من از آنجا بود نوشتند با این شرط که بانک شعبه کرج تحویل و تحول خرید کند و هارا تأیید کند. چک و مدارک را داخل پاکتی مهر و موم شده گذاشتند و دادند به کرج ببرم.

### خوان هفتم: پایان ماجرا

هفته آخر اسفند بود. مدارک را به شعبه کرج بردم. پس از انجام مراحل اداری، کارشناس مربوطه که ظاهراً دکتر هم بود و مسئول اتحادیه ما را هم می شناخت گفت کندو هایی را که می خواهید بخرید باید بازدید کنیم. با آقای... مسئول اتحادیه تلفنی صحبت کرد و از ایشان

آدرس زنبورستان را خواست. ایشان ظاهرأ ابتدا اعلام کرد که زنبورستان در جنوب است و هنوز به منطقه نیامده است و تلفنی در مورد مطالبی با هم صحبت کردند که من نفهمیدم. ظاهرأ ایشان توضیحاتی داد که نیاز به بازدید نیست و در سرشماری شهریور ماه آمار ایشان ثبت می شود. به هر حال بعد از این تلفن آقای دکتر کارشناس فرمودند که من گزارش می نویسم که کندوها موجود نبوده است. بلافاصله خودم با مسئول اتحادیه صحبت کردم و گفتم خوب اگر آن زنبورداران در منطقه نیست، از یک زنبورستان دیگر برای من زنبور جور کنید، من از ایشان می خرم. برای من فرقی نمی کند. ایشان هم همکاری کرد و قبول کرد که ظرف چند دقیقه یکی دیگر را که در منطقه کرج است پیدا کند. همین کار را هم کرد و آدرس زنبورستان او را که در مردآباد بود داد. اما جناب کارشناس فرمودند من گزارش را نوشته ام و دیگر نمی توانم حرفم را عوض کنم، من شخصیت و اعتبار دارم و به شخصیت من لطمه می خورد. با شنیدن این حرف ها وجودم به هم ریخت، خونم به جوش آمده بود. رفته پیش رئیس بانک ماجرا را گفتم و اعلام کردم که این آدرس زنبورستان و آماده بازدید است. ایشان با کارشناس مربوطه صحبت کرد که بازدید انجام شود. حکم صادر کردند که کارشناس می آید، اما وقتی ما این تحویل و تحول را تأیید می کنیم که کندوها را بار کامیون کنید و از آنجا ببرید. با شنیدن این حرف، ساختمان بانک دور سرم چرخید. بعد از شش ماه دویدن حالا رسیده ام به اینجا که در واقع آقایان رسماً اعلام می کنند ما به شما اعتماد نداریم و به عنوان یک کلاهبردار با من برخورد می کنند و حرفی می زنند که عملاً تعلیق به محال است. در عین حال باز بر خودم غلبه کردم و توضیح دادم که زنبور رانمی شود روز بار زد. ضمن اینکه باید هوامساعد باشد و تمهیدات قبلی تدارک شود. مثل سایر چیزها نیست که هر موقع خواستیم بار بزنیم. ولی گویا گوشی بدهکار نبود. دیگر صبرم تمام شد. شروع کردم به داد زدن. گفتم این سیستمی که مردم را دزد و کلاهبردار می داند چرا به آنها وام می دهد؟ من ۲۷ سال است روزنامه نگاری می کنم و ۲۰ سال است در کنارش زنبورداری دارم. حالا به این نتیجه رسیده ام که دولت به روزنامه نگار احتیاجی ندارد و می خواهد فقط زنبورداری کنم. نان از دسترنج خودم می خورم. هیچ توقعی هم نداشته ام. شش سال هم زندان شاه را تحمل کردم که مملکت بهتر شود، به جبهه هم داوطلبانه رفتم، هیچ پست و مقامی هم نخواستم. حالا شما با مردم چنین تاسی کنید؟ چطور وقتی پنج میلیون تن شکر وارد می کنند و تمام کارخانه های قند و شکر مملکت به تعطیلی کشانده می شود هیچ کس نیست نظارت کند بگوید به چه حساب این همه واردات انجام شد، حالا برای شش میلیون تومان آن هم تولید داخلی این همه مقررات و کنترل لازم می شود؟ چطور سیستمی مردم و شهروندان خودشان را دزد و کلاهبردار می داند؟ بعد گفتم اصلاً وام نمی خواهم، جواب نامه را بدهید من بروم حالم خوش نیست. یکی از کارمندا آمد و گفت که شما خودت را ناراحت نکن و شروع کرد دلداری دادن. حالم چنان بد بود که دیگر جوابی به او ندادم. نامه را گرفتم و بیرون آمدم. از کرج به تهران آمدم. در بین راه تصمیم گرفتم از گرفتن وام منصرف شوم، ولی جریان این مسائل رابه نحوی منعکس کنم. به

مدیریت شعب بانک رفتم و ماحصل کلام را گفتم و اعلام کردم دیگر وام نمی خواهم، ولی حداقل این بالا را سر کسی دیگر مثل من نیاورید. از اول به او بگوید ماجرا چیست. ایشان گفتند کارشناس مربوطه بیخود گفته است که زنبور را بار بزنید. سعی کردند مرا آرام کنند و درجا تلفن زدند به یکی از مسئولین کرج و گفتند ماجرا را من پیگیری می کنم. به منزل آمدم و نامه ای برای شعبه مربوطه نوشتم و انصراف خود را از گرفتن وام اعلام کردم.

نامه را در سال جدید بعد از تعطیلات عید بردم و به رئیس بانک دادم، اما او و سایر کارمندانش به تکاپو افتادند که اگر شما منصرف شوی برای ما بد می شود. هر طور شده ما مساعدت می کنیم و شما امت را باید بگیری، در حالی که در آن زمان دیگر برای توسعه زنبورداری این وام به درد نمی خورد و زمان را از دست داده بودم.

به خانه آمدم، شرح ماوقع را نوشتم و سرانجام در حالی که طبع شعر گفتن ندارم از سوز دل به شعر گفتن افتادم و نوشتم:

بسی رنج بردم در این ماه شش  
به جنگ موانع پراز کشمکش  
از این بانک بر آن اداره بسی  
ببردم همه نامه بررسی  
یکی روز مسئول مربوطه نیس  
دگر روز رفته جناب رئیس  
نهایت جوابی که آید به گوش  
بر آرز جانم فغان و خروش  
بیا این دو نامه جوابش بیا  
وگر نه جوابت بود نابکار  
بدینسان بزایند شغل جدید  
از اینجا به آنجا بیاید دوید  
ادارات و ملت همه گرم کار  
همه مملکت پر شده ست از شعار  
صناعت، زراعت پای اندر هوا  
چنین است نوآوری های ما  
که شش ماه تولید گران می دوند  
ز کار و زهمت گریزان شوند  
شنیدم که اندر دیار فرنگ  
شود این مراحل به آنی درنگ  
به جای تلف کردن عمر و اعصاب و خوی  
به رایانه گویند پاسخ بجوی  
گرش رستم اینک در ایران بُدی  
بدین هفت خوان خوار و نالان شدی

بعدها فهمیدم چه وام هایی بدون وثیقه و برای کارهای غیر تولیدی داده شده که برخی هم باز پرداخت نشده است. امیدوارم نمایندگان مجلس، کارشناسان و مسئولین مربوطه قدری با دقت در این سیستم بنگرند و تولیدکننده را که قربانی آن است در این سال تولید ملی از له شدن نجات دهند.

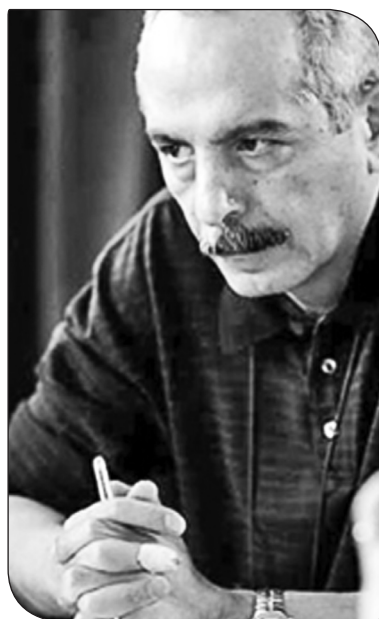


# مشکل مسکن در ایران

## گفت‌وگو با کمال اطهاری

■ شما نویسنده‌ای فعال در حوزه اقتصاد سیاسی و در عین حال کارشناس و صاحب نظر در حوزه مسکن هستید. پیش از این نیز شما موضوع بورس‌وازی مستغلات<sup>(۱)</sup> را مطرح کردید که مورد توجه بسیاری از خوانندگان چشم‌انداز ایران قرار گرفت. ما بر این باوریم که با توجه به مهاجرت‌هایی که به سوی کلان‌شهرها صورت می‌گیرد و ۸۰ هزار ازدواج سالانه و همچنین بافت‌های فرسوده‌ای که در شهرها وجود دارد، بعید است دهک‌های یک تا چهار و پنج بتوانند شرافتمندانه صاحب مسکن شوند. شاید بسیاری از جنایات‌ها هم با همین انگیزه برای دستیابی به یک سرپناه صورت بگیرد. در کشور ما سیاست‌های مختلفی به کار گرفته شده است که گاهی مشکل مسکن را بیشتر می‌کند، مثلاً نرخ بهره را کم می‌کنند، پول‌ها از بانک بیرون می‌آید و به سوی بازار مسکن می‌رود و برای جبران این مشکل بر خرید و فروش مسکن، مالیات می‌بندند، از این رو بازار مسکن دچار رکود می‌شود و پول ما وارد بازار سکه می‌شود. پرسش دیگر این است که ارتباط بازار مسکن با نرخ بهره و درآمد ارز - بویژه در حال حاضر که درآمد نفتی رو به کاهش است - چیست؟

کشور کره جنوبی وقتی صاحب ذوب آهن شد ورق آهن را نخستین محصول ذوب آهن قرار داد، ولی اولین محصول ذوب آهن ما تیر آهن بود. به همین دلیل از صنعت کشتی‌سازی و اتومبیل‌سازی محروم شدیم و همه منابع به سوی مسکن رفت. این پرسش مطرح می‌شود که نقش دولت و نقش بخش خصوصی در رفع بحران مسکن چیست؟ پیش از انقلاب کارمندان پس از دو سال کار کردن و ذخیره پول می‌توانستند



در اسکان غیررسمی فرد در مکانی قرار می‌گیرد که پدر و مادر همه بچه‌های دیگر هم مانند خودش مهاجر و کمسواد هستند. این کودک در منزل هم امکاناتی ندارد، مدرسه هم دور، چندش یافته و بدون امکانات است. همسایه‌ها همه مانند هم هستند. در این حالت یک تله فضایی ایجاد شده است. تله فضایی، تله طبقاتی را تشدید می‌کند و یک دور باطل به وجود می‌آید

ماشینی تهیه کنند و قسط آن را به تدریج می‌پرداختند و در مرحله بعد روی مسکن سرمایه‌گذاری کرده و ازدواج می‌کردند. به هر حال یک برنامه‌ریزی نسبی وجود داشت، اما در حال حاضر با وجود تورم کمرشکن و نوسان‌های اقتصادی امکان برنامه‌ریزی هم وجود ندارد. چنانچه امکان دارد دیدگاه‌های خود را برای ما و خوانندگان نشر به چشم‌انداز ایران توضیح دهید.

□ من از این فرصت استفاده کرده و موضوع مسکن را به ساختار بیمار اقتصاد ایران مربوط می‌کنم. همان‌طور که اشاره کردید مشکل مسکن در ایران بسیار نابسامان‌تر از گذشته شده است. من نسبت بهای مسکن به درآمد خانوار را در سال‌های مختلف محاسبه کرده‌ام. حداکثر نسبت قابل تحمل بهای مسکن برای خانوار پنج برابر درآمد سالانه است که نسبتی متعارف است. تا این نسبت فشاری به خانوار برای تأمین مسکن وارد نمی‌شود و حدود ۲۵-۲۰ درصد درآمد خانواده (به صورت اجاره یا قسط) به خانه تخصیص می‌یابد. وقتی این نسبت از شاخص پنج برابر تجاوز کند، خانواده به‌طور مداوم مجبور است از دیگر مخارج خود کم کند و به مسکن اختصاص دهد. کاهش مخارج در درجه اول به سوی مخارج فرهنگی مثل تحصیل، کتاب و سینما و تئاتر می‌رود و ممکن است به کاهش مخارج خوراکی هم برسد و الگوی تغذیه را تغییر دهد. این نسبت، پیش از انقلاب برای یک مسکن ۹۵-۹۰ متری که متراژ متعارف بود در اوج گرانی‌ها به حدود چهار برابر درآمد خانوار رسیده بود. در دوران جنگ این نسبت پایین آمد و به حدود سه برابر رسید و کم کم بالا رفت و در اواخر دهه ۶۰ به چهار برابر

رسید. در دهه ۷۰ این شاخص جهش پیدا کرد و به شش برابر رسید. پس از این که تراکم فروشی شروع شد و قانون زمین شهری متوقف شد، این نسبت به بالاتر از میزان متعارف رسید. اواخر دهه ۷۰ این نسبت به ۹-۸ برابر رسید. در سال ۱۳۸۳ به ۱۰ برابر تجاوز کرد و این سیر روی همین نسبت کم و بیش ثابت ماند. این نسبت، مسکن را برای طبقه متوسط و بویژه زیر متوسط غیر قابل دستیابی کرده است. در حال حاضر اگر به طور میانگین حدود ۳۵-۳۰ درصد درآمد خانواده برای طبقات متوسط، صرف تهیه مسکن شود، برای دهک‌های پایین تر این نسبت به ۵۵-۵۰ درصد می‌رسد، در نتیجه باقیمانده درآمد خانوار تنها می‌تواند صرف خوراک و حمل و نقل شود و از دیگر هزینه‌ها می‌کاهد، یعنی هزینه‌هایی که می‌تواند فرد را از تله فقر بیرون آورد و شامل هزینه تحصیل و آموزش مهارت‌ها می‌شود.

همین موارد باعث شد که پس از انقلاب به تدریج میزان اسکان غیر رسمی افزایش یابد و در حال حاضر شتابان گشته است. در بعضی شهرها مانند زاهدان و سنندج، نزدیک به ۵۰ درصد خانوارها در سکونتگاه‌های غیر رسمی زندگی می‌کنند. در منطقه شهری تهران در سال ۱۳۵۵، نزدیک پنج درصد ساکنان در سکونتگاه‌های غیر رسمی بودند. این رقم در حال حاضر به ۲۵-۲۰ درصد ساکنان منطقه شهری تهران و پیرامون آن رسیده است. این آمار نشان می‌دهد که سیاست‌های مسکن در ایران به هیچ وجه موفق نبوده است.

موضوع سکونتگاه‌های غیر رسمی تنها یک معضل در حوزه مسکن نیست، بلکه یک تله فضایی یا مکانی ایجاد می‌کند. یک تله طبقاتی وجود دارد و یک تله فضایی. تله طبقاتی این است که مثلاً تا ۹۰ درصد از فرزندان افراد حقوق بگیر، در نهایت حقوق بگیر می‌شوند و تنها تعداد اندکی از تله طبقاتی خود بیرون می‌آیند. در کشورهای مختلف این موضوع وجود دارد، اما سعی می‌شود با سیاست‌های مختلف این تله برداشته شود. آمار نشان می‌دهد ضریب جینی درآمدی در کشورهای پیشرفته بیش از ضریب جینی آموزشی است، یعنی به زبان ساده، توزیع امکانات آموزشی متعادل‌تر از درآمد یا نابرابری در آموزش و پرورش کمتر از درآمد است. اما در ایران توزیع آموزش ناعادلانه‌تر از درآمد است و دولت تصمیم دارد که آموزش را پولی کند

## می‌توان به بورژوازی مستغلات مسیری داد که بتواند مسکن را مانند هر کالای دیگری غیررانتی تولید کند. اما وقتی سیستم به قیمت زمین و تراکم فروشی وابسته می‌شود، بورژوازی مستغلاتی به وجود می‌آید که رانت جو است. این سیستم در طول زمان اقتصاد کشور را کژکار کرده می‌کند

که این سیاست وضعیت را بدتر می‌کند. دکتر حسین راغفر روی این شاخص‌ها به طور جدی کار کرده است.

با ایجاد دولت رفاه (welfare state) می‌توان تله طبقاتی را گشود یا حداقل کم اثر کرد. در ایران شعار حمایت از مستضعفین زیاد داده شده و اصولاً انقلاب ما برای تحقق عدالت بود، اما عدم سیاست‌گذاری مناسب باعث شد شکاف تحصیلی از شکاف درآمدی هم بیشتر شود که واقعیتی بسیار دردناک است چرا که معنای وسیع تر شدن و عدم امکان جستن از تله طبقاتی را می‌دهد. در مورد مسکن هم وضعیت به همین شکل است، یعنی ضریب جینی مسکن بیش از ضریب جینی درآمدی است. برای نمونه ضریب جینی آموزشی در ایران بنا به محاسبه دکتر راغفر در مناطق شهری برابر ۰/۸ است، در صورتی که ضریب جینی درآمدی ۰/۴ است. متوسط ضریب جینی آموزشی در خارج ۰/۲۵ است و ضریب جینی درآمد حدود ۰/۳ می‌باشد.

آموزش است که می‌تواند فرد را از تله طبقاتی بیرون بیاورد و وجود نابرابری شدید آموزشی، تله طبقاتی را تشدید می‌کند. تله فضایی هم به همین رویه تشدید شده و این دو بر روی هم اثر فزاینده دارند. در اسکان غیر رسمی به این دلیل که خود به خودی است یا پیش از اسکان مدرسه ساخته نشده و بودجه کافی برای جبران کمبودها وجود ندارد، مدرسه کم و چند شیفته است. در تهران و در مناطق جنوب شهر به این دلیل که زمین‌های باقیمانده یا ذخیره شهری را به مسکن اختصاص داده‌اند مدارس چند شیفته شده است. این چند شیفته شدن به دلیل کم شدن

دنیای آموزشی است نه به دلیل رشد جمعیت.

■ آیا ضریب جینی آموزشی از ضریب جینی مسکن هم بیشتر است؟

□ در مناطق شهری وضعیت به این شکل است. در مناطق روستایی یک محرومیت عمومی وجود دارد. اگر بخواهیم شاخص را برای کل کشور بگوییم شاید گویا نباشد، اما در شهر که باید پیشرو باشد، ضریب جینی آموزشی بالاست.

اگر در چارچوب سیاست‌های دولت رفاه امکان تهیه مسکن مناسب در جای مناسب وجود داشته باشد، بخت بیرون آمدن از تله طبقاتی افزایش پیدا می‌کند، اما وقتی به دلیل کم درآمد بودن خانواده‌ها به اسکان غیر رسمی روی می‌آورند و برنامه شایسته برای ایجاد مسکن مناسب با امکانات و خدمات مناسب مانند مدرسه فراهم نباشد، به این ترتیب کودکان گرفتار تله فضایی یا مکانی هم می‌شوند. پیش از این جداسازی یا Segregation اتفاق نمی‌افتاد. هم جواری طبقات در کنار هم باعث می‌شد از نظر سرمایه اجتماعی و نیروی انسانی بین اقشار بالا و تهیدستان تبادل اجتماعی و فرهنگی رخ دهد. در یک مدرسه ابتدایی فقیر و غنی در یک کلاس می‌نشستند. شاگرد در سخنان و کسی که والدین باسواد داشت با کسی که والدینش بی‌سواد بودند کنار هم می‌نشستند. معلم‌ها تربیتی می‌دادند تا افرادی که از نظر درسی بهتر بودند با شاگردان ضعیف تر کار کنند. در اسکان غیر رسمی فرد در مکانی قرار می‌گیرد که پدر و مادر همه بچه‌های دیگر هم مانند خودش مهاجر و کم سواد هستند. این کودک در منزل هم امکاناتی ندارد، مدرسه هم دور، چند شیفته و بدون امکانات است. همسایه‌ها همه مانند هم هستند. در این حالت یک تله فضایی ایجاد شده است. تله فضایی، تله طبقاتی را تشدید می‌کند و یک دور باطل به وجود می‌آید. این معضل پیش از این در شهرهای ایران وجود نداشت.

به همین دلیل است که امروز جرم و جنایات افزایش یافته است و جامعه از هم جدا شده است. دولت نمی‌تواند آن را کنترل کند و سیاست‌های نادرستش مردم را از هم جدا کرده است. در این حالت جامعه قوام نمی‌یابد. هم جواری طبقات، جامعه را با هم مرتبط کرده و سرمایه اجتماعی جاری می‌کند. در حال حاضر سرمایه اجتماعی که در یک مادر شهر تولید می‌شود نمی‌تواند

به پیرامون انتقال پیدا کند. این وضعیت بسیار نگران کننده است. ایران جامعه‌ای بود که این میزان از جرم و جنایت که در دو سه سال اخیر تشدید شده را تا به حال به خود ندیده بود. این موضوع از یک سوناشی از عدم اعتمادی است که تقابل دولت با جامعه آن را به وجود آورده و از سوی دیگر بخشی از آن ناشی از جداسازی جامعه است. با مجازات‌های سنگین مانند اعدام هم نمی‌توان جلوی این جنایت‌ها را گرفت. در جامعه جداسازی شده آنومی (anomie) به وجود می‌آید. این آنومی یا گم‌گشتگی هنجارها و سرگشتگی، باعث اعتیاد و انواع ناهنجاری‌ها می‌شود. فردی که در حومه شهر یا امکانات کم زندگی می‌کند به مردم درون کلان‌شهر به دیده دشمن نگاه می‌کند و فکر می‌کند حق او توسط این افراد پایمال شده است. این نمایی کلی از وضعیت مسکن در ایران است که نتیجه نبود سیاستگذاری صحیح اجتماعی یا سیاست اجتماعی (Social Policy) است.

بحث بعدی این است که یک سیاستگذاری صحیح اجتماعی چگونه به وجود می‌آید. من بارها در گفت‌وگوهای مختلف گفته‌ام که برنامه‌ها و سیاست‌های زمان شاه دارای «عقلانیت ابزاری» بود، اما «عقلانیت ارتباطی» نداشت. از نظر ابزاری سیاست‌ها در یک چارچوب بدون تناقض وجود داشت، اما با مردم ارتباط نداشت و در واقع فاقد پیوندی که برنامه باید با جامعه داشته باشد بود. اگر در مورد سیاست‌های مربوط به مسکن برنامه چهارم و پنجم و ششم را بررسی کنیم می‌بینیم یک مجموعه کامل است. بعضی از آثار این برنامه‌ها را امروز هم می‌بینیم. شهرک اکباتان نمونه خوبی از این انبوه‌سازی است. روش این کار هم مشخص است؛ دولت اعلام می‌کند من به انبوه‌سازی که پروژه را در دست می‌گیرم تا ۸۰-۷۰ درصد وام برای هزینه‌های زیرساختی می‌دهم. مقوله زمین هم که حل شده بود. این وام در یک سیستم بانکی به اقساط مسکن تبدیل می‌شد. در این سیستم، انبوه‌سازی شکل می‌گیرد. ساکنان این شهرک هم از وضعیت آن راضی هستند. در این شهرک، مدرسه، فضای سبز، مرکز خرید و جاده بین شهری وجود دارد.

به دلیل عدم وجود عقلانیت ارتباطی در برنامه‌های پیش از انقلاب، مردم به سیستم اعتماد نداشتند و فکر می‌کردند برنامه‌ریزی از بالا منافع

آنها را تأمین نمی‌کند.

در شرایط کنونی نه عقلانیت ابزاری وجود دارد و نه عقلانیت ارتباطی. در حقیقت چارچوب‌هایی که حاصل تجربه برنامه‌ریزی در ایران بود و امکاناتی که می‌توانست در بخش انبوه‌سازی از آن استفاده شود از دست رفت. با انحلال سازمان برنامه و بودجه آخرین ضربه به پیکر برنامه‌ریزی وارد شد. از سال ۱۳۶۸ به این سو هم بورژوازی مستغلات رانت‌جو جایگزین انبوه‌سازی شد. می‌توان به بورژوازی مستغلات مسیری داد که بتواند مسکن را مانند هر کالای دیگری غیررانتی تولید کند. اما وقتی سیستم به قیمت زمین و تراکم فروشی وابسته می‌شود، بورژوازی مستغلاتی به وجود می‌آید که رانت‌جو است. این سیستم در طول زمان اقتصاد کشور را کژکار کرد می‌کند. منابع به‌سوی طبقه رانت‌جو رفته و وارد سیستم رانت‌جویی می‌شود. بورژوازی مستغلات قوانین شهری را به نفع خودش تغییر می‌دهد، زیرا در این سیستم قدرت پیدا می‌کند. وقتی عقلانیت ابزاری نباشد سیستم کژکار کرد (dysfunctional) می‌شود. در این دولت به جای آن که قانون از درون جامعه مدنی و از گروه‌ها و فعالان درون جامعه برآید و یک قرارداد اجتماعی بین گروه‌ها و طبقات مختلف شود، توسط دولت جعل می‌شود. هر چه زمان می‌گذرد جعل قانون سیاست‌زده‌تر می‌شود، در نتیجه ناکارآمدتر می‌شود. جعل در زبان فارسی هم به معنای ساختن و هم به معنای تقلب کردن است. در آغاز فرایند توسعه معمولاً یک دولت مقتدر دیکتاتور مانند رضاشاه وجود دارد. رضاشاه قوانین را جعل می‌کرد.

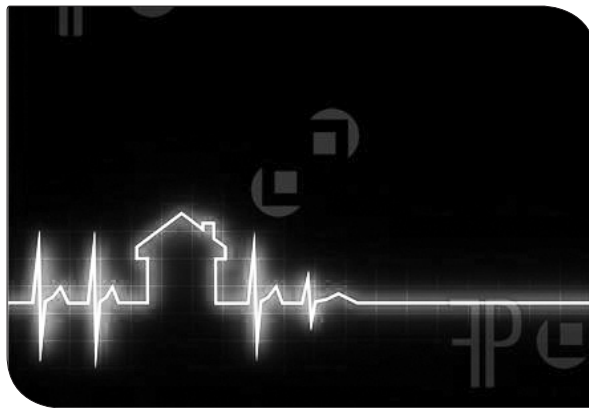
**وقتی طبقات نتوانند در فرایند تصویب قانون شرکت کنند اعتماد اجتماعی و سرمایه اجتماعی از بین می‌رود. قانون در این حالت یک قرارداد اجتماعی نیست. در جامعه مدنی، مردم باید بر اساس قانون با هم قرارداد اجتماعی ببندند و دولت خدمتگزار دولتی است که به قراردادهای جامعه مدنی عمل می‌کند**

در این دوره طبقاتی وجود ندارد. در نتیجه شاه یک سری نخبگان را جذب می‌کند و قوانین را می‌سازد و مجلس هم تصویب می‌کند. این قانون از بالا ساخته شده و هنوز یک قرارداد اجتماعی فراگیر نیست، اما در عین حال تقلبی هم نیست، زیرا اوج قدرت و بضاعت جامعه را تقریباً بازتاب می‌دهد. هر چه می‌گذرد و جامعه پیچیده‌تر می‌شود این روش به زیان جامعه تمام می‌شود، حتی اگر به دست نخبگان انجام شود. حکومت پهلوی دوم نمونه این دوره است. در این حالت طبقات شکل می‌گیرند و این وضعیت را تحمل نمی‌کنند. در دهه ۵۰ حتی بورژوازی خواستار حضور در حاکمیت بود. در حال حاضر هم طبقه متوسط و اتاق صنایع و معادن خواستار حضور در حاکمیت هستند. در اواخر دهه ۴۰ اتاق بازرگانی با احتیاط چنین خواسته‌هایی را مطرح کرد و در اواخر حکومت شاه با جدیت خواستار حضور در حاکمیت بود. طبقه کارگر هم همین وضعیت داشت.

اگر قانون در طول زمان به قرارداد اجتماعی تبدیل نشود، دوزیان بزرگ در پی دارد: اول این که مجموعه نخبه‌ها را جذب نکرده و حمل نمی‌کند، زیرا جامعه پیچیده شده و این حجم نخبه‌ها در بوروکراسی جای نمی‌گیرند. در دوران رضاشاه با وجود افرادی مانند فروغ السلطنه، داور، مصدق و... بهترین قوانین نوشته شد. این افراد می‌توانستند مجموعه سواد و دانش آن زمان را جمع کنند. قوانین تجاری، مدنی، تأمین اجتماعی (که بنیاد آن را مصدق گذاشت و بعد بسط یافت) یا قانون شهرداری (که توسط مصدق تدوین شد) هنوز هم وجود دارند و فقط با بعضی اصلاحات و تبصره‌ها ادامه پیدا کرده است.

مورد دوم این است که وقتی طبقات نتوانند در فرایند تصویب قانون شرکت کنند اعتماد اجتماعی و سرمایه اجتماعی از بین می‌رود. قانون در این حالت یک قرارداد اجتماعی نیست، بلکه از نظر مردم آن چیزی است که دولت وضع می‌کند تا مردم را استثمار کرده و خودش حاکمیت کند. در این حالت، جعل معنای دوم خود را پیدا می‌کند و تقلب می‌شود، یعنی هر قانونی که قوه مجریه وضع می‌کند با قاطعیت می‌گویم تقلب است. وقتی طبقات و جامعه مدنی شکل بگیرد، اما قانون از دل گفتمان در جامعه مدنی بر نیامده باشد، تقلب است. در

جامعه مدنی، مردم باید براساس قانون با هم قرارداد اجتماعی ببندند و دولت خدمتگزار دولتی است که به قراردادهای جامعه مدنی عمل می‌کند. دولت خدمتگزار دولت واضع قانون نیست، حتی اگر معتقد باشد این قانون را برای مردم وضع کرده است. قانون باید توسط مردم وضع شود. تنها شعار برای مردم کفایت نمی‌کند. قوانین دوره شاه هم با این که عقلانیت ابزاری قابل توجهی داشت، اما مردم آن را از خود نمی‌دانستند.



رفتار می‌کند. کار کارشناسی در درون بوروکراسی تکرار خود و به دنبال منفعت خود است و در بهترین حالت در مورد منفعت خود نوآوری می‌کند، اما نمی‌تواند در مورد منفعت جامعه نوآوری کند. نه تنها دولت که مجلس‌های ما هم در بهترین حالت همین وضعیت را داشته است. در دوره اصلاحات وضعیت بهتر بود، اما هیچ‌گاه به وضعیتی نرسید که طبقات به صورت سنجیده در مورد جامعه و

جهت حرکت آینده خود بحث کنند و به قرارداد اجتماعی برسند. در بخش مسکن اگر انبوه‌سازان واقعی به صورت سنجیده، مردم و شوراهای شهر در قانونگذاری‌های بخش شهر و مسکن سازی شرکت کنند، افرادی که در اسکان غیررسمی سکونت دارند بتوانند حرف خود را بزنند و در مجلس آن راه به کرسی بنشانند، این روند می‌تواند موفقیت آمیز شود. در غیر این صورت برنامه‌ای چون مسکن مهر تدوین می‌شود که نه برای یک بورژوازی مستغلات سالم (انبوه‌ساز واقعی) معنا دارد و نه برای مردم و از نظر برنامه‌ای هم عقلانیت ابزاری لازم را ندارد. ابتدا باید حمل و نقل عمومی سریع ایجاد شود، امکانات زیربنایی فراهم شود و بعد مسکن ساخته شود، اما این روند معکوس شده است. پروژه پرند مانند یک دکور و شهرک سینمایی است که هیچ کس در آن سکونت ندارد.

■ اگر حمل و نقل این شهرک‌ها به تهران بهتر شود می‌تواند پروژه‌های موفق باشد؟

□ میزان زمینی که اکنون به عنوان مسکن مهر در کلان‌شهرها تقسیم شده، پیش از این، معادل همین میزان زمین بین مردم در شهرهای جدید تقسیم شده بود اما ساخته نشده بود یا اگر هم ساخته شده بود کسی در آن زندگی نمی‌کرد، زیرا امکاناتی نداشت. اگر دولت به جای سرمایه‌گذاری برای ساختن مسکن، سعی می‌کرد خدماتی را در شهرک‌ها ایجاد کند، نیازی به مسکن مهر هم نبود و در زمین‌های از پیش تقسیم شده توسط خود مردم ساخت و ساز صورت می‌گرفت. اگر در این شهرک‌ها امکانات ایجاد شود، متقاضی برای خرید و ساخت مسکن در مناطق زیاد می‌شود، زیرا در حال حاضر بسیاری از فعالیت‌های

**دولت یک شبه تصمیم می‌گیرد و اعلام می‌کند که می‌خواهد برای طبقات متوسط و بالا مسکن بسازد. هیچ دولتی در جهان وظیفه ندارد برای طبقه متوسط و بالا مسکن بسازد. طی یک تصمیم، آمال و آرزوهایی که برای مسکن مهر تصویر می‌شد، از بین می‌رود و خط اعتباری مسکن مهر که بنا بود به بافت‌های فرسوده و سکونتگاه‌های غیررسمی (که به شدت از نظر زلزله آسیب‌پذیرند) منتقل گردد، به مسکن طبقه متوسط و بالا منتقل می‌شود**

وجود داشت که خانه‌های کوچک هفت تا هشت طبقه می‌ساختند و اجاره می‌دادند.

□ دموکراسی صرفاً یک امر کرامت انسانی نیست، بلکه پویایی و پایایی و توسعه جامعه به این فرایند وابسته است، زیرا هم ساختن قانون را کارآمدتر می‌کند، چون از ذهن نخبگان جامعه بیرون می‌آید و هم با عقلانیت حسابداری که در آن همه چیز تکرار می‌شود و نوآوری ندارد متفاوت می‌شود. و بر می‌گردد نوآوری از بیرون بوروکراسی بیرون می‌آید نه از درون آن. آنچه از درون بوروکراسی بیرون می‌آید عقلانیت تکرار شونده است. دولتی هم پیدا می‌شود که طبق عقلانیت تکرار شونده فعالیت می‌کند و به آن افتخار هم می‌کند که طبق کار کارشناسی

این شروط در وضع قوانین در اقتصاد و مسکن به کار گرفته نشده است. بررسی سیاست‌های مسکن در جهان نشان می‌دهد که هر کشوری غیر از رعایت اصول عمومی، سیاست مخصوص خود را نیز اعمال کرده است. این سیاست در انگلستان با فرانسه و آلمان تفاوت دارد. قوانین هر کشور برخاسته از همان جامعه است. سیاست مسکن اجتماعی (social housing) در انگلستان در شهر منچستر در اواخر قرن ۱۹ آغاز شد. حکومت محلی (Local Authority) به دولت مرکزی گفت پولی را که می‌خواهی برای مسکن خرج کنی به من بده و من برای کارگران خانه‌های اجتماعی می‌سازم و اجاره می‌دهم. این تصمیم در یک شورا گرفته شد و به بالا رفت و دولت هم آن را انجام داد. این سیاست در انگلستان عمومیت پیدا کرد و در نهایت به یک قاعده حکومتی تبدیل شد. قانونی که از این مسیر وضع شود مردم هم نسبت به آن آگاهی دارند و به آن پیوسته هستند و این قانون با ساختار اجتماعی هماهنگی دارد. جامعه با دولت و اقتصاد التزامی دارد که می‌تواند روابط اجتماعی پایا و پویایی ایجاد کند. قوانین در این سیستم در جامعه قوام می‌یابد. قوانینی که از بالا تصویب می‌شود مانند عضو پیوندی است و برای این که بدن آن را بپذیرد باید به آن دارو تزریق کرد. در حکومت این دارو زور و دیکتاتوری است، زیرا جامعه خود به خود آن را نمی‌پذیرد. ممکن است جامعه حرکت هم داشته باشد، اما عضو پیوندی هیچ زمان کارایی عضو اصلی را ندارد.

■ در نیواورلئان امریکا هم شبیه پروژه Social Housing منچستر به عنوان Housing Project



صنعتی به هاله دوم شهری منتقل شده است. وقتی فرودگاه مهر آباد به فرودگاه امام تبدیل می شود، شهر جدید پرنده معنا پیدا می کند. وقتی شهرک صنعتی اشتهارد ساخته شد - که تا به حال هم میزان قابل توجهی شاغل جذب کرده است - شهرک های مسکونی جدید کنار آن مانند هشتگرد و اشتهارد معنا پیدا کرد. وقتی محور صنعتی تهران - کرج - قزوین شکل گرفت - که قوی ترین محور صنعتی ایران است - هشتگرد می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

برنامه چهارم نوعی جعل قانون بود اما سنجیده بود، ولی جعل قانون مسکن مهر ناسنجیده است و عقلانیت حداقل ابزاری را هم ندارد. برنامه چهارم عقلانیت ابزاری داشت و بضاعت کارشناسی ایران را حمل می کرد.

بورژوازی مستغلات قوانین را تغییر می دهد. دولت از یک سوز مسکن مهر صحبت می کند و از سوی دیگر برای رونق بخش مسکن اعلام می کند اگر چه ظرفیت شهر تهران ۹ میلیون نفر بر آورد شده اما ظرفیت را ۱۰/۵ میلیون نفر (۲۰ درصد بیشتر) تعیین می کند. به تازگی هم اعلام کرده محدوده شهر تهران بی فایده است و می خواهد آن را گسترش دهد. این هم نوعی جعل قانون است، اما شورای عالی شهرسازی دست دولت است. دولت به خودش اجازه می دهد هر کاری می خواهد انجام دهد و مثلاً یک شبه تصمیم می گیرد و اعلام می کند که می خواهد برای طبقات متوسط و بالا مسکن بسازد. هیچ دولتی در جهان وظیفه ندارد برای طبقه متوسط و بالا مسکن بسازد. طی یک تصمیم، آمال و آرزوهایی که برای مسکن مهر تصویر می شد، از بین می رود و خط اعتباری مسکن مهر که بنا بود به بافت های فرسوده و سکونت گاه های غیر رسمی (که به شدت از نظر زلزله آسیب پذیرند) منتقل گردد، به مسکن طبقه متوسط و بالا منتقل می شود و یک سری انبوه سازان که پیمانکاران مسکن مهر بودند از این تصمیم راضی می شوند. رئیس صنف بنگاه داران املاک هم از این تصمیم حمایت می کند.

سیاسیون متوجه شده اند باید دکان مسکن را تخته کنند، اما گروه های جدیدی که در این حوزه از رانت جویی فر به شده اند، راه های جدیدی می جویند. پیمانکارانی هم که انبوه ساز نیستند و به صورت آمانی با پروژه مسکن مهر کار

می کنند خوشحال می شوند، و اعلام می شود که زمین های پادگان ها را برای این سیاست اختصاص می دهیم. در نتیجه نیروی نظامی و انتظامی هم خوشحال می شود. در این پروژه بورژوازی مستغلات دولتی و نظامی منتفع می شود، اما بورژوازی مستغلات خصوصی قدیمی (که آن هم در نهایت رانت جوست) در این پروژه ضرر می کند. در حقیقت رانت از بورژوازی خصوصی مستغلات به بورژوازی دولتی و نظامی منتقل می شود. در نهایت بورژوازی مستغلات خصوصی به جای مسکن به پروژه هایی مانند «مگامال» روی می آورد.

**«در اکباتان یک «مگامال» ساخته اند که از زیر به متر و وصل است و سه هزار پارکینگ دارد. مغازه های این مرکز هم بسیار گران است، این ساختمان را به جای فضای سبز ساختند.»**

□ بورژوازی مستغلات که در مسکن نتوانسته سود مورد نظر خود را به دست آورد و هیچگاه پروژه ای چون اکباتان را هم نساخته از فضای سبز و فضای مدارس شهرک هایی چون اکباتان و زمین های ذخیره شهری برای ساختن چنین مجتمع هایی استفاده می کند. این نوع مجتمع های تجاری فقط برای عرضه برندهای خارجی است که کارخانه های ایرانی را تعطیل می کند. بورژوازی مستغلات دست در دست بورژوازی کمپرادور و دلال، مگامال می سازد. ما بورژوازی کمپرادور را از در بیرون کردیم، بورژوازی مستغلات آن را از پنجره وارد کرد. فضای سبز برای مردم است تا اوقات فراغت خود را بگذرانند و از تنش ها کم کنند، مردم وقتی نتوانند از مغازه های برندهای فرزندان خود خرید کنند ممکن است به کارهای خلاف روی آورند، یا بچه ها دچار سر خوردگی

**از آنجا که صنایع در ایران زیر ضرب واردات رفته و بازده اقتصادی ندارد صندوق های بازنشستگی روی پروژه هایی مثل مگامال سرمایه گذاری می کنند، تا بتوانند حقوق نیروهای خود را بپردازند. این دور باطل، کژکار کردی سیستم اقتصادی است**

شده و به اعتیاد و... روی آورند. بورژوازی کمپرادور پیش از انقلاب صنایع مونتاژ بود، اما الان بورژوازی کمپرادور جنس آماده را وارد می کند.

از آنجا که صنایع در ایران زیر ضرب واردات رفته و بازده اقتصادی ندارد صندوق های بازنشستگی روی پروژه هایی مثل مگامال سرمایه گذاری می کنند، تا بتوانند حقوق نیروهای خود را بپردازند. این دور باطل، کژکار کردی سیستم اقتصادی است. این گروه ها چون قدرت دارند در شورای عالی شهرسازی نفوذ می کنند و یک کاربری شهری که جزو حقوق مردم است را تغییر می دهند.

اگر نهادهای دموکراتیک وجود داشته باشد شورایی محله به شورای شهر حق اولویت دارد. در سیستم دموکراتیک اعضای شورای شهر باید توسط شورایی تعیین شود. انتخاب مستقیم ۱۵ نفر به عنوان اعضای شورای شهر برای یک شهر ۸۹ میلیون نفری بی معناست. اعضای شورای شهر باید با مردم ارتباط داشته باشند و از دل محلات آنها بیرون آمده باشند، زیرا در مورد امور روزانه مردم تصمیم گیری می کنند.

این سیستم روی قوانین دست می گذارد و سیستم را کژکار کرد می کند. زیربنای کژکار کرد، روبا را هم کژکار کرد می کند و در نهایت شهر را کژاندام (Dysmorphia) می سازد. شهری که فضای سبز ندارد، سیستم حمل و نقل مناسب ندارد، اسکان غیر رسمی دارد، اما مگامال می سازد، به نوعی کژاندام است. کژاندامی باعث کژکار کردی می شود و در نتیجه باعث تحریک نامناسب می شود. از دور شهر کامل به نظر می رسد، اما هیچ چیز بر جای خود نیست، مانند فردی که ستون فقرات کج یا پای کوتاه و بلند دارد.

لوفور بحث "Right to the City" (حق به شهر) را مطرح می کند که در جهان عده ای به دنبال آن هستند تا آن را وارد بیانیه حقوق بشر کنند و در قانون اساسی کشورهایی مانند برزیل هم وجود دارد. لوفور می گوید مردم یک شهر نسبت به فضای شهر خود حق دارند. در برزیل حق به شهر پنج مورد مشخص دارد: مسکن، حمل و نقل عمومی، فضای سبز، فضای عمومی، ذخیره سازی زمین برای نسل های آینده. پس از جنبش دانشجویی سال ۱۹۶۸ فرانسه، لوفور این واژه را جعل می کند و می گوید این جنبش ها

باید جهت داشته باشند و یکی از این جهت‌ها فضای شهر است. اگر فضای شهر به خوبی سامان پیدا نکرده باشد جامعه نمی‌تواند خلاق باشد. اگر فضای سالمی در شهر نباشد، برای فعالیت‌های اقتصادی جدید مکانی نباشد، فرد نتواند از اوقات فراغت خود به خوبی استفاده کند، مسکن خوبی نداشته باشد و... این جامعه خلاق نمی‌شود. لوفور مطرح می‌کند که باید فضای شهر را از دست قدرت و سرمایه بیرون



ابزاری دارد. ما اگر بخواهیم یک نقشه راه را رسم کنیم باید حداقل با سیستمی که نخه‌ها در آن وجود دارند و مجموعه‌هایی مانند جامعه مشاوران ایران، انجمن شهرسازان، انبوه‌سازان، اتاق بازرگانی و... در آن فعال هستند شروع کنیم. این سیستم عقلانیت ابزاری را به قانون می‌بخشد.

گام بعد عقلانیت ارتباطی است. با عقلانیت ابزاری از یک سو می‌توان یک بورژوازی مستغلات

رقابتی شکل بگیرد و از سوسی دیگر می‌تواند از تجربه‌های برنامه‌ریزی که در ۳۵ سال گذشته برنامه‌ریزان شناخت ویژه‌ای از آن پیدا کرده‌اند، استفاده کرد. برنامه‌ریزان نوسان‌ها را دیده‌اند و از این رو ورزیده شده‌اند و می‌توانند برنامه را با یک شرایط متغیر سازگار کنند. ابزار حداقلی آن هم سازمان برنامه و بودجه یا سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی است که بر این برنامه‌ها نظارت داشته باشد و بین بخش‌ها و برنامه‌های مختلف ارتباط ایجاد کند.

در حال حاضر بخش‌های ایران نامتوازن هستند و مانند اتومبیلی است که هر بخش آن از یک کمپانی وارد شده باشد. این اجزا با هم ارتباط پیدا نمی‌کند. سیستم برنامه‌ریزی ما چنین مشکلی داشت، اما در برنامه چهارم روند بهبودی داشتیم که در برنامه بعدی متوقف شد. در گذشته اگر نتیجه اجرای یک سیاست در کشوری خوب بود ما می‌خواستیم آن سیاست را اجرا کنیم بدون آن که توجه کنیم این سیاست در چه سیستمی اجرا شده است. پیش از انقلاب این ملغمه وجود نداشت. در حال حاضر هدفمند شدن یارانه‌ها در دستور کار قرار گرفته است. هدفمند شدن با این شیوه به سیستمی مانند سیستم آلمان نیاز دارد. در آلمان یارانه‌ها به شکل نقدی است.

به نظر می‌رسد هدفمند شدن یارانه‌ها بیشتر جنبه سیاسی داشت، چرا که طبقه متوسط ضعیف شد و تولید خواهید. بانک مرکزی اعلام کرده که از سال ۱۳۸۹-۱۳۸۴ هزینه زندگی دو برابر شده است. به نظر می‌رسد از سال ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۱ هم هزینه زندگی دو برابر شده؛ با این حساب از سال ۱۳۸۴ هزینه زندگی سه یا چهار برابر شده. در این شرایط یارانه نقدی ۴۰ هزار تومانی چه کمکی به خانواده‌ها می‌کند؟

**لوفور مطرح می‌کند که باید فضای شهر را از دست قدرت و سرمایه بیرون بیاوریم تا بتوانیم فضای بسازیم که به صورت دموکراتیک خلاقیت را در ما بسازد. شهر باید مانند یک اثر هنری باشد تا بازتاب آن را خلاق کند. در حال حاضر اسکان غیررسمی و حتی شهرهای ماهیچ یک محل خلاقیت نیست و هر دو کج‌اندام هستند. مسئول اصلی این اتفاق دولت است و باید آن را حل کند و راه حل آن هم دموکراتیک کردن فرایندهای اصلی قانونگذاری از جمله قانون مسکن و قانون شهری است.**

بیاوریم تا بتوانیم فضایی بسازیم که به صورت دموکراتیک خلاقیت را در ما بسازد. شهر باید مانند یک اثر هنری باشد تا بازتاب آن را خلاق کند. در حال حاضر اسکان غیررسمی و حتی شهرهای ماهیچ یک محل خلاقیت نیست و هر دو کج‌اندام هستند. مسئول اصلی این اتفاق دولت است و باید آن را حل کند و راه حل آن هم دموکراتیک کردن فرایندهای اصلی قانونگذاری از جمله قانون مسکن و قانون شهری است.

در شرایطی که ما طی چند سال ۱۱ وزیر نفت به مجلس معرفی کرده‌ایم و اصلی‌ترین درآمد ما هم نفت است و بی‌ثباتی زیادی در خط‌مشی سیاست‌های نفتی وجود دارد و رابطه وابستگی نفت با دموکراسی هم رابطه خوشایندی نیست، ایجاد نهادهای دموکراتیک بسیار زمان‌بر است. تا شورایی‌ها بخواهند شورای شهر بسازند، شورای شهر هم اراده معطوف به مردم داشته باشد و نمایندگی مردم را در بلندمدت بکند به زمان زیادی نیاز دارد. آیا راه میانبری هم در این شرایط برای مسکن وجود دارد؟

سرمایه است و در عین حال یک سیستم قاطع برای جلوگیری از فساد هم وجود دارد. برای رسیدن به اهداف لازم است چنین فرایندهایی طی شود و کار آسانی نیست. در این مورد می‌توانم مثال ورزش را بزنم. در ورزش به جای این که نهادسازی کنند، باشگاه‌های قدیمی را حمایت کنند و سیستمی ایجاد کنند که از پایه باشگاه‌سازی قوی ایجاد شود، باشگاه‌ها را از یک شهر به شهر دیگر منتقل می‌کنند و نام آن راهم عدالت می‌گذارند. نتیجه این کار نابودی باشگاه‌ها بود. این یک سیستم من در آوردی است که نه با جامعه ارتباط دارد و نه عقلانیت

در این زمینه دو الگو وجود دارد یکی الگوی برزیل است که در مدت زمان نه‌چندان بلند، نهادهای دموکراتیک را ساخت. برزیل دیرتر از ما از دست دیکتاتوری خلاص شد. ایجاد این نهادها چندان دور و غیر قابل دسترس نیست. بودجه‌ریزی مشارکتی هم مورد دیگری است که در برزیل اجرایی شده است.

الگوی دیگر کره جنوبی و تا حدودی چین است. در این الگو عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارتباطی مستقلی در سطح نخبگان وجود دارد. در کره جنوبی نخبگان در فرایند سیاستگذاری حضور فعال دارند. نخبه صاحب فکر و صاحب

□ در آلمان روش پرداخت یارانه، نقدی است. در مورد مسکن هم سیاست آلمان با فرانسه و انگلستان که مسکن می سازند و اجاره می دهند متفاوت است. سیستم آلمان دو مبنا دارد: یکی این که ساخت مسکن ارزان تمام شود و دیگر این که خانواده در یک زمان مشخص برای مسکن مناسب می تواند یارانه بگیرد. با توجه به تعداد فرزندان، سن آنها و... یارانه مناسب به خانواده ها تعلق می گیرد به طوری که بهره وری و فراغت اجتماعی هم بالا برود. به این سیستم Social Market می گویند، یعنی یک بازار اجتماعی شده تشکیل می شود که به هم پیوند دارند و هم افزا هستند. نقدی شدن یارانه ها هنگامی مؤثر است که چنین سیستمی ایجاد شده باشد. نقدی کردن یارانه ها بخشی از یک بسته سیاستگذاری است که در شرایط خاص جواب می دهد. انگلستان با توجه به شرایط کشور خودش دست به این سیاست نمی زند، زیرا از نظر چارچوب اقتصاد کلان و از نظر جامعه، مطلوب ارزیابی نمی شود. نقدی شدن یارانه ها امری دستوری نیست. برای اجرای چنین برنامه بزرگی حداقل یک وفاق اجتماعی لازم است و این که جوانب اجرای آن در همه سطوح در نظر گرفته شود و مردم هم در این سیاستگذاری باید حضور داشته باشند. این کار فردی نیست که شخصی بگوید

**با عقلانیت ابزاری از یک سو می توان یک بورژوازی مستغلات رقابتی شکل بگیرد و از سوی دیگر می تواند از تجربه های برنامهریزی که در ۳۵ سال گذشته برنامهریزان شناخت و بژه های از آن پیدا کرده اند، استفاده کرد. ابزار حداقلی آن هم سازمان برنامه و بودجه یا سازمان مدیریت و برنامهریزی است که بر این برنامه ها نظارت داشته باشد و بین بخش ها و برنامه های مختلف ارتباط ایجاد کند**

هیچ کس جرأت این کار را نداشت و من انجام دادم. برای اجرایی و موفق شدن این سیاست، بسیج مردمی لازم است.

■ **لولا داسیلوا رئیس جمهور برزیل مدعی شد که طی چند سال ۲۰ درصد از مردم زیر خط فقر را به بالای خط فقر رساند که موفقیت بزرگی است و آمار آن هم مورد تأیید است.**

□ این سیاست ها متکی به فرد و بادکنکی

نیست که پس از رفتن یک فرد تغییر کند. آنها در سطح شهرها سیستم بودجه ریزی مشارکتی را راه اندازی کردند و حزب کارگران برزیل از این سیستم بالا آمد. در این سیستم بخشی از افرادی که در اسکان غیررسمی زندگی می کنند در بودجه ریزی شهرداری شرکت می کنند. در مرحله بعد سیستم مسکن با این سیاست پیوند می خورد. یک شیوه انتظامی نیاز است که اجزای به خوبی در کنار هم بنشینند؛ بخشی از آن عقلانیت ابزاری و بخشی از آن عقلانیت ارتباطی است.

مجموعه ای از دولت، بازار، مردم و اقتصاد جهان با هم انتظام پیدا می کنند و توسعه و پیشرفت کشور را رقم می زنند. این شیوه انتظام در کشور ما تشکیل نشده است. به همین دلیل بخش صنعت و کشاورزی از پا می افتد، محیط زیست نابود می شود، شهرها دچار معضل آلودگی هوا و ریزگردها هستند، اسکان غیررسمی افزایش می یابد و... شیوه ای که امروز به کار می رود از یک روند دموکراتیک حاصل نشده و نوعی جعل است که از ساختن به تقلب رسیده است.

پی نوشت:

۱- ر. ک. چشم انداز ایران، بورژوازی مستغلات، شماره ۴۶؛ بورژوازی مستغلات: مدار نامولد سرمایه (۱)؛ شماره ۴۷، بورژوازی مستغلات، کز کارکردی جامعه، کز تابی شهر (۲)، شماره ۴۸.

## چهره های ماندگار تجلیل از پیشکسوتان فرهنگ اصفهان

انجمن اسلامی معلمان استان اصفهان در مرداد ماه ۱۳۹۱ مراسمی با عنوان «در مسیر فرزاندگی» برگزار کرد که طی آن از شخصیت های برجسته ای که در طول تاریخ معاصر نقش اثر بخش و ممتازی ایفا کرده اند تقدیر به عمل آمد. در این مراسم که با هدف شناخت، معرفی و بزرگداشت چهره ها ترتیب داده شده بود از چهار تن از بزرگان استان اصفهان، استاد حسین خوشنویسان (فعال و زندانی سیاسی پیش از انقلاب، مدیر دبیرستان البرز و مؤسس دبیرستان خواجه نصیر) دکتر فضل الله صلواتی (فعال و زندانی سیاسی پیش از انقلاب، فرماندار اصفهان در ابتدای انقلاب، نماینده مردم اصفهان در اولین دوره مجلس شورای اسلامی و صاحب چندین کتاب و مقاله)، استاد سیدعلی نکویی زهرایی (فرماندار نجف آباد در ابتدای انقلاب، فرماندار اصفهان در سال ۲۳۶۱ و استاندار استان های کرمانشاه و چهارمحال و بختیاری در سال های مختلف و...) و استاد سید محمد معزالدینی (محقق در حوزه آموزش و پرورش، عضو فعال کانون بازنشستگان معلمان استان اصفهان و...) دعوت و تقدیر به عمل آمد. این اقدام انجمن اسلامی معلمان استان اصفهان قابل تقدیر بوده و می تواند شروع حرکتی فراگیر برای توجه بیشتر و عمیق تر به فعالیت ها و تجربه های پیشکسوتان و بزرگان در عرصه های مختلف باشد.

# راه‌های برون‌رفت از بحران مسکن

## گفت‌وگو با علی رحیم‌پور\*

□ از میان کشورهای جهان، کشورهایی که تجربه موفق در زمینه تأمین مسکن برای مردم جامعه خود دارند و این مسئله را به خوبی حل کرده‌اند، کشورهای سوسیالیستی هستند. در این کشورها، جدای از بحث مالکیت، حق داشتن مسکن وجود دارد و همه مردم از سرپناهی فراخور حالشان برخوردارند.

- بنابر قانون مصوب سال ۱۹۱۸ کلیه زمین‌های شهری مصادره و واحدهای اشغال شده به صورت کالای عمومی در اجاره فرض شد.

- در سال ۱۹۵۵ دولت شوروی در سیاست مسکن تجدیدنظر کرد و در دو جهت گام برداشت:

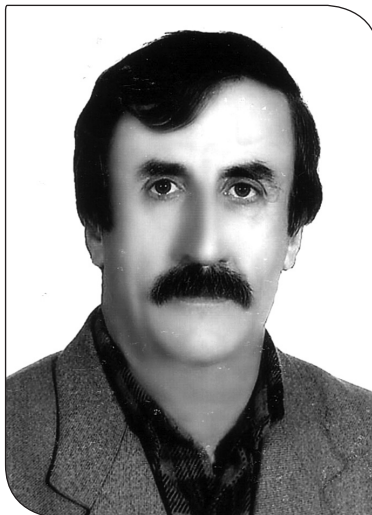
۱- کم کردن هزینه تولید ۲- صنعتی کردن جریان تولید

از سال ۱۹۵۶ و در مجموع ۳۰ سال، بیش از یکصد میلیون مترمربع زیربنای واحد مسکونی در کل شوروی در هر سال ساخته شد که سالانه معادل ۲ تا ۲/۲ میلیون آپارتمان بوده است.

- ۷۵ درصد آپارتمان‌ها با بودجه دولت و ۲۵ درصد با بودجه مزارع جمعی کالخوزها و کمک‌های فردی ساخته شدند.

در سال ۱۹۶۰، بخش مسکن، ۳۱/۷ درصد کل سرمایه‌گذاری در صنایع ساختمانی، یعنی ۱۴/۸ درصد بودجه ملی را به خود اختصاص داد و کم‌کم این ارقام در سال ۱۹۸۷ به ۱۳/۶ درصد کل سرمایه‌گذاری در بخش ساختمان و ۷/۸ درصد بودجه ملی کاهش یافت. بدین ترتیب، کمبود مسکن جبران شد و این بخش از حالت بحران خارج شد و سرمایه‌گذاری در بخش مسکن، فقط برای خانوارهای جدید صورت گرفت.

- اجاره‌بهای دریافتی از ساکنان واحدهای



□ در قانون اساسی مشروطه یا جمهوری اسلامی حق مسکن برای هر شهر وند در نظر گرفته شده است یا خیر؟

□ الف- در اصل سی و یکم قانون اساسی ایران می‌خوانیم: «داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است. دولت موظف است با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند، بخصوص روستائین و کارگران، زمینه اجرای اصل را فراهم کند.»

ب- در اصل چهل و سوم قانون اساسی ایران آمده است: «تأمین نیازهای اساسی ای چون: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه در نظر گرفته شده است.»

با توجه به دو اصل بالا، درمی‌یابیم که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر وظیفه دولت برای تأمین مسکن برای اقشار فرودست جامعه تصریح دارد و بر این اساس دهک‌های یک تا چهار جامعه با توجه به تورم دورقمی در ۳۰ سال اخیر- به تنهایی، هیچ‌گاه نخواهند توانست برای خود سرپناهی فراهم سازند و برای آن که مشکل مسکن و رفع اجاره‌نشینی از جغرافیای ایران - خصوصاً در کلانشهرها- رخت بر بندد، ورود دولت به این حوزه (مسکن) الزام‌آور و بایسته است.

ولی در قانون اساسی مشروطه بر تأمین حقوق مدنی (حق مالکیت و برابری در مقابل قانون) و حقوق سیاسی (حق رأی و آزادی بیان و ...) تأکید شده بود.

□ در کشورهای سوسیالیستی که شعار اصلی نان، بهداشت و مسکن بود آیا موفق شدند برای همه مسکن تهیه نمایند؟

نسبت نقدینگی بخش مسکن به کل سرمایه‌گذاری ملی در سال‌های ۱۳۶۸-۷۳ به طور متوسط ۴۵ درصد، ۱۳۷۴-۸۳ به طور متوسط ۵۳/۴ درصد، ۱۳۸۴-۸۶ به طور متوسط ۶۲ درصد بوده است، یعنی دولت‌های سازندگی، اصلاحات و عدالت‌محور در مورد بخش مسکن و جذب نقدینگی در این بخش، در یک راستا عمل کرده‌اند!



مسکونی اجاره‌ای، حدود یک سوم مخارج دولت در ساخت و نگهداری این واحدها را تأمین می‌کرد و بودجه‌ای که به مسکن اختصاص داده می‌شد ۵۰ درصد بیش از بودجه‌های دفاعی کشور شوروی بود.

در اوایل دهه ۸۰، حدود ۸۳/۶ میلیون خانه یا آپارتمان در شوروی وجود داشت که ۸۱/۸ میلیون خانوار در خانه‌ها و آپارتمان‌هایی که استیجاری یا متعلق به خودشان بود، ساکن بودند. (۱) من در سالیان اخیر با رفت و آمد به کشور ارمنستان، شاهد ساخت و ساز دوره کمونیستی بوده و بارها مشاهده کرده‌ام که افرادی دو تا سه آپارتمان داشته‌اند.

### ■ کدام کشورها توانسته‌اند برای همه شهر و نداشتان مسکن تهیه کنند؟

□ شادترین مردم دنیا به ترتیب؛ مردم دانمارک، سوئیس، اتریش، ایسلند، باهاما، فنلاند، سوئد، بوتان و سلطان‌نشین برونی هستند که در این میان دو کشور ایسلند و سلطان‌نشین برونی مشکل مسکن ندارند. (۲)

### ■ قانون زمین شهری مصوب ۱۳۶۰، آیا توانسته موانع راه حل مسئله مسکن مرتفع کند؟

□ طبق قانون اراضی شهری که مصوب ۱۳۶۰ است، کسانی که مسکن مناسب نداشته‌اند طبق قوانین مسکن و شهرسازی در سراسر کشور قطعه و یا قطعاتی جمعاً معادل ۱۰۰۰ متر مربع در اختیارشان گذاشته می‌شود تا آن را عمران و احیا کنند و در صورت عدم عمران یا احیای زمین به دولت بازمی‌گردد، از این رو قانون اراضی شهری در ۱۰ سال ۱۳۶۰-۷۰، قانونی مفید بود و چون در کادر شرکت‌های تعاونی مسکن بود کار آبی لازم را داشت و سبب عرضه واحدهای مسکونی در شهرها شد که با توجه به تقاضای روزافزون واحد مسکونی در شهرها به دلیل جنگ، مهاجرت و... مفید بود.

### ■ رابطه درآمد نفت و مسکن در ۵۰ سال اخیر چگونه بوده و با کاهش درآمد نفت در زمان فعلی چه اتفاقی می‌افتد؟

□ در ۵۰ سال اخیر همواره بین درآمد نفت و قیمت مسکن یک همبستگی مثبت وجود داشته، بدین معنا که قیمت نفت در بازارهای بین‌المللی افزایش یافت و به دنبال آن افزایش قیمت مسکن را در پی داشته، زیر افزایش قیمت نفت، افزایش نقدینگی را به همراه داشته. با افزایش قیمت نفت به بیشه‌ای ۱۰ دلار در سال ۱۳۵۳، نقدینگی بخش خصوصی که در سال ۱۳۵۱ معادل ۴۰ میلیارد تومان بود با رشد سالانه ۳۹/۸ درصد به ۲۱۴ میلیارد تومان - ۵/۳ برابر - در سال ۱۳۵۶ رسید. (۳)

«هدف برنامه پنجم عمرانی (۱۳۵۲-۵۶) برای دو بخش خصوصی و دولتی ایجاد ۸۱۰ هزار واحد مسکونی در مناطق شهری بود، عملاً بیش از ۵۸۰ هزار واحد مسکونی ساخته نشد.» (۴)

«شاخص بهای گروه مسکن از ۳۵/۹ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۳۷/۸ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید. دولت وقت نیز محدودیت‌هایی در زمینه صدور پروانه، تثبیت قیمت زمین و اجاره وضع کرد.» (۵)

«هدف سیاست پولی باید ثبات قیمت محصولات نهایی باشد. برای رسیدن به این هدف، حجم پول در گردش باید به آرامی مثلاً در کوتاه مدت سالیانه پنج درصد و در بلندمدت دو

درصد افزایش یابد تا به این ترتیب قیمت محصولات نهایی از ثبات نسبی برخوردار شود.» (۶)

در ۴۰ سال اخیر نقدینگی بیش از ۲۵ درصد سالانه رشد داشته است، به طوری که میزان نقدینگی در سال ۱۳۸۳ معادل ۹۳ هزار میلیارد تومان و در سال ۱۳۹۰ از مرز ۳۵۰ هزار میلیارد تومان گذر کرده است. در این ۴۰ سال، نقدینگی تولید شده از افزایش قیمت نفت گریزگاهی غیر از بخش مسکن نداشته است، اگرچه از نیمه دوم سال ۱۳۹۰، وارد بازار سکه و دلار نیز شده است، ولی گنجایش بخش مسکن همواره برای سیل نقدینگی بیشتر از دیگر بخش‌های اقتصادی بوده است. نسبت نقدینگی بخش مسکن به کل سرمایه‌گذاری ملی در سال‌های ۱۳۶۸-۷۳ به طور متوسط ۴۵ درصد، ۸۳-۱۳۷۴ به طور متوسط ۵۳/۴ درصد، ۱۳۸۴-۸۶ به طور متوسط ۶۲ درصد بوده است (۷)، یعنی دولت‌های سازندگی، اصلاحات و عدالت محور در مورد بخش مسکن و جذب نقدینگی در این بخش، در یک راستا عمل کرده‌اند!

### ■ بحران مسکن که در زمان بوش در امریکا به وجود آمد، دارای چه ماهیتی بود؟

□ حباب مسکن در امریکا، همراه با حباب سهام، رشد کرد. منطبق رشد این حباب ساده است. در واقع کسانی که ثروتشان با سرعت گرفتن قیمت سهام افزایش یافته بود، مصرف خود را بر پایه این افزایش ثروت گسترش دادند. این ماجرا منجر به رونق مصرف در سال‌های پایانی ۱۹۹۰ شد و نرخ پس‌انداز از پنج درصد به دو درصد کاهش یافت. موجودی ثروت، سبب شد تا مردم اقدام به خرید مسکن بزرگتر و یا بهتر کنند، زیرامی خواستند ثروتشان را هزینه کنند. این افزایش تقاضا باعث «حباب» در بازار مسکن شد، چون در «کوتاه مدت»، عرضه مسکن، ثابت و بی‌کشش است. به طور متوسط تولید یک واحد مسکونی یک تا دو سال وقت لازم دارد، بنابراین چون عرضه بی‌کشش بود، باعث افزایش قیمت مسکن در امریکا شد. (۸)

در این موارد، همین که قیمت‌ها در سایر حوزه‌های تأثیرپذیر نیز شروع به افزایش کند، این افزایش قیمت، انتظارات را تشدید می‌کند. تداوم انتظار افزایش قیمت‌ها سبب شد تا خریداران مسکن، قیمتی بیش از حد انتظار برای مسکن پرداخت کنند و همین امر بار دیگر انتظارات را تشدید کرد. «داده‌ها و اطلاعات آماری دولت امریکا نشان می‌دهد که تورم تعدیل شده قیمت مسکن در تمام امریکا به طور متوسط در دوره ۱۹۵۳-۹۵ بدون تغییر بوده است.» (۹)

همواره در ۴۰ سال اخیر، متوسط رشد جمعیت شهری از متوسط جمعیت کشور بیشتر بوده و علت آن نیز نرخ مهاجرت‌شتابان است. بنابراین در پنج سال آینده، تقاضا برای واحدهای مسکونی (استیجاری یا ملکی) در جامعه شهری کشور، فزاینده خواهد بود

رابرت شیلر (Robert shiler) یک سری زمانی از داده‌ها ساخته که به سال ۱۸۹۵ برمی‌گردد و نشان می‌دهد که اساساً «قیمت‌های واقعی مسکن بعد از تعدیل تورمی و در یک دوره (۱۰۰ ساله) تا سال ۱۹۹۵، ثابت مانده است.» (۱۰)

تا سال ۲۰۰۲، قیمت مسکن پس از تعدیل تورمی تنها نزدیک به ۳۰ درصد افزایش یافته بود. با توجه به این که ثبات بلندمدت قیمت مسکن در داده‌های دولتی نشان داده شده و حتی ثبات بلندمدت تر آن در سری زمانی رابرت شیلر به تصویر کشیده شده، باید روشن شده باشد که

تشدید قیمت مسکن بیشتر ناشی از یک حباب سفته‌بازی بوده تا بنیان‌های ساختاری بازار مسکن.

«از سوی دیگر، این حقیقت که اجاره‌های واقعی نیز کمتر از ۱۰ درصد افزایش یافتند، باید شواهد بیشتری برای حمایت از این بینش فراهم آورد که امریکا تجربه حباب مسکن را از سر گذرانده است، در حالی که اگر عوامل ساختاری بخش مسکن در افزایش قیمت آن دخالت داشته باشد باید اثر متقابلی

نیز بر اجاره‌ها همی گذاشتند، در حالی که افزایش در اجاره‌ها خیلی کم بود.» (۱۱)

### تداوم حباب مسکن

«شتاب گرفتن قیمت‌های مسکن در بازارهای ملکی و اجاره‌ای، اثر مهمی بر بخش عرضه مسکن داشت، چنان که تعداد ساختمان‌های شروع شده برای ساخت از اواسط دهه ۱۹۹۰ تا پایان این دهه به شدت افزایش یافت. در سال ۲۰۰۲، تعداد ساختمان‌های شروع شده، تقریباً ۲۵ درصد بالاتر از نرخ متوسط سه سال اول شروع حباب یعنی ۱۹۹۳-۹۵ بود.» (۱۲)

«افزایش در ساخت و سازها نشان‌دهنده عرضه بیش از حد مسکن اجاری است. نرخ مسکن خالی نیز در مقایسه با نرخ ۷ درصد اواسط دهه ۱۹۹۰ به رگرادی بیش از ۹ درصد در ۲۰۰۲ رسید.» (۱۳)

«اگر مسیر حباب از همان الگوی ژاپن پیروی کرده بود، باید حباب مسکن همراه با فروپاشی حباب سهام در سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۰۰ فرومی‌پاشید، اما اینجا، ماجرا برعکس بوده و فروپاشی حباب سهام به تغذیه و فربه شدن حباب مسکن کمک کرده است. از دست رفتن اعتماد در بازار سهام باعث شد میلیون‌ها نفر سرمایه‌گذاری در مسکن را جایگزینی امن برای بازار سهام تلقی کرده و به آن روی بیاورند.» (۱۴)

«علاوه بر این، روند بهبود وضعیت اقتصاد پس از رکود سال ۲۰۰۱ به شدت کند بود و همین بهبود آرام و کند در زمینه ایجاد مشاغل نیز در سراسر سال ۲۰۰۲ و تابستان سال ۲۰۰۳ ادامه یافت. ضعف روند بازگشت و بهبود اقتصاد باعث شد تاهیت مدیره فدرال رزرو، نرخ بهره را کاهش دهد. سرانجام نرخ بهره و جوهره مالی فدرال در تابستان ۲۰۰۳ به ۰/۱ کاهش یافت، که کاهش ۵۰ درصدی در نرخ بهره بود.

در این میان نرخ‌های بهره رهنی نیز از نرخ بهره فدرال پیروی کرد، به طوری که متوسط نرخ بهره برای رهن‌های ۳۰ ساله با نرخ‌های بهره ثابت به ۵/۲۵ درصد در تابستان ۲۰۰۳ کاهش یافت (کاهش ۵۰ درصدی). مسلم است که با کاهش نرخ بهره، وام گرفتن ارزان‌تر می‌شود و از آنجا که سرمایه‌گذاری در بخش مسکن در امریکا گزینه بسیار خوبی تلقی می‌شود، این وام‌ها به سوی بازار مسکن سرازیر شد. کاهش چشمگیر نرخ‌های بهره، شتاب قیمت‌های



مسکن را تشدید کرد. از فصل چهارم سال ۲۰۰۲ تا فصل چهارم سال ۲۰۰۶، قیمت‌های واقعی مسکن ۳۱/۶ درصد افزایش یافت که نرخ رشد سالانه آن ۷/۱ درصد بود. این روند حتی ساخت و ساز واحدهای مسکونی را نیز تشدید کرد، تعداد ساختمان‌های شروع شده در سال ۲۰۰۵ به ۲/۷۰۱/۰۰۰ واحد رسید که ۵۰ درصد بیش تر از نرخ ساخت و ساز واحدهای شروع شده در سال‌های

قبل از شکل‌گیری حباب بود. پیامد پیش‌بینی شده افزایش قیمت‌های مسکن تأثیر آن بر پس‌انداز و مصرف بود. مصرف با کاهش نرخ پس‌انداز به کمتر از یک درصد در دوره زمانی ۲۰۰۵-۲۰۰۷ رونق یافت.» (۱۵)

«حباب مسکن در سال ۲۰۰۷ شروع به ترکیدن کرد. همچنان که رونق ساخت و ساز منجر به عرضه بیش از اندازه مسکن می‌شد، قیمت‌ها نیز نمی‌توانست برای مدت طولانی بالا بماند. در سال ۲۰۰۶، نرخ واحدهای مسکونی خالی، از حالت اجاره‌ای به ملکی تغییر شکل یافت. با پایان فصل چهارم سال ۲۰۰۶، نرخ واحدهای مسکونی ملکی

خالی تقریباً ۵۰ درصد بالاتر از نقطه اوج قبلی بود. در میانه سال ۲۰۰۷، قیمت‌ها در سراسر کشور به اوج رسید و پس از آن شروع به کاهش کرد. این فرایند نزولی در سراسر سال ۲۰۰۷ ادامه داشت و به سال ۲۰۰۸ رسید. به محض این که حباب ایجاد شد، پویایی‌های سقوط که همیشگی هستند، بروز یافتند. همچنان که قیمت‌ها کاهش می‌یافت، بیشتر مالکان مسکن اقدام به فک رهن کردند. این سیر صعودی فک رهن‌ها تا حدی داوطلبانه و تا حدی هم غیر داوطلبانه بود. فک رهن می‌توانست غیر داوطلبانه باشد، چرا که در مواردی مردم دوست دارند مسکن خود را نگه دارند و اگر نتوانند دیون رهن ماهانه خود را پرداخت کنند سهام خود را می‌فروشند. زمانی که کاهش قیمت‌های مسکن وضعیت سهام را خراب کرد، این گزینه نیز از دست رفت.

فک رهن‌های داوطلبانه زمانی اتفاق افتاد که مردم فهمیدند باید مبلغی بیش از ارزش مسکن خود را بپردازند و در نتیجه متوجه شدند که پرداخت اقساط رهن، مبادله‌ای زیان‌آور است. در مواردی که ارزش مسکن بسیار کم تر از ارزش وام رهنی است، شاید مالکان مسکن بتوانند صد‌ها هزار دلار را به سادگی و با فک وام رهنی به جیب بزنند. صرف نظر از این دلیل، فک رهن‌ها نیز موجب تشدید عرضه مسکن در بازار شد. در فصل اول سال ۲۰۰۸، نرخ سالانه فک رهن‌ها ۲/۸ میلیون بود، که نزدیک به ۶۰ درصد نرخ فروش مسکن در همان فصل بود.» (۱۶)

در بسیاری از مناطق امریکا تعداد فک رهن‌ها بیش از مبادلات فروش مسکن موجود بود. در واقع با تشدید فک رهن‌ها، قیمت‌های پایین‌تر منجر به افزایش عرضه مسکن می‌شد.

**تحقیقاً یک واحد مسکونی  
۴۰ متری در کلانشهرهای  
ایران حدوداً ۷۰ میلیون تومان  
می‌باشد. بنابراین وام ۲۰ میلیون  
تومانی مسکن فقط ۳۰ درصد  
قیمت یک واحد مسکونی را  
پوشش می‌دهد. بنابراین وام  
مسکن در کلانشهرهای کشور  
آنچنان کارایی و فایده‌ای ندارد**

اگر «بلندمرتبه سازی» عملیاتی شود از آنجایی که ۴۰ درصد قیمت یک واحد مسکونی را زمین تشکیل می دهد، بلندمرتبه سازی می تواند سهم زمین در تولید یک واحد مسکونی را به ۲۰ درصد کاهش داده و این امر به این نتیجه مبارک می انجامد که قیمت تمام شده واحد مسکونی به شدت کاهش یافته و اقشار کم درآمد نیز صاحب واحد مسکونی شوند

به ۱۰۰ میلیارد دلار شود. در صورتی که بحران با سرعت خیره کننده ای به سایر بازارها رسیده. برخی صندوق های مالی اعلام ورشکستگی کردند و برخی نهادهای مالی با مقررات تنظیم گرانه و نظارت بر بازار مالی و نهادهای آن بحرانی را پدید آوردند که تا چند سال آتی اقتصاد جهان را با مشکلات عظیمی روبه رو خواهد ساخت. (۱۸)

■ رابطه میزان ازدواج ها (تشکیل خانوارهای جدید) با تقاضای واحدهای مسکونی جدید چیست؟

سال	ازدواج در نقاط شهری	واحدهای مسکونی تولید شده در مناطق شهری
۱۳۸۵	۵۵۶۸۳۹	۴۴۸۲۴۲
۱۳۸۶	۶۰۲۳۰۹	۴۹۲۳۸۵
۱۳۸۷	۶۳۳۱۷۹	۶۰۱۲۸۰
۱۳۸۸	۶۲۹۸۹۳	۶۶۳۳۰۷
۱۳۸۹	۶۲۲۳۹۷	۵۵۰۷۷۷
جمع	۳/۰ میلیون ازدواج	۲/۸ میلیون واحد مسکونی

مأخذ: ستون (۱) - سالنامه آماری کشور، ۱۳۸۹، ص ۱۴۱

ستون (۲) - بانک مرکزی، اداره آمار، دایره آمار ساختمانی

چنانکه جدول نشان می دهد همواره بین تشکیل خانوارهای جدید در مناطق شهری و تولید واحد مسکونی در نقاط شهری تفاوت قابل توجهی وجود دارد. از سوی دیگر همواره مهاجرت از نقاط روستایی به کلانشهرهای کشور وجود داشته است، از این رو هنگامی که افراد مهاجرت می کنند نیاز به سرپناه دارند و از طرف دیگر تشکیل خانوار جدید (ازدواج)، خانوار هسته ای را گسترش داده است. خانوار هسته ای، خانواری است که پس از ازدواج از خانواده خود جدا و در مکانی جدید ساکن خواهد شد و این امر تقاضا برای واحد مسکونی (ملکی یا استیجاری) را افزایش خواهد داد. چنانکه جدول بالا نشان می دهد در سال های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹ تعداد ازدواج های صورت گرفته در نقاط شهری معادل ۳ میلیون واحد های مسکونی تکمیل شده برابر ۲/۸ میلیون واحد است و این تفاوت ۲۰۰ هزار واحد را آشکار می سازد.

■ راه های برون رفت از مشکل مسکن در کلانشهرهای ایران چیست؟

□ دلیل مهاجرت و تبدیل نقاط روستایی به نقاط شهری، جنگ، واردات بی رویه، وجود کارخانجات در کلانشهرهای کشور، روز بروز بر جمعیت شهری کشور ایران افزوده می شود. جمعیت روستایی ایران، متأسفانه در ۲۰ سال اخیر، در سطح ۲۰ میلیون نفر ثابت مانده، در صورتی که در سال ۱۳۹۰ جمعیت شهری کشور ایران از مرز ۵۵ میلیون نفر گذشته است، از این رو کلانشهرهایی مانند تهران، کرج، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و قم، کانون کوچندگان روستایی به این شهرها هستند. عواملی مانند درآمد سرانه رابطه مستقیم با تولید واحد مسکونی دارد، یعنی اگر درآمد سرانه افراد بالاتر رود، تقاضا برای تولید واحد مسکونی بیشتر خواهد شد. این امری بدیهی است، زیرا قدرت خرید افراد بالاتر رفته و این افراد ترجیح می دهند که مهمترین کالا و بادوام ترین آن (واحد مسکونی) را خریداری کنند.

نرخ ارز رابطه ای معکوس با تولید واحد مسکونی داشته است و این امر از نظر منطق اقتصادی کاملاً درست است، زیرا بالاتر رفتن قیمت ارز به عنوان کالا، هزینه تولید کالاهای وارداتی مانند آلومینیوم، آهن، میخ و...

واکنش مشابهی در بخش تقاضا اتفاق افتاد. در دوره شکل گیری حباب مسکن، استانداردهای وام دهی بیش از همیشه رشد کرد. نرخ های قرارداد در ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ به اوج رسید، از یک سو بانک ها شروع به سخت کردن استانداردهای خود کردند و از سوی دیگر نیازمند بازپرداخت بیشتر بدهی ها شدند. با کاهش تعداد وام دهندگان در بازار مسکن، بسیاری از خریداران بالقوه از این بازار خارج شدند. این امر خریداران دست اول را در بر گرفت و همچنین مالکان فعلی مسکن نیز چون ارزش سهام آنان تخریب شده بود، در بازپرداخت اقساط سنگین با دشواری روبه رو بودند. با پایان سال ۲۰۰۷، قیمت های واقعی مسکن بیش از ۱۵ درصد نسبت به نقطه اوج خود کاهش یافت. قیمت ها در آغاز سال ۲۰۰۸ در برخی از شهرها بیش از ۳۰ درصد کاهش یافت. نرخ کاهش قیمت ها بر اساس شاخص های شیلر بر این دلالت دارد که قیمت های واقعی مسکن با پایان سال ۲۰۰۸، ۳۰ درصد نسبت به اوج قیمت هادر سال ۲۰۰۷ کاهش خواهد یافت. این به معنای زیان بیش از هفت تریلیون دلاری ثروت ناشی از حباب مسکن است (تقریباً ۱۰۰ هزار دلار برای هر مالک مسکن). ثروت از دست رفته تقریباً برابر با ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی امریکا است. تقریباً راهی وجود ندارد که یک اقتصاد بتواند این همه از دست دادن ثروت را بدون بحران مالی شدید، تجربه کند. (۱۷)

دین بیکر (Dean Baker) نتیجه می گیرد زمانی که سهم کم اعتباران از وام های رهنی از ۹ درصد در سال ۲۰۰۳ به بیش از ۲۰ درصد در سال ۲۰۰۵ رسید و با توجه به وضعیت ضعیف و نامطلوب بازار کار، همان زمان باید تنظیم کنندگان قوانین و مقررات مالی و بانکی متوجه می شدند که به اندازه کافی از بازار شناخت ندارند و از سوی دیگر مدیران شرکت های مالی برای ایجاد بحران و رکود در بازار نگران نیستند، چرا که فقط به منافع کوتاه مدت خود توجه می کنند.

توجه نکردن فدرال رزرو و سایر دستگاه های نظارتی در آستانه وقوع بحران با رفتارهای غیر عقلایی و انگیزه های نادرست ارزیابان، منافع مدیران و رتبه بندی نادرست بانک ها همراه شد بحران را تشدید کند. فدرال رزرو و سایر نهادهای حاکمیتی مالی بر این باور بودند که بحران در بازارهای رهن کم اعتبارها، پدیده ای منزوی است و تنها ممکن بود باعث زیان هایی نزدیک

در «سیاست  
بلندمدتیه سازی» لازم است  
به موضوعاتی مانند ترافیک،  
تراکم منطقه، جمعیت، خدمات  
رفاهی (آب، برق، گاز و تلفن)  
و مشخصات فرهنگی (ایجاد  
دبستان، دبیرستان) توجه شود

را بالا می برد و این امر سبب افزایش هزینه ساخت و ساز خواهد شد.

و هنگامی که هزینه ساخت و ساز بالاتر رود، اولاً تقاضا برای واحد مسکونی کمتر خواهد شد و ثانیاً عرضه واحد مسکونی نیز کاهش خواهد یافت و این امر به نوبه خود، هم قیمت واحدهای مسکونی را بالاتر خواهد برد و هم شاخص اجاره بهار، زیرا اگر عرضه (تولید) مسکن کاهش یابد، از آنجا که نرخ مهاجرت به کلانشهرها در ایران زیاد است، اجاره بها بالاتر خواهد رفت، برای نمونه هر چه در آمد افراد بالاتر رود، میل به تشکیل خانوار جدید (ازدواج) بیشتر شده است. نرخ سود تسهیلات اعتباری مسکن اگر کمتر شود، افراد تمایل پیدا می کنند که واحد مسکونی خریداری نمایند و خانوار جدید تشکیل دهند (ازدواج کنند). این امر نیز با منطق اقتصادی سازگار است، زیرا هر چه نرخ سود تسهیلات اعتباری کمتر باشد، هزینه وام گرفته شده از بانک مسکن برای متقاضی وام کمتر خواهد شد.

تورم با تشکیل خانوار جدید (ازدواج) رابطه ای معکوس دارد و این نیز از نظر اقتصادی درست است، زیرا تورم قدرت خرید افراد (با درآمد ثابت) را کاهش داده و تشکیل خانوار جدید (ازدواج) را به تأخیر می اندازد و این امر تقاضا برای واحد مسکونی را نیز به تأخیر خواهد انداخت، زیرا بیشتر افراد پیش از ازدواج (به خصوص دختران) در کنار خانواده خود زندگی می کنند. بنابراین هر چه تقاضا برای ازدواج (خانوار جدید) زیادتر شود، به دنبال آن تقاضا برای واحد مسکونی (استیجاری یا ملکی) افزایش خواهد یافت. به نظر می رسد برای آن که مشکل مسکن برای خانوارهای شهری حل شود، دولت باید:

اولاً، ایجاد اشتغال نماید تا درآمد سرانه خانوارها افزایش یابد.

ثانیاً، با کاهش تورم، قدرت خرید خانوارها را افزایش دهد.

ثالثاً، با تولید نهاده های تولید مسکن (آهک، سیمان و ...) هزینه تولید مسکن را کاهش داده تا هم عرضه مسکن بیشتر شود و هم تقاضای مسکن افزایش یابد.

بر همین اساس، دولت می تواند برای ایجاد تحرک در بخش تولید مسکن (عرضه) و تنظیم قیمت مسکن (تقاضا) از دو نوع سیاست بصورت جداگانه ولی همزمان استفاده کند:

الف - سیاست طرف تقاضا ب - سیاست طرف عرضه

**سیاست طرف تقاضا**

**۱- درآمد**

با تغییر در آمد (افزایش یا کاهش) تقاضا برای واحد مسکونی نیز تغییر

(افزایش یا کاهش) خواهد یافت. هر چه منابع کسب در آمد بیشتر باشد، تقاضا برای واحد مسکونی نیز افزایش می یابد. بنابراین اگر وام خرید یا ساخت مسکن در کشور فراینده تر شود، تقاضا برای خرید یا ساخت مسکن نیز فراینده تر خواهد شد و کشور در بخش مسکن از فاز کود به فاز رونق خواهد رفت.

**۲- جمعیت**

اگر جمعیت یک کشور، روند افزایشی داشته باشد تقاضا برای تهیه واحد مسکونی (استیجاری یا ملکی) بیشتر خواهد شد.

نرخ رشد جمعیت شهری در دوره های مختلف (درصد)

سال	جمعیت شهری	جمعیت کشور	نرخ مهاجرت
۱۳۴۵.۵۵	۴/۹	۲/۷	۲/۲
۱۳۵۵.۶۵	۵/۴	۳/۹	۱/۸۵
۱۳۶۵.۷۵	۲/۹	۲/۷	۱/۱۴
۱۳۷۵.۸۵	۲/۷	۱/۶	۲/۳

مأخذ: سالنامه آماری کشور - سال ۱۳۸۵

جدول بالا نشان می دهد که همواره در ۴۰ سال اخیر، متوسط رشد جمعیت شهری از متوسط جمعیت کشور بیشتر بوده و علت آن نیز نرخ مهاجرت شتابان است. بنابراین در پنج سال آینده، تقاضا برای واحدهای مسکونی (استیجاری یا ملکی) در جامعه شهری کشور، فراینده خواهد بود. از سوی دیگر، ازدواج سالانه (خانوار جدید)، استهلاک واحدهای فرسوده و تقاضای باقی مانده از سال های گذشته، مجموعاً تقاضا برای واحد مسکونی (استیجاری یا ملکی) را فراینده تر خواهد ساخت.

**تقاضای مسکن**

تعداد (واحد)	
۱/۰۰۰/۰۰۰	کسری واحد مسکونی بر اساس سرشماری ۱۳۸۵
۸۰۰/۰۰۰	مسکن مورد نیاز برای ازدواج های سالانه
۵۴۵/۰۰۰	نرخ استهلاک با فرض عمر مفید ۳۰ سال برای ساختمان

مأخذ: سالنامه آماری کشور - ۱۳۸۵

**۳- انتظارات**

از نظر مصرف کننده، مسکن کالایی است که جایگزین نزدیکی ندارد و در صد بالایی از بودجه خانوار را به خود اختصاص می دهد. به علاوه، خانوار، مسکن را به صورت یکی از صورت های دارایی که از قدرت نقدینگی نسبتاً بالایی برخوردار نیست، در سید دارایی خود نظیر اوراق بهادار تلقی می کند. ولی فرق عمده ای بین دارایی های فیزیکی و مالی وجود دارد؛ ارزش دارایی های فیزیکی مانند مسکن، به موازات افزایش سطح قیمت ها افزایش می یابد، در صورتی که ارزش دارایی های مالی مانند اوراق بهادار یا سپرده های بانکی کاهش می یابد، از این رو مسکن در دوران تورم مورد حمای فعالیت های سوداگرانه واقع شده و بدین طریق افراد وارد بازار مسکن شده تا قدرت خرید خود را حفظ کنند.

**۴- وام های بانکی**

تأمین مالی از طریق وام مسکن، کمک می کند تا متقاضیان خرید واحد مسکونی بتوانند توان مالی خود را افزایش دهند. هر چه سهم وام بانکی در



بهبود توان مالی افراد بیشتر باشد، تقاضای خرید افزایش می‌یابد. بی‌هیچ تردیدی نیاز به مسکن، هنگامی به یک تقاضای مؤثر (Effective Demand) تبدیل می‌شود که امکان تدارک پول یا سرمایه برای خرید واحد مسکونی آماده باشد. معمولاً منابع خرید واحد مسکونی شامل پس‌انداز فردی، فروش دارایی و وام‌های بانکی است. در این میان، سهم پس‌انداز فردی، معلوم و فروش دارایی نامعلوم



رشد خوبی برخوردار شده و دولت می‌خواهد، نقدینگی سرگردان وارد بازار مسکن نشود. بسته پولی ۱۳۹۰ که توسط بانک مرکزی ایران اجرا شد باعث شد که نرخ سود سپرده‌های بانکی کاهش یابد و این امر موجب خروج سپرده‌ها از بانک‌ها و سرازیر شدن به بازار سکه و دلار شد. «هدفمندی یارانه‌ها» در یکسال اخیر اجرایی شد و از این رو قیمت انرژی مانند آب، برق، گاز و بنزین، آزاد و گران شد.

است. البته سهم وام‌بانکی کاملاً معلوم است. پرداختن وام‌های مناسب برای خرید واحد مسکونی از جمله مهم‌ترین سیاست‌های طرف تقاضاست. به‌طور کلی پخش کردن پول تحت عنوان تسهیلات (اعتبارات) بانکی به مردم برای خرید وام مسکونی، نوعی تحریک تقاضا برای واحد مسکونی است.

سهم حامل‌های انرژی در ساخت و ساز مسکن ۷۰ درصد است، بنابراین هزینه تولید واحد مسکونی زیاد شد و بیشتر تولیدکنندگان واحد مسکونی خرده‌پا و انبوه‌سازان ترجیح می‌دهند واحدهای تولید شده را در کلانشهرهای کشور «احتکار» کنند و به زبان اقتصادی به بازار عرضه نکنند. این «احتکار» باعث بالا رفتن قیمت واحد مسکونی و به دنبال آن افزایش اجاره‌بها خواهد شد.

اما پرسش بنیادین این است که اگر سیاست طرف تقاضای مسکن، تحریک شود، یعنی وام‌های گوناگون پرداخت شود، ولی سیاست طرف عرضه، تحریک پذیر نباشد، فقط قیمت واحد مسکونی افزایش می‌یابد. از پایان سال ۱۳۸۹ و نیمه اول ۱۳۹۰ شاهد هستیم که رشد قیمت مسکن در شهر تهران صورت گرفته و علت عمده آن این است که دولت در کلانشهرهایی مانند تهران، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و قم، زمین خالی ندارد که در اختیار «مسکن مهر» قرار دهد تا بتواند طرف عرضه مسکن را تحریک کند. سالانه صدهزار نفر به شهر تهران مهاجرت می‌کنند (سیاست تحریک طرف تقاضا)، از این رو بدیهی است که قیمت واحد مسکونی و اجاره مسکن افزایش داشته باشد.

سهم هزینه مسکن، در سبد خانوار شهری ایرانی بالاست و این امر سبب می‌شود که خانوارها کوشش کنند مالک واحد مسکونی شوند و از «اجاره‌نشینی» رهایی یابند، زیرا در ۳۵ سال اخیر به‌طور متوسط، سهم هزینه مسکن در سبد خانوار شهری ۳۲ درصد بوده است، در صورتی که این سهم در کشورهای پیشرفته ۱۰ درصد می‌باشد.

در ۱۰ سال اخیر همواره بهای نفت در بازار جهانی، رشدی فزاینده داشته است (از بشکه‌ای ۶۰ تا ۱۳۰ دلار). این امر برای اقتصاد ایران که کشوری نفت خیز و نفت فروش است، ظاهراً خوشایند است، زیرا درآمدهای ارزی دولت به شدت افزایش خواهد یافت، اما همین عامل به ظاهر خوشایند در صورت عدم مدیریت صحیح می‌تواند به امری بسیار ناخوشایند تبدیل شود زیرا عامل افزایش نقدینگی در اقتصاد کشور شده و از آنجا که ضریب تکاثر (Multiplire) در اقتصاد ایران ۴/۵ است، باعث خلق پول فراوان در اقتصاد کشور گشته و نهایتاً تورم را در پی خواهد داشت و دولت برای کنترل تورم می‌کوشد مواد غذایی، کالاهای واسطه‌ای و نهایی را از خارج وارد کند و این امر پی‌آمدهایی مانند از دست رفتن تولیدات کشاورزی، کوچ روستاییان به کلانشهرها و ورشکسته شدن تولیدکنندگان خرده‌پارا به ارمغان خواهد آورد و در یک کلام اقتصاد داخلی خالی می‌شود که اصطلاحاً به آن «بیماری هلندی» می‌گویند، یعنی ارزهای از خارج آمده دوباره به خارج بازمی‌گردد، با این تفاوت که اقتصاد داخلی از تولید ملی خالی می‌شود.

امروزه «بانک مسکن» تنها بانکی است که وام مسکن می‌دهد. این وام به هر خانوار ۲۰ میلیون تومان است که البته این در صورتی است که خانوار ۱۰ میلیون تومان به صورت سپرده نزد بانک مسکن به مدت یکسال تمام نگه دارد.

تحقیقاً یک واحد مسکونی ۴۰ متری در کلانشهرهای ایران حدوداً ۷۰ میلیون تومان می‌باشد. بنابراین وام ۲۰ میلیون تومانی مسکن فقط ۳۰ درصد قیمت یک واحد مسکونی را پوشش می‌دهد. بنابراین وام مسکن در کلانشهرهای کشور آتچنان کارایی و فایده‌ای ندارد. از این رو راهکارهایی برای برون‌رفت از بحران عدم تعادل در عرضه و تقاضای بازار مسکن ارائه می‌شود تا بتوانیم در یک دوره پنج‌ساله به یک تعادل پایدار در عرضه و تقاضای مسکن در بازار مسکن برسیم و شاهد افزایش روزافزون در قیمت مسکن در کلانشهرهای ایران و دیگر شهرهای متوسط و کوچک باشیم.

#### سیاست طرف عرضه

##### ۱- ساختن شهرها و شهرک‌های جدید

کلانشهرهای ایران مانند تهران، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و قم دارای وسعت زیادی نیستند و از این رو تراکم جمعیت سبب شده که زمین خالی در اختیار شهرداری‌ها نباشد. از آنجا که اکثریت کارخانجات صنعتی ایران در این کلانشهرهاست، میل مهاجرت به این کلانشهرها روز به روز بیشتر می‌شود. برای حل معضل مسکن می‌توان در فاصله نسبتاً کمی از شهرهای اصلی اقدام به شهرک‌سازی‌های گسترده و ساخت شهرهایی جدید نمود و با ایجاد امکانات رفاهی لازم، باعث جذابیت این

شهرک‌ها و شهرهای جدید شد.

اینک دولت در اطراف کلانشهر تهران، شهرهای جدید مانند هشتگرد، پردیس و پرند با عنوان «مسکن مهر» در حال ساخت دارد که اقدامی شایسته و بایسته است.

از سوی دیگر دولت یکسالی است که به آزادسازی قیمت انرژی پرداخته یعنی بهای آب، برق، بنزین و... را آزاد کرده است. از آنجا که احداث شهرهای جدید، هشتگرد، پردیس و پرند در فاصله ۴۰ تا ۶۰ کیلومتری کلانشهر تهران قرار دارد و چون حمل و نقل عمومی مانند اتوبوس و مترو کامل نشده، آمد و رفت از کلانشهر تهران به این شهرهای جدید را پرهزینه می‌نماید، از این رو باید هرچه سریع‌تر امکانات حمل و نقل کامل شود و افزون بر آن شرایط آسان‌تری برای مردم فراهم شود تا بتوانند به مراکز خرید، مراکز آموزشی، بهداشتی و تفریحی دسترسی داشته باشند.

## ۲- بلندمرتبه‌سازی

تراکم نسبی جمعیت در کلانشهر تهران، معادل ۱۰۵۵۰ نفر در هر کیلومتر مربع است، حال آن‌که این تراکم در کل ایران معادل ۴۵ نفر در هر کیلومتر مربع است. بنابراین باید بین عرضه و تقاضای زمین قابل ساخت و ساز و ارتفاع ساختمان‌ها در هر منطقه و شهری یک ارتباط مستقیم حاکم باشد. به عبارت دقیق‌تر در مناطقی همچون تهران، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و قم که زمین کافی برای ساخت و ساز

برای «مسکن مهر»، انبوه‌سازان و تولیدکنندگان مسکن (خرده‌پاها) وجود ندارد، بایسته است که «بلندمرتبه‌سازی» به عنوان یک سیاست جدید در دستور کار دولت قرار گیرد، زیرا اگر «بلندمرتبه‌سازی» عملیاتی شود از آنجایی که ۴۰ درصد قیمت یک واحد مسکونی را زمین تشکیل می‌دهد، بلندمرتبه‌سازی می‌تواند سهم زمین در تولید یک واحد مسکونی را به ۲۰ درصد کاهش داده و این امر به این نتیجه مبارک می‌انجامد که قیمت تمام شده واحد مسکونی به شدت کاهش یافته و اقشار کم‌درآمد نیز صاحب واحد مسکونی شوند. در سیاست «کوته‌مدتی‌سازی» عکس این حالت اتفاق می‌افتد و تولید واحد مسکونی گران می‌شود، در این حالت افراد کم‌درآمد «تقاضای مؤثر» برای خرید واحد مسکونی نخواهند داشت، بنابراین ساخت و ساز مسکن در کشور وارد فاز رکود می‌شود و اجاره واحد مسکونی در کلانشهرها شدیداً بالا خواهد رفت.

ناگفته پیداست در «سیاست بلندمرتبه‌سازی» لازم است به موضوعاتی مانند ترافیک، تراکم منطقه، جمعیت، خدمات رفاهی (آب، برق، گاز و تلفن) و مشخصات فرهنگی (ایجاد دبستان، دبیرستان) توجه شود.

مقایسه کلانشهر تهران از نظر ارتفاع (بلندمرتبه‌سازی) با دیگر کلانشهرهای دنیا به ما

می‌گوید که کلانشهر تهران یک شهر کوتاه‌قامت است و این کوتاه‌قامتی سبب شده که متوسط یک متر مربع بنا در این کلانشهر، بیش از دو میلیون تومان باشد.

چنانچه کلانشهرهای کشور آمادگی برای بلندمرتبه‌سازی را نداشتند، بایسته است که شهرهای جدید یا شهرک‌هایی که در اطراف این کلانشهرها می‌سازیم، حتماً «سیاست بلندمرتبه‌سازی» در مورد آنها اجرا شود.

## ۳- کوچک‌سازی

امروزه بیشتر کشورهای پیشرفته با در اختیار داشتن تکنولوژی‌های جدید توانسته‌اند واحدهای مسکونی ۴۰ تا ۵۰ متر مربع را به گونه‌ای طراحی نمایند که مانند یک واحد مسکونی ۸۰ متر مربعی امکانات و راحتی داشته باشند، یعنی در زمینی که قبلاً یک واحد مسکونی ساخته می‌شد اینک می‌توان سه واحد مسکونی ساخت. البته برای آن‌که این شیوه خانه‌سازی در جامعه جا بیفتد نیاز به فرهنگ‌سازی و تبلیغات رسانه‌ای دارد تا عموم مردم از آن استقبال کنند. به عبارت دیگر «کوچک‌سازی» در کنار «بلندمرتبه‌سازی» در کلانشهرهای ایران، پاسخگوی تقاضای مسکن مردم نیازمند مسکن است. مسکن هرچقدر که کوچکتر باشد و تولید آن نیز انبوه (زیاد) باشد، باعث کاهش هزینه تولید می‌شود که اولاً عرضه مسکن افزایش می‌یابد و ثانیاً هرچقدر قیمت مسکن پایین‌تر باشد، تقاضای مسکن نیز زیادتر می‌شود و اقتصاد مسکن به تعادل پایدار می‌رسد.

## ۴- حرفه‌ای کردن ساخت و ساز

در ۴۰ سال اخیر، بیش از ۸۰ درصد ساخت و سازهای مسکن به صورت سنتی و توسط تولیدکنندگان خرده‌پانجام‌گرفته (تولیدکنندگانی که حداکثر ۱۰ واحد ساخته‌اند). این کار معایب فراوان داشته است: الف- زمان ساخت و ساز طولانی می‌شود. ب- کیفیت ساخت و ساز پایین می‌آید. ج- هزینه تولید ساخت و ساز زیاد می‌شود. د- در صورت پیدایش رکود، افراد خرده‌پا، کارشان متوقف می‌شود. ه- خرده‌پاها حداکثر پنج طبقه دو واحدی می‌سازند.

برای رهایی از این معضل پیشنهاد می‌شود که ساخت و ساز از حالت سنتی خارج شود و صنعتی (حرفه‌ای) شود، بدین معنا که دولت از طریق مقاطعه‌کاری، ساخت «واحدهای مسکونی کوچک» را به صورت «بلندمرتبه‌سازی» به شرکت‌های پیمانکار واگذار نماید و این شرکت‌ها با دریافت «حق‌الزحمه مناسب» اقدام به ساخت و ساز در مقیاس انبوه نمایند. این کار فایده‌هایی چند دارد: الف- هزینه تولید واحد مسکونی به شدت کاهش می‌یابد. ب- زمان ساخت و ساز کوتاه می‌شود. ج- کیفیت ساخت و ساز استاندارد می‌شود. د- تولید انبوه و بلندمرتبه‌سازی و کوچک‌سازی اجرایی می‌شود.

**اگر دولت، فقط تقاضای مسکن را با پرداخت وام مسکن تحریک کند، حاصلی جز تورم در قیمت مسکن و اجاره‌بهدار پی نخواهد داشت. چنان‌که در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۴ (به خاطر چند برابر شدن قیمت نفت در بازار جهانی)، ۷۵-۱۳۷۳ (۲۰ تا ۴۰ برابر شدن قیمت دلار در اقتصاد ایران، به خاطر سیاست تعدیل اقتصادی دولت) و ۸۶-۱۳۸۵ (افزایش قیمت نفت در بازار جهانی از بشکه‌ای ۶۰ دلار به ۱۳۰ دلار) نقدینگی در اقتصاد ایران، شدیداً افزایش یافت و به دنبال آن تورم بالا رفت و سرانجام این تورم خود را در افزایش قیمت واحد مسکونی و اجاره‌بها نشان داد، زیرا با افزایش نقدینگی، عرضه مسکن نتوانست افزایش یابد و تقاضای مؤثر خانوارها نیز خود را در افزایش قیمت نشان داده است**

هدر کود و رونق اقتصادی به مقاطعه کاران حرفه‌ای آسیبی نمی‌رساند. امروزه در جهان شاهدیم که ساختمان‌های مسکونی بلند مرتبه (دارای واحدهای مسکونی کوچک) در زمان بسیار کوتاهی ساخته می‌شود که این کار اولاً عرضه و تقاضای واحد مسکونی را به تعادل می‌رساند. ثانیاً سرمایه‌های به کار گرفته شده در زمان کوتاهی وارد یک پروژه عظیم مسکونی دیگر می‌شود. ثالثاً از افزایش قیمت مسکن و اجاره بها جلوگیری می‌کند.

امروزه «مسکن مهر» در شهرهای کوچک، متوسط و کلانشهرهای ایران، ساخت و ساز حرفه‌ای (صنعتی) را پیش گرفته است تا بتواند به اهداف یاد شده زودتر برسد و اقشار کم درآمد را زودتر و راحت‌تر صاحب واحد مسکونی کند، از این رو صاف کردن زمین، خیابان‌بندی، لوله کشی آب و گاز، احداث مدرسه، مسجد، مغازه و امکانات فرهنگی در کنار تولید واحد مسکونی در دستور کار مجریان «طرح مسکن مهر» است، در صورتی که در تولید سنتی (توسط تولید کنندگان خرده‌پا) ایجاد چنین امکاناتی ناممکن می‌نماید.

#### ۵- تشکیل بازار رهن ثانویه تأمین مسکن

با توجه به ویژگی‌های تأمین مالی مسکن و به منظور مدیریت ریسک‌های موجود در بخش مسکن، کشورهای مختلف به تناسب شرایط اقتصادی و اجتماعی خود، نهادها و ابزارهای مختلفی را طراحی و به کار گرفته‌اند. گوناگون‌سازی نهادها و ابزارهای مالی و ایجاد بازاری کارآمد برای دادوستد این ابزارها، دارای اهمیت فراوان است. هر چه مشارکت کنندگان در بازار «ریسک توزیع شده» بیشتر باشد، نظام مالی دارای ثبات بیشتری خواهد شد. هر چه تنوع امکانات بیشتر باشد، خانوارها، حق انتخاب بهتری خواهند داشت. اما در ایران، تجهیز و تخصیص منابع اعتباری از سوی بانک‌هاست. بانک‌ها هم به دلیل ریسک‌های موجود فقط در شرایط خاصی وارد بازار مسکن شده‌اند.

#### سهم منابع مختلف در تأمین سرمایه گذاری مسکن در ایران (درصد)

شوع	سال	۱۳۷۹	۱۳۸۰	۱۳۸۱	۱۳۸۲
بخش دولتی	۶/۶۴	۳/۵۶	۳/۹۷	۴/۲۳	
سیستم بانکی	۳۲/۲۲	۳۲/۳۸	۳۲/۸	۳۰/۷۴	
پس انداز خصوصی	۶۲/۱۴	۶۴/۰۶	۶۳/۲۳	۶۵/۰۳	
سرمایه گذاری در بخش مسکن	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	

ماخذ: گزارش اقتصادی سال ۱۳۸۲ و نظارت بر عملکرد برنامه سوم توسعه، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مهرماه ۱۳۸۳

چنانکه جدول بالا نشان می‌دهد سهم سیستم بانکی حدود ۳۰ درصد است و بیشترین سهم متعلق به بخش خصوصی با حدود ۶۳ درصد است، از این رو نیاز به بررسی کارشناسی برای تنوع بخشیدن به ابزارها و نهادهای مالی احساس می‌شود.

منظور از «تشکیل بازار رهن ثانویه تأمین مسکن» بازاری است که در آن دارایی بانک‌ها (مطالبات و تسهیلات داده شده آنها) تبدیل به اوراق بهادار شده و در بازار بورس، خرید و فروش می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، تسهیلاتی که بانک‌ها قبلاً به خریداران مسکن پرداخت کرده‌اند به یک شرکت

دیگر به نام «ناشر» - که به نوعی به خودشان وابسته است - می‌فروشند و با پول دریافت شده از آن شرکت، دوباره در زمینه مسکن، تسهیلات جدید می‌دهند. آن شرکت «ناشر» از طریق «اوراق مشارکت» و فروش آن در بورس، منابع مالی مورد نیاز برای پرداخت به بانک‌ها را تأمین خواهد کرد.

این کار سبب می‌شود که امر تقاضای خرید مسکن تحریک شود، بدین صورت که امر خرید و فروش مسکن به راحتی انجام گیرد، یعنی هنگامی که متقاضی مسکن، پول نقد برای خرید مسکن ندارد و فروشنده هم به علت نداشتن اطمینان، حاضر به فروش قطعی مسکن به متقاضی مسکن نیست، بانک به عنوان واسطه (میان خریدار و فروشنده) وارد معامله می‌شود. به عبارت ساده‌تر بانک، خانه متقاضی مسکن را در رهن خود قرار می‌دهد و پول را به فروشنده مسکن می‌دهد و خریدار (متقاضی مسکن) با پرداخت اقساط مسکن، سرانجام صاحب خانه می‌شود. البته این کار باعث مهار نقدینگی و جهت دادن آن به بخش مسکن می‌شود. دولت برای اینکه به خریداران اوراق بازار رهن ثانویه، انگیزه کافی برای خرید اوراق را بدهد، بایستی سود بالاتری برای آنها در نظر بگیرد. بازار رهن ثانویه، علاوه بر این که نقدینگی سرگردان را جمع‌آوری می‌کند، باعث می‌شود که این نقدینگی وارد بخش تولید مسکن شده و از تورم در کشور جلوگیری کند.

چنانکه می‌دانیم در اقتصاد ایران، ۷۰ شغل به طور مستقیم و ۲۰۰ شغل به طور غیرمستقیم به بخش مسکن وابسته است، بنابراین با افزایش تولید واحد مسکونی و رونق این بخش، صنایع وابسته به بخش مسکونی و بخش حمل و نقل، سیمان، آجر، آهن، آهک، در و پنجره و... نیز رونق می‌گیرد.

بازار رهن ثانویه هنگامی می‌تواند در ایران اجرایی شود که کارآمدی نظام بانکی ایران پیشرفت کند. به عبارت دقیق‌تر، استقلال نظام بانکی و شفاف شدن نرخ سود بانکی بر اساس عرضه و تقاضای پول در سیستم بانکی اجرایی شود.

به تازگی وزارت مسکن و شهرسازی اعلام کرده که «تشکیل بازار رهن ثانویه مسکن» یکی از سیاست‌های این وزارتخانه بوده و می‌خواهد از شورای بورس مجوز بگیرد. بر این اساس، بانک مسکن و بانک ملی در «طرح رهن ثانویه مسکن» همکاری خواهند داشت، به طوری که بانک مسکن این طرح را یک میلیارد تومان و بانک ملی ۵۰۰ میلیون تومان تأمین مالی خواهند کرد.

#### ۶- جذب سرمایه گذاری خارجی

برای بهره‌مندی از تکنولوژی‌های جدید و شیوه‌های تولید صنعتی (نه سنتی) مسکن، باید از تجربه کشورهای موفق در امر تولید مسکن استفاده کرد. به عبارت دیگر، دولت بایستی برای راه‌اندازی تولید انبوه مسکن، از سرمایه‌گذار خارجی بخواهد که در این امر سرمایه‌گذاری کند. این کار می‌تواند ظرفیت تولید و عرضه مسکن را در کشور افزایش دهد و همچنین کیفیت ساخت و ساز در کشور را نیز استاندارد نماید. امروزه کشور ترکیه در شهر جدید «پرنده» - ۶۰ کیلومتری شهر تهران - واحدهای مسکونی زیادی را در دست ساخت دارد. ناگفته پیداست که این امر می‌تواند تولید و عرضه مسکن را افزایش داده و بخشی از تقاضای مؤثر مسکن در شهر تهران را پاسخ دهد.

#### ۷- اخذ مالیات

تردید نیست که یک واحد مسکونی، استفاده‌ای دوگانه دارد. برای

اقتضای کم در آمد، مسکن یک کالای مصرفی است، یعنی در آن ساکن می شوند و قصد کسب در آمد ندارند. اما برای افراد سرمایه دار، مسکن هم یک کالای مصرفی و هم یک کالای سرمایه ای است، برای نمونه یک سرمایه دار دو واحد مسکونی می خرد یکی را خود ساکن می شود و واحد دوم را به دیگری اجاره داده و کسب در آمد می کند.

گاهی بعضی از دلالتان و سفته بازان، واحدهای مسکونی را «احتکار» می کنند و با توجه به «تورم انتظاری»، واحدها را خالی نگه می دارند و به زبان اقتصادی به بازار عرضه نمی کنند. این امر سبب کمبود عرضه واحدهای مسکونی در بازار شده و افزایش قیمت واحد مسکونی و اجاره بهار در پی خواهد داشت.

طبق سرشماری سال ۱۳۹۰ حدود ۱/۶ میلیون واحد مسکونی خالی از خانوار در کشور وجود دارد و در شهر تهران معادل ۳۲۷۵۰ واحد مسکونی برآورد شده است. با توجه به این که در تهران سه میلیون واحد مسکونی وجود دارد، یعنی ۱۰ درصد واحدهای مسکونی شهر تهران خالی است (۱۹) بنابراین دولت باید با اعمال سیاست های مالیاتی مناسب بر واحدهای مسکونی (خالی از خانوار) - که صاحبان آنها عموماً دلالتان و سوداگران زمین هستند - جلوی تقاضای سوداگری آنها را بگیرد و مالکین واحدهای مسکونی (خالی از خانوار) را وادار کند تا واحدهای مسکونی (خالی از خانوار) را به خانوارها اجاره دهند تا آنکه کی به تعادل در بازار عرضه و تقاضای مسکن نزدیکتر شویم.

#### ۸- نوسازی بافت های فرسوده

از طرف دیگر، دولت در کلانشهرهای ایران، از زمین خالی «برای مسکن مهر ندارد، البته می تواند «بافت فرسوده مسکونی» را نوسازی کند، از این رو می بینیم که عرضه و تقاضای واحدهای مسکونی نامتعادل است و این امر سبب می شود که عرضه و تقاضا دارای تعادل نباشند. شاید راه حل این باشد که بافت های فرسوده را نوسازی کنند.

بخش عمده ای از سطح شهرهای کشور ایران، دچار فرسودگی و ناکارآمدی است. در این محدوده ها سرمایه های انسانی، مالی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور در معرض خطر ناشی از حوادث غیرقابل پیش بینی است. بافت های فرسوده شهری از محله های فرسوده ای تشکیل شده که از یک سو دارای ارزش های غنی معماری و شهرسازی است و از سوی دیگر به علت عدم تطابق با زندگی شهری امروزین، دارای مشکلات زیربنایی و روبنایی است. در حال حاضر، محدوده بافت های فرسوده ۳۵۵ شهر معلوم شده که از این تعداد، محدوده بافت فرسوده نزدیک به ۳۰۰ شهر در مجموع (با جمعیت ۳۰ میلیون نفری) با مساحت ۵۸۲۵۰ هکتار، در مراجع ذی صلاح به تصویب رسیده است.

با بهسازی و نوسازی بافت های فرسوده شهری می توان از ظرفیت های قابل توجه و بی بدیل آن به خوبی استفاده کرد، بنابراین نظام بانکی کشور باید خود را برای ارائه تسهیلات به پروژه های مختلف توسعه شهری در قالب بهسازی و نوسازی بافت های فرسوده شهری آماده کند. البته لازمه از بین بردن بافت های فرسوده، علاوه بر تأمین تسهیلات بانکی کم بهره، اعمال معافیت های مالیاتی نیز است.

مطالعات موردی نشان می دهد که از تخریب یک واحد مسکونی فرسوده می توان ۳/۲ واحد تا ۶/۷ واحد جدید ساخت. به عبارت

اقتصادی، عرضه ۲۰۰ تا ۶۰۰ درصد افزایش می یابد و این امر می تواند تقاضای مسکن شهری را به راحتی پاسخ دهد. اقدامات هشت گانه بالا همگی سبب افزایش عرضه مسکن در کشور خواهد شد. این ابزارها در بسیاری از کشورهای دنیا اجرا شده و پاسخ شایسته ای به همراه داشته است.

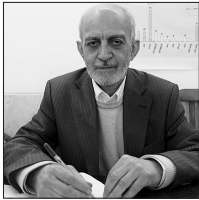
اگر دولت، فقط تقاضای مسکن را با پرداخت وام مسکن تحریک کند، حاصلی جز تورم در قیمت مسکن و اجاره بها در پی نخواهد داشت. چنان که در سال های ۱۳۵۴-۵۶ (به خاطر چند برابر شدن قیمت نفت در بازار جهانی)، ۱۳۷۳-۷۵ تا ۲۰ تا ۴۰ برابر شدن قیمت دلار در اقتصاد ایران، به خاطر سیاست تعدیل اقتصادی دولت) و ۱۳۸۵-۸۶ (افزایش قیمت نفت در بازار جهانی از شبکه ای ۶۰ دلار به ۱۳۰ دلار) نقدینگی در اقتصاد ایران، شدیداً افزایش یافت و به دنبال آن تورم بالا رفت و سرانجام این تورم خود را در افزایش قیمت واحد مسکونی و اجاره بها نشان داد، زیرا با افزایش نقدینگی، عرضه مسکن نتوانست افزایش یابد و تقاضای مؤثر خانوارها نیز خود را در افزایش قیمت نشان داده است.

\* دانشجوی دکتری اقتصاد

#### پی نوشت:

- ۱- مهرمان صدیقی، روزنامه ایران، شماره ۳۵۵۲، ۱۰/۳/۸۵، ص ۱۰.
- ۲- سایت اینترنتی.
- ۳- بررسی تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب، بانک مرکزی، اداره بررسی ها، ص ۱۸۷.
- ۴- همان، ص ۱۸۷.
- ۵- همان، ص ۱۸۸.
- ۶- میلیون فریدمن، نقل از کتاب پول، ارز و بانکداری نوشته مجتبی زمانی فراهانی، ص ۳۱۸.
- ۷- نشریه چشم انداز ایران، شماره ۴۸، ص ۵۰.
- ۸- Glaeser, E., Gyourko, Joseph, Saiz/Albert, ۲۰۰۸, "Housing supply and Housing Bubble".
- ۹- Baker, Dean, ۲۰۰۲, "The Run - Up in house Prices; I SIT Real or IS is Another Bubble," washing Ton, D.C; Center for Economic and Policy Research [http://www.cepronet/index.php/publications/reports/the-run-up-in-home-prices-is-it-real-or-is-it-another-bubble]
- ۱۰- Shiler, R. ۲۰۰۶, Irrational Exuberance (۲nd edition), Princeton, NJ; Princeton, N Princeton university press - Dean Baker, ۲۰۰۸, p, ۴.
- ۱۱- Dean Baker, ۲۰۰۸, ۴۰.
- ۱۲- Edward, Glaeser www.Census.Gov/hhes/www/housing/hus/qtr۴۰۷press.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- Baker, Dean "The housing Bubble and the Financial Crisis", Real - world Economics Review, Issuenu. ۴۶, ۲۰ March ۲۰۰۸.
- ۱۵- Dean Baker, ۲۰۰۸, ۶۰.
- ۱۶- همان.
- ۱۷- http://www.standandpoors.com/prtal/site/sp/en/us/page article/۰/۰/۰/۱۱۴۸۴۳۳۰۱۸۴۸۸.html.
- ۱۸- Dean Baker, ۲۰۰۸, ۶.
- ۱۹- علی، نیکزاد، وزیر مسکن و شهرسازی، روزنامه آرمان (۱ مرداد ۱۳۹۱)، ص ۱۰.





سید کاظم اکرمی

## نگرشی کوتاه به تحولات آموزش و پرورش

ارسال کرد. همین‌جا لازم است ذکر کنم که طرح تغییر بنیادی اگر چه از جهت اجرایی بویژه در مورد تربیت معلم، کاری دقیق و قوی بود، از جهت فلسفی نقص‌هایی در مورد معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی داشت که در سند تحول بنیادین که مورد بحث ماست، وضع شده است.

وقتی طرح تغییر بنیادی به شورای عالی انقلاب فرهنگی ارسال شد، من به علت عدم کسب رأی لازم از مجلس، مسئولیتی در آموزش و پرورش نداشتم و به دانشگاه تربیت معلم منتقل شدم. شورای عالی با وجود خواست بعضی از مسئولان جدید طرح را تصویب کرد، اما در اجرای طرح، مسئولان به جای کار تدریجی و پایه‌ای فقط به دوره متوسطه توجه کردند و کتابچه‌ای با عنوان «کلیات نظام جدید آموزش متوسطه» منتشر کردند. در بحث مزایای این طرح به چند نکته اشاره شده است که عبارتند از:

۱- تأسیس دوره پیش‌دانشگاهی

۲- تشکیل شاخه کار دانش

۳- تشکیل دوره‌های کاردانی پیوسته

البته تشکیل شاخه کار دانش در دوره‌های کاردانی پیوسته با عنوان‌هایی نظیر «آموختن از کار و کار آموختن» در طرح تغییر بنیادی به خوبی ملاحظه شده است و می‌توان گفت یکی از تغییرات مطلوب پس از انقلاب از دید عده زیادی از خانواده‌ها و دانش‌آموزان ایجاد شاخه کار دانش است.

تغییر شیوه تحصیل متوسطه به صورت ترمی - واحدی و بیکار شدن دانش‌آموزان نوبالغ دبیرستانی در وسط هفته آثار منفی اخلاقی‌ای به وجود آورد که هنوز هم معلمان علاقمند به معنویت و اخلاق با نگاهی از آن یاد می‌کنند و همین ناراحتی‌ها سبب شدند که با تغییر مسئولان وزارت، برنامه متوسطه دوباره دیگرگون شد.

در دوره اصلاحات زنده‌یاد مهندس جعفر علاقمندان از بعضی استادان فلسفه تربیت برای

مدتی است بحث سند تحول بنیادین آموزش و پرورش که به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسیده مطرح شده است. داستان تغییر و تحول بنیادی آموزش و پرورش قدمتی به اندازه سال‌های انقلاب اسلامی دارد. روزگاری شهید بهشتی در مورد تهیه قانون اساسی آموزش و پرورش بود و جلساتی با حضور افراد مختلف از جمله شهیدان باهنر، رجایی و سید کاظم موسوی برای تدوین این قانون اساسی تشکیل شد که زحمات این عزیزان با فاجعه‌های هفتم تیر و هشتم شهریور سال ۱۳۶۰ تقریباً به باد رفت. در دوره وزارت آقای پرورش دوباره برای تهیه طرح تحول آموزش و پرورش گام‌هایی برداشته شد. در سال‌هایی که من مسئولیت اداره وزارت آموزش و پرورش را بر عهده داشتم از شورای عالی انقلاب فرهنگی خواستم با تعیین افرادی «شورای تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش» را تشکیل دهند که شورا هم در جلسه مورخ ۱۳ اسفند ۱۳۶۴ دستور تشکیل شورایی مرکب از دو نفر از استادان حوزه علمیه، سه نفر از معاونان آموزش و پرورش، سه نفر از اعضای شورای عالی برنامه‌ریزی شورای عالی انقلاب فرهنگی، یک نفر از اعضای شورای عالی آموزش و پرورش، یک نفر از اعضای کمیسیون آموزش و پرورش مجلس شورای اسلامی، ۱۰ معلم (زن و مرد) آگاه به انتخاب وزیر، یک نفر از کارشناسان یا متخصصان وزارت

برنامه و بودجه به انتخاب وزیر آن وزارتخانه را صادر کرد. این شورا به ریاست آقای دکتر احمد احمدی استاد فلسفه دانشگاه تهران تشکیل شد. در همه استان‌ها هم شورایی از معلمان فاضل برای اظهار نظر در زمینه تغییر در ارکان و اصول و برنامه‌های آموزش و پرورش به وجود آمد و تعامل خوبی هم بین شورای مرکزی و شورای استان‌ها برقرار بود.

این شورا مجموعه‌ای از مسائل و موضوعات و مصوبات خود را در ۱۵۰ صفحه فشرده با عنوان «طرح کلیات نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران» در سال ۱۳۶۷ به شورای عالی انقلاب فرهنگی برای تصویب

**تشکیل شاخه کار دانش در دوره‌های کاردانی پیوسته با عنوان‌هایی نظیر «آموختن از کار و کار آموختن» در طرح تغییر بنیادی به خوبی ملاحظه شده است و می‌توان گفت یکی از تغییرات مطلوب پس از انقلاب از دید عده زیادی از خانواده‌ها و دانش‌آموزان ایجاد شاخه کار دانش است**

نگارش فلسفه تربیت دعوت به عمل آورد. نظارت این کار هم مانند گذشته به عهده دکتر احمد احمدی بود. ستاد انقلاب فرهنگی هم مرام‌آموذ کرد که در زمینه‌های مدیریت، معلم دانش‌آموز و برنامه درسی آسیب‌شناسی کرده راه‌حلی‌هایی ارائه دهم که با دعوت از چند نفر از استادان محترم دانشگاه‌ها مجموعه‌ای با هدف رفع نقص‌ها و تربیت اسلامی فراهم شد. ناظر کار هم مرحوم دکتر کاردان بود.



نظری تحول بنیادین...» آموزش و پرورش مسامان می‌یابد و دانش‌آموختگان و تربیت‌یافتگان آموزش و پرورش تا حدود قابل ملاحظه‌ای از «شایستگی‌ها و توانمندی‌های اعتقادی، عاطفی و رفتاری هماهنگ با نیازهای جامعه» برخوردار خواهند شد؟ غیر از یکی دو همایش که در زمان وزارت آقای حاجی در زمینه اصلاحات در آموزش و پرورش برقرار شده، هنوز بحث

جامع و چند بعدی در زمینه آسیب‌شناسی آموزش و پرورش نداشته‌ایم و شاید هم با توجه به این که امکان انتقاد صریح به همه چیز و همه کس وجود ندارد در آینده هم نداشته باشیم و تا آسیب‌شناسی کاملی در مورد ۳۰ سال گذشته و ارائه راه‌حلی‌هایی برای برون‌رفت از آن آسیب‌ها نشود، گمان نمی‌کنم آرمان‌ها و اهداف تهیه‌کنندگان آن تحقق یابد.

نکته قابل توجه این است که طی این ۳۰ سال کتاب‌های درسی تغییر کرده و محتوای آنها در حد امکان با توجه به هدف‌های انقلاب تهیه شده است (درست است که فلسفه تربیت رسمی در اختیار مؤلفان کتاب‌ها نبوده، اما از همان آغاز انقلاب، مسئولان و سازمان پژوهش

و برنامه‌ریزی وزارت، افرادی کم و بیش آگاه به فلسفه انقلاب اسلامی بوده‌اند). بخشنامه‌ها، آیین‌نامه‌ها، مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش به تناسب آرمان‌ها و هدف‌های انقلاب دیگرگون شده‌اند. مدیران سطوح گوناگون آموزش و پرورش بویژه مدیران مدارس همه از نیروهای متعهد برگزیده شده‌اند. آموزش ضمن خدمت به صورت‌های گوناگون سعی کرده معلمان را با هدف‌های انقلاب اسلامی آشنا کند و در یک کلام اکثریت دست‌اندرکاران آموزش و پرورش خواسته‌اند جوانانی دیندار، اخلاقی، دانش‌دوست، اهل مطالعه، آشنا به حرفه‌ها و صنایع مورد نیاز و... تربیت کنند، اما چرا موفقیت لازم به دست نیامده است؟ چرا این گریزی نسل جوان، بویژه در چند سال اخیر در حدی است که گاهی در برنامه‌های تلویزیونی هم به آن اشاره می‌شود؟

انتقاد دیگر این است که تهیه‌کنندگان سند برای اجرایی شدن هدف‌های آن و تغییر نکردن آنها با تغییر وزیر و مسئولان وزارتخانه به خوبی به آن پرداخته‌اند تشکیل شورای تربیت است.

البته اصل شورای تربیت فکر خوبی است، اما هیچ راهکاری برای این که شورای تربیت رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی و وزیر قرار گیرد ارائه نشده است. از سوی دیگر نقشی برای انتخاب آزاد افراد شورا

**اصل شورای تربیت فکر خوبی است، اما هیچ راهکاری برای این که شورا در اختیار رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی و وزیر قرار گیرد ارائه نشده است. از سوی دیگر نقشی برای انتخاب آزاد افراد شورا از سوی معلمان کشور (نه تنها تهران) و استادان تعلیم و تربیت دانشگاه‌ها قائل نشده‌اند**

سرانجام در سال ۱۳۸۵ مقام معظم رهبری در چند نوبت از سخنرانی‌های خود، تحول بنیادین در آموزش و پرورش و تدوین فلسفه اسلامی برای آموزش و پرورش به طور کلی (اعم از آموزش و پرورش و آموزش عالی و دیگر دستگاه‌های فرهنگی) را خواستار شدند. بعضی از استادانی که در ستاد انقلاب فرهنگی با من همکاری کردند، همراه جمعی دیگر از استادان رشته‌های گوناگون تعلیم و تربیت چند سال تلاش جدی کردند و پس از نظرخواهی از استادان دیگر و تغییرات و کارهای تکمیلی، سرانجام مجموعه‌ای با عنوان «مبانی نظری تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت رسمی

عمومی جمهوری اسلامی ایران» برای تصویب نهایی به شورای عالی انقلاب فرهنگی ارسال کردند که شورای مذکور آن را تصویب و در آذرماه ۱۳۹۰ منتشر کرد.

پس از این مقدمه اکنون باید به این پرسش پرداخت که آیا با نوشتن این مبانی کار تربیت در جامعه ما به سامان می‌رسد؟

از همین آغاز کار بر اساس اصول اخلاقی انجام نشده است، زیرا وزیر آموزش و پرورش آقای حاجی بابایی می‌گوید سند ملی آموزش و پرورش به عنوان سند تحول بنیادین در دی ماه ۱۳۸۸ در دستور کار شورای عالی آموزش و پرورش قرار گرفت و کوچکترین اشاره‌ای به زحمات و خدمات همه استادان و دانشمندی که از آغاز انقلاب اسلامی به دنبال تدوین این سند بودند نمی‌کند. این سند حاصل کوشش و تلاش همه استادان و معلمان در طول دوره ۳۰ ساله انقلاب اسلامی است. پس کار را به سال ۱۳۸۸ ربط دادن، یعنی دولت آقای احمدی نژاد و آقای حاجی بابایی و ادعای این که آنها برای نخستین بار پس از انقلاب اسلامی این سند را تهیه کردند درست نیست (خدا به آقای مخبر دزفولی خیر دهد که با یک جمله زحمات و فعالیت‌های اصلاحی سه دهه پس از انقلاب را یادآوری کرده‌اند). اما از این نکته کوچک که بگذریم این پرسش مطرح می‌شود که آیا با تهیه «مبانی

از سوی معلمان کشور (نه تنها تهران) و استادان تعلیم و تربیت دانشگاه‌ها قائل نشده‌اند. گویا تهیه کنندگان طرح تحول بنیادی، توجهی به اقتدارگرایی تاریخی حاکم بر اداره کشور و از جمله آموزش و پرورش نداشته‌اند.

مسئله دیگری که باید به آن پرداخت ایجاد کلاس ششم ابتدایی و حذف دوره پیش‌دانشگاهی است که بخشی از آن با سند تحول بنیادی همخوانی دارد و بخشی همخوانی ندارد. بخشی که همخوانی دارد ۱۲ ساله شدن تحصیل پیش از ورود به دانشگاه است، اما ایجاد انقبالی و ناگهانی ششم ابتدایی برابر آنچه از مسئولان نزدیک به آقای وزیر شنیده‌ام نظر خود ایشان است. در سند تحول بنیادی، چهار دوره سه‌ساله طراحی شده است. سه سال پیش از ابتدایی که مقصدی از مرحله پیش‌دبستانی و دبستان رازیر پوشش می‌گیرد و برنامه‌هایی مناسب ساختار روانی کودک در این مرحله دارد. سه سال بعد دوره دبستان است و آموزش خواندن و نوشتن و حساب کردن. به اصطلاح متخصصان تربیتی دوره (Reading Writing arithmetic) (3R). امید دارم همان‌طور که

آگاهان به تربیت جدید می‌گویند این دوره به آماده‌سازی و یادگیری (Reading Writing arithmetic reasoning) (4R) بینجامد، یعنی استدلال کردن و به عبارت بهتر اندیشه کردن به سه‌موضوع پیش‌گفته‌افزوده شود. همین‌جا می‌گوییم که در کار تربیت (به معنای اعم یعنی آموختن مطالب علمی و پرورش شخصیت) انقلاب ممکن نیست، یعنی اگر هم کسی به ظاهر کاری انقلابی انجام دهد، موفقیتی حاصل نخواهد شد. پیشتر هم گفتم نقدی که در اجرای طرح تغییر بنیادی وجود داشت عدم توجه به تدریجی و پایه‌ای بودن

تغییر تربیت (به معنی اعم) بود، هم‌اکنون هم این اتفاق در مورد سند تحول در حال رخ دادن است. اما آنچه امروزه برای ایجاد سریع سال ششم (که بعضی از کارشناسان و دلسوزان و افراد باتجربه تربیتی هم به مسئولان وزارت در مورد آن هشدار داده‌اند) در مدارس اتفاق می‌افتد.

۱- نگرانی و ناراحتی دانش‌آموزانی است که پنجم ابتدایی را تمام کرده و آماده رفتن به مدارس راهنمایی بودند. قطعاً بی‌انگیزه بودن آنها عدم موفقیت طرح را به همراه خواهد داشت.

۲- آماده نبودن بسیاری از معلمان دوره راهنمایی برای برگشت به دوره ابتدایی است که نداشتن انگیزه و عدم رضایت شغلی این افراد طرح را بی‌ثمر خواهد کرد.

۳- استفاده کردن از عده‌ای از کارمندان قراردادی و مشارکتی به جای آن عده از معلمان دوره راهنمایی که حاضر نیستند به دوره ابتدایی برگردند، عامل مشکل زای سوم خواهد بود.

۴- ایجاد دوره‌های سه‌ماهه آموزش کارمندان قراردادی و مشارکتی در گرمای تابستان آن هم در ماه مبارک رمضان که معلوم نیست چه نتایجی به بار خواهد آورد.

۵- فراهم نبودن کلاس اضافی در بعضی از مدارس ابتدایی برای ایجاد کلاس ششم و احتمال استفاده از کانتینر یا ساختن کلاس که بودجه اضافی لازم دارد.

۶- نگرانی خانواده‌ها از معلوم نبودن نتیجه این تغییر.

۷- حذف دوره پیش‌دانشگاهی و ایجاد نگرانی در دانش‌آموزانی که قرار بود پس از اتمام دوره دبیرستان وارد پیش‌دانشگاهی شوند و این احساس را دارند که وسیله آزمایش قرار گرفته‌اند.

۸- کم شدن تعداد دانش‌آموزان مدارس راهنمایی، بویژه در راهنمایی‌های غیرانتفاعی و زمزمه تعطیلی بعضی از آنها و بیکار شدن معلمان و کادر آنها که در استخدام دولت نبوده‌اند. من از این که کتاب‌های سال ششم ابتدایی به موقع حاضر می‌شود و به دست دانش‌آموز می‌رسد و همچنین از محتوا و سازماندهی آنها اطلاعی ندارم، که اگر هم این کار به موقع انجام شود، مشکلات پیش‌گفته را حل نخواهد کرد.

۹- انتقال حدود ۴۰۰ نفر از معلمان دانش‌آموخته در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد به تهران و اجبار اینان برای تدریس در مقطع دبستان که معلوم است هیچ نوع آمادگی برای این کار ندارند و خود معضلی از معضلات کنونی آموزش و پرورش هستند.

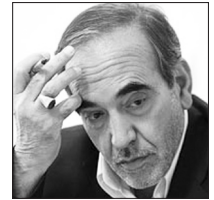
۱۰- در بعضی از مناطق تهران، مدارس راهنمایی را برای تحصیل بچه‌های دبستانی اختصاص دادند، در حالی که بچه دبستانی برای نوشتن روی تابلو از جهت اندازه قد، آمادگی ندارند، پس باید این تابلوها را بردارند و تابلوهای جدید نصب کنند که خود هزینه‌بردار است، از سوی دیگر در حالی که مدرسه یک طبقه برای تحصیل بچه دبستانی مناسب است بردن اینها به مدارس سه طبقه (راهنمایی) خود مشکلات بیشتری به وجود خواهد آورد.

نکات دیگری هم می‌توان به مشکلات قبلی افزود که فرصت گفتن آنها نیست، چه اصراری است که آقای حاجی بابایی می‌خواهد امسال این طرح را اجرا کند.

خلاصه این که بهتر بود مسئولان و زارخانه مقدمات کار را برای ایجاد تحول از پایه شروع می‌کردند، مباحث سند تحول را در حدی که مناسب دریافت عامه مردم بود از طریق رسانه‌ها در اختیار آنها می‌گذاشتند و همکاری همگان را جلب می‌کردند.

نکته مهمی را هم در پایان بیفزایم که عبارت تست از هماهنگی نظام اداری، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور با این فلسفه تربیت. وقتی فلسفه تربیتی اسلامی است، اما دروغ، افتراء، نزاع، باندبازی و... سکه رایج نظام اداری است و دانش‌آموز می‌بیند آنها که باید نمونه‌اعلای این فلسفه تربیتی باشند به نحوی بر ضد آن عمل می‌کنند حاصلی از این همه زحمت و تلاش تدوین کنندگان محترم سند به دست نخواهد آمد. سخن خود را با جمله‌ای از دعای افتتاح به پایان می‌برم که: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعْرِضُهَا لِلْإِسْلَامِ وَأَهْلَهُ وَتُدَلُّ بِهَا التَّفَاقُقَ وَأَهْلَهُ».

**بهتر بود مسئولان و زارخانه مقدمات کار را برای ایجاد تحول از پایه شروع می‌کردند، مباحث سند تحول را در حدی که مناسب دریافت عامه مردم بود از طریق رسانه‌ها در اختیار آنها می‌گذاشتند و همکاری همگان را جلب می‌کردند**



مرتضی حاجی

# برنامه‌ریزی در آموزش و پرورش نیازمند حوصله و تدبیر

در آستانه ماه مهر و آغاز سال تحصیلی هستیم. از فرصت استفاده می‌کنم و سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱ را به تمامی معلمان و دانش‌آموزان در تمام دوره‌های تحصیلی و نیز به دانشجویان و اساتید محترم دانشگاه‌ها تبریک می‌گویم و امیدوارم این سال تحصیلی سالی پر بار، مفید و سرشار از تلاش و دستاوردهای مهم تربیتی و علمی باشد.

در مورد آموزش و پرورش و جایگاه آن بین مردم و صاحب‌نظران اقتصاد و تعلیم و تربیت همواره دیدگاه‌ها و نظرات مختلفی مطرح بوده و ابراز شده است. عده‌ای این سازمان بزرگ را بخشی مصرفی و کم‌بازده می‌دانسته‌اند که حجم عظیمی از منابع دولت و ملت را به خود اختصاص می‌دهد و متناسب با آن

بهره‌دهی ندارد و به زبان بی‌زبانی آن را تشکیلاتی نامناسب و بلکه مزاحم در راه توسعه اقتصادی کشور تلقی می‌نموده‌اند. محدودیت در آمد دولت هم مزید بر علت بوده و همیشه تخصیص منابع به آموزش و پرورش با کمی کراهت و ناخرسندی اتفاق می‌افتد. تأثیر این موضوع را در تأخیر در پرداخت بسیاری از حق‌الزحمه‌ها و مزایای معلمان، اختصاص سرانه پایین دانش‌آموزان به مدارس که مدیران را وادار به مراجعه و درخواست کمک از والدین می‌کند - که همواره مورد انتقاد هم بوده است - کم بودن در آمد سرانه معلمان نسبت به حقوق بگیران دیگر، فرسودگی نگران‌کننده بسیاری از ساختمان‌های آموزشی و... می‌توان دید.

متقابلاً معلمان، متخصصان و مدیران آموزش و پرورش با دفاع از عملکرد این سازمان سخنان روشنی در تبیین نقش خود در تربیت نیروی انسانی داشته و اعتقاد دارند خروجی این سازمان که دانش‌آموخته دوره آموزش عمومی و متوسطه

است به‌طور نسبی از مهارت‌هایی برخوردار است که او را برای ورود به زندگی آماده‌تر می‌کند. به عبارت دیگر فارغ‌التحصیل دوره دبیرستان نسبت به فرد بی‌سواد و فاقد مهارت هم به لحاظ شخصیت فردی و هم تأثیرگذاری اجتماعی، در هر حوزه‌ای از جمله فرهنگ، اقتصاد و سیاست بسیار مفیدتر و اثرگذارتر است و به همین دلیل از مهمترین شاخص‌های توسعه‌یافتگی کشورها دانش‌آموختگی افراد آن است. بنابراین انزوای ناکارآمدی تعلیم و تربیت رسمی و عمومی به شدت جامعه را عقب مانده نگه می‌دارد و اولین قدم برای حرکت در مسیر رشد مستمر و توسعه همه‌جانبه آموزش و پرورش عموم فرزندان کشور است که هم عامل توسعه و هم هدف آن هستند. پس

اگر رضایتمندی کافی از عملکرد نظام آموزشی کشور به دست نیامده علت را باید در کم‌توجهی به اهمیت و جایگاه آن و خست و چشم‌تنگی در اختصاص منابع مورد نیاز آن دانست. از آن جهت که این منابع سرمایه‌گذاری سودآوری است که حاصل آن بلندمدت و ماندگار خواهد بود، در دید کسانی که به سرمایه‌گذاری زودبازده توجه دارند اولویت کافی نخواهد داشت و البته کشور را از منافع سرشار بلندمدت نیز محروم می‌کند. هر یک از این دو نگاه - اگر چه شاید نه به این صراحت که مطرح شد - در مقام تصمیم‌گیری اعمال می‌گردد.

در دوره مسئولیت من در وزارت آموزش و پرورش برای نزدیکتر شدن این دو دیدگاه و خارج شدن آموزش و پرورش از انزوای مدیریتی در حوزه‌های

برنامه‌ریزی و اقتصاد اقدام‌هایی انجام شد، از جمله برای آن که فرصتی باشد تا نخبگان و متخصصان تعلیم و تربیت، اقتصاد و برنامه‌ریزی گرد هم آیند و مسائل و مشکلات آموزش و پرورش (دقت کنید آموزش و پرورش و نه وزارت آموزش و پرورش) را مورد مذاقه و بررسی قرار دهند و به جمع‌بندی مشخص برسیم همایش گسترده‌ای با عنوان مهندسی اصلاحات در آموزش و پرورش برگزار گردید و در آن هم مسائل درونی تعلیم و تربیت اعم از کتاب‌های درسی، روش تدریس، تربیت معلم و حتی انگیزه شغلی و در آمد معلمان مورد بررسی قرار گرفت و هم مطالب و مسائل بیرونی آن از جمله جایگاه و اهمیت واقعی آموزش و پرورش، اقتصاد آموزش و پرورش، مدیریت و تأثیرگذاری آن در روند پیشرفت و توسعه کشور. از مجموع توصیه‌هایی که از نظرات متخصصان شرکت‌کننده به دست آمد اقداماتی به اجرا گذاشته شد از جمله برگزاری همایش تخصصی اقتصاد

**از مهمترین شاخص‌های توسعه‌یافتگی کشورها دانش‌آموختگی افراد آن است. بنابراین انزوای ناکارآمدی تعلیم و تربیت رسمی و عمومی به شدت جامعه را عقب مانده نگه می‌دارد و اولین قدم برای حرکت در مسیر رشد مستمر و توسعه همه‌جانبه آموزش و پرورش عموم فرزندان کشور است که هم عامل توسعه و هم هدف آن هستند**

آموزش و پرورش، که برای اولین بار اقتصاددانان به نقد و بررسی اقتصاد آموزش و پرورش به‌طور تخصصی پرداختند. آقای دکتر حداد عادل هم که آن زمان رئیس مجلس بود و خود از صاحب‌نظران با سابقه و مجرب آموزش و پرورش است، در این سمینار سخنرانی کرد و ضمن حمایت از آن و توجه دادن به اهمیت فراوان موضوع، آمادگی مجلس شورای اسلامی را برای تصویب قوانین لازم‌الاجرا اعلام کرد و به تداوم این گونه همایش‌ها توصیه کرد. گام دیگری که برای تقویت جایگاه بیرونی آموزش و پرورش برداشته شد عضویت در شورای پول و اعتبار به‌عنوان یکی از نمایندگان دولت بود. با همین استدلال که آموزش و پرورش باید از انزوای اقتصادی خارج شود و تصمیم‌گیری‌های مهم اقتصادی با حضور نماینده



این بخش که نماینده بخش عظیمی از کارکنان دولت و طبقات کم درآمد جامعه است انجام شود. خوشبختانه با وجود این که وزیر محترم صنعت هم داوطلب این عضویت بود و شاید در نگاه اول انتخاب او منطقی تر هم به نظر می رسید دولت استدلال مرا پذیرفت و رأی داد تا برای اولین بار وزیر آموزش و پرورش کشور عضو شورای پول و اعتبار گردد. تأسیس بانک فرهنگیان هم با همین هدف بود که بعدها با نام بانک سرمایه به تصویب رسید و اکنون فعال است. این اقدام‌ها در کنار بعضی تلاش‌های دیگر به



راهنمایی و متوسطه برای آن در نظر گرفته شده است از تباطی با هدف‌های سند ندارد و در راهکارها هم ندیدم که نظام موجود آموزشی مغایر با هدف‌ها و مانع تحقق آنها باشد. برعکس به نظر می رسد نظام پیشنهادی جدید با سند مغایر است، زیرا مثلاً در پیوست شش که ویژگی‌های کمی مدرسه مطلوب را ترسیم کرده و شاخص‌های خوبی را هم ارائه داده تعداد کلاس در مدرسه ابتدایی ۱۰ و برای راهنمایی و متوسطه هر یک ۹ کلاس ارائه شده

که این منطبق با وضع موجود است، یعنی مدرسه ابتدایی پنج ساله خواهد بود و نه شش ساله. این نشانه آن است که تدوین کنندگان سند، تحقق آن را در وضعیت موجود میسر می دانند.

به فرض هم که با مطالعات خدشه‌ناپذیر علمی بنا باشد دوره ابتدایی شش ساله بشود، به دلیل ضرورت ارزیابی آثار و نتایج، اجرای یک باره آن در کل کشور منطقی نیست. دوره آموزشی ۱۲ ساله است و تحول در آن (آن گونه که ادعا شده که این سند، سند تحول است) حتماً از وسط شروع نمی شود. به گمان من اهتمام جدی و گام مهم بعد از این سند باید تدوین برنامه درسی ملی متناسب با هدف‌های چشم‌انداز باشد. پس از تدوین و تصویب برنامه درسی ملی است که مشخص می شود پایه‌های مختلف آموزشی کدام هدف‌ها را در چه حدی محقق می کنند و کتاب‌های درسی بر مبنای برنامه درسی ملی تألیف می شود و معلمان

نیز مهارت لازم را در تداوم منطقی برنامه یکپارچه درسی از پیش دبستان تا پایان دوره متوسطه و بلکه بخشی از آموزش عالی کسب می کنند، در حالی که چنین نشده و یک پایه تحصیلی خلق‌الساعه به نام پایه ششم ابتدایی متولد شده که نه ارتباط و پیوستگی برنامه‌ها و کتاب‌های مربوط آن با دیگر پایه‌های دوره ابتدایی و راهنمایی مشخص شده و نه معلم متخصص برای آن وجود دارد، به طوری که ناچار از ده‌ها هزار دبیر پایه اول راهنمایی خواسته می شود که تدریس در کلاس جدید را بپذیرند و آنها نیز برای بیکار نشدن با کراه تمکین می کنند. از سوی دیگر به دلیل وضعیت ساختمان‌های مدارس ابتدایی از این جهت هم اختلال ایجاد می شود و معلوم نیست کلاس ششم باید در دبستان تشکیل شود و یا راهنمایی، و عجیب‌ترین که شنیده شده بعضی مدارس راهنمایی اجازه دارند کلاس‌های ناشی از عدم ورودی جدید پایه اول را با تأسیس پیش دبستانی پر کنند؟! اینها

همه نشانه نوعی سردرگمی ثابت از تصمیم‌گیری عجولانه است. در همین رابطه تصمیم‌گیری برای تعطیل کردن پنجشنبه‌ها هم قابل نقد است. این تصمیم هم معلوم نیست چگونه به سند مربوط می شود. این که معلمان دوره ابتدایی نیاز به یک روز تعطیلی و استراحت دارند حرف حقی است، اما این که مدرسه را به این علت باید تعطیل کرد راه دیگری برای تأمین این خواسته وجود ندارد، محل بحث است، بخصوص که پیامد آن، توسعه تعطیلی به دوره‌های راهنمایی و متوسطه است. به جای تعطیلی می توان فعالیت‌های فوق برنامه را توسعه داد و برنامه‌های موسوم به تربیتی را اجرا کرد. تربیت تعطیل بر دار نیست و تأثیر تربیتی آموزش‌ها در آموزش غیر رسمی و همراه با تفریح، بازی، گردش علمی وارد و به مراتب بیش از کلاس خشک و بی روح است. به نظر من روزهای پنجشنبه را می توان از این طریق هم به لحاظ آموزش و هم اثرگذاری پرورشی غنی تر کرد. تصمیم‌های آموزش و پرورش پس از این سند باید همه مستند به آن باشد، در حالی که به نظر می رسد به بهانه سند، نظرات شخصی مدیران به اجرا گذاشته می شود. اگر قرار باشد با سند ملی یا طرح تحول این طور برخورد بشود نمی توان امید به اجرای آن و دستیابی به هدف‌ها داشت.

آن سبب بود که نگاه‌های برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران کلان کشور با هدف‌های مورد انتظار هماهنگ شود. در همین جهت اقدام اصولی دیگر پیشنهاد تدوین سند ملی آموزش و پرورش بود که در واقع باید تعریف جدیدی از موقعیت بیرونی آموزش و پرورش ارائه کند و حوزه‌های قانونگذاری و تصمیم‌گیری را به سمت این تعریف جدید هدایت نماید. دولت تدوین سند را تصویب کرد و اجرای آن را به عهده سازمان مدیریت گذاشت که انتخابی درست بود و با آنچه مدنظر بود تناسب داشت. متأسفانه آن سازمان پس از حدود شش ماه به دلیل حجم سنگین کارهای خود از دولت خواستار تغییر مجری به وزارت آموزش و پرورش شد و من به آن سبب که ممکن بود کارها شود آن را پذیرفتم و شورای راهبردی عالی‌رتبه‌ای پیشنهاد داد که در دولت به تصویب رسید و فعالیت شروع شد.

پس اصل تصمیم تدوین سند ملی آموزش و پرورش تعریف موقعیت جدیدی از جایگاه و نقش بیرونی آموزش و پرورش بود نه درون این بخش. از آنجا که این گونه مطالعات زمان بر است تا پایان دوره مسئولیت من کار تمام نشده و در دولت بعد آقای فرشیدی نسبت به آن برخورد منفی داشت و برای آن اقدامی نکرد. در دوره آقای علی احمدی کار از سر گرفته شد و در زمان آقای حاجی بابایی به اتمام رسید. اگر چه مجری طرح تغییر نکرد، اما سلیقه‌های مدیریتی مختلفی بر آن اثر گذاشت و آنچه امروز سند تحول راهبردی نظام تربیت رسمی نام گرفته و در ضمن بسته سند ملی آموزش و پرورش نیز بر آن اطلاق شده است یک سند درون‌بخشی است که هر چند زحمت زیادی برای آن کشیده شده و اعتبار زیادی دارد، اما با تصمیم اولیه منطبق نیست و با تعریف از نقش بیرونی، وظایف ملی و آنچه دیگر دستگاه‌ها باید در برابر آموزش و پرورش انجام دهند فاصله زیادی دارد.

با وجود این که نسبت به محتوای سند، نقدهای جدی وجود دارد و تعدد زیاد هدف‌ها، ذهنی و قابل دسترس نبودن بعضی از آنها هر چند به عنوان ایده آل‌هایی که باید به آنها نگر بست و هدف‌های مرحله‌ای کوچکتر و مقطعی انتخاب کرد. نقطه ضعفی برای آن به شمار می آید که تحقق آن را مورد تردید قرار می دهد من وجود آن را به فال‌نیک می گیرم و غنیمت می شمرم، زیرا هدف‌ها و راهبردهای آن ملاکی است که مسیر آینده را مشخص می کند و عملکردها را با استفاده از شاخص‌های مبتنی بر آن هدف‌ها قابل ارزیابی می نماید و اظهار نظرهای شخصی شخصیت‌های مختلف را حداقل برای مدتی به همین محتوا محدود می سازد، اما موضوع بسیار مهمی که اهمیت آن از خود سند کمتر نیست چگونگی اجرای سند است.

برنامه‌ریزی برای حرکت به سوی ده‌ها هدف بزرگ و کوچکی که تعیین شده و برای آنها بیش از ۱۵۰ راهکار ارائه شده است، تدبیر، دقت و حوصله بسیار می خواهد و قطعاً باید به تدریج زیرساخت‌ها و مقدمات آن فراهم شود. کاری که اکنون با شتاب بسیار به اجرا گذاشته می شود و نظام آموزشی را مورد هجوم قرار داده و جایگزینی با یک دوره شش ساله ابتدایی و دو دوره سه ساله

# اجرای طرح تحول بنیادین در آموزش و پرورش

درباره طرح «تحول بنیادین در آموزش و پرورش» میزگردی با حضور برخی از اعضای کانون صنفی معلمان داشتیم که در پی می‌آید:

بنابر این این که گفته می‌شود تحول بنیادین، قدری گمراه کننده است. وقتی شما به برنامه‌هایی که بناست به نام تحول بنیادین اجرا شود نگاه می‌کنید، می‌بینید تنها برهم زدن جزئی نظم ساختار مدارس را تحول بنیادین نامیده‌اند. این که پنج سال ابتدایی را به شش سال برسانیم را نمی‌توان تحول بنیادین نامید. انتقاد کارشناسان این است که اگر قرار است تحول بنیادینی صورت گیرد، نمی‌تواند اینقدر شتابزده انجام پذیرد. در واقع این یک برداشت نادرست از این واژه است. آقای حاجی‌بابایی در جایی می‌گوید: «از ۲۳ سال پیش همه به این نتیجه رسیدند که جای ششم ابتدایی در نظام آموزشی کشور خالی است و دانش‌آموزانی که از پنجم ابتدایی وارد کلاس هفتم می‌شوند، یک سال جهشی تحصیل می‌کنند. به همین دلیل شاهد افت تحصیلی در مقطع اول راهنمایی هستیم... مادر حال پر کردن خلأ موجود هستیم، چرا که مطالب، مفاهیم و تربیتی که باید در دوره ابتدایی انجام شود، در پنج سال قابل انجام نیست، بلکه در شش سال قابل تحقق است.» ایشان در ادامه این گونه می‌گوید: «نظام شش ساله ابتدایی هم اکنون در ۱۲۳ کشور جهان در حال اجراست.»

در دیدگاه وزیر منظور از تحول بنیادین، تحول ساختاری در آموزش و پرورش است و ایشان اعتقاد چندانی به تحول محتوایی و درون‌مایه‌ای ندارد. آقای حاجی‌بابایی در جایی دیگر می‌گوید: «برخی می‌گویند که تحول باید از محتوا آغاز شود، اما اول باید ساختار را درست کرد تا فکرها اندیشه در آن جای گیرد. امکان



**بهلولی: ما برای دگرگونی در آموزش و پرورش نیازمند دگرگونی در تمام حوزه‌های دیگر نیز هستیم. اگر ما معتقد به تحول بنیادین در آموزش و پرورش هستیم، نخست باید بدانیم که با یک تحول آرام و زمانبر و همراه با تغییر در دیگر عرصه‌های اجتماعی روبه‌رویم که مادر حال حاضر چنین تغییری را در حوزه‌های دیگر مشاهده نمی‌کنیم**

**چشم‌انداز ایران:** به تازگی طرحی به نام تحول بنیادین در آموزش و پرورش در حال اجراست، اگر ممکن است قدری در مورد این طرح توضیح دهید.

**بهلولی:** به پیروی از برخی فیلسوفان زبان، وقتی می‌خواهیم واژه‌ای را به کار ببریم بهتر است منظور از آن واژه را نیز بیان کنیم تا آن را دقیق به کار برده باشیم. دگرگونی بنیادین یا تغییر بنیادین در آموزش و پرورش، چیستی تربیت، افت تحصیلی و مواردی از این دست، در گفتمان مدیران کنونی آموزش و پرورش زیاد به چشم می‌خورد. ما باید ببینیم که تحول بنیادین در آموزش و پرورش چیست؟ آیا اصلاً چنین کاری ممکن است؟ به نظر من به یک معنا این کار ممکن نیست. ما برای دگرگونی در آموزش و پرورش نیازمند دگرگونی در تمام حوزه‌های دیگر نیز هستیم. «هنری ژیرو» اندیشمند آمریکایی که با رویکرد مطالعات فرهنگی، در حوزه آموزش و پرورش کار کرده است، معتقد است بین قدرت، دانش و فرهنگ ارتباط وثیقی وجود دارد. البته از دیدگاه‌های بسیار دیگری نیز این موضوع درست است. در واقع بدون این که در تمام این حوزه‌ها تغییر ایجاد شود، نمی‌توان به دگرگونی‌های اساسی در یکی از این موارد پرداخت. بنابراین اگر ما معتقد به تحول بنیادین در آموزش و پرورش هستیم، نخست باید بدانیم که با یک تحول آرام و زمانبر و همراه با تغییر در دیگر عرصه‌های اجتماعی روبه‌رویم که مادر حال حاضر چنین تغییری را در حوزه‌های دیگر مشاهده نمی‌کنیم.

ندارد ساختار اصلاح نشود و تحول بنیادین ایجاد شود. اگر کسی در آموزش و پرورش در این فکر است، سخت در اشتباه است. در آموزش و پرورش هم تحول بنیادین و هم تحول ساختار را باید یکدیگر آغاز کردیم و باید در راستای همین عمل فکر کرد و یک کار کارشناسی عمیق هم انجام بدهیم.» به نظر من بهتر است در بدو امر به این تحولی که مدنظر وزیر است، همان طور که خودش هم می گوید، تحول ساختاری بگوییم نه تحول بنیادین. ضمن این که من تحول بنیادین در آموزش و پرورش را بدون تغییر در دیگر گستره های اجتماعی ممکن نمی دانم.

**چشم انداز ایران:** اگر ممکن است به مجموعه اتفاقاتی که به عنوان تحول ساختاری می خواهد اجرا شود اشاره ای کنید.

**بهلولی:** اول از تعطیلی پنجشنبه ها شروع شد، بعد برخی تغییرات در وزارتخانه صورت گرفت، برای نمونه اداره کل امور زنان وزارت آموزش و پرورش را حذف کردند و امروز هم که به دنبال سیستم ۶-۳-۳ هستند.

**چشم انداز ایران:** بالاخره این تحولات در سند تحول بنیادین آمده و باید اجرامی شد.

**باغانی:** این که تغییر باید در آموزش و پرورش اتفاق بیفتد، نظر همه کارشناسان و اهالی فن در آموزش و پرورش است. اما این که این تحول چگونه باشد، نظرها متفاوت است. در طول خدمت این ۱۱ وزیر هم همواره سخن از تغییر بوده است و هر کدام هم تغییراتی را اجرا کرده اند که گاهی ناقص مانده است. برای نمونه آقای نجفی تغییراتی در متوسطه ایجاد کردند که ناقص ماند و آقای مرتضی حاجی هم تغییراتی ناکام در معاونت پرورشی داشتند. آقای حاجی بابایی هم می دانند که تحول در آموزش و پرورش وابسته به متغیرهای دیگری است و این که می گویند تحول بنیادین، چندان جدی نیست، اما همین تغییرات ساختاری هم با مشکل مواجه خواهد شد و البته تاکنون هم شده است. همین تغییرات ساختاری، دارای موانع ساختاری متفاوتی است.

برخی از مدارس راهنمایی غیرانتفاعی، به دلیل این که امسال ورودی دانش آموز ندارند و تا سه سال دانش آموزان آنها حدود یک سوم کاهش خواهد یافت، متضرر خواهند شد. مدارس ابتدایی گاهی فضای کافی برای کلاس ششم ندارند. من اعتقاد دارم این کار بیشتر حالت سیاسی دارد و یک اقدام سیاسی است. این بند یکی از جزئی ترین بندهای سند است که در سند هم این گونه نیامده است. به نظر من اجرای اینچنینی این جزء کوچک از سند، منجر به عدم اجرای کل آن خواهد شد. بن بست هایی که بر سر راه این کار است، کل سند را به چالش خواهد کشید. در همین سند آمده است که برای هر دانش آموز باید بین ۱۰ تا ۱۶ متر فضای آموزشی در نظر گرفت. در حال حاضر این فضا در بسیاری از موارد وجود ندارد، حال با شش کلاس به شدن مدارس ابتدایی این امر تشدید خواهد شد. اگر چنین فضایی وجود نداشته باشد، حتماً طرح به چالش کشیده خواهد شد. در سند آمده است که

**آقای فرشیدی، وزیر پیشین همین دولت معتقد است: «مسئله اصلی در نظام آموزش و پرورش، تغییر محتوای و ساختار جنبه شکلی دارد. مسئله اینجاست که تغییر محتوا بسیار دشوار و در عین حال زمان بر است. با توجه به این که دولت ها و مجلس ها عمر سیاسی کوتاه و چهار ساله دارند و اکثر می خواهند در این دوران اقداماتی انجام دهند که به چشم بیاید تا مجدداً بتوانند نظر مردم را جلب کنند و رأی بیاورند، سراغ تغییر در ساختار می روند.»**

آموزگارگان حداقل باید دارای مدرک کارشناسی باشند و امروز می بینیم این مقدمه نیز مهیا نشده است. به نظر من باید فکر کلی تری می شد و همه ابزارهای اجرای سند را مهیا می کردند، که این طرح هم یکی از آن ابزارها بود. استدلال هایی که برای اجرای این طرح وجود دارد بسیار ضعیف است. این که گفته می شود در ۱۲۳ کشور جهان این گونه است، تا آنجا که من می دانم تنوع نظام های آموزشی امروزه در دنیا بسیار زیاد است و بعید است که ۱۲۳ کشور یک نوع نظام آموزشی داشته باشند. معمولاً نظام های آموزشی بر اساس جغرافیا، فرهنگ و دیگر مشخصات کشورها متفاوت است.

**فلاحی:** این طرح از سند ملی آموزش و پرورش گرفته شده که تدوین آن در دوران وزارت آقای حاجی در دوره اصلاحات شروع شد. ایشان از برخی از کارشناسان دعوت کردند تا سند راهبردی ای را برای آموزش و پرورش تدوین کنند که همسو با سند چشم انداز ۲۰ ساله باشد که در آن توسعه دانایی محور به عنوان هدف مشخص شده

بود. بنا بود که بخش های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... با هم پیش برود تا به چشم انداز ۱۴۰۴ برسیم که این سند هم بخش آموزش و پرورش آن را تشکیل می داد، ولی با تغییر دولت، این موضوع در دوره دوازدهمین آموزش و پرورش قبلی در دولت آقای احمدی نژاد چندین مطرح نشد. آقای حاجی بابایی، که سومین وزیر دولت آقای احمدی نژاد بود، به اجرای این سند اقبال نشان دادند، ولی در مراحل تصویب آن در شورای عالی آموزش و پرورش و شورای عالی انقلاب فرهنگی، تغییرات زیادی در آن ایجاد شد. بسیاری از مواردی که در آن سند ذکر شده بود، حذف شد و در برخی موارد نیز جهت گیری ها عوض شد. آخرین مصوبه این سند در شورای عالی انقلاب فرهنگی، مربوط به آذر ماه ۱۳۹۰ می شود که در پایگاه اطلاع رسانی آموزش و پرورش هم به نام «سند تحول بنیادین آموزش و پرورش» موجود است. آنچه که آقای حاجی بابایی می خواهند اجرا کنند، در ظاهر همین سند است. البته برخی معتقدند باید برای تصویب به مجلس می رفته است و ایشان به شورای عالی انقلاب فرهنگی برده اند.

آقای حاجی بابایی این سند را در واقع تقلیل معنایی داده اند و از حدود ۱۳۰ راهکار این سند بر روی راهکار ۲۱/۱ (۱۱۲) تمرکز کرده اند. در مورد بقیه بندها بحثی در میان نیست، در حالی که با مراجعه به سند به نظر می رسد که تغییر ساختار از اولویت های آخر این سند است.

**باغانی:** من این بند را از روی سند می خوانم: «راهکار ۲۲/۱- اصلاح ساختار دوره های آموزشی، شامل شش سال ابتدایی، و شش سال متوسطه متشکل از دوره اول و دوم (هر کدام سه سال)».

آن گونه که از این راهکار برمی آید، نظام آموزشی باید ۳-۳-۳ باشد نه ۳-۳-۶ و واقعاً باید نظام آموزشی به چهار دوره سه ساله تبدیل می شد. ایراد دیگر این است که در این سند بر آموزش های پیش دبستانی تأکید شده است، با اجرای این گونه، با توجه به کم شدن امکانات مدارس ابتدایی،

عملاً امکان اجرای پیش دبستانی از مدارس گرفته می شود. در بسیاری از این ۱۲۳ کشوری که آقای وزیر می گویند نظام آنها ۶۳۳ است، آموزش کودکان از سنین دو یا سه سال شروع می شود، اما ما فکری برای این دوره مهم که نکرده ایم هیچ، با اجرای ناقص این طرح، عملاً مانعی بر سر اجرای چنین طرحی ایجاد می کنیم.

**فلاحی:** این سند حاوی ۱۳۱ راهکار است که این فقط یکی از این راهکارهاست.

**بهلولی:** ما با سه سند روبرو هستیم؛ یکی از آنها سندی است که در سال ۱۳۸۸ روی پایگاه اطلاع رسانی شورای عالی آموزش و پرورش گذاشته شد. سال ۱۳۸۹ سند مشهود تصویب شد و اکنون سندی که در سال ۱۳۹۰ تصویب شده است، اجرا می شود. این سندها نسبت به هم تغییراتی داشته اند. در دو سند اول، اشاره ای به ۶۳۳ شده، اما در سند آخر بر ۳-۳-۳ تأکید شده است. اما برای این که بتوانند آن گونه که می خواهند آن

را اجرا کنند، این بند را از سند مصوب مشهود، در داخل یک پرانتز، در آغاز سند جدید آورده اند.

**نیک نژاد:** نخستین نگاهت سند ملی که در سال ۱۳۸۸ مطرح شد دارای سرخط هایی مربوط به جامعه مدنی بود. این همان سندی بود که در دوره اصلاحات تهیه شده بود. همین سرخط های دموکراتیک سند، در اولین و بعد در دومین بررسی آن بسیار کم رنگ تر از گذشته شد. ضمن این که به مرور و به شدت ایدئولوژیک تر از گذشته شد. آقای حاجی بابایی قصد اجرای این سند را داشت و کارهایی برای تصویب آن - با توجه به تجربه مجلس و دوران نمایندگی و مهارت هایش در روش های رایزنی و پیشبرد دیدگاه هایش - انجام داد. او نگاهت چهارم سند را به شورای عالی آموزش و پرورش و شورای عالی انقلاب فرهنگی برده و به تصویب رسانید. یکی از نظریه پردازان و از نویسندگان اصلی این سند در زمان اصلاحات و پس از آن، آقای محمود مهر محمدی بودند. ایشان مصاحبه ای با ایلنا داشتند که من بخشی از آن را برای شما می خوانم: «سند مصوب تحول بنیادین آموزش و پرورش، از آن ظرفیت تحولی که داشت، به دلیل پاره ای از ملاحظات اجرایی و محافظه کاری تهبی شده است. از این که چرا در سایه یک بلند نظری، آینده نگری و تفکر استراتژیک از فرصت تدوین سند بنیادین استفاده نشد، تأسف می خورم. مضامین سند بنا بود در بلندمدت و نه در کوتاه مدت به اجرا دربیاید. متأسفانه وزارت آموزش و پرورش برای اجرا کردن سند تحول، روی مواردی انگشت گذاشته که با هیچ منطقی سازگار نیست.

آموزش و پرورش باید در وهله اول تحول را در ابعاد محتوایی و تمرکز بر آن جست و جو

می کرد. احساس من این است که طرح تعطیلی پنج شبانه ها و نظام آموزشی ۳-۳-۳ پیش از آن که سندی در میان باشد، برای برخی دغدغه بوده است و تنها از حسن تصادف سرنخی هم برای آن در سند وجود داشته و همین باعث شده که با این سرعت و شتاب پیگیری شود.»

همه دوستان نیز تأکید داشتند و کارشناسان هم معتقدند که آنچه وزیر بر اجرای اراده کرده، با سند اصلی ارتباطی ندارد. البته اصل سند هم جای نقد دارد، اما آنچه پیاده می شود حتی با اصل سند هم ربطی ندارد.

آقای فرشیدی، وزیر پیشین همین دولت معتقد است: «مسئله اصلی در نظام آموزش و پرورش، تغییر محتواست و غالب و ساختار جنبه شکلی دارد. مسئله اینجاست که تغییر محتوا بسیار دشوار و در عین حال زمان بر است. با توجه به این که دولت ها و مجلس ها عمر سیاسی کوتاه و چهار ساله دارند و اکثراً می خواهند در این دوران اقداماتی انجام دهند که به چشم بیاید تا مجدداً بتوانند نظر مردم را جلب کنند و رأی بیاورند، سراغ تغییر در ساختار

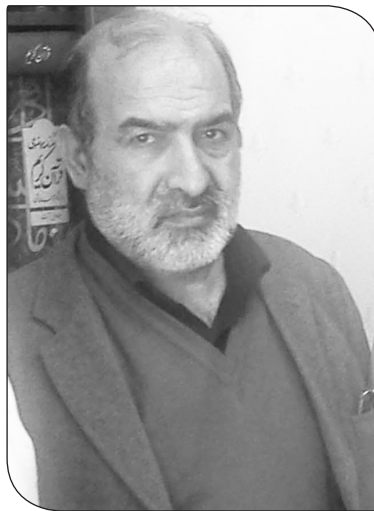
می روند.» در واقع همه اذعان دارند که آموزش و پرورش ما، آموزش و پرورش ناکارآمدی است و نیاز به تغییر دارد، اما در مورد این که نقطه شروع این تغییر کجا باشد، اختلاف نظر وجود دارد. دغدغه آقای حاجی بابایی حتی پیش از وزارت این بوده که آغاز تغییرات، ساختار است و آن هم با شتابی باورنکردنی که باید انجام گیرد.

**باغانی:** اجرای این طرح بودجه عظیمی را می طلبد و اگر آن را ناقص اجرا کنند و بدون فراهم آوردن پیش نیازهای ابزاری و امکانات و بویژه مسائل مالی پیش بروند مطمئناً به خود اصل سند نیز لطمه جدی وارد خواهند کرد.

**چشم انداز ایران:** سند بنیادین بنا بود چه گره هایی از اوضاع آموزش و پرورش بگشاید؟

**بهلولی:** یکی از پرسش های مانیز همین است.

مسئولین در مورد فلسفه این طرح هیچ توضیحی نداده اند. تنها چیزهایی که گفته اند، مسائل جزئی بوده است. برای نمونه گفته اند که این کار برای جلوگیری از افت تحصیلی دانش آموزان در مقطع راهنمایی بوده است. همین چیزی که آقای حاجی بابایی گفته اند که کلاس ششم نداریم در حالی که این تنها یک کمبود اسمی و نام گذاری است. اما دلیل دیگری که چه بسا وجود داشته باشد همان است که خود آقای حاجی بابایی گفته اند. ایشان می گویند مادر این پنج سال نمی توانیم مسائل تربیتی دانش آموزان را کامل اجرا کنیم. این سخن را می توان این گونه فهمید که چون در دوره ابتدایی، آموزش، بیشتر جنبه القایی دارد و فضای دبستان به گونه ای نیست که دانش آموزان در آن به کنکاش و سنجش گری بپردازند، پس با افزودن یک سال به این دوره، امکان القای بیشتر مسائل تربیتی و ایدئولوژیک



**باغانی: این سند معتقد است باید آموزش و پرورش انسان را به حیات طیبه برساند. حیات طیبه باید در عرصه های مختلف نمود داشته باشد تا بتوان گفت که در آموزش و پرورش هم می توانیم به آن برسیم. این تحولات مشکلات زیادی برای مدارس، معلمان، دانش آموزان و خانواده هایشان ایجاد کرده که اگر فضای نقد نسبت به ایشان وجود داشت، نقدهای جدی از درون خود سیستم به ایشان می شد**



مورد نظر فراهم تر می شود. بویژه که رویکرد برخی از مسئولین به دوران ابتدایی، همان آموزش القایی است. در نتیجه ممکن است احساس کنند شش سال زمان مناسب تری است تا پنج سال. این دیدگاه می خواهد کودک را یک سال بیشتر در فضای القایی دبستان نگه دارد تا بتواند تربیت مورد نظر خود را بیشتر به او تلقین کند.

**باغانی:** به نظر من هیچ نیازی به این تحول نیست و در سند هم این مورد جدی نبوده است. این سند معتقد است باید آموزش و پرورش انسان را به حیات طیبه برساند. هر چند این واژه جای نقد دارد، اما تحولات مذکور نمی تواند چنین مفاهیمی را نتیجه بدهد. حیات طیبه باید در عرصه های مختلف نمود داشته باشد تا بتوان گفت که در آموزش و پرورش هم می توانیم به آن برسیم. این تحولات مشکلات زیادی برای مدارس، معلمین، دانش آموزان و خانواده هایشان ایجاد کرده که اگر فضای نقد نسبت به ایشان وجود داشت، نقدهای جدی از درون خود سیستم به ایشان می شد.

**چشم انداز ایران:** شاید بتوان با این طرح اولین گام ها را برای اجرای سند برداشت.

**باغانی:** این سند بر چهار رکن اساسی بنا شده است: آموزگار، دانش آموز، خانواده و نهادهای مدنی. هیچ کدام از این ارکان در اجرای این طرح دیده نشدند و معلوم نیست این طرح چه نسبتی با ارکانی که خودش تعریف کرده است دارد. از سویی رسیدن به آن اهداف نیازمند به مشارکت طلبیدن تمام ارکان طرح است. به نظر در اجرای این طرح به دنبال مفاهیمی که در آن طرح وجود دارد نیستند. پیاده کردن چنین طرحی نیاز به کسی دارد که در این زمینه دارای دکتربینی باشد. اجرای ناقص این طرح می تواند منجر به ناکام شدن کل آن شود و این گونه نیست که گامی در آن مسیر باشد.

**فلاحی:** آقای وزیر بر یک نکته بسیار تأکید دارند و دائم می گویند این خواسته سند است و من دارم این سند را اجرا می کنم. ایشان شاهد می آورند که در بیش از ۱۲۰ کشور دنیا چنین طرحی در حال اجراست. من با استفاده از خود سند می خواهم بگویم که چنین نیست و سند هرگز چنین نخواست است. فصل ششم سند در راهکار ۱-۵ می گوید: «تعمیم دوره پیش دبستانی بویژه در مناطق محروم و نیازمند با مشارکت بخش غیردولتی...». سند در اینجا به پیش دبستانی تأکید دارد. علت آن این است که کشور ما با فرهنگ ها و زبان های مختلفی شکل گرفته است. در مناطقی که زبان مادری آنها فارسی نیست یا گویش های متفاوت دارند کودک در بدو ورود به مدرسه نمی تواند فارسی صحبت کند و این باعث



**نیک نژاد: آنچه در بیانیه ارزش های سند و چشم اندازهای کلی آن گفته شده این است که یک هدف کلی در این سند وجود دارد که قصد آن ایجاد هر چه بیشتر آموزش نگاه رسمی و ایدئولوژیک در مدارس است. برخی از واژه هایی که در سند آمده است، مانند همین حیات طیبه، در دین ها و مذاهب گوناگون بسیار قابل تأویل است. اما اینها اهداف واقعی سند نیست. اهداف واقعی همان ایجاد نگاه ایدئولوژیک و تروریستی در مدارس است.**

افت تحصیلی او می شود. از این رو سند تأکید ویژه ای بر پیش دبستانی دارد. این کودک کان وقتی به دبستان می آید یادگیری زبان فارسی برای آنها دشوار است، در نتیجه در درس های دیگر نیز دچار مشکل می شوند. آقای وزیر می گویند که ما دیگر با پیش دبستانی کاری نداریم و باید آن را به بخش غیردولتی بدهیم. در واقع انکار آن را چیزی غیر ضروری می دانند، در حالی که این برخلاف سند است. با اجباری کردن پیش دبستانی هم می توانست به همین طرح ۳-۶ برسد. جدای از این نکته، سخن وزیر برخلاف اصل سی ام قانون اساسی است. این اصل، آموزش رایگان را وظیفه دولت می داند و در اینجا دولت از زیر بار اجرای آن شانه خالی کرده است. ضمن این که در مناطق دوزبانه که در بسیاری از موارد مناطق محروم نیز هستند، اگر این کار به بخش خصوصی سپرده شود به دلیل عدم تمکن مالی مردم پیش دبستانی از مدارس حذف می شود.

**نیک نژاد:** در مورد این گونه اجرا کردن سند، هر چه به دنبال سرنخ های اندیشگی رفتیم تا دلیل و ضرورت اجرای آن را بیابیم، نیافتم. برخی دلایلی مطرح کرده اند که دوستان اشاره کردند. دلایل دیگری نیز بیان شده است، برای نمونه دانش آموزان ابتدایی با معلمشان پیوندهای عاطفی بیشتری احساس می کنند و در نتیجه در هر یک از دو دوره سه ساله ابتدایی، معلم کودک یک نفر است که هر دوره سه ساله را با او طی می کند. اما این مواردی که گفته می شود، دلایل ظاهری آن است. من می خواهم در اینجا نقد خودم را به سند هم بگویم. آنچه در بیانیه ارزش های سند و چشم اندازهای کلی آن گفته شده این است که یک هدف کلی در این سند وجود دارد که قصد آن ایجاد هر چه بیشتر آموزش نگاه رسمی و ایدئولوژیک در مدارس

است. برخی از واژه هایی که در سند آمده است، مانند همین حیات طیبه، در دین ها و مذاهب گوناگون بسیار قابل تأویل است. اما اینها اهداف واقعی سند نیست. اهداف واقعی همان ایجاد نگاه ایدئولوژیک و تروریستی در مدارس است.

**چشم انداز ایران:** در مورد این که آیا ۱۲۳ کشور این کار را کرده اند یا نه آیا می توان بررسی ای انجام داد؟

**نیک نژاد:** عدد ۱۲۳ را خود وزیر و خانم قربان، معاونت ایشان گفته اند. آقای یزدی خواه گفته اند ۱۳۰ کشور. من نگاهی اجمالی به ساختار آموزش و پرورش در کشورهای مختلف انداخته ام و دیدم همانطور که دوستان هم اشاره کردند، این ساختار بسیار متنوع است، برای نمونه دوره ابتدایی در قاره آفریقا از چهار تا نه سال نوسان دارد. لیبی با نه سال دوره ابتدایی بیشتری

و آنگولا و سائوتومه با چهار سال کمترین دوره ابتدایی را دارند. باقی کشورها هم بین این دو عدد نوسان بسیاری دارند. در قاره آمریکا، ونزوئلا و السالوادور دوره ابتدایی نه سال است و در کلمبیا و گوادولوپ پنج سال. در قاره آسیا فلسطین ۱۰ سال دوره ابتدایی و چهار سال دوره متوسطه دارد. در چین و ژاپن پنج یا شش سال دوره ابتدایی است و دو دوره متوسطه سه ساله. سیستم آموزشی هند هم ۲-۸ است. در قاره اروپا که پیشرفته ترین کشورها از نظر آموزش و پرورش در آن قرار دارند، روسیه با سه سال کمترین زمان دوره ابتدایی را دارد و آلبانی و مقدونیه با هشت سال بیشترین میزان را دارند. در فرانسه دوره ابتدایی پنج سال است و کالج چهار سال و یک دوره لیسه هم دارند. سیستم آموزشی آلمان نیز ۳-۶ است. در آمریکا و کانادا در ایالات مختلف، ساختار آموزشی متناسب با نیاز آن مناطق متفاوت است. دوره ابتدایی معمولاً سه یا چهار سال است و هر ایالتی ساختار آموزشی خاص خود را دارد. این ادعا با هیچ منطقی درست نیست. اگر چه خود این که ۱۲۳ کشور چنین ساختاری داشته باشند، دلیل موجهی برای ایجاد چنین نظامی نیست. ما باید بر اساس اشکالات آموزشی مان ساختار ایجاد کنیم. به نظر من مشکل آموزش و پرورش ما همانطور که بسیاری از کارشناسان معتقدند، محتوای آموزشی، ناسازگاری با زیست نونین و جهانی، دوری از نیازهای روحی و جسمی دانش آموزان و زاویه داشتن با سبک و فرهنگ زندگی خانواده ها و... است.

**باغانی:** آقای فلاحی هم اشاره کردند که پیش دبستانی ما با مشکل روبرو می شود، در حالی که بخش پیش دبستانی را تمام کشورها مهم می دانند. آموزش بین سه تا شش سال بسیار مهم است و کودک در این سال نیازمند آموزش بیشتری است. در این قسمت ما می خواهیم کودک را به حال خود رها کنیم و فقط به یک جابه جایی شکلی بسنده کنیم. کلاس اول دبستان بسیار مهم است. کسی که کلاس اول درس می دهد باید توانایی های بسیاری داشته باشد و کار او بسیار مهمتر است از کسی که کلاس سوم یا چهارم درس می دهد. پایه های دیگر را یک معلم ساده

هم می تواند درس دهد، اما کلاس اول این گونه نیست. حال بر اساس این طرح باید معلمی که کلاس اول را درس می داند و معلمی که در کلاس سوم تدریس می کرده، هر دو اول تا سوم را درس دهند. این کار نیاز به آموزش های زیادی دارد و باید برای آن زمینه سازی های بسیاری می شد.

**چشم انداز ایران:** آیا می توان گفت که زمینه های اجرای این سند را خود اجرای این سند به چالش کشیده است؟

**بهلولی:** یکی از اهداف تدوین سند ملی، جلوگیری از رفتار سلیقه ای بوده است. بسیاری از کارشناسان و وزرا و مسئولین پیشین معتقدند آقای حاجی بابایی سلیقه ای عمل می کند. این ایراد به خود سند برمی گردد. اگر سند دو بعد محتوایی و ساختاری دارد، باید نقطه آغاز رانیز مشخص می کرد تا روش شود که باید دگرگونی ها را از کجا شروع کرد که در اجرائتوان بر خلاف آنچه سند خواسته است، عمل کرد. البته هر کس که

سند ملی را بخواند متوجه خواهد شد که این سند آغاز خود را تحولات محتوایی می داند، اما این به صراحت نیامده، در نتیجه این سند تا به حال نتوانسته از رفتار سلیقه ای جلوگیری کند. ایراد دیگر این است که بنیان این سند کج نهاده شده است. در این سند آمده: «مشارکت مردم، خانوارها و نهادها و سازمان های غیر دولتی و تشکل های مردم نهاد در سیاستگذاری و برنامه ریزی، پشتیبانی و هماهنگی، اجرا و نظارت و ارزشیابی در جهت تحقق رسالت و اهداف نظام تربیت رسمی عمومی»، بنابراین نهادهای مردمی و خانواده ها در اجرای سند و نظارت بر آن دخیل هستند، اما در تهیه همین سند که در زمان اصلاح طلب ها تدوین آن آغاز شده است، معلمان نقشی نداشته اند. عده ای را جمع کردند و به عنوان کارشناس آموزش و پرورش و حوزه آورده و اینها گفتند که اجرای این سند باید توسط متن خود آموزش و پرورش اجرا شود، اما خود سند نتوانست این گونه باشد و نقض غرض شد. چون این سند از درون برنخاسته است، نتوانسته تا کنون از برخوردهای سلیقه ای جلوگیری کند و اجرای آن هم سلیقه ای شده است.

**باغانی:** معلم معجزی این سند است. او باید این سند را در مدرسه اجرا کند. باید این سند در اختیار معلمان قرار می گرفت و به آنها در مورد آن توضیح می دادند و در تدوین آن از معلمان کمک گرفته می شد، اما هیچ کدام از این کارها نشد. برخی از معلمان ما اصلاً این طرح را ندیده اند. خانواده ها و نهادهای مدنی که نام آنها در سند برده شده، هیچ نقشی در تدوین و آماده سازی این سند نداشته اند. اولین مشکل را همین معلمان دارند و پس از آن خانواده ها.

**نیک نوا:** ناهمخوانی سند با برنامه تغییر ساختار که بناست توسط دولت اجرا شود بسیار است. فصل دوم سند در بیان مأموریت این جملات را می گوید: «آموزش و پرورش مأموریت دارد با تأکید بر شایستگی های پایه زمینه دستیابی دانش آموزان در سنین لازم التعلیم، طی ۱۲ سال پایه (چهار دوره سه ساله) تحصیلی به مراتبی از حیات طیبه در ابعاد فردی، خانوادگی، اجتماعی و جهانی را به صورت نظام مند، همگانی، عادلانه و الزامی در

ساختار کارآمد و اثربخش، فراهم کند.» این یکی از آن ناسازگاری های است که در سند و اجرای آقای حاجی بابایی وجود دارد. در اینجا سند دقیقاً از چهار دوره سه ساله نام می برد، اما نمی توان آن را اجرا کرد، چون نیاز به تفکیک مدارس به چهار بخش فیزیکی جدا از هم برای هر دوره، یعنی دوره ابتدایی مقدماتی تا متوسطه تکمیلی دارد. امکانات اجرای چنین چیزی در مدارس ما وجود ندارد. نکته دیگر این که بر اساس پیش بینی سند کتابچه برنامه درسی ملی، نگاشت چهارم در بهمن ۱۳۸۹، تأکید دارد پایه ششم در برنامه درسی ملی و سند تحول در ۱۴۰۰ یا ۱۴۰۱ باید متولد شود نه ۱۰ سال زودتر.

در رفتار آقای حاجی بابایی نوعی شتاب زدگی وجود دارد که برخی دلیل آن را تمام شدن دوره ایشان می دانند. دیگر این که قانون حذف کنکور در مجلس ما تصویب شد و قرار شد در سال ۱۳۹۳ کنکور حذف شود. پیش زمینه های این طرح تا

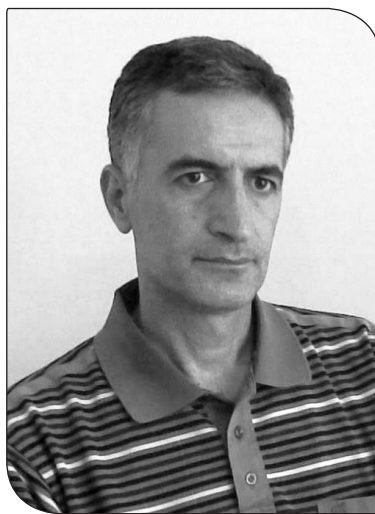
**بهلولی: یکی از اهداف تدوین سند ملی، جلوگیری از رفتار سلیقه ای بوده است. بسیاری از کارشناسان و وزرا و مسئولین پیشین معتقدند آقای حاجی بابایی سلیقه ای عمل می کند. این ایراد به خود سند برمی گردد. اگر سند دو بعد محتوایی و ساختاری دارد، باید نقطه آغاز رانیز مشخص می کرد تا روش شود که باید دگرگونی ها را از کجا شروع کرد که در اجرائتوان بر خلاف آنچه سند خواسته است، عمل کرد**

صاحب نظران و... باشد. این موضوع با شرایط کنونی مدرسه‌ها فاصله زیادی دارد. مدارس مادر حال حاضر یک جزیره دور افتاده‌اند که کمترین ارتباط را با محیط پیرامون خود برقرار می‌سازند. این کارها نیاز به مقدمات زیادی دارد.

**باغانی:** این طرح در مورد سرانه فضای فرهنگی و آموزشی این گونه می‌گوید: ابتدایی ۲۶ نفر، متوسطه اول ۲۴ نفر و دوره متوسطه دوم ۲۲ نفر است. نسبت معلم به دانش آموز به ترتیب یک به ۱۸، یک به ۱۶ و یک به ۱۳، تعداد کلاس‌ها ۱۰، ۹، ۹، ظرفیت مدرسه حداکثر به ترتیب ۲۶۰ نفر، ۲۱۶ نفر و ۱۹۸ نفر، فضای آموزشی که برای مدارس طراحی شده است، ۲۴۰۰ متر برای ابتدایی و ۳۶۰۰ متر برای متوسطه است. این یعنی بیش از نه متر فضا برای هر دانش آموز ابتدایی.

کدام مدرسه مادر حال حاضر چنین شرایطی دارد؟ اگر تراکم پایه ششم هم به آنچه در مدارس ما می‌گذرد افزوده شود که دیگر نمی‌توان به چشم‌انداز سند رسید؟ برای این سند ۱۰ سال تلاش شده و کسانی همچون آقای مهرمحمدی برای آن زحمت کشیده‌اند و با تمام نقدهایی که به سند می‌شود به هر حال شأن معلم در آن افزایش می‌یابد، مدارس ما مشارکتی تر می‌شود و نکات مثبت بسیار دیگری از این دست. مسائل بسیاری از قبیل بهداشتی، آموزشی، فرهنگی و... در این سند نهفته است که اجرای آن را می‌تواند از دست وزارت آموزش و پرورش که همیشه با کسری بودجه روبرو است و به امور روزانه خود نیز نمی‌رسد خارج کند. شاید لازم باشد طرحی به این اهمیت و گستردگی را یک نهاد ملی اجرا کند و نمی‌توان آن را اینچنین ضعیف اجرا کرد.

**فلاحی:** پیش از اجرای این سند نیاز به طراحی و تدوین سند درسی ملی است که معلوم شود مثلاً مادر شش سال ابتدایی می‌خواهیم چه چیزی به دانش آموز بیاموزیم. این سند هنوز آماده نشده و اولین راهبردی هم که خود سند ارائه می‌دهد در مورد همین سند درسی ملی است. راهکار ۱-۱ در سند می‌گوید: «طراحی، تدوین و اجرای برنامه درسی ملی بر اساس اسناد تحول راهبردی و باز تولید برنامه‌های درسی موجود...». اولین راهکار به چیزی اشاره کرده که در اجرا اصلاً دیده نشده است. چندی پیش اعلام شد کتاب ششم دبستان رونمایی شد. آموزش و پرورش ادعای کند ۱۲ میلیون جلد کتاب منتشر کرده است. روال تغییر در کتاب‌های درسی این بوده که حتی اگر یک بخش از یک کتاب نیاز به تغییر داشت اول برای آن کار کارشناسی انجام می‌دهند و بعد به طور محدود آن را در چند کلاس آزمایش می‌کنند، دوباره کارشناسان، معلمان و حتی دانش آموزان نظر می‌دهند، تأثیر آن را در دانش آموزان به دقت بررسی می‌کنند، بعد اصلاح می‌شود و دوباره در یک منطقه اجرا می‌شود و باز همین مسیر کارشناسی



**فلاحی: باید مدارس بانگاهی فراتر از آنچه تاکنون بوده مدیریت شود. سند به دنبال مدیریت پذیر و مشارکت جو است. مادر حال حاضر چنین چیزی نداریم. مدیریت نقد پذیر رانمی توان یک شبه ایجاد کرد، نیاز به برنامه ریزی، زمان و جلب اعتماد و مشارکت بدنه آموزش و پرورش بویژه معلمان دارد**

حدودی در آموزش و پرورش و آموزش عالی انجام شده است. برای نمونه سال سوم معدلی می‌شود و شاخصی به نام معدل وارد کنکور شده که معادل یک درس با ضریب دو است. بنا بود پیش دانشگاهی حذف شود و به این سمت برویم. برای این کار برنامه ریزی و هزینه شده است، اما مشاورین وزیر اعلام کردند که این کار به شش سال دیگر موکول می‌شود. به این بهانه که قوانینی که متقاضی با سند ملی هستند خود به خود حذف می‌شوند و خوانده نمی‌شوند. به نظر من این طرح منجر به آشفته‌گی بیشتر آموزش و پرورش می‌شود. این تغییرات در بسیاری از موارد شکلی می‌شود. ایشان پیش دانشگاهی را حذف کرده، اما این کار را به این صورت انجام داد که تابلوی پیش دانشگاهی را برداشت و به جای آن چهارم دبیرستان را قرار داد. اما من که معلم یکی از درس‌ها در این مقطع بودم، همان درس پیش دانشگاهی را به اسم چهارم دبیرستان به دانش آموزان درس دادم. محتوا به هیچ وجه تغییر نکرد. این هم شکلی است. این برنامه‌ها نشان می‌دهد که برای دولت تغییرات بیشتر در ظاهر انجام می‌شود. این در حالی است که آقای وزیر گفته بودند نگویید که کارشناسان از این طرح بی اطلاع هستند. گویا استدلال ایشان هم این بود که مقام‌های بالای نظام از این تحولات پشتیبانی می‌کنند، دیگر چه نیازی به حمایت دیگران است؟ همین کافی است. اما این استدلال مشکلات بزرگی دارد. اگر این طرح با شکست روبرو شود، چه کسی پاسخگو است؟

**فلاحی:** یکی دیگر از مواردی که می‌توان به آن اشاره کرد این است که مدارس ما برای اجرای این سند آماده نیست. این سند مدرسه را در ۱۴۰۴ با ویژگی‌های خاصی تعریف می‌کند. در صفحه ۱۴-۱۳ سند این ویژگی‌ها آمده است. در اینجا به دو مورد از آنها اشاره می‌کنم:

- ۱- برخوردار از قدرت تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی در حوزه‌های عملیاتی، در چارچوب سیاست‌های محلی، منطقه‌ای و ملی.
- ۲- دارای ظرفیت تصمیم‌سازی برای نظام تعلیم و تربیت رسمی و عمومی.

همین موارد نشان می‌دهد که باید مدارس بانگاهی فراتر از آنچه تاکنون بوده مدیریت شود. سند به دنبال مدیریت نقد پذیر و مشارکت جو است. ما در حال حاضر چنین چیزی نداریم. مدیریت نقد پذیر رانمی توان یک شبه ایجاد کرد، نیاز به برنامه ریزی، زمان و جلب اعتماد و مشارکت بدنه آموزش و پرورش بویژه معلمان دارد. در شرایط حاضر هم که مدیریت متمرکز، یک طرفه و از بالا به پایین اعمال می‌شود و فاصله آن تا مدیریت مشارکت جو بسیار است. در بند دیگر می‌گوید مدرسه باید دارای روابط اثربخش با کانون‌های محلی، مساجد، نهادهای فرهنگی، برخوردار از

ادامه می‌یابد. در مرحله بعد در یک شهرستان، سپس در یک استان و حداقل تا دو سال به شکل آزمایشی اجرامی شود و بعد در سطح ملی آن را گسترش می‌دهند. این کتاب که تدوین شده باید ارتباط منطقی با سال‌های پیش و پس از خود داشته باشد. آیا این ارتباط وجود دارد؟ گویا این کار بدون طی مراحل به صورت علمی در حال انجام است. ممکن است سال بعد تمام این برنامه‌ها با این همه هزینه فرو بریزد و باز هم تغییر کند. وقتی کار کارشناسی عمیق نشده و حاصل یک تصمیم چند ماهه است، به نظر می‌رسد اجرایش هم زیاد طول نمی‌کشد. اگر این گونه شد چه کسی می‌تواند این همه هزینه‌ای که بر دولت، خانواده‌ها، دانش‌آموزان و معلمان تحمیل شده است را تقبل کند؟ این طرح با سند هماهنگ نیست و خیلی نمی‌توان به ادامه آن در دولت‌های دیگر هم امیدوار بود.

#### چشم‌انداز ایوان: آیا معلم مناسب برای اجرای این طرح وجود دارد؟

**فلاحی:** در حال آموزش‌شدن. جزوهای تدوین شده و گفته شده که ۷۰ درصد آن را آموزش می‌دهند و ۳۰ درصد از آن به صورت رفع اشکال در طول سال تحصیلی انجام می‌شود. اما مشکلاتی که در مورد دانش‌آموزان صادق است، به معلمین نیز برمی‌گردد. مدارس ابتدایی امسال ورودی دارند و خروجی ندارند. در واقع مدارس کمبود نیرو دارند. گفته می‌شود که ۶۰ هزار نیرو کمبود دارد. اما مدارس راهنمایی خروجی دارند و ورودی ندارند، در واقع یک سوم از دانش‌آموزان خود را از دست می‌دهند و نیازشان به معلم کم می‌شود. باز هم آماری که داده شده این است که ۵۰ هزار معلم مازاد در راهنمایی وجود دارد. این معادله را چگونه باید حل کرد؟ نمی‌توان معلم راهنمایی را که تا به حال تک‌درس بوده و یک درس را تدریس می‌کرده، به دبستان فرستاد که معلم آن چند درسی است. از سوی دیگر این موضوع می‌تواند به مشکلاتی از قبیل ورشکستگی مدارس راهنمایی غیردولتی به دلیل کاهش یک سوم از دانش‌آموزانشان تا سه سال متوالی. و یا عدم امکان مردودی برای دانش‌آموزانی که سال جدید به کلاس دوم راهنمایی می‌روند، منجر شود. باید توجه داشت این دانش‌آموزان دیگر امکان مردود شدن ندارند و حذف مردودی در این کلاس‌ها در واقع پاک کردن صورت مسئله افت تحصیلی است، و البته بسیاری مشکلات از این دست بر کاستی‌های پیشین افزوده می‌شود.

**نیک‌نژاد:** در مورد معلم‌ها مشکلات بسیار است. آموزش و پرورش بیش از آن که در پی قانع کردن معلم باشد به دنبال وادار کردن اوست که این

روش با مقاومت معلمان روبه‌رو خواهد شد. برای نمونه معلمانی که درخواست انتقالی داشته‌اند، شرط پذیرش انتقالی آنها را رفتن به کلاس ششم قرار داده‌اند و یا در برخی مناطق بازنشستگان را برای به کارگیری در دبستان‌ها فرخوانده‌اند، چرا که آموزگار برای این مقطع جدید کم پیدا می‌شود. همان‌طور که دوستان اشاره کردند، مقطع راهنمایی تاکنون تک‌درس و تک معلم بوده است و ساختار پیشین و کنونی دبستان‌ها، چند درسی و تک آموزگار. دیگر این که در فرهنگ معلمی، رفتن به پایه‌های پایین‌تر، نوعی کسر شأن به‌شمار می‌آید. بنابراین معلمان راهنمایی به سختی تن به چنین کاری می‌دهند. آموزگاران

دبستان هم از این که در یک مقطع ناشناخته و جدید تدریس کنند، طبیعی است که قدری واهمه دارند، و این دلیلی بر مقاومت فرهنگیان در برابر این تغییرات است. از سوی دیگر در منطقه خود ما، مدرسه‌ای است که یک خانه قدیمی است و کل مساحت آن ۲۴۰ متر است و در حال حاضر حدود ۲۴۰ دانش‌آموز دارد. بچه‌های این مدرسه نمی‌توانند از حیات این مدرسه استفاده کنند. وقتی زنگ تفریح می‌شود، اگر بخواهند چیزی بخورند، ناگزیرند سرپا و بسیار فشرده بایستند و امکان دیدن برای آنان در این مدرسه نیست! حالا وزارتخانه به مدیر این مدرسه فشار آورده که کلاس ششم هم داشته باشد. کلاس ششم نیاز به دو کلاس دارد؛ یکی کلاس کار و فناوری که حالت کارگاه دارد و دیگری کلاس درس. به آنها هم گفته‌اند که به هیچ وجه از نمازخانه و کتابخانه نباید استفاده کنند. در مورد این مدرسه ناگزیر باید از حیات مدرسه کاست و به کلاس درس افزود. من یک معلمم و می‌دانم جذاب‌ترین قسمت مدرسه برای دانش‌آموز حیات مدرسه است که بتواند در آن بازی کند؛ کاری که در مورد این مدرسه و بسیاری دیگر مانند آن ممکن نیست. این تأثیر منفی دارد. در روستاها پیشنهاد داده‌اند که برای کلاس‌ها از کانکس استفاده شود یا با دیوارهای پیش ساخته کلاس به دو بخش تقسیم شود.

**باغانی:** در خود سند آمده است که کتاب‌های درسی باید کودکان را به سمت واژه‌ای به نام «حیات طیبه» ببرد. ویژگی‌هایی که در مورد این انسان گفته شده، خیلی عظیم و بزرگ است. انسانی که سند به آن اشاره می‌کند این ویژگی‌ها را دارد: مؤمن، متخلق به اخلاق اسلامی، پرستشگر، فکور، خلاق، کارآفرین، سالم، بانشاط، انتخاب‌گر، آزادمنش، قانونگر، نظم‌پذیر، عدالت‌خواه، صلح‌جو، وطن‌دوست، استقلال‌طلب، ظلم‌ستیز، جمع‌گرا، جهانی‌اندیش، خودباور، مقتصد، امیدوار، منتظر، دانا، توانا، شجاع، ایثارگر، پاکدامن، باحیا، مسئولیت‌پذیر، و وظیفه‌شناس و... همچنین خواسته شده که از خانواده و نهادهای مدنی هم در اجرای سند مشارکت گرفته شود. ما می‌بینیم که هنوز خانواده و نهادهای مدنی این طرح را نمی‌شناسند و این گونه انسانی قرار است با این سرعت و با کتابی که این گونه ناگهانی طراحی شده و کارشناسان روی آن نظر نداده‌اند آزمایش نشده، تربیت شود. فکر می‌کنم رسیدن به یکی از این صفات نیاز به کار بسیار زیادی می‌داشت و حتی تحقق یکی از این صفات با این نوع برنامه‌ریزی، بسیار مشکل است. چگونه قرار است سند‌های آموزشی را تنظیم کنند، در حالی که از پیش و پس آن آگاه

نیست؟ بر اساس چه مبنایی بناست حیات طیبه را اجرا کند، در حالی که نه کلاس آماده است، نه معلم و نه خانواده خبر دارد، نه کارشناسان موافقت و دهها موانع دیگر. در این سند بر عدالت آموزشی تأکید شده، چگونه قرار است با این برنامه به اقلیت‌های زبانی و اقوام و ادیان دیگر در ایران رسیدگی شود؟ من که در آموزش و پرورش هستم خبر ندارم که در این کتاب‌هایی که نوشته شده چگونه حقوق این گروه‌ها رعایت شده تا آنها هم به حیات طیبه برسند؟ به نظر من یکی از چالش‌های آقای وزیر، همین واژه‌هایی است که در سند آورده و قرار است که با این سند به یک ابر

**نیک‌نژاد: در بسیاری از کشورهای مدرن و کارآمدی مانند استفاده بیشتر از رسانه‌ها و ابزار متنوع آموزشی رفته است. یکی دیگر از عوامل افت تحصیلی، دور بودن آموزه‌ها از نیازهای امروزی زندگی دانش‌آموزان است**



انسان برسیم، اما آیا با چنین شیوه اجرایی ممکن است؟ وزیر حداقل باید در یک کنفرانس به این موارد پاسخگو می‌بود. باید در صدا و سیما به ابهاماتی که وجود دارد پاسخ می‌داد. وزیر باید در باره مفاد سند پاسخ دهد، زیرا من معتقدم این سند قابل اجرا نیست و هزینه‌های زیادی بر دولت و آموزش و پرورش تحمیل می‌کند.

#### چشم‌انداز ایران: حال چه می‌توان کرد که آسیب آن کمتر شود؟

**بهلولی:** من باید خاطر نشان کنم که این نقدها دلیل بر این نیست که کارهای مثبت آقای حاجی بابایی را نادیده بگیریم. ایشان بیمه طلایی را - البته با کاستی‌های چشمگیری - برای معلمان شاغل ایجاد کرد، گرچه در اجرای آن برای بازنشستگان ناکام ماند، اما در مورد اجرای اسناد نقدهای بسیار جدی به ایشان وجود دارد. بهتر بود ایشان به جای اجرای تغییرات ساختاری به بخش‌هایی از سند می‌پرداخت که عمیق‌تر می‌باشند. در سند بخشی وجود دارد به نام E.F.A (Education for all). آموزش و پرورش ایران در سال ۲۰۰۰ در کنفرانس داکار تعهداتی را پذیرفته که تا سال ۲۰۱۵ در برخی از شاخص‌ها، پیشرفت مشخصی داشته باشد. ما باید به این بخش‌ها می‌پرداختیم. در یکی از این هدف‌ها بحث آموزش و پرورش کیفی مطرح شده. در یکی از اسندهای کنفرانس داکار، به این بحث پرداخته و ابعاد نرم‌افزاری و سخت‌افزاری آموزش و پرورش کیفی را بررسی کرده است. در این اسندها به ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر اشاره شده که در بند دو آن می‌گوید: «هدف آموزش، رشد کامل و شخصیت انسانی، تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین خواهد بود. آموزش باید تفاهم، مدارا و دوستی در میان همه ملت‌ها و گروه‌های نژادی و مذهبی را ترویج کند و به فعالیت‌های سازمان ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند.» این بند در اسندهای جهانی آموزش، یکی از شاخص‌های آموزش و پرورش کیفی است. ما متعهد شده‌ایم به اهداف این سند نزدیک شویم و تا به حال

در این ۱۲ سال رشد خاصی در این مسیر ندیده‌ایم. جالب توجه این که در سند تحول بنیادین هم چندان توجهی به هدف‌های کنفرانس داکار و دیگر اسندهای جهانی که بر آموزش همراهی با درون‌نمای اعلامیه جهانی حقوق بشر پامی فشارند، نشده است. رویکرد اصلی سند و دغدغه‌های پایه‌ای‌اش بر اسلامی کردن آموزش و پرورش بوده و چندان با پیمان‌نامه‌ها و ارزش‌های جهانی و نوین، پیوندی برقرار نکرده است.

**باغانی:** در سند بیشتر از واژه‌های فلسفی، مبهم، پر بار و پیچیده استفاده شده است. باید فیلسوفان و عرفای بایند و این واژه‌ها را تعریف کنند. ما باید به واژه‌های کاربردی بپردازیم که برای همه ساده و قابل فهم باشند. وقتی می‌خواهد یک سند اجرا شود، باید از ادبیات اجرایی و قابل فهم هم برخوردار باشد. آقای حاجی بابایی دست کم باید هسته‌هایی تشکیل می‌داد که این واژه‌های پیچیده را به مفاهیم اجرایی نزدیک کنند و آنها را معنی کنند. به نظر من باید ایشان پیگیر نهادی ملی برای اجرای طولانی مدت این سند می‌شدند.

**چشم‌انداز ایران:** پیامدهای اجرای این طرح چه می‌تواند باشد؟ **فلاحی:** بخشی از پیامدها ضمن بحث گفته شد. یکی از پیامدها سردرگمی دانش آموز، معلم و خانواده‌هاست. ابهام در آینده، ابهام در کتاب‌های درسی، ابهام در وضعیت کنکور، مردود نشدن یک دوره از دانش آموزان پنهان ماندن پدیده گسترده افت تحصیلی و مسائلی از این قبیل. آزمون تیمز، آزمونی است که هر ساله بین برخی از کشورها برگزار می‌شود و شیوه آن با المپیاد متفاوت است. در المپیاد عده‌ای از دانش آموزان دستچین می‌شوند و آموزش‌های خاص می‌بینند و به رقابت‌ها اعزام می‌شوند، اما در این آزمون، به صورت تصادفی عده‌ای انتخاب می‌شوند و آزمون‌هایی از آنها گرفته می‌شود. معمولاً ما در بخش‌های استدلالی از کشورهای هستیم که در ردیف آخر قرار داریم. این آزمون‌ها شاخص مناسب‌تری از المپیاد برای ارزیابی نظام آموزشی به شمار می‌روند.

**بهلولی:** در ریاضی، ایران در بین ۳۰ کشور، رتبه ۲۹ را کسب کرد. این نشان می‌دهد که آموزش و پرورش ما خودضعف‌های بسیاری دارد. نباید آن را بایی برنامه‌نگی به سردرگمی بیشتر برد.

**فلاحی:** حال این که در این شرایط دانش آموزی مردود نشود و بداند که نمی‌شود - با علم به این موضوع که مردود شدن بار منفی زیادی برای دانش آموز دارد - افت تحصیلی بسیاری خواهد کرد. نکته دیگر آسیبی است که به مدرسه‌های راهنمایی غیر دولتی وارد می‌شود. در یکی از مناطق چندین مدرسه غیر دولتی راهنمایی سراخ دارم که منحل شده است. اینها بخشی از پیامدهای دیگر اجرای شتاب‌زده این طرح است. فرصت‌هایی که از دست می‌رود.

**چشم‌انداز ایران:** آقای فرشیدی هم گفته بودند که این موضوع از منظر بلوغ جنسی مشکل ایجاد می‌کند.

**بهلولی:** دو سال پیش در یکی از مدارس دو دانش آموز کلاس پنجم، یک دانش آموز کلاس اول را یک زنگ کامل در دستشویی مدرسه حبس کرده بودند.

**باغانی:** این مشکلات بسیار زیاد است؛ مشکلات روانی، بحران‌های جنسی و... که خود نیاز به کار جدی روی مدیران مدارس دارد. از نظر بودجه هم باید دید چگونه می‌خواهند برنامه ریزی کنند. این کلاس‌ها کارگاه دارد و باید بودجه خاصی به آنها اختصاص داد. مدیریت این بودجه کار سختی است.

**نیک‌نژاد:** به نظر من با افت تحصیلی جدی دانش آموزان روبه‌رو خواهیم شد. این افت تحصیلی ریشه‌های گوناگونی دارد. تمام عواملی که در این مورد به وجود می‌آید را باید به سردرگمی، آشفتگی و شتابی که این طرح ایجاد می‌کند افزود. یک نمونه این که هنوز روش آموزشی ماروش سنتی سخنرانی است. در بسیاری از کشورها آموزش به سوی روش‌های مدرن و کارآمدی مانند استفاده بیشتر از رسانه‌ها و ابزار متنوع آموزشی رفته است. یکی دیگر از عوامل افت تحصیلی، دور بودن آموزه‌ها از نیازهای

**فلاحی:** اگر دو کار کرد آموزش و پرورش رسمی را همسان سازی (یکدست کردن نسل جدید) و ناهمسان سازی (امکان رشد متناسب با ظرفیت، استعداد و علاقه) بدانیم، با تغییراتی که در سند داده شده و با اجرای زودهنگام آن نه تنها به هدف‌های مطرح شده در سند دست نمی‌یابیم، کارکردهای مورد انتظار نیز به دست نمی‌آید. نکات مثبت طرح هم دیده نمی‌شود و پس از چند سال باز ما می‌مانیم و طرحی شکست خورده و آموزش و پرورش ناکارآمد

امروزین زندگی دانش آموزان است. تغییر ساختار و کاهش یا افزایش یک کلاس، هیچ مشکلی از این مشکلات حل نخواهد کرد. تا آنجا که من می دانم معلمین به این طرح اعتماد ندارند، چرا که معتقدند این طرح یا اجرایی نخواهد شد یا عمر آن کوتاه خواهد بود. اجرای چنین طرح هایی در آموزش و پرورش ما عمر زیادی نداشته و معمولاً ماندگار نبوده است. آقای نجفی متوسطه را ترمی - واحدی کردند. آقای مظفر به محض ورود به آموزش و پرورش این نظام



شده است. این ویژگی ها اولاً بار ایدئولوژیک این سند را بسیار افزایش داده است و ثانیاً وجود تنوع مذهبی در کشور را نادیده گرفته است به نحوی که شاید دستیابی به عدالت آموزشی در آن مشکل به نظر آید. ما ۱۱۶ هزار مدرسه در کشور داریم و درست نیست که عده معدودی بنشینند و بدون توجه به نظر کارشناسانی که در دسترسشان هستند، در مورد تمام اینها تصمیم بگیرند.

این مدارس در شرایط فرهنگی و اقلیمی مختلفی هستند، نمی توان با یکسانه برنامه یکسانی را برای همه آنها اجرا کرد. در مجموع به نظر می رسد سند بیرون داده شده دارای ضعف در نگاه ملی و استراتژیک است و برای اجرا نیاز به زمینه سازی های گسترده دارد. در متن آن نیاز مبرمی به تغییر ساختار مشاهده نمی شود در صورت ضروری بودن اولویت ندارد.

اگر دو کار کرد آموزش و پرورش رسمی را همسان سازی (یکدست کردن نسل جدید) و ناهمسان سازی (امکان رشد متناسب با ظرفیت، استعداد و علاقه) بدانیم، با تغییراتی که در سند داده شده و با اجرای زود هنگام آن نه تنها به هدف های مطرح شده در سند دست نمی یابیم، کارکردهای مورد انتظار نیز به دست نمی آید. نکات مثبت طرح هم دیده نمی شود و پس از چند سال باز مایمانیم و طرحی شکست خورده و آموزش و پرورش نا کارآمد.

**بهلولی:** من یک نکته هم در مورد خود سند از این منظر بگویم، اصل ۱۵ قانون اساسی می گوید: «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد، ولی استفاده از زبان های محلی قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است»، این اصل نادیده گرفته شده و در سند هم تکلیف آن مشخص نیست. استدلال هایی که بر اجرای این تغییر ساختار وجود دارد، استدلال های محکم و کارشناسی نیست. ما اگر به همین بندی که در قانون اساسی که آن هم یک سند ملی است بپردازیم و آن را از یک انزوای ۳۳ ساله بیرون آوریم، کار بزرگی کرده ایم. در سند ملی هم مسائل خوبی هست که باید اجرا شود، اما با برنامهریزی و تهیه مقدمات آن، تا این طرح ها عقیم نشوند.

را حذف کردند. البته این کار آقای مظفر هم بدون کارشناسی بود و هم به این که برای اجرای این طرح سرمایه های بسیاری هزینه شده بود توجهی نشد و باید با آن قدری علمی تر برخورد می شد. فرهنگیان در مورد طرح هایی که حتی تبیین علمی داشته اند، این گونه برخورد کرده اند، وای به حال این طرح که پر از شتاب و عدم انسجام است. به باور من جلب اعتماد معلمان برای کمک بسیار سخت است و در واقع مجریان طرح یعنی معلم ها، انگیزه ای برای همکاری جلدی ندارند. به طور کلی هم خانواده ها و هم فرهنگیان نسبت به این طرح ابهاماتی دارند.

**باغانی:** به نظر من باید آقای وزیر تعامل خود را با فرهنگیان بیشتر کنند تا این پیامدها کاهش یابد. ما آمادگی خود را برای همکاری با ایشان اعلام می کنیم و هم در زمینه نقد سند به ایشان کمک می کنیم و هم در زمینه اجرای آن. اگر ایشان این حرف ها را بشنوند، می توانند در امور اجرایی از این طرح ها بهره ببرند.

**فلاحی:** در نظام های آموزشی نسبتاً موفق دنیا اهدافی که برای دوره های عمومی و اجباری آموزش و پرورش در نظر می گیرند، بسیار دست یافتنی تر از هدف هایی است که ما داریم. آنها افزایش مهارت های اجتماعی، محافظت از محیط زیست یا این که شخصیت مستقلی کسب کنند و از پس حل مسائل خود در زندگی روزمره بر آیند و از این قبیل اهداف را هدف قرار می دهند. ما هم باید اهداف ملموس تری انتخاب کنیم. درست است که اینها هدف های کلان آموزشی هستند، اما دستیابی به آنها ناممکن به نظر می رسد. برای نمونه در فصل پنجم (هدف های کلان) در شماره یک حدود ۴۴ صفت مثبت برای انسانی که قرار است این نظام تربیت کند نام برده

**با صباقتن و خیزان می روم تا کوی دوست  
وز رفیقان ره اسب تمداد همت می کنم**  
از خردگان مشیت قاضی های خیر همت عالی پرداخت بسوی حق اشتراک داریم



شیرزاد عبداللہی

## نگاهی به تغییر ساختار آموزشی

نمی‌رسد و به مدت شش سال همه مقاطع آموزشی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. در این مدت کتاب‌های درسی همه ۱۲ پایه کاملاً تغییر خواهد کرد. وزیر آموزش و پرورش در جواب منتقدان که چرا تغییرات را از پایه اول دبستان شروع نکرده می‌گوید: «ما برای اجرا دوره داشتیم یکی از اول ابتدایی شروع کنیم که ۱۲ سال طول می‌کشید تا به پایان دوره برسیم یعنی معنایش این است که در سال ۱۴۰۴ تازه به کلاس ۱۲ می‌رسیم، در حالی که باید در سال ۱۴۰۴ رتبه یک منطقه را دارا باشیم؛ ما آمدم ساده‌ترین شیوه یعنی شش سال را انتخاب کردیم». وزیر آموزش و پرورش در پاسخ به این پرسش که برخی می‌گویند «چه تضمینی برای حذف نشدن پایه ششم ابتدایی توسط وزیر بعدی آموزش و پرورش است؟» گفت: «امسال ششم ابتدایی را ایجاد خواهیم کرد و چه کسی می‌تواند این را بعد از من تغییر دهد، نمی‌شود.»

سند تحول بنیادین آموزش و پرورش که در مهر ماه سال ۹۰، پس از تصویب شورایی آموزشی و پرورش به این وزارتخانه ابلاغ شد دارای ۱۳۱ حکم اجرایی است. وزیر آموزش و پرورش اولویت را به تغییر ساختار مقاطع داده است. پرسش این است که چرا وزیر آموزش و پرورش از بین این همه احکام، تغییر ساختار آموزشی را در دستور کار خود قرار داده است؟ آیا به خاطر این که تغییر ساختار آسان‌تر است و زودتر به نتیجه می‌رسد؟ آیا به خاطر این که تغییر ساختار با سروصدا و واکنش‌های بیشتری



از مهر سال ۹۱ ساختار مقاطع آموزشی در مدارس ایران تغییر می‌کند. اجرای ساختار جدید ۳-۶ بزرگترین اتفاق سال ۹۱ و شاید سه سال اخیر در حوزه آموزش و پرورش است. منتقدان می‌گویند وزیر آموزش و پرورش بیش از حد عجله می‌کند. اما وزیر، انتقاد مخالفان را به خودشان برمی‌گرداند و می‌گوید: «چرا برخی عجله دارند که من عجله نکنم، چرا آنها آنقدر ناراحتند که من عجله نکنم؟» مطابق این طرح یک میلیون دانش آموز پایه پنجم همچنان در دبستان می‌ماند و به جای رفتن به کلاس اول راهنمایی پشت میز کلاس ششم ابتدایی می‌نشینند تا پایه ششم ابتدایی را که حلقه گمشده بین دو مقطع ابتدایی و راهنمایی نامیده شده را بگذرانند. خانواده‌های کودکان مشمول این طرح نباید نگران عقب ماندن فرزندان خود در نظام جدید باشند، زیرا فرزندان آنها سال آینده، از کلاس ششم به کلاس هفتم می‌روند و توقف و درجا زدن بی‌معناست. بر اساس مصوبه شورایی آموزشی و پرورش، برنامه درسی پایه جدیدالتأسیس ششم شامل قرآن (سه ساعت)، تعلیمات دینی و اخلاق (دو ساعت)، زبان و ادبیات فارسی (پنج ساعت)، مطالعات اجتماعی و آداب زندگی (سه ساعت)، ریاضیات (چهار ساعت)، علوم تجربی (دو ساعت)، هنر (دو ساعت)، سلامت و تربیت بدنی (دو ساعت)، تفکر و پژوهش (یک ساعت) و کار و فناوری (یک ساعت) است. دانش آموزان پایه ششم ابتدایی مانند سایر پایه‌های ابتدایی در هفته، ۲۵ ساعت در کلاس درس حضور خواهند یافت. در سال تحصیلی آینده مدارس راهنمایی بدون حضور دانش آموزان پایه اول راهنمایی کار خود را آغاز می‌کنند و این مدارس تنها در پایه‌های دوم و سوم راهنمایی دانش آموز خواهند داشت. البته تغییر ساختار مقاطع در یک سال به سرانجام

مطابق طرح ۳-۳-۶  
یک میلیون دانش آموز پایه  
پنجم همچنان در دبستان  
می‌مانند و به جای رفتن به  
کلاس اول راهنمایی پشت  
میز کلاس ششم ابتدایی  
می‌نشینند تا پایه ششم  
ابتدایی را که حلقه گمشده بین  
دو مقطع ابتدایی و راهنمایی  
نامیده شده را بگذرانند

همراه است؟

**تغییر در ساختار یا محتوا:** در فصل دوم سند تحول بنیادین آموزش و پرورش که مبنای قانونی تغییر ساختار آموزشی است طول دوره تحصیلات در مدارس ۱۲ سال و در چهار دوره تحصیلی سه ساله

در سال تحصیلی آینده مدارس راهنمایی بدون حضور دانش آموزان پایه اول راهنمایی کار خود را آغاز می‌کنند و این مدارس تنها در پایه‌های دوم و سوم راهنمایی دانش آموز خواهند داشت. البته تغییر ساختار مقاطع در یک سال به سرانجام

تعیین شده است. آموزش و پرورش موظف است که نظام آموزشی ۳-۳-۳ را در مدارس پیاده کند. اگر ادعای مسئولان وزارت در خصوص عمل به تکلیف قانونی در اجرای ساختار جدید را بپذیریم، میان آنچه که در مدارس اجرامی شود و آنچه که در فصل دوم سند تحول بنیادین آمده تفاوت وجود دارد. مسئولان می گویند که اجرای قانون را در دو مرحله انجام می دهند: گام نخست شش ساله شدن دوره ابتدایی و گام دوم تبدیل دوره ابتدایی به دو دوره سه ساله است. در سند تحول راهبردی، هدف آموزش و پرورش تربیت افرادی «مؤمن، حقیقت جو و عاقل، عدالتخواه و صلح جو، ظلم ستیز، جهاد گر، شجاع و ایثار گر و وطن دوست، جمع گرا و منتظر و جهانی اندیش، بااراده و امیدوار، خودباور و دارای عزت نفس، دانا و توانا، پاکدامن و باحیا، انتخابگر و آزادمنش، خلاق و کار آفرین و مقتصد، سالم و بانشاط، قانون دار و نظم پذیر و...» تعیین شده است. آیا کوتاه و بلند شدن طول مقاطع تحصیلی به تحقق این اهداف در مدارس کمک می کند؟ بحث اولویت ساختار و محتوا یکی از چالش های بین موافقان و مخالفان این طرح است. مخالفان این طرح معتقدند که تحول باید در محتوای آموزش و روش های تعلیم و تربیت صورت گیرد و تغییر

### مخالفان طرح ۳-۳-۶ معتقدند که تحول باید در محتوای آموزش و روش های تعلیم و تربیت صورت گیرد و تغییر ساختار مقاطع، تأثیری بر تغییر محتوا ندارد



حاجی بابایی

استکان یا فنجان بنوشید؛ اصل این است که آبی گوارا بیاشامید.»

**بازگشت به گذشته یا حرکت به سوی آینده:** در حالی که مسئولان آموزش و پرورش می گویند نظام ۳-۳-۶ نتیجه مطالعات تطبیقی و مقایسه نظام آموزشی کشور ما و ۱۲۳ کشور دنیا و اقدامی در جهت نوسازی نظام آموزشی است، نگاهی به تاریخ آموزش و پرورش ایران نشان می دهد که سیستم ۶-۶ یا به عبارتی ۳-۳-۶ که شامل شش سال دوره ابتدایی و سه سال دوره اول متوسطه و سه سال دوره دوم متوسطه است، از ابتدای شکل گیری آموزش و پرورش نوین یعنی حدود ۱۰۰ سال پیش تا سال ۱۳۴۵ شمسی در آموزش و پرورش ایران برقرار بوده و برخلاف اظهارات مقامات؛ شش ساله شدن دبستان ابتکار جدیدی نیست. تغییر ساختار کنونی در واقع بازگشت به ساختار قدیمی آموزش و پرورش قبل از سال ۴۵ محسوب می شود. این که آیا این ساختار در سال های قبل از ۱۳۴۵ باعث شکوفایی آموزش و پرورش ایران شده بود را باید کسانی پاسخ دهند که تغییر ساختار مقاطع را کلید تحول در آموزش و پرورش می دانند. در سال ۴۵ تغییر نظام آموزشی از پایه اول دبستان به اجرا گذاشته شد. دانش آموزانی که در سال تحصیلی ۴۶-۴۵

وارد دبستان شدند در سال تحصیلی ۵۱-۵۰ وارد دوره جدیدالتأسیس راهنمایی تحصیلی شده و پس از سه سال وارد دوره متوسطه چهار ساله شدند و نظام ۴-۳-۵ (پنج سال دوره ابتدایی، سه سال راهنمایی و چهار سال متوسطه در سال تحصیلی ۵۷-۵۶ به طور کامل در مدارس اجرا شد. در طرح نظام جدید متوسطه که از سال ۷۱-۷۰ پیاده شد، نظام آموزشی مانند دانشگاه ها به صورت ترمی - واحدی در آمد و سال چهارم متوسطه از این دوره جدا شد و به عنوان دوره پیش دانشگاهی در فاصله بین مدرسه و دانشگاه قرار گرفت. به این ترتیب طول دوره گرفتن دیپلم متوسطه به ۱۱ سال تقلیل یافت و قرار بود که فقط فارغ التحصیلان متوسطه که خواهان ورود به دانشگاه هستند با شرایطی وارد دوره پیش دانشگاهی یک ساله شوند. بعدها شرایط ورود به پیش دانشگاهی برداشته شد و عملاً همه دانش آموزان متوسطه این دوره تکمیلی را می گذرانند. نظام آموزشی در این مرحله که هنوز هم ادامه دارد، ۱-۳-۵ است (پنج سال ابتدایی، سه سال راهنمایی، سه سال متوسطه و یک سال پیش دانشگاهی). برخی کارشناسان پیشنهاد کردند که اگر مسئولان فکر می کنند حتماً باید ساختار مقاطع تغییر کند، با حذف دوره یکساله پیش دانشگاهی، بار دیگر به نظام ۴-۳-۵ برگردیم. البته تغییر ساختار ابتدا توسط کارشناسان به شکل دیگری در پیش نویس سند ملی آموزش و پرورش طرح شده بود. این که ما تغییرات ساختاری را از چه پایه ای و چه مقطعی آغاز کنیم هم یکی از نکات چالش برانگیز است. تغییر نظام آموزشی در سال ۱۳۴۵ از پایه اول شروع شد. نظام جدید متوسطه همانگونه که از اسم آن پیداست، بر ایجاد تغییر

ساختار مقاطع، تأثیری بر تغییر محتوا ندارد. مرکز پژوهش های مجلس در گزارشی به بررسی طرح ۳-۳-۶ پرداخت و نوشت: «فرض است که تحول بنیادین نظام آموزشی به محتوا، روش ها و نیازهای مبتنی بر شرایط کنونی و آینده نظام اسلامی مربوط است، نه ساختار. در واقع در این طرح، جای موادی که به نیازهای محتوایی آموزش و پرورش توجه نماید، خالی است. به علاوه، سرمایه گذاری نظام آموزش و پرورش بر روی شکل ساختار دوره ها می تواند مانعی بر سر راه تغییر محتوا باشد.» اما مدبران ارشد آموزش و پرورش می گویند که ابتدا باید ساختار مناسب ایجاد کرد و بعد از آن محتوا را تغییر داد. محمود فرشیدی اولین وزیر آموزش و پرورش دکتر احمدی نژاد که کمتر از دو سال سکان این وزارتخانه را در دست داشت و توسط دکتر احمدی نژاد برکنار شد اکنون در جایگاه منتقد سیاست های وزیر جدید نشسته است و می گوید: «برنامه ریزی برای محتوای ۳-۳-۶ از قبل نشده است؛ واقعیت این است که حتی دست اندر کاران هم اول تصمیم گرفتند ۳-۳-۶ باشد بعد مصمم شدند تا محتوایی بر آن طراحی کنند، در حالی که معمولاً ما قضیه را برعکس عمل می کنیم یعنی یک محتوایی را طراحی می کنیم و می بینیم که این محتوا را در قالب چه ساختاری بگنجانیم.» فرشیدی می افزاید: «الزاماً سند تحول با ۳-۳-۶ همخوانی و هماهنگی ندارد، یعنی این که نباید طوری نشان داده شود که راه رسیدن به تحول بنیادین، ۳-۳-۶ است.» وی ادامه داد: «یک محتوای تحول آفرینی را طراحی کردیم، اما این که در قالب ۳-۳-۶ یا ۴-۳-۵ باشد هر دو ممکن است؛ به عنوان مثال می خواهید آبی بیاشامید، این آب را می توانید در لیوان،



در مقطع متوسطه متمرکز بود. تغییر ساختار جدید از سال آخر دبستان شروع شده است.

**سوابق کارشناسی:** در پی تشکیل جلسات کارشناسی که به ابتکار مرتضی حاجی - وزیر دوره اصلاحات - تشکیل می شد ضرورت تدوین سند ملی آموزش و پرورش در سال ۸۲ احساس شد. اول قرار بود سازمان برنامه و بودجه متولی تهیه سند شود، اما سازمان برنامه زیر بار نرفت و بعد از نامه نگاری های متعدد

و دخالت سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت، نهایتاً تهیه سند به شورای عالی آموزش و پرورش محول شد. تیمی از کارشناسان زبده آموزش و پرورش به ریاست محمود مهر محمدی به عنوان پیمانکار مأمور تهیه سند شدند. در تهیه سند بیش از ۵۰۰ نفر از کارشناسان آموزش و پرورش دخالت داشتند. اما آنچه کارشناسان تهیه کردند با آنچه در مهر ماه ۹۰ توسط رئیس شورای انقلاب فرهنگی برای اجرا به آموزش و پرورش ابلاغ شد تفاوت بسیار دارد. مطابق طرح کارشناسان، قرار بود که یک سال دوره پیش دبستانی به دوره ابتدایی اضافه و شش سال دوره ابتدایی به دو دوره

سه ساله تقسیم شود. به عبارت دیگر یکسال به ابتدای دوره ابتدایی اضافه می شد. این طرح در شورای عالی آموزش و پرورش و شورای عالی انقلاب فرهنگی به عنوان نهادهای پایین دست و بالادست قانونگذاری تغییر کرد و با تأسیس کلاس ششم، یک سال از انتها به دوره ابتدایی افزوده شد. در واقع تصمیم شش ساله شدن دوره ابتدایی به این شکل، برخلاف آنچه که تبلیغ می شود، فاقد پشتوانه کارشناسی است و اگر درست تر بگوییم در جهت عکس نظرات کارشناسی اتخاذ شده است. در طرح تغییر ساختار علاوه بر اضافه شدن یکسال به طول دوره ابتدایی، قرار است دوره پیش دانشگاهی هم حذف و دوره دبیرستان هم شش ساله و به دو دوره سه ساله تقسیم شود. وزیر آموزش و پرورش که اجرای طرح ۶-۳-۳ را برای خود حیثیتی کرده است و هیچ گونه تأخیری را در اجرای آن تحمل نمی کند، در واکنش به این عقیده منتقدان که باید طرح ۶-۳-۳ آزمایشی اجرا شود، گفت: «یعنی چگونگی انجام دهیم؟ امسال در استان فارس ششم ابتدایی ایجاد کنم و سال بعد در اصفهان ایجاد کنم؟»

**مقاومت علیه وزیر:** آسیب شناسی تغییراتی مانند اجرای نظام جدید متوسطه در دهه ۷۰ نشان می دهد که آموزش و پرورش به عنوان دستگاهی عظیم با ۹۳۰ هزار معلم و کارمند و حدود ۱۲ میلیون و ۴۰۰ هزار دانش آموز در مقابل کنش های معطوف به تغییر، معمولاً مقاومت می کند و معلمان و دانش آموزان و عوامل اجرایی مدرسه، به آسانی تن به تغییر نمی دهند. بنا به تعبیری آموزش و پرورش قایق تندرو نیست که به سرعت به هر سو تغییر جهت دهد. این دستگاه عظیم شبیه کشتی های بزرگ اقیانوس پیماست



**مرکز پژوهش های مجلس می گوید: «سرما به گذاری نظام آموزش و پرورش بر روی شکل ساختار دوره ها می تواند مانعی بر سر راه تغییر محتوا باشد.» اما مدیران ارشد آموزش و پرورش می گویند که ابتدا باید ساختار مناسب ایجاد کرد و بعد از آن محتوا را تغییر داد**

که تغییر جهت های سریع به آن آسیب می رساند. مهدی نوید ادهم دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش و از معدود مدیران بازمانده از دوران اصلاحات به عنوان یکی از مدافعان طرح ۶-۳-۳ در سال ۸۸ خاطره ای می گوید که خواندن آن مؤید سخت بودن تغییرات در آموزش و پرورش است. نوید ادهم می گوید: «من یک خاطره بگویم از زمانی که در فرانسه بودم و ملاقاتی با وزیر آموزش و پرورش آنجا

داشتم. زمانی که مشغول ملاقات و گفت و گو بودیم ساختمان اداری شان کنار خیابان بود بعد معلم و شاگرد در خیابان بودند و فریاد می زدند. من متوجه نمی شدم شعارشان چه بود که از وزیر پرسیدم شعار اینها چیست؟ گفت علیه من دارند شعار می دهند، ما آمده ایم برنامه ها را تغییر داده ایم اینها قبول ندارند. یک آدم مجرب و جاافتاده ای هم بود و می گفت دارم به این نتیجه می رسم که هیچ چیز رانمی شود تغییر داد. گفتم این جملات خیلی خطرناک است. گفت بله داری می بینی که درباره کوچکتربین تغییری که در فرایند تعلیم و تربیت، شیوه ارزشیابی نمره، درس و محتوا

صورت می گیرد مقاومت می کنند.» از آنجا که طرح با سرنوشت میلیون ها دانش آموز گره خورده لازم است در مرحله اجرا همه جوانب آن به دقت سنجیده شود و هیچ فاکتوری به آزمون و خطا و شانس و اقبال و گذار نشود. به گفته مقام های آموزش و پرورش از چند ماه پیش، ۷۵۰ استاد در سراسر کشور برای تهیه مقدمات اجرای این طرح تشکیل شده است. اما در مورد فعالیت های این ستادها گزارش چندانی منتشر نشده است. آنگونه که برخی از مدیران مدارس راهنمایی و ابتدایی می گویند در جلسات توجیهی معمولاً مسئولان آموزش و پرورش سخنرانی می کنند و از اثرات و نتایج مثبت این طرح ها می گویند، یعنی اول تصمیم به اجرای طرح گرفته اند و سپس جلسات توجیهی برگزار می کنند، در حالی که قبل از تصمیم قطعی درباره زمان و چگونگی اجرا ابتدا باید از معلمان و مدیران مدارس نظر خواهی می شد.

**جهش از کلاس پنجم به هفتم:** این طرح قرار است چه نتایجی به دنبال داشته باشد؟ با اجرای این طرح قرار است افت تحصیلی دانش آموزان در دوره راهنمایی کاهش یابد. وزیر آموزش و پرورش گفته است: «ما بچه ها را از پنجم به هفتم می بردیم، یعنی همه را جهشی بالا می آوردیم، لذا چرا در طول ۳۰، ۴۰ سال گذشته همیشه اول راهنمایی افت دارد؟ چون بچه ای که ۲۴ ساعت درس می خواند و یک معلم داشته است یکبار به مدرسه ای می رفت که ۳۶ ساعت درس داشته و چند معلم دارد.» حالا با این کشف و یک سال توقف بیشتر دانش آموزان در دبستان، مسئولان انتظار دارند که مشکلات گذار از مقطع تحصیلی کمتر شود و در نتیجه

افت تحصیلی کاهش یابد. البته افت تحصیلی با شدت بیشتری در گذر از راهنمایی به دبیرستان هم اتفاق می افتد که دلیل آن رانمی توان جهش از پایه مثلاً هشتم به دهم دانست! در بیان دلایل افت تحصیلی مانند هر مشکل آموزشی دیگر نمی توان فقط بر یک عامل تکیه کرد. مرکز پژوهش های مجلس حذف دوره پیش دانشگاهی، افزایش اعتبار مدرک تحصیلی دیپلم و افزایش سن دیپلمه ها از ۱۷ به ۱۸ سال را از پیامدهای مثبت اجرای این طرح می داند. با افزایش دوره تحصیلی و کسب دیپلم در ۱۲ سال، اعتبار دیپلم افزایش می یابد، ۵۶ درصد کشورهای جهان مدرک دیپلم را در پایان ۱۲ سال آموزش و ۷۹ درصد آنها برای ۱۲ سال و بالاتر آموزش صادر می کنند. برای اجرای موفقیت آمیز طرح ۳-۶ لازم است که معلمان و دانش آموزان و اولیای آنها از نظر ذهنی آمادگی داشته باشند و اجرای طرح ۳-۳ را مفید و عملی بدانند. برگزاری جلسات سخنرانی و اظهارات یکسویه مسئولان و کارشناسان، کمکی به حل مشکلات نمی کند. باید مدیران و معلمان قانع شوند که اجرای این طرح به سود دانش آموزان است. در کنار جلسات داخلی آموزش و پرورش استفاده از ظرفیت های رسانه های عمومی برای رفع ابهامات خانواده ها در مورد این طرح کاملاً ضروری است.

### مدارس غیرانتفاعی و بحران کمبود

**دانش آموز:** اجرای این طرح نیاز به ساماندهی جدید نیروها در مقاطع راهنمایی و ابتدایی و جابه جایی وسیع نیروهای آموزشی دارد. تأمین آموزگاران آموزش دیده برای تدریس در پایه ششم دبستان و فضای آموزشی برای تشکیل کلاس ششم در مدارس ابتدایی مهمترین نیازهای اجرای طرح است. حدود ۷۰-۶۰ هزار معلم با تجربه برای تدریس در کلاس های جدید التأسیس ششم ابتدایی باید به کار گرفته شوند. در سطح راهنمایی با حذف موقت کلاس اول، با همین تعداد معلمان مازاد بر نیاز روبه رو خواهیم بود. در سال تحصیلی ۹۲-۹۱ کلاس اول راهنمایی نداریم. در سال ۹۳-۹۲ کلاس های دوم راهنمایی خالی خواهند بود و در سال ۹۴-۹۳ کلاس سوم راهنمایی بدون دانش آموز خواهد بود. مشکل معلمان مازاد تا سه سال گریبانگیر دوره راهنمایی است. مدارس غیرانتفاعی دوره راهنمایی در سال آینده با بحران مالی روبه رو می شوند. آنها در سال تحصیلی جدید، دانش آموز ورودی ندارند و مجبورند یا شهریه ها را بالا ببرند و یا تسلیم ورشکستگی شوند. وزیر آموزش و پرورش و مسئولان سطوح مختلف وزارتخانه می گویند که با کاهش میانگین دانش آموزان در کلاس های راهنمایی، مشکل معلمان مازاد مقطع راهنمایی را حل می کنند، یعنی تعداد دانش آموز در کلاس ها را کاهش می دهند و با تشکیل کلاس های بیشتر در دو پایه

راهنمایی باقیمانده، تمام معلمان این مقطع را به کار می گیرند و هیچ معلمی مازاد نخواهد شد. آنها همچنین تأکید می کنند که برای کلاس های ششم دبستان هم نیروی آموزش دیده کافی پیش بینی شده است. وزیر آموزش و پرورش در هفته آخر اسفند ۹۰ با تأکید بر این که دغدغه و نگرانی از نظر کلاس، معلم و کتاب برای مقطع ششم ابتدایی وجود ندارد، گفت: «۵۰ هزار معلم آماده تدریس در کلاس ششم ابتدایی هستند.» اظهارات مقامات از حد ابراز اطمینان های کلی فراتر نمی رود و جزئیات راه حل تأمین نیروی انسانی و جابه جایی ها هنوز اعلام نشده است.

**بازنشسته ها سر کلاس ششم:** برخی مسئولان که تاکنون وارد جزئیات شده اند راه حل های پیش یافتاده و بعضاً نامناسبی ارائه داده اند، برای نمونه یکی از مدیران آموزش و پرورش استفاده از معلمان بازنشسته، انتقال معلمان مقطع راهنمایی و دبیرستان به مدارس ابتدایی، استفاده از معلمان نوبت مخالف و استفاده از آموز شیاریان نهضت سواد آموزی را راه هایی برای تأمین معلم پایه ششم اعلام کرده است. گویی هدف این است که به هر حال شخصی به عنوان معلم به این کلاس ها فرستاده شود!

استفاده از معلمان بازنشسته ای که حدود ۵۰ سال، با دانش آموزان ابتدایی فاصله سنی دارند فاقد توجه پرورشی است. معلم بازنشسته که معمولاً بی حوصله و کم انرژی است را چگونه می توان سر کلاس دانش آموز ۱۱-۱۰ ساله بر تحرک ابتدایی فرستاد و انتظار نتیجه مطلوب داشت؟ به کارگیری مجدد بازنشستگان در شرایطی که صدها هزار فارغ التحصیل جوان دانشگاه های کشور بیکارند و به قول وزیر کار تعداد فارغ التحصیلان بیکار ۱۰ برابر بیشتر از افراد زیر دیپلم است، چه توجه اقتصادی و اجتماعی دارد؟ در مورد انتقال معلمان راهنمایی و دبیرستان به مقطع ابتدایی، یک بررسی ساده نشان می دهد که معلمان مقاطع بالاتر حاضر نیستند به دوره ابتدایی برگردند. روند جابه جایی در مدارس برعکس است و بسیاری از معلمان ابتدایی دارای مدرک تحصیلی کارشناسی مایلند به مدارس راهنمایی و دبیرستان منتقل شوند. یک دلیل آن این است که معلم ابتدایی باید ۲۵ ساعت (پنج روز در هفته) کار موظف انجام دهد و یک دبیر دبیرستان و یا مدرسه راهنمایی ۲۴ ساعت کار موظف را در چهار روز انجام می دهد. دلیل دیگر آن وجه پایین تر معلمان ابتدایی نسبت به دبیران دوره های راهنمایی و متوسطه است. استفاده از افراد گوناگون برای پر کردن کلاس های ششم ابتدایی این تصور را پیش می آورد که شاید برخی از مسئولان آموزش و پرورش کار معلمی در مقطع ابتدایی را کاری ساده و غیر حرفه ای می دانند که همه کس از پس آن بر می آید.

**بین کلاس ها تیغه می کشیم:** با اجرای طرح جدید باید تغییراتی در فضای آموزشی

**محمود فرشیدی:**  
«برنامه ریزی برای محتوای ۳-۳-۶ از قبل نشده است؛ واقعیت این است که حتی دست اندر کاران هم اول تصمیم گرفتند ۳-۳-۶ باشد بعد مصمم شدند تا محتوایی بر آن طراحی کنند، در حالی که معمولاً ما قضیه را بر عکس عمل می کنیم یعنی یک محتوایی را طراحی می کنیم و می بینیم که این محتوا را در قالب چه ساختاری بگنجانیم.»



فرشیدی

مدارس ایجاد شود. در ۴۰ سال گذشته هزاران مدرسه پنج کلاسه در مناطق روستایی بر اساس پنج ساله بودن دوره ابتدایی ساخته شده است. با اضافه شدن کلاس ششم در مدارس پنج کلاسه، این مدارس حداقل با کمبود یک کلاس - اتاق روبه‌رو می‌شوند. راه‌حل‌های مختلفی از کشیدن تیغه در یکی از کلاس‌ها تا نصب یک کانکس در حیاط مدرسه به عنوان راه‌حل پیشنهاد شده است. اما وزیر آموزش و پرورش می‌گوید که در این زمینه هیچ مشکلی وجود ندارد. مسلماً ماندگاری یک میلیون دانش‌آموز در این مقطع

مستلزم افزایش فضاهای آموزشی مقطع ابتدایی و جابه‌جایی‌های بین مدارس مقاطع ابتدایی و راهنمایی خواهد بود. در سال تحصیلی ۹۲-۹۱ یک میلیون دانش‌آموز به دانش‌آموزان مقطع ابتدایی افزوده می‌شود و این تعداد دانش‌آموز اضافی نیاز به فضاهای آموزشی اضافی دارند. مدارس دوره راهنمایی با خروج حدود ۸۰۰-۷۰۰ هزار دانش‌آموز سوم راهنمایی با مازاد فضای آموزشی مواجه می‌شوند و باید جابه‌جایی‌های گسترده‌ای در فضاهای آموزشی صورت گیرد. اجرای طرح ۳-۳-۶ در شرایطی صورت می‌گیرد که آموزش و پرورش در شهرهای بزرگ همچنان با کمبود فضاهای آموزشی روبه‌رو است و هنوز هم به رغم کاهش میانگین سالانه ۵۰۰ هزار دانش‌آموز طی ۱۲ سال گذشته، وجود مدارس دو شیفته در تهران و شهرهای بزرگ پدیده‌ای عادی است.

**پیش‌دبستانی غیردولتی است:** طرح ۳-۳-۶ که در ابتدا قرار بود آموزش کودکان پنج‌ساله را اجباری و رایگان کند اکنون در اجرا به مانعی بر سر راه آموزش کودکان پیش‌دبستانی تبدیل شده است. در سال ۸۶ آموزش و پرورش در چرخشی عجیب برگزاری دوره پیش‌دبستانی را به مدارس غیرانتفاعی واگذار کرد. بعد از این تصمیم مدیران دبستان‌های دولتی در این سال‌ها برای کسب درآمد، معمولاً یکی از کلاس‌های مدرسه را برای برگزاری کلاس پیش‌دبستانی اجاره می‌دادند. این کلاس‌ها که به پیش‌دبستانی‌های ضمیمه معروفند به دلیل شهریه پایین، مورد استقبال خانواده‌ها قرار گرفتند. با اجرای طرح ۳-۳-۶ اضافه شدن کلاس ششم، اغلب مدارس دولتی دیگر جایی برای تشکیل کلاس‌های ضمیمه ندارند و خانواده‌ها باید با قبول شهریه‌های نجومی، کودکان پنج‌ساله خود را به مراکز پیش‌دبستانی غیرانتفاعی بفرستند و یا کودکان پنج‌ساله و تشنه آموختن را در خانه زندانی کنند. حمیدرضا حاجی‌بابایی وزیر آموزش و پرورش گفت: «دوره پیش‌دبستانی... از نظر قانون غیردولتی است و اگر

**از آنجا که طرح با سر نوشت  
میلیون‌ها دانش‌آموز گره  
خورده لازم است در مرحله  
اجرا همه جوانب آن به دقت  
سنجیده شود و هیچ فاکتوری  
به آزمون و خطا و شانسی و  
اقبال و اگذار نشود**

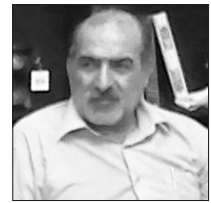
در مدارس ما حضور دارند، مدارس به آنها اجازه داده می‌شود.»

**قانون اساسی آموزش و پرورش:** آقای حاجی‌بابایی برای اثبات غیردولتی بودن دوره پیش‌دبستانی به سند تحول بنیادین استناد کرد و گفت: «پیش‌دبستانی در قانون، غیردولتی است و نظام مورد مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، از شش سالگی آغاز می‌شود که شامل شش سال ابتدایی، سه سال راهنمایی و سه سال متوسطه است.» آقای وزیر بارها گفته که سند تحول بنیادین در حکم قانون اساسی وزارت آموزش و پرورش است. با این حال نمی‌توان از متن سند، غیردولتی بودن دوره پیش‌دبستانی را استخراج کرد و یا جمله‌ای در سند پیدا کرد که دلالت بر واگذاری کل دوره پیش‌دبستانی به بخش خصوصی داشته باشد، برعکس در سند بندهایی موجود است که عکس این نظر را اثبات و بر مسئولیت وزارت آموزش و پرورش تأکید می‌کند. برای نمونه در فصل ششم سند در قسمت راهکارها، راهکار ۵/۱ سند تحول بنیادین، تعمیم دوره پیش‌دبستانی بویژه در مناطق محروم را وظیفه آموزش و پرورش می‌داند: «تعمیم دوره پیش‌دبستانی بویژه در مناطق محروم و نیازمند، حتی الامکان با مشارکت بخش غیردولتی با تأکید بر آموزش‌های قرآنی و تربیت بدنی و اجتماعی.» در بند ۵/۳ فصل ششم، توانمندسازی دانش‌آموزان ساکن در مناطق محروم، روستاها، حاشیه شهرها، عشایر کوچ‌نشین و همچنین مناطق دوزبانه با نیازهای ویژه به عنوان وظیفه آموزش و پرورش مطرح شده است. به اجماع کارشناسان آموزشی، اصلی‌ترین راه توانمندسازی دانش‌آموزان مناطق محروم و دوزبانه، حضور کودکان پنج‌ساله در دوره آمادگی است تا برای ورود به دبستان آماده شوند. بررسی‌های کارشناسی آموزش و پرورش نشان می‌دهد در مناطق محروم کودکانی که قبل از ورود به مدرسه، دوره پیش‌دبستانی را گذرانده‌اند در امور آموزشی موفق‌تر ظاهر می‌شوند. چگونه می‌توان از مردم محروم و فقیر این مناطق خواست که کودکان پنج‌ساله خود را به پیش‌دبستانی غیرانتفاعی بفرستند؟ در این مناطق اصولاً مدرسه و یا پیش‌دبستانی غیردولتی وجود ندارد. البته دولت با تأسیس مراکز پیش‌دبستانی و مدارس خصوصی نباید مخالفت کند و حتی تأسیس این گونه مدارس را باید تشویق کند. مردم حق دارند کودکان خود را داوطلبانه در مراکز و مدارس دولتی و یا پولی ثبت‌نام کنند، اما تأسیس مدارس خصوصی نافی وظایف دولت در پوشش تحصیلی رایگان تمام کودکان ایرانی از پیش‌دبستانی تا پایان متوسطه نیست.

## نشرصمدیه به زودی منتشر می‌کند:

**پرسه آیین‌های زرتشت کهن، میترا، مانه، مسیح، مزدک و زرتشت جدید**

**مؤلف: عزت‌الله معظمه گودرزی**



علی اکبر باغانی

# نقد سند تحول راهبردی نظام تربیت رسمی و عمومی جمهوری اسلامی ایران در افق چشم انداز

۱- تغییر و تحول بنیادین در آموزش و پرورش امری قطعی و ضروری است و هیچ کس آن را انکار نمی کند. رهبر انقلاب نیز بر ایجاد تحول بنیادین در آموزش و پرورش تأکید می کند، اما تحول باید با شرایط واقعی جامعه هماهنگ و همراه باشد و اصولی چون آداب و رسوم، فرهنگ، اخلاق، علم، آزادی با معیارهای انسانی، جهانی، اسلامی و ایرانی در آن رعایت شود، روح استقلال و خود کفایی در آن دیده شود و به حقوق بشر و معیارهای انسان جهانی توجه شود و امکان اجرای آن وجود داشته باشد.

۲- مخرجان سند تحول بنیادین در آموزش و پرورش باید انسان هایی غیر وابسته به جناح های خاص و دارای اندیشه ای جهانی، اسلامی و ایرانی باشند.

۳- امکانات، ابزار، بودجه و فضای لازم برای اجرای سند تحول باید فراهم شود و برداشت سلیقه ای از سند تحول صورت نگیرد، کاری که بارها در موارد دیگر صورت گرفته است.

۴- سند تحول باید فارغ از تنگ نظری ها و به صورت کامل اجرا گردد تا بتواند مؤثر واقع شود و به اصل سسی ام قانون اساسی (دولت موظف است و وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خود کفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد) عمل شود.

۵- رسیدن به اهداف چشم انداز در مدت زمان باقی مانده به مدیران باهوش، مبتکر (غیر وابسته به جناح های خاص)، متخصص و البته دارای ثبات در مدیریت نیازمند است تا بتوانند با برنامه ریزی اصولی و بنیادی و استفاده از همه توان ملی و نیروهای علاقه مند و متخصص برای رسیدن به آن تلاش کنند.

۶- اسناد و اندیشه های فرادستی مانند قرآن، قانون اساسی، سند چشم انداز، فرهنگ و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی - ایرانی باید مورد توجه تام و تمام قرار گیرد و استانداردهای جهانی در آن رعایت شود.

۷- در این سند از دیدگاه و نظرات معلمان، دانش آموزان و خانواده ها که اصلی ترین ارکان تأثیر گذار در آموزش و پرورش هستند استفاده نشده و هیچ نظر خواهی ملموس اجتماعی و فرهنگی در این زمینه انجام نگرفته است.

۸- فراگیری سند تحول بنیادین در آموزش و پرورش، وظایف مدارس را با وظایف دولت، حوزه های علمیه، وزارت علوم، سازمان تبلیغات و ده ها

مرکز تأثیر گذار بر رفتار کودکان، نوجوانان و جوانان خلط کرده است. آموزش دین، اخلاق، هنر، اقتصاد، فرهنگ، سیاست و... که در بیانیه ارزش ها مطرح شده به مراکز فراتر از آموزش و پرورش نیاز دارد و اجرای ۲۷ گانه بیانیه ارزش ها امری بعید می نماید، یعنی اهداف باید قابل دسترس باشند که در سند چنین نیست.

۹- دانش آموزان باید دارای خصوصیات با معیارهای انسانی، جهانی، اسلامی و ایرانی باشند که در سند به این موضوع توجه نشده و بیشتر به اسلامی و شیعه بودن توجه شده و به حقوق بشر، حقوق کودکان، حقوق خانواده و... توجه کافی نشده است.

۱۰- در بیانیه مأموریت به مشارکت خانواده، نهادها و سازمان های دولتی و غیردولتی تأکید شده که باید طی ۱۲ پایه تحصیلی تحقق حیات طیبه در ابعاد فردی، اجتماعی و به صورت نظام مند، همگانی، عادلانه و الزامی فراهم شود و به تولید سرمایه اجتماعی و فرهنگی، گسترش عدالت و تعاملات جهانی منجر گردد و با ایجاد بسترهای لازم، برپایی تمدن نوین اسلامی را محقق سازد. به نظر می رسد این کار شبیه به معجزه و نیاز مند به کارگیری تمام قدرت حاکمیت آن در سطح جهانی باشد و از عهده نهاد تربیت رسمی و عمومی که از اداره مناسب خود ناتوان است بر نمی آید.

۱۱- چشم انداز سند تحول در افق ۱۴۰۴ که مبتنی بر نظام معیار (که ناظر بر همه ابعاد زندگی انسان با نظرگاه اسلامی در همه عرصه های اجتماعی - فردی، دنیوی - اخروی، مادی - معنوی زندگی بشر است) فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی و قوام بخش آنها، زمینه ساز تحقق جامعه ای دانایی محور متناسب با اقتضائات زمان، برخوردار از توانمندی های تربیتی در سطح جهان، توانمند در زمینه سازی برای شکوفایی استعدادها و شکل گیری هویت یکپارچه اسلامی - ایرانی - انقلابی مریبان با توجه به هویت اختصاصی آنان، کارآمد، اثربخش، یادگیرنده، عدالت محور، مشارکت جو، رقابت پذیر، برخوردار از مدیران آینده نگر، کمال جو و تحول آفرین، مریبان مؤمن، فکور، دلسوز، امین، زمینه ساز جامعه عدل جهانی (جامعه مهدوی) است.

به نظر می رسد این آرمان هادر چشم انداز و مدرسه در افق آن و هدف های کلان و راهبردی دست نیافتنی است و در نگاه خوشبینانه، اجرایی شدن آنها به شرایط ویژه، عزم ملی، همکاری مسئولان ارشد نظام در سطح رهبری و تمام نیروهای مؤثر در حاکمیت نیاز دارد.



۱۲- مدارس در افق چشم‌انداز و با خصوصیات ماندگار حیات طیبه، رعایت نظام معیار (دین حق - اسلام) تجلی بخش فرهنگ غنی اسلامی، برخوردار از قدرت تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی و مبتنی بر رویکرد مدیریتی، نقدپذیر بوده و آرمانی غیر قابل دسترسی و غیر واقعی می‌نماید. مناسب است مسئولان به ساختن مدارس استاندارد با ویژگی‌های کمی مدرسه مطلوب در افق چشم‌انداز قناعت کرده و گام به گام به کیفی شدن آن اقدام نمایند.

۱۳- تربیت انسانی با ویژگی هدف‌های کلان سند تحول بنیادی مؤمن، متخلق به اخلاق اسلامی، پرشکر، فکور، خلاق و کارآفرین، سالم و بانشاط، انتخاب‌گرا و آزادمنش، قانون‌گرا و نظم‌پذیر، عدالت‌خواه و صلح‌جو، وطن‌دوست و استقلال‌طلب، ظلم‌ستیز، جمع‌گرا و جهانی‌اندیش، خودباور و مقتصد، امیدوار و منتظر، دانا، توانا، شجاع و ایثارگر، پاکدامن و باحیا، مسئولیت‌پذیر و وظیفه‌شناس (در ساحت‌های شش‌گانه مانند تربیت دینی و اخلاقی، تربیت سیاسی و اجتماعی، تربیت زیستی و بدنی، تربیت هنری و زیبایی‌شناختی، تربیت اقتصادی و حرفه‌ای، تربیت علمی و فناوری) و آماده ورود به انواع تربیت‌های تخصصی و شغلی زندگی شایسته فردی، خانوادگی و اجتماعی بر اساس نظام معیار اسلامی در شرایط کنونی دور از دسترس است. این ویژگی‌ها می‌تواند در همه انسان‌ها جمع شود و راهکارهای اجرایی و سرمایه‌گذاری برای ظهور چنین انسانی نیاز به سرمایه‌ای فراتر از واقعیت ایران امروز دارد.

این سند و این گونه تحولات بزرگ، برای اجرایی شدن نیاز به انسان‌هایی آزاد، فرجانحایی، ملی، دارای اندیشه‌های جهانی و والادارد که در آموزش و پرورش امروز ایران چنین توانایی‌هایی وجود ندارد.

۱۴- این طور برداشت می‌شود که راهبردهای کلان در سند تحول بنیادین به تفسیر چگونگی رسیدن به اهداف کلان سند به گونه‌ای اشاره می‌کند و به نوعی بسترسازی، طراحی، بهینه‌سازی، نهادینه کردن، سامان‌بخشی و توسعه ظرفیت‌ها مربوط می‌شود و هیچ تفاوتی بین راهبردهای کلان و اهداف وجود ندارد.

۱۵- بسط عدالت همه‌جانبه تربیتی و نهادینه‌سازی ساختن آن در ابعاد کمی و کیفی نیاز به شرایط ویژه در حاکمیت داشته و احساس مسئولیت آن باید در مسئولین ارشد نظام تقویت گردد.

عدالت تربیتی مفهومی چندوجهی است که تحقق کامل آن منوط به تحقق همه مراتب آن است. در مرتبه اول باید برای مریبان‌سازی و کار و امکانات لازم به صورت رایگان و اجباری وجود داشته باشد (اصل سی‌ام قانون اساسی) و در مرتبه بعد قابلیت و دسترسی به آن به‌طور عادلانه و برای همگان ایجاد شود. از سویی باید تبعیض‌های قومی، نژادی، جنسی، مذهبی و طبقاتی در زمینه اجرای عدالت برطرف شود.

ایجاد انسجام اجتماعی و تحکیم وحدت ملی با رعایت حقوق کامل پیروان ادیان الهی، یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و مذاهب مختلف اسلامی و اقوام متعدد ایرانی فراهم گردد. نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و آموزشی حاکم بر مناطق مرزی و محل استقرار اقوام گوناگون ایرانی برطرف شود و پذیرش تنوع و تکرر به عنوان یک اصل پذیرفته شده برای ایجاد عدالت آموزشی به رسمیت شناخته شود. شایان توجه است که این امر نیاز به قانون‌گرایی، سیاست‌ورزی، نظارت و کنترل حاکمیت دارد.

۱۶- در راهبرد کلان شماره ۱۴ در سند تحول، بسترسازی برای ارتقای منزلت اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی و حرفه‌ای معلمان آمده، آموزش‌های

اجرایی این ارتقا مشخص نیست و شرایط سرمایه‌گذاری و اقتصادی این راهبردها فراهم نشده است.

۱۷- در بسیاری از نظام‌های آموزشی پیشرفته جهان، آموزش دین و ایدئولوژی به صورت مستقیم تدریس نمی‌شود و بیشتر انسان‌ها برای خوب زیستن، انتخاب کردن، توانایی یافتن، شاد بودن، مدیریت کردن و اداره زندگی آماده می‌شوند، اما در هدف‌های کلان سند تحول بنیادی نوعی از انسان تعریف شده و جهت‌دار است که در مسیری یکطرفه قرار دارد و حیات طیبه‌ای از نوع سند تحول بنیادین پیش رو دارد که آن هم به نظر دور می‌نماید.

۱۸- سند تحول به واژه‌هایی اشاره دارد که جمهوری اسلامی ایران تفسیر خاصی از آن ارائه می‌کند که با دیدگاه جهانی آن متفاوت است، واژه‌هایی چون رعایت حقوق فردی، حقوق اجتماعی، عدالت، انصاف، مشارکت جهانی، رابطه با دیگر کشورها، حقوق بشر، حقوق کودک و خانواده، روز جهانی معلم و...

۱۹- واژه‌هایی که در سند آمده به حدی گسترده و عمیق است که درک آن برای انسان‌های فرهیخته و حتی اساتید دانشگاه، عارفان و... نیز مشکل و غیر قابل دسترس است و تدریس آن به وسیله معلمان امری مشکل به نظر می‌رسد.

۲۰- رسیدن به راهکارهای ۱/۱ تا ۱/۱۱ نیاز به مراکز آموزشی مدرن و گسترده در سطح کشور دارد که امکان ساخت و تجهیز آن برای نظام میسر نیست و اجرایی شدن این راهکارها نیاز به همکاری و حمایت همه نهاد‌های رسمی و غیررسمی در حاکمیت دارد که شرایط آن در حال حاضر فراهم نیست.

۲۱- تفسیر و نگاه متفاوت به کرامت نفس، صداقت، حیا، عفت، امر به معروف و نهی از منکر و ده‌ها واژه منتشر شده در سند تحول بنیادین وجود دارد که درک آنها را مشکل کرده و فهم و آموزش آن را در عمل با موانع بزرگی روبه‌رو خواهد کرد.

۲۲- راهکار ۲/۱ تا ۲/۵ که پیشنهاد و ترغیب به ایجاد محیط‌های یادگیری خارج مدرسه و تنوع بخشی را می‌دهد نه تنها به ایجاد انگیزه و تقویت فرهنگ و بهره‌برداری از ظرفیت نهادها و مؤسسه‌های مستقر در سطح جامعه منجر نخواهد شد، بلکه به اصطکاک الگوها، تضاد و خنثی کردن یکدیگر می‌انجامد.

۲۳- راهکارهای ۳/۱ تا ۳/۴ اصلاح محتوا، ارتقای جایگاه و کیفیت علوم انسانی، تبدیل کردن مدارس به حوزه‌های علمیه و علوم انسانی به صورت ناقص و ناکارآمد منجر به ایجاد تأثیر منفی در روند آموزش دروس تربیت رسمی و عمومی کشور می‌شود، کاری که در حال حاضر بین حوزه علمیه و وزارت آموزش و پرورش در حال برنامه‌ریزی، طراحی و اجراست.

۲۴- تمدن‌سازی و آنچه در هدف کلان بخش دوم آمده کاری فراتر از حوزه نظام تربیت رسمی و عمومی کشور است و به هماهنگی همه عوامل اجرایی و فکری حاکمیت و دولت بستگی دارد و در غیر این صورت عملیاتی نخواهد شد.

۲۵- افزایش مشروعیت و مقبولیت نظام تربیت رسمی و عمومی برای نقش مؤثر در سطح مردم و حاکمیت در راهکار ۴/۱ و نقش آفرینی و همکاری نهاد‌های اجتماعی در راهکار ۴/۳، بستگی به خدمات و کارآمدی نظام آموزش و پرورش و رضایت آحاد جامعه از عملکرد این نهاد تأثیرگذار

دارد و وابسته به سند تحول بنیادین و اجرای آن نیست. نگاه مثبت به دست اندر کاران نظام آموزش و پرورش می تواند مشروعیت و مقبولیت ایجاد کند که در حال حاضر چنین نیست و نظام آموزشی مشکلات زیادی دارد که مردم را نگران کرده است.

۲۶- افزایش مشارکت معلمان و مربیان در عرصه های دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در سطح ملی و محلی با محوریت مدرسه با

مشکلات زیادی رویه رو خواهد شد، از جمله برخورد با حوزه های قدرت سیاسی، خطوط قرمز صنفی، سیاسی، فرهنگی، امنیتی و... در واقع نهاد تربیت رسمی کشور تابعی از فضای سیاسی جامعه و حاکمیت است و باز و بسته بودن حوزه سیاست رانیر وهایی خارج از این حوزه تعیین می کنند.

۲۷- بستر سازی در راهکار ۶/۲ برای حضور فعال معلمان و مربیان در تشکل های رسمی و قانونی مرتبط با تکابه ظرفیت های درون و بیرون آموزش و پرورش وابسته به متغیر دولت و حاکمیت است و تازمانی که فضای سیاسی باز و چند صدایی در کشور حاکم نگردد انتظار عمل به سند تحول بنیادین، آن هم در اهداف کلان غیر ممکن می نماید.

۲۸- در راهکار ۶/۳ که به فرصت سازی و رفع موانع برای مشارکت آگاهانه و اثربخش معلمان و مربیان در عرصه ها و مناسبت های محلی و ملی و حضور آنها به عنوان عوامل اثربخش و تعیین کننده اشاره شده است. اجرای آنها به ساز و کارهای زیادی نیازمند است که از آن جمله، آزادی عمل و مصونیت آموزشی در مدارس است که نهاد تربیت رسمی و عمومی قادر به ایجاد آن نخواهد بود.

ایجاد کانون ها و تشکل های رسمی معلمان، ورود به دفاع از حقوق فرهنگیان و... بدون گرفتن مجوز از وزارت کشور و کمیسیون ماده ۱۰ احزاب و همراهی نیروهای امنیتی - اطلاعاتی امکان پذیر نیست. این مشکلات از بزرگترین موانع اجرایی شدن کامل سند تحول بنیادین خواهد بود.

۲۹- افزایش نقش مدارس به عنوان کانون پیشرفت محلی بویژه در ایجاد فرهنگی - اجتماعی که به نقش مدیران و مربیان در مدارس تأکید می کند. در این مورد باید ساز و کارهای آزادی عمل در مدارس، انتخابات شوراها، انتخاب مدیران به وسیله معلمان، اعتماد سازی بین مدرسه، مسجد و کانون های تأثیر گذار و نهادهای مدنی و سازمان های معلمی به وجود آورد. به نظر می رسد بخشی از این وظایف و هماهنگی بین این نهادها که از وظایف دولت و فضا سازی سیاسی حاکمیت است، اجرای کامل سند تحول را دچار مشکل می نماید.

۳۰- در راهکارهای ۸/۱ تا ۸/۵ چگونگی تبیین رابطه نهادیایی چون خانواده، مدرسه، مدیریت آموزشی، مدیریت رسانه ها، نظام تربیت رسمی و عمومی، نهادهای فرهنگی و تربیتی مشخص نیست و تداخل این نهادها با هم اجرای سند تحول را به چالش خواهد کشاند.



۳۱- بسط عدالت در دسترسی به فرصت های تربیتی برخوردار از کیفیت برای آحاد جمعیت لازم التعلیم کشور، نوعی شعار بدون پشتوانه اجرایی است که عمل نشدن به اصل سسی ام قانون اساسی در طول سه دهه انقلاب از مصادیق آن است.

۳۲- در راهکارهای ۹/۱ تا ۹/۷ به منظور بسط عدالت آموزشی، توسعه ضریب استفاده از اینترنت، بهره برداری از فناوری های آموزشی نوین، برنامه آموزش برای همه، جلب

مشارکت فعال نهادهای فرهنگی، کانون های صنفی، سازمان های معلمی، انجمن های اسلامی و... به علل گوناگون در ایران دارای محدودیت هایی است که در طول سه دهه انقلاب وجود داشته و اجرای سند تحول نیز نمی تواند این محدودیت ها را برطرف نماید.

۳۳- یکی از مشکلات حوزه های قدرت سیاسی در ایران متعلق به اقوام و خرده فرهنگ های ایرانی، عشایر، مذاهب و نهادهای مدافع حقوق قومیت ها، نژادها و حتی معلمان و فرهنگیان است و راهکار ۱۰/۳ نمی تواند بدون دخالت حاکمیت و حوزه های قدرت سیاسی اجرایی شود.

۳۴- هدف کلان چهارم برقراری نظام اثربخش و کارآمد مدیریت منابع انسانی شامل جذب، تربیت، نگهداشت، به کارگیری بهینه، ارزشیابی و ارتقای منزلت اجتماعی و جایگاه حرفه ای و منابع انسانی با تأکید بر معلمان را مورد توجه قرار داده که توجه به آن از حوزه آموزش و پرورش خارج است و بستگی به فضای سیاسی کشور دارد.

پاسداشت مقام معلم نیاز به هماهنگی همه نهادهای درون حاکمیت از جمله صدا و سیما، جراید و رسانه ها، دولت و نهادهای مستقل و مدافع حقوق فرهنگیان از جمله کانون های صنفی معلمان، سازمان های معلمی، انجمن های اسلامی و... دارد که دورنمای روشنی از آنها متصور نیست و با اجرای سند تحول بنیادین نیز اهمتی به آن نخواهد شد، مگر تحولات سیاسی و اجتماعی در سطح کلان جامعه ایجاد شود و آموزش و پرورش از حوزه سیاست تک صدایی رهایی یابد و به عنوان یک نهاد مستقل علمی - اجتماعی، فرهنگی - آموزشی و تربیتی - مدنی مورد توجه قرار گیرد. بخش بزرگی از مشکل آموزش و پرورش عدم توجه به پایگاه و جایگاه صنفی معلمان و نهادهای مربوط به فرهنگیان است.

۳۵- در راهکار ۱۱/۳ و برقراری نظام شایسته سالاری در احراز مناصب مدیریتی در سطوح مختلف نظام تربیت رسمی و عمومی با تأکید بر برخورداری از پیشینه آموزشی - پژوهشی و تجربی مناسب به انتخاب مدیران و معلمان اهتمام ورزیده شده است. مدیران باید نماینده معلمان و دیگر نیروهای مؤثر در مدارس و مورد قبول آنان باشند تا همکاری کامل در همه زمینه ها با آنها انجام شود، در غیر این صورت مدیران از سوی مراکز تصمیم گیری انتخاب می شوند که ده ها مشکل ایجاد خواهند کرد و یکی از مهمترین آنها عدم ثبات مدیریت در مدارس خواهد بود.

۳۶- در راهکار ۱۲/۱ و ۱۲/۲ به استقرار نظام ملی تربیت معلم با رویکرد آموزش تخصصی تربیت محور توسط وزارت آموزش و پرورش با

همکاری دستگاه‌های ذیربط اشاره دارد: ۱- باید مشخص شود سازمان‌های ذیربط چه سازمان‌ها و نهادهایی هستند؟ ۲- جذب این نیروها چگونه صورت می‌گیرد؟ ۳- تعامل مستمر دانشجو- معلم با نهاد علمی- پژوهشی چگونه برقرار می‌شود؟ ۴- هزینه‌های اداره این مراکز دانشگاهی و علمی- پژوهشی چگونه تأمین می‌شود؟ این در حالی است که در طول سه دهه انقلاب، آموزش و پرورش با کمبود بودجه حتی در پرداخت حقوق معلمان و فرهنگیان روبه‌رو بوده است؟

۳۷- راهکار ۱۲/۳ که فراهم آوردن زمینه جذب استعداد‌های برتر به رشته‌های تربیت معلم را مطرح می‌کند دور از ذهن می‌نماید. معیشت، وضعیت زندگی، رضایت‌مندی معلمان، منزلت اجتماعی فرهنگیان در جامعه و عدم برخورداری از امکانات و امتیازات شغلی در مقایسه با دیگر وزارتخانه‌ها و مؤسسه‌های دولتی و نیمه‌دولتی، مؤسسه‌های مالی و بانک‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز وابسته به حاکمیت هیچ جاذبه‌ای برای ورود به وزارت آموزش و پرورش باقی نگذاشته است. ضمن این که استعداد‌های برتر جوانان به سوی رشته‌های خاص مانند مهندسی و پزشکی و رشته‌های دارای بازار کار می‌روند و این، راه ورود جوانان را به مراکز تربیت معلم و یا دانشگاه فرهنگیان - که امکاناتی محدود دارند و همچنین وجود تنگناهای استخدای آموزش و پرورش - با بن بست روبه‌رو خواهد کرد و اگر کسانی از روی ناچاری و بدون داشتن عشق و علاقه و رغبت باطنی و استعداد و توانایی‌های معلمی وارد این میدان شوند نتیجه آن کاملاً روشن است. نمونه‌های مشکلات فراوان معلمان شرکتهای، معلمان نهضتی، معلمان حق‌التدریس و معلمان پذیرفته شده از ورودی‌های غیرمجاز به آموزش و پرورش را می‌توان دید.

۳۸- در راهکار ۱۳/۱ تا ۱۳/۴ به توانمندسازی معلمان به یادگیری خودآغازگر، نقادی و ارزیابی مداوم عملکرد خود بر اساس نظام معیار اسلامی، بسط و توسعه پژوهش، تقویت هویت حرفه‌ای معلمان، انتقال تجارب و دستاوردهای ملی و محلی، سازوکارهای درس‌پژوهی و ایجاد شبکه توانمندسازی و قابلیت نقد و اصلاح برنامه‌های درسی و صلاحیت‌های پژوهشی، فناوری، مشاوره و... مریان اشاره دارد. این راهکار در گذشته نیز در مدارس مطرح بوده، اما هیچ‌گاه به صورت کامل اجرایی نشده و اگر هم به صورت ناقص در مقطعی انجام شده به علت کمبود بودجه و امکانات، مشکلات مدیریتی و اجرایی و نبود شرایط کافی و لازم با بن بست روبه‌رو شده است. اجرای این گونه نظرات به فضای کاملاً باز علمی، امکانات مالی و بودجه بدون سقف مدارس و وزارتخانه غیر جناحی با وزیری کاردان، مدیر و مدبر با اندیشه‌های جهانی و آزاد و غیر وابسته به بخشی از حاکمیت نیاز دارد.

۳۹- برقراری الگوی جبران خدمات و تأمین رفاه نیروی انسانی در شأن و منزلت فرهنگیان با توجه به لزوم تمام وقت شدن آنان و نزدیکی آموزش و پرورش و دانشگاه و برخورداری از امتیازات استادان امکان‌پذیر است. بهینه‌سازی نظام پرداخت‌ها مبتنی بر شایستگی‌ها و اساس رویکرد رقابتی در آموزش و پرورش، امکان اجرایی شدن ندارد، زیرا نظام پرداخت بر اساس بودجه‌ای است که به وسیله دولت پیشنهاد و توسط مجلس شورای اسلامی به تصویب می‌رسد و نهاد تربیت رسمی و عمومی، سهمی در تصویب و حتی چانه‌زنی‌های آن ندارد. این تجربه در طول سه دهه انقلاب به اثبات رسیده که چون وزارت آموزش و پرورش همیشه با کمبود بودجه حتی

برای اجرای برنامه‌های عادی و پرداخت حقوق معلمان رسمی خود روبه‌رو بوده، بعید است که این امر در سال‌های آینده با وجود تحریم‌ها و فشارهای بین‌المللی تحقق یابد.

۴۰- راهکارهای ۱۴/۲ تا ۱۴/۴ که به برقراری نظام تأمین اجتماعی فراگیر انواع بیمه‌ها، آماده کردن امکانات رفاهی و رفع مشکلات مادی و معیشتی معلمان اشاره می‌کند در حوزه قدرت نظام تربیت رسمی و عمومی کشور نیست. رفع این مشکلات با همکاری دولت و مجلس امکان‌پذیر است که با توجه به شرایط عمومی جامعه و تحریم‌ها و مشکلات مالی و اصطکاک نهاد‌های وابسته به آنها امکان بهبود وضعیت به چشم نمی‌خورد.

۴۱- جلب مشارکت همه جانبه بخش عمومی و غیردولتی به سازوکارهای فراوانی نیاز دارد که هدف کلان پنجم آن را مطرح کرده است، از جمله اعتماد به بخش‌های اقتصادی، فرهنگی، عمومی و غیردولتی، سودا بودن سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش، ایجاد ثروت و جایگاه اجتماعی در این بخش‌ها و حمایت کامل دولت از همکاری این نهادها در مسیر اجرایی شدن این مشارکت‌های همه‌جانبه دور از انتظار است.

۴۲- چندین نهاد، وزارتخانه و حوزه‌های تربیتی، آموزشی به صورت مستقیم و غیرمستقیم در تربیت رسمی و عمومی کشور سهم و مؤثر هستند. وزارت ارشاد، حوزه‌های علمیه، مساجد، بسیج، شهرداری‌ها، مراکز فرهنگی و مؤسسه‌های آموزشی، سازمان تبلیغات، سپاه پاسداران، وزارت کشور، نیروی انتظامی، وزارت اطلاعات، مجلس، نهاد‌های بین‌المللی، انجمن اولیا و مربیان، وزارت بهداشت و درمان و... که افزایش مشارکت و همکاری آنها نیاز به برنامه‌ریزی، هدف‌گذاری، طراحی و سازوکارهای زیادی از جمله هماهنگی دولت دارد و این هماهنگی به دلایل گوناگون شکلی و محتوایی با مشکل روبه‌رو است.

۴۳- در راهکار ۱۶/۱ استفاده بهینه از ظرفیت‌های قانون برای امکان‌پذیر نمودن سیاست‌گذاری‌های هم‌سو با اهداف و برنامه‌ریزی‌های نظام تربیت رسمی و عمومی در سطح حاکمیت و این که نظارت و اجرای آن را چه نهاد یا ارگانی بر عهده خواهد داشت مشخص و معین نشده‌اند و بیشتر به شعار دادن بدون برنامه اجرایی و فراهم آوردن امکانات لازم و دخالت حاکمیت در سیاست‌گذاری‌های پرداخت می‌شود که به ایجاد فضای بسته و تحت نظارت و کنترل منجر می‌گردد و ظرفیت‌های قانونی را بیشتر کاهش می‌دهد تا افزایش، و اکثر آ‌باز دارنده‌اند تا پیش‌رونده.

۴۴- راهکار ۱۶/۲ و ۱۶/۳ که به تدریس برنامه جامع مشارکت سازنده و اثربخش معلمان، مربیان و اولیا و ایجاد سازوکارهای قانونی دخالت خانواده، رسانه‌ها و همسویی آنان با اهداف و برنامه‌های نظام تربیت رسمی و عمومی اشاره می‌کند، مشخص نمی‌کند که چه نهادی مسئول هماهنگی و ایجاد سازگاری و سازوکارهای قانونی و یا پیگیر تدریس برنامه جامع مشارکت سازنده و اثربخش معلمان، دانش‌آموزان، اولیا، رسانه‌ها و نظام تربیت رسمی کشور خواهد بود و عملاً هیچ راهکار اجرایی برای این هماهنگی ارائه نشده است.

۴۵- یکی از مشکلات آموزش و پرورش ایران دخالت نیروهای خارج از آموزش و پرورش در آن است؛ از جمله این نهادها حوزه‌های علمیه و... می‌باشند. این دخالت‌ها به آشفتگی درونی نیروهای مؤثر در آموزش و پرورش از جمله معلمان می‌انجامد. ورود نیروهای حوزه به مدارس مشکلات فراوانی را به همراه دارد که فروپاشی اعتماد به نفس معلمان و

فرهنگیان در اداره کلاس و اندیشه‌های آموزشی خود یکی از آنهاست. مشارکت سازنده و اثربخش حوزه‌های علمیه و کانون‌های دینی در نظام تربیت رسمی و عمومی به دخالت آنها منجر خواهد شد و اختلاف و اختلال در روش‌های آموزشی و طرح درس ایجاد خواهد کرد. روش‌های آموزشی حوزه باروش آموزشی کلاسیک مدارس تفاوت‌های فراوانی دارد که گاهی به تضاد و ایجاد اختلاف در مدارس منجر می‌شود. نوع نگاه حوزه به انسان، جامعه، اولیا و دانش‌آموزان نیز متفاوت با نظر گاه معلمان و... است. آموزش و پرورش خاستگاه جهانی دارد، اما حوزه‌ها خاستگاه ملی و محلی دارند. حوزه‌ها به خصوص حوزه قم خاستگاه مذهبی (شیعی) دارند، اما نگاه معلمان به آموزش و پرورش بر معیارها و استانداردهای جهان متکی است. در نگاه حوزه علمیه، قومیت‌ها، نژادها، مذاهب و ادیان دیگر دیده نمی‌شوند و یانگاه خاصی به آنها وجود دارد، اما منظر معلمان در نهاد تربیت رسمی و عمومی کشور بر مبنای عدالت آموزشی و... پایه‌گذاری شده است. آثار و تبعات ورود حوزه‌ها در مدارس خود محتاج مقاله‌ای جداگانه است.

همچنین دخالت ارگان‌های دیگر مانند برخی وزارتخانه‌ها، سپاه و بسیج و... نیز اگر با جهت‌گیری‌های خاص سیاسی باشد می‌تواند به بحران فرهنگ و آموزش تبدیل گردد. مشارکت هیچ حوزه، نهاد، کانون و سازمانی نباید به استقلال و خودگردانی و خوداتکایی آموزش و پرورش آسیب بزند.

۶۶- راهکار ۱۶/۵ که به افزایش کارآمدی شوراهای درون مدرسه از جمله شورای معلمان، شورای دانش‌آموزان، شورای مدرسه، انجمن اولیا و مربیان و... اشاره دارد سال‌هاست که در مدارس ایران وجود دارند، اما به علل گوناگون از جمله نداشتن استقلال در عمل و اندیشه، نداشتن قدرت اجرایی و عملیاتی، کنترل و قیومیت مدیران انتصابی بر آنها و... توانایی و درون‌مایه آنها را برای کارآمدی دچار مشکل نموده است. ایجاد فضاهای سیاسی طرفدار جناح‌ها، تمرکزگرایی و اعمال قدرت از بالا، شکست کارآمدی شوراهارا از قطع نشانی می‌دهد. مدارس باید از جناح‌های سیاسی فاصله بگیرند و رویکرد آموزشی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، اعتقادی ملی و جهانی داشته باشند. حاکمیت نیز باید از آموزش سیاست‌های یکجانبه و جناحی که می‌تواند به فشل کردن آموزش و تربیت دینی منجر شود، پرهیزد چنانچه پیامد آن گریز از سیاست و دین و حتی تقابل با آن است؛ رفتاری که در بعضی از لایه‌های تربیت رسمی و عمومی قابل مشاهده است. آموزش و پرورش باید به سمت کاهش تصدی‌گری در مدارس حرکت کند و بر نقش حاکمیت در سیاست‌گذاری کلان، برنامه‌ریزی جهت هماهنگی شوراهای نهادهای مؤثر در آموزش و پرورش و پشتیبانی مالی و نظارت - نه دخالت - تأکید داشته باشد. حاکمیت باید از دخالت مستقیم در آموزش و پرورش پرهیز نماید و فضای لازم را برای چالش‌ها و اندیشه‌ورزی‌های آموزشی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی فراهم کند.

۴۷- افزایش نقش شوراهای آموزش و پرورش در استان‌ها، مناطق و مدارس، زمانی کارساز است که شوراهای آزادی عمل، استقلال فرهنگی، اجتماعی و... داشته باشند. شوراهای تحت قیمومیت حاکمیت و دولت، هیچ‌گاه کارساز نخواهند بود. ارزش و اهمیت شوراهای آزادی نظر و دیدگاه‌های اعضای آن وابسته است و سیاست‌های تمرکزگرایانه در حوزه آموزش و پرورش و دخالت نیروهای دارای قدرت در نهاد تربیت رسمی و عمومی کشور جایی برای فعالیت‌های شوراهای استان و منطقه و مدرسه باقی نمی‌گذارد. در واقع شوراهای استان‌ها زیر مجموعه‌های دست و پا

بسته آموزش و پرورش مرکز (تهران) خواهند بود. حاکمیت توان تحمل اختلافات شوراهای حوزه‌های قومی - نژادی - جنسی - مذهبی و طبقاتی را که به حفظ و تحکیم وحدت ملی با توجه به تنوع اقوام، خرده‌فرهنگ‌ها و اقلیت‌های اعتقادی و... منجر می‌شود نخواهد داشت، چون در ایران علاوه بر پیروان ادیان الهی (یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان و...) مذاهب مختلف دین اسلام و... نیز زندگی می‌کنند که دارای خرده‌فرهنگ‌ها و گویش‌های زبانی متفاوت با زبان رسمی و فرهنگ عمومی کشور هستند. با توجه به نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و آموزش حاکم بر مناطق مرزی و حساسیت‌های سیاسی - جغرافیایی آنها (کرد، بلوچ، عرب، ترک، ترکمن، آذری، لور و...) که عمدتاً محل استقرار صاحبان چنین تنوع قومی است و سهولت تأثیرپذیری آنها از فرهنگ‌های دیگری که با القانات دولت‌های سلطه‌گر و همجوار آلوده‌اند، توجه متوازن به این تنوع و کثرت، ضمن حفظ یکپارچگی ملی و توجه به نقش شوراهای در آن مناطق از جمله چالش‌های پیش روی آموزش و پرورش است و اجرای سند تحول بنیادین را با مشکل روبه‌رو خواهد کرد مگر دولتی کاملاً دموکراتیک و مردم‌سالار و پایبند به قانون اساسی.

۴۸- یکی از اهداف کلان سند تحول بهسازی و تحول در زیرساخت‌های کالبدی - مالی، فناوری، متناسب‌سازی فضاهای تربیتی با ویژگی‌های دانش‌آموزان و اقتضانات فرهنگ ایرانی - اسلامی و شرایط اقلیمی، فرهنگی و جغرافیایی است؛ هدف‌هایی که بسیار آرمانی می‌نماید، مانند طراحی الگوی فضای مطلوب و رعایت استانداردهای فضا و تجهیزات مورد نیاز مدارس، طراحی و ساخت فضاهای تربیتی مناسب برای آموزش برنامه‌های درسی، رعایت ساحت‌های ششگانه (تربیت دینی و اخلاقی، تربیت سیاسی و اجتماعی، تربیت زیستی و بدنی، تربیت هنری و زیبایی‌شناختی، تربیت اقتصادی و حرفه‌ای، تربیت علمی و فناوری) بر اساس نظام معیار اسلامی، متناسب با تحولات جمعیتی، اصول شهرسازی و شرایط اقلیمی، رعایت معماری اسلامی، رعایت استانداردها، بازسازی، ایمن‌سازی، مقاوم‌سازی، ساخت مجتمع‌های تربیتی و متناسب‌سازی فضای تربیتی و آموزشی بر اساس نیازهای ویژه و تفاوت‌های دانش‌آموزان و معلمان و تأمین فضاهای ورزشی و تربیت بدنی در درون مدرسه و استفاده از فضاهای ورزشی خارج از مدرسه، که اجرای این اصول به امکانات فراوانی نیاز دارد. باید با همه نهادهای مؤثر در آموزش و پرورش هماهنگی صورت گیرد و از همه امکانات فراملی نیز استفاده شود که کاری بس مشکل است و اگر ساختن مدارس سی‌با خصوصیات که در سرانه فضای تربیتی شامل فضاهای آموزشی، ورزشی، کارگاهی، نمازخانه، کتابخانه، فضای سبز به تناسب جمعیت را به آن اضافه کنیم (حداقل فضای آموزشی برای یک دانش‌آموز دبستانی ۱۰ متر برای راهنمایی بیش از ۱۳ متر و برای هر دبیرستان ۱۸ متر مربع را پیش‌بینی کرده است) اهمیت موضوع دوصد چندان خواهد شد. مدارس باید تمام وقت و یک‌نوبته باشند و دارای مشاور و متخصص در همه زمینه‌ها و سطوح تحصیلی، شبکه اینترنت و بر اساس استانداردهای ایمنی، بهداشتی و امنیتی ساخته شده باشند، از معماری متناسب با ارزش‌های نظام اسلامی برخوردار و متکی به شوراهای فعال و منابع مالی که البته نمی‌دانیم از کجا باید تأمین اعتبار شوند، باشند. طراحی آرمان‌شهری باید پهنه‌فاصله کاری است آسان، اما اجرایی کردن ایده‌ها و آرمان‌ها مشکلی است که قرن‌ها می‌گذرد و نمی‌توان به آن عمل کرد.



۴۹- تأمین و تخصیص منابع مالی و تنوع بخشی به آن یکی از بزرگترین مشکلات آموزش و پرورش است که در همه سطوح وزارتخانه و مدارس وجود دارد و امکان حل آن و رسیدن به راهکارهای ۲۰/۱ تا ۲۰/۶ خارج از توان وزارت آموزش و پرورش است و نیاز به تصمیمات مسئولان ارشد نظام از جمله مقام رهبری دارد. معافیت از مالیات و حتی جذب و دریافت مالیات،



استقرار نظام مدیریت هوشمند و تغییرات نگرش مدیران و سایر منابع انسانی برای پذیرش تغییر و تقویت مشارکت و همراهی معلمان برای اجرای سند تحول بنیادین از موانع و مشکلات اجرای سند است. شایسته است حاکمیت هزینه تغییرات و فضا سازی جدید را تحمل کند و نگرش خود را نسبت به مدیریت جهانی متحول سازد تا موانع اجرایی راهکار ۲۳/۱ تا ۲۳/۹ مرتفع گردد.

موقوفات، زکات، خمس و سایر وجوه شرعی و... نیز نیاز به تصمیمات خارج از حوزه آموزش و پرورش دارد و به نظر ولی فقیه و مراجع تقلید شیعه بستگی دارد و وزیر آموزش و پرورش و یامجریان سند تحول بنیادین.

۵۰- استفاده بهینه از تجهیزات و فناوری های نوین یک ضرورت قطعی و اجتناب ناپذیر است و برای استاندارد کردن مدارس و هماهنگ شدن با جهان باید به راهکارهای ۲۱/۱ تا ۲۱/۴ توجه کافی شود، اما شرایط موجود جامعه، تحریم های غرب، دیدگاه مسئولان نسبت به اینترنت، فضای سایبری و تکنولوژی مدرن اجرای آن را دور از ذهن می نماید و یا این که حداقل راهی بسیار طولانی برای اجرای آن پیش روی اجرا کنندگان سند تحول قرار می دهد.

۵۳- مدیریت منابع و مصارف در سیاست گذاری، برنامه ریزی و اجرا در طول سه دهه انقلاب دارای نواقص و معایبی بوده و هنوز هم ادامه دارد. تبیین استانداردها و الگوهای مصرف به علت کمبودهای مالی و عدم توجه کافی به بودجه سالانه آموزش و پرورش همواره با مشکل روبه رو بوده و هست. عدم توجه به جایگاه اقتصاد آموزش و پرورش و به کارگیری تجربیات و یافته های علمی بودجه ریزی، مدیریت مالی وزارت آموزش و پرورش را با چالش های بزرگ روبه رو کرده که از آن جمله می توان به اعتراض های معلمان در سال های ۸۳-۸۵ و ۸۶ اشاره نمود که هزینه های زیادی را برای کانون های صنفی و سازمان معلمان ایران ایجاد کرد و برای دولت نیز مشکلات فراوانی به وجود آورد.

۵۱- بازنگری و یا مهندسی ساختارها و رویه ها که در راهکارهای ۲۲/۱ تا ۲۲/۹ مطرح شده از مهمترین و در حال حاضر مبتلا به آموزش و پرورش ایران است. سخنان جنجال برانگیز وزیر درباره تعطیلات مدارس در پنجشنبه ها و اجرایی شدن آن و اعلام اجرایی شدن طرح ۳-۳-۶ مدارس از سال آینده، استقرار نظام دوری (چرخشی) مکان یابی و ساخت مدارس در مکان های امن بر اساس سامانه های آمایش سرزمین، بالابردن ضریب امنیت مدارس، استقرار نظام مشاوره و راهنمایی در همه پایه ها، افزایش نقش معلمان و ساماندهی ساعت کار مربیان و مشکل حضور تمام وقت بودن آنان و تأمین هزینه ها، ساماندهی تقویم اجرایی سال تحصیلی و در نظر گرفتن شرایط اقلیمی، منطقه ای و برنامه ریزی و سیاست های اجرایی مدارس، از نکاتی است که بحثی مستقل می طلبد. نکته مهم این است که با اجرای چند راهکار از سند به اجرای کامل و جامع آن لطمه زده ایم و امکان اجرایی نشدن سند تحول بنیادین را فراهم کرده ایم. وزیر آموزش و پرورش باید در این زمینه پاسخگو باشد. رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات گفته که الزامات اجرای سند باید به نحو مطلوب فراهم شده و سپس نسبت به اجرای سند اقدام شود.

آموزش و پرورش باید مشکلات مالی خود را حل کند و اگر مشکلات بودجه و اقتصاد آن حل نشود امکان اجرای کامل سند تحول وجود نخواهد داشت و مانند دیگر اسناد، ناقص و ناتمام به با یگانگی آموزش و پرورش سپرده خواهد شد.

۵۴- در راهکار ۲۵/۱ و ۲۵/۲ که به تقویت هماهنگی بین آموزش و پرورش و آموزش عالی و دیگر دانشکده های علوم تربیتی و روانشناسی جهت آموزش معلمان و فرهنگیان اشاره دارد، در صورتی به موفقیت خواهد رسید که این دو نهاد در یکدیگر ادغام شود و ضمن چابک سازی دولت و کوچک شدن آن جهت گیری آموزشی کشور از ابتدا تا انتها در یک مسیر منظم طراحی شود و هزینه ها کاهش یافته و سال های آموزشی محدودتر شود و ورود به بازار کار با هماهنگی این دو نهاد زودتر امکان پذیر شود.

۵۲- توسعه و بهبود مستمر کیفیت نظام مدیریت و رهبری تربیتی در نهاد تربیت رسمی و عمومی کشور، از نیازهای اصلی آموزش و پرورش است که سال ها است با چالش های زیادی روبه رو است. عدم ثبات مدیریت های آموزشی به علت و انگیزه های جناحی، مشکلات زیادی برای نظام تربیت رسمی و عمومی کشور ایجاد کرده که به هدر رفتن بسیاری از منابع ثروت اجتماعی و تجربه گران سنگ مدیران منجر شده است. استقرار ساختار اجرایی چابک و غیر متمرکز که به نفعی بوروکراسی حاکم منجر شود و نظامی انعطاف پذیر و پاسخگو را جایگزین آن سازد از آرزوهای جامعه فرهنگی است که تحقق آن به همکاری مسئولان ارشد نظام نیازمند است.

۵۵- استقرار نظام ارزشیابی و تضمین کیفیت در تربیت رسمی و عمومی باید ضمن رعایت موازین ارزشیابی مدرن و بدون توجه به انگیزه های سیاسی، جناحی، قومی، مذهبی و... صورت گیرد و با پذیرش نهادهای صنفی و سازمانی و استقرار نظام معلمی کشور امکان پذیر شود. کانون های صنفی سراسر کشور، سازمان های معلمی، انجمن های حرفه ای و علمی معلمان و نهادهای غیر دولتی مرتبط با آموزش و پرورش باید به صورت آزاد و البته با حمایت و نظارت حاکمیت به ارزیابی و سنجش کیفی و کمی در تربیت رسمی و عمومی پردازند و دیدگاه های خود را به صورت نقد و یا پیشنهاد اعلام کنند و صلاحیت حرفه ای معلمان در نظام معلمی یا کانون های صنفی معلمان مانند نظام پزشکی، نظام پرستاری، نظام مهندسی و... مورد تأیید قرار گیرد.

۵۶- برای ایجاد تغییرات دائمی (اصلاحات) و نوآوری در نظام تربیت رسمی و عمومی باید ارتباطات علمی و کلاسیک با مراکز علمی و دانشگاه ها برقرار شود و معلمان و آموزگاران پیوسته در معرض علوم جدید، روش های

نو، نوآوری‌های علمی، روانشناسی و تربیتی قرار گیرند و نظام آموزش ضمن خدمت به نظام رسمی در دانشگاه‌ها تبدیل شود تا ضمن گرفتن مدارک و مدارج علمی معتبر و رسمی از مزایای داشتن مدارک دانشگاهی تا سطح دکتر استفاده نمایند. در واقع معلمی که با حداقل مدرک کارشناسی به استخدام آموزش و پرورش درآمده است ضمن کسب تجربه میدانی در نهایت به گرفتن مدرک دکتر اکتفا کند و از حقوق و مزایای آن استفاده کند. تجربه کلاس‌های ضمن خدمت در ایران تجربه موفقی نیست و ارزش و اعتبار آموزش در کلاس‌های دانشگاه‌های رسمی کشور را ندارد. توجه به شبکه پژوهشی فعال، پژوهش‌های معلم محور، تحقیقات دانش‌آموزی، درس‌پژوهی و کارهای گروهی و علمی می‌تواند به فعال بودن معلم در نظام آموزش و پرورش کمک کند که به بودجه و هزینه زیادی نیازمند است.

۵۷- راهکار ۲۷/۹ به استقرار نظام مدیریت دانش و استفاده بهینه از دانش و تجربه نخبگان و پیشکسوتان آموزش و پرورش اشاره می‌کند که در آموزش و پرورش مورد توجه قرار نگرفته‌اند. اجرای این راهکار با کمترین هزینه و بیشترین تأثیر می‌تواند به انتقال تجربه بازنشستگان از طریق مشاوره دادن در زمینه آموزش به مدیریت، معاونت، دانش نظری، علوم آزمایشگاهی و حرفه‌ای، اجرای مراسم مذهبی و برگزاری نماز جماعت، برگزاری اردوها و اداره شوراهای دانش‌آموزی، معلمان و مدرسه و گروه‌های علمی و دیپارتمان‌های تخصصی کمک نماید.

۵۸- ارتقای کیفیت فرایند یادگیری- یاددهی با تکیه بر فناوری‌های جدید می‌تواند در مدرسه و حین انجام وظایف معلمان صورت گیرد. مشکل اجرای راهکارهای ۲۸/۱ تا ۲۸/۴ عدم بر خورداری مدارس و معلمان ایران از وسایل و ابزارهای مدرن آموزشی و رسانه‌های جهانی است. معلم و دانش‌آموز فعال و خلاق کسی است که بتواند از آموزش شبکه‌های آموزشی جهانی استفاده کامل را ببرد و ظرفیت بهره‌وری از اینترنت و فناوری‌های نوین را داشته باشد. با وجود ممنوعیت برخی از رسانه‌ها در عرصه عمومی دست کاربران فضاهای مجازی بسته است و اجرای این طرح در آموزش و پرورش در انتظار است.

۵۹- توسعه فضاهای آموزشی با رویکرد رقابتی و متفاوت، یکی از چالش‌های آموزش و پرورش ایران است. وقتی دولت نمی‌تواند به وظایف محوله خود در قانون اساسی که آموزش عمومی و رایگان را در سطح جامعه الزامی می‌داند عمل کند چگونه می‌تواند مدارس متعدد و گوناگون را با ویژگی‌های خاص و روش‌های متفاوت تحمل نماید؟ مدارس نمونه دولتی، نمونه مردمی، هیئت امنایی، دولتی، غیرانتفاعی، شاهد، مجتمع‌های ایثارگران، مدارس شبانه‌روزی، مدارس عادی و... و انواع دیگری از مدرسه در ایران وجود دارد که نه تنها رقابتی سازنده را ایجاد نکرده و به ارتقای کیفیت منجر نشده، بلکه مشکلاتی را نیز ایجاد کرده است. حاکمیت باید در راستای مسئولیت خود اصل سیم قانون اساسی را اجرا کند تا همه اقشار جامعه بتوانند از حقی که قانون برای آنها تعیین کرده است استفاده کنند. دولت باید همه توان خود را صرف اداره مدارس دولتی و عادی نماید و فرصت‌هایی برای رقابت سازنده ایجاد کند تا همه اقشار جامعه بتوانند از اصل تنوع و تکثر فرهنگی- آموزشی برخوردار شوند.

۶۰- هدف کلان هشتم که به کسب موقعیت نخست تربیتی در منطقه و جهان اسلام و ارتقای فزاینده جایگاه تربیتی ایران در سطح جهان اشاره دارد یکی از آرزوهای هر ایرانی است، اما آماده کردن شرایط برای کسب موقعیت مطرح شده در سند تحول، نیاز به تقویت منابع مالی امکانات و

تجهیزات مورد نیاز پژوهش و پژوهشگران، بالا بردن سطح پاسخگویی در فضای آزاد و علمی، تعامل اثربخش با پژوهشگران، دانشگاهیان و محققان داخلی و خارجی دارد. فراهم نمودن این شرایط با سابقه کسر بودجه و نگاه مصرفی به فرهنگیان، اجرای سند را دچار چالش می‌کند و حتی مشکلات فراوانی را در میان طبقات مختلف اجتماعی و خانواده‌ها ایجاد خواهد کرد؛ چالش‌هایی که نشانه‌های آن در جابه‌جایی دانش‌آموزان، محدودیت مدارس ابتدایی، ورشکستگی مدارس غیردولتی و... مشاهده می‌شود. چاپ کتاب‌های درسی جدید و ناهماهنگی این کتب با هم از نظر محتوای آموزشی، به نقدهای دیگری نیاز دارد تا محتوا و مفاهیم سند، مورد بررسی و کاوش قرار گیرد.

۶۱- ارتقای سطح شایستگی‌های حرفه‌ای نیروهای انسانی در طراز جهانی به نگاه مسئولان ارشد نظام وابسته است و از متغیرهای وابسته به آموزش و پرورش نیست. تا زمانی که درهای بسته ارتباط جهانی در سطح کلان جامعه گشوده نشود و انتقال دانشمندان، پژوهشگران و معلمان به خارج و داخل کشور مورد توجه قرار نگیرد و از استقرار و آزادی اندیشمندان و صاحب‌نظران فرهنگی حمایت نشود راهکارهای ۳۱/۱ تا ۳۱/۴ و ۳۲/۱ تا ۳۲/۴ تحقق نمی‌یابد. تأمین کیفیت ممتاز تربیتی در سطح ممتاز در منطقه و جهان اسلام و ساختن انسان‌هایی جهانی با رعایت نظام معیار و حیات طیبه، تنها با شعار امکان‌پذیر نیست و باید همه ابزارها و امکانات مورد نیاز آن فراهم شود. مشارکت فعال همه نیروها باید در سطح ملی و مطالعات بین‌المللی رصد شود. تحولات نظام‌های آموزشی جهان باید مورد بازبینی قرار گیرد و گفت‌وگو و ارتباط با همه مراکز فرهنگی و آموزشی و تربیتی جهان ایجاد شود و همچنین نگاه مسئولان به آموزش و پرورش در سطح بین‌المللی تغییر کند.

### چند نکته

● این نقد با توجه به سند تحول راهبردی نظام تربیت رسمی و عمومی جمهوری اسلامی ایران در افق چشم‌انداز نوشته شده که به سند مشهد مقدس شهرت دارد و به امضای دکتر محمود احمدی‌نژاد رئیس شورای عالی آموزش و پرورش، حمیدرضا حاجی‌بابایی وزیر آموزش و پرورش و مهدی نوید ادهم دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش رسیده است.

● در گزینش واژه‌ها و مفاهیم کلیدی سند تحول، یک جامعه آرمانی با ویژگی‌های نظام معیار اسلامی و حیات طیبه طراحی شده است. این واژه‌ها که از قرآن و متون فلسفی شیعه و اسلام گرفته شده است، و این کلیدواژه‌ها گویای رمز تصویب و تأیید سند تحول و مسئولان آموزش و پرورش است و نه احتمالاً راهگشای نظام آموزش و پرورش ایران که باید پیوسته مورد بازبینی و اصلاحات قرار گیرد و از جناح‌بندی و جناح‌گرایان خارج شود.

● این نقد بیشتر به چگونگی اجرای این سند در کشور توجه دارد. نقد محتوایی و ساختاری سند به همایش ملی با حضور همه نمایندگان انتخابی معلمان از سراسر کشور، نمایندگان دانش‌آموزان، اندیشمندان عرصه آموزش و پرورش و نمایندگان نهادهای مؤثر در تحولات فرهنگی کشور مانند کانون‌های صنفی معلمان، سازمان‌های معلمی، انجمن‌های علمی و اسلامی معلمان، شهرداری، وزارت ارشاد، وزارت علوم و تحقیقات، صاحب‌نظران اقتصادی، سازمان تألیف کتب درسی، نمایندگان رسانه‌ها و جراید، نمایندگان کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس، نویسندگان و کارشناسان حوزه آموزش و پرورش، محققان و پژوهشگران آزاد و حرفه‌ای فرهنگ و آموزش و... نیازمند است.

● دبیر کل کانون صنفی معلمان ایران



سید رحیم مدنیان

# اقتدارگرایی و آموزش و پرورش

چندی پیش کتاب «اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار» نوشته دکتر محمود سریع القلم منتشر شد که به نظر می رسد استقبال خوبی هم از آن به عمل آمد. اگر انتشار و استقبال از کتابها و مقالاتی از این دست را مورد توجه قرار دهیم از یک سو نشان دهنده دغدغه‌ای است که به روشنفکران و صاحب نظران نسبت به وضعیت جامعه و آینده آن دارند و از سوی دیگر نشان از احساس نیاز جامعه به این گونه مباحث است. نگاه تأمل برانگیز به گذشته و تاریخ کشورمان سبب طرح چنین مباحثی است و از آنجا که گذشته چراغ راه آینده است باید انتشار و استقبال از آنها را به فال نیک گرفت و برای رفتن به سوی آینده از آن استفاده کرد.

دکتر محمود سریع القلم در مقدمه کتاب خود «اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار» را به ایرانیان زیر ۱۰ سال تقدیم کرده است. او با این اقدام خواسته نشان دهد که در ارتباط باحل معضل اقتدارگرایی که ریشه بسیاری از مشکلات جامعه ایرانی است از کسانی که سنی بالاتر از ۱۰ سال دارند تقریباً سلب امید کرده و معتقد است برای از بین بردن عارضه اقتدارگرایی که به قول وی همچون زنی در رگ و پوست

اگر می خواهیم جامعه ایران از شربلای اقتدارگرایی رهایی پیدا کند و بیشتر ایرانیان با عمقی ژرف تر از نظر اخلاق، روحیات، منش و رفتار متصف به اوصافی از قبیل اهل گذشت و مدارا و نقدپذیری شدن، اهل تفکر، مطالعه و فرهنگ اجتماعی و سیاسی مطلوب شدن، به حقوق و آزادی های دیگران احترام گذاشتن، دروغگویی را برای خود و دیگران ناپسند شمردن، خویشتندار بودن و واکنش سریع نداشتن، به دولت متصل نبودن و اهل تولید ثروت بودن، باید کسانی که در تعامل با این کودکان امروزی و کنشگران فردای جامعه ایران هستند وظیفه سنگین و مهم خود را در این خصوص دریابند

ایرانی نفوذ کرده و او را از درون تسخیر نموده باید به کسانی پرداخت که به لحاظ سنی وضعیتی دارند که هنوز این مسئله بر وجود آنان سیطره پیدا نکرده و شخصیتشان شکل نگرفته است. مسئله قابل تأمل این است که این گروه از افراد جامعه ما که سنی کمتر از ۱۰ سال دارند و این کتاب به آنان تقدیم شده کودکانی هستند که در دوره ابتدایی تحصیل می کنند، در پیش دبستانی هستند و یا در درون خانواده و در تعامل با پدر و مادر زندگی می کنند و بخشی از اوقات خود را نیز به شنیدن قصه، برنامه های رادیویی و تلویزیونی و یا cd های آموزشی و امثال اینها می گذرانند. آنچه مسلم است این کودکان نمی توانند کتاب «اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار»

را بخوانند، تجزیه و تحلیل کنند و به توصیه های نویسنده که در همان مقدمه کتاب به آن اشاره شده، توجه کنند و آنها را به کار بندند، و البته نویسنده هم از تقدیم کتاب به این کودکان مطمئناً چنین قصدی را نداشته است. پس مفهوم تقدیم کتاب به ایرانیان زیر ۱۰ سال چیست؟ می توان گفت اگر می خواهیم جامعه ایران از شربلای اقتدارگرایی رهایی پیدا کند و بیشتر ایرانیان با عمقی ژرف تر از نظر اخلاق، روحیات، منش و رفتار متصف به اوصافی از قبیل اهل گذشت و مدارا و نقدپذیری شدن، اهل تفکر، مطالعه و فرهنگ اجتماعی و سیاسی مطلوب شدن، به حقوق و آزادی های دیگران احترام گذاشتن، دروغگویی را برای خود و دیگران ناپسند شمردن، خویشتندار بودن و واکنش سریع نداشتن، به دولت متصل نبودن و اهل تولید ثروت بودن آن گونه که در همان مقدمه تقدیمی کتاب آمده بشوند، باید کسانی که در تعامل با این کودکان امروزی و بزرگسالان و کنشگران فردای جامعه ایران هستند وظیفه سنگین و مهم خود را در این خصوص دریابند. بنابراین می توان نتیجه گرفت که این کتاب به گونه ای با واسطه به معلمان،

مربیان و پدران و مادران کودکان ایرانی تقدیم شده است. اگر والدین و معلمان و مربیان دیروز در ارتباط با از بین بردن معضل اقتدارگرایی در این اندیشه نبودند که درختانی بکارند تا امروز جامعه ایرانی از سایه سار آن بهره مند باشد، امروز باید گذشته را جبران کرد و با عزم و اراده و آگاهی درخت هارا کاشت و مراقبت نمود تا در آینده سایه گستر شوند. بدین ترتیب این والدین و معلمان، کودکان و دانش آموزان امروزند که باید به معضل تاریخی جامعه ایران یعنی مسئله اقتدارگرایی توجه کنند و باشناخت آن و توجه به موانعی که این مسئله در راه پیشرفت و توسعه ایران ایجاد کرده و راه های برون رفت از آن که همانا تغییر انسان ایرانی از

نظر شاکله فردی و اجتماعی است دست به کار شوند.

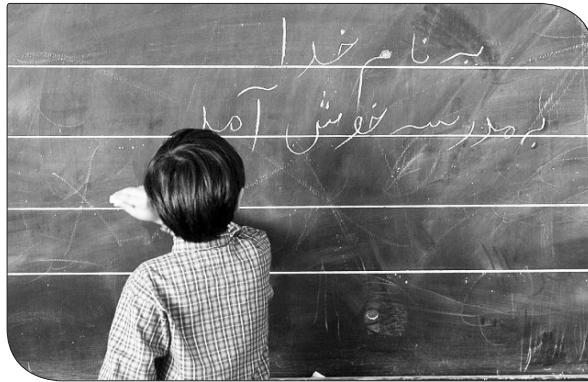
اگر به قول روسو کودک در محیط خانواده و یا مدرسه، تمایلات طبیعی و فطریش سرکوب و مهار نشد، بلکه برعکس رشد و ابراز آن تمایلات مورد تشویق قرار گرفت و در تعاملات و نه آموزش‌های نوشتاری و شفاهی که گاه نوعی حالت و عطف و موعظه دارند به تجربه مستقیم

پرداخت و الگوگیری نمود و در فضایی از همدلی، مهربانی و محبت پرورش و رشد فکری یافت، در فردای جامعه و هنگام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، متفکرانه و عاقلانه اقدام می‌نماید. کودک که در کلاس درس و مدرسه مشارکت‌جویانه و علاقه‌مند به کار جمعی تربیت شد، یاد

گرفت که باید به دیگران و حقوق آنها احترام گذارد، در فردای بزرگسالی به دیگران احترام می‌گذارد، به حقوق دیگران تجاوز نمی‌کند و در عین حال اجازه هم نمی‌دهد که دیگران با هر ساز و کاری حقوق او را الگدمال کنند و چنین می‌شود که همان‌گونه که در همین کتاب گفته شده، این فرد «با سطح فکر و ظرفیت‌هایی که به لحاظ وجودی و در ابعاد مختلف فرهنگی اجتماعی سیاسی پیدا کرده است مسئولان کشور و حاکمان خود را نیز به گونه‌ای انتخاب می‌کند که در تراز ظرفیت‌های وجودی خودش باشند» و همچنین «تاریخ کشورها گواه است که وضعیت و سطح حکومت در هر کشوری مساوی با سطح فکر و ظرفیت‌های مردم آن کشور است».

اگر آگاهی‌ها، ظرفیت‌ها و سطح فکر آحاد مردم افزایش یابد، به حقوق خود و آزادی‌ها و کرامت‌هایی که باید از آن برخوردار باشند واقف شوند و یاد گرفته باشند که آنها را مطالبه کنند، طبیعی است که بر چنین افراد و جامعه‌ای، حاکم مستبد نمی‌تواند حکمرانی کند و با عوامفریبی سرمایه‌های مادی و معنوی آنها را غارت نماید. این آگاهی، ظرفیت‌سازی، و وقوف به حقوق فردی و اجتماعی و یاد گرفتن شیوه‌های نقد و اعتراض نسبت به آنچه نادرست است اگر در زمان کودکی که شخصیت و شاکله انسان در حال شکل‌گیری است - نه زمانی که فرد به بزرگسالی رسیده و شخصیتش شکل گرفته - آموزش داده شود و انسان در چارچوب آن تربیت شود می‌تواند در ذهنیت‌ها و رفتارها مؤثر واقع شود.

آموزش، تربیت و رشد کودک با چنین اوصافی سبب می‌شود تا به مرور زمان، جامعه متشکل از چنین افرادی جامعه مردم‌سالار گردد. از سوی دیگر باید بدانیم مستبدان برای حکومت کردن به شیوه‌های جبارانه خود نیازمند انسان‌های استبدادپذیر هستند و به همین جهت



است که نظام‌های استبدادی، دیکتاتوری، تمامیت‌خواه و یا اقتدارگرا مناسب با نظام سیاسی - اجتماعی خود، آموزش و پرورش استبدادگرایانه و یا اقتدارگرایانه طراحی و اجرا می‌کنند تا از دل این نظام آموزشی، انسان با خلق و خوی استبدادی و استبدادپذیری بیرون آید و در نتیجه کار برای نظام حاکم هموار شود.

باین اوصاف امری واضح و

غیر قابل کتمان است که معلمان و مربیان و پدران و مادران که در تعامل با کودکان ایرانی هستند و نقش مرجعیت را برای آنان ایفا می‌کنند سهم بسزایی در تغییر خلق و خو و نهایتاً خروج از اقتدارگرایی دارند و قطعاً برای آن که از عهده چنین وظیفه سنگینی که آینده کشور به آن بستگی

پیدا می‌کند برآیند در قدم اول باید خود را از نظر فکر، گفتار و رفتار از ریل و مسیر اقتدارگرایی خارج کنند تا به جای آن که دانش‌آموزان و کودکان روحیه اقتدارگرایی را به ارث برند و این ارث را تکثیر کنند و دیگران را نیز به آن مبتلا سازند، روحیه راستی، صداقت، احترام و در یک کلام این ویژگی که آنچه برای خود می‌پسندند برای دیگران نیز بیسندند» را آموزش عملی ببینند و به تعبیری تجربه کنند. نباید تصور کرد با یک گل بهار نمی‌شود. اگر با یک گل بهار نشود، اما امید به آمدن بهار ایجاد می‌شود و با تکثیر این گل‌ها بهار نیز از راه می‌رسد. پس از هر کس و هر جا کار شروع شود مفید است و باید از آن استقبال کرد و به فال نیک گرفت. حرکت‌هایی مثل استفاده از زمان، استمرار حرکت و توصیه

به اقدام مشابه، آرام آرام در بخش‌های قابل توجهی فراگیر می‌شود و می‌تواند در یک فرایند زمانی به نتیجه رسد.

مادر مشاهدات خود تفاوت تربیت‌های اقتدارگرایانه و تربیت‌های مبتنی بر دموکراسی و مردم‌سالاری را بعضاً در خانواده‌ها و نیز کلاس‌های درس معلمان و مدارس کشور - با همین سابقه تاریخی اقتدارگرایی که گفته می‌شود در ناخودآگاه ایرانیان جاری است - مشاهده کرده‌ایم ولی متأسفانه با مشاهده گفتارها، رفتارها و تعاملات افراد در جامعه می‌توان دآوری کرد که در خانواده و مدرسه‌ها وجه غالب به لحاظ رویکردها و روش‌ها، تعلیم و تربیتی است که از آن صداها و تصویرهای اقتدارگرایانه شنیده و دیده می‌شود.

بجاست برای روشن‌تر شدن تأثیر تعلیم و تربیت و فرهنگ حاصل از آن بر رفتار افراد، یکی از مشاهدات خود در این ارتباط را مطرح کنم. چند سال پیش به اتفاق چند نفر دیگر و بنا بر دعوت یونسف بازدید از مدارس انگلستان داشتیم. پس از بازدید از یک کلاس درس، در بیرون کلاس و در راهرو با همدیگر مشغول صحبت پیرامون

**این والدین و معلمان،  
کودکان و دانش‌آموزان امروزند  
که باید به معضل تاریخی جامعه  
ایران یعنی مسئله اقتدارگرایی  
توجه کنند و با شناخت آن و  
توجه به موانعی که این مسئله  
در راه پیشرفت و توسعه ایران  
ایجاد کرده و راه‌های برون‌رفت از  
آن که همانا تغییر انسان ایرانی  
از نظر شاکله فردی و اجتماعی  
است دست به کار شوند**



وضعیت آن کلاس و نحوه تعامل معلم با دانش آموزان شدیم. پس از چند دقیقه ناگهان متوجه شدم دانش آموزی که حدود ۱۰ سال داشت و به نظر می رسید در کلاس سوم و یا چهارم تحصیل می کند، در چند متری ما ایستاده است. بنابر مشاهداتی که قبلاً داشتم و مواردی که از آداب و رسوم رفتاری مردم انگلستان خوانده بودم حدس زدم که او می خواهد از جایی که ما ایستاده ایم



عبور کند و چون تقریباً همه فضای راهرو توسط ما اشغال شده بود به احترام ما ایستاده و حتی با ادای کلمه عذرخواهی نخوابسته از میان ما رد شود. با دریافت این مسئله به دوستان گفتم کنار برویم ظاهر این دانش آموز می خواهد از اینجا عبور کند. ولی بنابر قاعده و رسمی که دارند به خود اجازه نمی دهد ما را کنار بزند و از میان ما برود. دوستان خود را کنار کشیدند، در نتیجه آن دانش آموز از آنجا عبور کرد و رفت. شگفتی ما وقتی بیشتر شد که دیدیم در آخر این راهرو سرویس های بهداشتی مدرسه است و آن دانش آموز داخل آنها شد. این رفتار بسیار جای تأمل دارد و نشان می دهد تأثیر تعلیم و تربیت و فرهنگ حاکم بر رفتار چنان بر یک کودک مؤثر بوده که با وجود فشاری که بر خود احساس می کند حاضر نیست به حریمی که دیگران دارند تجاوز کند، هر چند در این مورد ما مقصر بودیم، زیرا با نوع ایستادن در راهروی مدرسه در حقیقت سد معبر کرده بودیم!

این رفتار را که حاصل تعلیم و تربیتی مبتنی بر مواردی از قبیل اهمیت حقوق فرد و رعایت حریم دیگران است می توان مقایسه کرد با رفتارهایی که نه تنها از کودکان که از بزرگسالان و حتی بعضاً تحصیلکردگان

در جامعه مشاهده می کنیم. تأسف آنکه بیشتر می شود که ما مردم کشوری چون انگلستان را بی دین، سکولار و... می دانیم و جامعه ای که در آن زندگی می کنیم را جامعه ای دینی می دانیم.

البته اگر آموزش و پرورش کشورمان از سطح کلان تا سطح مدرسه در این جهت و یا جهاتی از نظر مدیریت، برنامه ها و روش های جذب و نگهداری معلم متحول شود کار با سرعت و قدرت بیشتری پیش می رود و نتیجه زودتر حاصل می شود. آموزش و پرورش ما نیازمند چنین تحولی است.

این که دوره ابتدایی از پنج سال به شش سال و یا دبیرستان از چهار سال به سه سال تغییر بدهیم، مدرسه نمونه مردمی را مدرسه نمونه دولتی

نامگذاری کنیم، دانش آموزان و مدارس را در روزهای پنجشنبه تعطیل نماییم، بدون توجه به مشکلات و تبعاتی که در پی دارد، نمی توان تحول و یا تغییر بنیادی در آموزش و پرورش نامید. ممکن است این گونه اقدامات بعضاً کارهای خوبی تلقی شود، اما تحول چیز دیگری است و نگاه دیگری را می طلبد.

نکته مهم اینجاست که آیا

آموزش و پرورش ما در شرایط کنونی می تواند رسالت یک تحول را بر عهده داشته باشد و به سر منزل مقصود برساند؟ پاسخ چنین پرسشی نیازمند تأمل، تحلیل و بررسی کارشناسانه است.

فرهنگیان به عنوان قشر تحصیلکرده که در سطحی مناسب از آگاهی های اجتماعی هستند، دغدغه نسل امروز و فردا دارند و می دانند که وضعیت آینده در گرو فکر، اندیشه، کار و تلاش امروز است. آنها در چارچوب همین کلاس و مدرسه می توانند به تغییر رویکرد و گفتن حاکم بر کلاس و مدرسه بیندیشند و بلای اقتدارگرایی را از کلاس درس و یا مدرسه خود دور کنند. شاید در آغاز کار سخت باشد، اما با صبر و حوصله که خداوند ما را در هر عمل صالحی به آن فراخوانده است این تغییر رویکرد و گفتن برای تربیت نسلی جدید و باصفا می تواند از قبیل آنچه در این نوشتار به اجمال به آن اشاره شد، به نتیجه خواهد انجامید.

فراموش نکنیم که ما غالباً هر چند تحصیلکرده و دانشگاہ رفته و حتی اهل فکر و مطالعه، در فرهنگی رشد کرده و از یک بستر تاریخی عبور کرده ایم که اقتدارگرایی را به نوعی و کم و بیش حامل هستیم و قطعاً نمی توانیم به یکباره آن را از خود جدا سازیم و در مقام

تعامل با فرزندان و یادانش آموزان خود مغایر با این فرهنگ تاریخی عمل کنیم، ولی مطمئناً می توانیم با الهام از این گونه کتاب ها و مقالات، تغییر رویه را آغاز و مرتباً تقویت کنیم و کودکان امروز را برای جامعه فردا که جامعه ای به دور از اقتدارگرایی باشد تربیت نماییم.

البته خروج از اقتدارگرایی و دستیابی به آنچه آرزوی دیرینه ایرانیان و خواست آنان حداقل از زمان مشروطیت تا کنون بوده است منحصر به آنچه در خصوص نحوه تعامل با کودکان و در بستر تعلیم و تربیت مطرح شد نیست؛ راه ها و راهکارهایی دیگر نیز باید مورد توجه و اقدام قرار گیرد که در حوصله این نوشتار نیست و نباید از آن غافل بود و یا فراموش کرد.

**معلمان و مربیان و پدران و مادران که در تعامل با کودکان ایرانی هستند و نقش برجسته ای برای آنان ایفا می کنند سهم بسزایی در تغییر خلق و خو و نهایتاً خروج از اقتدارگرایی دارند و قطعاً برای آن که از عهده چنین وظیفه سنگینی که آینده کشور به آن بستگی پیدامی کند بر آیند در قدم اول باید خود را از نظر فکر، گفتار و رفتار از ریل و مسیر اقتدارگرایی خارج کنند تا به جای آن که دانش آموزان و کودکان روحیه اقتدارگرایی را به ارث برند و این ارث را تکثیر کنند و دیگران را نیز به آن مبتلا سازند، روحیه راستی، صداقت، احترام و در یک کلام این ویژگی که آنچه برای خود می پسندند برای دیگران نیز پسندند را آموزش عملی بینند و به تعبیری تجربه کنند**



عزت‌الله مهدوی\*

## آموزش و پرورش در اندیشه «جان دیویی»

رابطه محرک - پاسخ در مطالعات علمی مورد انتقاد قرار داد. او چنین استدلال کرد که تفکیک این واحد برای مطالعه اتلاف وقت است، زیرا با چنین کاری قصد رفتار فراموش می شود. هدف روانشناسان باید مطالعه اهمیت رفتار در سازگاری با محیط باشد. (آلسون و دیگران، ۲۰۰۹، ص ۸۷) دیویی در مقاله خود از یک هماهنگی آلی بین حسن، فکر و عمل سخن گفت. محرک - پاسخ اجزای تجربه واحدی هستند، فعالیت پایانی یک تجربه، بازسازی فعالیت اول است. دیویی مدار محرک - پاسخ را یک تجربه هماهنگ خواند که در ارتباط با هدف تجربه و پیشینه فرد تجربه کننده قابل فهم است. وی بر این نکته پافشاری کرد که «کودک به ندرت محرکی را عریان دریافت می کند» فرد در بستری از قصد و پیشینه زندگی می کند.

برای فهم بیشتر این مباحث ضرورتاً به تبعات و عناصر متشکله آن توجه می کنیم. برای دیویی اندیشه «یک شکل بسیار پیشرفته از رابطه فعال بین یک ارگانیسم زنده و محیط است.» (کاپلستون، ۱۹۷۷، ص ۳۸۷) هر چند حیات عقلی انسان ویژگی های خاصی دارد، اما به هر تقدیر در حوزه طبیعت قرار می گیرد. همه چیزهایی که در پیرامون ما وجود دارند به نحوی نسبت به محیط، واکنش نشان می دهند. وقتی ارگانیسم در یک «موقعیت» قرار می گیرد، بسته به پیچیدگی آن ارگانیسم، واکنش به شکلی گزینشی انجام می پذیرد. به عبارت دیگر گاهی این ارگانیسم مجبور به انتخاب می شود. دیویی درباره این فعالیت ذهنی و روانی توضیحاتی می دهد، اما خود را درگیر مباحث متافیزیکی معمول نمی کند و اجمالاً از کیفیت ذهنی و روانی در واکنش ارگانیسم در قبال موقعیت های مشکوک و نامطمئن بحثی به میان می آورد. البته

تأمل و کنکاش در دستاوردهای علمی و فرهنگی اندیشمندان بزرگ جهان، نه تنها نشان فرهیختگی یک جامعه است، بلکه برداشتن گام هایی است برای شرکت در تجربه ای بزرگ، که در آن مرزهای «غریبه انگاری» درهم می پیچد و عناصر ارزنده فکری مورد بررسی همدلانه قرار می گیرد تا معلوم شود بشر امروزی فراتر از جغرافیای می اندیشد.



جان دیویی

اینک که مباحث مرتبط با آموزش و پرورش کمابیش در رسانه ها مطرح می شود، جای خالی طرح و بررسی اندیشه های بنیادی در این زمینه، خودنمایی بیشتری دارد. شکی نیست که هیچ متفکری رانمی توان به طور مطلق تأیید و یارد کرد، اما بی گمان حیات فکری هر اندیشمندی هملاز تجربه هایی درس آموز است.

جان دیویی (John Dewey) (۱۸۵۹-۱۹۵۲) یکی از پرنفوذترین این بزرگان است. بر نویسنده این مطلب پوشیده است که چرا جز کتاب منطق و به تازگی کتابی در فلسفه هنر، کتاب دیگری از وی به زبان فارسی ترجمه نشده است. به هر حال در این مختصر، بخش هایی از اندیشه وی به ایجاز مطرح می گردد و توضیح نقادانه پیرامون دیدگاه های او نیاز به فرصتی موسع دارد.

اگر بخواهیم دیویی را به اختصار معرفی کنیم باید بگویم اندیشه هایش همچون پلی است که «دانسته ها را با عمل، منطق را با تحقیق، علم را با رفتار انسان، تجربه را با آموزش و پرورش و مشارکت را با دموکراسی ارتباط می داد» (کانل، ۱۹۸۰، ص ۱۸۴)، توضیح این موارد تا حد زیادی مآربه اندیشه های دیویی نزدیک می کند.

### الف - پیوند فرد با محیط

دیویی با انتشار مقاله «مفهوم قوس انعکاس در روانشناسی» در سال ۱۸۹۶ «تمایل روزافزون روانشناسان آن زمان را نسبت به تفکیک

دیویی در امر آموزش، به قوت تمام از تجربه زنده دانش آموز در محیط سخن می گفت و می دانیم محیط در اندیشه او هم محیط فیزیکی بود و هم محیط فرهنگی. به این ترتیب بیشتر اندیشه های خود را با این ملاحظه به پیش می برد که گره های از مشکلات زندگی انسان ها بگشاید و به کاربردهای عملی اندیشه هایش توجه جدی داشت

می‌دانیم که واکنش‌ها از نظر دیویی مسبوق به سابقه و اساساً جهت‌دار هستند. وی بر فکری و عقلی بودن این واکنش‌ها تأکید دارد. به نظر می‌رسد دیویی در توضیح نظر خود به شکل پیشرفته‌ای از رابطه انگیزه و پاسخ توجه دارد. به این طریق وضعیت چاره‌سازی انسان در تغییر یک موقعیت بفرنج به موقعیت مطمئن، خودنمایی می‌کند. دیویی تلاش برای حل



چندان متعین باشد که عناصر موقعیت اصلی را به یک یکپارچه و متحد برگرداند.» (دیویی، به نقل از کاپلستون، ص ۳۹۶) نظریه تحقیق وی تلاشی بود برای ارائه الگویی معتبر در پژوهش‌های تجربی و علمی. در نظر دیویی «روش پژوهش علمی و فلسفی نباید بر قواعد انتزاعی مؤسس باشد، بلکه باید تابعی از نتایجی باشد (یعنی اکتشافات یا

مسئله را تفکر انعکاسی می‌نامد و این دستاورد را در تعلیم و تربیت کودکان تنها به کار می‌برد، بلکه به دیگران هم توصیه می‌کند. او اصول این روش را اینچنین خلاصه کرده است: «اول اینکه شاگرد در یک موقعیت تجربی واقعی قرار داشته باشد، یعنی فعالیت مستمری وجود داشته باشد که او به خاطر خود آن به آن علاقه‌مند باشد. دوم این که یک مسئله واقعی به عنوان محرک فکر در این موقعیت مطرح شود. سوم این که او برای پرداختن به آن، اطلاعات لازم را داشته باشد و مشاهدات لازم را انجام دهد. چهارم این که

**دیویی گستره تعلیم و تربیت را از مدارس به سطح جامعه می‌کشاند، اما این قضیه بهانه‌ای نمی‌شود که ارزش نهاد آموزش و پرورش را در پذیرفتن این مسؤلیت شگرف کمرنگ نشان دهد، بلکه با جدیت تمام به طرح این جایگاه رفیع می‌پردازد**

راه حل‌هایی به ذهن او متبادر شود که او ناچار باشد آنها را به شکلی منظم پیش ببرد. پنجم این که او فرصت و موقعیت آزمودن افکار خویش از طریق کاربرد آنها و روشن ساختن معنی آنها و کشف اعتبار آنها داشته باشد.» (دیویی، به نقل از کانل، ص ۱۷۶)

دیویی در امر آموزش، به قوت تمام از تجربه زنده دانش آموز در محیط سخن می‌گفت و می‌دانیم محیط در اندیشه او هم محیط فیزیکی بود و هم محیط فرهنگی. به این ترتیب بیشتر اندیشه‌های خود را با این ملاحظه به پیش می‌برد که گره‌ای از مشکلات زندگی انسان‌ها بگشاید و به کاربردهای عملی اندیشه‌هایش توجه جدی داشت.

### ب- منطق پژوهش

با پیگیری مبحث پیش به میدان دیگری وارد می‌شویم که برای دیویی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. گفتیم ارگانسیم پیچیده‌ای مانند انسان در مواجهه با موقعیت‌های بفرنج (Problematic) وقتی که با تکیه بر عادات شکل گرفته در وجودش قادر به تغییر اوضاع نیست، شروع به جست‌وجو و به تعبیر دیویی شروع به «اندیشه» می‌کند. در این مرحله ارگانسیم تلاش می‌کند با تبدیل و یا بازسازی شرایط، مشکل فرارو را حل (تبدیل موقعیت نامطمئن به موقعیت مطمئن) کند. این حل، مستلزم تغییر محیط است. در اینجا دیویی از «پژوهش» (Inquiry) سخن به میان می‌آورد. وی نقد‌هایی مبنایی بر منطق ارسطویی داشت و آن را فاقد کارایی می‌دانست. وی پیش فرض‌های مبتنی بر هستی‌شناسی ذات‌گرایانه را در این منطق نمی‌پذیرفت، از این رو به دنبال یک نظریه منسجم پژوهشی بود. او پژوهش را اینچنین تعریف می‌کند: «تبدیل مضبوط یا جهت‌دار یک موقعیت نامتعین به موقعیتی که تمایزات و روابط تشکیل دهنده‌اش

کاربردهای عملی) که این تحقیق ممکن است به آنها رهنمون شود. روشی خوب است که ما را به نتایج خوب برساند.» (فرهنگ آثار، جلد پنجم، ص ۴۰۸۶) او بر سوابق زیست‌شناختی و فرهنگی (ابزارها، عادات، سنت‌ها و اعتقادات) هر تحقیق عنایت داشت. منطق پژوهشی وی برای خدمت به بازسازی عمده تجربیات آدمی بود. او خاطر نشان می‌کند که این علم آلی (ابزاری) کمک می‌کند تا آدمی به صورتی هوشمندانه از یک موقعیت بفرنج به درآید. نتایج در فرایند تحقیق تکوین می‌یابند، نه این که قبل از تحقیق

مشخص باشد که نتیجه چیست. به عبارت دیگر پژوهش، فرض‌های ما را از اجمال به تفصیل نمی‌آورد. اعتبار اصول منطقی در عمل، بر اساس میزان موفقیتشان به دست می‌آیند. وی در تعریف یک امر «صادق» معتقد بود آن چیزی است که مقدر است سرانجام از سوی همه پژوهندگان پذیرفته شود و البته کارایی نیز داشته باشد. از این اندیشه چنین برمی‌آید که وی متعلق معرفت و یا معلوم را با نهایت روند پژوهش یکی می‌گیرد تا شاید از محصنه کهنسال ثنویت عالم و معلوم خلاص شود.

### ج- رشد و شخصیت

دیویی برای مطالعه عادات، جایگاه بااهمیتی قائل است، از این رو هم در فلسفه اخلاق خود به آنها بذل توجه دارد و هم در مبحث بنیادی مرتبط با آموزش. اما عادات چیست؟ از فحوای کلام دیویی برمی‌آید که وی بر استعداد‌های مکتسب برای پاسخ‌دادن به گونه‌ای از انگیزه‌ها عنایت دارد. به عبارت دیگر عادات مقتضی انواع خاصی از عملند. در نتیجه «شخصیت همانا در هم تنیدن عادات است.» (دیویی، به نقل از کاپلستون، ص ۴۰۱)

این شکل تبیین از مسئله دیویی را به اصالت طبیعت نزدیک می‌کند، اما چشم‌انداز او تأکید بر روابط انسان با محیط است. تشابهات و واکنش‌های انسانی نسبت به شرایط، معلول وجود نهاد‌های مشابه بشری است. از آنجا که دیویی بر فعالیت بیش از حفظ طوطی‌وار مطالب اهمیت می‌دهد، معتقد است این فعالیت‌ها فرصتی برای بروز افکار فراهم می‌آورد. هر چه بر فعالیت‌های معنادار افزوده شود، بر ارتقای فهم می‌افزاید. به این طریق انسان در فهم محیط پیرامونش و یافتن راه‌های مواجهه مناسب‌تر با آن به پیش می‌رود. رشد، بازسازی مداوم تجربیات است. در اینجا رشد نوعی پویایی و تکامل را نشان می‌دهد که هدفی

ارزنده است. تمام دستگاه آموزش و پرورش باید در خدمت شناسایی امکانات وجودی فرد و ایجاد شرایط برای شکوفایی آنها قرار بگیرد.

### د- کارکردهای آموزش و پرورش

دیویی در بدو توجه خود، دانش آموز را در مرکز قرار داد. این گویی یادآور نوعی انقلاب کپرنیکی در تعلیم و تربیتی بود که در آن دانش آموزان فقط عناصر منفعل محسوب می شدند. در نظر او معیار برای سنجش ارزش نهادهای اجتماعی، میزان مددی است که آنها به رشد افراد جامعه می رسانند. اگر هر جامعه ای برخوردار از امکاناتی است، به خدمت گرفتن حداکثری آن امکانات در جهت رشد افراد آن جامعه تعلیم و تربیت می شود. دیویی گستره تعلیم و تربیت را از مدارس به سطح جامعه می کشاند، اما این قضیه بهانه ای نمی شود که ارزش نهاد آموزش و پرورش را در پذیرفتن این مسئولیت شگرف کمرنگ نشان دهد، بلکه با جدیت تمام به طرح این جایگاه رفیع می پردازد. اصولاً تعلیم و تربیت فقط آماده سازی فرد برای زندگی در جامعه نیست، بلکه خودروندی از زندگی است. مدارس باید الگوی میناتورری جامعه در همه ابعاد باشند. فرزندان باید در شرایط یک جامعه تمام عیار و زنده و پویا به یادگیری (= تجربه زندگی) بپردازند.

دیویی در کتابی به نام «مدرسه و اجتماع» (۱۸۹۹) که بیان آرا و روش های وی در مرحله عمل در یک آموزشگاه مقدماتی است به چند مسئله مهم اشاره دارد، از جمله تأکید بر یافته های جامعه شناسی مرتبط با جامعه ای است که آموزشگاه فرضی در آن به فعالیت می پردازد. وی اظهار می کرد که روش های تعلیم و تربیت را از ویژگی های جامعه نباید جدا دید، زیرا هدف از تعلیم و تربیت این است که افراد بتوانند با زندگی روبه رو شوند. اگر آموزش در گذشته در کار انباشتن ذهن افراد و صرفاً بالا بردن معلومات آنها بود، امروزه باید این کار به زندگی اجتماعی آنها پیوند بخورد. کودکان باید آماده برعهده گرفتن نقش های اجتماعی باشند. توجه به کاربردهای عملی آموزش ها از اهمیت زیادی برخوردار است. می دانیم این اندیشه ها در این متفکر بزرگ رفته رفته با شکل گرفتن تجربیاتش در مدرسه ای که زیر نظر وی و تعدادی از اندیشمندان محقق تأسیس شده بود، انسجام بیشتری به خود گرفت و بسیاری از اشکالات تئوریک در این باره خودشان را در عمل نشان دادند. اما وفاداری دیویی به دستاوردهای علمی تا پایان فعالیت هایش باقی بود. وی دریافته بود که تا چیزی در هیئت «مسئله» در نیاید، تفکر

در آن باره شکل نمی گیرد. فرهنگ پرشگرایی آغاز فرایند آموزش است. آموزگاران و وظیفه دارند تا تمایلات دانش آموزان را به سوی کنجکاوی و فعالیت خلاقانه سوق دهند. باید مهارت ها و خصوصیت ها در این باره به طور منظم شکل بگیرد و به آینده نگری در کودکان نیز باید اهمیت داد. دیویی فرایند آموزش را در شکل گیری «تجربه» توسط دانش آموزان می دانست. اما این تجربه می بایست از سه ویژگی برخوردار باشد: اولاً باید توسط فرد شناخته شده باشد، در حالت آگاهی صورت بگیرد، و مهمتر آن که توسط فرد احساس شود. به عبارت دیگر

فرد برای شناختن تجربه باید رابطه میان اجزای آن و پیامدهایش را درک کند. ثانیاً این تجربه باید مستمر باشد؛ تداوم در معنای نظم و توالی قابل تشخیص. تجارب باید به تجارب دیگر بینجامد و در این روند به رشد فرد به مراحل بالاتر یاری رساند. ثالثاً هر تجربه نوعی تبادل و به تعبیر بهتر «دادوستد» میان فرد و محیطش باشد. در این دادوستد هم به ویژگی های فرد اهمیت می دهد و هم به ویژگی های محیط، که پیشینه ای دارد و از عناصر واقعی بهره مند است. دیویی تجربیات آموزشی را وسیله ای برای دستیابی به زندگی پر بار و کارآمد می شمارد.

آموزش و پرورش نه تنها باعث حفظ حیات اجتماعی می شود، بلکه عامل مهمی است که به افراد امکان می دهد تا در پر تو آموخته های خود در حفاظت از عناصر مؤثر اجتماعی مشارکت کنند و در تعادل و یا عدم تعادل نیروها دخیل باشند. او در جایی از نوشته هایش عبارتی به این مضمون دارد که «مارو به جلوزندگی می کنیم»، بنابراین پیش بینی و تصور آینده از اهمیت اساسی برخوردار است. وظیفه آموزش در تمام این مراحل این است که بر تجربیات فرد و روشنایی بیفکند و تجربیات را در جهت خلاق پیش ببرد. «آموزش تجربه»، «آموزش به وسیله تجربه» و «آموزش برای تجربه» باید در فضایی محقق شوند که نام آن مدرسه است. مدارس برای نهاد آموزش و پرورش تنها یک «جا» و «مکان» نیست، مدارس مدارزندگی و تمام «امکانات» تحقق وظایفند. تمام نیرو و داشته های این نهاد باید در مدرسه به کار گرفته شود و مدارس معیار فعالیت این نهاد است. دیویی برای مدارس سه کارکرد اصلی برمی شمارد: «نخستین کارکرد مدرسه فراهم آوردن محیطی ساده است. مدرسه باید خصوصیات اصلی را که از قابلیت دریافت پاسخ از شاگردانش برخوردار است برگزیند، آنها را با نظمی مناسب مرتب کند و به تدریج محیط خود را به الگوهای پیچیده تر نزدیک سازد. ثانیاً مدرسه باید محیطی خالص پدید آورد و چیزهای پیش پا افتاده و نادلخواه را حذف کند. مدرسه موظف نیست که همه فعالیت های موجود در جامعه را به شاگرد انتقال دهد، مدرسه فقط مسئول آن چیزی است که به ایجاد جامعه ای بهتر در آینده کمک کند. ثالثاً مدرسه باید میان عناصر مختلف اجتماعی تعادل برقرار سازد. مدرسه باید محیطی وسیع تر از محیطی که هر فرد بدون کمک مدرسه می تواند با آن روبه رو شود، فراهم آورد. مدرسه باید به هر فرد امکان دهد که در فعالیت های تعداد متنوعی از مجامع و گروه های بسیار جامعه سهیم گردد که بدون کمک مدرسه نمی تواند. به عنوان بخشی از

این کارکرد، مدرسه موظف است تأثیرات محیط های اجتماعی مختلفی را که شاگردانش در آنها وارد می شوند هماهنگ سازد و به این طریق اثری انسجام بخش و یکنواخت سازنده بر جامعه بگذارد.» (کانل، ص ۱۸۰)

دیویی با طرح این نظرگاه به نکته ای اساسی اشاره دارد و آن تفاوت آموزش و پرورش بر حسب تفاوت جامعه ای است که محیط بر آن است. به این ترتیب یکی از مهمترین آثارش شکل می گیرد.

هددمو کراسی و تربیت

روش های تعلیم و تربیت را از ویژگی های جامعه نباید جدا دید، زیرا هدف از تعلیم و تربیت این است که افراد بتوانند با زندگی روبه رو شوند. اگر آموزش در گذشته در کار انباشتن ذهن افراد و صرفاً بالا بردن معلومات آنها بود، امروزه باید این کار به زندگی اجتماعی آنها پیوند بخورد



دیویی در سال ۱۹۱۶ کتابی با عنوان «دمو کراسی و آموزش: درآمدی به فلسفه آموزش و پرورش» به رشته تحریر در آورد که مورد توجه قرار گرفت. او غرض خود را در دیباچه کتاب این گونه مطرح کرد که قصدش گردآوری و بیان افکار موجود در بطن جامعه مبتنی بر دمو کراسی و کاربرد آنها در مسائل تربیتی است. به عبارت دیگر او خطوط



فعالیت‌ها در گروه، برحسب ظرفیت‌ها و امکانات شکل می‌گیرد و هم به نقطه نظرات افراد و هم به مصالح جمع توجه می‌شود. در این مرحله مدارا، تحمل و انعطاف اعضای گروه، از اهمیت برخوردار است و احترام گذاشتن به فردی تواند ضامن دیرپایی گروه هم باشد. هدف این جامعه این است که در آن روابط اجتماعی به طریقی منصفانه متوازن شود.

اصلی سازنده تربیت دموکراتیک را تعیین کرد. دیویی در این کتاب آرای تربیتی بعضی از اندیشمندان پیشین را مورد انتقاد قرار داد، از جمله نظرات افلاطون را که به دیده وی نوعی تعلیم و تربیت مبتنی بر طبقات اجتماعی است و این فرصت به همگان داده نمی‌شود که به شکوفایی و رشد برسند. او همچنین بر آرای متفکران عصر روشنگری انتقاد می‌کند که جامعه را با نوع بشر اشتباه گرفته‌اند و با تأکید بر بازگشت به طبیعت، پیشرفت را خدشه‌دار می‌سازند. دیویی با انتقاد از متفکران پیر و اصالت تصور (فیخته و دیگران) از این که فرد را در چنبره ملت اسیر می‌کنند و برای فردیت چیزی باقی نمی‌گذارند، بحث را به بیان ارزش‌های تربیتی و تمایز فایده‌عملی یک چیز و مسئله فرهنگ می‌کشاند و تأثیر آرای زیربنایی را در نحوه و روش‌های تربیتی بیان می‌کند و از تربیت نظری و تربیت حرفه‌ای سخن می‌گوید.

**تا وقتی آموزش‌ها در مراحل ابتدایی، منحصر به آموزش‌هایی است که در آنها صرف خواندن و نوشتن و حساب کردن مطرح است اگر برای نمونه فردی در این مرحله وارد اجتماع شود، چگونه می‌تواند نیازهای روحی خود را تأمین کند؟ اوقات فراغت یک کارگر با تحصیلات ابتدایی در شرایطی که جامعه پیشرفت سرسام‌آور صنعتی کرده است چگونه پر می‌شود؟ او چگونه از این ساعات استفاده می‌کند؟**

از نظر دیویی مشارکت افراد در تعیین اهداف بسیار اهمیت دارد، از این رو هدف آموزش باید در بطن زندگی جست‌وجو شود. تأمین منافع مشترک و متقابل افراد باید در دستور کار قرار گیرد. اهداف آموزش و پرورش منطبق بر اهداف یک جامعه دموکراتیک است؛ «فرایند آموزش و پرورش، هدفی فراسوی خویش ندارد، بلکه خود هدف خویش است؛... فرایند آموزش و پرورش فرایند تجدید سازمان، بازسازی و تغییر مداوم است.» (دیویی، همان، ص ۱۸۱)

دیویی فهرستی از فضایل و به گفته وی کیفیات فردیت خلاق را اینچنین می‌آورد: روشن‌اندیشی، تمرکز، صداقت، وسعت بینش، سخت‌کوشی و قبول مسئولیت برای به نتیجه رساندن نظرات پذیرفته شده. از

آنجا که آموزش و پرورش رسالت به انجام رساندن بی‌وقفه بازسازی تجربیات افراد را به عهده دارد، با عنایت به نیازهای فردی در این باره، به تنوعات فکری به عنوان یک گنجینه مؤثر که کمک فراوانی به رشد افراد می‌نماید، نظر دارد. دو نتیجه مهم از این مطالب به دست می‌آید: اول این که آموزش و پرورش برای آینده‌دور از دسترس برنامه‌ریزی نمی‌کند و دیگر این که آموزش و پرورش جمع کردن افراد به دور یک الگوی پذیرفته شده نیست.

\* دبیر فلسفه

#### منابع

- فردریک کاپلستون ۱۹۷۷، تاریخ فلسفه، جلد هشتم، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- و.ف. کانل، ۱۹۸۰، تاریخ آموزش و پرورش در قرن بیستم، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، ۱۳۶۸.
- میتوچ، السون و دیگران، ۲۰۰۹، مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، ترجمه علی اکبر سیف، ویرایش هشتم، نشر دوران، ص ۴.
- مجموعه فرهنگ آثار، به سرپرستی رضا سیدحسینی، انتشارات سروش.



نویسنده: جک کریتندن  
برگردان: چشم انداز ایران - بخش پایانی □

# آموزش مدنی

## ۴- آموزش مدنی به عنوان راهکار سیاسی

آموزش مدنی به عنوان اقدامی سیاسی را باید از فرم سنتی تر آموزش یا همان مدل «آموزگار محور» متمایز دانست. این به آن معنا نیست که فعالان حوزه سیاست، از آموزش دانش، آگاهی و دستورالعمل هازده، به کار عملی و پروژه‌ها بیشتر بها می دهند، بلکه دانش و روش انجام کار از تجربیات و علاقه‌های خود دانش آموزان پدید می آید. این همان مفهوم «دانش آموز محوری» به جای «آموزگار محوری» است.

### ۱-۴- کار عملی

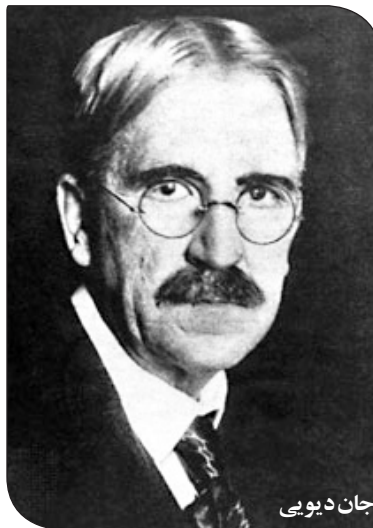
گذشتن دانش آموز در محیط و اجتماع را «Service Learning» می نامند که فرمی از آموزش مدنی مبتنی بر تلفیق آموزش کلاسی و کار در جامعه است. این به معنای کنار هم گذاشتن دو کار متفاوت و جدا از هم نیست، برعکس هدف دنبال شده از کار عملی در جامعه یادگیری همان چیزی است که در سر کلاس به دانش آموز آموخته می شود.

این دقیقاً همان چیزی است که دیویی (Dewey) بر آن تأکید و پافشاری می کند، یعنی پیوند مستقیم میان آموزه‌های آکادمیک با آنچه واقعاً در عمل در اجتماع روی می دهد. او به شدت از «خطر گسستگی آموزش تئوریک با واقعیت‌ها و تجارب حقیقی زندگی روزانه» هراسان بوده و نسبت به آن هشدار می داد. در نگاه او راه رویارویی با این خطر تقویت «روحیه خدمت و تلاش» در نسل جوان بویژه از راه آموزش شمار گوناگونی از مشاغل رایج در جامعه به شمار می رفت. (۱۹۱۶، ۱۰-۱۱، ۴۹)

روش آموزش مشاغل و حرفه‌ها، بویژه روش یادگیری تجربی، به عنوان نوعی از آموزش مدنی در دهه ۱۹۷۰، در امریکا بسیار محبوب شد.

Jerome Bruner مربی و روانشناس مشهور پیشنهاد کرد برخی کلاس‌های درس باید به آموزش طراحی و برنامه‌ریزی سیاسی به دانش آموزان برای رفع معضلات سیاسی و اجتماعی‌ای همانند فقر و تفاوت‌های فرهنگی و نژادی اختصاص یابند. او همچنین آموزگاران را تشویق به

بردن دانش آموز به محیط اجتماع برای آشنایی با مشاغل، شیوه‌های زندگی، دغدغه‌های مردم و آرزوهای آنان کرد. Bruner اینجا با دیویی هم عقیده بود که آموزش به شیوه سنتی ناتوان از آشنا کردن دانش آموز با واقعیات اجتماعی، اقتصادی و تاریخی نهفته در بطن جامعه بوده و از این رو چیزی برای ارائه به عنوان منابع دست اول دانش و آگاهی ندارد. (Dewey، ۱۹۳۸، ۴۰) مادر عصری زندگی می کنیم که در آن روز به روز ابزارهای پیچیده الکترونیکی از تلفن همراه، دوربین، تلویزیون، دی‌وی‌دی پلیر و کامپیوتر گرفته تا بازی‌های کامپیوتری و دیسک‌های فشرده دارای اطلاعات انبوه دیجیتالی، بیشتر خود را بر ما تحمیل می کنند. در نتیجه این محاصره دیجیتالی، مجال برای تفکر و ارتباط چهره به چهره با یکدیگر و پیرامون برای مردم باقی نمانده و نوعی انزوای همگانی و بیگانگی با سیاست و فعالیت مرتبط با آن بر تک تک افراد سایه انداخته است. شاید در هیچ عصری نیاز به آموزش عملی و تجربی در بطن جامعه و بدین روی آموزش فعالانه مدنی این قدر فوری و حیاتی نبوده است. فعالیت در این راستا به معنای مشارکت فعالانه دانش آموز در شناخت و ارزیابی مسائل اجتماعی از نزدیک و نه به واسطه کتاب و جزوه است. این همان یادگیری تجربی و مشارکتی است. William Damon می گوید: «مؤثرترین برنامه‌های آموزش، اصول و اخلاقیات آنها هستند که دانش آموز را مستقیماً



جان دیویی

**دیویی معتقد است که دانش آموز باید به مشکلات حقیقی و واقعی پرداخته و با آنها آشنا شود، نه موضوع‌های فرضی و صرفاً آکادمیک، از این رو افزون بر نوشتن، فعالیت، بحث و تبادل نظر کلاسی، نو آموزان باید درگیر «مباحثه و کنکاش فعالانه و مستمر درباره مسائل مهم و حیاتی» مبتلا به جامعه خویش و نه تنها آنچه مربوط به مدرسه است گردند**

درگیر کرده و در پی آن او را به تفکر و تحلیل وامی دارند.» (۱۴۴، ۲۰۰۱) خدمت در جامعه، تقریباً در همه جا، به عنوان اصلی ترین مسیر تفکر و رشد به شمار می آید، اما این تازه اول راه است. فعالیت سیاسی را باید مشارکت تلقی کرد که بسیار فراتر از رأی دادن، شرکت در ستاد انتخاباتی یا نامه نگاری به یک سردبیر است. اشکال بسیار دیگری نیز برای آن متصور است: شرکت در گردهمایی های سیاسی، سازماندهی و برگزاری چنین نشست هایی، کمک مالی برای پیشبرد اهداف همگانی، جمع آوری امضا برای تصویب قوانین و حقوق شهر و ندی، رأی، لایحه و طرح، خدمت رایگان و داوطلبانه در انجمن های محلی، شرکت و فعالیت در کلوب های سیاسی، بحث و تبادل نظر با دیگران درباره مسائل و معضلات سیاسی و اجتماعی گریبانگیر جامعه و مانند اینها.

با گنجاندن کارآموزی در آموزش مدنی، مفهوم یادشده شامل فعالیت های زیادی از جمله کار داوطلبانه و خدمت در اجتماع می شود. فعالیت به این معنا، شامل مشارکت در فضای جامعه مدنی، شبکه سازمان ها و نهادهای خصوصی و غیردولتی متمایز با خانواده، بازار و دولت خواهد بود. می توان دانش آموزان را به حضور و فعالیت در یک آشپزخانه، پیاده روی گروهی، تمیز کردن یک محله، یا برگزاری مسابقه بسکتبال به سود بچه های بی خانمان تشویق کرد. این گونه تمرین ها و آموزش ها

زمینه یادگیری مهارت های لازم برای فعالیت سیاسی را فراهم می کنند، از این رو یکی از دلایل برتری این آموزش، توجه آن به تقویت ویژگی های لازمه هم فرد خوب و هم شهروند خوب، نزد آن آموزان است. هنگامی که نوآموز خود سررشته فرایند یادگیری خویش را به دست می گیرد، وقتی با دیگران همکاری و همیاری می کند، هنگامی که با دیگران درباره شیوه پیشبرد یک پروژه در کلاس یا محیط بیرون مشورت و تبادل نظر می کند و هنگامی که واقعا با دیگران در محیط اجتماع فعالیت می کند، دقیقاً به آموختن همان مهارت ها و ارزش هایی می پردازد که معرف دموکراسی و کنش اخلاقی در یک جامعه آزاد انسانی به شمار می آیند. این یعنی تمرین اصول و ارزش هایی همچون تحمل و بردباری در برابر افراد و عقاید مختلف و متفاوت، احترام متقابل، گوش دادن، بحث منطقی و بدون تعصب، انتقاد سازنده، درک دیگران و پذیرش مسئولیت.

چرا فعالیت این گونه به شکل آموزش اخلاق و شخصیت تا این حد مؤثر و کارآمد است؟ «دوباره به این دلیل که دانش آموز به شکل مستقیم و بی واسطه آنچه را که با روح و احساسات خود او سروکار دارد تجربه می کند.» (Damon، ۲۰۰۱، ۱۴۱) دلیل «منفی» دیگری نیز وجود دارد که عبارت است از: همان گونه که Searing و Conover

**ویلیامز: یادگیری همکاری به عنوان یک تمرین، تنها راه ایجاد حس تعلق به جمع نزد افراد و انگیزه برای شکل دهی دنیایی که در آن با هم سهیم هستند به شمار می رود. این به فرد کمک می کند که در ابراز عقیده و نظر شخصی میانه رو و معتدل عمل کرده و خوب شدن را بخشی از یک جمع حاکم بر سر نوشت خود ببیند**



اشاره کرده اند «گرچه بیشتر دانش آموزان خود را شهروند قلمداد می کنند، درک آنان از شهروندی و وظایف آن بسیار ابتدایی و صرفاً در حد شناسایی حقوق و تأکید بر آنها و از این رو پدید آورنده تصویری شخص محور و انفعالی است.» (۲۰۰۰، ۱۰۸) برای بیرون آوردن آنان از این دایره تصور تنگ و محدود، به قول تو کویل هیچ چیز بهتر از مشارکت سیاسی نیست. منظور از مشارکت در اینجا فعالیت سیاسی است، نه رأی دادن صرف یا دادن پول.

۲-۴- جان دیویی: مدرسه به عنوان جامعه

برای فعالیت سیاسی یا دموکراتیک هیچ جای بهتر از خود مدرسه به عنوان جامعه دانش آموزان نیست، این نظر دیویی است (۱۹۱۶). پدید آوردن فرهنگی دموکراتیک در مدرسه نه تنها به آماده سازی دانش آموزان برای مشارکت دموکراتیک در سیستم سیاسی، که به تقویت و فراگیر شدن محیطی دموکراتیک و شکل دهنده رابطه با بزرگترها و یاد دیگر همسالان کمک می کند.

تئودور سیزر (Theodore Sizer) می گوید: «خود مدرسه و شیوه گرداندن و فعالیت آن بهترین مثال زنده پیش چشم دانش آموزان از یک جامعه و ارزش هایی است که بر پایه آنها بنا شده است،» (۱۲۰ و ۱۲۲، ۱۹۸۴)

دیویی معتقد است که دانش آموز باید به مشکلات حقیقی و واقعی پرداخته و با آنها آشنا شود، نه موضوع های فرضی و صرفاً آکادمیک، از این رو افزون بر نوشتن، فعالیت، بحث و تبادل نظر کلاسی، نوآموزان باید درگیر «مباحثه و کنکاش فعالانه و مستمر درباره مسائل مهم و حیاتی» مبتلا به جامعه خویش و نه تنها آنچه مربوط به مدرسه است گردند (۵۵، ۱۹۱۰).

کلاس و کتاب های درسی غالباً ارتباط چندانی با تصمیم گیری های مرتبط با موضوع های واقعی و ملموس جامعه ندارند. در واقع دیویی حتی معتقد است روش های سنتی آموزش اغلب «خارج از ظرفیت درک... یا توان و تجربه دانش آموز بوده... و این امر خود در برابر مشارکت فعالانه دانش آموز بازدارنده به شمار می رود.» (۱۹، ۱۹۳۸)

دیویی هسته یادگیری را «یک طیف تجربی» یا تکامل تجربی می انگارد. (۳۳، ۲۸، ۱۹۳۸) تجربیات مورد نظر او همان هایی هستند که بر رشد سالم تأکید می کنند؛ آنهایی که به دیگر سخن، مولد اشتیاقی بیشتر برای یادگیری و ادامه یادگیری و نیز بر پایه تجربیات پیشین استوارند. «تجربیات دموکراتیک اجتماعی» در فراهم کردن «حس با کیفیت تر انسانی» بر هر شکل دیگری از سازمان های اجتماعی یا سیاسی برتری دارند. (۳۴، همان)

یکی از گزینه های منطقی و عملی، گنجاندن کار کرد و شیوه فعالیت

خود مدرسه در واحدهای درسی بود. این که به دانش آموزان اجازه داده شود از تجربیات درون مدرسه برای تصمیم گیری‌هایی که بر برخی کارکردهای روزانه مدرسه، از نظم و انضباط همگانی، نگهداری از محوطه و ساختمان، معضلات انضباطی و اخلاقی و تبعیض‌های جنسی گرفته تا برخوردها و ناهنجاری‌های مرتبط با تفاوت‌های فرهنگی و نژادی شاگردان اثرگذارند، استفاده کنند، یعنی به‌طور خلاصه خود کلاس و مدرسه به بخشی از واحد درسی تبدیل شوند. دیویی به مدرسه به چشم «اجتماع جنینی» می‌نگریست (۱۷۴، ۱۹۱۵)؛ «نهادی که کودک و نوجوان برای مدتی بخشی از آن بوده و در آن تأثیرگذار بوده و از آن تأثیر می‌پذیرد.» (۱۹۱۶، ۸۸)

نیازی نیست برای درک منظور دیویی از «جامعه» یا «اجتماع» خود را به دردمریندازیم. جای شگفتی نیست که دیویی می‌خواست تجربه تصمیم‌گیری درباره مسائلی که بر زندگی نوجوان در مدرسه تأثیر می‌گذارد به او [کودک یا نوجوان] بدهد. آنچه شگفت‌آور است نبود عملاً چیزی به نام دموکراسی در مدارس، و عدم فرصت قابل‌اعتبار برای آنانی که بیشتر وقتشان را در آنجا سپری می‌کنند برای تجربه آن است. اهمیت تصمیم‌گیری دموکراتیک در مدارس و در گستره بزرگتر،

اجتماع - اتخاذ تصمیم‌های واقعی و ملموس از راه‌های دموکراتیک - را به هیچ روی نمی‌توان دست‌کم گرفت. فعالیت سیاسی از این نوع، به‌عنوان پیش‌زمینه مشارکت دموکراتیک، فوق‌العاده ارزشمند است. ملیساس. ویلیامز (Melissa S. Williams) می‌گوید: «... یادگیری همکاری به‌عنوان یک تمرین، تنها راه ایجاد حس تعلق به جمع نزد افراد و انگیزه برای شکل‌دهی دنیایی که در آن با هم سهیم هستیم به شمار می‌رود. این به فرد کمک می‌کند که در ابراز عقیده و نظر شخصی میانه‌رو و معتدل عمل کرده و خویشتن را بخشی از یک جمع حاکم بر سرنوشته خود ببیند.» (۲۳۸، ۲۰۰۵) البته هیچ‌کس نمی‌گوید همه چیز باید در مدرسه به شکل دموکراتیک تصمیم‌گیری شود. حوزه‌هایی هست که در آنها تصمیم‌گیری منوط به تخصص - ترکیبی از دانش و تجربه - بوده و از این‌رو دانش‌آموزان فاقد صلاحیت لازم برای تصمیم‌گیری در آنها هستند. از عمده‌ترین این حوزه‌ها می‌توان مبحث شیوه‌ها و چگونگی تدریس را نام برد. از آنجا که آموزگاران و مدیران پرورش‌یافته بهتر به چم و خم آموزش و نکات ظریف آن آشنا بوده و تجربه و دانش بیشتری درباره ماهیت موضوع تدریس و توانایی و مشکلات دانش‌آموزان - نکته‌ای که دیویی بر آن تأکید می‌کند (۵۶، ۱۹۳۸) - و دیگر فاکتورهای دخیل در این حوزه دارند، این آنان هستند که صلاحیت لازم برای تصمیم‌گیری

در این خصوص را دارند و نه دانش‌آموزان. در عین حال با توجه به سن پایین کودک و نوجوان، تصمیم‌های گرفته شده توسط آنان باید مناسب با سن ایشان در نظر گرفته شود. سرانجام همه روندهای دموکراتیک یا مسائل مدرسه مناسب هر سنی نیستند. تفاوت در درک و رشد اجتماعی و احساسی، بویژه در سطح مدرسه ابتدایی، بر پیچیدگی فرایند دموکراتیک می‌افزاید. درست است که همه دانش‌آموزان از پتانسیل و توانایی بالقوه تقریباً یکسانی برخوردارند، اما فعال کردن این توانایی‌های نهفته نیازمند رشد و زمان کافی است، همان‌گونه که در مبحث فرم دو مرحله‌ای آموزش مدنی به آن اشاره شد.

#### ۳-۴ پائولو فریر (Paulo Freire): تدریس بی‌قید و بند

فریر مقاله انتقادی‌اش درباره روش تدریس سنتی، آموزش «آموزگار محور» را «مفهوم بانکی از آموزش» خطاب می‌کند. (۷۲، ۱۹۷۰) فریر این را به هیچ وجه به‌عنوان آموزش مدنی نمی‌پذیرد. از دید او، دانش‌آموزان بی‌خود و بی‌دلیل وادار شده‌اند مدام به حفظ کردن و تکرار نظرات، عبارات، اصطلاحات و فرمول‌هایی پردازند که اصلاً از آنها سر در نمی‌آورند. این روند دانش‌آموز را به «بشکه» یا «ظرفی» تبدیل می‌کند که باید توسط آموزگار «پر» شود. (همان) در نتیجه با دانش‌آموز به‌عنوان یک شیء یا ظرفی که باید فقط پرش کرد برخورد می‌شود.

فریر نیز همانند دیویی بر این باور است که اصلاً گوهر انسان یعنی کنکاش همیشگی، نوآوری و بازتعریف جهان در هر لحظه، و هر چه غیر از این رانمی‌توان انسان و بویژه انسان آزاد دانست، از این‌رو خود دانش‌آموزان نیز به نوعی آموزگار را آموزش می‌دهند. به همین دلیل برعکس مفهوم بانکی، مفهوم «آموزش بر پایه تعریف مشکل یا معضل» را مطرح می‌کند. (۷۹، همان) به این معنا که مشکل یا معضل مورد نظر در برابر دانش‌آموز نهاده شده و او را وادار به استفاده از قدرت نهفته در ذهن و جسم خویش می‌نماید. این نیرویی است برای رهایی آنان از بند اسارت. همان‌گونه که فریر می‌نویسد، این شیوه تعلیم و تربیت برای رهایی از اسارت، «باید همراه» با موضوع اسارت [یا همان دانش‌آموز] تدوین شود نه «برای آن» (۴۸، ۱۹۷۰)، حال می‌خواهد او بزرگسال باشد یا کودک.

فریر عمدتاً با دهقانان بی‌سواد بزرگسال امریکای جنوبی کار می‌کرد، اما کار او را می‌توان به مدارس و بچه‌مدرسه‌های نیز تعمیم داد. این روشی همگانی است و فریر هم ستمگر و هم ستمدیده را هر دو مد نظر قرار می‌دهد. برای چیرگی بر اسارت و ستم، اول باید دلایل آن را جست‌وجو کرد. یکی از دلایل، حاکم شدن تدریجی روحیه ستم و ستم‌پذیری در ذهن خود افراد است. تا هنگامی که فرد اسیر



فریر

از دید فریر دانش‌آموزان بی‌خود و بی‌دلیل وادار شده‌اند مدام به حفظ کردن و تکرار نظرات، عبارات، اصطلاحات و فرمول‌هایی پردازند که اصلاً از آنها سر در نمی‌آورند. این روند دانش‌آموز را به «بشکه» یا «ظرفی» تبدیل می‌کند که باید توسط آموزگار «پر» شود. در نتیجه با دانش‌آموز به‌عنوان یک شیء یا ظرفی که باید فقط پرش کرد برخورد می‌شود



و ستم‌دیده از دست این تصویر متعفن ذهنی که اجازه تفکر آزاد و بدون ترس را به او نمی‌دهد خلاص نشود، هیچ‌گونه رهایی در دنیای بیرونی نیز به وقوع نخواهد پیوست و همچنان افراد در دوگانگی ستم و ستم‌دیده به سر خواهند برد، از این روی خود نیست که به قول فریر، دهقانانی که به کار نظارت و ریاست بر دیگر کشاورزان گمارده می‌شوند، از ارباب بیشتر بر رقای خود سخت می‌گیرند (۴۶، همان) مفهوم انباشتی از آموزش، درجه شناخت و اقلیت اسارت را روی دانش آموز می‌بندد: «هر چه بیشتر نو آموز [یا بزرگسال] بر انباشت داده‌های تحمیل شده بر او متمرکز شود، کمتر قادر به تقویت و توسعه تفکر و روحیه انتقادی حاصل از مداخله فعال و متمرکز در جهان به‌عنوان متحول‌کنندگان آن [دنیای] خواهد بود.» (۷۳، همان)

پس از درک و رویارویی با واقعیت دو گانه ذهن خود و آگاهی از ستمگر نهفته در ناخودآگاه خویش و موقعیت حقیقی‌ای که در آن ایستاده‌است، فرد بر پایه آنچه به آن رسیده دست به اقدام می‌زند. به دیگر سخن، او برای کاهش این اسارت، «در» و «نسبت به جهان» واکنش نشان می‌دهد.

فریر از شاگردانش، چه دهقان میانسال و چه جوان انتظار داشت تا در عین ارج نهادن به فرهنگ خویش به انتقاد و پرسش گرفتن

جنبه‌های گوناگون آن فرهنگ نیز بپردازند. فریر از این به «خواندن» - به معنای نابودی بی‌سواد و «خواندن جهان» - به معنای توانایی ارزیابی و تحلیل موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی مؤثر بر زندگی افراد، تعبیر می‌کرد. از دید فریر پرسش تنها بسنده نبود، فرد باید اقدام نیز بکند.

رهایی، از این روی یک «شیوه پیاده‌سازی نظریه» به‌شمار می‌آید، اما به اقدام تنها که فریر آن را «Activism» می‌نامد محدود نمی‌شود، بلکه باید با تفکر جدی و ژرف نیز تلقین شود. (۶۵ و ۷۹، همان) این تفکر یا «مشارکت تفکر آمیز» در گفت‌وگو و تعامل با دیگرانی که در همان موقعیت ذهنی و عملی قرار دارند به وقوع می‌پیوندد.

این «دیالوگ انتقادی و رهایی‌بخش» که از آن به‌عنوان «حلقه‌های فرهنگی» نیز یاد می‌شود، قلب آموزش مورد نظر فریر را تشکیل می‌دهد. این حلقه‌ها از ۱۲ تا ۲۵ دانش‌آموز و شماری آموزگار درگیر در گفت‌وگو و تبادل نظر تشکیل می‌شوند. نقش آموزگاران در این آموزش مدنی مشارکت در گفت‌وگو با دانش‌آموزان و یا افراد است؛ «روش درست یک رهبری انقلابی... از این رو تنها تبلیغی نمایشی از آزاد یخواهی (Libertarian) نیست. صرف «کاشتن» باور به آزادی در ذهن اسیر و ستم‌دیده نیز دردی از او درمان نخواهد کرد... تنها راه درست این کار در گفت‌وگو نهفته است.» (۶۷، همان)

ستم‌دیده از این روز تجربه و زبان خویش برای تشریح و چیرگی بر

**فریر نیز همانند دیویی بر این باور است که اصلاً گوهر انسان یعنی کنکاش همیشگی، نوآوری و باز تعریف جهان در هر لحظه، و هر چه غیر از این رانمی‌توان انسان و بویژه انسان آزاد دانست، از این رو خوددانش آموزان نیز به نوعی آموزگار را آموزش می‌دهند**



nussbaum

ستم بهره می‌گیرد. او بر دیگران حتی آموزگار برای تشریح و موشکافی وضعیت خویش متکی نخواهد بود. «از راه گفت‌وگو کم‌کم دیگر مفاهیمی چون «آموزگار شاگردان» یا «شاگردان آموزگار» رنگ باخته و مفهوم تازه‌ای شکل می‌گیرد: «معلم و شاگرد» یا «معلمان و شاگردان»» (۸۰، همان)

این برابری نقش‌ها به این معناست که همان‌گونه که آموزگاران به شاگردان یاد می‌دهند، دانش‌آموزان نیز به آموزگاران می‌آموزند. گفت‌وگو همه‌را به یاد دادن و پدید آوردن در کنار یکدیگر ترغیب می‌کند.

از آنجا که فریر با دهقانان بی‌سواد بزرگسال سروکار داشت، بر استفاده حلقه‌ها از همان زبان و درک و برداشت دهقانان تأکید می‌ورزید. حلقه‌ها جایی برای تشخیص مشکلات و تبادل نظر برای رفع آنها هستند. دیالوگ بر آنچه فریر آن را «Codifications» می‌نامد، و بازتابی از شرایط و موقعیت‌های روزمره نوآموز هستند، تمرکز می‌کند. (۱۱۴، همان) Codificationها می‌توانند عکس، نقاشی، شعر یا حتی یک واژه باشند. آنها نماد و خلاصه‌ای از موقعیت‌های روزانه به‌شمار می‌روند، برای نمونه عکسی از کارگران سرگرم کار در مزرعه نیشکر، امکان گفت‌وگو درباره واقعات کاری ایشان و شرایط آن را بی‌نیاز به، به تصویر کشیدن آنها به‌عنوان کارگران حاضر در عکس فراهم می‌کند. این باعث می‌شود امکان کشیده شدن بحث به سوی ماهیت شرایط بخصوص طرف‌های درگیر، البته از زاویه‌ای کلی‌تر ایجاد شود. آموزگاران و فراگیران در درک و تحلیل معضلات مورد اشاره دهقانان، یعنی فرایندی که فریر آن را «رمزگشایی» می‌نامد، همکاری کرده و در جهت یافتن راهکار مقابله و بیکار با این معضلات حرکت می‌کردند.

از این رو حلقه‌های یادشده از چهار عنصر پایه تشکیل می‌شوند:  
 ۱- تشریح مسئله، ۲- گفت‌وگوی انتقادی ۳- ارائه راهکار ۴- برنامه اجرایی. البته هدف اصلی حل مشکل است، اما در این میان اهداف دیگری همچون بالابردن آگاهی و روحیه انتقادی نزد فراگیران به منظور رفع ستم و اسارت فردی و جمعی در زندگی ایشان نیز دنبال می‌شود. افزایش تفکر و روحیه انتقادی فراگیر را در به کارگیری زبان، بی‌استمرار شدن توسط آن توانا می‌سازد. رمزگشایی به این افراد اجازه می‌دهد «واقعیت» را به گونه‌ای متفاوت درک کنند... با گسترده‌تر کردن افق تصور... امکان پدیدار شدن تصویری نو را پدید می‌آورد» که دوگونی واقعیت عینی افراد را میسر می‌کند. (۱۱۵، همان)

سرانجام فریر می‌افزاید: «تا وقتی که طرف‌های گفت‌وگو درگیر تفکر انتقادی... یعنی تفکری که واقعیت‌ها را فرایند تحول و نه پدیده‌ای ایستاد تلقی می‌کند... نگرند دیالوگ واقعی روی نخواهد داد.» (۹۲، همان)

از نظر فریر دیالوگ حقیقی آن چیزی است که آموزش مدنی باید به دنبال آن باشد. اگر این دیالوگ در آموزش مدنی گنجانده نشود، آش همچنان همان آش و کاسه همان کاسه خواهد بود. آموزش حقیقی توسط "A" برای "B" یا "A" در مورد "B" نیست، بلکه توسط "A" یا "B" صورت خواهد گرفت... (همان، ۹۳)

در چنین آموزشی، تجربیات فراگیران فارغ از سن و موقعیت آنان، نقش اساسی بازی می کند. او مانسیم ساده لوحانه، که ناشی از قرن ها آموزش بی ثمر سنتی است، می کوشد «مدل ایده آلی از انسان خوب پدید آورد» اما در این راه از «واقعیت کنونی و عینی مردم» غفلت می ورزد. (همان)

از این رو آموزش سنتی غیر مبتنی بر تجربیات افراد، به باور فریر با نادیده گرفتن اهمیت چگونگی پیاده سازی تئوری در عمل نه انسان خوب تحویل می دهد و نه شهروند خوب.

دولت برزیل با به رسمیت شناختن حلقه های فرهنگی فریر به عنوان شکلی از آموزش مدنی، بهره گیری از آنها را در ریشه کنی بی سوادی در میان جوانان و بزرگسالان در دستور کار قرار داده است. (Souto-Manning، ۲۰۰۷)

#### ۵- آموزش چند فرهنگی

پدیده چند فرهنگی، پدیده ای در حال ظهور و به دلیل جهانی سازی، موضوعی روز به روز داغ تر برای مریبان آموزشی می شود. در آغاز آموزش یاد شده دقیقاً همان آموزش چند فرهنگی به معنای ادبی کلمه معنا می شد. در این دیدگاه فرد یا انسان خوب باید از زاویه دیگران نیز به موضوع نگاه کرده و در تصمیم های خود آثار و پیامد احتمالی متوجه دیگران را نیز مد نظر قرار دهد. در حالی که شهروندان خوب به معنای چند فرهنگی باید به مسائل و مشکلات حاشیه نشینان جامعه توجه کرده و به آنان اهمیت دهند، شهروند خوب در Cosmopolitanism باید خود را «شهروند جهانی» با وظایف و تعهدات خارج از محدوده مرزها دانسته و به دیگر مردم دنیا نیز بیندیشد. آیا آموزش مدنی باید این حس و هویشیاری جمعی و جهانی را به معنای Cosmopolitan آن در دستور کار گنجانده و به تقویت آن بپردازد؟

Martha Nussbaum از آن دسته کسانی است که به این باور رسیده است. Nussbaum معتقد است ما در وهله اول نسبت به همه انسان ها، جدا از نژاد، ملیت، طبقه یا مذهب، مسئولیم. او نمی گوید ما در این راه نسبت به خانواده، دوستان، همسایگان یا هم میهنانمان کوتاهی کنیم. منظور

او این است که نباید در جامعه خویش یا دیگر جوامع کاری کنیم که می دانیم از منظر کل جامعه بشری کانت غیر اخلاقی و نادرست است.

(۱۹۹۶، ۷) «باید تلاش کنیم تا همه انسان های روی زمین بخشی از دغدغه و طرف صحبتمان باشند.» (همان، ۹) آموزش مدنی باید به این مهم بپردازد. (همان، ۱۱)

اما فیلسوفی مانند کالان نظر دیگری دارد. کالان مخالف آموزش مدنی و برابری طلبی نهفته در آن است که «به بهای فدا شدن پیوندهای خاص و منحصر به فرد، احساسات چند ملیتی را پررنگ می کند.» (۱۹۹۹، ۱۹۷) از دید کالان،

آموزش مدنی باید اصولاً بر پایه مفهوم میهن پرستی لیبرال استوار شود. اگر چه میهن پرستی لیبرال به معنای «تعلق به ناحیه مستقل سیاسی با تاریخ خاص و معین» - یعنی همان لیبرال دموکراسی امریکایی - است، با این حال «حاوی حس تعهد و مسئولیت چه نسبت به خودی و چه بیگانه هم هست...» (همان، ۱۹۸)

البته عیب این نوع تفکر آن است که یک میهن پرست لیبرال تنها شاید هنگامی که کشور او مسبب و عامل بی عدالتی و ستم است و جدان درد بگیرد. کالان بر این باور است که «دقیقاً همین احساس که "ما امریکایی ها" این جنایت ها را انجام داده ایم بود که آن همه ابراز انزجار و تنفر [در خلال جنگ ویتنام] را در سراسر کشور برانگیخت.» (همان) اما همین ما امریکایی ها مثلاً آن هنگام که تانک های شوروی با اشغال چکسلواکی در پراگ رژه می رفتند آن قدرها خشمگین و معترض نشدیم، چون بنا به باور کالان، پای تعهد و مسئولیت مادر اقدام روس ها در میان نبود، دلیلی هم نداشت در این باره احساس گناه کنیم. شاید نباید خود را گناهکار بدانیم، اما واقعاً نباید احساس گناه کنیم؟ Nussbaum بر این باور است که چرا، اتفاقاً حتماً باید احساس وظیفه کنیم.

پس آموزش مدنی باید چگونه باشد؟ کالان دو نمونه می آورد: آیا باید «هویتی مدنی را نهادینه کرده و پرورش دهیم که در آن احساسات و رشته های میهن پرستی سر کوب شده و به جایش مفهوم «شهروند جهانی» معرفی و تقویت شود؟ یا باید نوعی از میهن پرستی را تبلیغ و حمایت کنیم که در آن تعلقات خاص به کشور خود، تضادی با حمایت از آرمان عدالت طلبی خودی ها و یا خارجی ها نداشته باشد؟ (۱۹۸، ۱۹۹۹) به نظر می رسد Nussbaum با اولی موافق است و کالان دومی را قبول دارد.

شاید هم این دو تنها گزینه های موجود نباشند. Nussbaum در تشبیه خود درباره حلقه های هویتی هم مرکز معتقد است باید حلقه های بیرونی و دور تر نسبت به خود را، یعنی کل جامعه بشری، تا اندازه ممکن به کانون، به خود و به کسانی که دوستشان داریم نزدیک کنیم. (۱۹۹۶، ۹)

به این طریق دیگر آن بخش از پیوندهای خاص مهم و مورد علاقه خویش را از هویتمان بیرون نمی اندازیم، بلکه در پیامد تصمیم های اخلاقی و سیاسی خود بر همه جامعه بشری، بیشتر تأمل و درنگ می کنیم. آیا اگر آموزش مدنی ما به گسترش مهر و احساسات ما و در بر گرفتن همه انسان ها در دایره آن کمک کرده و همان گونه که هیوم پیشنهاد می کند، این گسترده گی به بهای سر کوب یا رنگ باختن هویت ملی مان تمام نشود، آن گاه می توان انتظار داشت Nussbaum و

کالان هم بر سر چنین آموزشی به توافق برسند؟ افزون بر این نباید فراموش کرد که میهن پرستی خود در بر گیرنده نسخه ای خاص از حلقه های هم محور است. برای نمونه تئودور روزولت نسبت به «تأکید بیش از اندازه بر منافع قومی و قبیله ای به بهای بی توجهی به مصالح ملی» هشدار می داد. این همان چیزی است که روزولت آن را «ملی گرایی نو» و در تقابل با «میهن پرستی روستایی» می دانست. اگر می توان از دایره تنگ دهکده و روستا گذر کرد و کل کشور را در نظر گرفت، چرا نشود از این محدوده نیز گذشت و به

از نظر فریر دیالوگ حقیقی آن چیزی است که آموزش مدنی باید به دنبال آن باشد. اگر این دیالوگ در آموزش مدنی گنجانده نشود، آش همچنان همان آش و کاسه همان کاسه خواهد بود. آموزش حقیقی توسط "A" برای "B" یا "A" در مورد "B" نیست، بلکه توسط "A" یا "B" صورت خواهد گرفت

کل دنیا اندیشید؟

به گفته Alexander Pope که در «سخنی در باب انسان» نوشت: «خداوند از کل تا به جزء را دوست دارد، اما روح انسان باید از فرد بر خاسته تا به کل برسد... اول پدر و مادر، دوست، همسایه، سپس کشور و هم‌میهن، و در گام پایانی همه نژاد بشر.»

آیا خیلی زود است به کودکان در باره فرهنگ، رسوم، ارزش‌ها و باورهای مردم دیگر

دنیا بیاموزیم؟ آیا این کار از تعهد و وقتی که وقف خانواده، همسایه، دین و کشور خود می‌کنیم چیزی می‌کاهد؟ آنچه مسلم است آموزش مدنی نباید صرفاً محدود به عشق به قوم و طایفه یا تنها میهن و سرزمین خویش و یا فقط مفهوم شهر و نند جهانی شود. آنچه راهگشا خواهد بود ترکیب همگونی از همه این موارد است.

اگر هدف آموزش مدنی القای ارزش‌هایی در نوجوان باشد که بر مشارکت کامیاب در لیبرال دموکراسی ما تأکید می‌ورزند، آن‌گاه وظیفه پیش روی مربیان، در سطح مقطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان شاید از آنچه می‌پنداریم هم آسان‌تر باشد. به نظر می‌رسد رابطه‌ای معنادار و مستقیم میان سال‌های سپری شده در مدرسه و میزان تحمل‌پذیری و بردباری، در برابر دیگران و تفاوت‌های فرهنگی نژادی وجود دارد (نای و دیگران، ۱۹۹۶) افزایش تساهل و بردباری خود می‌تواند به افزایش احترام به دیگران و عقاید متفاوت ایشان بینجامد و این افزایش مسلماً به تقویت روحیه چندملیتی (Cosmopolitan) کمک خواهد کرد، اما آیا اصلاً شمار سال‌های سپری شده در مدرسه، ارتباطی با تمایل به مشارکت دارد؟

برای نمونه شمار امریکایی‌های کالج رفته در ۵۰ سال گذشته به شکل چشمگیری افزایش یافته است. اما هنوز آمار شرکت در انتخابات و رأی‌گیری‌ها یا مشارکت سیاسی به‌طور کلی به طرز وحشتناک و نگران‌کننده‌ای پایین است.

شاید مدارس نباید چیزی غیر از مهارت‌های تحصیلی و آکادمیک، که برای برخی کعبه آمال و چه بسا تنها هدفشان از رفتن به مدرسه است، به نوجوانان بیاموزند، اما آیا نباید همه دانش‌آموزان، نه تنها مهارت‌ها، بلکه پیش‌زمینه ذهنی لازم برای مشارکت در «باز تولید هو شیاری اجتماعی» دموکراسی ما، یعنی همان چیزی که گاتمن بر آن پافشاری می‌کند را نیز کسب کنند؟ اگر دموکراسی‌های ما مهم و نیرومندند، آیا شهروندانمان نیاز به چنین پیش‌زمینه‌هایی برای درک ارزش مشارکت دارند؟ و اگر بگوییم که دموکراسی ما به قدر کافی محکم و نیرومند نیست، آن‌گاه نباید فرزندانمان با همه توان در صدد تحکیم و احیای دوباره سیستم دموکراتیک در حال فروپاشی‌مان برآیند؟ آیا برای این کار نیازمند چاشنی‌ای چون میهن‌پرستی‌اند؟ اگر بردباری، تحمل و احترام، ارزش‌های دموکراتیک‌اند، پس ما آیا به آنها خیانت نکرده‌ایم؟ وقتی به خواسته‌های نوجوانانمان به عنوان انسان‌های خوب مبنی بر دوری‌گزینی از مشارکت مدنی احترام نمی‌گذاریم هر چند که این کار از نظر مابیی‌اعتنایی به وظایف و مسئولیت‌های یک شهروند خوب باشد؟ همان‌گونه که پیشتر هم گفته شد، آموزش مدنی در یک دموکراسی باید شهروندان را برای مشارکت در سیستم و بدین وسیله استمرار بقای

**هر چه انتظار از شهروند بالاتر باشد مثل دانش‌آموزی که از او عملکرد بهتر و موفق‌تری خواسته شود خود به خود نتیجه و دستاورد نهایی نیز بهتر خواهد بود**

آن و در عین حال به چالش کشیدن نابرابری‌ها و کاستی‌های آن آماده کند. گرچه آموزشی که دانش‌آموزان را تشویق به، به چالش کشیدن ماهیت و ابعاد دموکراسی مامی کند خطر پراکندن و ایجاد انزجار آنان نسبت به مشارکت را نیز در بر دارد. اما اگر آن آموزش، چیزی بیش از انتقاد صرف ارائه کرد، بر پایه تفکر انتقادی استوار شده، و مبلغ تساهل و بردباری و چه بسا پذیرش تفاوت‌ها، اختلاف‌ها و نیز اشتیاق برای

فعالیت سیاسی باشد، آنگاه شهروندان می‌دهد سیستم ما را محکم‌تر و نیرومندتر خواهد ساخت.

هر چه انتظار از شهروند بالاتر باشد مثل دانش‌آموزی که از او عملکرد بهتر و موفق‌تری خواسته شود خود به خود نتیجه و دستاورد نهایی نیز بهتر خواهد بود. همان‌گونه که میل خاطر نشان کرده «اگر شرایط اجازه داد و وظیفه همگانی نهاده شده بر دوش فرد سنگین‌تر شود، او خود به خود پرورش یافته و به بلوغ خواهد رسید.» (۲۳۳، همان)

**منابع:**

- ارسطو، Stephen, Everson. The Politics. 1988. (ویرایش). نیویورک: انتشارات دانشگاه کمبریج.

- Public Schooling and the Education of Democratic Citizens. 1985, Richard Battistoni.

- انتشارات دانشگاه می‌سی‌سی‌پی

- Simon & Schuster, 1993, The Book of Virtues: A Treasury of Moral Stories.

- انتشارات دانشگاه فیلادلفیا و Harryc. Boyte, Everyday Politics, 2004

- Jerone Bruner, The Process of Education, Vintage Books/Random Housre, 1961.

- Phi Delta Kappan, 1917, The Process of Education Revisited-18--21

- Eamonn Callan, 1999, Studies in Philashophy and Edicatopm, 197--201. و یوتوپیا تیزم.

- D. D. Searing, P.J Conover, 2000.

- Lorraine M. McDonnell در "A Political Socialization Perspective" و P.Michael Timpane و Roger Benjamin (ویرایش). Rediscovering the Democratic Purposes of Education.

- انتشارات دانشگاه کانزاس Lawrence.

- Keeter, M.X Delli Carpini, 1996, Citizen Competence and Democratic Institutions.

- انتشارات دانشگاه پنسیلوانیا

- William Damon 2001. "To Not Fade Away: Restoring Civic Identity among the Young" در Joseph P. Viterti, Diane Ravitch - (ویرایش)

- Making Good Citizens, New Haven, 141-122. انتشارات دانشگاه ییل.

- Grenter Fxpectations. Free Press, 1996.

- انتشارات John Dewey 2004 [1916] Democracy and Education, Dover mineola.

# انقلاب علیه مردان

## نگاهی جامعه‌شناختی به پدیده طلاق

### گفت‌وگو با حسین آقاجانی

طلاق - به عنوان یک پدیده فراگیر اجتماعی - را می‌توان از مناظر گوناگونی مورد بررسی قرار داد. زمینه‌ها و تبعات اجتماعی، روانشناختی و اقتصادی بسیاری که این پدیده دارد، آن را گاهی در پیوند با آسیب‌های اجتماعی قرار می‌دهد. همچنین فراگیری طلاق، خانواده را به عنوان یک نهاد دچار فرسودگی می‌کند. چشم‌انداز ایران قصد دارد به این پدیده از منظرهای مختلفی بنگرد. دکتر حسین آقاجانی، استاد جامعه‌شناسی و رئیس گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد تهران مرکز، در این حوزه نظراتی خاص دارد. او تز دکترای خود را در زمینه طلاق انجام داده و در مورد مسائل زنان تحقیقات گسترده‌ای داشته است.

استوار بود، یعنی اعتبار و قدرت رئیس خانواده و اطاعت اعضا که نتیجه آن به قول جامعه‌شناسان، روابط عمودی درون خانواده بود. این جزئی از یک نظام کلی قدرت‌گرایی در درون خانواده بود. البته نظام قدرت‌گرایی را بیشتر در جوامع آسیایی و آفریقایی می‌بینیم. نمود این نظام در برتری جنس مذکر است، یعنی ساختار اتوریتیه سلسله مراتبی براساس ارشدیت سن و جنس وجود دارد. رئیس خانواده در بیشتر موارد مسن‌ترین فرد مذکر است مانند جد، پدر بزرگ، عمو، پدر، برادر بزرگ و... در واقع فرهنگ سنتی معتقد است که افزایش سن، منجر به افزایش تجربه می‌شود و جوان کم‌تجربه است. در چنین ساختاری زن در قیومیت مرد است و حتی خواهر تحت مسئولیت برادر است. هر جنسی از دوران کودکی برای ادای نقش خود آماده می‌شود. پسر در جامعه سنتی برای حمایت کردن و فرمان‌دادن آموزش می‌بیند و دختر برای اطاعت کردن، فرزند آوردن و زیبا و مطلوب بودن آماده می‌شود.



**به نظر من همسرگزینی دلیل مهمی در پیدایش طلاق است و بسیاری از دلایلی که برای طلاق گفته می‌شود، بهانه است نه دلیل**

نکته‌ای که در جامعه سنتی هم در آسیا و هم در آفریقا بسیار مهم بوده، این است که چون هدف ازدواج تولید نسل است، زن با مادر شدن می‌تواند قدر و ارزش اجتماعی خود را بالا ببرد، چون در جامعه سنتی مادر بسیار قابل احترام است. زن در جامعه سنتی چنان با خانه عجین شده که حتی در زبان عامیانه، واژه منزل جای واژه همسر را می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای حتی فکر طلاق هم وجود

#### ■ شما چه عوامل اجتماعی‌ای را بر طلاق مؤثر می‌دانید؟

□ طلاق یک پدیده چندوجهی است. من قصد دارم برای بررسی این پدیده از نظرات جامعه‌شناس فرانسوی، مارسل موس مدد بگیرم. او مفهوم «پدیده اجتماعی تام» را مطرح می‌کند. موس می‌گوید شما نمی‌توانید پدیده‌ای مانند خانواده را فقط از دید فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی ببینید، باید آن را از همه زوایا دید. در واقع وقتی ما خانواده را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، هم مناسباتی که بین اعضای خانواده وجود دارد و هم مناسباتی که واحد خانواده با دیگر ارکان اجتماعی دارد را باید بررسی کنیم. من قصد دارم یکی از علل پنهان طلاق را بررسی کنم. علل آشکار آن بارها گفته شده و نیاز به تکرار من ندارد. اما به برخی از علل طلاق کمتر پرداخته شده است. ما باید ببینیم که طلاق تا چه میزان با تغییرات ساختار خانواده و یا چه اندازه با شیوه همسرگزینی رابطه دارد. شاید برای بررسی طلاق نیاز باشد گاهی شیوه‌های همسرگزینی را بررسی کرد. به

نظر من همسرگزینی دلیل مهمی در پیدایش طلاق است و بسیاری از دلایلی که برای طلاق گفته می‌شود، بهانه است نه دلیل.

ما با دو فرهنگ متفاوت در عرصه خانواده روبه‌رو هستیم: فرهنگ خانواده سنتی که بر اساس قدرت و اعتبار مرد شکل می‌گرفت. این خانواده بر اساس سلسله مراتب، وحدت و مرکزیت گروه خانوادگی



ندارد، چون همه نقش‌ها تعریف شده و برای آن مکانیزم‌هایی برای آموزش در نظر گرفته شده است. در این جامعه، زندگی زنان در خانه و زندگی مردان در خارج از خانه تعریف شده است. زندگی زنان، اندرونی و زندگی مردان بیرونی است. در جامعه سنتی کلماتی مانند محرم و نامحرم خیلی مهم است. این دو مفهوم، دنیای مردانه و زنانه را از هم جدا می‌کند و در آن حوزه عمومی مخصوص مردان است و حوزه خصوصی به زنان تعلق دارد. در آن جامعه،

روابط بین زن و شوهر و فرزند و والدین بر اساس اصول اخلاقی خاصی تعریف می‌شود که آن اصول تکلیف‌ها را تعیین کرده است. بنابراین تدبیر و سیاست زندگی در خانواده سنتی در گرو پدر است. خانواده سنتی دارای مکانیسمی درونی است که منجر به حفظ و تعادل خانواده است. در این خانواده نوعی وجدان جمعی که تمام این قوانین را کاملاً پذیرفته است و هنجار، اخلاق و ارزش‌های خاصی حاکم است. این خانواده مربوط به دورانی است که عرف اجتماعی محکم سنتی وجود داشته باشد. در ضمن خانواده سنتی در ساختار محله‌ها بوده است. در این ساختار، مناسبات نظارتی خاصی نیز بر خانواده اعمال می‌شده است. اما در این میان یک اتفاق در جامعه ما و دیگر جوامع افتاده، این اتفاق را با تعابیری همچون «توسعه»، «مدرنیته»، «نوسازی» و واژگانی از این دست می‌شناسیم. در مقابل این مفاهیم مکانیسمی وجود دارد که مقاومت می‌کند، یعنی بخشی از اعضای جامعه که مربوط به زنان است، بیشتر آمادگی تغییر داشته و آن را بیشتر پذیرفته است، اما این پذیرش در جامعه مردان کمتر است. شاید بتوان گفت بنیانگذار کار پژوهش کیفی و میدانی در ایران دکتر پیران بوده و من هم به عنوان دستیار در کنار ایشان در مورد مسئله زنان کار کرده‌ام. مادر آن پژوهش‌ها به این نتیجه رسیدیم که نباید علل آشکار طلاق را تکرار کنیم، بلکه باید ببینیم چه اتفاقی در ساختار اجتماعی خانواده افتاده که منجر به این پدیده می‌شود. به نظر من توسعه، منجر به یک انقلاب بسیار بطنی و آرام در خانواده شده است. این انقلاب به نوعی جنبشی علیه اقتدار مردان بوده است. دو هزار سال مادرسالاری بر جامعه حاکم بوده است. در آن دوره مردان به جست‌وجوی غذا می‌رفتند و زنان به تعلیم و تربیت و مدیریت امور اشتغال داشتند. در واقع مردان نوعی داماد سرخانه بودند. باشکل‌گیری تولید و مازاد تولید، اقتدار به وجود آمد و مردان همسران بیشتری اختیار کردند و تعداد زنان از همین مقطع به وجود آمد. در واقع در دوران اخیر زنان به دنبال خانواده هسته‌ای برابری یافته هستند.

#### ■ چه نشانه‌های خاصی بر این مدعا وجود دارد؟

□ تز دکترا من در مورد طلاق در شهر تهران بود. جامعه آماری من زنانی بودند که دادخواست طلاق داده بودند. وقتی من با مردان و زنان این خانواده‌ها گفت‌وگو می‌کردم، مرد معتقد بود زنش حرف گوش نمی‌کند و زن می‌گفت که نمی‌تواند زور گویی‌های همسرش را تحمل کند. مسئله اصلی در این خانواده‌ها مفهومی به نام حرف گوش کردن بود. اینها نشان‌دهنده افزایش آگاهی زنان بود.

در تمام جهان آمار طلاق رو به افزایش است و این افزایش بارشده

### من و سعید مدنی در پژوهش‌ها به این نتیجه رسیدیم که نباید علل آشکار طلاق را تکرار کنیم، بلکه باید ببینیم چه اتفاقی در ساختار اجتماعی خانواده افتاده که منجر به این پدیده می‌شود

جنبش زنان همراه است. بخشی از آنچه ما در جامعه می‌بینیم، امری طبیعی در ساختار خانواده است.

یکی از نشانه‌هایی که مدنظر شماست را می‌توان کار مستقل زنان در خارج از خانه و انفرادی شدن درآمد در خانواده برشمرد. ما باید خانواده را در دوزایه بررسی کنیم؛ یکی تفکیک نقش‌ها و دیگری تحرک اجتماعی. نقش‌های خانواده گسترده در جامعه سنتی محدود بود، از سویی تحرک اجتماعی آن

هم محدود بود. اما امکانات تحرک اجتماعی و شغلی از یک سو و پدیدار شدن خانواده‌های کوچک زن و شوهری از سوی دیگر، مبنای اقتصادی و اجتماعی خانواده امروز را دچار یک تحول بزرگ کرده است. بسیاری از محققین اعتقاد دارند که نقش دولت در خانواده زیاد بوده است، مطالعات من هم این را نشان می‌دهد. در واقع قوانین مدنی هم توانست بر قوانین عرفی سلطه یابد و هم قوانین شرعی را به رنگ خود در آورد. این اتفاق به نسبت‌های مختلفی در نقاط مختلف دنیا رخ داده است. در مورد مسیحیت این اتفاق جدی‌تر بود و به نوعی آزادسازی زنان بود.

#### ■ اما در ایران این اتفاق نیفتاده است.

□ در ایران هم آرام آرام در حال رخ دادن است. البته مقاومت هم وجود دارد، اما قوانین مربوط به آزادی‌های مدنی، قوانین حمایت‌گر اقتصادی از زن، قوانین حقوق کودک و دیگر قوانینی از این دست موجب می‌شود که زنان از سطح خانگی و اندرونی به سطح اجتماعی ارتقا یابند. بخش عظیمی از زنان جامعه طی ۶۰ سال به مدرسه رفتند. در این مدت مسائلی چون انتخاب همسر و مواردی از این دست، به جوانان واگذار شد. اینها امتیازات مهمی بود.

البته باید توجه داشت که هنوز خانواده سنتی و خانواده مدرن هر دو وجود دارند و در حالت تعارض به سر می‌برند. به قول دکتر جمشید بهنام مادر حالت برزخ قرار داریم. باید توجه داشت که خانواده شهری، نسبت به خانواده روستایی رو به افزایش است، همانطور که گفتیم دو الگوی سنتی و مدرن را رویه‌روی خود می‌بیند. این دو الگو حتی می‌تواند درون خانواده تعارض ایجاد کند. بخشی از پدر و مادرها و بخصوص پدرها به الگوهای سنتی توجه دارند و فرزندان معمولاً الگوهای مدرن را برمی‌گزینند. از سویی باید گفت در الگوهای مدرن، در کشورهایی مانند کشور ما، الگوهای غربی پذیرفته می‌شود. به عنوان نمونه آپارتمان‌نشینی نوعی از زندگی مدرن را تحمیل می‌کند که تمام تجربه آن از غرب آمده است. امروزه آپارتمان فرهنگ جامعه ما را دستخوش تغییر قرار داده است. در آپارتمان کوچک ۶۰ یا ۷۰ متری جایی برای پدر بزرگ و مادر بزرگ نیست. ما امروز با خانواده‌هایی مواجه هستیم که به عنوان نمونه دختر خانواده در تیریز درس می‌خواند، پسر خانواده در کرمان و گاهی مادر خانواده هم در شهر دیگری درس می‌خواند و پدر در خانواده تنهاست. در کنار اینچنین پدیده‌هایی، موفقیت در زندگی شغلی، تساوی بین دو جنس، پس‌انداز شخصی داشتن در خانواده و مسائلی از این قبیل خانواده ایرانی را دستخوش دگرگونی‌های

فراوانی کرده است. ما امروز بارش آمار طلاق مواجه می‌شویم. در سال ۱۳۹۰ بر اساس مصاحبه رئیس سازمان ثبت اسناد و املاک کشور، حدود ۱۴۰ هزار فقره طلاق ثبت شده داریم. این جدای از طلاق عاطفی است. به نظر من بخش مهمی از این آمار، جنبشی علیه اقتدار مردانه است. **اما بسیاری از این زنان خود با مشکلات روانی مواجه می‌شوند و این که می‌گویید جنبش، دستاورد چندانی برای زنان ندارد.**

این که آنها با مشکل مواجه می‌شوند، بحثی دیگر است. باید علل آن مشکل روانی را بررسی کرد. من در اینجا علل ساختاری طلاق را بررسی می‌کنم. زنی که طلاق گرفته، حتماً به فکر این نبوده که طلاق بگیرد، او فقط سلطه مرد را نفی کرده و به طلاق منجر شده است. به هر حال چندین سال است که بخش خصوصی خانواده سنتی مورد تهاجم قرار گرفته است؛ مورد تهاجم سبک‌هایی جدید در زندگی که مسائل ناگزیر دنیای امروزند. آرامش روانی خانواده به طور کلی با این چالش به خطر افتاده است. خانواده‌های مادریگر بر اساس فرهنگ قومی خود عروسی‌هایشان را برگزار نمی‌کنند، بلکه بر اساس الگوهای متناسب با فرهنگ شهرنشینی این کار را انجام می‌دهند. یکی از جامعه‌شناسان بزرگ ایرانی در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گفت در طول تاریخ هیچ وقت خانواده ایرانی تا این اندازه مورد چالش قرار نگرفته است.

خانواده‌ها نگرانند وقتی فرزندان‌شان از خانه بیرون می‌روند و مثلاً در جشن تولد دوست‌شان شرکت می‌کنند، چه اتفاقی می‌تواند برای فرزندان‌شان بیفتد. وقتی فرزندان خانواده با دوستان‌شان قرارهایی در کافی‌شاپ و رستوران‌ها می‌گذارند، خانواده‌ها نقش خود را در تربیت فرزندان‌شان کم‌رنگ می‌بینند و این خود یعنی از بین رفتن آرامش روانی خانواده. اساس یک جامعه خانواده است، اگر خانواده به چالش کشیده شود، جامعه به چالش کشیده می‌شود و برعکس.

ما می‌توانیم در حوزه‌های مختلفی خانواده را بررسی کنیم؛ در حوزه میانه و تئوری حد وسط یا در حوزه خرد و مسائل جامعه‌شناسی خرد و مسائلی که مربوط به اختلالات شخصیتی و تفاوت فرهنگی و مسائلی از این دست. جدای از اینها مسائل اقتصادی و اجتماعی مؤثر بر طلاق را می‌توان برشمرد، اما من باز هم می‌خواهم از منظری دیگر به طلاق‌نگاهی ساختاری داشته باشم، از این منظر که همسرگزینی گاهی زمینه‌های طلاق را در خود دارد. در جامعه ما در بسیاری از موارد خانواده‌ها

و جامعه اصرار بر ازدواج دارند، اما این امر چندان دلچسب بخشی از جوانان نیست. دلیل این عدم تمایل در همان رشد آگاهی افراد نهفته است. خانواده‌ای که در یک آپارتمان مناسبات خانواده گسترده قدیمی خود را از دست داده و در داخل آن هم افراد به استقلال شخصیتی و مالی رسیده‌اند، کمتر میل به زندگی جمعی با الگوهای سنتی پیدا می‌کند. در نتیجه گاهی که ناچار به ازدواج تحت تحمیل‌های جامعه می‌شوند، نقش همسری خود را با اکراه می‌پذیرند، چون باب میل‌شان نیست. آنها از این نقش خود به مرور فاصله می‌گیرند. این باعث از خود بیگانگی و طلاق می‌شود.

**در واقع شما می‌خواهید بگویید رشد آمار طلاق ناشی از تغییر سبک زندگی است؟**

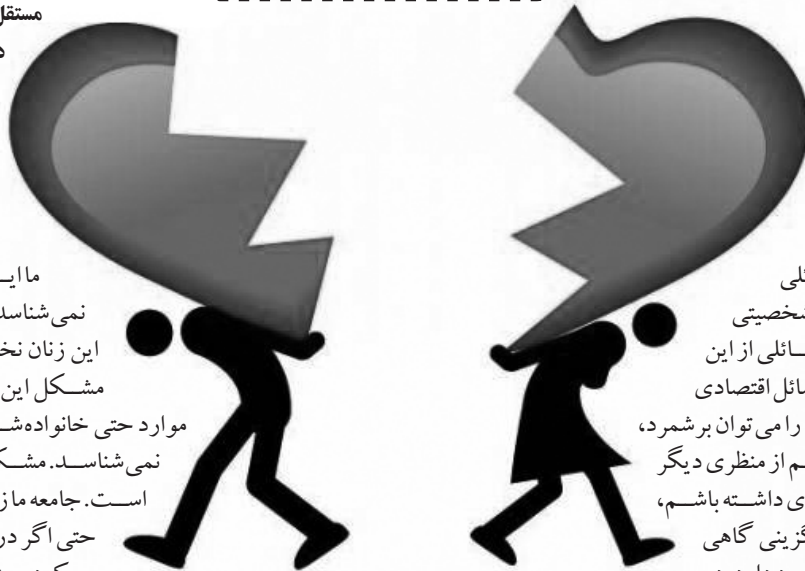
این مسئله هم یکی از دلایل آن است. من می‌خواهم این پرسش‌ها را مطرح کنم که آیا پدیده طلاق را باید در همسرگزینی‌های احساسی جست‌وجو کنیم؟ آیا باید آن را در مسائل اقتصادی جست‌وجو کنیم؟ آیا باید آن را در تغییر سبک زندگی ببینیم؟ همه این موارد و موارد دیگری در آن سهیم هستند، اما دلایل ساختاری را باید با دقت مطالعه کرد و سهم بیشتری به آنها داد. گاهی افراد تحمل‌شایی که در تغییرات فرهنگی و اجتماعی مشاهده می‌کنیم را ندارند. نیازهای افراد در این شتاب‌ها روز به روز افزایش پیدا می‌کند.

**همانطور که شما می‌گویید، طلاق هم در ایران و هم در کشورهای توسعه‌یافته رو به رشد است. اما خروجی طلاق در این دو منطقه از جهان متفاوت است. در ایران ما با زانی مواجهیم که به قول شما به دنبال استقلال شخصیتی و مالی خود طلاق می‌گیرند یا مردانی که نمی‌توانند نقش همسری را برای خود تحمل کنند و طلاق می‌گیرند، اما بعد از طلاق بخصوص در مورد جامعه زنان، ما شاهد انسان‌های رشد یافته و مستقل نیستیم. خروجی طلاق**

**در ایران با آمار برخی از آسیب‌های اجتماعی نسبت مستقیم دارد و این نشان‌دهنده یک تحول مثبت نیست.**

□ فرهنگ جامعه ما این زنان را به رسمیت نمی‌شناسد. مشکل این نیست که این زنان نخواهند مستقل باشند، مشکل این است که در بسیاری موارد حتی خانواده‌شان، آنها را به رسمیت نمی‌شناسد. مشکل مادر اینجا فرهنگی است. جامعه ما زنی را که طلاق گرفته، حتی اگر در بدترین شرایط زندگی می‌کرده، به رسمیت نمی‌شناسد. آنها فرصت استقلال پیدا نمی‌کنند. اما

**قوانین مربوط به آزادی‌های مدنی، قوانین حمایت‌گر اقتصادی از زن، قوانین حقوق کودک و دیگر قوانینی از این دست موجب می‌شود که زنان از سطح خانگی و اندرونی به سطح اجتماعی ارتقا بیابند**





دشوار است و این یکی از دلایل میل جوانان به تجرد و عدم ازدواج است. یکی از دوستان من بنگاه معاملات ملکی دارد، او می گفت در گذشته از هر ۱۰ نفری که برای اجاره منزل مراجعه می کردند، یک نفر خانم مجرد پیدا می شد، اما حالا از هر ۱۰ نفر بین سه تا چهار نفر آنها خانم مجردند. من قصد تعمیم این آمار به کل جامعه را هم ندارم، اما روند رو به رشد آن را باید مطالعه کرد و به این فکر کرد که در ۱۰ سال آینده چه اتفاقی خواهد افتاد.

■ به جز عوامل ساختاری آیا عوامل دیگری هم بر

#### طلاق تأثیر جدی دارند؟

□ من نمی خواهم عوامل دیگر را نفی کنم. ممکن است شما ۱۰۰ عامل آشکار نام ببرید، من هم این عوامل پنهان را نام می برم.

در مورد خانواده، ازدواج، همسرگزینی و طلاق می خواهم به یک چشم انداز اشاره کنم. با توجه به رشد جمعیت ما و مسائل و مشکلاتی که مربوط به مسکن در ایران و بخصوص در شهرهای بزرگ و باز هم بخصوص در تهران است، با توجه به تمرکز امکانات و شغل در شهرهای بزرگ و بخصوص تهران، با توجه به مسائل بهداشت و درمان و دیگر مسائلی از این

یکی از جامعه شناسان بزرگ ایرانی در یکی از سخنرانی هایش می گفت در طول تاریخ هیچ وقت خانواده ایرانی تا این اندازه مورد چالش قرار نگرفته است

دست، در ۳۰ سال آینده خانواده در ایران چه سرانجامی خواهد داشت؟ زمانی که پدر یا مادر خانواده در ۹۰، دوشیفت کار می کنند، فضا و فرصت کمتری برای حرف زدن با هم و کود کانشان دارند. در واقع می خواهم بگویم که عوامل غیر ساختاری هم در این فضا مؤثرند. یکی از دانشجویان من روی پایان نامه ای کار کرده که به عوامل کراهت زنان از همسرانشان می پردازد. در ابتدای ازدواج مسائلی همچون پول، سواد، ظاهر و چهره و مسائلی از این دست بسیار تعیین کننده است، اما به مرور متغیرهای دیگری دخیل می شود که در ابتدا دیده نشده بود. به نظر من تحولی در ساختار زناشویی هم اتفاق افتاده است. تابویی که در مسائل خصوصی زناشویی وجود داشت، امروزه دیگر وجود ندارد. امروز زنان نیز مطالبات خاص زناشویی از مردان دارند و به این دلیل در دادگاه های خانواده از همسرانشان شکایت می کنند. این اتفاق، پدیده ای جدید است. ما نمی توانیم هیچ عاملی را نادیده بگیریم.

تصور من این است که چون مطالعه طولی در مورد طلاق نداشته ایم هنوز عوامل ناشناخته بسیاری در این زمینه وجود دارد. ما باید خانواده ایرانی را در طول ۱۰ یا ۱۵ سال بررسی کنیم و ببینیم چه عواملی آن را تهدید می کند. یکی از دانشجویان من تحقیقی در مورد نقش اختلافات

می بینیم این فرهنگ به مرور در حال تغییر است. بنابراین خود موضوع طلاق هم به مرور تغییر می کند. در گذشته، بیشتر دادخواست طلاق متعلق به مردان بود، اگر به گذشته نزدیکتر برگردیم می بینیم بیشتر زنان دادخواست طلاق داده اند و امروز ما شاهد رشد جدی طلاق توافقی هستیم. این طلاق توافقی نشان می دهد تعدادی از زنانی که اشتغال و آگاهی دارند، به طور ناخود آگاه خواهان برابری منزلتی هستند. امروز به طور متوسط نشان داده شده که در نظام اداری ما زنان منضبط تر، اداری تر و کارآتر هستند و به میزان مسئولیتی که زنان داشته اند، ارتشاء کمتر در آنها اتفاق افتاده است.

شما نمی توانید جامعه ما را با دیگر جوامع مقایسه کنید. این که می گویند خروجی

متفاوتی داشته، در خود ایران هم طلاق در شهرهای مختلف اشکال مختلفی دارد. در شهرهای بزرگ و صنعتی تر، آمار طلاق افزایش بیشتری داشته و در آن شهرها زنان بعد از طلاق سرنوشت متفاوتی دارند. من به عدد و رقم کاری ندارم و قصد بررسی کیفی این پدیده را دارم، اما در همین جامعه ای که می گوئیم سن ازدواج افزایش یافته است، هنوز باورهایی در مورد ازدواج وجود دارد که باید به آنها هم توجه

کرد. بر اساس آماري که اداره ثبت احوال استان تهران داده است، در سال ۹۰ حدود ۱۰۱ هزار ازدواج در تهران اتفاق افتاده است و از این میان ۷۵ پسر و دختر زیر ۱۰ سال با هم ازدواج کرده اند. بر اساس همین آمار، نزدیک به چهار هزار پسر و دختر ۱۰ تا ۱۴ ساله و حدود ۲۰ هزار دختر و پسر ۱۵ تا ۱۹ ساله با هم ازدواج کرده اند. این موضوع نشان می دهد که در جامعه ما تفاوت های فرهنگی بسیاری است. البته باید این آمار بررسی شود و دیده شود متعلق به کدام طبقات و گروه های اجتماعی است. همچنین نباید این آمار را به کل جامعه تعمیم داد. ما آمار طلاق و یا ازدواج یا کاهش سن ازدواج را باید با موارد این آمار بررسی کنیم و موارد غیر از آن را نیز ببینیم. به عنوان نمونه ممکن است آماري نشان دهد ۱۳۰ نفر از دانش آموزان ما به المپیادهای جهانی راه یافتند، این آمار به تنهایی نشان از رشد تحصیلی ندارد، ما به آماري که نشان می دهد ۱۳۰ هزار نفر ترک تحصیل کرده اند هم باید توجه کنیم. در مورد افزایش سن ازدواج یا افزایش طلاق در ایران مطالعه دقیقی صورت نگرفته است. البته علت های آشکار را بارها همه گفته اند، اما به علل پنهان آن کمتر پرداخته شده است. امروز بخشی از بهداشت، درمان و آموزش که وظیفه دولت بوده، کم کم بر دوش خانواده نهاده می شود. این مسئولیت ها

فرهنگی در طلاق انجام داده بود، او خود به همین دلیل طلاق گرفت. در ایران فرهنگ‌های مختلفی وجود دارد که گاهی سازگاری هم بین آنها وجود ندارد. در ازدواج باید بر مشترکات تأکید کرد.

پدیده طلاق را حتی می‌توان از منظر عشق نیز بررسی کرد. به نظر من بسیاری از افراد نباید عاشق شوند. من در این مورد پژوهشی هم انجام داده‌ام. در واقع پدیده عشق با بزرگ‌نمایی و غلو همراه است. در هنگام عاشقی چیزهایی مطرح می‌شود که در دوران ازدواج توقع ایجاد می‌کند و منجر به کدورت می‌شود.

یکی دیگر از عواملی که می‌توان بر طلاق مؤثر دانست، این است که در فرهنگ ما معمولاً اگر کسی قصد تحقیق در مورد عروسی را داشته باشد، ما گزینه‌های مثبت را با تأکید عنوان می‌کنیم. اگر امکان شناخت بیشتری وجود نداشته باشد، معمولاً این نوع تحقیقات نیز توقعات دیگری ایجاد می‌کند. وقتی خانواده دختری برای تحقیق از خانواده پسر می‌روند، همه می‌گویند که خوش اخلاق است، شغل خوبی دارد، خانواده خوبی دارد و مسائلی از این دست. اما گاهی بسیاری از این اطلاعات اشتباه از آب درمی‌آید.

مادی شدن الگوهای ازدواج و زندگی هم یکی از مسائلی است که بارها بررسی شده است. باز هم وقتی به همین مورد اخیر، یعنی پرخرج بودن ازدواج نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که برخی ریشه‌ها را فراموش می‌کنند. می‌گویند چرا

برخی در مراسم خود پول زیادی خرج می‌کنند، من می‌گویم جامعه‌ای که به فرد اجازه داده پول زیادی انباشت کند، حق ندارد به او بگوید که حالا خرج نکن! وقتی بسترهای نابرابری وجود دارد، در همه موارد این اتفاق می‌افتد. در نتیجه باز هم باید به سراغ ساختارها رفت. وقتی نابرابری در جامعه رشد کند، بسیاری از این بهانه‌هایی که برای طلاق وجود دارد، به وجود می‌آید، اما اینها خود مدلول دلایلی دیگرند.

**■ در بسیاری از موارد این هزینه کردن‌ها به صورت الگوی مصرف و حتی با قرض و سختی انجام می‌شود و در تمام موارد به نظر نمی‌آید که ناشی از نابرابری باشد. حتی امروزه می‌بینیم که خانواده‌های ضعیف‌تر هم الگوهای پرخرجی برای عروسی دارند.**

□ این، بخشی از فرهنگ عروسی در ایران شده، این فرهنگ هم از اساس وارداتی است و فقط هم در ایران نیست و مثلاً در کشور هند هم وجود دارد. این فرهنگ هزینه‌بر است. الگوهای بومی ما اینقدر هزینه‌بر نبودند. من تحقیقاتی در مورد سبک عروسی در هند انجام دادم و حدود ۳۰ عروسی در شهرهای مختلف آنجا مشاهده کردم. در فرهنگ آنها این سه تا چهار کیلو طلا از عروس آویزان می‌کنند، بیرون سالن هم عده‌ای نشسته‌اند و کنار پیاده‌رو زندگی می‌کنند. این مختص ایران نیست بلکه ناشی از نوعی نابرابری کلی است. مشکل این است که جامعه ما جامعه رقابتی است. این رقابتی بودن هم سوغات غرب برای جامعه ما بوده است. منظور من از فرهنگ غربی همین رقابت جویی است. این باعث می‌شود که طبقات ضعیف‌تر هم سعی کنند با هم رقابت کنند. شما نمی‌توانید بگویید که چرا

ازدواج‌ها پرخرج است، در حالی که حتی در استفاده از خودرو و لباس هم همین رقابت دیده می‌شود. در واقع مسئله با هم ساختاری است.

### ■ اگر بخواهیم به راهکارها نیز بپردازیم، چه باید بگوییم؟

□ به نظر من جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و روانشناسی نمی‌توانند در حوزه راهکار حرف خاصی بزنند. این دوره‌ای است که باید طی شود. ما باید به خود بیاییم و مشکلات را به صورت ساختاری بشناسیم تا به حل آنها هم برسیم. ما باید هویت خودمان را بیاییم و بدانیم که جامعه ما دستخوش تغییرات وسیعی است. در طول ۲۰ سال گذشته اتفاقاتی در حوزه تکنولوژی و رسانه افتاده که در تمام مدت زندگی بشر تا پیش از این ۲۰ سال بی سابقه است. این اتفاقات تأثیرات بسیاری بر حوزه‌های مختلف از جمله فرهنگ داشته است. امروز رسانه مرزها را درنوردیده و این روی ساختار خانواده اثر می‌گذارد. امروز هر دختر و پسر جوانی یک تلفن همراه دارد که می‌تواند با آن همه مرزهای خانه را برای خود بی معنا کند. این یعنی خانواده با تعاریف سنتی و متمرکز آن به چالش شدیدی کشیده شده است. باید برای این فضا تعاریف را متناسب‌تر کرد.

**■ آیا می‌توان به تناسب رشد رقابت در جامعه، به رشد فردیت هم اشاره کرد؟ آیا می‌توانیم بگوییم جامعه ما در حال حرکت به سمت فردگرایی است و این در مسئله‌ای چون طلاق هم مؤثر است؟**

□ البته. زندگی در جامعه ما ساختارهای گروهی داشته است، اما امروزه حتی فرم معماری به ما اجازه این کار را نمی‌دهد. ما امروز نمی‌توانیم خانه‌ای داشته باشیم که در آن حوض باشد و در اطراف حوض هم خانه‌هایی برای زندگی خانواده‌های مختلف باشد. امروز دیگر حتی شهرداری به شما اجازه ساخت چنین خانه‌ای را نمی‌دهد. شهرداری برای شما نقشه‌های آماده دارد که باید بر اساس آن خانه بسازید. این نقشه‌ها همه بر اساس فرهنگ خاصی طراحی می‌شوند. در زمان ژنرال دوگل وقتی آندره مالرو می‌خواهد وزیر فرهنگ شود، در کتاب «ضد خاطرات» به دو گل پیشنهاد می‌دهد که ۱۰۰۰ خانه فرهنگ در کشور بنا کنند. خانه فرهنگ مناسب با فضایی است که در آن نظام خانواده و نظام اجتماعی کم‌رنگ شده است و اقوام و خاله و دایی و عمو نقش چندانی در زندگی فرد ندارند و بچه محل خیلی معنایی ندارد. خانه فرهنگ در واقع محلی برای رشد نهادهای مدرن است و از این طریق جامعه‌پذیری را رشد می‌دهد. در شهرهای بزرگ ما هم خانه‌های فرهنگ بسیاری وجود دارد، اینها همه نشانه است.

به هر حال روستاهای ما به دلیل کم‌آبی و بسیاری از مسائل دیگر، در حال تخلیه شدن هستند و جمعیت آنها به حاشیه شهرها رانده می‌شوند. این جمعیت حتماً مشکلاتی با خود دارد و هر چه حاشیه‌های شهری بزرگ‌تر شوند، مشکلات آنها بیشتر می‌شود. این فرهنگ، فرهنگ کار را به چالش کشیده است، بخصوص اکنون که کشور در آمد ثابتی هم دارد و بین همه تقسیم می‌کند و همه با هم می‌خوریم. همه اینها باعث می‌شود مشکلات اجتماعی در جامعه رشد کند.

آیا پدیده طلاق را باید در همسرگزینی‌های احساسی جست‌وجو کنیم؟ آیا باید آن را در مسائل اقتصادی جست‌وجو کنیم؟ آیا باید آن را در تغییر سبک زندگی ببینیم؟ همه این موارد و موارد دیگری در آن سهیم هستند، اما دلایل ساختاری را باید با دقت مطالعه کرد و سهم بیشتری به آنها داد



# نوآوری های قرآنی آیت الله طالقانی

## گفت و گو با اعظم طالقانی

از لطف الله میثمی - فائزه حسینی □

در مدت زندان در آن محل بنایی و ساخت و سازی صورت گرفت و بخشی از نوارها از بین رفت و تنها تعدادی از آنها باقی ماند. آنچه از نوارها باقی ماند ابتدا با محبت تکامل در پیام هاجر و سپس به عنوان «قرآن در خانواده» در «مجموعه آثار ۱» پدر انتشار یافت. مجموعه آثار ۱ درس های قرآنی آیت الله طالقانی است و شامل قرآن در زندان - مربوط به سال های ۴۲، ۴۳ و ۴۴ که آقای دکتر محمد مهدی جعفری در زندان جمع آوری کرده بود - قرآن در خانواده و قرآن در صحنه است. افزون بر اینها دو مطلب دیگر که در نشریات و... آمده بود نیز در مجموعه آثار ۱ آمده است. در کل مجموعه ای تهیه شده که بیش از ۵۰۰ صفحه از آثار قرآنی ایشان را در بر می گیرد. در «مجموعه آثار ۸» هم موضوع اسلام و مالکیت و دو مقاله در همین رابطه که در نشریات دیگر به چاپ رسیده بود، گردآوری شده است. مجموعه آثار ۲ و ۳ که جلد اول و دوم پرتوی از قرآن را شامل می شود نیز در شرکت سهامی انتشار در نوبت چاپ است که امیدواریم تا سالگرد ایشان منتشر شود.

### طالقانی و خلقت آدم

آیت الله طالقانی در مورد خلقت آدم و زوج او بحث های بسیار زیبایی مطرح کرده است، مادر منزل خانم عفت نوابی نژاد درس عربی می خواندیم و استاد ما هم آقای سید کاظم موسوی از شهدای حزب جمهوری اسلامی بود. خانم نوابی نژاد پس از شنیدن تفسیر پدر در مورد خلقت آدم و زوجه اش، اسلایدی در مورد حضرت آدم تهیه کرد و به پدر نشان داد. در این اسلاید سیر زندگی حضرت آدم به تصویر کشیده شده بود که برای پدر نیز جالب بود.

برداشت آیت الله طالقانی از آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱) مبحث بسیار جدید و مهمی است که در پرتوی از قرآن هم آمده است.

ما پس از فوت پدر با توجه به مباحث قرآن در خانواده و دیدگاه هایی که در پرتوی از قرآن آمده بود، به طور جمعی روی این موضوع کار می کردیم و مجموعه کار خود را در حدود سال های ۶۱-۶۰ نزد آیت الله جوادی آملی در قم بردیم. مباحثی که پدر در ذیل مبحث خلقت آدم مطرح کرده اشاره ای

■ شما سال ها با آیت الله طالقانی مانوس بوده و عضو فعال خانواده بودید. مرحوم طالقانی تفسیری داشتند که پیش از هر کس دیگر منبع آموزشی سازمان مجاهدین قرار گرفت. افرادی که در جلسات مسجد هدایت بوده اند (ومن نام آن را «جریان قرآن در صحنه» گذاشته ام) در همه طیف ها حضور دارند. تفسیر ایشان با تفسیرهای سنتی و کلاسیک هم تفاوت هایی دارد و ایشان نوآوری های زیادی داشتند. از نظر شما نوآوری های تفسیری مرحوم طالقانی چه بود؟ افزون بر این به نکات ظریفی هم اشاره بکنید که احتمالاً گاهی به شما می گفتند، اما جایی ثبت نشده است؟

□ من در کتاب خاطرات خود به نکاتی که در پرسش شما بود اشاره هایی کرده ام که اگر منتشر شود می تواند پاسخگویی پرسش های شما باشد. یکی از خواهران من از آیت الله طالقانی پرسید که چرا شما در مسجد هدایت برای مردم قرآن تفسیر می کنید، اما برای فرزندان خود هیچ جلسه ای نمی گذارید. این پرسش مربوط به زمانی است که مرحوم طالقانی از تبعید بافت بازگشته بود. آیت الله طالقانی در پاسخ می گوید که تا کسی انگیزه نداشته باشد من

به او چیزی نمی گویم، اما اکنون که شما انگیزه دارید برای شما وقت می گذارم. این نکته ظریفی در آموزش های آیت الله طالقانی است که ایشان به انگیزه توجه بسیاری داشتند و البته برای ایجاد انگیزه نیز تلاش می کردند.

پس از این جریان، آیت الله طالقانی گفت که هفته ای یک روز همه فرزندان جمع شوند تا ایشان تفسیری از آیات بیان کند. ماروزهای پنجشنبه جمع می شدیم و ایشان در مدت یک سال تفسیر سوره حمد و سوره بقره تا آیه ۴۰ را برای ما گفت. جلسات ایشان دقیقاً یک ساعت بود. بچه های مادر آن زمان کوچک بودند و هنگام صحبت های ایشان سروصدای زیادی داشتند، اما کلام ایشان در مدت تفسیر هیچ گاه قطع نمی شد، گویی به عالم دیگری رفته بود. وقتی صحبت های ایشان تمام می شد تازه متوجه سروصدای می شد. این جلسات همه ضبط شده بود، اما وقتی من متوجه شدم که قرار است مرا دستگیر کنند این نوارها را در جایی پنهان کردم که

یکی از خواهران من از آیت الله طالقانی پرسید که چرا شما در مسجد هدایت برای مردم قرآن تفسیر می کنید، اما برای فرزندان خود هیچ جلسه ای نمی گذارید. آیت الله طالقانی در پاسخ می گوید که تا کسی انگیزه نداشته باشد من به او چیزی نمی گویم، اما اکنون که شما انگیزه دارید برای شما وقت می گذارم. این نکته ظریفی در آموزش های آیت الله طالقانی است که ایشان به انگیزه توجه بسیاری داشتند و البته برای ایجاد انگیزه نیز تلاش می کردند

است به موضوع تکامل که در تفسیر ایشان در رابطه با «اصراط مستقیم» آمده است و آیت الله طالقانی به لحاظ ادبی و املائی مطرح می کند که صراط با «س» بوده و به دلیل التقاط ساکنین به «ص» تبدیل شده و صراط هم به معنای بلعیدن است و کسی که این مسیر را طی کند پس از مدتی در راه هضم شده و هر دو یکی می شوند، مثل حضرت علی (ع) که «راه رو» و «راه» بوده و الگویی از عدل و عدالت و انسانیت را ایجاد می کند، به طوری که مستشرقین غیرمسلمان هم به آن اعتراف می کنند. (پرتوی از قرآن، ص ۳۲) در داستان حضرت آدم ملائکه از خداوند می پرسند چرا می خواهی کسی را به وجود آوری که در زمین به ناروا خونریزی و فساد می کند؛ در واقع آنها علت جویی می کنند. درخواست آنها می تواند مبین دو نکته باشد؛ نکته اول این که پیش از حضرت آدم باید موجوداتی که از نظر ظاهر مانند آدم بودند وجود داشته باشند و ملائکه از این خونریزی و فساد اطلاع یافته بودند. دومین نکته این است که حضرت آدم دارای ماهیت آدمی و تکامل یافته تری از آن موجودات بوده، از این رو نخستین انسان متفکر و اندیشمند می شود و خداوند با تلنگری که به او می زند «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» آدم را به فکر کردن و چراهایی در این رابطه وادار می کند. آدم نوعی نماد و ماهیت این موجود است.

ما این برداشت ها را با آیت الله جوادی آملی مطرح کردیم. ایشان هم گفتند روایت هایی داریم که نشان می دهد پیش از آدم موجوداتی مانند آدم بوده اند که فساد و خونریزی می کردند، اما ما معتقد به این هستیم که خدا در مرحله اول آدم را خلق کرده است. من بعدها مباحث آیت الله مشکینی در مورد

تکامل را هم مطالعه کردم که به مباحث پدر و دکتر یدالله سبحانی شباهت زیادی داشت. مرحوم دکتر سبحانی در کتاب «خلقت انسان» برای تبیین مراحل تکامل از نگاه قرآن به آیه «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (نور: ۴۵) اشاره می کند. پدر هم در ادامه بحث صراط وقتی موضوع تکامل را مطرح می کند به این آیه اشاره دارد.

دکتر حائری روزی به منزل ما آمده بود و با مرحوم پدر مباحثی را مطرح می کرد. ایشان گفت «اگر بگویند ما انسان ها از نسل میمون هستیم چرا به ما برمی خورد، حالا فرض کنیم انسان از نسل میمون است، چرا باید این موضوع باعث ناراحتی شود.»

### توحید و دوری از شرک

موضوع دیگری که پدر در آن جلسه مطرح کرد در مورد خمس بود و گفت ما یک آیه در مورد خمس داریم که در واقع خمس به اولاد پیامبر که نیاز مند باشند می رسد. اگر یک روز سید فقیری در جامعه پیدا نشد باید با خمس چکار کرد؟ آیا روی این موضوع اجتهاد شده است؟ او می گفت در خدمت

**من فکر می کنم آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان و طیف روشنفکر مذهبی تلاش اساسی خود را بر آن گذاشته بودند که مفهوم شرک و شرک ورزی را برای مردم تبیین کنند تا بتوانند از این طریق مفهوم توحید را جا بیندازند. اگر در یک جامعه ابعاد شرک و ویژگی ها و آثار شرک شناخته نشود طبیعی است که درک توحیدی نمی تواند به سادگی جایگزین آن شود**



آیت الله بر جردی بوده و به ایشان گفته است که نسل جوان پرسش هایی دارند. این پرسش ها از موضوع ادوکلن تا تشریح انسان مرده را شامل می شود، باید به این پرسش ها پاسخ داد. گویا در این زمان آیت الله بر جردی دچار مشکل شنوایی شده بود و متوجه پرسش مرحوم طالقانی نمی شوند و هر چقدر ایشان تکرار می کند به نتیجه نمی رسد.

مهمتر از همه اینها مسائل اجتماعی است که باید روی آن فکر و کار شود و پاسخی متناسب با نیازهای امروز به آن داده شود. ما از مرحوم طالقانی می پرسیدیم که چرا با وجود این کمبودها شما که مدرک اجتهاد هم دارید، در ساله نمی نویسید.

من فکر می کنم آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان و طیف روشنفکر مذهبی تلاش اساسی خود را بر آن گذاشته بودند که مفهوم شرک و شرک ورزی را برای مردم تبیین کنند تا بتوانند از این طریق مفهوم توحید را جا بیندازند. اگر در یک جامعه ابعاد شرک و ویژگی ها و آثار شرک شناخته نشود طبیعی است که درک توحیدی نمی تواند به سادگی جایگزین آن شود.

تمام تلاش آیت الله طالقانی در تربیت فرزندان خود و نسل جوان علاقه مند به اسلام این بود که توحید را تفهیم کند تا از شرک و شرک ورزی دوری شود.

### آیت الله طالقانی مدرک اجتهاد خود را از چه کسی گرفته بودند؟

ایشان از دو نفر آیت الله شیخ عبدالکریم حائری و آیت الله آقاسید ابوالحسن اصفهانی مدرک خود را گرفته بود که در کتاب «یادنامه ابوذر زمان» به آن اشاره شده است. (۱)

### انسان بودن و دوری از استثمار

مورد دیگری که آیت الله طالقانی به ما موخت، انسان بودن و دوری کردن از استثمار دیگران بود. من به همراه بعضی از همکاران و پدر به مسافرت رفته بودیم و شب بایکی از همکاران مشغول بعضی کارها مانند وارد کردن نمره های دانش آموزان شدیم (من در آن زمان معلم بودم). پدر اعتراض کرد که چرا همکار خود را استثمار کرده ای، اکنون زمان استراحت است. پدر در این زمینه بسیار دقیق بود، مثلاً هیچ گاه نمی گفت به من چیزی بدهید، فقط گاهی اوقات می گفت آیا غذایی هست ما بخوریم؟

بار آخری که پدر در آبان ۱۳۵۷ از زندان آزاد شده بود به من گفت من از شما هیچ توقعی ندارم و هیچ چیز نمی خواهم، می خواهم به خودم برسیم. از ایشان پرسیدم به خودم برسیم یعنی چه؟ گفت می خواهم روزی چند ساعت با خدای خود خلوت کنم. به نظر من در زمان انقلاب آیت الله طالقانی از نظر عرفان، خداشناسی، انسان، عالم خلقت و... به استعداد کامل خود رسیده بود.

آیت الله طالقانی مدتی در بیمارستان سوم شعبان بستری بودند و من و مادرم به عیادتشان می رفتیم. از ایشان پرسیدم چرا بستری شدیدی؟ پاسخ دادند هم بیمار بودم و هم زمان لازم داشتیم که کمی فکر کنیم، می خواهم بدانم

چرا ساواک ما را آزاد کرده است؟ آیا ما از اصول خود عدول کرده ایم؟ یا می خواهند در رهبری انقلاب فرقه بندی ایجاد کنند و مراد مقابل رهبری امام علم کنند؟ این حرف آیت الله طالقانی عظمت زیادی داشت، زیرا سوابق انقلابی بسیاری داشتند و مراد متحول کرد.

**اخلاق و مردم**

آیت الله طالقانی روی مردم و اخلاق بسیار حساس بود. من در روز ۱۷ شهریور در میدان شهدا بودم و ۱۶ جوان را که تیر خوردند به چشم خود دیدم. آقای چه پور مراد دید و مانع شد که به میدان برگردم. در آن زمان پدر به همراه آیت الله طاهری اصفهانی در بهداری زندان قصر بود. من بعد از ظهر به دیدن پدر رفتم و وقایع صبح را برایشان تعریف کردم. در میان صحبت های من، پدر فریاد زد که دیگر بس است و نگو، طاقت ندارم. من هم صحبت خود را قطع کردم. آیت الله طالقانی عشق زیادی به مردم داشت و می گفت تمام این کارها را مردم می کنند و ما هیچ کاره ایم؛ جان دادن، خون دادن، زحمت کشیدن و... را مردم انجام داده اند.

در همسایگی مرحوم طالقانی هنگام تبعید در بافت کرمان خانم بارداری که دارای همسر و چند فرزند بود زندگی می کرد، ایشان کارهای منزل پدر را انجام می داد. این خانم هنگام وضع حمل فوت کرد. ناراحتی پدر در فوت ایشان به گونه ای بود که گویی یکی از افراد خانواده خودش فوت کرده است. یا مثلاً در ملاقات زندان به او می گفتیم یکی از اقوام به دیدن شما آمده است، ایشان می گفت برادران و اقوام من کسانی هستند که در زندانند یا مبارزه می کنند. گرایش ایشان به مردم مبارز و زحمتکش بود. این صفت در افراد زیادی وجود دارد، اما در حدی که در آیت الله طالقانی وجود داشت من در اطراف خود در کمتر کسی دیدم.

مرحوم طالقانی پس از انقلاب صحبتی با آقای «به آذین» داشت. آیت الله طالقانی به او گفته بود به نظر من نیرویی در پیشبرد انقلاب، انقلاب را به این

مرحله رسانده است، آیا شما این موضوع را تأیید می کنید؟ آقای به آذین حرف پدر را تأیید می کند و می گوید من هم همین طور فکر می کنم.

**طالقانی و امام خمینی**

پدر برای مرحوم امام احترام خاصی قائل بود. اگر از دفتر امام به پدر تلفن می شد و ما فراموش می کردیم که اطلاع دهیم، پدر اعتراض می کردند که چرا به من نگفتید و ناراحت می شدند، البته ایشان با مرحوم امام بحث های جدی هم داشتند.

هنگامی که دستگیری برادران اتفاق افتاد، من در خرم آباد بودم و اخبار را از رادیو و تلویزیون شنیدم و سریع به تهران آمدم. پدر در این زمان به نشانه اعتراض، تهران را به مقصد شمال ترک کرده بود. ایشان به من گفت «من رفتم تا مسئولین به فکر بیفتند که اگر روال مملکت به این شکل بماند و قانون اجرا نشود در آینده سنگ روی سنگ بند نمی شود و ما و مردم این همه مرارت و زحمت کشیدیم تا اینچنین اعمالی

اتفاق نیفتد.» دستگیری ها بدون حکم دادستانی انجام شده بود. پس از آن که پیام او را از رادیو شنیدیم من و برادر کوچکم به قم و منزل مرحوم حاج احمد آقا رفتم. پیش از آن، پدر با من تماس گرفت و پرسید در این مدت کسی با من کاری نداشت؟ من پاسخ دادم حاج احمد آقا و مهندس صباغیان با شما کار داشتند. پس از آن شماره تلفنی داد و من آن را به حاج احمد آقا دادم و حاج احمد آقا ایشان را از شمال به قم برد. در چند روز غیبت ایشان گروه ها و جریان های سیاسی تظاهراتی در تهران بر پا کردند. وقتی ما به منزل احمد آقا رفتم دوستان دیگری هم در آنجا حضور داشتند. پدر در آن جمع یک کلمه درباره اتفاق هایی که برای خانواده افتاده بود صحبت نکرد و فقط در مورد مشکلاتی که به وجود آمده بود مذاکراتی انجام شد. امام پرسیدند که چه باید بکنیم؟ پدر در پاسخ گفت به نظر من انجمن های ایالتی - ولایتی که همان شوراهاست را باید اجرا کنیم تا مردم مسئولیت پذیر شوند و بر سر نوبت خود دخالت مستقیم داشته باشند. امام به شانه پدر زده و فرمود که تو این را پیاده کن. ایشان گفت من پیرمرد مرخص و ناتوان، توان این کار را ندارم. جلسه که تمام شد وقتی امام از اتاق خارج شد باز روی شانه پدر زد و گفت «برو و شوراها را اجرا کن». پدر این بار هیچ صحبتی نکرد. مسئله شوراها برای نخستین بار در این جلسه مطرح شد.

وقتی بچه ها از زندان آزاد شدند پدر از آنها پرسیده بود که آیا زندانی دیگری هم در آنجا بود؟ آنها پاسخ دادند بله، افراد دیگری هم در زندان بوده اند و مورد ضرب و شتم هم قرار می گرفتند. آیت الله طالقانی وقتی این موضوع را شنید بلند شد و گفت «من رفتم هر که می خواهد با من بیاید، ما این همه مبارزه برای اجرای قانون کردیم، اکنون نباید شاهد چنین رفتارهای خلاف قانونی باشیم، اما اکنون باز زندانی های این بر خورد را می کنند که صحیح نیست.» من از پدر پرسیدم شما که اعتراض دارید پس چرا این موضوع را با امام مطرح نکردید؟ پدر در پاسخ گفتند من مأخوذ به حیا هستم، اما تو صبح نزد امام برو و این مسائل را مطرح کن. من، پدر، دو برادر و بعضی افراد سازمان از جمله مهدی ابریشمی، شب در منزل حاج احمد آقا ماندیم. اعضای سازمان مجاهدین خلق از امام وقت گرفتند و به دیدن ایشان رفتند. پس از آن من به دیدن امام رفتم و گفتم آیا شما در مورد قضایایی که اتفاق افتاده نمی خواهید صحبت کنید؟ دستگیری بچه ها بدون حکم صورت گرفته است. امام در پاسخ فرمود اجازه دهید کمی آرامش برقرار شود پس از آن من اقدام می کنم. من چندی پیش شنیدم که امام به کسی که دستگیری ها را انجام داده بود گفته بودند که برو و از آیت الله طالقانی عذر خواهی کن.

**آیت الله طالقانی عشق زیادی به مردم داشت و می گفت تمام این کارها را مردم می کنند و ما هیچ کاره ایم؛ جان دادن، خون دادن، زحمت کشیدن و... را مردم انجام داده اند**



بعد از ظهر آن روز مرحوم طالقانی به مدرسه فیضیه رفت و سخنرانی معروف خود را ایراد کرد. در این سخنرانی همه مباحث مطرح شده است، بخصوص تکیه بر نظر سنجی های موجود آن زمان. پس از این که آیت الله طالقانی به نشانه اعتراض، تهران را به مقصد شمال ترک کرد، سپاه اطلاعاتی داد (که در مطبوعات آن زمان موجود است) و مفاد آن تقریباً این بود که حضرت ابراهیم در

راه خدا فرزند خود را قربانی کرده، اما طالقانی به خاطر فرزندان خود قهر کرده و تهران را ترک می کند. گویا آنها آنقدر بی اطلاع بودند که نمی دانستند چند نفر از فرزندان پدر زندانی شده بودند!

#### طالقانی و تکامل

«آیا آیت الله طالقانی درباره بحث تکامل و صراط با افراد دیگر هم دیالوگی داشته اند؟ دکتر محمد مهدی جعفری معتقد است که بحث تکامل اصولاً ابتدا از آیت الله طالقانی شروع شد، سپس دکتر سحابی تبیین علمی تکامل را مطرح کرد.

□ آیت الله طالقانی در زندان مبحث تکامل را با دوستانش آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی مورد بحث قرار داده بود و این دو نفر هم در مباحث

قرآنی با آیت الله طالقانی همراهی می شدند. در واقع هر سه نفر ایشان مکمل توسعه اندیشه یکدیگر بودند، از این رو می توانیم بگوییم که مبتکر بحث تکامل در قرآن آیت الله طالقانی بود، اما دکتر سحابی در این زمینه پژوهش های بسیاری انجام داده اند. این سه نفر نتایج پژوهش های خود را با قرآن تطبیق می دادند و این گونه نبود که قرآن را با برداشته های خود مطابقت دهند.

اوایل انقلاب برخی مطرح می کردند که تفسیر آیت الله طالقانی غربی و لیبرالی است و هنوز هم بعضی این دیدگاه را مطرح می کنند، زیرا مرحوم طالقانی به لحاظ سابقه طولانی مبارزاتی و از نظر اخلاقی و اجتماعی به اندازه ای توانمند بود که نمی توانستند در آن موارد به ایشان انگیزه وارد کنند. دو سه سال پس از انقلاب طلبه ای پیش من آمد و گفت در یکی از کلاس های ما یکی از طلاب مقدمه ای که آیت الله طالقانی بر کتاب «محو الموموم و صحو المعلوم» اسدالله خرقانی نوشته، دست گرفته و در حوزه بلند کرد و گفت که «این سند وهابی بودن طالقانی است». من آن جزوه را پیدا کرده و در نشریه پیام هاجر منتشر کردم. من در آن جزوه چیزی از وهابیت ندیدم.

#### طالقانی و عدالت

«آیه ۲۱ سوره آل عمران در مورد کسانی صحبت می کند که پیامبران و افرادی که به اقامه قسط دعوت می کنند را می کشند. تفسیر آیت الله طالقانی در مورد «بامرون بالقسط» جوانانی بود که در قالب گروه ها و نحل های مختلف مبارزه می کنند. آقای طاهر احمدزاده هم این دیدگاه آیت الله طالقانی را در زندان مطرح می کرد. به نظر می رسد یکی از دلایلی که نسبت به آقای طالقانی حساس شده بودند تفسیر این آیه بود. در زندان هم یک بار آقای طالقانی در راهرو فریاد زدند که چرا جوانان ما را شکنجه می کنید. منظور ایشان گروه فدایی ها بود و از آنها هم دفاع می کرد. در سال ۱۳۵۲ در یکی از جلسات انجمن اسلامی مهندسین یکی از اعضا در رابطه با «ویل للمطفین» صحبت می کند و نظر آیت الله طالقانی را در رابطه با آیات ابتدایی سوره مطفین (کم فروشان) می گوید. از نظر مرحوم طالقانی از این آیات استعمار انسان از انسان هم بیرون می آید. یکی از اساتیدی می گوید این نظر، مربوط به کمونیست ها و توده ای هاست. مرحوم بهشتی از این نظر آیت الله طالقانی دفاع می کند و می گوید از نظر لغوی و گرامری هم که شده تفسیر آیت الله طالقانی درست است. در رابطه با این وجه از تفسیر آیت الله طالقانی حساسیت ویژه ای وجود داشت.

□ من اولین بار این مسئله را در زابل از آیت الله طالقانی شنیدم. عید سال ۱۳۵۱ ماهه ملاقات پدر رفتیم، راه بین زاهدان تا زابل بسیار سخت و سنگلاخ بود. هنگام

**آیت الله طالقانی یک دیدگاه الهی و فرانسوی داشت و معتقد بود خدا به همه حیات و روزی می دهد و ما کاره ای نیستیم که بخواهیم حیات افراد را بگیریم. در این دیدگاه تساهل و تسامح وجود داشت، با این تفاوت که فضا سازی و جلب اعتماد افراد و جریان ها را هشدار می داد**

ظهر همه افرادی که در اتوبوس بودند دستمالی را باز کرده و نان خشک می خوردند. این سفر برای ما یک نعمت الهی بود که واقعتاً موجود در کشور خود را ببینیم. فرزند من هم در آن زمان هفت ماهه بود و در مسیر زاهدان به زابل تشنه و گرسنه شده بود. من از شاگرد راننده مقداری آب خواستم. آنها یک سطل آب گل آلود برای ما آوردند. فرزندم لبه سطل را گرفت و از آن آب خورد. ما پس از رسیدن به زابل پنج ساعت پشت در شهر بانی ایستادیم تا بازندها و بازرسی ها انجام شود (در آن زمان اجازه نمی دادند وارد خانه تبعیدی ایشان شویم و حتی اگر کسی در خیابان به ملاقات پدر می آمد مأموران همراه مانع می شدند). وقتی ماهه خانه پدر وارد شدیم، کودک

من بیمار شده بود، و در ایام عید نوروز هم دکتر نبود. آیت الله طالقانی در باغچه خود سبزی کاشته بود و سبزی را با برنج می پخت و همین غذای ساده را می خورد و بسیار ضعیف شده بود. ماهمین غذا را به کودک هم دادیم. روز هفتم فروردین من با بچه هفت ماهه به دنبال دکتر رفتم. به مطب دکتر که رسیدم با صفتی نزدیک به ۱۰ متر از مردم روبه رو شدم. همه بیماران شکم های بزرگ و دست و پاهای لاغری داشتند. در سال قبل هم شهر زابل به دلیل مسدود شدن رودخانه هیرمند دچار قحطی شده بود و حتی بعضی خانواده ها برای یک سیگار دختران خود را فروخته بودند. پس از این که پزشک فرزند من را معاینه کرد گفت باید سوپ صاف شده از مرغ و سبزی و برنج بخورد. من در شهر دنبال مرغ می گشتم. خانمی را دیدم که مرغی سیاهی داشت و آن مرغ را به قیمت ۳۰ تومان به من فروخت. من آن غذا را به بچه می دادم، اما با ما هم به وضع اول خود برنگشت. در همین احوال بود که پدر به من گفت آیه ۲۱ آل عمران را برایت می خوانم «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بَعِيْرَ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». امروز بچه هایی صادقانه برای احقاق حقوق مردم با هر نوع تفکری قیام کرده اند و این آیه شامل حال آنها می شود. در این آیه خداوند نمی گوید «یا مرون الناس بالقسط» بلکه می گوید «یا مرون بالقسط من الناس»، یعنی کسانی از مردم که برای حق قیام می کنند و کسانی که آنها را می کشند گویی پیامبران را می کشند. کسی که برای حق قیام می کند در راه انبیاست.

سال ۱۳۵۴ من برای در مان فرزندم که نمی توانست راه برود به انگلستان رفته بودم که در برگشت در مرز بازرگان گذرنامه مرا گرفتند و مطلع شدم که همه هم زمان ما را دستگیر کرده اند. پس از این که به ایران برگشتم، در حالی که بر نامه امتحانات تجدیدی را می گذرانیدیم مرا نیز دستگیر کردند و به کمیته مشترک بردند. در کمیته من جوان هایی را دیدم که پاهایشان بر اثر شکنجه به شدت زخم و جراحت برداشته بود و تازانو در پلاستیک بود. در همان جا بود که سیمین صالحی را دیدم که یک چشم او نابینا شده بود. این مصادیق برداشت رسایی است که مرحوم طالقانی از آیات مورد اشاره داشت و تأکید می کرد که این آیات شامل بسیاری از مردان و زنان می شود که برای احقاق حقوق خود قیام می کنند.

#### طالقانی و اعدام جوانان

آیت الله طالقانی پس از شش ماه که به زابل تبعید شده بود با تلاش دکتر صدر حاج سید جواد به بافت کرمان منتقل شد. وقتی در بافت کرمان به دیدن پدر رفته بودیم ایشان شب تا صبح قدم می زد و دعا و قرآن می خواند. وقتی خبر اعدام جوانان از تهران رسید، پدر لحظه ای آرام و قرار نداشت.



هنگامی که ایشان در بافت بود، بعضی دوستان از تهران می آمدند، شب به بافت می رسیدند و به طرز خاصی خود را به داخل منزل می رساندند و تا صبح با ایشان گفت و گو می کردند و صبح زود از خانه خارج می شدند و به سمت تهران بر می گشتند.

وقتی پدر از تبعید برگشت، در فرودگاه با ایشان ملاقات کردیم. محاسن او سفید و کمر ایشان خم شده بود، خبر شهادت بچه ها برای ایشان بسیار سنگین بود. زحمت زیادی کشیده شده بود تا یک نفر مثل حنیف نژاد قد علم کند.

■ شورای انقلاب ناگفته های بسیاری دارد. وقتی مهندس سحابی از زندان آزاد شد به سراغ ایشان رفتند و برای عضویت در شورای انقلاب از مهندس دعوت کردند، اما وقتی آیت الله طالقانی از زندان آزاد شدند کسی برای عضویت در شورا و معرفی شورا به ایشان اقدام نکرد تا این که آیت الله طالقانی دفتر خود را دایر کردند. به نظر من رفتاری که با ایشان شد به دلیل موضعی بود که آیت الله طالقانی در تفسیر آیه ۲۱ سوره آل عمران داشتند. در آن زمان بویژه پس از ضرب ۵۴ و شهادت شریف واقفی و ترور صمدیه توسط شهرام و بهرام، فضا کاملاً ضد کمونیستی بود. این نظر وجود داشت که دیدگاه آقای طالقانی، چپ و تقویت کننده این تفکر است. در نهایت مهندس سحابی در سفری که به پاریس داشت موضوع را به مرحوم امام می گوید و امام هم دستور می دهد که آیت الله طالقانی هم عضو و هم رئیس شورای انقلاب شوند. منظور من از بیان این خاطرات این است که تفسیر آیه ۲۱ آل عمران در جریان انقلاب و حذف بعضی نیروها هم تأثیر زیادی داشت.

□ رئیس جامعه تعلیمات اسلامی تعدادی مدرسه اعم از دخترانه و پسرانه را با مجوز آموزش و پرورش اداره می کرد. من پیش از انقلاب در یکی از این مدرسه ها تدریس می کردم، از ایشان شنیدم که می گفت هر زمانی ساواک ما را احضار می کند که چرا مدرسه اسلامی دایر کرده اید، ما پاسخ می دهیم که ما کمتر از هزار کیلومتر با شوروی فاصله داریم، وجود ماست که باعث شده شوروی نتواند در ایران نفوذ کند. این نوع تفکر در جامعه مذهبی ما رونق داشت.

مرحوم طالقانی افزون بر این که از چپ ها و مجاهدین دفاع می کرد، از مذهبی های متعصب و تندرو مانند نواب صفوی هم حمایت می کرد. ایشان یک دیدگاه الهی و فرانسوی داشت و معتقد بود خدا به همه حیات و روزی

می دهد و ما کاره ای نیستیم که بخواهیم حیات افراد را بگیریم. در این دیدگاه تساهل و تسامح وجود داشت، با این تفاوت که فضا سازی و جلب اعتماد افراد و جریان ها را هشدار می داد. من هم ممکن است از بسیاری مسائل در جامعه رنج ببرم، اما باید فکر کنم که من حق ندارم جان کسی را بگیرم یا حتی کسی را ملامت و تحقیر کنم، تنها کاری که من می توانم انجام دهم این است که تا حدی ارشاد کنم.

مرحوم طالقانی به ناس عشق می ورزید و به این که هر کسی چه مکتبی دارد توجه نمی کرد «ناش دهید و از آیینش نبرسید».

■ آیت الله طالقانی در ذیل آیه ۶۸ سوره آل عمران که می گوید «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ

لَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» توضیح می دهد که افراد از هر رنگی و با هر عقیده ای حتی بودایی هم شامل ناس می شوند.

آیت الله طالقانی می گوید تا زمانی که افراد ظلم، ستم و فتنه ای نکرده اند، باید آنها را مدیریت کنیم. مهندس بازارگان در مورد حج کتابی به نام «خانه خدا» نوشته و در آن بیان می کند که خانه خدا یعنی خانه ناس. یهودی، مسیحی، بت پرست، مسلمان، همه به این خانه می آمدند و حج را انجام می دادند. خدا هیچ مرزبندی بین مردم قائل نیست.

پرسش این است که نظر آیت الله طالقانی در مورد ولایت فقیه چه بود؟ من این پرسش را از مهندس سحابی و آقای بسته نگار هم پرسیده ام. مهندس سحابی می گفتند در مجلس خبرگان، آیت الله طالقانی در کمیسیونی که مسئله ولایت فقیه را بررسی می کرد حضور داشتند. من (سحابی) اعتراض می کردم اما آیت الله طالقانی صحبت نمی کرد. باید توجه داشت که آیت الله طالقانی در مقدمه کتاب حکومت اسلامی، حکومت در زمان غیبت امام زمان را مطرح می کند. در این کتاب زمینه ولایت فقیه وجود دارد. افزون بر این آقای بسته نگار می گفت آیت الله طالقانی به امام خمینی عشق می ورزید و یکی از دلایلی که با ولایت فقیه مخالفت نکرد این بود که نگران بود امام تضعیف شوند. این تفکر در بسیاری دیگر از مبارزان وجود داشت. در سال ۱۳۶۲ وقتی ما از زندان آزاد شدیم من می خواستم نسبت به مسائلی که در زندان می گذشت اعتراض کنم، اما کسی با من همراهی نکرد، زیرا می گفتند امام تضعیف می شود. البته اصل پنج قانون اساسی پس از فوت مرحوم طالقانی تصویب شد، اما مهندس سحابی می گفت آیت الله طالقانی در روند مجلس خبرگان به این اصل اعتراض نکردند.

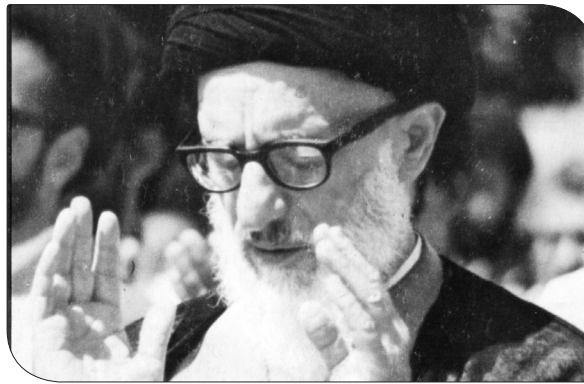
□ عده ای معتقدند که اگر آیت الله طالقانی ولایت فقیه را پذیرفته - که به باور من چنین توافقی نبود - ما برای تحلیل خود باید شرایط آن زمان و وضعیت امپریالیسم را در نظر بگیریم. در آن دوره غرب برای ما به عنوان دشمن تلقی می شد. با توجه به این مسئله حکومتی در حال تشکیل است که رهبری آن به عهده یک مجتهد با شرایط خاص است. من چند جلسه با امام ملاقات داشتم، روحیه امام در آن زمان بسیار متفاوت بود. تا زمانی که آیت الله طالقانی زنده بود، امام موقعیت دیگری داشت. حاج سید احمد آقا تعریف می کرد شبی که آیت الله طالقانی فوت کرد، من می خواستم به امام اطلاع بدهم، اما نمی دانستم چگونه این کار را انجام دهم. در آن ساعت امام خواب بودند، صبح که امام برای نماز بیدار شدند خبر را به ایشان رساندم.

ایشان همین طور که در جای خود نشستند خود را کشان کشان به کناری رساند، قلم و کاغذ را برداشت و پیام خود را نوشت. پیام امام به این مضمون بود که ما برادری را از دست دادیم. حقیقت این است که در شرایط ابتدای انقلاب، فردی مانند امام برای کشور غنیمت بود. مرحوم طالقانی با توجه به شرایط آن روز جهان معتقد بود که همه باید مراقب باشیم این مملکت به دست بیگانه نیفتد. ما امام را می شناختیم و می دانستیم وابسته به بیگانه نبود، در نتیجه از او حمایت می کردیم.

مسئله بعدی این است که آیت الله طالقانی یک انسان چندوجهی بود. ما باید فرد چند بعدی را درک کنیم. حضرت علی (ع) هم این گونه بود. آیت الله طالقانی جلد اول کتاب امام علی (ع) که

در شرایط ابتدای انقلاب، فردی مانند امام برای کشور غنیمت بود. مرحوم طالقانی با توجه به شرایط آن روز جهان معتقد بود که همه باید مراقب باشیم این مملکت به دست بیگانه نیفتد. ما امام را می شناختیم و می دانستیم وابسته به بیگانه نبود، در نتیجه از او حمایت می کردیم

نوشته عبدالفتاح عبدالقادر است را ترجمه کرده است، این کتاب و بالاتر از آن قرآن، نهج البلاغه، تاریخ اسلام و... به علاوه استعداد طالقانی موجب شدند تا ایشان بتوانند با بهره گیری از آن منابع روشی اتخاذ کند که چند بُعدی باشد و در بطن آن عمل صالح جلوه کند. در ایشان مفهوم ناس نهادینه شده بود و به همین دلیل از همه جریان های فکری مبارز حمایت می کرد.



متمم کز شدید بیرون کردند. این آیه در مورد خروج از مکه است. مکه نخستین محل اجتماع و دعوت مسلمانان بود. در نتیجه بر خورد با فتنه گران و کشتن آنها مشروط به اخذ پایگاه توسط آنان برای انجام توپنه است و شامل همه «آخر جو کم» نمی شود (اگر «تقتموهم» با «وجد تموهم» هم معنا باشد باید امر «اقتلوهم» و «آخر جو کم» هم تعمیم پیدا کند. پس «هم» به همه شما بر می گردد و فقط شامل پیامبر و

**آیت الله طالقانی با این دیدگاه خود، در نظام ولایت فقیه هم می توانست تحولات زیادی را ایجاد کند.**

□ در اوایل انقلاب، مهدی هاشمی عضو سپاه بود و مرازا سوسی سپاه به جلسه ای دعوت کرده بودند. آقای محمد خامنه ای هم جلسه را اداره می کرد. پرسش جلسه این بود که اگر می خواهید کشور اسلامی را اداره کنید چه کسی می تواند احکام اسلام را پیاده کند؟ طبیعی است که در پاسخ به این پرسش همه ما گفتیم مجتهد می تواند این کار را بکند. این پاسخ مراد روزنامه ها نوشتند. در واکنش به صحبت من، پدر با من صحبتی داشت و گفت درست است که احکام اسلامی را یک

**آیت الله طالقانی یک انسان چندوجهی بود. استعداد طالقانی موجب شد تا ایشان بتواند با بهره گیری از آن منابع روشی اتخاذ کند که چند بُعدی باشد و در بطن آن عمل صالح جلوه کند. در ایشان مفهوم ناس نهادینه شده بود و به همین دلیل از همه جریان های فکری مبارز حمایت می کرد**

مجتهد که متخصص در ک و اجرای احکام است می تواند اجرا کند، اما ما در تاریخ، دوران جمود و انکیزاسیون راهم داشته ایم و باید به آن توجه کنیم. پدر به من سفارش می کرد که تاریخ ویل دورانت را بخوانم، ایشان خودشان هم این کتاب را مطالعه کرده بود.

آیت الله طالقانی در جلسات متعددی شرکت داشت. در این جلسات افرادی مانند دکتر سامی، اعضای سازمان مجاهدین، مهندس بازرگان و... حضور داشتند و روی مسائل سیاسی بحث می کردند. آیت الله طالقانی می خواست راهی را پیش بگیرد که جریان های سیاسی را تحت کنترل در آورد. راه حل این کار هم این بود که با مردم صحبت کند و آنها را نسبت به جریان های سیاسی آگاه کرده و راهنمایی کند.

#### طالقانی و فتنه

خداوند در آیه ۱۹۱ سوره بقره می گوید: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ أٰخَرُ جُوهْمُ مِنْ حَيْثُ أٰخَرُ جُوهْمُ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ».

از اول انقلاب تا امروز بیشتر درگیری هاب سر استنباط های مختلف از این آیه و آیات مشابه است. بعضی این آیه را به این مضمون تفسیر کرده اند که هر جا با فتنه روبرو شدیم می توانیم فرد فتنه گر را به قتل برسانیم. مرحوم طالقانی تفسیر بسیار زیبایی ذیل این آیه دارد. ایشان می گوید «تقتموهم» با «وجد تموهم» مترادف نیست پس نمی توان گفت هر جا آنها را پیدا کردید، بکشید. ثقافت، دستیابی و چیره شدن با آزودگی است که وصف ضمنی فاعل و مفعول است. پس معنی آیه اینچنین می شود که بکشید آنها را هر جا و هر کجا و با آزودگی در یافتید که آنها موضع و پایگاه گرفته و آماده شده اند. چنان که آنها شمار از هر جا که جمع و

یارانش نمی شود). ایشان این برداشت را با مطالبی که بیان می کند توضیح می دهد و در واقعیت امر آن تفسیر را رد می کند. «و در هر جا و در هر حال آنها را یافتید بکشید و از مسکن و شهرشان اخراج کنید». آیت الله طالقانی توضیح می دهد که این امر موافق آیه پیش که می گوید «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰) و دیگر آیات جهاد نیست. خداوند در آیه پیش هشدار می دهد که مبادا در کار خود تجاوز و تعدی کنید که روش پیامبر هم چنین نبوده است. «و الفتنه اشد من القتل» که بیان حکمت حکم «واقتلوهم» است، اجتماع فتنه انگیز را می رساند و قتل هم اشاره به همین موضوع دارد، گرچه کشتن انسان بر عواطف انسانی سخت و ناگوار است، ولی فتنه ای که از پا گرفتن دشمنان حق ناشی می شود و آثار آن، از آثار قتل شدید تر است. مرحوم طالقانی تأکید می کند که در اینجا دشمن حق مطرح است و نه دشمنی فردی.

من این تفسیر را چند بار خوانده ام، با این که کوتاه است، اما در ک جامع به فرد می دهد. به نظر من روی تفسیر این آیه باید کار کرد و آن را به مسئله روز تبدیل کرد.

#### تفسیر این آیه نیز جزو نوآوری های آیت الله طالقانی است.

□ یکی دیگر از نوآوری های آیت الله طالقانی تفسیر آیه ۱۸۰ سوره بقره است که در مورد ارث توضیح می دهد. مرحوم طالقانی پس از توضیح چگونگی تقسیم ارث واژه «خیر» را در این آیات به معنای اضافه و مازاد مال می گیرد و می گوید اضافی مال را به کسانی که نیاز مند هستند بدهید، یعنی بین وراثت به کسی که بیشتر نیاز دارد بیشتر بدهید که این اضافی می تواند همان ثلث مال متوفی باشد.

#### پی نوشت:

۱- آیت الله طالقانی تحصیلات دینی خود را در مدارس رضویه و فیزیقه قم به پایان رساند. ایشان در زمان طلبگی آشنایی فراوانی با مرحوم امام (ره) داشت و روابط متقابل آن دو، بسیاری را در شگفتی افکنده بود. مرحوم آیت الله طالقانی موفق به کسب اجازه نامه اجتهاد از مرجع بزرگ آن روز آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی گردید و بعد از اتمام تحصیلات به تهران آمد و در مدرسه شهید مطهری (سپهسالار سابق) به تدریس علوم دینی مشغول شد.

# مثلث آزادی

اشاره: آنچه در پی می‌آید متن سخنرانی مهندس لطف‌الله میثمی با موضوع اخلاق است که در منزل دکتر حبیب‌الله پیمان در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۸۷ (چهارم رمضان ۱۴۲۹) ایراد شده است.

قال رسول الله (ص) «انما بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاقی را تمام و کامل کنم. می‌خواهم درباره مثلث آزادی صحبت کنم. این مثلث سه ضلع دارد: ضلع اول آن اخلاق، ضلع دوم آن تعریف بشر و ضلع سوم آن مکانیزم وحی است که هر سه از بندگی خدای خالق که من آن را مترادف آزادی می‌دانم نتیجه می‌شود. سعی دارم در این سخنرانی مطالب با استدلال همراه باشد.

## اخلاق

در دنیای معاصر اخلاق مردانی بوده‌اند. من چند مورد را ذکر می‌کنم که فکر نکنیم اخلاقی بودن و اخلاقی ماندن نشدنی است و اخلاقی بودن مخصوص انبیا و ائمه هدی است. گاندی می‌گفت من ۳۰ سال با نفس خود مبارزه کردم که کینه انگلیس را از دلم بیرون کنم و بتوانم یک مبارزه مرحله‌بندی شده با انگلیس را تعریف کنم. بالاخره هم موفق شد و

هند آزادی بدست آورد. گاندی هم مانند ما انسان بود. نمونه دیگر، مرحوم مصدق بود. آن گونه که مهندس حسینی بر این نقل می‌کرد وقتی مصدق به لاهه رفته بود، دکتر بقایی را هم با خود برده بود. (همان طور که می‌دانید دکتر بقایی از مخالفین سرسخت مصدق و سردمدار بیشتر کسانی شد که در کودتا شرکت داشتند. قتل افشار طوس - رئیس پلیس مصدق که کانون کودتا را کشف کرده بود - توسط یاران بقایی انجام شده بود. آیت‌الله کاشانی نیز به ایشان اعتماد مطلق داشت.) به هر حال وقتی با مصدق به لاهه رفته بود در لاهه خبر آوردند که بقایی در یکی از محله‌های بدنام لاهه در حال بد مستی توسط پلیس دستگیر شده است. دکتر محمد مصدق وقتی این خبر را شنید شروع به گریه کرد و گفت ما با چه کسانی می‌خواهیم با امپراتوری انگلیس مبارزه کنیم. مهم این است

که مصدق این سند و برگ برنده علیه بقایی را رونکرد و نخواست از این مسائل حتی علیه دشمن مسلم خود استفاده کند. البته به نظر من دست کم باید به آیت‌الله کاشانی و در محدوده معینی اطلاع می‌داد تا آیت‌الله کاشانی و دیگران به افرادی با چنین ویژگی‌هایی، اعتماد مطلق نداشته باشند. به هر حال چنین انسان‌های اخلاق‌مردی حتی در بحران‌های نیز مبنای اخلاق را حفظ کردند. وقتی لوی هندرسون - سفیر امریکا - به مصدق می‌گوید که حزب توده را غیرقانونی کن تا پول نفت سرازیر شود و حاکمیت تو را تضمین کنیم، مصدق می‌گوید من به قانون اساسی پایبندم و نمی‌توانم کار غیرقانونی انجام دهم و آزادی برای احزاب، اصل است. نظر مصدق این بود که اگر حزب توده غیرقانونی شود، زیرزمینی شده و گسترش بیشتری هم پیدا می‌کند. به هر حال این سیاست مصدق باعث شد که پس از کودتا - به دلیل عملکرد حزب توده - هر جریانی که به نام مارکسیسم سر برمی‌آورد، منتقد حزب توده باشد. حزب توده به این دلیل که در اوج آزادی‌های زمان مصدق عملکرد شایسته‌ای نداشت از درون فرو پاشید.

مورد دیگر آیت‌الله منتظری است که در اوج قدرت و در حالی که قائم مقام بودند، پس از برکناری بدون اعتراض کنار رفتند و مملکت را دچار تنش نکردند، نمونه دیگر مرحوم مهندس بازرگان است که وقتی از دولت موقت کنار می‌گشت و استعفا می‌دهد نگران نمی‌شود. بعضی می‌گویند اخلاق از دل دین بر نمی‌آید و معنویت و اخلاق از عقلانیت بر می‌آید و نه دین. به نظر من هم دین عقلانیت دارد و هم اخلاق دینی می‌تواند از دل این دین نتیجه شود. من همین آیه ۱۳ و ۱۴ سوره طه که ابتدای جلسه خوانده شد را اساس بحث می‌گذارم و از آن دو نتیجه مهم می‌گیرم. خداوند در کوه طور به حضرت

به نظر من اخلاق از دین نتیجه می‌شود و دین هم استدلال و عقلانیت دارد و اگر هستی محض را در استدلال‌مان در نظر بگیریم و استدلال‌مان هستی محور باشد و دین را هم مخلوق خدا بدانیم، پس اخلاق می‌تواند از عقلانیت دینی هم نتیجه شود، که بهترین اخلاق است. شاید منظور پیامبر از تمام و کامل کردن مکارم اخلاق، همین باشد

موسی (ع) می گوید: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» یعنی من تو را اختیار کردم. اختیار کردن بر اساس رجحان‌ها صورت می‌گیرد. گزینش خدا مثل گزینش‌های ما نیست. گزینش‌های خدا بر اساس واقعیت‌های زندگی موسی (ع) انجام شده است. پس از این که سرگذشت موسی را برایش می‌گوید، ادامه می‌دهد که «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» خوب گوش‌هایت را باز کن بین چه به تو وحی می‌شود. به نظر من در دیگر جاهای قرآن درباره وحی به یک مخاطب آشنا این طور صریح و آشکار صحبت نشده است. حالاً ببینیم در پی این آیه، پیام وحی چیست؟ «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» (طه: ۱۴)، یعنی خدا منم و هیچ‌خدایی جز این نیست. اینجا منطق تو حید مطرح می‌شود. فراز اول

آیه بیان می‌کند که خدایان زره زور و تزویر را نباید بپرستید، بلکه «الله» خداست. در این فراز هستی محوری مطرح می‌شود و نیستی در هستی راه و گذری ندارد. فراز دوم که پس از «ف» نتیجه آمده، می‌گوید «فاعبدنی»، یعنی تو مرا بندگی کن. اینجا خدا یک دره پر نشدنی و منطقی را مطرح می‌کند و می‌گوید من خدا هستم و تو بنده‌ای و باید بندگی کنی. جایگاه من خدایی کردن است و

جایگاه تو بندگی کردن. وقتی اعلام بندگی کنیم، دیگر نمی‌توانیم خدایی کنیم، استکبار بورزیم، خودخدایین و خودمطلق بین شویم. این چهار موردی که به آن اشاره کردم منشأ همه خشونت‌های تاریخ است. جایگاه خادما خدایی کردن است و روانیست بندگی کند.

در واقع خدا استدلالی برای موسی (ع) مطرح می‌کند که ما از آن غافلیم. ما فکر می‌کنیم «فاعبدنی»، یعنی فقط برای من نماز بخوان و روزه بگیر. این نوع عبادت - مانند نماز و روزه و... - راهم که در فرهنگ رایج ما می‌گویند استدلال ندارد. بسیاری از روشنفکران دینی ما معتقدند عبادت جدا از عقلانیت است. اما اینجا می‌گوید بندگی تنها مختص خداست و نمی‌توان بنده زره زور و تزویر بود. در آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» بندگی - آن هم به طور جمعی - تنها مختص و منحصر خداست.

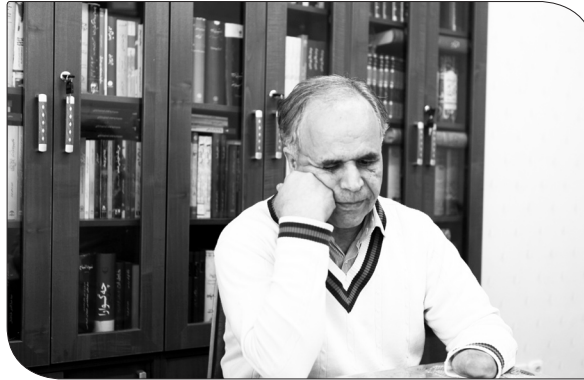
پرسش این است که اخلاق از کجا نشأت می‌گیرد؟ آن دره منطقی که بیان شد (جایگاه خدا خدایی کردن و جایگاه بنده، بندگی کردن است.) یک استدلال، و بلکه اساس استدلال است. خدا به روشنی می‌گوید «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) کسانی که عربی می‌دانند می‌گویند حصر در این آیه وجود دارد. جن و انس تنها برای بندگی خدا آفریده شده‌اند. نتیجه بندگی برای خدا چیست؟ نخست این که ویژگی خضوع و خشوع پیدا می‌کنیم و خودمان را در برابر خدا فقیر محض می‌دانیم. در این حالت بشر به خودخدا بینی نمی‌رسد و جنگ و خونریزی هم به وجود نمی‌آید. به نظر من همه مکارم اخلاقی که در قرآن و نهج البلاغه

**اگر بدانیم خدا، خالق، عالم، سمیع و بصیر است، سیر استدلالی «خالقیت تا اخلاق» طی می‌شود. تمام قرآن بر همین استوار است که خدای خالق، عالم است و خدای عالم، سمیع است و خدای سمیع، بصیر است. اخلاقی که بر این مبنا نهاده می‌شود، هم عاطفی، هم استدلالی و هم فراگیر است و همه بشریت هم آن را قبول دارند**

و صحیفه سجاده ذکر شده، از این بندگی نشأت می‌گیرد. خضوع و فقر محض فرد در برابر خدا، آزادگی و بزرگی می‌آورد. اگر ما برای خدا خاضع باشیم، چنین نیست که خودمان را کوچک کرده باشیم، بلکه در رابطه با خدای بزرگ، ما هم بزرگ می‌شویم. اگر ما می‌گوییم «الله اکبر» یعنی خدا بزرگتر از آنچه است که ما می‌اندیشیم، در واقع خودمان را هم بزرگ کردیم، ولی این خود بزرگی بینی، خودمطلق بینی و غیر از خودخدا بینی است که به خشونت می‌انجامد.

من در برابر برداشت‌های مارکسیست‌ها که می‌گویند خشونت از فاشیسم به وجود می‌آید و فاشیسم هم به انحصارات بین‌المللی مانند انحصارات نفتی، اسلحه‌ای، کامپیوتری و... وصل

می‌شود، نظر را هبردی مستقلی دارم. به نظر من افزون بر آن موارد، نوعی فاشیسم هم وجود دارد که از یک فرد ساده‌زیست هم می‌تواند به وجود آید و ما این را در ایران تجربه کرده‌ایم. فردی که ممکن است ساده‌زیست هم باشد به دلیل محور دانستن خودش، خدا را اثبات می‌کند و در نتیجه خدا را اسیر ذهن خودش می‌کند و در نهایت به دلیل این که این شخص فطرتاً خدا جوست، خودخدا بین و



خودمطلق بین می‌شود و آن گاه می‌گوید «این است و جز این نیست». منشأ تمام خشونت‌های غیر اخلاقی همین است. این فرد با همه ایمان، خشونت می‌ورزد، اما ساده‌زیست هم هست و خودش هم سابقه مبارزاتی داشته و در رژیم شاه هم شکنجه شده است. این که خدا می‌گوید ما باید بنده باشیم، باعث می‌شود که به هیچ‌یک از گرایش‌های خشونت‌آمیز مبتلا نشویم. در دعای کمیل می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي فَهَرَّتْ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ وَخَضَعَتْ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ» «من این که «انی» رامی‌آورد و بر هویت خودش که علی است تکیه می‌کند، به این هم توجه می‌دهد که خدایی رامی خواهد که رحمتش بر همه پدیده‌ها شراف داشته و گسترده است. این منشأ اخلاق است.

یکی از متفکران زمان ما می‌گوید اخلاق از عقلانیت نتیجه می‌شود و عبادت هم عقلانی نیستند. به نظر من اخلاق از دین نتیجه می‌شود و دین هم استدلال و عقلانیت دارد. اگر ما از خدا غفلت نکنیم و مانند ماهی که در آب است و حضور آب را حس نمی‌کند، نباشیم و اگر هستی محض را در استدلالمان در نظر بگیریم و استدلالمان هستی محور باشد و دین را هم مخلوق خدا بدانیم، پس اخلاق می‌تواند از عقلانیت دینی هم نتیجه شود، که بهترین اخلاق است. شاید منظور پیامبر از تمام و کامل کردن مکارم اخلاق، همین باشد.

در آیه ۱۴ سوره طه در استدلالی که خدا برای موسی (ع) می‌آورد، از خالقیت خود به مخلوقیت موسی می‌رسد. این یک استدلال فراگیر جهانی



است و ربطی هم به ادوار تاریخی ندارد. برای این که خدا، خداست و بنده هم بنده. در هیچ یک از ادوار تاریخی این استدلال از بین نرفته و تغییر نمی‌کند. وقتی خدا به ابلیس می‌گوید چرا به انسان سجده نکردی، می‌گوید «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» من بر ترم، او را از خاک و مرا از آتش خلق کردی. اینجا حتی شیطان رانده شده هم خالقیت خدا را قبول کرده است. می‌گوید «خَلَقْتَنِي»، یعنی خالقیت را پذیرفته است. اگر ما حتی نگاه شیطان به خدا را هم داشته باشیم، به هر حال نمی‌توانیم خالقیت را نادیده بگیریم. این در حالی است که ۹۰ درصد بحث‌های کلامی در آموزش‌های دانشگاه و حوزه و کلاً آموزش‌های جاری در دبستان، دبیرستان، حوزه‌ها و دانشگاه پیرامون اثبات خداست. اگر ما حتی با بینش شیطان هم به خدا نگاه کنیم، دست کم نیازی برای اثبات خدا نمی‌بینیم. مشرک، کافر، منافق و ملحد خالقیت خدا را قبول دارند، پیامبران و مؤمنان هم همین‌طور. پس زبان مشترکی میان همه بشریت وجود دارد.

اگر ما حتی در حد شیطان هم خدا را پذیرفته باشیم - که همه بشریت این وضعیت را دارند - در مرحله بعدی، آیه قرآن است که «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (ملک: ۱۴) آیا کسی که خلق کرد، علم ندارد؟ من هنگامی که روی چاه‌های نفت کار می‌کردم همواره این آیه را برای خودم تکرار می‌کردم. من که مهندس نفت بودم می‌دانستم ته چاهی که عمقش ۳۰۰۰ متر است، چه می‌گذرد، زیرا طراح و مجری‌اش بودم و از وضعیت آن اطلاع داشتم. کسی که قفل را طراحی کرده می‌داند درون آن چیست، حال آیا خالق آسمان‌ها و زمین از آنها خبر ندارد و به آن علم ندارد؟ بنابراین مراحل استدلال از خالقیت آغاز می‌شود و به علم خدا می‌رسد. کسی که علم دارد، می‌بیند و می‌شنود. با این استدلال به خدای ناظر می‌رسیم. بچه که بودم مادرم می‌گفت قند نخور. من در حضور او قند نمی‌خوردم، ولی وقتی مادرم نبود قند می‌خوردم. اگر بدانیم خدا، خالق، عالم، سمیع و بصیر است،

سیر استدلالی «خالقیت تا اخلاق» طی می‌شود. تمام قرآن بر همین استوار است که خدای خالق، عالم است و خدای عالم، سمیع است و خدای سمیع، بصیر است. اخلاقی که بر این مبنا نهادینه می‌شود، هم عاطفی، هم استدلالی و هم فراگیر است و همه بشریت هم آن را قبول دارند، چون اساس استدلالش از حداقل‌ها - که بینش شیطان است - آغاز می‌شود؛ شیطانی که پدر ملحدان، مشرکان، کافران و منافقان است. در یک کلمه، اخلاق از نتایج بندگی و آزادگی است.

بحث من در مورد مثلث آزادگی بود که یک ضلع آن همین اخلاق است، که به طور فشرده توضیح دادم. در آموزش‌های رایج و ترجمه‌ها، عبادت را به معنای پرستش می‌گیرند، در حالی که به نظر من خدانیازی به پرستش ما ندارد. یک تعریف عبادت، همان بندگی خداست و این که جز او را نپرستیم، یعنی تسلیم خدایان زر و زور و تزویر نشویم. بیشتر مبارزات علیه طاغوت هم در همین راستا بوده است. تعریف دیگر عبادت به لحاظ لغوی، هموار کردن ناهمواری‌هاست، مثلاً در عربستان به ماشین جاده صاف کن می‌گویند «عابد». در این نوشته بر اساس ریشه لغوی عبادت، تعریف آن چنین می‌شود

که ما باید با ارزش‌های الهی، ناهمواری‌های نفس خود را هموار کنیم. برای نمونه مادچار غضب، حسد، شهوت و... می‌شویم ولی با صفات خدا و ارزش‌های الهی است که می‌توانیم ناهمواری‌های درون خود را هموار کنیم که نتیجه‌اش اخلاق می‌شود: «وَالْكَافِرِينَ الْغَائِقِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (کسانی که با ارزش‌های الهی خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی‌گذرند).

### تعریف بشر

ضلع دوم مثلث آزادگی، تعریف بشر است. در اعلامیه حقوق بشر، انسان یک تعریف بیولوژیک دارد که با ضمیر مذکر آغاز می‌شود. در حالی که وقتی مدل عوض شود و از هستی‌محوری و خالقیت خدا شروع کنیم، همه ما مخلوق بوده و برابریم و جنسیت، نژاد و فرهنگ مطرح نیست. اینجا حتی می‌توان با فرعون هم گفت و گو داشت، چون او هم «الله» را قبول داشته است. اگر برای رادر مخلوق بودن بپذیریم، دیگر زن و مرد معنا ندارد. در داستان آدم و زوجهش در ۸ سوره قرآن در تمام خطاب‌هایی که خدا یا شیطان به آدم و زوجهش کرده است، این دو نفر با هم برابر بوده‌اند. آنها با همدیگر در بهشت خلوص و صفا و فراوانی نعمت بودند، با هم فریب خوردند، با هم توبه کردند، با هم صعود کردند و به هدایت رسیدند و جالب این که هر دو با هم به مقام وحی رسیدند. در نتیجه اینجا آدم و زوجهش و بلکه همه بشریت با هم مساوی هستند. این که چرا انواع بشر با هم مساوی هستند، بر اساس مخلوق بودن آنهاست. مساوی بودن با همدیگر و این که انسان با خدا بدون واسطه در ارتباط باشد، حق بشر است. مزیت دین این است که دین، تکامل محور است و عنصر زمان جایگاه والایی در دین دارد. این مسئله‌ای است که در اعلامیه حقوق بشر ملحوظ نشده است. به هر حال هر ملتی مسیری را باید طی کند و زمانی می‌برد تا به این حقوق واقعی برسد. این مسئله در دین مورد توجه قرار گرفته، چرا که اراده خدا بر تکامل تدریجی است و این قرآن - به گفته آقای طالقانی - اراده

مزیت دین این است که دین، تکامل محور است و عنصر زمان جایگاه والایی در دین دارد. این مسئله‌ای است که در اعلامیه حقوق بشر ملحوظ نشده است. اراده خدا بر تکامل تدریجی است و این قرآن - به گفته آقای طالقانی - اراده است و تدریج و عنصر زمان در آن کاملاً مشهود است

تشریحی خداوند است و تدریج و عنصر زمان در آن کاملاً مشهود است. البته اعلامیه حقوق بشر دستور بشر است و مورد احترام هم هست، اما باید با آن برخورد تعالی بخش کرد. بر اساس تعریف بشر که از مخلوقیت خدا نتیجه می‌شود، هر انسانی هر لحظه احساس مخلوقیت می‌کند و از این طریق هیتلر و موسولینی و... نیز پدید نمی‌آید. بشر در این تعریف، جایگاه خود را در کل هستی، جایگاه مخلوقیت می‌داند نه خالقیت، و از درون آن خود خدایی، خود مطلق بینی و استبداد نتیجه نمی‌شود.

بیشتر مردم امریکا، سیاهپوستان را دوست ندارند ولی آنها را تحمل می‌کنند، در حالی که با دیدگاه مخلوقیت، آنها را دوست داریم و سعی می‌کنیم در پروسه تعاون، به ارتقای هم کمک کنیم. نتیجه احساس مخلوقیت، احساس معیت است که خداوند را قریب و نزدیک و از رگ گردن به خود نزدیکتر بدانیم. اینجا حوزه‌ای است که اضطراب و افسردگی در آن جایی ندارد.

### مکانیزم وحی

سومین ضلع مثلث آزادگی، مکانیزم وحی است. خدا به موسی می‌گوید

خوب گوش کن که چه چیزی به تو وحی می شود. فرز اول این وحی، خدا بودن خداست و فرز دوم مخلوق بودن بشر است. این باعث می شود که میان موسی و خدا رابطه ای وجودی یا بندنافی به وجود آید. وقتی چنین در شکم مادر است، حالات مادر به جنین منتقل می شود. با الهام از این رابطه و برای تقریب به ذهن، من اسم رابطه میان انسان و خدا را رابطه «بندنافی» گذاشته ام، ولی بهتر است بگوییم «رابطه وجودی». ما که مخلوق هستیم با خدا رابطه وجودی داریم که بستری است برای گفت و گو با خدا. سرعت سیر صوت، ۳۴۰ متر در ثانیه است و سرعت سیر نور، ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه است. سرعتی بالاتر از این هم وجود دارد. سرعتی که رابطه میان ما و خدا را ایجاد می کند، اصلاً زمان مند نیست. نمی توان گفت لحظه ای بین این دو فاصله ای هست. پس از این که ملموس شد این سرعت رابطه وجودی چقدر زیاد است، باید بگوییم این رابطه، بستری وحی است. خدا از رنگ گردن به ما نزدیکتر است. دیگر این که توحید، مقدم بر وحی است. اگر ما هستی محور نباشیم نمی توانیم این رابطه وجودی را با خدا داشته باشیم. موسی (ع) به این وسیله با خدا حرف می زد، خدای موسی یک خدای اثبات کردنی نبود. با خدای اثبات کردنی یا مخلوق نمی شود گفت و گو کرد (شاید بتوان این کار را کرد، ولی در واقع گفت و گوی انسان با ذهن خودش است و تعالی نمی آورد). یکی از مشکلات سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ همین بود که به تغییر ایدئولوژی

انجام مید. اعضا می گفتند ما می خواهیم از خدا کمک بگیریم، با خدایی که مبنای فلسفه ماست گفت و گو کنیم و پاسخ پرسش هایمان را بگیریم. با این مبانی می توان به عقلانی بودن وحی رسید، به این شرط که خدا را رکن اول این بستر بگیریم و مخلوق بودن خودمان را هم رکن دوم بدانیم و گفت گوی خودمان را هم در این بستر بدانیم. در تشهد نماز می گوئیم: «...أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، گواهی می دهیم که محمد عبد او است. چون محمد به مخلوقیتش آگاه شده است، به مقام عبد بودن رسیده است. وقتی عبد شد و توانست با خدا گفت و گو کند، رسالت هم بر او سوار می شود.

ضلع دیگر مثلث آزادگی، احساس مخلوقیت و نهادینه کردن آن در خودمان است که منشأ تمام اخلاق هاست. خدا صاحب کل حسنات است. در دین زرتشت سنت گفتار نیک و پندار نیک و کردار نیک وجود داشت،

ولی معلوم نیست اگر نیت نیک داشته باشیم، سخن نیکویی هم بگوییم. در عالم خارج لزوماً چنین نیست. گفتار نیک باید به خالق نیکي ها تأویل شود. «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره: ۱۱۲)<sup>(۱)</sup>، چنین شخصی هیچ اضطراب و افسردگی ندارد. خدا خالق نیکي هاست و اگر ما اخلاق را در این بستر ببینیم، هم استدلالی است و هم به مرحله احساس نظارت خدا یا «خداناظری» می رسیم. وقتی خدا به موسی می گوید به سوی فرعون برو، موسی می گوید من می ترسم که فرعون افراطی شود و... خدای می گوید: «قَالَ لَا تَخَافْ إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأُزِي» (طه: ۴۶)، من با شما هستم، می بینم و می شنوم. با این استدلال، موسی نیرو می گیرد. اصل معیت، یکی از اصول محکم قرآن است «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (شعراء: ۶۲) و «...وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...» (حدید: ۴) خدا می گوید هر کجا که باشید من با شما هستم. موسی هم وقتی در مرحله اول عصایش از دها شد و یا وقتی طناب های ساحران تبدیل به ازدها و مار شدند ترسید، ولی وقتی در پناه آفریدگاری قرار

بگیریم که خالق همه هستی هاست می توانیم با ترس درونی مان برخورد کنیم. در سال ۱۳۴۸ یکی از فعالان سیاسی رادر مرز گرفته بودند، یک ساواکی به او گفته بود تو دیدگاهی داری که دوست داری اسمت در تاریخ باشد. من همین جا تو را خاک می کنم و هیچ کس نمی فهمد. آن فعال سیاسی با این حرف بریده بود، در حالی که وقتی

ما با استدلال قرآنی به خدای ناظر، سمیع و بصیر می رسیم مقاوم می شویم. به امام موسی (ع) در زندان می گویند اینجا که کسی نیست عذر خواهی کن، ولی او خدا را ناظر می داند و چنین نمی کند. به هر حال دین ما استدلال دارد و اخلاق هم می تواند از این استدلال دینی، استخراج شود. این در حالی است که میان بزرگان روشنفکری دینی اختلاف بزرگی وجود دارد، که اخلاق از دین نتیجه می شود یا از عقلانیت.

#### پی نوشت:

۱- آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکو کار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند، بنابراین، بهشت خدا در انحصار هیچ گروهی نیست.

**ضلع دیگر مثلث آزادگی، احساس مخلوقیت و نهادینه کردن آن در خودمان است که منشأ تمام اخلاق هاست**

**خواهندگان محترم نشریه!**  
**بار سال نظرات و پیشنهادات خود، ما را در هر چه پر بارتر کردن نشریه یاری کنید:**

**MEISAMI40 @ YAHOO.COM**

**بمراجعة به سایت لطف الله میثمی به آدرس:**

**WWW.MEISAMI.COM**

**مقاله و یادداشت های بیشتری مطالعه کنید.**



دیوید وارد میلر  
برگردان: کمال رضوی

# نظریه تفکیک به مثابه جایگزینی برای نظریه سکولاریزاسیون

چشم‌انداز ایران: مقاله‌ای که در پی می‌آید را به همراه چند پرسش برای برخی از صاحب‌نظران فرستاده و آنها نیز ضمن پاسخ به پرسش‌های نشریه نظر خود را در ارتباط با این مقاله مطرح کرده‌اند.

## مقدمه مترجم

مقاله پیش رو ترجمه‌ای است از بک کارنوشته دکتر دیوید وارد میلر، پژوهشگر و متخصص الهیات انگلیسی‌زبان که در سال ۲۰۰۰ میلادی نگاشته شده است. نویسنده مقاله، دیوید میلر، عضو هیأت علمی دانشگاه پرینستون آمریکا، مدیر مرکز «ابتکار ایمان و فضای کار»

فعالیت می‌کند. علاوه بر فعالیت‌های آموزشی، پژوهشی و نگارشی، وی به‌طور مکرر در گردهمایی‌های رهبران تجاری، رویدادهای مربوط به شرکت‌ها و همایش‌های دانشگاهی به ایراد سخن پرداخته و دیدگاه‌هایش در رسانه‌هایی نظیر نیویورک تایمز، وال‌استریت ژورنال، مجله فورچون و شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی موردارجاع است.

رابطه میان دین و اقتصاد، حوزه تخصصی و اصلی فعالیت‌های علمی دیوید میلر است. مقاله پیش‌رو نیز بی‌ارتباط با این حوزه تخصصی نیست، بویژه این که در بخش پایانی این مقاله، به جنبش ایمان در فضای کار ارجاع می‌دهد. اما به جز این گرایش کلی، در این مقاله، میلر ادعایی را مطرح کرده که شایسته تأمل و بررسی بیشتر است. وی اظهار می‌دارد که نظریه سکولاریزاسیون که مدعی افول دین در جامعه مدرن بوده و بر کمرنگ شدن نقش دین در دنیای جدید تأکید می‌کند، نمی‌تواند از پس توضیح روندهای جوامع کنونی بر بیاید. در مقابل میلر، نظریه تفکیک را به عنوان جایگزینی برای نظریه سکولاریزاسیون مطرح می‌کند که مبتنی بر تغییر جایگاه دین در جوامع جدید است و نه افول یا تنزل آن. نظریه تفکیک و تمایز (Differentiation) که دارای بنیادهایی استوار در نظریات جامعه‌شناسان کلاسیک بوده و بویژه با مکتب کارکردگرایی ساختاری و نظریه سیستم‌های نیکلاس لومان

بر هر ناظر آگاه جامعه ایران پوشیده نیست که مسئله دین و چگونگی حضور در عرصه عمومی از چالش‌ها و گره‌های فکری آینده ایران است و فارغ از وضعیت حاکمیت، باید برای آن تدبیری اندیشیده شود تا صورت‌بندی درستی از چگونگی نقش آفرینی دین در جامعه در آینده ایران حاصل آید؛ دستیابی به این صورت‌بندی برای کاستن از هزینه‌های اجتماعی احتمالی که از فقدان گفت‌وگو حول مسئله مورد بحث نشأت می‌گیرد، ضروری و حیاتی است

(Faith & Work Initiative) و پژوهشگر جنبش «ایمان در فضای کار» است. وی پیش از آن که به دانشگاه پرینستون برود، برای مدت پنج سال در دانشکده مدیریت و الهیات دانشگاه ییل به تحصیل مشغول بوده و مدیریت اجرایی مرکز ایمان و فرهنگ دانشگاه ییل (Yale Center for Faith & Culture) را نیز بر عهده داشته است. میلر پیش از آن که وارد دانشگاه شود، برای مدت ۱۶ سال در تجارت جهانی عهده‌دار جایگاه مدیریتی بوده و ردپای این فعالیت‌های تجاری را در حوزه علاقمندی وی برای پژوهش و تحصیل در دانشگاه (ایمان در فضای کار) می‌توان مشاهده کرد.

وی نویسنده کتاب «خدا در فضای کار: تاریخ و وعده جنبش ایمان در فضای کار» (God at Work: The History and Promise of the Faith at Work Movement) منتشر شده در سال ۲۰۰۷ توسط انتشارات آکسفورد است که به بررسی تاریخچه و عملکرد جنبش ایمان در فضای کار اختصاص دارد. این کتاب در واقع مرتب با رساله

دکترای دیوید میلر در رشته دین و جامعه (اخلاق اجتماعی) در دانشگاه پرینستون با عنوان «جنبش ایمان در فضای کار: رشد، پویایی‌ها و آینده آن» می‌باشد. میلر هم‌اکنون به عنوان پژوهشگر و مشاور در دانشگاه پرینستون در حوزه «روش اخلاقی، هدایت‌گری و نقش ایمان در فضای کاری»

(جامعه‌شناس آلمانی) صورت‌بندی نوینی یافته، عمدتاً بر این مسئله تأکید می‌ورزد که در جوامع جدید، ساحت‌های مختلف جامعه بیش از پیش از یکدیگر تفکیک شده و در ارتباطی متقابل با یکدیگر، نظام جامعه را قوام می‌بخشند. بر این اساس، دین نیز به عنوان یکی از خرده‌نظام‌های اجتماعی،

پژ: مرداد ۱۳۹۱  
شماره ۱۳۹۱  
پژ: انداز ایران

در کنار اقتصاد، سیاست و نظام حقوقی و در تعامل با این خرده‌نظام‌ها، دارای کارکرد ویژه و غیر قابل جایگزینی خود می‌باشد. دیوید میلر در این مقاله، ضمن پذیرفتن چارچوب کلی نظریه تفکیک لومان و طرح آن به عنوان نظریه‌ای با قدرت تبیین‌کنندگی بیشتر درباره وضعیت و جایگاه دین در جهان جدید نسبت به نظریه سکولاریزاسیون، تلاش می‌کند از نظریه تفکیک لومان هم فراتر رفته و دین را نه تنها به عنوان یکی از خرده‌نظام‌های نظام اجتماعی، بلکه ساحتی گسترش یافته در تمامی نظام اجتماعی مطرح کند.

وی در بخش پایانی مقاله خود از گروه‌های فعال در «جنبش ایمان در فضای کار» به عنوان نمونه‌ای تحقق یافته از نظریه تفکیک در جهان جدید نام می‌برد و آن را شاهدی بر مدعای خود می‌داند. جنبش «ایمان در فضای کار» (Faith in the Workplace) یا «معنویت در فضای کار» (Spirituality in the Workplace) جنبشی است که در دهه‌های اخیر در امریکای مرکزی آغاز شد و به تدریج گسترش یافت و امروزه ابعاد بین‌المللی بیشتری پیدا کرده است. این جنبش توسط افرادی که در پی زندگی کردن با ایمان یا ارزش‌های معنوی در فضای کاری خود هستند، بنا نهاده شده و مبنای آن از این قرار است که افراد یا سازمان‌ها، به کار به عنوان یک مسیر معنوی یا فرصتی برای بهبود و مشارکت در جامعه به شکل معنادار بنگرند. در این جنبش مفاهیمی نظیر مسئولیت، نوع دوستی، حمایت از دیگران و همبستگی مورد تأکید هستند. دیوید میلر خود از فعالان و پژوهشگران جنبش ایمان در فضای کار است و به خوبی از چگونگی عمل این گروه‌ها در جوامع غربی آگاهی دارد.

گرچه میلر این مقاله را با عطف توجه به ویژگی‌های جوامع جهان مسیحی نگاشته، اما از آنجا که موضوع سکولاریسم و سکولاریزاسیون از سال‌ها قبل در صدر مباحث فکری جامعه ایران بوده، طرح نظری پیش روی نهاده شده توسط میلر

مبنی بر امکان جایگزینی نظریه سکولاریزاسیون با نظریه تفکیک می‌تواند به پیشبرد مباحثات فکری در ایران یاری رساند. در توضیح بیشتر باید گفت که بر هر ناظر آگاه جامعه ایران پوشیده نیست که مسئله دین و چگونگی حضور در عرصه عمومی از چالش‌ها و گره‌های فکری آینده ایران است و فارغ از وضعیت حاکمیت، باید برای آن تدبیری اندیشیده شود تا صورت‌بندی درستی از چگونگی نقش آفرینی دین در جامعه در آینده ایران حاصل آید؛ دستیابی به این صورت‌بندی برای کاستن از هزینه‌های اجتماعی احتمالی که از فقدان گفت‌وگو حول مسئله مورد بحث نشأت می‌گیرد، ضروری و حیاتی است. تأمل در مورد نظریه مطرح شده توسط دیوید میلر، در راستای جامعه عمل پوشاندن به ضرورت مذکور می‌تواند مدنظر صاحب‌نظران و محققان علوم انسانی قرار گیرد. با این مقدمه و معرفی کوتاه به سراغ متن اصلی نوشته دیوید میلر می‌رویم.

### ۱- مدرنیزاسیون/سکولاریزاسیون: دور کیم ووبر

اصطلاح‌های «مدرنیزاسیون» و «سکولاریزاسیون» به‌طور همزمان، هم اصطلاح‌های مفید و گره‌گشایی در جامعه‌شناسی دین هستند و هم فاقد

مزیت و زیان‌رسان. مفید هستند از این جهت که می‌کوشند توصیف یا حتی نظریه‌ای از آنچه که به نظر می‌رسد تغییراتی در چگونگی مناسبات مشترک و ارتباط دوسویه دین و جامعه است، ارائه دهند. از این جهت زیان‌رسان هستند که این اصطلاح‌ها، گرایش به این دارند که تمامی چیزها برای تمامی مردم را معنا کنند و همچنین فاقد وضوح و تشخیص کافی حتی میان پژوهندگان و دانشوران است. من به پیروی از رابرت ووث‌نو<sup>۳</sup>، مدرنیزاسیون را به عنوان بازشناسی این مسئله در نظر می‌گیرم که امر متفاوت و پیچیده‌تری در دوره ما نسبت به جوامع باستان، ماقبل تاریخ یا اصطلاحاً سنتی، وجود دارد. مدرنیزاسیون، نه یک نظریه یا رخداد منفرد، بلکه یک فرایند است. این فرایند در بر دارنده پیشرفت قابل توجه در فناوری، ارتباطات، تولید صنعتی، پژوهش، بهداشت و علوم است. با فرایند [مدرنیزاسیون، انسان قادر شده است که به شکل فزاینده‌ای پرسش‌های پیرامون طبیعت را خودش پاسخ گوید و برای توضیح مجهولات خود، کمتر و کمتر به موجودات ماورایی یا خدایان<sup>۴</sup> رجوع کند.

اصطلاح سکولاریزاسیون، پیچیده‌تر [از مدرنیزاسیون] است. به گفته لری شاینر<sup>۵</sup>، ریشه سکولاریزاسیون، واژه saeculum می‌باشد که در اصل به معنای یک عصر یا دوره زمانی است. طی معاهده صلح وستفالی<sup>۶</sup>، این واژه به انتقال مالکیت از کلیسا به دولت اطلاق شد. بعدها این واژه به معنای تفسیری از زندگی بدون ارجاع به دین، به کار رفت. پس از دهه ۱۹۶۰، «نظریه سکولاریزاسیون»، در میان جامعه‌شناسان، به عنوان روشی برای تبیین افول مشهود در دین، رواج یافت. حامیان نظریه سکولاریزاسیون استدلال می‌کنند که در دوران مدرن، یک افول (به گفته برخی، اجتناب‌ناپذیر و غیر قابل بازگشت) در دین و تأثیر آن در جامعه رخ داده است. هر چند در مقابل، من استدلال می‌کنم که سکولاریزاسیون با تعبیر آن به یک «تغییر در [جایگاه] دین» بهتر فهم می‌گردد؛ این تغییر عبارتست از این که تأثیر



ماکس ووبر

دین در جامعه، اکنون خود را به شکل دقیق‌تر و هوشمندانه‌تری<sup>۷</sup> در سپهر زندگی متکثر و تفکیک یافته<sup>۸</sup> (یا سیستم‌های لومان<sup>۹</sup>) آشکار می‌سازد. افزون بر این، من استدلال می‌کنم که «نظریه تفکیک» پارادایم مفیدتری نسبت به «نظریه سکولاریزاسیون» برای فهم تغییر در [جایگاه] دین - که آمیخته با تناقض‌های فزونی یافته، پیچیده شدن‌ها، توسعه سیستم‌ها، مرزهای بی‌ثبات و درهم‌فرورفته، و بحران‌ها و رخداد‌های مدرنیته است - می‌باشد. برای ساختن پوسته این تز، به دور کیم ووبر و فهم آنها از مذهب و جامعه، ضمن بیان توأمان نقاط قوت و نقایص و ناکارایی‌های نظریات آنها، ارجاع خواهم کرد. در خلال این کاوش‌گری، توجه ویژه‌ای به این امر خواهم کرد که چگونه این مباحث بر پروژه من در باب «ایمان و فضای کار» تأثیر خواهد گذاشت. به طور خلاصه، پروژه من عبارتست از تحلیل این که مومنان [افراد اهل ایمان]<sup>۱۰</sup> با حرکت در سپهرهای مختلف زندگی (یا به تعبیر لومان، سیستم‌های اجتماعی)، تحت چه شرایط و چگونه، دعاوی مربوط به ایمان خود را با نیازمندی‌ها و تقاضاهای کاری‌شان، تنظیم می‌کنند.



\*\*\*

دور کیم در کتاب مشهورش، «صور بنیانی حیات دینی»، گزاره‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی را بیان می‌کند که من با این بحث مرتبط یافتیم. نخست این که، پس از مطالعه جوامع باستانی بومی اولیه و نمادها و مناسک دینی‌شان، این اصل تو تمیک را طرح می‌کند که دین و جامعه، ضرورتاً و اساساً یکسان هستند («آیا این بدان معنا نیست که خدا و جامعه عین یکدیگر و یکسان هستند؟»). دوم این که، وی دین را به عنوان مجموعه‌ای منسجم از اعمال و باورهایی که متعلق به چیزهای مقدس (یعنی چیزهایی که مجزا و محرم نگاه داشته می‌شوند) هستند و افراد را در قالب یک اجتماع اخلاقی واحد به هم پیوند می‌دهند. سوم این که، وی نتیجه می‌گیرد که تمامی دین‌ها درست و واجد حقیقت هستند (یعنی تمامی دین‌ها، بیانگر نوعی حقیقت

هستند؛ حتی اگر [آن حقیقت] آنچه معتقدان [به آن دین‌ها] می‌اندیشند، نباشد). چهارم، وی نتیجه می‌گیرد که جامعه واجد تقدم بر افراد است، در نتیجه دین، متغیر وابسته و جامعه متغیر مستقل است. نتیجه این یافته‌ها این است که دور کیم دین را به درک و تعبیر کارکردگرایانه‌اش منطبق می‌سازد که بر محتوا یا جوهر دین نظر نمی‌افکند و واقعیت مستقل هستی‌شناختی یا منشأ درونی آن جدای از جامعه را انکار می‌کند. بنابراین، پروژه دور کیم این است که نشان دهد که دین چگونه در جامعه عمل کرده و واجد کارکرد است. وی نتیجه می‌گیرد که دین یک نقش تنظیمی گسترده دارد و برای جامعه همبستگی‌ای فراهم می‌آورد تا افراد را در کنار یکدیگر نگاه دارد؛ دین باعث تهییج و انگیزش و کنترل رفتار شخصی می‌گردد. در پرتو این باید گفت که از کارکردگرایی دور کیم تا رسیدن به فهمی از دین به عنوان افیون توده‌ها (مارکس) و به عنوان یک فرافکنی انسانی (فوترباخ) یا به عنوان یک فرافکنی روانشناختی (فروید)، فاصله چندانی نیست.

دور کیم بر اعمال و مناسک، بیش از باورها تأکید می‌ورزد. برای نمونه، در بحث از «کیش عبادی منفی و کارکردهایش» و «کیش عبادی

مثبت و کارکردهایش» [خط‌کشی‌ها از نویسنده است]، دور کیم اهمیت اجتماعی اعمال مناسکی مربوط به مقدس و نامقدس را تشریح می‌کند. اشیای مقدس از کاربرد عادی جدا نگاه داشته می‌شوند و با معنابخشی دینی بارور می‌شوند (فاقد تقدس ذاتی هستند). جامعه‌ا عملی را برای خالص نگاه داشتن مقدس و مجزا نگاه داشتن آن از نامقدس، ایجاد می‌کند. دور کیم استدلال می‌کند که مقدس، واجد خصیصه «سرایت کردن»<sup>۱۱</sup> است و نباید در تماس با نامقدس قرار بگیرد. کارکرد کیش عبادی منفی، ترسیم مرزها و تحریم هاست (مرزها، یک مفهوم مهم [نظریه سیستم‌های] لومان است). در مقابل، کیش عبادی مثبت برای این به کار می‌رود که مناسکی فراهم آورد تا جامعه را به دنیای مقدس نزدیکتر سازد. من این وجه

از [کار] دور کیم را هم مفید و هم زیان‌رسان یافتیم. از این جهت مفید است که وی این مسئله را تشخیص می‌دهد که سیستم‌ها برای تعریف و تشخیص، نیازمند مرزها هستند. این امری است که ممکن است از سوی متألّهان کلیسای اصلاح [پروتستان]<sup>۱۲</sup> با عنوان «آزادی درون صورت»<sup>۱۳</sup> مورد ارجاع قرار گیرد. از سوی دیگر، آن گونه که دور کیم دین را می‌بیند که جهان را به دو قلمرو (مقدس و نامقدس) تقسیم می‌کند، به شکل واضحی در تعارض با بخش‌هایی از سنت مسیحی که تمامی جهان مادی مخلوق را به عنوان «خیر»<sup>۱۴</sup> در نظر می‌گیرد و هر چیزی بخشی از قلمرو الهی تلقی می‌گردد، است. افزون بر این، دور کیم، در «کیش عبادی منفی» این امر را مفروض می‌گیرد که «هیچ چیز مشترکی» میان دو جهان [مقدس و نامقدس] وجود ندارد؛ و این که فضاها را اشغال شده توسط امر [دینی و سکولار

**دور کیم و وبر، گرچه از وجوه چندی مفید و کم‌رسان هستند، اما در نهایت امر، قادر به ارائه پاسخ‌های کاملی برای مسائل و مباحث جامعه‌مدرن و پیچیده شده و به لحاظ کارکردی تفکیک یافته‌مانیستند. مفروض دور کیم که جامعه واجد تقدم بر فرد است و این که دین صرفاً همان جامعه یا اجتماع اخلاقی است، واقعیت هستی‌شناختی دین و جایگاه انگیزش‌های دینی در جامعه را نفی می‌کند. همچنین، مرزهای مقدس / نامقدس دور کیم در جهانی مدرن، [با اجزای] وابسته به یکدیگر، و به لحاظ کارکردی تفکیک یافته که مرزهایشان، سیال و موقتی هستند، ناکارآمد است**

مجزای از یکدیگر نیستند؛ و این که زندگی مقدس و نامقدس نمی‌توانند در فضای یکسانی وجود داشته باشند. سیستم دور کیم، پاسخی به این پرسش مورد علاقه من نمی‌دهد که آن هنگام که مقدس و نامقدس با یکدیگر هم‌پوشانی می‌یابند، یا آن هنگام که هر دو فضای یکسانی را اشغال می‌کنند، یا آن هنگام که این دو در تنش با یکدیگر قرار می‌گیرند، چه رخ می‌دهد؟ من دو گانه مقدس / نامقدس دور کیم را بویژه برای افراد مؤمنی که در سپهر اقتصادی فعالیت دارند، مسئله‌زا و غامض می‌یابم. این دوگانگی، به ثنویت<sup>۱۵</sup> - دیدگاه پیروان مانی<sup>۱۶</sup> در خصوص جهان مادی - و تفکر کاتولیک قرون وسطایی «رسالت»<sup>۱۷</sup> به عنوان تنها تعلق کشیش بودن، و کسانی که دنیا را برای احکام دینی پس می‌زنند، می‌انجامد. آیا کار نمی‌تواند حتی بدون این که با آنز و همراه باشد، مقدس باشد؟ آیا [حوزه] سکولار و دنیایی، نمی‌تواند قلمرو امر مقدس باشد؟

انتقادهای دیگری می‌تواند در مقابل دور کیم مطرح گردد؛ هم در مقابل نظریه‌اش درباره دین و جامعه (استیو بروس<sup>۱۸</sup>، متذکر می‌شود که دور کیم نظریه دین ارائه نمی‌دهد، بلکه نظریه‌ای درباره دین ارائه می‌دهد) و هم درباره ارتباط

نظریه‌اش با سپهر اقتصاد. از نظر روش‌شناختی، مطالعه‌ای که دور کیم نتایج خود را بر آن مبتنی می‌سازد، از جهات گوناگونی ناقص و ناکاراست (برای نمونه، وی تمامی یافته‌هایش را بر داده‌های محدودی مبتنی می‌سازد؛ مسلم فرض می‌کند که یک جامعه ساده نمونه و الگوی اولیه یک جامعه پیچیده است؛ و همچنین فرض می‌کند که جوهر یک مورد خاص یا جوهر جامعه به طور عام یکسان است). به لحاظ نظری، همچنان که بروس اشاره می‌کند، کار دور کیم از این جهت که این استدلال که دین چیزی جز جامعه نیست، ابطال‌ناپذیر است، دچار نقص و سستی است. بروس همچنین استدلال می‌کند که پیوندی که در دور کیم میان امر مقدس و جامعه برقرار می‌کند، پیوندی تصویری<sup>۱۹</sup> و نه احتمالی<sup>۲۰</sup> است. به علاوه، تنها به این سبب که

جامعه در واقع ممکن است یک اجتماع اخلاقی باشد، منطقی و ضرور تا به این معنا نیست که جامعه و مذهب مترادف یکدیگرند. افزون بر این، فقدان توجه دور کیم به مباحث ماهوی و ذات گرایانه<sup>۲۱</sup>، سبب می شود که وی احتمال واقعیت هستی شناسختی دین را نفی کند و همچنین تأثیری که یک فرد دینی و یک ایده دینی می تواند بر جامعه داشته باشد را انکار نماید. در واقع، اغلب فردی که با آگاهی و انگیزه دینی انگیزه می شود است که زندگی و موقعیت اجتماعی اش را به خطر می اندازد تا اعمال جمعی را تغییر دهد (به عنوان نمونه، مدافعان حقوق مدنی). در نهایت این که، به لحاظ مردم شناسختی، انتقادهایی بر کار دور کیم وجود دارد (به عنوان نمونه، تمامی دین ها، میان امر مقدس و امر دنیوی (سکولار)، تفکیک ایجاد نمی کنند؛ تو تمیسم و ساختار کلان، همیشه به آن شکل که دور کیم فرض می کند، منشأ و سرچشمه نیستند).

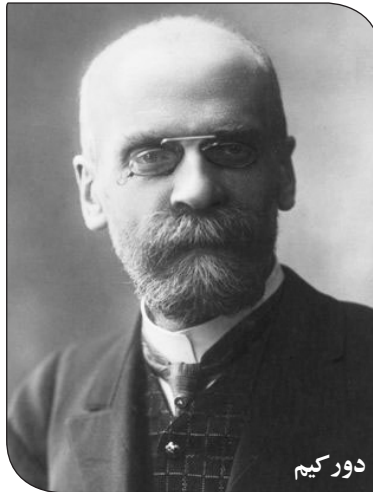
بخش مثبت کار دور کیم این است که به نظر من، دور کیم در پرسش از این که دین چگونه در یک جامعه عمل می کند، درست می گوید (چرا که دین، کار کردهای متنوعی دارد و ایفا می کند)، گرچه، این امر که دین تنها و تنها از منظر کار کرد گرایانه دیده شود، به نظر من تقلیل گرایانه است. به لحاظ تاریخی، دین به جامعه کمک کرده تا قالب های متعارف (استانداردها) و رسوم اجتماعی را تعیین نماید (فارغ از این که پیامد این امر مثبت یا منفی بوده باشد). به علاوه، این تأکید کار کرد گرایانه [درباره دین] است که به عنوان سراسر است ترین نقطه پیوند به بحث سکولاریزاسیون، عمل می کند. چنانچه دین صرفاً به لحاظ کار کرد گرایانه شناخته شود، آن گاه هر آنچه که به عنوان انسجام بخش و نظم دهنده به جامعه ایفای نقش کند، می تواند «دین» تلقی گردد. این امر، منطقی به جریانی از اندیشمندان که از اشکال جدید دین (برای نمونه، دین مدنی<sup>۲۲</sup>) که کار کرد تنظیم قالب های متعارف اجتماعی را ایفا می کنند، سخن می گویند و جریانی از اندیشمندان که افولی در [جایگاه] دین را مشاهده می کنند، می انجامد.

\*\*\*

ماکس وبر، بینش های مفید متعددی را در بحث سکولاریزاسیون و ارتباط بین دین و اقتصاد، پیش روی می نهد، در حالی که بسیاری از یافته های وبر هنوز در معرض مباحثات داغ هستند، شک و شبهه ناچیزی درباره برتری روش شناسختی، تحلیل تاریخی و بینش های نظری وی وجود دارد. ژرفا و گستره کار وی حیرت انگیز است. من بر مفاهیم و یافته های وبری که در راستای مقاصد این مقاله مفید می دانم، تمرکز می کنم (یعنی ذات گرای<sup>۲۳</sup> و مسئله معنا؛ رسالت [پامبرانه]؛ زهد گرای این دنیایی<sup>۲۴</sup> و حوزه های زندگی؛ و کاریزما، افسون زدایی و روزمره شدن - عقلانی شدن<sup>۲۵</sup>). نخست این که وبر، ذات گرای بود (در مقابل، کار کرد گرای دور کیم) که معتقد بود ایده ها و درون مایه دینی واجد اهمیت است. پژوهش اش، وی را به این یافته رهنمون ساخت که پاسخ های دینی به پرسش های مربوط به معنای غایی<sup>۲۶</sup>، پیامدها و دستاوردهایی برای انگیزش انسان و نیز تأثیر های علی

بر پیشرفت های اجتماعی - بویژه در سپهر اقتصادی - دارد. در کار بر حسته وی، «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری»، وی استدلال می کند (در مقابل دور کیم) که دین یک متغیر مستقل است و جامعه متغیر وابسته است. هر چند، خوانش دقیق از کار وبر (بویژه پی نوشت هایش) نشان می دهد که وبر چندعلیتی<sup>۲۷</sup> را می فهمد و درک و دریافت های کالوینیستی از گزینش، تنها یک سویه زنجیره علی بود. در دیگر کارهایش (به عنوان نمونه، «اقتصاد و جامعه») در حالی که هیچ گاه تأثیر اخلاق پروتستانی را به عنوان نیروی محرک در پس سرمایه داری عقلانی در مغرب زمین، رد نمی کند، وبر توصیف خود از این که نگرش های دینی، چگونه بر رویکرد مردم به فعالیت اقتصادی تأثیر می گذارد، را در سطح جهانی گسترش داد.

این امر، به دو مین مجموعه مفاهیم [وبری] می انجامد: رسالت، زهد گرای این دنیایی، و حوزه های زندگی. وبر یاد آور شد که آیین (دکترین) لوتری و کالوینیستی در خصوص رسالت، در پیوند با زهد گرای این دنیایی (یعنی برنامه ریزی عقلانی یک فرد برای زندگی و اشتغال ورزی در سپهر اقتصادی، در عین نگاه داشت نگرش ساده زیستی و عدم تکلف<sup>۲۸</sup> در مالکیت مادی) بود. راهبران کلیسای اصلاح، این امر را تشخیص دادند که آنچه خدای خواست، کاری نفسه نبوده، بلکه «کار عقلانی در [قالب] یک رسالت»<sup>۲۹</sup> بوده است. وبر نتیجه گرفت که کار عقلانی در قالب یک رسالت، «از روح زهد گرای مسیحی زاییده شد». در مقاله «کناره گیری های دینی از دنیا و دستورالعمل هایش»، وبر مفاهیم متضاد «زهد گرای» (و تشخیص بعدی زهد گرای این دنیایی و دگر دنیایی (اخروی)<sup>۳۰</sup>) و «تصوف» را به عنوان امری ضروری برای فهم این که انگیزه های دینی چگونه بر رفتار در سپهر اقتصادی (و دیگر حوزه های زندگی) تأثیر می گذارد، پروراند. وبر این سپهرها را «حوزه های زندگی» می نامد و تأثیر انگیزه



دور کیم

دینی را بر هر حوزه مورد تحلیل قرار می دهد. وبر استدلال می کند که زهد گرای این دنیایی که بیشتر در سنت پیوریتن و کلیسای اصلاحی دیده می شود، بر سپهر اقتصادی تأثیر می گذارد و در گذار از اشکال متعدد «سرمایه داری غیر عقلانی» به سرمایه داری عقلانی، روزمره شدن، و بوروکراسی کنترل کننده فرایند تولید، مشارکت می ورزد. فهم وبر از چگونگی ارتباط درونی حوزه های زندگی، ممکن است نقایصی داشته باشد، اما او در متوجه کردن ما به سوی کنش متقابل میان حوزه های زندگی (یا آن چنان که لومان ممکن است بگوید، شیب های پیچیدگی<sup>۳۱</sup> بین سیستم ها و رسانه های ارتباطی) درست می اندیشد.

حوزه سوم (کاریزما، افسون زدایی، و روزمره شدن/عقلانی شدن) واجد اهمیت ویژه ای برای بحث ما از سکولاریسم هستند. وبر کاریزما را به عنوان کیفیتی ویژه در یک فرد که توسط پیروانش مورد تصدیق قرار می گیرد، تعریف کرد. کاریزما، نیروهای انگیزشی (غیر عقلانی) قدرتمند، و ظرفیت شکل و الگو بخشیدن به این نیروها و آفرینش شکل ها

والگوهای جدید را دارد. برخی پژوهشگران متذکر شده‌اند که مفهوم «کاریزما»ی و بر همان نقشی را ایفا می‌کند که مفهوم «مقدس» برای [نظریه] دور کیم عهده‌دار است. و بر مشاهده کرد که مدرنیزاسیون و دانش فزون یافته، به تدریج از دین راز زدایی کرده و نقش آن را به مثابه سیستم تبیین گر «امر مقدس» فرو کاست - پدیده‌ای که و بر آن را «افسون زدایی»<sup>۳۲</sup> نامید. و بر همچنین ملاحظه کرد که کاریزما چگونه ناگزیر از آن بوده که نهادینه یا عقلانی گردد تا بتواند فراتر از زندگی رهبر کاریزماتیک به حیات خود ادامه دهد. در غیر این صورت [نهادینه یا عقلانی نشدن کاریزما]، افسون زدایی به میرایی کاریزما خواهد انجامید. این فرایند ترکیبی افسون زدایی و عقلانی شدن (که بسته به متن [کاربرد مفهوم]، معانی متعددی نزد و بر دارد) به سکولاریزاسیون و تفکیک می‌انجامد. و بر مشاهده کرد که چگونه عقلانیت ساختاری<sup>۳۳</sup> با تخصصی شدن ساختاری و تفکیک مرتبط است، در حالی که عقلانیت ذاتی<sup>۳۴</sup> به امور مرتبط با معنا

و ارزش، تعلق دارد. و بر اظهار داشت که فرایند سکولاریزاسیون با شکل‌گیری انجمن‌های داوطلبانه که متضمن کارکردهای مشابهی که عضویت کلیسا، پیشتر صورت می‌داد، هستند، آغاز شده است. در واقع، با پس‌زمینه‌ای از احتیاط و نگرانی، و بر (در پایان [کتاب] «اخلاق پروتستانی [و روح سرمایه‌داری]») متذکر می‌شود که از همان دوران فرانکلین، مرگ دکتربین دینی آغاز شده است، اگرچه روح سرمایه‌داری به شکلی سکولاریزه شده در قالب فایده‌گرایی و فردگرایی که در باورهای بنجامین فرانکلین وجود داشت، به حیات خود ادامه داده است. و بر از «روح باورهای مرده دینی» که هنوز سرمایه‌داری دینی را متأثر می‌سازند، سخن گفت، و این که سرمایه‌داری عقلانی مدرن انگیزش دینی را که در اصل محرک آن [سرمایه‌داری] بود، فروافکنده و دیگر نیازی به آن نداشت. به‌طور خلاصه، و بر کمک می‌کند که سکولاریزاسیون را به عنوان تحولاتی در دین بفهمیم؛ همچنان که

وی به‌طور هوشمندانه‌ای مشاهده می‌کند و تلاش می‌کند تا تفسیر کند که دین چگونه بر جامعه تأثیر می‌نهد.

\*\*\*

دور کیم و و بر، گرچه از وجوه چند مفید و کمک‌رسان هستند، اما در نهایت امر، قادر به ارائه پاسخ‌های کاملی برای مسائل و مباحث جامعه مدرن و پیچیده شده و به لحاظ کارکردی تفکیک یافته نیستند. مفروض دور کیم که جامعه واجد تقدم بر فرد است و این که دین صرفاً همان جامعه یا اجتماع اخلاقی است، واقعیت هستی‌شناختی دین<sup>۳۵</sup> و جایگاه انگیزش‌های دینی در جامعه را نفی می‌کند. همچنین، مرزهای مقدس/نامقدس دور کیم در جهانی مدرن، [با اجزای] وابسته به یکدیگر، و به لحاظ کارکردی تفکیک یافته که مرزها [ی‌شان]، سیال و موقتی هستند، ناکارآمد است. و بر روش‌شناسی و اصول نظری<sup>۳۶</sup> دقیق‌تری دارد، هر چند [خلل‌ها در] داده‌های

وی (و در نتیجه در نتیجه‌گیری‌هایش) در مواجهه با موشکافی جدید، سبب می‌شود که برخی نتیجه‌گیری‌هایش در معرض مناقشه و تردید قرار گیرد. با این همه، تلاش مقتدرانه و بر، مسیر [مطالعات جامعه‌شناسی دین] را به جلو برده، تأکید می‌ورزد که انگیزش‌ها و نگرش‌های دینی نسبت به دنیا، واجد اهمیت و در حوزه‌های مختلفی از زندگی (بویژه، سپهر اقتصادی) دارای باز نمودهای آشکاری هستند. و بر، آنچه را دور کیم مجزا نگاه می‌دارد، به هم پیوند می‌دهد؛ بدین معنا که و بر می‌پذیرد که انگیزش دینی («امر مقدس» [در نظریه دور کیم]) در سپهر اقتصادی («امر غیر مقدس (محرم یا دنیایی)»)<sup>۳۷</sup> فعال و مؤثر باشد. با این حال، نظریه و بر (هر چند وی مسلماً تشخیص می‌دهد که اجزا و وجوه مختلفی از زندگی وجود دارند)، برای توضیح چگونگی کار کردن سیستم‌های پیچیده، چگونگی ارتباط بین سیستم‌ها و مرزبندی‌شان با یکدیگر، و چگونگی ارتباط بین سیستم و اعضای آن، همچنان ناکافیست.

## ۲- بسط نظریه‌های دور کیم و و بر با دیدگاه‌های جدید

روش‌های متنوعی برای مقایسه دور کیم و و بر و در گفت‌وگو قرار دادن آنها با جامعه‌شناسان جدید دین حول بحث مدرنیزاسیون/سکولاریزاسیون وجود دارد. برخی نظیر استیو بروس<sup>۳۸</sup>، بحث می‌کنند که دور کیم نظریه‌ای «در باره» دین دارد، در حالی که و بر دقیقاً یک نظریه [جامعه‌شناسی] دین دارد (بحثی که به نظر من نیز صحیح و متقاعدکننده است). دیگرانی نظیر پیتر برگر<sup>۳۹</sup> بحث را پیرامون کارکردگرایی در مقابل ذات‌گرایی پی می‌گیرند. هر چند طرح سازماندهی [تقابل دوگانه] «کارکردی/قائم به ذات»<sup>۴۰</sup> قدیمی و به نوعی تاریخ‌گذشته است، اما این طرح می‌تواند برای روشن و شفاف کردن تفاوت‌های رویکرد نظری و تنوعات روش‌شناختی مفید باشد. برای نمونه، دور کیم و وارثان [فکری] وی به عنوان کارکردگرایی، به کارکرد دین علاقمند بوده و پرسش‌هایی مطرح

پروژه لومان این است که نظریه‌های کلان برای جامعه پدید آورد. نظریه بسیار انتزاعی و پیچیده وی در باره جامعه، مدعی است که تمامی نظریه‌های جامعه‌شناختی پیشین را در خود جذب کرده است. نظریه لومان در مورد جامعه در واقع ترکیبی است از سه زیرنظریه که منطبق بر وجوه مختلف محیط هستند: نظریه سیستم‌ها (تفکیک)، نظریه تکامل (اجتماعی)، و نظریه ارتباط

می‌کردند نظیر این که «دین چه کاری انجام داده و در جامعه چگونه عمل می‌کند؟» و «معادل‌های کارکردی دین چه هستند؟» (پرسشی که مسیر بحث از سکولاریزاسیون را هموار می‌کند). اما و بر و وارثان [فکری] وی به عنوان ذات‌گرا، بیشتر علاقمند به ذات عقاید دینی هستند. ذات‌گرایان استدلال می‌کنند که دین به لحاظ هستی‌شناختی، یک امر واقعی و متمایز [از جامعه] است، و باور به یک وجود متعالی، تفاوتی ذاتی در جامعه پدید می‌آورد. هر چند، به رغم قوت ویژه کاروبری‌ها، همچنان که در بخش اول در بالا بیان شد، من طرح سازماندهی (صورت‌بندی) متفاوتی به کار می‌بندم تا تحلیلی نقادانه از سکولاریزاسیون ارائه دهم. من این تحلیل را در قالب پرسش از «افول در دین» (آن‌چنان که اکثر نظریه‌پردازان سکولاریسم مطرح می‌کنند) در مقابل «تغییر [جایگاه] در دین» (آن‌چنان که مخالفان نظریه سکولاریزاسیون طرح می‌کنند) چارچوب‌بندی می‌کنم. این طرح،

علیت دوسو به میان جامعه و دین را تصدیق می کند، و این مسئله را نیز به رسمیت می شناسد که مدرنیزاسیون، پیچیده شدن و تفکیک فزاینده در جامعه را به دنبال داشته است.

طرفداران نظریه سکولاریزاسیون استدلال می کنند که دین در یک افول غیر قابل بازگشت و اجتناب ناپذیر است، و این که دین نقش دائماً کوچکتر شونده ای در تأثیر بر جامعه دارد. نمایندگان کلاسیک این نگرش، هر چند با تأکیدها و اصول متفاوت، عبارتند از ویل هربرگ («دین در جامعه سکولاریزه شده»)<sup>۴۱</sup> و برایان ویلسون («کارکرد دین در امریکا»)<sup>۴۲</sup>. هربرگ استدلال می کند که دین چیزی جز یک ابزار نیست و دین، متضاد قطبی<sup>۴۳</sup> سکولاریزاسیون است. وی مفهوم «دین به مثابه سایبان مقدس»<sup>۴۴</sup> برگرارد می کند و اظهار می دارد که جامعه امریکا، هم اکنون «شیوه زیست امریکایی» را به عنوان سایبان جدید خود دارد. استدلال ویلسون، متفاوت است، اما به نتایج مشابهی می انجامد. وی استدلال می کند که دین، غیر عقلانی است و به ندرت به عنوان یک اجتماع جایگزین عمل می کند، و به طور فزاینده ای شبیه به هر اجتماع داوطلبانه

دیگری می شود. این خط فکری، به طور منطقی، هر گونه معادل کارکردی را همسان و مترادف با دین تلقی می کند (از دین مدنی تا مارکسیسم و تا انسان گرایی سکولار).

من نظریه پژوهشگرانی نظیر دیوید مارتین<sup>۴۵</sup>، لری شاینر<sup>۴۶</sup>، دانیل بل<sup>۴۷</sup>، و روی والیس و استیو بروس<sup>۴۸</sup> را تأیید می کنم که در مقابل نظریه پردازان افول دین (یعنی سکولاریزاسیون) استدلال می کنند. استدلال های اینها متفاوت از یکدیگر است، اما نتایج مباحث شان یکسان است؛ بدین معنا که با مدرنیزاسیون، ما شاهد تغییری در دین، تغییری در صورت دین، و تغییر در چگونگی تأثیر گذاری دین بر جامعه هستیم.

نخست، مارتین استدلال می کند که نظریه پردازان سکولاریزاسیون، اساساً

انکارورزانی هستند که نتایج خود را بر مبنای تعریف خود از دین بر ساخت می کنند و بدین ترتیب، از پیش، نتیجه را تعیین می کنند. وی نتیجه می گیرد که اصطلاح سکولاریزاسیون، چنان ناامید کننده مورد استفاده و فهم نادرست قرار گرفته که این اصطلاح باید به کلی رها گردد. در واقع، مارتین با قرار گرفتن کامل در سنت وبری، همچنان قدرت انگیزش دینی و تأثیرش در جامعه را مورد ملاحظه قرار می دهد. کتاب «زبان های آتش»<sup>۴۹</sup> وی، داده های متقاعد کننده ای ارائه می دهد که مسیحیت او انجلیستی (پروتستانی) و پنته کوستال<sup>۵۰</sup>، نمونه جدیدی از «اخلاق پروتستانی» و بر را در آمریکای لاتین ارائه کرده اند.

دوم، لری شاینر استدلال می کند که واژه سکولاریزاسیون، حداقل دارای شش معنای متفاوت است و در نتیجه اصطلاح ناکارآمد و غیر مفیدی است. به جای آن، وی پیشنهاد می دهد که سه گرایش بنیادی به دین و جامعه که وی برمی شمرد (تقدس زدایی<sup>۵۱</sup>، تفکیک و جابجایی<sup>۵۲</sup>) مورد مطالعه قرار گیرد. من کار وی را مفید یافته ام و آن را در ادامه کمکی می دانم که

لومان با بحث تفکیک خود [به موضوع بحث] ما می کند (نگاه کنید به بخش سوم و چهارم این مقاله).

سوم، دانیل بل به درستی در کتاب «بازگشت امر قدسی»<sup>۵۳</sup> خود (۱۹۶۶) استدلال می کند که ناقوس مرگ دین، نابهنگام و پیشرس به صدا در آمده و وضعیت مدرن (میزان بالای در رفتگی<sup>۵۴</sup> و از هم گسیختگی اجتماعی)، بازگشت دین را سبب شده است. وی پیش بینی کرد که ظهور مجدد دین (یعنی تغییرات در [جایگاه] دین) به سه شکل صورت می پذیرد: ادیان اخلاقی کننده<sup>۵۵</sup>؛ ادیان رستگاری بخش؛ و ادیان باطنی و عرفانی. من پیش بینی وی را به شکل حیرت آوری دقیق یافته ام؛ و اشکال مشابه با مقارن هر سه نوع مذکور را می توان در جنبش «ایمان در فضای کار»<sup>۵۶</sup> مشاهده کرد. مومنان، غالباً در سپهر کسب و کار نوعی «از هم گسیختگی» یا تنش را تجربه می کنند که دانیل بل از آن سخن می گوید. آنها برای مساعت، باز یافتن یا گرایش به پاسخ های متفاوت که دانیل بل به شکل هوشمندانه ای آنها را پیش بینی کرده، به سوی دین بازگشت می کنند. ادیان اخلاقی کننده ممکن است که مربوط به مسیحیانی باشد که فرهنگ بوج مدرن را مورد انتقاد قرار می دهند. ادیان رستگاری بخش غالباً با تأکید بر رفاقت و همیاری و عرصه های خصوصی کوچکتر، بر آن هستند که خود (نفس) [افراد] و جامعه را از افراط گیری های مدرنیته رها کنند. ادیان باطنی و عرفانی در ادیان عصر جدید قابل مشاهده اند که اغلب دنیای مادی را نفی می کنند و بر تعالی درونی و امور معنوی بیرون از دکنترین های دینی سنتی تمرکز دارند. در واقع، بل، دو مین گونه، ادیان رستگاری بخش، را «جذاب برای روشنفکران و طبقات پیشه ور» می داند که توسط «نهادهای میانجی» هدایت می شوند تا وجوه انسانی مسئولیت و رحمانیت را که در سازمان های بروکراتیک بزرگ مقیاس، مفقود شده اند، بازگردانند. وی به درستی شکل گیری «نهاد روحانی گروه خرد»<sup>۵۷</sup> و «گروه های مساعت



لومان

مسیحی»<sup>۵۸</sup> را پیش بینی می کند. منطبق بل به ما کمک می کند که چرایی موج اخیر گرایش به پرسش از [رابطه] ایمان دینی و فضای کار، و چرایی پیوستن تعداد زیادی از افراد اهل کسب و کار به گروه های محلی «ایمان در فضای کار» را تبیین نماییم. افزون بر این، دانیل بل، نگرش کارکردگرایانه به دین (نظیر نگرش مارکس یا دور کیسم)، و این که جامعه یک کلیت ارگانیک است که دین صرفاً یک عضو آن است، را رد می کند. دانیل بل، زودتر از لومان مشاهده می کند که جامعه به شکل روزافزونی تفکیک یافته، از هم گسیخته و لبریز از تنش است.

در نهایت، روی والیس و استیو بروس نیز نظریه افول دین را که مورد حمایت نظریه پردازان سکولاریزاسیون است، رد می کنند. آنها تلاش ویژه ای می کنند تا نظریه های کارکردگرایانه (نظیر نظریات مبادله اقتصادی اشتارک و بین بریج<sup>۵۹</sup>) را رد کرده و در جهت نشان دادن تقدم باورهای کنشگران فردی بر عوامل ساختاری جامعه استدلال می کنند. والیس و بروس تشخیص می دهند که دین در واکنش به مدرنیزاسیون،



در حال تغییر (نه افول) است، و می‌گویند این تغییر با تفکیک اجتماعی، جامعه‌ای شدن<sup>۶۰</sup>، و عقلانی شدن مشخص می‌گردد. آنها نتیجه می‌گیرند که در حالی که اهمیت اجتماعی و نقش عمومی دین ممکن است تغییر یابد، دین در بخش حیاتی جامعه باقی می‌ماند؛ ولو در اشکال بیشتر خصوصی و شخصی شده.

\*\*\*

پیش از ورود به بخش سوم و چهارم، تذکر چند نکته دیگر در مورد مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون ضرورت دارد، در حالی که طرح سازمان‌دهی (صورت‌بندی) تغییر در دین مفید است، من در نهایت آن را به لحاظ ارائه ساختار و فهمی نظری برای توضیح این که دین چیست و جامعه و دین چگونه با یکدیگر ارتباط دارند، با ضعف مواجه می‌دانم. در واقع، به نظر من ما نیازمند یک تغییر پارادایم از روش‌های سابق نگرستن به دین در جامعه (یعنی نگرش کارکردگرایانه در مقابل ذات‌گرایانه؛ روبنایی در مقابل زیربنایی؛ ذهنیت (ایده‌ها) در مقابل عینیت (مادیت)؛ و تقدم فرد در مقابل تقدم جامعه) هستیم. بیشتر نظریه پردازان و مفاهیمی که در این بخش

از آنها سخن به میان آمده، نظری اجمالی از وجوه یک نظریه دین در جامعه را ارائه می‌دهند، اما در نهایت به همین اختصار بسنده می‌کنند، که سبب می‌شود در نهایت تنها نظریه‌ای «درباره» ای دین باشند یا تو جیهات تقلیل‌گرایانه بحث نویسنده محسوب شوند. با این حال، با مدنظر قرار دادن این نتیجه که بر از عهده وضعیت ناممکن بر آمده (مانند ققنوسی که از خاکستر خود برخیزد)<sup>۶۱</sup> [و در جامعه‌شناسی دین کار بزرگی کرده]، هم روش‌شناسی و هم نظریه‌وی، در پیوند و همکاری با نظریه لومان، مستحق توجه بیشتری است. مفهوم‌سازی و بر از ریاضت این دنیایی<sup>۶۲</sup>، افسون‌زدایی، و عقلانی شدن، همگی در این جهت گام بر می‌دارند که سکولاریزاسیون به‌عنوان تغییری در دین شناخته شود. افزون بر این،

من بر آن هستم که بر به درستی در تأیید تأثیر دین (یعنی روبنای ذهنی) و واقعیت هستی‌شناختی دین و این که انگیزش دینی، بر کنش در جامعه و در سپهر اقتصادی تأثیر می‌گذارد، استدلال می‌کرد. البته که دین نیز از جامعه تأثیر می‌پذیرد، و باید خود را در مواجهه با مدرنیزاسیون و دیگر عوامل، بازسازی کند. به طور مشابه، شاینر، بل و والیس و بروس، با چارچوب‌بندی مجدد گفت‌وگو در جهت جایگزین کردن سکولاریزاسیون با تفکیک، در ادامه بحث من حضور دارند. از این پس من وارد نیمه دوم بحث خود می‌شوم که بر نیکلاس لومان و نظریه وی در باب تفکیک، تمرکز دارد.

### ۳- نظریه تفکیک لومان؛ دین و سپهر اقتصادی

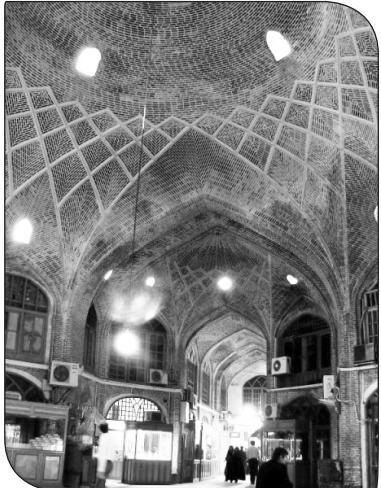
در این بخش مبانی نظریه لومان را در مورد جامعه، بویژه نظریه تفکیک وی و این که چگونه این نظریه می‌تواند به ما کمک کند تا تجربه دینی افرادی که در سپهر اقتصادی فعالیت می‌کنند را درک نماییم، مورد بحث قرار می‌دهم. بازخوانی لومان، مانند بازخوانی ارسطو یا تیلیش نیست؛ از این جهت که لازم است خوانش‌گر [برای فهم نظریه لومان] بر مجموعه

واژگان وی و همچنین در اغلب موارد، بر درک‌های ویژه و مختص به خود لومان از اصطلاحات رایج، مسلط باشد. بدین ترتیب، من ابتدا، ماهیت پروژه لومان را توصیف می‌کنم و سپس نظریه تفکیک وی را با توجه ویژه به اصطلاحاتی نظیر «رابطه سیستم/محیط»، «تفکیک کارکردی»، «مرزها»، «پیچیدگی»، «خوداندیشی سه‌لایه»<sup>۶۳</sup>، و «ابزارهای ارتباطی» توضیح می‌دهم.<sup>۶۴</sup>

پروژه لومان این است که نظریه‌ای کلان برای جامعه پدید آورد. نظریه بسیار انتزاعی و پیچیده وی درباره جامعه، مدعی است که تمامی نظریه‌های جامعه‌شناختی پیشین را در خود جذب کرده است. نظریه لومان در مورد جامعه در واقع ترکیبی است از سه زیرنظریه که منطبق بر وجوه مختلف محیط هستند: نظریه سیستم‌ها (تفکیک)، نظریه تکامل (اجتماعی)، و نظریه ارتباط. من بر نظریه تفکیک وی تمرکز می‌کنم و ارتباطی که این نظریه با جنبش «ایمان در فضای کار» دارد. نظریه لومان نتیجه نقدی است بر روش‌های کلاسیک انجام و فهم جامعه‌شناسی که طی آن، دین یا به عنوان یک عامل یکپارچه‌گی در سطح جامعه تلقی می‌گردد (مکتب

دور کیمی‌ها) یا به عنوان عاملی انگیزشی در سطح افراد (مکتب وبری‌ها). لومان تصدیق می‌کند که وام‌دار تالکوت پارسونز<sup>۶۵</sup> است؛ نظریه پردازانی که در سال‌های آخر [حیات فکری خود] به نظر می‌رسید از مطالعه تفاوت‌های میان جامعه و فرد، و بین منابع اجتماعی و انگیزشی، فاصله گرفته و در راستای شکافتن پارادایم [مبتنی بر دو گانه] جامعه/فرد گام بر می‌داشت تازمینه برای ظهور سیستم‌های دیگری را فراهم سازد؛ تلاشی که به نظریه عمومی سیستم‌های لومان انجامید. بدین ترتیب، پرسش کلاسیک درباره رابطه بین کل و اجزایش، از سوی لومان رد می‌شود، چرا که وی جوامع مدرن که به لحاظ کارکردی تفکیک یافته هستند، را دارای چنان درجه پیچیدگی و وابستگی‌ای می‌داند که چنان پارادایم‌هایی [پارادایم‌های مبتنی بر دو گانه فرد/جامعه] دیگر برای توضیح با فهم واقعیت کافی نیستند. با این وجود، نظریه لومان بر کار وبر که پروسه سکولاریزاسیون و تفکیک را از رهگذر پروسه‌های افسون‌زدایی و عقلانی شدن، در حال وقوع همراه و ملازم با مدرنیزاسیون می‌بیند، مبتنی است؛ و همچنان که در تشخیص وبر از کارکردهای تخصصی شده اجزای گوناگون زندگی (معادل سیستم‌ها و زیرسیستم‌های لومان) چشم‌انداز آن به دست داده شده است. افزون بر این، نظریه لومان با نظریه دیگر جامعه‌شناسان (نظیر شاینر، بل، والیس و بروس) که تفکیک را به عنوان مفهومی مفیدتر از سکولاریزاسیون مطرح کردند، ناسازگاری ندارد.

نظریه تفکیک لومان، یک تیپولوژی (سنخ‌شناسی) را با دوره‌بندی دنیایی<sup>۶۶</sup> ترکیب می‌کند. وی سه گونه تفکیک را با می‌شناسد: قطاعی؛ قشری؛ کارکردی<sup>۶۷</sup>. جوامع سنتی، [واجد تفکیک] قطاعی بودند؛ یعنی با تعداد زیادی زیرسیستم یکسان با وابستگی متقابل اندک مشخص می‌شدند. تفکیک قشربندی در جوامع سنتی سلسله‌ماتری ظهور می‌یابد که



ویژگی آنها سیستمی است که به تعداد زیادی زیر سیستم تقسیم شده و این زیر سیستم‌ها مشتمل بر نابرابری و توزیع نابرابر کنش‌های ارتباطی هستند، و وابستگی متقابل زیادی به هم دارند. تفکیک کار کردی، خصلت جوامع مدرن پیچیده با سطوح بالای وابستگی متقابل است که در آن کنش‌های ارتباطی به طور نابرابر به عرصه‌ها یا زیر سیستم‌های متنوع - که هر کدام کار کردهایی ضروری برای جامعه را بر عهده دارند - تخصیص یافته‌اند. یک نکته پایانی اما مهم پیش از شروع بحث از اجزای نظریه تفکیک لومان باقی می‌ماند. انتخاب نیکلاس لومان توسط یک پژوهشگر مسیحی [خود نویسنده] شاید غریب به نظر برسد؛ از این بابت که لومان به عنوان یک انکارورز نظریه پرداز می‌گردد و این نکته را صریحاً اعلام می‌کند که نظریه کلان وی برای جامعه، مانع هر گونه مفروض پیشینی درباره وجود یا نقش «مفهوم خدا» می‌گردد. به رغم این، همچنان که در ادامه استدلال

خواهم کرد، من نه تنها معتقدم نظریه وی فضای خالی برای [افزودن] «مفهوم خدا» دارد، بدون آن که انسجام یا منطق درونی این نظریه آسیب ببیند، بلکه حتی مفهوم خدا را برای تکمیل این نظریه ضروری می‌دانم.

محور اندیشه لومان این است که مدرنیته با سیستم‌هایی تفکیک یافته به لحاظ کار کرد و سطوح پیچیدگی فزون یافته مشخص می‌گردد. لومان استدلال می‌کند که جامعه به وسیله یک رابطه «محیط / سیستم‌ها» نظم پیدا کرده و تعریف شده است. «محیط» مشتمل است بر تعداد زیادی سیستم و زیر سیستم که به طور مستمر در سیلان هستند، انتخاب می‌کنند، و به شکل خودداند پشانه‌ای روابط خود را با دیگران و با خود، مورد تعریف و باز تعریف قرار می‌دهند. وی محیط را به عنوان ساییانی برای «مجموع تمام احتمالات» و تمامی پیشامدها درک می‌کند. در مفهوم سازی لومان از محیط به عنوان «مجموع تمامی احتمالات» است که من مدخلی برای مفهوم خدا می‌یابم. وی به محیط به مثابه معادلی برای جهان، و به مثابه تمامیت دربرگیرنده<sup>۶۸</sup>، و

به عنوان «فرا سیستم» ارجاع می‌دهد؛ مفهوم سازی ای که می‌تواند به طور مشابه برای توصیف خالق متعالی، خدا، در نظر گرفته شود (یادآورنده [گزاره] آن سلم: «بزرگتر از هر آنچه که بشود تصورش کرد»<sup>۶۹</sup>). صرفاً به سبب آن که لومان با برگزیدن قیاسی پیشین احتمال خدا را در پارادایم خود، مانع می‌شود، نمی‌توان منطقاً یا به لحاظ نظری، وجود یا جایگاه خدا در نظریه وی را بیرون گذاشت. افزون بر این، صرفاً به سبب این که مدل وی کار خوبی در توصیف این که چگونه جامعه و سیستم کار می‌کند، ارائه می‌دهد، این مدل نمی‌تواند منطقاً، مانع بحث از این که چرا چیزها [سیستم‌ها] و زیر سیستم‌ها [درست به همین شکلی که هست، کار می‌کنند، یا بحث از نقش امر متعالی در چنین فرایندی گردد. در واقع، فکر می‌کنم که نظریه وی در مورد رابطه محیط / سیستم‌ها، در واقع مبتنی بر پایه‌ای نظری برای

وجود، اگر نه ضرورت، مفهوم خداست. محیط بنا به تعریف، پیچیده تر از یک سیستم بوده و دارای احتمالات بیشتری است، در حالی که هر دوی اینها از یک سو مستقل از هم هستند و از سوی دیگر وابستگی متقابل دارند. برخلاف دیگر نظریه‌ها که سیستم را به عنوان یک کلیت یا به عنوان مجموعه‌ای از اجزا در نظر می‌گیرند، لومان سیستم را به عنوان ترکیبی از فرایندهایی که نگهداشت خود را از رهگذر نگهداشت مرز بین خود و محیط، صورت می‌دهند، در نظر می‌گیرد. سیستم‌ها و «مرزهای سیستم»، در طول خطوط کار کردی تفکیک می‌شوند. نمونه‌های سیستم‌ها یا زیر سیستم‌های جامعه عبارتند از نظام حقوقی، سیاست، اقتصاد و دین. سیستم و محیط در یک فرایند پایان ناپذیر از توسعه روابط به وضعیت پیچیده و پیچیده تر هستند. نگهداشت مرز، بخش مهمی از طبیعت «فرایند خود آفرینش گری»<sup>۷۰</sup> سیستم (خود آفرینی، خود سازمان دهی،

خود تعینی<sup>۷۱</sup>) می‌باشد. تمام سیستم‌ها دارای یک وجه «خودار جاعی (خوداندیشی) سه لایه» هستند: ارجاع به خود، ارجاع به دیگر سیستم‌ها، و ارجاع به تمامیت احتمالات (یعنی محیط). بنابراین، خودار جاعی عبارتست از این که چگونه یک سیستم با خود و هر چیزی که بیرون از خود هست، ارتباط برقرار می‌کند؛ چگونه انتخاب می‌کند، مرزهای خود را منتقل می‌کند و کمک می‌کند تا معنا و هویت شکل گیرد. لومان ملاحظه می‌کند که یک «شیب پیچیدگی»<sup>۷۲</sup> بین سیستم‌ها و محیط و بین سیستم‌های پیچیده تر و سیستم‌های کمتر پیچیده و زیر سیستم‌ها وجود دارد. محیط که مجموع تمامی احتمالات است، پیچیده ترین [عنصر] است. هر سیستم به لحاظ کار کردی تفکیک یافته و معنای خود را از رهگذر مدیریت پیچیدگی، حاصل می‌کند. معنادار واقع معرف و نمایاننده پیچیدگی و کار کرد سیستم‌ها برای کاهش پیچیدگی است. پیچیدگی، عناصر ذاتی احتمالات مختلف در تمام «کنش‌های ارتباطی» (یعنی کنش‌های متقابل بین سیستم‌ها که پارادوکس بسته گی / باز بودن را تشخیص

می‌دهند) را مشخص می‌کند. هر سیستم «رسانه‌های ارتباطی» ای فراهم می‌آورد تا خطر را کمینه سازد و پیشامد (احتمالی) را مدیریت کند. گزینش رسانه‌های ارتباطی سیستم، بستگی دارد به کار کرد تفکیک یافته آن؛ برای مثال، رسانه ارتباطی [سیستم] اقتصاد، پول است، رسانه سیاست، قدرت است و رسانه ارتباطی دین، ایمان است. به طور پارادوکسیکالی، هر گزینش، و هر کنش ارتباطی ای، در همان زمان که عنصر ذاتی پیچیدگی را ساده سازی می‌کند (از پیچیدگی آن می‌کاهد)، همزمان، هر گزینشی، [ایجاد کننده امور] محتمل الوقوع است و احتمالاتی را ایجاد می‌کند یا می‌گشاید. لومان، احتمال وقوع را به عنوان «دیگر صورت محتمل»<sup>۷۳</sup> گزینشی که صورت نگرفته، و ممکن است مکرراً باز گردد [تا بالاخره انتخاب شود]، در نظر می‌گیرد.

لومان، دین را به عنوان زیر سیستمی از جامعه می‌داند؛ درست همچنان که سیاست، نظام حقوقی و هنر زیر سیستم هستند. کار کرد دین این است که پارادوکس‌ها و پیشامدهای زندگی را استقرار و تعیین بخشد یا دست کم، آنها را کمتر نامتعیین و نامشخص سازد: کار کرد دین این است که از محیط «پارادوکس زدایی» (تناقض زدایی) کند، در حالی که لومان واقعیت هستی شناختی مفهوم خدا را نمی‌پذیرد، اما وی این امر را مورد تأیید قرار می‌دهد که دین به ابفای کار کرد مهم خود در جامعه استمرار می‌بخشد

هر سیستم همچنین متناسب با کارکردش، ابزارهای سنجش موفقیت مختلفی دارد. لومان متذکر می‌شود که مرزها نمی‌توانند مانع تحرک و همکاری شده، بلکه ممکن است مشوق این امر نیز باشند؛ یا این که برعکس ممکن است تضادهایی در لبه‌های مرزی پدید آید. با این حال در یک جامعه به شدت تفکیک یافته، برای کنشگران فردی به شکل روزافزونی دشوارتر می‌شود که بتوانند از مرزهای سیستم فراتر بروند. افزون بر این، لومان اظهار می‌دارد که مرزهای سیستم، خود، در معرض تغییر دائم هستند، هر چند به نوعی گرایش دارند که متصل‌تر و نفوذناپذیرتر از مرزهای محیط باشند. لومان نتیجه می‌گیرد که بهترین وسیله برای سیستم‌ها (و کنشگر فردی) برای فراروی از مرزها بدون از دست دادن مرزها، استفاده از ارتباط و کنش ارتباطی است. همچنان که اشاره شد، با تفکیک و پیچیدگی رو به افزایش، هر سیستم رسانه ارتباطی خود را فراهم می‌آورد. این امر پیامدهایی برای افرادی که در چندین سیستم (یا عرصه یا زندگی) فعال هستند، در هنگامی که تلاش می‌کنند رسانه‌های ارتباطی مختلف را جایگذاری کنند (یا برتری بخشند)، در پی دارد. برای مدیریت این پیچیدگی، افراد سیستم ایمان خود را از سیستم کار خود مجزا و گسسته می‌نمایند.

لومان، دین را به عنوان زیرسیستمی از جامعه می‌داند؛ درست همچنان که سیاست، نظام حقوقی و هنر زیرسیستم هستند. کارکرد دین این است که پارادوکس‌ها و پیشامدهای زندگی را استقرار و تعیین بخشد یا دست کم، آنها را کمتر نامتعین و کمتر نامشخص سازد: کارکرد دین این است که از محیط «پارادوکس زدایی» (تناقض زدایی)<sup>۷۳</sup> کند، در حالی که لومان واقعیت هستی‌شناختی مفهوم خدا را نمی‌پذیرد، اما وی این امر را مورد تأیید قرار می‌دهد که دین به ایفای کارکرد مهم خود در جامعه استمرار می‌بخشد. دین مانند هر سیستم دیگری باید به طور مستمر خودش را در سه سویه وضعیت «خودارجاعی» صورت‌بندی مجدد نماید. لومان متذکر می‌شود که دین تأکید

خود از «مقدس/نامقدس» را به «نجات یافته/جهنمی (لعنت شده)»<sup>۷۵</sup> تغییر داده و احتمالاً به رشد خود و پاسخ دادن به پیچیدگی و تفکیک، ادامه می‌دهد. این صورت‌بندی مجدد، چالشی است برای دین، بلکه بخشی ضروری از کارکرد آن است؛ آن‌چنان که دین باید راه‌هایی برای حفظ (یا تغییر) رسانه ارتباطی خود بیابد، در حالی که عنصر ذاتی پیچیدگی خود را با دیگر سیستم‌ها در گفت‌وگو و تبادل قرار می‌دهد. این نکته، در پیوند است با بینش وبر که دکنترین‌های دینی با نیازهای دینی تنظیم می‌شوند (لومان ممکن است این نکته را بیفزاید که دین همچنین به عنصر پیچیدگی افزایش یافته بین زیرسیستم دین و سیستم‌های پیرامونی‌اش، پاسخ می‌دهد). تبیین لومان از چگونگی و چرایی این امر که سیستم‌ها به طور پیوسته مرزهای‌شان را مبادله می‌کنند و خودشان را صورت‌بندی مجدد می‌نمایند، می‌تواند به ما کمک کند تا ظهور جنبش ایمان در فضای کار را تبیین نماییم. منظور من از «جنبش ایمان در فضای کار»، گروه‌ها و سازمان‌های محلی، منطقه‌ای و ملی هستند که از دهه پیش [دهه ۱۹۸۰] ظهور کرده و

کارکرد عمومی آنها کمک به افراد برای مدیریت کردن چالش‌هایی است که بین ایمان و کار خود تجربه می‌کنند و این که به افراد کمک شود در کار خود معنا و هدف به دست آورند. بیشتر کلیساها و آکادمی‌های الهیات در پاسخگویی به این نیاز که از اجزای اصلی [کارکرد]‌شان است، مشارکت و همکاری نداشته‌اند. در واقع، برخی [از این نهادها] مسیحی [امور غیرروحانی] را به ندرت در کلیسا گنجانده و با فرایندی توجیهی به جهان کسب و کار یا نگرستن به آن به شیوه‌ای تحقیرآمیز، موجب بدتر شدن «شکاف یک‌شنبه-دوشنبه»<sup>۷۶</sup> شده‌اند. بدین ترتیب، گروه‌های ایمان در فضای کار، به گونه‌ای خودجوش، خارج از برنامه‌های رسمی کلیسا یا الهیات آکادمیک، شکل گرفته و هدف آنها، مدیریت یا تأمل ورزی پیرامون عنصر بنیادی پیچیدگی و مرز میان ایمان/دین آنها با سیستم‌های کاری‌شان و معیارهای مختلف موفقیت که هر یک از دو سیستم [دین و فضای کار] به کار می‌بندند، است.

من [برای توضیح این مسئله] به دقت توصیفی و منطقی نظریه تفکیک کارکردی لومان گرایش پیدا کردم. در حالی که خود را در سنت نظری وبری-لومانی قرار می‌دهم، به منزله آن نیست که نقدی برای نظریه لومان ندارم.

• نخست این که همان‌طور که در فوق بدان اشارت رفت، رد پیشینی مفهوم خدا در کار لومان، به لحاظ نظری، سست و خدشه‌دار و به لحاظ روش‌شناختی غیر قابل پذیرش است. تعریف و تصور پیشینی وی، نتیجه‌را از پیش [از بحث و بررسی نظری و تجربی] مشخص می‌نماید. از این لحاظ، لومان شبیه برخی نظریه‌پردازان سکولاریزاسیون است که احتمال امر متعالی را در تعریف‌شان از پیش منع نموده‌اند. همچنان که در فوق توضیح دادم، چنین یافتیم که عنصر تصحیح‌کننده [کاستی مذکور در نظریه لومان] هم‌اکنون موجود است؛ بدین شکل که نظریه لومان مدخل منطقی و بسیار مناسبی برای وارد کردن مفهوم خدا را در فهمی که از محیط ارائه می‌دهد، دارد.

• دوم این که لومان فهمی حداقلی از دین دارد. در حالی که درست است که دین معنا و تعیین رادر جهانی نامتعین ارائه می‌دهد، اما دین چیزی بیش از این دارد. تعریف یا فهم لومان از دین با خطر فرغلتیدن به استدلال غلط کارکردگرایان که استدلال می‌کنند هدف دین چیزی بیش از انجام یک کارکرد اجتماعی نیست، و هیچ بینشی در مورد حقیقت امر متعالی، ارائه نمی‌دهند، مواجه است. دین، حالتی از بود و نمود (بودن و شدن) است که تمام سیستم‌های زندگی را تعالی و ارتقا می‌بخشد، و اختصاصی به یک ساخت زندگی یا روز مقدس<sup>۷۷</sup> در هفته ندارد.

• در نهایت این که من مطمئن نیستم رد کردن پرسش از رابطه بخش‌های مختلف یک کلیت توسط لومان، کاملاً معتبر باشد. در واقع، نظریه وی درباره خودارجاعی، بر رابطه‌ای بودن تأکید می‌کند. افزون بر این، تفکیک و پیچیدگی، منطقی‌مانع از رابطه کلیت/اجزای نمی‌شوند، بلکه در واقع، ممکن است چنین رابطه‌ای را ضروری سازند.





## ۴- ایمان در فضای کار، تجزیه و یکپارچگی<sup>۷۸</sup>، امر مقدس و دیگر صداها

تز اصلی من این است که گروه‌های ایمان در فضای کار به مثابه زیرسیستم‌های لومانی عمل می‌کنند و این که متغیرهای محرک که این زیرسیستم‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند، «تجزیه» و «یکپارچگی» هستند. در این بخش، متغیرهای تجزیه و یکپارچگی را در ربطشان با گروه‌های ایمان در فضای کار، تحلیل می‌کنم؛ با نگرشی به سوی توضیح یک چارچوب لومانی تغییر یافته به لحاظ نظری، به عنوان پایه نظری‌ای که من پروژه‌ام را بر آن بنا می‌نهم. همچنین این مسئله را مورد ملاحظه قرار می‌دهم که چگونه یک چارچوب لومانی، مفهوم سازی از امر مقدس را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نتیجه‌گیری خود را با اوامی‌گیری بیش‌های دیگر کارهای جامعه‌شناختی که در پروژه‌ام مفید می‌یابم، به پایان می‌برم.

بحث من در مورد «تجزیه» مبتنی است به سه وجه ویژه و مرتبط با هم از اندیشه لومان: تفکیک کارکردی؛ مرزها؛ و معیارهای موفقیت. تفکیک کارکردی (خواه بر اساس سه‌گانه تفکیک لومانی و خواه بر اساس دیگر نگرش‌ها) مناسب آن است که به طور دقیق چگونگی رشد سیستم‌ها در یک جهان پیچیده تخصصی شدن را توصیف نماید. گروه‌های ایمان در فضای کار، بر مبنای تعابیر لومانی، اجزای زیرسیستم‌های به لحاظ کارکردی تفکیک یافته هستند. آنها با سیستم دینی (یعنی کلیسا) و سیستم اقتصادی (یعنی کار) مرتبط هستند، اما از آن متمایزند. این گروه‌ها همچنین از سیستم‌های خانواده، فرهنگ و اوقات فراغت نیز تفکیک یافته‌اند. سیستم‌های ایمان در فضای کار به گونه خودجوش شکل می‌گیرند، و احتمالاً آن‌چنان که لومان اشاره می‌کند، برای مواجهه با پیشامدها، معنا بخشی و «پارادوکس‌زدایی» از تنش‌های موجود میان سیستم‌های کسب و کار مختلفی که افراد به آنها تعلق دارند، عمل می‌کنند. این امر تبیین‌کننده جدایی و عدم یکپارچگی‌ای است که بسیاری از افراد مسیحی شاغل تجربه

شاغل را دچار تلاشی کند. چارچوب [نظری] لومانی به طور برجسته از یک «احساس انتقال یافته»<sup>۸۱</sup> سخن می‌گوید که طی آن ارزش‌ها و رفتارها در یک سیستم ممکن است به سیستم دیگری حمل شود. در چنین «احساس انتقال یافته»<sup>۸۱</sup> است که گروه‌های ایمان در فضای کار تلاش می‌کنند ارزش‌های بنیادی و آموزه‌های مبتنی بر ایمان‌شان را با دیگر سیستم‌ها و روابط ادغام نموده و یکپارچه سازند.

مرزها، پیش شرط ساختاری سیستم‌های تفکیک یافته به لحاظ کارکرد هستند. مرزها به تعریف معنا و کارکرد یاری می‌رسانند. آنها همچنین هنگامی که افراد تلاش می‌کنند از مرزهای سیستم‌ها عبور کنند، کمک می‌کنند تا آمد و شد تسهیل گردد یا از آن ممانعت به عمل آید. تنش معمولاً هنگام عبور از مرزهای یک سیستم به مرزهای سیستم دیگر رخ می‌دهد؛

ویژه هنگامی که میان سیستم‌های به شدت تفکیک یافته، عبور صورت می‌پذیرد، برای نمونه از یک جلسه کلیسایی در مورد دارالاطعام فقرا<sup>۸۱</sup> به جلسه‌ای [اقتصادی] در مورد عرضه محصول [تجاری] جدید. لومان استدلال می‌کند که ارتباطات است که حرکت میان مرزها را تسهیل می‌کند. در واقع، وی عنوان می‌کند که ارتباطات به کنشگران کمک می‌کند تا به فراتر از مرزها بروند، نه آن‌که از آنها عبور کنند؛ آن‌چنان که کنشگران انتخاب و گزینش می‌کنند، و در جهان پیشامدها زیست می‌نمایند. لومان متذکر می‌شود که سیستم تفکیک یافته به لحاظ ساختاری، معیارهای موفقیت و رسانه‌های ارتباطی ویژه خود را دارد. برای مؤمنانی که به طور منظم بین سیستم‌ها حرکت می‌کنند و باید در سیستم‌های متفاوتی عمل کنند، این امر ممکن است به تنش، سرگشتگی، اشتباه یا حتی واکنش‌های اسکیزوفرنیک بینجامد. برای مثال، معیار موفقیت در جهان کلیسا، تواضع<sup>۸۲</sup>، تبعیت، و مشارکت در عبادت و زندگی کلیسایی است. در مقابل، معیار موفقیت در کسب و کار، معمولاً تعهد به کار، تولیدگرایی، تعهد به پروژه، و البته منفعت‌گرایی است. بنابراین باید بگوئیم که هر

**لومان فهمی حداقلی از دین دارد، در حالی که درست است که دین معنا و تعیین رادر جهانی نامتعیین ارائه می‌دهد، اما دین چیزی بیش از این دارد. تعریف یا فهم لومان از دین با خطر فروغلتیدن به استدلال غلط کارکردگرایان که استدلال می‌کنند هدف دین چیزی بیش از انجام یک کارکرد اجتماعی نیست، و هیچ بینشی در مورد حقیقت امر متعالی، ارائه نمی‌دهند، مواجه است. دین، حالتی از بود و نمود (بودن و شدن) است که تمام سیستم‌های زندگی را تعالی و ارتقا می‌بخشد و اختصاصی به یک ساخت زندگی یا روز مقدس در هفته ندارد**

سیستم، دلیل بنیادین و پیامدهایی خود را دارد. یک جهان [سیستم دین] می‌آموزد که «پیامبری، نه منفعت»<sup>۸۳</sup>، و جهان دیگر آموزش می‌دهد که «منفعت، نه پیامبری»<sup>۸۴</sup>. رفتاری که در یک سپهر مورد پاداش قرار می‌گیرد، در سپهر دیگر محکوم می‌گردد. برای رهایی [از این دوگانگی] بسیاری از مسیحیان، وجود خود را میان سپهرهای مختلف زندگی تقسیم و تجزیه می‌کنند تا در واقع اجازه دهند هر سیستم منطق درونی و معیارهای ویژه خود را داشته باشد. به رغم این، ادعای مسیحیت این است که «مسیح پروردگار همه است». بنابراین، بسیاری از افراد به زیرسیستم ایمان در فضای کار می‌پیوندند تا به یکپارچگی و انسجام یا وسیله‌ای برای فراروی از مرزهایی که به نظر می‌رسند انتخاب درستی نیستند، و فراروی از مسئله غامض یا یک‌شنبه یا دوشنبه<sup>۸۵</sup>، و معیارهای گوناگون موفقیت [در

می‌کنند. هر چند، پدیده تفکیک یا تجزیه شدن، دارای هر دو دسته پیامدهای مثبت و منفی است. در وجه مثبت، این تفکیک امکان آن را فراهم می‌آورد تا فرد زندگی‌ای که در میان عرصه‌های گوناگون (که هر یک قواعد نقش و تعهدات، و معیارهای موفقیت ویژه خود را دارند) در حرکت است، رامدیریت کند. همین‌طور آن‌چنان که لورانش<sup>۷۹</sup> جامعه‌شناس یادآور شده، تنش ممکن است یک کارکرد سازنده و خلاقانه را ایفا کند و مؤمنان را به راهکارهای بدیع که به طریقی جز آن قابل دسترس نیست، رهنمون سازد. دعا و عبادت، اندیشه معنوی، و هدایت از رهگذر تعلق به جمع باورمندان، اغلب به آفرینش تفکر «خارج از کلیشه» می‌انجامد. در وجه منفی تجزیه، ممکن است که اگر فرد مجبور شود ارزش‌ها یا رفتارهایی که حیاتی و ضروری می‌پندارد، را رها کند، روح و روان فرد



سیستم‌های دین و اقتصاد [دست پیدا کنند.

یکپارچگی، دومین متغیر کلیدی بر گرفته از نظریه لومان برای انطباق بر گروه‌های ایمان در فضای کار است. یکپارچگی، میل به گردهم آوری عناصری است که به‌طور پیوسته در حال گسست و گریز از یکدیگر و تفکیک کارکرد هستند. پیش از آن که یکپارچگی را به صورت پیش فرض و به عنوان یک احتمال واقع شده تلقی نماییم، لازم است که فرضیه صفر<sup>۸۶</sup> را در نظر بگیریم. به این معنا که، چه می‌شود اگر، خیلی ساده، یکپارچگی در اثر قدرت ناشی از یک جامعه دائماً پیچیده شونده و تفکیک کارکردی، امکان تحقق نیابد؟ به نظر می‌رسد که لومان هم در تأیید و هم رد این فرض مذکور سخن می‌گوید. تأیید آن به این صورت که سیستم‌ها تلاش می‌کنند تا از طریق رسانه ارتباطی، نقاط اتصال [میان خود] بیابند و سیستم‌ها همیشه با در جاتی از هماهنگی و همسازی کار می‌کنند. رد آن به این دلیل که

سیستم‌ها به‌طور دائم در یک وضعیت انتقال مرزها و تفکیک کارکردی قرار دارند. به نظر می‌رسد که لومان چندین مورد یکپارچگی و ادغام انشعاب‌ها و پارادوکس‌ها و بلکه فراروی از آنها [پارادوکس‌ها] بحث نمی‌کند.

مفاهیم خودارجاعی، رسانه ارتباطی و معیار گزینش لومان، کمک‌شایان توجهی برای سنجش این مسئله می‌کنند. خودارجاعی نقشی محوری در حل این مسئله که چگونه گروه‌های ایمان در فضای کار تلاش می‌کنند تا بخش‌های گوناگون را یکپارچه سازند یا از آنها فراتر روند، ایفا می‌کند.

خودارجاعی به افراد و سیستم‌ها اجازه می‌دهد که معنایی بر مبنای پایه سه‌سویه، بر ساخت کنند: کارکرد یک عنصر (در پیوند با محیط)؛ عملکرد یک عنصر (در پیوند با ورودی‌ها و خروجی‌ها)؛ بین دیگر سیستم‌ها) و خودارجاعی یک عنصر (در ارتباط با خودش). این نقاط ارجاع سه‌گانه، بر هر دو فرایند تفکیک و یکپارچگی تأثیر می‌گذارد. من این نکته را یک حرکت نظری کوتاه و منطقی برای تشخیص استنباطی الهیاتی در

نقاط سه‌سویه خودارجاعی لومان تلقی می‌کنم، یعنی به یک انسان‌شناسی مسیحی می‌اندیشم که به نفس خود انگیزه در ارتباط با خدا (یعنی محیط، دربردارنده هر گونه احتمال و پیشامدی، به عنوان تصویر خدا<sup>۸۷</sup>)، در ارتباط با پیرامون (دیگر سیستم‌ها و زیرسیستم‌ها)، و در ارتباط با خودش نظر دارد. این حرکت الهیاتی وابسته می‌تواند به کنشگران فردی کمک کند تا با تمرکز بر هم‌پیوندی (خود در ارتباط با اجتماع و خدا)، از نظر به پراکسیس حرکت نماید. این وجود ارتباطی (خودارجاعی) برای کسانی که در گروه‌های ایمان در فضای کار هستند، حیاتی به نظر می‌رسد از آن جهت که تلاش می‌کنند به یکپارچگی و هم‌پیوندی (با سیستم‌ها و انسان‌ها) دست یابند.

علاوه بر خودارجاعی، رسانه ارتباطی نیز به عنوان ابزاری خواه برای یکپارچگی و خواه برای تجزیه عمل می‌کند. هر کنش ارتباطی، یا باعث

کاهش احتمالات می‌گردد یا باعث افزایش احتمالات. این امر همبستگی خوبی با جهان پرمخاطره کسب و کار دارد که یک فرد با کنش‌های ارتباطی، سیستم (شرکت) را بنا می‌نهد و همچنان با طبیعت پرمخاطره و احتمالی مؤسسه خود مواجه است. مرزهای میان موفقیت و شکست بسیار ظریف، سیال و در حال تعامل دائم هستند.

اگر رسانه ارتباطی دین، ایمان باشد، و رسانه ارتباطی تجارت، پول باشد، رسانه ارتباطی گروه‌های ایمان در فضای کار چیست؟ من این رسانه را «یکپارچگی [انسجام] در روابط» که در یک حالت خودارجاعی سه‌سویه قابل درک است، می‌دانم، یعنی کسانی که انسجام را در روابط درون و بین سیستم‌ها و خدا و خودشان حفظ می‌کنند، توانسته‌اند به ابزار یا رسانه ارتباطی ای دست یابند که از مرزها فراتر روند؛ بدون آن که کارکردها و معیارهای موفقیت متفاوت در سیستم‌های تفکیک‌شده به

لحاظ کارکردی را مورد بی توجهی قرار دهند و نادیده بگیرند. گر این ایده به خوبی مورد پرداخت قرار گیرد، می‌توانم مبنایی برای یک چارچوب نظری برای انسجام در وضعیت لومانی با تعدیلی الهیاتی ایجاد کنم. در عین حال، فراتر از حوزه این مقاله، این مفهوم «انسجام در روابط» به طوری که در حالت خودارجاعی سه‌سویه فهم گردد) مفهومی است که علاقمند در آینده مورد کاوش بیشتر قرار دهم (این کاوش به طور قابل ملاحظه‌ای، یادآوری کننده کاروبر با عنوان «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» است که در آن وبر نشان داد چگونه عضویت در کلیسا و ایمان، به مسئولیت و تکلیف در دنیای کسب و کار ترجمان می‌یابد).

مفهوم نزدیک مرتبط با رسانه ارتباطی، مفهوم «معیار گزینش»<sup>۸۸</sup> لومان است. بنا به تعریف، هر سیستم تلاش می‌کند تا پیچیدگی را کاهش دهد. سیستم این کار [کاهش پیچیدگی] را بر مبنای معیارهای گزینش متفاوت صورت می‌دهند و مرزها را بر مبنای عنصر پیچیدگی مورد تعامل قرار می‌دهد. بسیاری از افراد آگاه نیستند که از اصول

گزینش متفاوتی در سیستم‌های مختلفی که در آن زندگی و عمل می‌کنند، استفاده می‌نمایند. علاقمند که بیشتر حول این مسئله کاوش کنم که آیا «انسجام در روابط» می‌تواند به یک فرد اجازه دهد که اصول گزینش را معلق کند یا از آنها فرارود، و شاید بدین طریق انسجام و همسازی رابطه‌ای را امکان‌پذیر سازد. اگر پاسخ مثبت است، این امر کمک بزرگی می‌کند تا پروژه ایمان در فضای کار، انسجام را به رسمیت بشناسد، اما از پروبلماتیک معیارهای گزینش متفاوت فرارود.

\*\*\*

اکنون به سراغ مسئله امر مقدس در چارچوب لومانی می‌روم. لومان به درک دورکیم از دو گانه مقدس/غیرمقدس (دنیایی) ارجاع می‌دهد و متذکر می‌شود که دین چگونه در گذشته به شیوه «بیرونی» و از طریق اشیای فیزیکی، مکان‌ها یا افراد، بین امر مقدس و غیرمقدس تمایز ایجاد

**لومان به درک دورکیم از دو گانه مقدس/غیرمقدس (دنیایی) ارجاع می‌دهد و متذکر می‌شود که دین چگونه در گذشته به شیوه «بیرونی» و از طریق اشیای فیزیکی، مکان‌ها یا افراد، بین امر مقدس و غیرمقدس تمایز ایجاد کرد. لومان استدلال می‌کند که با توسعه و گسترش مسیحیت، بویژه از رهگذر پروتستانتیسم، دو گانه مقدس/غیرمقدس، «درونی» گردید، از تمرکز بر اشیاء و مکان‌های مادی به پدیده راه یافته یا محروم [به از رحمت خدا]، برگزیده یا مردود، نجات یافته یا دوزخی (لعنت شده) بودن، تبدیل گردید**

کرد. لومان استدلال می کند که با توسعه و گسترش مسیحیت، بویژه از رهگذر پروتستانتیسم، دو گانه مقدسی/ غیر مقدس، «درونی» گردید، از تمرکز بر اشیاء و مکان‌های مادی به پدیده راه یافته یا محروم [به/ از رحمت خدا]<sup>۸۹</sup>، برگزیده یا مردود<sup>۹۰</sup>، نجات یافته یا دوزخی (لعنت شده)<sup>۹۱</sup> بودن، تبدیل گردید. لومان خیلی کم در مورد امر مقدس یا دنیوی در یک جهان پیچیده شده و جامعه به لحاظ کارکردی تفکیک شده، سخن می گوید. لومان به عنوان یک انکارورز، تلاش نمی کند که شکلی واقعی به لحاظ هستی شناختی از امر مقدس را توصیف کند یا کاوش نماید. به رغم این، از آنجا که نظریه وی در مورد جامعه، دین رابه عنوان یک زیرسیستم دربر دارد، منطقاً باید جایی برای امر مقدس در درون مرزهای زیرسیستم دینی وجود داشته باشد. این که امر مقدس در نظریه وی چگونه عمل می کند، به طور دقیق روشن نیست. شاید نظریه وی در مورد تکامل، امکان بروز شکل پیچیده تر و تفکیک یافته تری از امر مقدس را فراهم آورد. همچنین ممکن است این گونه اندیشید که لومان، امر مقدس را در ارتباط با معیارهای گزینش و رسانه‌های ارتباطی که سیستم‌ها (بویژه زیرسیستم دینی) در شکل دادن به مرزهای شان به شکل خودارجاعانه، به کار می بندند، فهم می کند. بر این اساس، ممکن است بتوان نتیجه گرفت که هر سیستم، به دلیل محافظت از خود در درون مرزها و معیارهای گزینش، امر مقدس (یعنی رسانه ارتباطی) ویژه خود را دارد. اگر یک سیستم از زندگی مقدس خود (یعنی رسانه ارتباطی اش) محروم گردد، توانایی خود برای ارتباط با دیگر سیستم‌ها را از دست می دهد و می میرد. به شکل دیگر، ممکن است که رسانه ارتباطی «نوع آرمانی»<sup>۹۲</sup> یا انتزاعی سیستم، همان امر مقدس باشد. اگر چنین باشد، آن گاه، ایمان (ایمان حقیقی، نه خرافه پرستی) ممکن است در نسبت با [سیستم] دین، به عنوان امر مقدس تلقی گردد، پول (پول واقعی نه جعلی)، به عنوان امر مقدس [سیستم] اقتصاد، و قدرت (قدرت دادگر و نه قدرت بیدادگر) به عنوان امر مقدس [سیستم] سیاست تلقی گردد. اهمیت این مفهوم پردازی از امر مقدس، می تواند این باشد که خدا را در تمام سیستم‌ها، و نه فقط سیستم دین، بیابیم.



احتمالی متفاوت این است که امر مقدس در جهان لومانی، می تواند امر محتمل الوقوع، «دیگر صورت محتمل»، تلقی شود. در واقع، در طول زمان، هر امری از جمله [امور] محتمل الوقوع، محتمل هستند. من این دیدگاه اخیر را به صورت الهیاتی، و بر مبنای اصطلاحات معادشناسانه<sup>۹۳</sup>، صورت بندی مجدد می نمایم، تا امر مقدس رابه عنوان بازگشت غایی یا ظهور قلمرو الهی<sup>۹۴</sup>، و استقرار مجدد کمال در تمام سیستم‌ها، تصویر نمایم. دست کم، من احساس می کنم که لومان از استعاره‌های فضایی یا فیزیکی امر مقدس دوری می گزیند تا آن [امر مقدس] را بر مبنای اصطلاحات غیر معنوی، زود گذر، و حتی خود آفرینش گر، مفهوم سازی نماید. این [رویکرد لومان] نیز برای [بحث] ایمان در فضای کار واجد اهمیت است، چرا که این نیز امر مقدس رابه خارج از زیرسیستم دینی می برد و آن را در تمام زیرسیستم‌ها قرار می دهد.

در نهایت، علاقمندم توضیح دهم که چگونه [نظریات] برخی دیگر جامعه‌شناسان (بل، بنیس و سالتر، و جانسون) می توانند در پروژه من [ایمان در فضای کار] مورد استفاده قرار گیرند. به سبب کوتاه بودن مجال، تحلیل من، فشرده و اجمالی خواهد بود. کتاب «تناقض‌های فرهنگی سرمایه داری»<sup>۹۵</sup> دانیل بل به موازات اندیشه لومان پیش می رود؛ از این جهت که بل جوامع را در حال تفکیک و انشقاقی روزافزون و لبریز از تنش میان سه قلمرو (اقتصاد، سیاست و فرهنگ) می بیند. من ضرورتاً طبقه بندی وی [بر شمردن سه قلمرو مذکور] و کلیت تز وی را نمی پذیرم، اما با نکته اصلی در مورد تنش‌های میان قلمروها موافقم. وارن بنیس و فیلیپ سالتر<sup>۹۶</sup> در سال ۱۹۶۸ کتاب «جامعه زود گذر»<sup>۹۷</sup> را نگاشتند. این کتاب در پیش بینی تحولات اجتماعی به شکل زیر کانه‌ای دقیق بود و در سال ۱۹۹۸ با توضیحات و اضافاتی جدید باز نشر یافت. به طور خلاصه، آنها استدلال کردند (و همچنان استدلال می کنند) که تأثیر سطوح شتابان تحولات در امریکا به طور قابل توجهی خانواده و زندگی تجاری را دستخوش تغییر قرار می دهد. آنها از «جامعه‌ای زود گذر» سخن می گویند که تغییر، تحرک و فقدان بقا و دوام مندی، در تمامی وجوه جامعه با تأثیرهای هم مثبت و هم منفی نفوذ می کنند. در واقع، پژوهشی امروزی این تخمین رابه دست می دهد که بیش از ۲۵ درصد کارگران ایالات متحده، «عاملان آزاد»<sup>۹۸</sup> هستند (یعنی کارگرانی موقتی، دارای شغل آزاد، و مشاورانی که از یک پروژه به پروژه دیگر می روند). بنیس و سالتر هر اس یکسان شدن با فرهنگ و تجارت جهانی را متذکر می شوند، اما (به شکل بسیار نزدیک به نظریه لومانی) استدلال می کنند که جامعه زود گذر جدید، به نظر می رسد که در بردارنده تمامی احتمالات و پیشامدهاست. آنها همچنین از «فرا تراز بورو کراسی» سخن می گویند که طی آن، روش‌های پیشین [توصیف شده در نظریه] و برای سازماندهی ابزارهای تولید، از سیستم‌های سلسله مراتبی

به سیستم‌های شبکه‌ای شده و غیر متمرکز تغییر می یابند. هر چند آنها یک چارچوب نظری برای منظم کردن این بینش‌ها ارائه نمی دهند، من مشاهدات توصیفی آنها را برای کاوش‌های بعدی در مورد جنبش ایمان در فضای کار، بسیار دقیق و ارزشمند می دانم. کتاب «چشم‌اندازهای نظری درباره دین‌های جدید»<sup>۹۹</sup>، بنتون جانسون<sup>۱۰۰</sup> (۱۹۸۱) استدلال می کند که جنبش‌های جدید دینی دهه ۱۹۷۰ به رغم تفاوت‌هایشان، در یک ویژگی اشتراک دارند: بر «دگرگونی درمان‌شناسانه خود (نفس)»<sup>۱۰۱</sup> تمرکز دارند. بر این اساس، وی بحث می کند که این جنبش‌ها بر منابع (ساختاری/ فرهنگی) آن دست اضطراب‌ها و رنج‌هایی که این جنبش‌ها به آنها واکنش نشان می دهند، نظر دارند. جانسون تلاش می کند تا توصیف نماید که این منابع چه هستند، تبیین نماید که چرا افراد، منبع رنج و اضطراب خود را بر اساس اصطلاحات روانشناختی یا معنوی توضیح می دهند. من این نکات را حاکی از ایده‌های لومانی تلقی می کنم: تفکیک موجب می شود که شخصیت افراد بیش از پیش از کلیت سیستم اجتماعی‌ای که آن فرد در آن مشارکت دارد، مجزا گردد. همچنین من موافقم که بسیاری از افرادی که

در گروه‌های ایمان در فضای کار مشارکت می‌کنند، در محیط کار خود در معرض رنج و آسیب (به گفته دیک فن<sup>۱۲</sup>، جنایت روحی<sup>۱۳</sup>) هستند و در پی التیام و دگرگونی «درمان شناختی» خود هستند.

در مجموع، کوشیدم اجزای بنیادی نظریه تفکیک لومان را بر مبنای [نظریه] و بر و دیگران تشریح نمایم و توضیح دهم که چرا نظریه وی مفید است بویژه برای یک پژوهشگر اخلاق اجتماعی که در سنت مسیحی فعالیت می‌کند، و به مسائل و پیشامدهایی که افراد برای یکپارچه کردن ایمان و فضای کارشان، با آنها مواجه می‌شوند، علاقمند است. به طور ویژه، امیدوارم که این بحث بتواند چارچوبی نظری برای پروژه من [درباره ایمان در فضای کار] فراهم آورد.

### پی‌نوشت:

- 1-David Ward Miller
- 2-specificity
۳. ووثنو (Wughnow) (متولد ۱۹۴۶) استاد برجسته جامعه‌شناسی، مدیر مرکز مطالعات دین دانشگاه پرینستون و صاحب کرسی جامعه‌شناسی در این مؤسسه می‌باشد. مطالعات عمده وی در حوزه جامعه‌شناسی دین، فرهنگ و جامعه مدنی می‌باشد.
- 4-a deity
۵. Larry Shiner استاد فلسفه، تاریخ و هنرهای تجسمی دانشگاه ایلیونیز و نویسنده کتاب «تاریخ سکولاریزاسیون».
- 6-Peace of Westphalia
- 7-subtly
- 8-differentiated
۹. نیکلاس لومان، جامعه‌شناس آلمانی و مبدع نظریه سیستم‌ها برای توضیح جامعه است.
- 10-people of faith
- 11-contagious
- 12-Reformed theologians
- 13-“freedom within form”
- 14-“good”
- 15-dualism
- 16-Manichean
- 17-vocatio
- 18-Steve Bruce
- 19-conceptual
- 20-contingent
- 21-substantive issues
- 22-civil religion
- 23-substantivism
- 24-this-worldly asceticism
- 25-routinization-rationalization
- 26-ultimate meaning
- 27-multi-causality
- 28-simplicity and modesty
- 29-“rational labor in a calling”
- 30-other-worldly
- 31-the complexity gradients
- 32-Entzauberung
- 33-Zweckrationalitat (structural rationality)
- 34-Wertrationalitat (substantive rationality)
- 35-the ontological reality of religion
- 36-theoretical grounding
- 37-the profane
- 38-Steve Bruce
- 39-Peter Berger
- 40- functional/substantive
- 41-Will Herberg (Religion in a Secularized Society)
- 42-Bryan Wilson (The Function of Religion in America)
- 43-polar opposite
- 44-sacred canopy
- 45-David Martin
- 46-Larry Shiner
- 47-Daniel Bell
- 48-Roy Wallis & Steve Bruce
- 49-Tongues of Fire

۵۰. Pentecostal Christianity: یک جنبش مذهبی پروتستانی است که در قرن ۱۹ و ۲۰ در امریکاشکل گرفت و ویژگی اصلی آن این است که تأکید می‌کند تمام افراد مسیحی باید به تجربه دینی غسل تعمید به همراه روح القدس نایل آیند. تأکید بر معبودیت روح القدس، شفای الهی، نزول وحی و اکتشاف در حلقه به عنوان دیگر آموزه‌های این جنبش مسیحی برشمرده شده است.

- 51-desacralization
- 52-transposition
- 53-The Return of the Sacred
- 54-dislocation
- 55-moralizing religions

۵۶. در مورد این جنبش توضیحاتی در مقدمه مترجم ارائه شد.

- 57-small group ministry
- 58-koinonia groups
- 59-economic exchange theories of Stark & Bainbridge
- 60-societalization
- 61-from the ashes I conclude that Weber rises like a phoenix
- 62-this-worldly asceticism
- 63-three-fold self-reflection

۶۴. منابع اصلی من در میان آثار لومان عبارتند از: «جامعه، معنا، دین - بر اساس خودارجاعی» (Society, Meaning, Religion - Based on Self-reference) و کتاب وی با عنوان «تفکیک جامعه و الهیات نظری دینی و تکامل جوامع» (Differentiation of Society, and Religious Dogmatics and the Evolution of Societies).

۶۵. جامعه‌شناس بنام امریکایی و از نظریه پردازان اصلی مکتب کارکردگرایی ساختاری است که کارهای نظری وی بیش دو دهه (از دهه ۱۹۵۰ به بعد) در عرصه جامعه‌شناسی مسلط بود.

- 66-temporal periodization
- 67-segmenary, stratified, functional
- 68-the all-encompassing totality
- 69-Anselm's "greater than that which can be imagined"
- 70-"autopoietic"
- 71-self-creating, self-organizing, self-determining
- 72-"complexity gradient"
- 73-"also possible othenwise"
- 74-deparadoxize
- 75-"saved/damned"

۷۶. "Sunday-Monday gap": منظور نویسنده شکاف میان روز تعطیل و مقدس مسیحیان (یک‌شنبه) با روز آغاز کار (دوشنبه) می‌باشد که استعاره‌ای از همان شکاف ایمان و فضای کار است.

۷۷. Sabbath: در فرهنگ یهودی و مسیحی، روزهای شنبه و یکشنبه روز مقدس و تعطیل هستند و در این روزها کسب و کار نیز تعطیل است.

- 78-compartmentalization & integration
- 79-Laura Nash
- 80-"transferred sense"

۸۱. soup kitchen: نهادهای خیریه‌ای که اطعام فقرا و تهیدستان را بر عهده دارند.

- 82-humility
  - 83-prophets not profits
  - 84-profits not prophets
۸۵. در مورد این تمثیل، در پی نوشت‌های قبلی توضیح داده شد.
۸۶. فرضیه صفر یک اصطلاح آماری است و منظور از آن فرضیه‌ای است که قرار است در مقابل یک فرض جایگزین، مورد آزمون قرار گرفته و رد یا تأیید گردد. فرض صفر آن فرضی است که تفاوت مشاهده شده (برای نمونه بین میانگین دو نمونه آماری) را معنادار و نه ناشی از خطای سیستماتیک در نظر می‌گیرد.

- 87-imagodei (image of God)
- 88-selection criteria
- 89-included or excluded
- 90-hosen or rejected
- 91-saved or damned

۹۲. "ideal type": از مفاهیم ابداع شده توسط ماکس وبر است که اشاره به یک ابزار تحلیلی دارد که گرچه بر مبنای واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی بر ساخت شده، اما ممکن است عیناً در جهان واقعیت وجود نداشته باشد. برای مثال، نمونه آرمانی «نظام سلطانی» مشتمل بر ویژگی‌هایی هست که تمامی آن ویژگی‌ها را در جهان واقعیت نمی‌توان بر یک نظام تطبیق داد؛ اما می‌توان فاصله یک نظام موجود را با نمونه آرمانی «نظام سلطانی» سنجید و مورد تحلیل قرار داد.

۹۴. اصطلاح kingdom of God یا kingdom of heaven در مسیحیت، قلمروی معنوی است که خداد آن به مثابه یک پادشاه، حکمرانی می‌کند و اشاره به تحقق اراده‌هایی روی زمین دارد. استفاده از این مفهوم در عهد عتیق نیز سابقه دارد. از منظر متولیان رسمی کلیسا، با حضور کلیسا در جهان، قلمرو الهی به طور جزئی تحقق یافته، اما پس از رستاخیز به طور کامل تحقق می‌یابد.

- 95-The Cultural Contradictions of Capitalism
- 96-Warren Bennis and Philip Slater
- 97-The Temporary Society
- 98-free agents
- 99-Sociological Perspective on the New Religions
- 100-Benton Johnson
- 101-the therapeutic transformation of the self
- 102-Dick Fenn
- 103-soul murder

# تفکیک را جایگزین مناسبی برای سکولار شدن نمی دانم

گفت و گو با مقصود فرستخواه\*

کرده است. وضعی که در او کم و بیش حس «خود بنیادی» هست. این که انسان می خواهد روی پای خود بایستد. سوژگی در پیش بگیرد. بشر در این وضع فکری جدید، خود را فاعل شناسایی و کار گزار این عالم می داند. به آنچه در سنت آمده همچون گذشته وابسته نیست و مرجعیت آن را مانند قبل نمی پذیرد، بلکه می خواهد خودش خردورزی بکند و از در تحلیل و نقادی در آید. در این وضع، حتی فکر دینی نیز بیش از پیش آغشته به معرفت و انتظارات و قرائت های بشری می شود.

۲- سکولاریته، یک وضعی روحی نیز هست. در این وضع روحی، رویکرد بشر نوعاً «این جهانی» است. دنیا برایش مهم است. همه چیز برای رفاه و سعادت در زندگی دنیوی ماست. حتی اخلاقیات و یا معنویات و نیز دینداری نیز برای این دنیاست و در این دنیا باید تعریف و دیده بشود. این نوعی دنیویت تازه است که سرشت آن با دنیای پرستی قدیم کاملاً متفاوت است.

۳- سکولاریته، یک وضع اجتماعی نیز است که معمولاً به آن «عرفی شدگی» می گویند. البته این به معنای آن نیست که پیش از آن عرف نبود، اما در گذشته شرع بر عرف و همه چیز جامعه یا بر بسیاری از امور دیگر سایه انداخته بود. دولت، سیاست، اخلاق، عقل و هنر، کم و بیش تحت الشعاع دین بودند و دین فراتر از بقیه چیزها و حاکم و ناظر بر آنها بود. اما سکولاریته وضع تازه ای از ساخت زندگی اجتماعی و ساختار ارزش ها و ترکیب امور و نهادهاست که در آن قلمروهای کم و بیش خودمختاری سر بر آورده اند. تخصص هایی وجود دارد. تفاوت امور و نهادها با هم محل توجه است، مثلاً دولت برای خودش قلمرویی است متمایز از قلمرو دین. هنر نیز لزوماً هنر قدسی نیست. آموزش و پرورش هم هویت پداگوژیک عرفی دارد. این که گاهی به سکولاریته غیر دینی شدن می گویند بدین معناست که نهادها و قلمروهای عرفی، متمایز از دین اند. نه این که این نهادها لزوماً ضد دین باشند، بلکه خودشان تمایز و استقلال دارند، از این رو جزو



■ به عنوان پرسش آغازین و مدخل بحث، تعریف اجمالی خود را از مفاهیم سکولاریسم و سکولاریزاسیون بفرمایید و این که این دو مفهوم چه تفاوتی با هم دارند و چه نسبتی میان این دو برقرار است؟

□ ما نه با دو مفهوم که شما بیان کردید، بلکه با سه مفهوم روبه رو هستیم: ۱- سکولاریته، ۲- سکولاریزاسیون، ۳- سکولاریسم. بهتر است هیچ یک از اینها به فارسی ترجمه نشوند، چون واژه های معادل موجود در برابر آنها نوعاً نارسا هستند. مثلاً برای سکولاریته معادل هایی فارسی همچون عرفیت، گیتی انگی، دنیویت، غیر دینی شدن به کار رفته است یا ممکن است به کار برود، اما اینها هیچ یک چندان معانی واژه های اصلی رانمی رسانند. پس اجازه بدهید در این گفت و گواز همان کلمات اصلی استفاده بکنیم. ابتدا در باب این سه مفهوم به نکاتی اشاره می کنم:

۱- سکولاریته یک وضع بشری است. اما ۲- سکولاریزاسیون ممکن است به دو معنای متفاوت به کار برود: الف- یک پروسه، ب- یک پروژه. ۳- سکولاریسم، یک مکتب و ایدئولوژی است. اکنون درباره هر یک توضیح مختصری می دهم.

## ۱- سکولاریته

سکولاریته، یک وضع فکری و روحی و اجتماعی است که بشر در دنیای جدید پیدا می کند. این وضع، حاصل یک رشته علل تاریخی بود که در اینجا جای بحث آن نیست. فقط کافی است بدانیم ناگهان و یکباره بشر در گون نمی شود و سکولار نمی شود! از این رو ما نیز نمی توانیم جلوی آن را به سادگی بگیریم، بلکه عوامل مختلفی مانند آگاهی ها، ارتباطات، مناسبات، اقتصاد، ساختار نهادی جامعه و تغییرات فرهنگی و اجتماعی به این وضع جدید انجامیده است و دخیل در ماجراست. سکولاریته یک وضع جدید بشری است. این وضع سه مؤلفه اصلی فکری و روحی و اجتماعی دارد:

۱- سکولاریته، یک وضع فکری است که بشر در دنیای جدید پیدا



ابواب جمعی سازمان دینی به حساب نمی آیند. آنها چه بسا با استقلال خود بخوانند از منبع دین استفاده نکنند و یا بر حسب مقتضیات خود با سازمان دینی تعامل داشته باشند. به هر حال وضع جدید اجتماعی وضعی تمایز یافته و تفکیک یافته است.

## ۲- سکولاریزاسیون

مفهوم دوم سکولاریزاسیون است و همان طور که در ابتدا اشاره کردم ممکن است به دو معنای متفاوت به کار برود: الف- پروسه، ب- پروژه. در معنای نخست، سکولاریزاسیون فرایندی از یک رشته تحولات است. این پروسه باز بنا به عللی، به صورت درون زاجریان پیدا می کند و طی آن آگاهی و سبب دانی انسان ها افزایش می یابد. سوژگی بشر بیشتر می شود. عقلانیت بشری بیش از پیش اهمیت می یابد. کنجکاوای های بیشتر و دیدها انتقادی تر می شود و نگاه های این جهانی تر. نهادها از هم تفکیک پیدا می کنند و قلمروهایی که قبلاً زیر مجموعه ای از نهاد دینی محسوب می شدند تمایز می یابند. حتی خود دین نیز بیش و کم در معرض تخصصی شدن و عرفی شدن و امروزی شدن و متکثر شدن قرار می گیرد. در واقع سکولاریزاسیون در معنای «الف» ناظر بر پروسه ای از تحولات گذار است که به وضعیت سکولاریته می انجامد.

در حالی که در معنای «ب»، سکولاریزاسیون معنایی متعدی دارد، یعنی به جای سکولاری شدن به مثابه فرایندی درون ز، بحث بر سر «سکولاری سازی» نهادها و جامعه و سیاست و دولت و آموزش و پرورش و مانند آن است. در اینجا ما با یک پروژه هدفمند و یک طرح اقدام و کنش روبه رو هستیم که می تواند با این یا آن شیوه دنبال بشود. مثلاً برخی نخبگان جدید در دوره رضاشاه با استفاده از قدرت او در صدد سکولار کردن ایران در قالب یک طرح نو سازی دولتی بودند که به

اقتدار گرایی و نهایتاً خود کامگی آغشته شد. نمونه اش کشف حجاب بود و راندن دین از حوزه عمومی بود. این باعث سرخوردگی ها و دلزدگی ها و تعارض ها و واکنش هایی شد و به شورش حاشیه بر متن انجامید. این نیز نهایتاً از پروژه معکوس اسلامی سازی دولتی در بعد از انقلاب سر بر آورد.

## ۳- سکولاریسم

سکولاریسم یک مسلک و ایدئولوژی است و مانند همه ایدئولوژی ها استعداد جزمیت دارد و ادعای کلیت در او هست. یک سکولاریست چنان در بند جاذبه های سکولاریته گرفتار می شود که در او جز خیر و خوبی نمی بیند، دافعه هایش را نمی بیند و محدودیت هایش را متوجه نمی شود، بلکه از او نسخه ای جهانشمول درست می کند و دچار اغراق و مبالغه می شود. نمی تواند به مرزهای فکر سکولار بیندیشد و پرسشی و نقدی بکند. گویا هیچ معضل تازه ای در وضع سکولار بشر نیست و مهمتر از همه، گویا آن وضع فکری و

روحی و اجتماعی بشر در اروپا که بر می دید، پایان تاریخ است، در حالی که حتی پایان اروپا هم نبود!

پس ملاحظه می کنید که این مفاهیم خصوصاً دو مفهوم سوم و چهارم، نیاز به تأمل بیشتری دارند، بویژه مفهوم چهارم یعنی سکولاریسم که وقتی به صورت یک ایدئولوژی جزمی در می آید، فکر می کند دنیا به آخر رسیده است. بر مبنای این فکر جزمی جدید، گویا همه چیز زندگی بشر به همین سادگی غیردینی می شود و به همین سادگی دوره دین به سر می رسد و به همین سادگی رونوی خطی و غیر قابل برگشت از افول دین پیش می رود و در همه جهان گسترش می یابد. گویا دیگر نیازی به دین نیست و دوره اش پایان یافته است. همچنین تصور می شود با سوژگی بشر و عقل خودبنیاد، دنیا بهشت برین می شود و هیچ بحران و تعارض و مشکلی پیش نمی آید، اما در دنیای بیرون اصلاً چنین نیست.

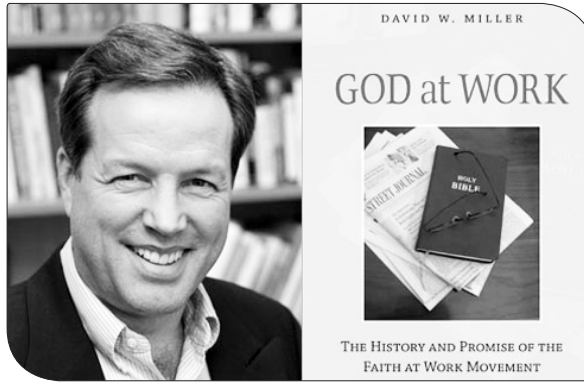
همان طور که می دانید ایدئولوژی خیلی مستعد آن است که ما را گرفتار معرفتی کاذب بکند و سکولاریسم نیز از این مستثنی نیست. برای مثال سکولاریسم به مثابه یک مسلک جهانشمول، احتمالاً در ک ما را از دنیای غیر اروپایی دچار مشکل می کند و نمی توانیم مفهوم دنیای «مابعد سکولاریسم» (Postsecularism) را بفهمیم. نمی توانیم به جامعه شناسی دین مابعد ویر فکر بکنیم، نمی توانیم خیلی از اتفاق های جهان مانند باز خیز جدید دین سیاسی در دنیا و باز گشت خدا و حضور دین در حوزه عمومی را به طور سراسر توضیح بدهیم. با ایدئولوژی سکولاریسم حتی جامعه امریکارا نمی توان توضیح داد چه رسد به تحولات منطقه!

■ نسبت سکولاریزاسیون با عقلانی شدن (rationalization) در نظریه وبری چیست؟ آیا این دو معادل یکدیگر هستند (دو نامگذاری متفاوت برای یک پدیده واحد) یا یکی از اجزای دیگری است؟

□ اگر در یک عبارت و با توجه به تعاریف قبلی ام بخوام بگویم، باید اشاره کنم سخنی درباره ویر که «ویر یک سکولاریست نبود، یعنی قائل به سکولاریسم نبود.» ویر در جای یک متفکر جدی کوشیده آن «عقلانی شدن» به معنای خاص و در دوران خاص و در اروپا را بررسی انتقادی بکند و توضیح بدهد. این عقلانی شدن به معنای خاص، دیوار به دیوار سکولار شدن بود. این همان عقلانیتی است که از آن به عنوان عقلانیت ابزاری تعبیر می کنند، یعنی شما هدف ها و انتظاراتی دارید و شیوه ها و وسایل عقلانی و سازگار با آن اهداف و انتظارات را انتخاب می کنید، از این رو کاری ندارید که خود هدف ها و انتظاراتان چیست و چقدر خوب یا بد است و تا چه حدی ناقص یا کامل است. انسان اروپایی در آن دوره می خواهد منابع طبیعت را تسخیر بکند و در جهت رفاه و آسایش

ایدئولوژی خیلی مستعد آن است که ما را گرفتار معرفتی کاذب بکند و سکولاریسم نیز از این مستثنی نیست. برای مثال سکولاریسم به مثابه یک مسلک جهانشمول، احتمالاً در ک ما را از دنیای غیر اروپایی دچار مشکل می کند، نمی توانیم مفهوم دنیای «مابعد سکولاریسم» (Postsecularism) را بفهمیم. نمی توانیم به جامعه شناسی دین مابعد ویر فکر بکنیم، نمی توانیم خیلی از اتفاقات جهان را مثلاً باز خیز جدید دین سیاسی در دنیا را و باز گشت خدا را و حضور دین در حوزه عمومی را به طور سراسر توضیح بدهیم

خود از آنها بهره بگیرد و برای این کار فکر و سازمان زندگی خود را عقلانی می‌کند. رشد سرمایه‌داری و بوروکراسی نه به معنی مبتذل ادارات ما، بلکه به مفهوم سازمان‌های شایسته‌گرا و مبتنی بر قانون و مقررات و تقسیم کار و تخصص و تفکیک مدیریت از مالکیت و نظم و کارشناسی و کارگزاری حرفه‌ای، نتیجه این عقلانی شدن است. سرمایه‌داری



دیگر با دید انتقادی بررسی بکند. این همان طرح عقلانیت انتقادی و ارتباطی در فضای عمومی آزاد است که همه طرف‌ها و فکرها و ایده‌ها در آن بتوانند حضور و مشارکت بکنند و دنبال توافقی منصفانه بروند.

عقلانیت به معنای وسیع آن نه جزئی از سکولاریزیشن است و نه مترادف آن. اما عقلانیت به معنای خاص آن دوران اروپا، چنان که

گفتم دیوار به دیوار سکولاریزیشن بود.

■ بنا به عقیده برخی متفکران، پدیده سکولاریسم سرنوشت محتوم تمامی جوامع در دنیای مدرن است؛ در مقابل برخی جامعه‌شناسان این انگاره را مطرح کرده‌اند که از چند دهه پیش، ما با فرایند معکوس سکولاریسم مواجه هستیم که متضمن افزایش تأثیر دین در عرصه عمومی است. برخی صاحب‌نظران نیز سکولاریسم را تجربه تاریخی جهان مسیحی می‌دانند و معتقدند در بافت و زمینه اسلام و دیگر ادیان، امکان تکرار تجربه سکولاریسم وجود ندارد. نظر شما در این زمینه چیست؟ آیا جامعه ایرانی می‌تواند مشمول روند سکولاریزاسیون تلقی گردد یا خیر؟ چه شواهد عینی‌ای در جهت تأیید یا رد روند سکولاریزاسیون جامعه ایرانی موجود است؟

□ بله در مبحث سکولاریسم، همان‌طور که اشاره کردید کارهای زیادی شده است. به چند مورد خیلی مشهور اشاره می‌کنم. «برگر» مبالغه در سکولاریزیشن را مورد نقد قرار می‌دهد. وی از جمله مهمترین متفکران مباحث سکولاریسم

بود که مدت‌ها پیش، از بازگشت دین بحث کرد، اما در عین حال او همچنان به فرایندهایی قائل است که طی آن، دینداری دیگر مثل سابق نیست. تصدیق‌ها با تردید همسایه می‌شوند. دین هم به نوبه خود و در کنار چیزهای دیگر این دنیای جدید، مشمول عرضه و تقاضای گروه‌های اجتماعی می‌شود و بازاری است که ممکن است به عللی رواج یا کساد داشته باشد. از نظر «برگر»، دین یک واقعیت اجتماعی است، اما او نیز مشمول تکثر و تحول دنیای امروز است.

چارلز تیلور در «زمانه‌ای سکولار» آن را دنیایی می‌بیند که حوزه عمومی از سیطره فرقه و روایت مذهبی خاص، آزاد و مستقل می‌شود، ولی همه دیدگاه‌ها و حتی دیدگاه‌های مختلف دینی می‌توانند بازی منصفانه بکنند. در آن غلبه و انحصار نیست و تکثر و برابری و حقوق همه است؛ چه بی‌دین‌ها و چه انواع دینداران با انواع قرائت‌ها. سهیم شدن در امور اجتماعی برای همه به رسمیت شناخته می‌شود.

«برگر» مبالغه در سکولاریزیشن را مورد نقد قرار می‌دهد. وی از جمله مهمترین متفکران مباحث سکولاریسم بود که مدت‌ها پیش از بازگشت دین بحث کرد. اما در عین حال او همچنان به فرایندهایی قائل است که طی آن، دینداری دیگر مثل سابق نیست. تصدیق‌ها با تردید همسایه می‌شوند. دین هم به نوبه خود و در کنار چیزهای دیگر این دنیای جدید، مشمول عرضه و تقاضای گروه‌های اجتماعی می‌شود و بازاری است که ممکن است به عللی رواج یا کساد داشته باشد. از نظر «برگر» دین یک واقعیت اجتماعی است، اما او نیز مشمول تکثر و تحول دنیای امروز است.

نظهور در اروپای آن دوره نمونه‌ای از سازمان عقلانی کار و تولید و پیشرفت در جهت حداکثرسازی سود سرمایه‌گذاران و به تبع آنها منافع بقیه جامعه و عموم است.

و بر این عقلانیت و این سرمایه‌داری ظهور را با نگاهی انتقادی و تراژیک بررسی می‌کند و با نوعی آگاهی در دناک، از قفس بوروکراسی بحث می‌کند. او از سویی بازگشت انسان به کارزمای سنتی را ممکن نمی‌بیند. آن دنیای مملو از اسرار و دنیای افسون‌شده قدیمی به نظر ویرانه خورده است. ویر می‌بیند که از سویی تخصص و علم‌ورزی، آن حیرت‌قدس پیشین را از بشر گرفته است. از سوی دیگر همین عقلانی شدن و افسون‌زدایی و سکولاریزیشن نیز خود به رغم ظرفیت‌های کارکردی‌اش، مستعد انواع مشکلات عاطفی و روحی برای بشر است. و بر انصافاً نوع آسان‌نظریه پردازی کرده است، اما کاملاً قابل درک است که وی نتوانسته نظریه‌اش را بیش از این پیش ببرد و حتی ابهاماتی در مباحث او از جمله در بحث عقلانیت باقی مانده است.

بعدها کسانی کوشیدند به بحث عقلانیت و وضوح بیشتری بدهند، مثلاً هابرماس، ایراد کار را در نارسایی‌ها و ضعف‌های عقلانیت ابزاری دید. به نظر وی این عقلانیت، خیلی «محاسبه‌گر» و «سودانگار» است. ارزش‌ها و هنجارها در آن نادیده گرفته می‌شوند و در هاله ابهام می‌مانند. وی نظریه عقلانیت فرهنگی و ارتباطی‌اش را برای رفع این ایرادها و ضعف‌ها ارائه کرد.

از نظر هابرماس، سپهر عمومی آزادی لازم است که از سیطره و مستعمرگی سیستم‌های قدرت و ثروت آزاد باشد و در این سپهر عمومی گفت‌وگوهای محدود نشده‌ای جریان پیدا بکند تا بشر بدون این که از مدرنیته و از اصل عقلانیت سرخورده بشود، بدون این که به عقب و به دنیای پیشامدرن برگردد و گرفتار سیطره قدرت‌ها و نهادهایی به نام امر مقدس بشود، نارسایی‌های فکر مدرن را رفع بکند و طرح ناتمام عقلانیت را پس بگیرد و گزاره‌های پایه خود را یک‌بار

اثر گریس دیوی نیز خود گویاست: «اروپا مورد استثنایی». به نظر او نظریه «وبر» برای توضیح دوره‌ای از اروپا جالب است، اما همه جزئیات اروپای امروز را نمی‌تواند به‌طور کامل تبیین بکند. برای مثال اتحادیه اروپا به هويت مسیحی گرایش دارد. وانگهی کشورهای اروپا نیز در سطوح مختلف سکولار شدن متفاوت اند مثلاً انگلستان با فرانسه، تفاوت زیادی دارد، اما همه اینها یک قدر مشترک دارند و آن مدرنیته است.

نوریس و اینگلهارت در تحقیق بین‌المللی خود با عنوان «قدسی و عرفی» توجه دارند که آن انگاره متعارف افول دین، حداقل از دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی به این سو از سکه علم‌ورزی افتاده است، یعنی حدود سه دهه است متفکران بحث می‌کنند که سکولار شدن به معنای بی‌دینی یا حتی خصوصی شدن دین و رانده شدن آن از حوزه عمومی نیست، بلکه به معنای رشد فرایندی است که طی آن، احساس امنیت و جودی انسان‌ها حداقل از برخی جهات افزایش می‌یابد. پیشرفت سواد و علم و خردورزی و رشد درآمد و سلامت مردم و نیز نهادهایی که مردم را در برابر انواع ترس‌ها و قدرت‌ها تقویت می‌کنند، سبب از دیاد امنیت و جودی از پاره‌ای جهات می‌شود. البته نوریس و اینگلهارت دقت نظری مهمی دارند و آن این که به سبب بالا بودن نرخ باروری در جوامع مذهبی، این فرایند سکولار شدن به صورت

ساده و روتین پیش نمی‌رود، اما روندی اجتناب‌ناپذیر در جریان توسعه جوامع است. مختصر کلام این که در مباحث مربوط به سکولاریسم، چهار مفهومی که قبلاً توضیح دادم معمولاً خلط می‌شود. هر یک از آنها داستان جدایی دارند. خلاصه نظر من درباره آن چهار مفهوم بدین قرار است:

۱- سکولاریته به معنای وضع فکری و روحی و اجتماعی انسان در دنیای جدید، کم‌وبیش در مقیاس جهانی گسترش می‌یابد. هر چند اولاً این گسترش به صورت خطی نیست و فراز و

فرودهایی دارد و ثانیاً جزئیات آن تحول نیز پیدامی‌کند. ایران نیز البته با ویژگی‌های خاص خود از این وضع برکنار نیست. در گفت‌وگو با نشریه مهرنامه (شماره اسفند ۹۰)، شواهدی را توضیح داده‌ام.

۲- پروژه درون‌زای سکولار شدن نیز در بعضی از سطوح و ابعاد آن روندی در حال گسترش جهانی است و باز نه خطی است و نه به یک منوال و نه لزوماً عین آن دوران اروپا. در باب ایران کافی است به تغییرات جامعه و فرهنگ و حتی تحولات نوع دین‌ورزی گروه‌های مختلف اجتماعی توجه بکنیم.

۳- در باب پروژه سکولار سازی باید خیلی احتیاط کرد. مطمئناً شکل آمرانه و از بالا نامطلوب است. نو سازی و برنامه‌های توسعه نیز باید از طریق اجتماعی و فرهنگی و مدنی پیش برود. مهم این است که سپهر عمومی ما تقویت بشود، اگر قرار است ایران و ایرانی پیشرفت و عدالت و برابری و رهایی را تجربه بکند، این پروژه باید از طریق گفت‌وگوهای آزاد منبشانه و توافق‌های منصفانه عمومی دنبال بشود.

۴- با ایدئولوژی سکولاریسم اصلاً موافق نیستیم. دنیای ما از

جزمیت‌هایی مانند افول دین یا حتی رانده شدنش از حوزه عمومی آزاد شده و دنیای «مابعد سکولاریسم» است، همین‌طور که دنیای «مابعد اسلام» نیز هست؛ حتی جامعه ایران، که بحث مفصلی طلب می‌کند.

■ **دیوید میلر، متخصص حوزه الهیات و جامعه‌شناسی دین و نویسنده کتاب «خدا در فضای کار: تاریخ و وعده جنبش ایمان در فضای کار» (GodatWork: The History and Promise of the Faith that Work Movement)**

در مقاله‌ای این ایده را مطرح کرده که نظر به تفکیک و تمایز (Differentiation) که دارای بنیادهایی استوار در نظرات جامعه‌شناسان کلاسیک بوده و بویژه با نظریه سیستم‌های لومان صورت‌بندی نوینی یافته، در توضیح روند تأثیر گذاری دین و نهادهای دینی در جوامع مختلف، نسبت به نظریه سکولاریزاسیون، دارای مزیت و قدرت تبیین‌گری بیشتری است. به نظر شما، نسبت نظر به تفکیک و سکولاریزاسیون چیست؟ آیا می‌توان نظر به تفکیک را به عنوان بدیلی برای سکولاریزاسیون در فهم روند حرکتی جوامع مطرح کرد؟

□ گویا نگاه ایشان مدیریتی و الهیاتی است. البته هیچ اشکالی ندارد، به شرط این که ضوابط بحث علمی رعایت بشود. افراد بسیاری در این زمینه بحث کرده‌اند، مانند «کازانو» در کارهایی مانند «مذاهب عمومی در دنیای جدید» و نیز «بازاندیشی در سکولار شدن» اشاره می‌کند سکولار شدن نه به معنای افول دین و نه حتی خصوصی شدن دین است، بلکه فقط تفکیک است.

در عین حال من تفکیک را جایگزین مناسبی برای سکولار شدن نمی‌دانم. تفکیک نهادی جزئی از سکولار شدن و سطحی از آن است و اتفاقاً سطح بسیار شایع جهانشمول هم هست که متأسفانه ما در ایران آن را نیز نادیده می‌گیریم.

از سوی دیگر بعضی‌ها دچار خلط و وحشتناکی می‌شوند. آنها می‌گویند از نظر یک مؤمن، ایمان الهام‌بخش همه زندگی است و خداوند متعال درباره کل زیست فردی و اجتماعی به ما راهنمایی می‌کند. من نیز شیفته این معنا هستم، اما ما احتمالاً یک چیز را در اینجا به طرز دردناکی فراموش می‌کنیم، این که همه چیز بخشی از قلمرو الهی است، از منظر ایمان و برای مؤمنان است و قابل اعمال (مخصوصاً با قهر و اجبار و به صورت دولتی) بر دیگران نیست.

فرایند سکولار شدن اگر با چیزی مشکل دارد، همین سلطه نهادی دین و دینداران است، هر چند هم اکثریت باشند. فرایند سکولار شدن با ایمان و بادین و حتی با مشارکت دینداران در حوزه عمومی آزاد مشکل ندارد، مشروط به آن که این مشارکت به‌طور برابر برای دیگران هم محفوظ باشد؛ برای بی‌دین‌ها، برای همه دین‌ها و برای تمامی قرائت‌ها از یک دین، هر چند اقلیت باشند و با عقاید اکثریت و دولت مخالف باشند.

♦ دکتر مقصود فراستخواه، متخصص حوزه جامعه‌شناسی دین و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی است.

**تفکیک را جایگزین مناسبی برای سکولار شدن نمی‌دانم. تفکیک نهادی جزوی از سکولار شدن و سطحی از آن است و اتفاقاً سطح بسیار شایع جهانشمول هم هست که متأسفانه ما در ایران آن را نیز نادیده می‌گیریم**

# انحصار زدایی از دین در جهان مدرن: لزوم تشکیک در ترمسئله دار سکولاریزاسیون گفت و گو با حسن محدثی\*



■ به عنوان پرسش آغازین و مدخل بحث، تعریف اجمالی خود را از مفاهیم سکولاریسم و سکولاریزاسیون بفرمایید و این که این دو مفهوم چه تفاوتی با هم دارند و چه نسبتی میان این دو برقرار است؟

□ اجازه می‌خواهم به جای دو مفهوم مورد نظر در پرسش شما، درباره چهار مفهوم سکولار، سکولاریته، سکولاریسم، و سکولاریزاسیون سخن بگویم و درباره هر یک توضیح بدهم تا بحث دقیق تر باشد. مفهوم سکولار به امر غیر دینی اشاره دارد که در فرهنگ اسلامی مادر تعبیر کلی با کلمه دنیا و دنیوی از آن یاد می‌کنیم، مثل غذا خوردن و لباس پوشیدن و خوابیدن که همه اموری سکولار یا دنیوی اند و به خودی خود منفی نیستند. اینها ابتدا به ساکن فعالیت‌هایی غیر دینی

روی آوری و تمایل به دنیا مواجه شود و موضع خودش را مشخص سازد. نکته این است که مواجهه دین با این اشکال روی آوری به دنیا سبب پویایی درونی خود دین می‌شود و طی آن، دین نیز تحول می‌یابد. دنیا به خودی خود برای دین تنش ایجاد نمی‌کند، بلکه نوع روی آوری به دنیا است که برای دین تنش آفرین است. در پذیرش یا عدم پذیرش دنیا سوی دین و دینداران است که برخی جهت‌گیری‌های دنیوی یا ضد دنیوی دین شکل می‌گیرد. دین بارد برخی امور دنیوی پاره‌ای از تنش‌ها را برای مؤمنان در مواجهه با دنیا پدید می‌آورد، برای نمونه ادیان این جهانی بیش تر با امور دنیوی کنار می‌آیند تا ادیان آخرت‌گرا.

اما مفهوم سوم، مفهوم سکولاریزاسیون یا دنیوی شدن است. این مفهوم بر پدیده‌ای دلالت دارد که طی روند تاریخی نسبتاً طولانی در درون حیات اجتماعی - اغلب به صورت خواب‌گردانه و نه با میل و اراده این و آن - رخ می‌دهد و تحولاتی را در موقعیت اجتماعی دین ایجاد می‌کند و عموماً منجر به تضعیف اقتدار اجتماعی دین می‌شود. این پدیده را بیشتر ناشی از وقوع مجموعه‌ای از تحولات اجتماعی و معرفتی می‌دانند که ابتدا در جوامع غربی و به دنبال روند مدرن شدن رخ داده و پیش‌بینی می‌شد که بعدها با روند مدرن شدن جوامع غیر غربی، در آنها نیز رخ خواهد داد و البته در تعیین ابعاد و دامنه و ویژگی‌های آن میان صاحب نظران بویژه جامعه‌شناسان اختلاف نظری جدی وجود دارد، تا آنجا که برخی در مفید بودن کاربرد این مفهوم سخت دچار تردیدند، زیرا بر این باورند که واجد هیچ توصیف معتبری از امور عینی و بیرونی نیست و تزی است بر طمطراق اما تو خالی که شواهد معتبری برای دفاع از آن نمی‌توان ارائه کرد. در مقابل هنوز برخی از محققان و صاحب نظران همچنان از قرائت‌هایی از این سن دفاع می‌کنند. در هر صورت این مفهوم ناظر به امری اجتماعی و تاریخی است؛ صرف نظر از این که از نظر تاریخی و تجربی، مفهوم موجهی باشد یا خیر.

واژه سکولاریسم، همان‌طور که از پسوند «ایسم» آن پیداست، دلالت بر نوعی ایدئولوژی دارد. پسوند «ایسم» در زبان انگلیسی تا آنجایی که من می‌دانم یاد دلالت بر امری خصصتی در فرد دارد یا حاکی از نوعی مکتب یا گرایش فکری، گرایش هنری و یا ایدئولوژی است. مثلاً سادایسم به معنای دیگر آزاری

هستند. امور دنیوی در برابر امور دینی معنا می‌یابند. در مقابل امور مشخصاً دنیوی، برخی امور نیز مشخصاً دینی تلقی می‌شوند مانند عبادت، زیارت، ذکر، نذر، دعا، توکل، روزه‌داری، و قربانی کردن. در اینجا سکولار به معنی ضد دینی نیست بلکه به معنی غیر دینی است، از این رو امر سکولار در معنای امر غیر دینی فی نفسه ضد دین تلقی نمی‌شود. نکته این است که آیا دین امور دنیوی را به رسمیت می‌شناسد یا نه؟ و یا کدام امور دنیوی را به رسمیت می‌شناسد و کدام امور دنیوی یا غیر دینی را طرد می‌کند؟ و یا کدام امور دنیوی را با چه شروطی می‌پذیرد و با چه شروطی طرد می‌کند؟

در پاسخ به پرسش فوق است که پای مفهوم دوم - یعنی سکولاریته یا دنیویت - به میان می‌آید. از نوع پرداختن به دنیا یا امور دنیوی است که دنیویت (secularity) یا ضد دنیویت زاده می‌شود. دنیویت یعنی تمایل به بهره‌مندی از دنیا و تأیید تلویحی یا آگاهانه این تمایل و روی آوری به آن. هر دینی در آموزه‌های اولیه خود تکلیف دنیار تعیین می‌کند، یعنی نوع موضع‌گیری خود را در قبال آن عیان می‌سازد. به قول ماکس وبر هر دینی به شکل خاص خود «عقلانی شدن اخلاقی شیوه زندگی» را محقق می‌کند. اما دین در روند تاریخی خودش متحول می‌شود و آن عقلانی‌سازی اخلاقی شیوه زندگی ممکن است به تدریج تغییر کند. از این رو دین هر بار با اشکالی از سکولاریته (روی آوری یا تمایل به بهره‌مندی از امور دنیوی) روبه‌رو است. دین در روند تاریخی خود هر بار باید با این اشکال



و نارسایی‌ها به معنای خودشیفتگی که اموری خصلتی در افراد و حاکی از وجود نوعی خلق و خو و تمایل روانی در آنان است، اما سکولاریسم (همچون سو سیالیسم، لیبرالیسم، فمینیسم و...) به معنای نوعی ایدئولوژی است که آرمانش عقب‌نشینی دین به عرصه خصوصی و عدم دخالت آن در امور سیاسی و حتی امور عمومی است. سکولاریسم را در یک دسته‌بندی کلی می‌توان به دو نوع سکولاریسم معتدل که خواهان جدایی دین از حکومت است اما حضور آن را در برخی از عرصه‌های اجتماعی و انسانی به رسمیت می‌شناسد و خواهان حذف همه‌جانبه و کامل دین نیست، و سکولاریسم افراطی یا بنیادگرایانه که وجه مشخصه‌اش دشمنی با همه مظاهر دین و حذف کامل دین و یا اعمال محدودیت شدید علیه آن است تقسیم کرد. برخی نمونه‌های سکولاریسم افراطی را می‌توان در ترکیه آتاتورک، ایران عصر پهلوی، و نیز تاحدی در فرانسه و احتمالاً در برخی دیگر از کشورهای اروپای غربی مشاهده کرد. مهم‌ترین نمونه سکولاریسم معتدل نیز در ایالات متحده قابل مشاهده است.

بنابراین، مهم‌ترین فرق مفهوم سکولاریسم و سکولاریزاسیون در این است که اولی نوعی ایدئولوژی است که مولدان و حاملان آن می‌خواهند بر اساس آن نوعی نظم اجتماعی بیافرینند که دین یا در شکل‌گیری آن هیچ نقشی نداشته باشد و یا کمترین اثر و نقش را داشته باشد، در حالی که دومی پدیده‌ای اجتماعی است که لزوماً به نحو ارادی و با خواست این و آن محقق نمی‌شود و چه بسا نتیجه ناخواسته عملکرد خود دینداران باشد. از سوی دیگر، فعالیت‌های سکولاریست‌ها نیز لزوماً به سکولاریزاسیون نمی‌انجامد، بلکه چه بسا نتیجه

ناخواسته کنش آنان روی آوری بیشتر مردمان به دین و قوت گرفتن اجتماعی دین باشد. نمونه آن را در سکولاریزاسی آمرانه حکومت پهلوی مشاهده کرده‌ایم.

■ نسبت سکولاریزاسیون با عقلانی شدن (rationalization) در نظر به وبری چیست؟ آیا این دو معادل یکدیگر هستند (دو نامگذاری متفاوت برای یک پدیده واحد) یا یکی از اجزای دیگری است؟

□ وبر بدون شک یکی از مهم‌ترین متفکرانی است که درباره پدیده دنیوی شدن سخن گفته است.

امانست عقلانی شدن و سکولاریزاسیون در آرای وبر دو نام برای یک پدیده نیست، بلکه عقلانی شدن تنها بخشی از فرایند سکولاریزاسیون را توضیح می‌دهد. از نظر وبر عقلانی شدن (rationalization) غیر از عقلانیت (rationality) است. عقلانی شدن در نظر وبر اولاً پدیده‌ای خاص تمدن غربی است و ثانیاً به معنی «تخصص‌گرایی علمی و افتراق فنی است [...]».

عقلانی شدن عبارت از سازمان‌دادن زندگی به وسیله تقسیم و همسازسازی فعالیت‌های گوناگون بر پایه شناخت دقیق مناسبات میان انسان‌ها با ابزارها و محیطشان، به منظور تحصیل کارایی و بازده بیشتر است. (فرونده، ۱۳۸۳: ۱۷). از این رو عقلانی شدن لزوماً ملازم با ترقی و سعادت نیست و لزوماً هم عالمگیر، محتوم و حرکت تاریخی غایت‌مندانه‌ای رو به سوی تکامل نیست. البته قابل انتقال از یک تمدن به تمدن دیگر

است. اما مفهومی که در آرای وبر با بحث سکولاریزاسیون پیوند دارد، مفهوم افسون‌زدایی (desenchantment) است که به معنی غیر راز آلود شدن جهان برای آدمی است. طی این فرایند آدمی هر چه بیشتر از جهان سحر، افسون و راز فاصله می‌گیرد و جهان هر چه بیشتر از عنصر مقدس یا کاریزما به تعبیر ویر تھی می‌شود؛ جهانی که سرشار از مقدسات است به جهانی در تاریخ معاصر بدل می‌شود که تهی از رمز و راز است و در آن هر چیزی رامی‌توان دستکاری کرد و هر حریمی را در نور دید، زیرا در هیچ چیز قداستی وجود ندارد، اما این فرایند از نظر وبر ربط مستقیمی به عقلانی شدن ندارد، زیرا افسون‌زدایی فرایندی است که از دین باستانی یهود آغاز شده و در فلسفه یونان بالیده و با پل و تستانتیسم به اوج خود رسیده است، بنابراین اگر در اندیشه وبر نسبتی میان عقلانی شدن و افسون‌زدایی بتوان برقرار کرد این است که عقلانی شدن در تمدن غربی موهون فرایند افسون‌زدایی است. از نظر وبر این فرایند افسون‌زدایی که با پل و تستانتیسم در دوران مدرن به اوج خود رسیده، سکولاریزاسیون را تحقق می‌بخشد. این است که ویر می‌گوید: «دین در جهان مادی و افسون‌زوده، دیگر کاری ندارد جز آن که به حریم درونی و جلدان‌ها پناه بر دیا به جهان ماورایی کشیده شود که جهان‌خدای متعال یا جهان‌سرنوشت فردی پس از هستی دنیایی است.» (آرون، ۱۳۷۲: ۵۸۹)

از نظر وبر هر قدر در تاریخ جلوتر آمده‌ایم، در اثر تمایز یابی اجتماعی، امر مقدس و امر دنیوی از هم بیشتر جدا شده‌اند و پایان این تحول دینی نیز «افسون‌زدایی جهان» است (همان، ۵۹۱). علم نیز از نظر وبر در تکمیل فرایند افسون‌زدایی نقشی اساسی داشته است. از نظر وبر «علم اثباتی آزمایشی و

ریاضی عنصر قدسی را به تدریج از این جهان رانده و ما را در ناسوتی کارآمدنی، ولی خالی از معنارها کرده است.» (همان، ۵۹۳)

به نظر من نظریه افسون‌زدایی وبر و اجداد دو خطای اساسی است: ۱- وبر دین را در کنار اسطوره و هم‌جنس با آن قلمداد می‌کند و تفکیکی میان آنها قائل نشده است و این البته خطایی است که بسیاری از متفکران غربی از قرن شانزدهم تا قرن بیستم مرتکب شده‌اند و عموماً دین و اسطوره را با هم و با مفهوم واحد خرافه‌رود و طرد کرده‌اند و به امکان بازسازی نسبی معرفت دینی حتی در عصر مدرن توجه نکرده‌اند. به عبارت دیگر، آنان دین را در قلمرو تفکر ضد عقلانی قرار داده‌اند و رشد تفکر عقلانی را به منزله پایان دین تلقی کرده‌اند. ۲- خطای مهم دیگر وبر در بحث از افسون‌زدایی و سکولاریزاسیون این است که وبر به جای این که از تباین تفکر علمی و تفکر دینی سخن بگوید، از تضاد ذاتی آنها سخن می‌گوید: «میان دانش اثباتی که دانشی ثابت شده ولی ناتمام است، و دانایی دینی که ثابت نشده ولی پاسخگوی مسائل ذاتی است، تناقضی بنیادی وجود دارد.» (همان، ۵۹۴) به گمان من این افکار ماکس وبر ربط مستقیم دارد با دوره‌ای که او در آن به سر می‌برد؛ دوره‌ای که در آن اغلب متفکران- از هر اردوگاه فکری‌ای که باشند- به چهار تزیربه عنوان اصول علمی باور دارند. در قرن نوزدهم بسیار نادرند متفکرانی

**نظریه افسون‌زدایی وبر و اجداد دو خطای اساسی است:**

**۱- وبر دین را در کنار اسطوره و هم‌جنس با آن قلمداد می‌کند و تفکیکی میان آنها قائل نشده است و این البته خطایی است که بسیاری از متفکران غربی از قرن شانزدهم تا قرن بیستم مرتکب شده‌اند و عموماً دین و اسطوره را با هم و با مفهوم واحد خرافه‌رود و طرد کرده‌اند و به امکان بازسازی نسبی معرفت دینی حتی در عصر مدرن توجه نکرده‌اند. به عبارت دیگر، آنان دین را در قلمرو تفکر ضد عقلانی قرار داده‌اند و رشد تفکر عقلانی را به منزله پایان دین تلقی کرده‌اند. ۲- خطای مهم دیگر وبر در بحث از افسون‌زدایی و سکولاریزاسیون این است که وبر به جای این که از تباین تفکر علمی و تفکر دینی سخن بگوید، از تضاد ذاتی آنها سخن می‌گوید**

که برخی از این ترها را قبول نداشته باشند و من بسیار بعید می دانم که بتوان متفکری در قرن ۱۹ یافت که هیچ یک از این چهار تر را قبول نداشته باشد:

۱- علم تجربی - که نمونه‌های آن علوم طبیعی اند معتبرترین نوع معرفت بشری است (توسانتیسیم)

۲- بشریت، در حال ترقی و تکامل است (تو تکامل گرایی)

۳- اروپاییان و غربیان سردمدار این ترقی و تکامل اند (تزاروپامداری و اکسیدنتالیسم)

۴- دین در حال زوال و نابودی است (توسکولاریزاسیون)

و بر اولی را تا حدی تعدیل می کند، چون معتقد است که «سازمان‌های معقولی از اندیشه و هستی وجود دارند که هر چند علمی نیستند، اما بی معنا هم نیستند.» (همان، ۵۸۴) در باب دومی از جهاتی تردیدهایی دارد و گاه حتی تشکیکی جدی در این باره روا می‌دارد («قفس آهنین» را مطرح کرده است)، ولی برخی از اندیشه‌های تکامل گرایی را پذیرفته است. در مورد سومی نیز من در باب موضع و بردقت کافی نکرده‌ام، اما همین قدر می‌دانم که و بر در مورد عقلانی شدن، غربیان را ممتاز می‌داند و آنان و تمدنشان را از بقیه بشر و بقیه تمدن‌ها مستثنی می‌کند. بالاخره چهارمی را کاملاً پذیرفته است. امروزه ما می‌دانیم که هیچ یک از این ترها قابل دفاع نیست یا دست کم تردیدی جدی در باب همه آنها وجود دارد.

■ بنا به عقیده برخی متفکران، پدیده سکولاریسم سرنوشت محتوم تمامی جوامع در دنیای مدرن است. در مقابل برخی جامعه‌شناسان این انگاره را مطرح کرده‌اند که از چند دهه پیش، ما با فرآیند معکوس سکولاریسم روبه‌رو هستیم که متضمن افزایش تأثیر دین در عرصه عمومی است. برخی صاحب‌نظران نیز سکولاریسم را تجربه تاریخی جهان مسیحی می‌دانند و معتقدند دریافت و زمینه اسلام و دیگر ادیان، امکان تکرار تجربه سکولاریسم وجود ندارد. نظر شما در این زمینه چیست؟ آیا جامعه ایرانی می‌تواند مشمول روند سکولاریزاسیون تلقی گردد یا خیر؟ چه شواهد عینی‌ای در جهت تأیید یا رد روند سکولاریزاسیون جامعه ایرانی موجود است؟

□ این پرسش در واقع شامل سه بخش است: نخست پرسش از محتوم بودن سکولاریزاسیون در جهان مدرن، دیگری پرسش از مقایسه‌پذیری جهان مسیحی و جهان اسلامی، و سومی پرسش از وضعیت جامعه ایرانی. من نیز در سه بخش به آن پاسخ خواهم داد.

بر اساس توضیحی که در ابتدا دادم، معلوم می‌شود که در این پرسش دو مفهوم سکولاریسم و سکولاریزاسیون با هم خلط شده است. با این همه، از فحوای پرسش شما معلوم است که پدیده اجتماعی و تاریخی سکولاریزاسیون



## ایمان در فضای کار

بعد از سال‌ها کار در حوزه جامعه‌شناسی دین، در حقیقت به این نتیجه رسیده‌ام که تز و نیز خود مفهوم دنیوی شدن (سکولاریزاسیون) تز و مفهومی مسئله‌دار است، از این رو من به شش دلیل معتقدم که ما می‌توانیم به مفاهیم جایگزین فکر بکنیم و برنامه پژوهشی متواضعانه‌تری را در دستور کار خود قرار دهیم و در عین حال بگذاریم علاقه‌مندان به برنامه پژوهشی سکولاریزاسیون کار خود را دنبال کنند. شش دلیل من در طرح این مدعا عبارتند از:

۱- آلودگی نسبی تز سکولاریزاسیون به ایدئولوژی سکولاریسم؛ بدین معنا که بخش قابل توجهی از متفکرانی که این تر را مطرح ساخته‌اند و مدافع آن بوده‌اند خود سکولاریست بوده‌اند و بخش مهمی از معرفت انسانی مدرن توسط همین متفکران سکولاریست تولید شده است. بررسی تاریخی این مفهوم و این نظریه علمی نشان می‌دهد که همواره شائبه‌ای از ایدئولوژی یک بودن در این بحث وجود داشته و نمی‌توان با قاطعیت گفت که مفهوم سکولاریزاسیون به معنای دقیق کلمه یک مفهوم توصیفی خنثی برای توضیح پدیده‌های اجتماعی است. هر چه بیشتر در علوم اجتماعی و نیز تفکر اجتماعی غور و تفحص می‌کنیم به موارد بیشتری از آغشتگی ارزشی و ایدئولوژیک این اندیشه‌ها نایل می‌شویم، چنانکه به تازگی گو شیدهام طی مقاله‌ای

را مدنظر دارید نه ایدئولوژی سکولاریسم را.

پس از این سال‌ها کار در حوزه جامعه‌شناسی دین، در حقیقت به این نتیجه رسیده‌ام که تز و نیز خود مفهوم دنیوی شدن (سکولاریزاسیون) تز و مفهومی مسئله‌دار است، از این رو من به شش دلیل معتقدم که ما می‌توانیم به مفاهیم جایگزین فکر بکنیم و برنامه پژوهشی متواضعانه‌تری را در دستور کار خود قرار دهیم و

در عین حال بگذاریم علاقه‌مندان به برنامه پژوهشی سکولاریزاسیون کار خود را دنبال کنند. شش دلیل من در طرح این مدعا عبارتند از:

۱- آلودگی نسبی تز سکولاریزاسیون به ایدئولوژی سکولاریسم؛ بدین معنا که بخش قابل توجهی از متفکرانی که این تر را مطرح ساخته‌اند و مدافع آن بوده‌اند خود سکولاریست بوده‌اند و بخش مهمی از معرفت انسانی مدرن توسط همین متفکران سکولاریست تولید شده است. بررسی تاریخی این مفهوم و این نظریه علمی نشان می‌دهد که همواره شائبه‌ای از ایدئولوژی یک بودن در این بحث وجود داشته و نمی‌توان با قاطعیت گفت که مفهوم سکولاریزاسیون به معنای دقیق کلمه یک مفهوم توصیفی خنثی برای توضیح پدیده‌های اجتماعی است. هر چه بیشتر در علوم اجتماعی و نیز تفکر اجتماعی غور و تفحص می‌کنیم به موارد بیشتری از آغشتگی ارزشی و ایدئولوژیک این اندیشه‌ها نایل می‌شویم، چنانکه به تازگی گو شیدهام طی مقاله‌ای

نشان دهم که جامعه‌شناسی دور کیم جامعه‌پرستانه است. به عبارت دیگر موضوع سکولاریزاسیون حتی از زمانی که به یک برنامه پژوهشی در علوم اجتماعی بدل شد، آغشته به نگرش ایدئولوژیک بود، چه رسد به پیش از آن که سکولاریسم در جنبش‌های اجتماعی و فکری معطوف به منازعه با دین دنبال می‌شد. بکفورد در این باره، توضیحات جالب و خواندنی‌ای دارد که من فقط به خاطر رعایت اختصار به یک فراز از سخن او اشاره می‌کنم: «در دوران تکوین علوم اجتماعی و انسانی، هیچ لحظه‌ای [...] وجود نداشته است که پرسش‌های مربوط به روند باورها، اعمال و نفوذ دینی، صراحتاً یا تلویحاً حاوی و متضمن گرایش‌های ایدئولوژیک پررنگ و غلیظی نبوده باشد. [...] در نتیجه، این فرض که امروزه مجاز دانستن جهت‌گیری ایدئولوژیک برای کاربرد مفهوم دنیوی‌سازی، به گونه‌ای نادرست شمرده می‌شود، سخن طنزی به نظر می‌رسد.» (بکفورد، ۱۳۸۹: ۸۵) قلاب‌ها را برای تلخیص متن افزودم.

۲- بررسی‌ها و تأملات من در تاریخ تفکر اجتماعی مدرن نشان می‌دهد که هر قدر مفاهیم و نظریه‌های هنجارین و غیرهنجارین اجتماعی ریشه در نهضت روشنگری و جنبش‌های اجتماعی و فکری و سیاسی قرن هجدهم و نوزدهم میلادی داشته باشد، بیشتر آلوده به نوعی فلسفه تاریخ است، برای نمونه بسیاری

از مفاهیم و نظریه‌هایی که بنیانگذاران جامعه‌شناسی در قرن نوزدهم مطرح کرده‌اند، مایه‌ها و محتواهای فلسفه تاریخی دارند. آرای کسانی چون کنت در باب تحول ذهن بشر، اسپنسر در باب روند تکاملی جوامع از ساده به پیچیده، مارکس درباره فرایند تحول مادی تاریخ، وبر درباره فرایند اخلاقی تر شدن و عقلانی تر شدن جوامع، همگی مضامینی شبیه به مضامین فلسفه تاریخند. پیش‌بینی‌های به اصطلاح علمی آنان، اغلب بیش از آن که تجربی باشد، رنگ و بویی از پیشگویی دارد. دلیلش هم این است که در مطالعه تجربی، مانع‌اند داده‌های تجربی تفصیلی و جزئی هستیم و کسی که می‌خواهد روند کلانی رادر تاریخ جوامع توضیح دهد دستش از این نوع اطلاعات خالی است، از این رو این تز که دین در دوران مدرن به‌طور کلی در حال محو شدن یا تضعیف شدن است،

بیشتر شبیه پیشگویی است تا پیش‌بینی. در کار علمی ما ناچاریم مدعاهایی قابل واری و صحت آزمایی مطرح کنیم، اما در فلسفه تاریخ به راحتی می‌توان مدعاهای درشت و گزاف مطرح نمود. به علاوه سخن گفتن از سکولاریزاسیون به منزله امری محتوم با آزادی و اختیار انسانی در گزینش راه‌های مختلف منافات دارد و دقیقاً در فلسفه‌های تاریخ از این نوع تعبیر جبرگرایانه مطرح می‌شود؛ پنداری که جهت تاریخ از پیش به سمت معینی تعیین شده است.

۳. در مباحث علمی و تحقیقاتی - و به‌طور کلی در عالم اندیشه و سخن ورزی - رعایت اقتصاد سخن و اندیشه و انرژی فکری یک اصل است. هر قدر که نظریه‌ها و مفاهیم مناقشه‌برانگیزتر باشند، از ارزش کمتری برخوردارند. خود پرسش‌های شما نشان می‌دهد که چه مایه تدریج و صرف انرژی فکری لازم است تا این مفاهیم در دست به کار روند و با یکدیگر خلط نشوند و سوء برداشت پدید نیاید. وقتی که مفهومی نظیر سکولاریزاسیون از فرط کاربردهای متعدد و متنوع و اختلافی، بار معانی گوناگون را حمل می‌کند و اینچنین نیازمند توضیح است، نشان می‌دهد مخل این اصل است و بهتر است مفاهیم دقیق‌تری جایگزین آن شود. همان‌طور که نباید در پذیرش مفاهیم و مباحث علمی تعصب بیجا نشان داد، در طرد مفاهیم و نظریه‌های مسئله‌دار نیز نباید سختگیری نمود. اگر به‌راستی، غرض شناخت دقیق‌تر پدیده‌ها

باشد، در صورت لزوم می‌بایست از تجدیدنظر در مفاهیم و نظریه‌ها استقبال کرد. ۴. اگر وضوح و روشنی و کارآمدی مفاهیم رادر توصیف امور و پدیده‌ها به منزله اصلی در گفتار علمی در نظر بگیریم، اصرار در کاربرد مفاهیم مبهم و تیره و تار که در توصیف دقیق و اقصیت کامیاب نبوده‌اند، موجه به نظر نمی‌رسد. انبوه کوشش‌های محققان در توضیح این که سکولاریزاسیون دقیقاً ناظر به چه پدیده یا پدیده‌هایی است و ناظر بر چه اموری نیست، دقیقاً حاکی از این است که این مفهوم، مفهومی چنداند و دقیق و روشن نیست. بویژه این که در مطالعات علمی مفاهیم می‌بایست قابل سنجش باشند و محقق باید بتواند برای اندازه‌گیری نسبی آنها معرف‌های سنجش‌پذیری بهره‌برد و متری برای اندازه‌گیری این پدیده‌ها عرضه کند. به نظر می‌رسد مفهوم سکولاریزاسیون از نظر سنجش

علمی نیز دچار مشکلاتی اساسی است. از این رو، به نظر من مفهوم سکولاریزاسیون مفهومی است کسب‌سان و بهتر است از مفهوم دقیق‌تری به جای آن استفاده کرد. اگر چه این مفهوم مزایایی دارد اما معانی مخل آن آن قدر زیاد است که بتوان از آن چشم‌پوشید و عطایش را به لقایش بخشید.

شددلیل دیگر لزوم تعیین و تعریف برنامه‌های پژوهشی بومی و غیر وارداتی است. در جامعه‌شناسی بومی موضوع‌ها و برنامه‌های پژوهشی مان نمی‌تواند وارداتی باشد. این که ما آثار غربیان را بخوانیم بعد به موضوع مطالعاتی و برنامه پژوهشی خودمان برسیم، به‌راستی چقدر موجه است؟ جامعه‌شناس ایرانی می‌بایست از طریق شناسایی مسائل جامعه‌اش برای خود برنامه‌ای پژوهشی تعریف کند نه از طریق مطالعه آرا و نظریه‌های جامعه‌شناسان غربی و

شرقی. بر این اساس می‌توان پرسید که آیا بحث از سکولاریزاسیون مسئله مبتلابه جامعه ماست یا بیشتر محصول کنجکاوی‌های روشنفکری و دانشگاهی نخبگان متأثر از اندیشه غربی است؟ من فکر می‌کنم این مسئله مسئله‌ای درون‌ز نیست، بلکه وارداتی است. خود همین مصاحبه نیز مؤید مدعای من است. شما اول مقاله دیوید وارد می‌لر را ترجمه یا مطالعه کرده‌اید و مسئله‌مند و سؤال‌مند شده‌اید و بعد این موضوع را به عنوان پرونده‌ای در این شماره نشریه قرار داده‌اید و به سراغ ما آمده‌اید؛ نه این که به مطالعه تاریخ معاصر ایران و وضعیت کنونی دین و دینداری در جامعه پرداخته باشید و مسئله‌مند شده باشید. این انتقاد به همه ما وارد است. چه بسا از این طریق ناخواسته دانشمندی و روشنفکری خودمان را به رخ کشیده‌ایم. خود این که جدیدترین بحث‌های فکری دنیا را ترجمه کنیم و منتشر کنیم و همچون مسئله‌ای بومی از آن سخن بگوییم، همیشه در تاریخ معاصر ما نوعی مدرن‌شنفکرانه بوده است.

۶. مهم‌ترین دلیل است، این است که دستاوردهای ناشی از مطالعات تجربی - دست کم دستاوردهای بخشی از تحقیقات تجربی - مؤید تز سکولاریزاسیون نیست و این منبع مهمی برای تردید در تز سکولاریزاسیون بوده است. از این رو بسیاری در این مورد تشکیک کرده‌اند و افکار و اندیشه‌ها در باب دین از نیمه دوم قرن بیستم بیش از پیش تغییر کرده است. برخی از جامعه‌شناسان نظیر برگر - از مدافعان سابق این تز - از وقوع جریان معکوس و «خلاف جریان» سخن گفته‌اند. برخی از جامعه‌شناسان بویژه جامعه‌شناسان اقتصاد‌گرای دین‌نظیر رادنی استارک و راجر فینک - نیز از پارادایم جدید در بحث سکولاریزاسیون و دین دفاع کرده‌اند و به کلی تز سکولاریزاسیون را رد کرده‌اند. البته، اولین بار استفان وارنر - جامعه‌شناس دین بود که در سال ۱۹۹۳ از پارادایم نوین در بحث از سکولاریزاسیون سخن گفت. نو مارکسیست‌ها و حتی مکتب فرانکفورتی‌ها نیز در نیمه دوم قرن بیستم از آن نگاه منفی مارکسی و مارکسیسم کلاسیک در باب دین فاصله گرفته‌اند و برخی از آنان نظیر هور کهایمر حتی در دین پتانسیل‌های مثبتی نیز دیده‌اند. بنیانگذار مکتب فرانکفورت - ماکس هور کهایمر - در یک سخنرانی در ۱۹۷۰ حتی از

**در جامعه‌شناسی بومی موضوع‌ها و برنامه‌های پژوهشی مان نمی‌تواند وارداتی باشد. این که ما آثار غربیان را بخوانیم بعد به موضوع مطالعاتی و برنامه پژوهشی خودمان برسیم، به‌راستی چقدر موجه است؟ جامعه‌شناس ایرانی می‌بایست از طریق شناسایی مسائل جامعه‌اش برای خود برنامه‌های پژوهشی تعریف کند نه از طریق مطالعه آرا و نظریه‌های جامعه‌شناسان غربی و شرقی. بر این اساس می‌توان پرسید که آیا بحث از سکولاریزاسیون مسئله مبتلابه جامعه ماست یا بیشتر محصول کنجکاوی‌های روشنفکری و دانشگاهی نخبگان متأثر از اندیشه غربی است؟ من فکر می‌کنم این مسئله مسئله‌ای درون‌ز نیست بلکه وارداتی است**

لزموم آزادسازی دین سخن گفته است! هابرماس نیز از عصر پساکولار سخن می گوید. همه اینها حاکی از این است که آن نگاه زوال بینانه به دین کمرنگ شده است. در هر صورت، مناقشه و منازعه فکری بین مدافعان و مخالفان این تز در حال حاضر به قوت جریان دارد. من نیز برخلاف نظر مدافعان تز سکولاریزاسیون، فکر می کنم در بسیاری از جوامع تأثیر دین در عرصه عمومی بیش از پیش شده است. کسانی چون ویلسون - در دفاع از تز سکولاریزاسیون - معتقدند که این افزایش تأثیر دین در حوزه عمومی، موقتی و نیز خودحاکمی از دنیوی شدن است. شاید بتوان چنین بحثی را به لحاظ نظری قانع کننده یافت، اما مشکل این است که مادر جامعه شناسی نمی خواهیم بحث فلسفی و نظری صرف بکنیم و به نظریه اکتفا کنیم بلکه باید بتوانیم نظریه ها و مفاهیم را بسنجیم و محک بزنیم.

بر اساس این مقدمات (یعنی این شش دلیل)، من نیز تأملاتی داشته ام در باب مفهوم جایگزینی که بتوان از آن برای بحث از وضعی که دین در دوران مدرن یافته استفاده کرد و به مفهوم انحصارزدایی از دین رسیده ام، از این رو عجلانما بحث از سکولاریزاسیون (دنیوی شدن) را به مدافعان این تز وامی نهم و برای توصیف وضعی که دین در جهان معاصر به آن دچار شده است، مفهوم انحصار زوده شدن دین یا انحصارزدایی از دین را پیشنهاد می کنم. متأسفانه دگر سالار بودن جامعه شناسی ایرانی مانع از آن می شود که ما به خود اجازه دهیم در ریشه ها و تاریخ مفاهیم و اندیشه های علوم اجتماعی تأمل کنیم و در استفاده از آنها تجدید نظر نماییم و یا پروژه های تحقیقاتی مخصوص به خود را تعریف و دنبال کنیم؛ پنداری که به نحو تعبدی ناچاریم از همان مفاهیم و اندیشه های وارداتی دائمی بهره بگیریم.

انحصارزدایی مفهومی است که از علم اقتصاد می آید. با انحصارزدایی امکان رقابتی شدن فعالیت های اقتصادی تحقق می یابد. دولت و نهادهای اقتصادی با لادست با اجرای برخی طرح های اقتصادی، زمینه را برای رقابتی شدن فراهم می آورند، اگرچه لزوماً در همه موارد این امر محقق نمی شود، زیرا امکان دارد در پاره ای موارد بخش خصوصی به هر دلیلی مشارکت نکند و رقابتی شدن محقق نگردد. در تاریخ جوامع اما وضع دین برعکس بوده است. دین خود، کنترلی طرد آمیز در برخی حوزه ها و در مورد برخی منابع انجام می داده است و مالکیت انحصاری برخی منابع را برای خویش با قدرت حفظ می کرده

است. به عبارت دیگر، دین به منزله نهادی قدرتمند امکان ورود برخی از نیروهای اجتماعی را برای فعالیت و در اختیار گرفتن برخی منابع اجتماعی و انسانی سلب و مسدود می کرده است. اما در عصر مدرن با وقوع مجموعه ای از تحولات اجتماعی و معرفتی، دین امکان اعمال این کنترل طرد آمیز را از دست داده و به ضرب و زور این تحولات، عملاً از قدرت دین انحصارزدایی شده است. غیر از رقابتی شدن، یک معنای دیگر نهفته در انحصارزدایی، تمرکززدایی است. این بدان معناست که نه فقط نیروهای غیر دینی به رقابت با دین می پردازند، بلکه در

درون عرصه دینی نیز منابع دینی از دست نیروهای اجتماعی معینی خارج می شود و به اصطلاح عامیانه، دست زبادی می شود. مثلاً اگر قبلاً فقط روحانیان دستاورد دینی تولید و عرضه می کردند، اکنون روشنفکران دینی نیز چنین می کنند.

پس از این که این مفهوم را به جای مفهوم سکولاریزاسیون یا برای طرح بحثی اندک متفاوت تر در باب وضع دین در دوران مدرن مناسب یافتیم، جست و جوی ساده ای که در گوگل کردم و دریافتیم که ظاهر آدر یک اثر از این مفهوم استفاده شده و آن اثری است به نام «دین در جامعه سکولار» نوشته نگندراکی آر. سینگ (۲۰۰۵) که مشخصات دقیقش را در انتهای این گفت و گو آورده ام. او در یک پاراگراف از کتابش مشخصاً مفهوم انحصارزدایی از دین (demonopolization of religion) را به کار می برد و در توضیح آن می گوید:

«انحصارزدایی از دین فرایندی اجتماعی - ساختاری و نیز اجتماعی - روان شناختی است. دین دیگر به "جهان" مشروعیت نمی بخشد. افزون بر این گروه های دینی متفاوت با وسایل متفاوت در صدد حفظ خرده جهان های خاصشان در مواجهه با خرده جهان های رقیب اند. به نحو ملازم آن، این تکرر مشروعیت های دینی در آگاهی به منزله تکرر امکاناتی درونی می شود که فرد می تواند از بین آنها برگزیند. به صرف همین حقیقت، هر انتخاب خاصی، نسبی و هر چه کمتر یقینی می شود.» (Singh, ۲۰۰۵: ۱۲۶) آن طور که جست و جوی من نشان می دهد این از موارد نادری است که این مفهوم به کار رفته است. اهل نظر می دانند که آنچه این نویسنده هندی می گوید، بسی پیش از این در آثار پیتر برگر و یوژ در کتاب «ذهن بی خانمان» برگر و دیگران به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است، اما مفهوم انحصارزدایی از دین را او در اینجا به کار برده است. البته مفهوم انحصارزدایی از سنت دینی یا انحصارزدایی از اقتدار دینی که معنایشان قدری متفاوت از انحصارزدایی از دین است، بارها به کار رفته اند. در هر صورت پیشنهاد من این است که همین مفهوم انحصارزدایی از دین یا انحصارزدوده شدن دین را به کار ببریم تا بتوانیم وضع دین را در عصر مدرن توضیح بدیم و بدین طریق از مسئله داری مفهوم سکولاریزاسیون نیز اجتناب کنیم. انحصار زدوده شدن دین - یا انحصارزدایی شدن دین یا انحصارزدایی از دین - بدین معناست که در گذشته دین انحصار بر خورداری و عرضه بسیاری از منابع و یا حتی معنابخشی و هویت بخشی به بسیاری از منابع انسانی و اجتماعی - اعم از معرفتی و غیر معرفتی - را در حیات فردی و اجتماعی واجد بوده است، ولی دین در جهان مدرن ناچار شده و رودرقبای جدید را به عرصه بر خورداری، عرضه و معنابخشی به این منابع بپذیرد و به ناچار بدان تن دهد. این فرایند انحصارزدایی از دین در سه سطح خود (در فرد)، میانه (در سطح گروه ها و سازمان ها، و نسل ها)، و کلان (سطح جامعه ای و بین المللی) رخ می دهد، مثلاً در سطح خود، اگر فرد در جهان ماقبل مدرن جهان را انحصاراً دینی می فهمید و توضیح می داد، حالا فهم غیر دینی (مثلاً علمی) جهان نیز در

من تأملاتی داشته ام در باب مفهوم جایگزینی که بتوان از آن برای بحث از وضعی که دین در دوران مدرن یافته استفاده کرد و به مفهوم انحصارزدایی از دین رسیده ام، از این رو عجلانما بحث از سکولاریزاسیون (دنیوی شدن) را به مدافعان این تز وامی نهم و برای توصیف وضعی که دین در جهان معاصر بدان دچار شده است، مفهوم انحصارزدوده شدن دین یا انحصارزدایی از دین را پیشنهاد می کنم. متأسفانه دگر سالار بودن جامعه شناسی ایرانی مانع از آن می شود که ما به خود اجازه دهیم در ریشه ها و تاریخ مفاهیم و اندیشه های علوم اجتماعی تأمل کنیم و در استفاده از آنها تجدید نظر نماییم و یا پروژه های تحقیقاتی مخصوص به خود را تعریف و دنبال کنیم؛ پنداری که به نحو تعبدی ناچاریم از همان مفاهیم و اندیشه های وارداتی دائمی بهره بگیریم



اندیشه او به عنوان فهمی بدیل حضور دارد و با فهم دینی اش رقابت و چالش جدی می کند. بزرگترین مشکل دین در عصر حاضر فروپاشی و اضمحلال متافیزیک است و مفاهیم و باورهای اصلی دینی نیز عمدتاً متافیزیک اند. این مشکلی است که کلام سنتی ماهنوز توجهی نکرده است. به همین دلیل هم هست که بسیاری می گوید اما اصلاً مسموع واقع نمی شود، چون اندیشه خود را از همان آغاز بر متافیزیک بنا می نهد، در حالی که الهیات مسیحی در قرون اخیر کوشیده امر استعلایی را به نحو درون ماندگار توضیح دهد و از زبان، فهم، و معرفت دینی اسطوره زدایی کند و از کاربرد زبان متافیزیک فاصله بگیرد و در نهایت نیز سیراز تناهی به نامتناهی را بر اساس طلب و تکانه ای درونی و یا بر اساس نیازمندی تناهی به نامتناهی توضیح دهد. به تجربه در یافته ام که وقتی به یک عالم دینی مسلمان می گویم حجت آوری متافیزیک امر و مسموع واقع نمی شود، به سختی سخن مان را در می یابد.

همچنین، اگر قبلاً فرد برای حل برخی مسائل روانی اش به منابع و نیروهای دینی (مثلاً روحانی محل) مراجعه می کرد، اکنون به روانشناس و روانپزشک نیز می تواند مراجعه نماید. اگر احساسات و افکارش را پیش از این، دین برمی انگیزد و شکل می داد و به حرکت در می آورد، حالا ایدئولوژی ها و گرایش های فکری جدید غیر دینی نیز می توانند چنین کنند. همچنین است در سطح میانه و سطح کلان. در تمام این سطوح دین ناچار است بار قبای تازه وارد دست و پنجه نرم کند و گاه حتی عرصه را تا حد زیادی به رقبای خود واگذار کند. بویژه من فکر می کنم در قلمرو معرفتی چنین اتفاقی افتاده است. تبیین دینی جهان، دیگر از آن شأن و اعتبار و یا به تعبیری از آن شوکت و حشمت پیشین برخوردار نیست.

در هر صورت، به نظر می رسد طرح چنین مدعایی (وقوع فرایند انحصار زدایی از دین در جهان مدرن) به لحاظ نظری میانه روانه تر و نیز به نحو تجربی بیش تر قابل واریسی است. اگر از این منظر بنگریم و از تز انحصار زدایی از دین سخن بگوییم، به نظر من این پدیده در تمامی جوامع مدرن رخ داده و پیوند تنگاتنگی با انفکاک یا تمایز یابی ساختاری (structural differentiation) از یک سو و رشد معرفت علمی از سوی دیگر دارد.

در پاسخ به بخش دوم پرسش شما باید بگویم که اولاً جوامع مدرن از برخی جهات فرایندهای مشابهی را از سر می گذارند نظیر انفکاک ساختاری و بهره مندی از دستاوردهای علمی و تحت تأثیر جهان بینی علمی قرار داشتن و نظایر اینها. از این رو فرایند انحصار زدایی از دین به میزانی که جوامع، مدرن می شوند در آنها رخ می دهد، اگر چه بسته به عملکرد نیروها و امکانات زمینه ای در این جوامع، این فرایند شدت و ضعف خواهد داشت. ثانیاً ادیان با وجود تمامی تفاوت هاییشان همچون هر نظام فرهنگی تام ناچار به رقابت بانیر و هوی تازه وارد اند و در این میان هیچ فرقی بین بودیسم و هندوئیسم و مسیحیت و اسلام وجود ندارد. از سوی دیگر به گمان من بین مسیحیت و اسلام چه از نظر آموزه های و چه از نظر تاریخی، با وجود

همه تفاوت ها، شباهت های زیادی نیز وجود دارد.

در پاسخ به بخش سوم پرسش شما در جای دیگری سخن گفته ام و در اینجا ناچارم آن پاسخ را البته با تلخیص بسیار تکرار کنم. برای سخن گفتن از وضعیت دین (و نه تنها وضعیت دینداری) در ایران معاصر دو مفهوم به ما کمک می کند: الف- سطح تحلیل که عبارتند از کلان، میانه، و خرد؛ و ب- ساحت یا قلمرویی که تحلیل ما ناظر بدان است. در سطح کلان دست کم می توان برای دین دو ساحت در نظر گرفت: ۱- ساحت نهادی که در آن نهاد دین در کنار دیگر نهادها قرار دارد و به تعامل و داد و ستد با آنها می پردازد؛ ۲- در ساحت طرح های بدیل از جامعه و نظم اجتماعی. در سطح میانه می توان از وقوع تحولاتی در دو ساحت حیات سازمان ها و گروه های اجتماعی و حیات نسل ها سخن گفت. در سطح خرد نیز تحولات در ساحت اندیشه گی (جهان بینی، نحوه اندیشیدن، نظام اعتقادات دینی)، اعمال (دینی و غیر دینی)، تجربه ها (دینی و غیر دینی)، و احساسات (دینی و غیر دینی) در حال وقوع است. به نظر من در تمام این سطوح و ساحت، تحولاتی در دین و دین داری در حال وقوع است که در جای خود می توان بدان پرداخت (مراجعه شود به محدثی، ۱۳۹۱). تمام این تحولات نیز ناشی از حضور نیروهای بدیل اجتماعی و نظام های بدیل معرفتی اند که مانع از آن می شوند که دین بتواند چتر فراگیر خود را بر کل جامعه بگسترده و دنیایی یکپارچه فراهم کند.

■ دیوید میلر، متخصص حوزه الهیات و جامعه شناسی دین و نویسنده کتاب «خدا در فضای کار: تاریخ و وعده جنبش ایمان در فضای کار» (God at Work: The History and Promise of the Faith at Work Movement)

در مقاله ای مبسوط این ایده را مطرح کرده که نظریه تفکیک و تمایز (Differentiation) که دارای بنیادهایی استوار در نظریات جامعه شناسان کلاسیک بوده و بویژه با نظریه سیستم های لومان صورت بندی نوینی یافته، در توضیح روند تأثیر گذاری دین و نهادهای دینی در جوامع مختلف، نسبت به نظریه سکولاریزاسیون، دارای مزیت و قدرت تبیین گری بیشتری است. به نظر شما نسبت نظریه تفکیک و سکولاریزاسیون چیست؟ آیا می توان نظریه تفکیک را به عنوان بدیلی برای سکولاریزاسیون در فهم روند حرکتی جوامع مطرح کرد؟

□ آثاری مثل مقاله دیوید وارد میلر از جمله آثار مدافعه گرانه متفکران دینی و متألهان غربی است. آنها کوشش می کنند که دین را به نحوی وارد نظم اجتماعی موجود بکنند و نقشی زنده در رون نظم اجتماعی-سیاسی- که رقم زنده عمده حیات اجتماعی است برای آن دست و پانمایند و تعریفی جدید از موقعیت دین عرضه کنند. یکی از مهمترین مشکلات جوامع توسعه یافته، تخصصی شدن فرایندها و تقسیم کار روز افزون آنان است و اغلب جامعه شناسان و روشنفکران و نظریه پردازان اجتماعی غربی به این معضل پرداخته اند. این البته معضلی است که ما الان به دلیل تفاوت جامعه مان با جوامع توسعه یافته-فهم چندانی از آن نداریم و

**انحصار زده شدن دین -  
یا انحصار زدایی شدن دین یا  
انحصار زدایی از دین - بدین  
معناست که در گذشته دین  
انحصار بر خور داری و عرضه  
بسیاری از منابع و یا حتی  
معنابخشی و هویت بخشی  
به بسیاری از منابع انسانی و  
اجتماعی - اعم از معرفتی و  
غیر معرفتی - را در حیات فردی  
و اجتماعی واجد بوده است.  
ولی دین در جهان مدرن ناچار  
شده است و ورود رقبای جدید را  
به عرصه بر خور داری، عرضه و  
معنابخشی به این منابع بپذیرد  
و به ناچار بدان تن دهد. این  
فرایند انحصار زدایی از دین در  
سه سطح خرد (در فرد)، میانه  
(در سطح گروه ها و سازمان ها، و  
نسل ها)، و کلان (سطح جامعه ای  
و بین المللی) رخ می دهد**

چندان آن را درک نمی‌کنیم. بنابراین، وقتی مثلاً آدورنو، مارکوزه، هابرماس و گیدنز جامعه غربی را نقد می‌کنند و بر این نکته تأکید می‌کنند که کلیت از دست رفته است و زندگی انسان و حتی اجتماع انسانی به ابعاد گوناگون تجزیه شده است، و گاه احياناً برخی از آنها می‌گویند راه حل‌هایی نیز ارائه کنند و یا از وضع بدیل سخن می‌گویند، مربوط به جامعه‌ای با چنین مختصاتی است و صد البته ربطی به ما ندارد. اما اشتیاق میلر به آرای لومان نیز دقیقاً به همین خاطر است که در حالی که ایمان مسیحی بر ارزش‌هایی تأکید می‌کند که مستلزم نیل به کلیت و فراروی از قطعه‌ای شدن موجود در نظم اجتماعی است (به این دلیل ساده که هر قطعه از نظم اجتماعی به شدت موزائیکی، ارزش‌ها و هنجارهای خاص



ماکس وبر

نبوده‌اند، بلکه چه بسا عملاً و ناخواسته خود به بخشی از عقب‌نشینی دین در حوزه شناختی بدل شده‌اند. در قلمروهای غیر معرفتی نیز اوضاع بهتر نبوده است. حالاً اگر کسی بگوید که دین فقط حوزه‌اش جدا شده و هیچ اتفاقی جز تفکیک و جابه‌جایی نقش‌ها و وظایف و کارکردها رخ نداده، مسئله را بیش از حد ساده ساخته است. دین در بسیاری از حوزه‌ها رقیبانی جدی یافته و دائماً باید برای موجه‌سازی خود بکوشد و برای خود اعتباری اجتماعی دست و پا کند. برنامه‌ها و طرح‌های متنوعی که سازمان‌های دینی در جوامع غربی دنبال می‌کنند تا به نحو اجتماعی و فعال ادامه حیات بدهند، مؤید این مدعا است.

بنابراین تقلیل آنچه در جهان مدرن بر سر دین

آمده است به انفکاک و یا تمایز یابی ساختاری، مسئله را تحریف می‌کند و به هیچ وجه نمی‌تواند فشار شدیدی را که بر دین و نیروهای دین در جهان مدرن وارد آمده است، توضیح دهد. به همین دلیل معتقدم بهتر این است که از انحصار زدایی از دین یا مفاهیمی نظیر آن سخن بگوییم، یعنی این که دین در تمام قلمروهای فعالیتش رقیب جدی دارد که آن را به چالش می‌کشند و به مبارزه فرامی‌خوانند، حتی در درونی‌ترین لایه‌های حیات انسانی. به عنوان مثال، وقتی مؤمن پس از فعالیت روزانه در رختخواب خود دراز می‌کشد تا استراحت کند و بر سینه خود صلیب می‌کشد تا یادی از مسیح و خدا بکند، و با خدای خود می‌گوید که آیا به راستی، تو وجود داری، و آیا کوشش‌های من برای در نظر گرفتن تو و خشود کردن تو و مسیح کوششی بی‌بهره نیست، چندین نوع چالش را همزمان در درون خود نمایان می‌سازد: ۱- چالش تفسیر دینی از جهان با تفسیر غیر دینی از جهان. ۲- چالش الگوی زیست دینی با الگوی زیست سکولاریستی (آیا من باید هدف نهایی زندگی ام بیشتر لذت و بهره‌مندی مادی باشد یا عزت اخلاقی-معنوی و قرب الهی). ۳- چالش هویتی: آیا من به گروه‌های دینی بیشتر تعلق دارم یا به گروه‌های غیر دینی؟ ریشه تمام این چالش‌ها نیز چیزی نیست جز وجود همزمان نظام‌های معرفتی و نظام‌های ارزشی رقیب، الگوهای زیست بدیل، و خرده‌جهان‌های زندگی رقیب و هم‌اورد که همگی مانع از یک‌تازی دین-آن‌طور که در عصر ماقبل مدرن انجام می‌داده شده است.

\* دکتر حسن محدثی، متخصص حوزه جامعه‌شناسی دین و عضو هیئت علمی دانشگاه می‌باشد.

خود را به انسان تحمیل می‌کند و این نافی ارزش‌های انسانی‌ای است که استوار بر درکی از کلیت و جامعیت حیات انسانی است، نظم موجود به شدت قطعه‌ای شده و به شکل حادی حوزه‌های گوناگون را از یکدیگر تفکیک کرده است. به تعبیر تکان‌دهنده ماکس وبر - که ظاهر آن را درباره دانشگاهیان و روشنفکران به کار برده است - در چنین جامعه‌ای، هر کسی «در برهوت یک تخصص خیمه زده» است (فروند، ۱۳۸۳: ۲۳). به همین دلیل میلر به نظریه‌ای نیازمند است که راه‌حلی برای فراروی از حوزه‌های محدود زندگی و ایجاد پیوند و اتصال میان آنها فراهم کند. بنابراین او می‌گوید پیوندی میان افکار الهیاتی خود و نظریه سیستم‌های لومان برقرار کند که البته به نظر می‌رسد مدافعه‌گرانه است و مبانی نظری یکپارچه و قابل دفاعی پدید نیآورده، بلکه بدین نحوی که او افکار الهیاتی را با مباحث جامعه‌شناختی تلفیق می‌کند، ترکیبی مصنوعی و یادست کم پرابهام و غیر قانع‌کننده شکل می‌گیرد.

اما غیر از این، بررسی او از تاریخ نظریه سکولاریزاسیون نیز واجد خطاهایی جدی است، برای نمونه او بر آن است که کسانی چون استیو پروس - جامعه‌شناس معروف دین - مخالف تز سکولاریزاسیون است. در حالی که پروس با تز افراطی سکولاریزاسیون که از زوال همه‌جانبه دین سخن می‌گوید مخالف است و با قرائت میانه‌روانه تر آن - که از حدی از تضعیف اقتدار اجتماعی دین در برخی از حوزه‌های حیات اجتماعی دفاع می‌کند موافق است. در واقع پروس عملاً یکی از مدافعان جدی تز سکولاریزاسیون از رهگذر تعدیل آن است (برای نمونه به دو اثر استیو پروس که در منابع پایانی این گفت‌وگو آمده مراجعه کنید).

اما گفتن این که آنچه بر سر دین در جهان مدرن آمده چیزی نیست جز انفکاک یا تمایز یابی اجتماعی (social differentiation)، ارزیابی کاملاً خطا و ساده‌انگارانه‌ای از وضع دین در جهان مدرن است. اولاً خود این انفکاک ساختاری محصول وقوع کدام فرایندها بوده است؟ مجموعه‌ای از تحولات اجتماعی و معرفتی در جوامع جدید رخ داده است که هم منجر به تمایز یابی حوزه‌های گوناگون حیات اجتماعی شده است و هم دین را به عنوان نهاد مسلط و تعیین‌کننده در نظم اجتماعی سابق - به نهادی در کنار دیگر نهادها و گاه حتی فروتر از آنها بدل ساخته است. ثانیاً در دوران مدرن، دین در معرض انواع تهاجم‌ها هم در حوزه معرفتی و هم در حوزه اجتماعی توسط نیروهای رقیب و حتی متخاصم خود بوده و دائماً نیروهای دینی مجبور بوده‌اند به مقابله و دفاع بپردازند، مثلاً انبوهی از نظریه‌های الهیاتی در واکنش به هجوم معرفتی شدید علیه دین تولید شده است که بسیاری از آنها نیز نه تنها کامیاب

#### منابع:

- آرون، ژیمون (۱۳۷۲)، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم.
- پروس، استیو (۱۳۸۷)، مدل سکولاریزاسیون غرب، ترجمه محمد مسعود سعیدی، تهران: گام نو، چاپ اول.
- بکفورد، جیمز ای. (۱۳۸۹)، دین و نظریه اجتماعی: رهیافت سازنده گرای اجتماعی، ترجمه مسعود آریایی‌نیا، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول.
- فروند، ژولین (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر توپا، چاپ اول.
- محدثی، حسن (۱۳۹۱)، «ارشد میدان‌های مستقل»، ماهنامه مهر نامه، شماره ۲۰، صص ۲۴۵-۲۴۴.
- Bruce, Steve (ed.) (۱۹۹۲) Religion and Modernization: Sociologists and Historians Debate the Secularization Thesis. Clarendon Press, Oxford.
- Singh, Nagendra Kr. (۲۰۰۵) Religion In Secular Society. Global Vision Publishing House, ۲۰, Ansari Road, Daryajani, New Delhi ۱۱۰۰۰۲. (INDIA).



حجت‌الله مدیریان

# فریده ماشینی، پژوهشگر قرآن و کنشگر مدنی

این امکان را داشت که در بهترین هتل‌های ژنو اقامت گیرند، ولی اقامت در هتلی کوچک و با امکانات کم و شرایطی دشوار را پذیرفته بود و اساساً نسبت نزدیک او با دکترا عبادی و وجود امکانات فراوان برایش موضوعیت نداشت. او خود سر مایه دار معنی بود و دانستن و شوق فهمیدن اجازه نمی‌داد که حتی نیم‌نگاهی به امکانات داشته باشد.

آنچه از آن روزها به یادمانده تصویری مبهم از خانمی است بالبخندی همیشه و آرامشی که در برخورد هایش به عمق وجود آدمی نفوذ می‌کرد؛ آرامشی که تا آخرین دیدارمان در سال ۸۸ بارها و بارها حس کردم؛ آرامشی که نشان از اطمینان داشت. گویی برای اولین بار نیست که به دنیا آمده و همه چیز برایش چندمین بار است که تجربه می‌شود. انگار که راه معلوم است و روش، تبیین شده و ملالی نیست! آنچه می‌نویسم برآیم و هم‌آلود است و قابل درک نیست، ولی بیان واقعیت است. آرامش و اطمینان نیز مقوله عجیبی است، جمع بین ضدین است. چگونه می‌توان بی‌پریش اندیشید؟ چگونه می‌توان بی‌تردید پرستشگری کرد؟ و چگونه می‌توان با توفان هولناک پریش و تردید و مشکل، مضطرب نشد؟ اصولاً اضطراب آن‌گونه که اگرستانسیالیست‌ها می‌فهمند جزء جدایی‌ناپذیر انسان مدرن است. فریده ماشینی مدرن بود، اندیشه مدرن داشت و مدرن‌نیم‌رامی فهمید. او به دنبال قرائتی از دین متناسب با زمان بود و با سنت هانیز سر سازگاری داشت و سنت‌ها را بازخوانی می‌کرد، نه برای بازتولید که برای نقد و پالایش.

آنچه من از زندگی او در خلال سال‌هایی که می‌شناختمش فهمیدم در دمندی بود. او درد دین داشت، درد مردم داشت، درد انقلاب و تمامیت ارضی ایران را داشت و روشنفکری و روشنگری برایش لذت بود، بلکه تلاشی بود برای ارائه راه‌حل و نیز یافتن راهکارهای ممکن و مفید.

ماشینی توجه خاصی به جامعه مدنی و بسط و گسترش نهادهای جامعه مدنی داشت. او با بسیاری از سازمان‌های جامعه مدنی در ارتباط بود و در جهت توانمندسازی و شناخت ظرفیت‌های این سازمان‌ها تلاش می‌کرد. او به دوستان توصیه می‌کرد که به حساسیت‌های جامعه مدنی بی‌توجه نباشند و سعی کنند فعالان مدنی را با توجه به فضای فرهنگی حاکم بر نهادهای ایرانی درک کنند. ماشینی حساسیت‌های نهادهای مدنی را وجه لاینفک شرایط موجود می‌دانست و معتقد بود که نمی‌توان از نهادهای مدنی

ای نفس قدسی مطمئن و دل‌آرام امروزه حضور پروردگار خود باز آی... باز آی که تو خوشنود از نعمت‌های ابدی او و اراضی از اعمال نیک تو است... باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت من داخل شو... نخستین بار که با آیه فوق آشنا شدم در جریان شهادت مهندس بهرام اشتهاوردی بود. پس از شهادت بهرام، دوستان بسیاری به شهادت رسیدند و این آیه بارها و بارها در ذهنم مصداق‌های خود را می‌یافت... پس از پایان جنگ فکر می‌کردم دیگر تمام شد، چرا که پرده عوض شده بود! و در این پرده پاک ماندن، ایمان داشتن، آلوده نشدن، عشق ورزیدن، درد مردم داشتن، تسلیم مناسبات و ساز و کارهای بازار نشدن، فراموش نکردن، همه چیز را فدای خواستن نکردن، غفلت نکردن و مسئله داشتن کار راحتی نبود! چه می‌توان کرد؟ خوب ماندن در شرایط مناسب، کار راحتی است، هنر آن است که در شرایطی که همه چیز زیر سؤال می‌رود و از در و دیوار به قدرت، لذت و ثروت دعوت می‌کنند دنبال طرح مسئله و حل آن باشی. می‌دانم که آنچه می‌نویسم زبان نسل دیگری است و حق می‌دهم که برای بسیاری از عزیزانم قابل قبول نباشد، ولی چه می‌توان کرد. هر نسلی فرهنگی و زبانی و تجربیاتی دارد که متأثر از داشته‌ها و تجربه‌های بسته همان نسل است.

در گذشت خانم ماشینی بهانه‌ای شد برای نوشتن؛ شاید نوشتن تجربیات زیسته خود در خلال ۳۰ سال گذشته؛ تجربیاتی که نه به زبان می‌آید و نه قابل کلاسه شدن است. از آن دوران فقط احساسی باقی مانده و خرده‌خاطراتی که گاه و بیگاه، اینجا و آنجا بیان می‌شود و گاه نوشته می‌شود.

هر نسلی ویژگی‌هایی دارد که شاخص و متمایز کننده است و حضور این ویژگی‌هاست که شکاف بین نسل‌ها را انمیان می‌سازد. در سال ۲۰۰۳ در سفر به ژنو همسفر بودیم و تصادفاً در یک هتل اقامت داشتیم؛

**فریده ماشینی بانویی مؤمن و قرآن‌پژوه بود. به همه انسان‌ها احترام می‌گذاشت و احترام به انسان را اساس مذهب می‌دانست و مذهب را از همین منظر تفسیر می‌کرد**

هتلی کوچک در «فقه» (در بخش فرانسه ژنو). خانم ماشینی نیز عضو هیئت علمی و فرهنگی ایران در اجلاس WSIS سازمان ملل متحد بود و این اولین مسافرت من به همراه هیئت ایرانی، برآیم بسیار مهیج و سرشار از تجربه بود. آن روزها ایشان را کمتر می‌شناختم، ولی در خلال سفر و بخصوص در دوران اقامت یک هفته‌ای در استانبول فهمیدم که او شخصیتی متمایز از دیگران دارد. خانمی که همسرش رئیس سازمان ملی جوانان ایران بود، ولی من هیچ‌گاه متوجه نسبت ایشان با آقای دکتر عبادی (که از میزبانان هیئت ایران بود) نشدم. ماشینی

پژوهشگر و مورخ (۱۳۹۱) **فریده ماشینی**

و فعالان جامعه مدنی ایران همان انتظاری را داشت که در کشور های توسعه یافته وجود دارد. بحران مدیریت و بحران های مالی و صلح سازی در درون نهادها را می شناخت و معتقد بود حل مشکل نهاد های مدنی پروسه ای دراز مدت است و ریشه تاریخی دارد.

ماشینی خوش بین بود، ولی ساده اندیش نبود. شاید تنها دلیل خوش بینی اش رادربدترین شرایط فقط امیدواری اش بدینام؛ امید به هیچ کس.

او فقط به خدا امید داشت و امید او ناشی از ایمان مذهبی اش بود.

او بانویی مؤمن و قرآن پژوه بود. به همه انسان ها احترام می گذاشت و احترام به انسان را اساس مذهب می دانست و مذهب را از همین منظر تفسیر می کرد. در سال ۲۰۰۵ که برای فاز دوم اجلاس WISIS به تونس رفتیم، در شهر حماقت اقامت داشتیم. در خلال سفر دوم او را بیشتر شناختم. در سفر تونس شرایط تغییر کرده بود، ولی ماشینی تغییر نکرده بود و همچنان پرانرژی فعالیت می کرد. از او درباره همسرش آقای دکتر عبادی سؤال کردم و احوال ایشان را جو یا شدم و پرسیدم که چرا ایشان نیامده اند؟ جوابش بر این آموزنده بود؛ جواب نبود، بلکه یک مقاله علمی بود. از بحران مادری بر اینم گفت و این که چگونه است که خانم ها پس از دوران میانسالی به علت فداکاری های گذشته ممکن است از زندگی و از خودشان و همسرشان طلبکار شوند و... او بانظام مردسالار سراسازی داشت و ریشه بسیاری از ناهنجاری های اجتماعی را در وجود سیستم سنتی

مردسالاری می دید، ولی راه حل را واقع بینی، احترام متقابل، پالایش سنت ها و فهم مدرن از موضوعات کهن و سنتی می دانست. او به دنبال حذف نبود، بلکه به دنبال فهم و همضم بود، شاید همین ویژگی باعث شده بود که اصلاح طلب باشد. معتقد بود که حذف صورت مسئله منجر به حل مسئله نخواهد شد.

او اعتدال و میانه روی را بهترین روش برای برخورد با مشکلات می دانست. ماشینی ویژگی دیگری داشت که شاید بین هم نسلانش منحصر به فرد بود، او انسان ها را از دریچه سیاست، عقیده، اندیشه، موضع گیری های طبقاتی و... نگاه نمی کرد. انسان ها به واسطه انسان بودن و به واسطه میزان صداقتشان برایش معنا داشتند و به همین دلیل طیف دوستان ماشینی شامل همه جریان ها و گرایش های می شد و به همین دلیل طیف دانسته های او نیز گسترده بود. اصولاً وسعت انسان به وسعت دوستانش گسترده گوی دارد. او از همه می آموخت و نیز به همه می آموخت و حضور او در این فضای فراگیری باعث شده بود که از مرزهای عقیده، نژاد، زمان، جنسیت و... فراتر رود. او در دانشگاه زیست می کرد و فضای زندگی اش تعامل و شناخت هر چه بیشتر بود. عطش فهم و شناخت او هرگز سیراب نشد و هر چه می گذشت بر تشنگی اش افزوده می شد. مطمئنم بسیاری از وجوه زندگی او برای بسیاری و حتی برای بسیاری از



نزدیکانش ناشناخته مانده و داستانش زندگی او برای بسیاری تازه آغاز شده است. در آخرین ملاقاتم با دکتر عبادی متوجه این موضوع شدم که بسیاری از ابعاد وجودی این بانو برای همسرش نیز تازه گشوده شده است.

او کوه بزرگی از تجربیات را با خود حمل می کرد، وای کاش گفته بود که قرار نیست طول زندگی اش به اندازه عرض آن باشد. ای کاش می دانستم و قبل از رفتن، تجربیاتش را و شناختش را

حداقل به صورت شفاهی ثبت و ضبط می کردیم.

برخی از تجربیات خانم ماشینی نیاز به کار پژوهشی و واکاوی دارد. فریده ماشینی از اولین اعضای فعال کمیته کارگری دانشگاه پلی تکنیک تهران بود. تشکیلات کمیته کارگری بعدها در شکل گیری بسیاری از نهادهای انقلاب نقش اساسی داشت. تعدادی از اعضای این تشکیلات در خلال جنگ به شهادت رسیدند. بعدها بسیاری از این عزیزان در ساماندهی جهاد نصر و قرارگاه خاتم الانبیا و مهندسی رزمی سپاه نقش کلیدی داشتند. خاموش کردن چاه های نفت که در جریان جنگ به وقوع پیوسته بود، کار دوستان و همفکران خانم ماشینی بود.

دوستان خانم ماشینی در دوران سازندگی و اصلاحات استراتژیست بودند و فریده ماشینی ناگفته های بسیاری از اشغال سفارت امریکا داشت و جریان های سیاسی آن دوران را به خوبی می شناخت. او فرزند انقلاب بود و به همین دلیل پاسداری از انقلاب و ارزش های آن برایش حیاتی بود. او

متخلق به اخلاقی بود که شاید بهترین نمونه هایش را در سرداران شهید جبهه بتوان یافت. جمع بین ایمان، عقیده، عشق به مردم و میهن و انقلاب و بی توجهی به منافع شخصی و نفروختن دین به دنیا و نیز حق را گفتن - حتی اگر همه بد بدانند - از او شخصیتی ساخته بود که اگر نتوان گفت نایاب است می توان گفت بی شک کمیاب است.

و اکنون او رفته است. پرچمی که او برافراشته بود همچنان برجاست و با وزش هر نسیمی و جوهی از خود را نمایان می سازد، ولی این پرسش باقی است که آیا خلأ حضور ماشینی ها پر خواهد شد؟ ماشینی محصول سه دهه تلاش، تحقیق و تجربه نسل انقلاب بود. او آئینه تمام نمای فرزندان بود که حادثه سقوط پهلوی و ظهور جمهوری اسلامی را تجربه کرده و همراه و همگام با انقلاب رشد کرده بودند. مطالعه زندگی ماشینی عظیم حادثه را روشن می کند و نشان می دهد که انقلاب فقط خیرش نیست، بلکه جریان پویایی است که مرتب باز تولید می شود و کادر سازی می کند و زایش و بالندگی دارد و تمام شدنی نیست....

انقلاب، دینامیک است و مکانیزم اصلاح را درون خود دارد و اصلاحات چیزی نیست جز سیر طبیعی انقلاب با روشی اصلاحی و متعادل. به عبارت بهتر، زندگی ماشینی نشان داد که اصلاحات نقطه بلوغ انقلاب است.

**ماشینی محصول سه دهه تلاش، تحقیق و تجربه نسل انقلاب بود. او آئینه تمام نمای فرزندان بود که حادثه سقوط پهلوی و ظهور جمهوری اسلامی را تجربه کرده و همراه و همگام با انقلاب رشد کرده بودند. مطالعه زندگی ماشینی عظیم حادثه را روشن می کند و نشان می دهد که انقلاب فقط خیرش نیست، بلکه جریان پویایی است که مرتب باز تولید می شود و کادر سازی می کند و زایش و بالندگی دارد و تمام شدنی نیست....**





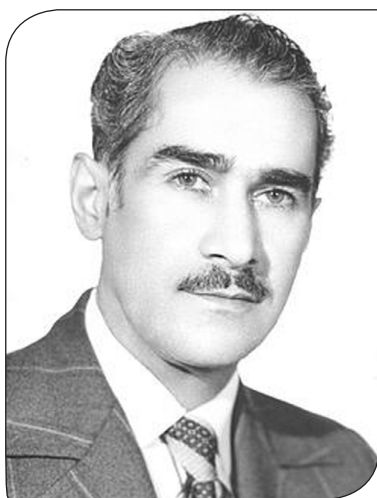
محسن بیناپور

چپ البتہ منہای مارکسیسم دفاع می کند. دکتر نخشب اندیشه سیاسی خود را معطوف به سه مقوله آزادی، برابری و ایمان به خدا کرده است. آزادی و برابری از نظر نخشب دو وجه یک حقیقت واحدند و سوسیالیسم و دموکراسی به عنوان چارچوب عملی و بستر تحقق آزادی و برابری تفکیک ناپذیرند، ضمن این که او به تلفیق این هر دو با ارزش خداپرستی می پردازد.

نخشب دموکراسی سیاسی را آزادی برای اظهار هر نوع عقیده سیاسی و اجتماعی بر خورداری از حق اعمال هر نوع وسیله مشروع برای اشاعه و پیشرفت آن توصیف می کند. از نظر وی آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و آزادی عقاید جنبه های اصلی دموکراسی سیاسی به شمار می آیند. وی معتقد است که دموکراسی سیاسی از سوی قدرت های مختلف از قبیل اعمال نفوذ دولت ها و همچنین نفوذ سرمایه داران محدود می شود.

دکتر نخشب حکومت قانون را مستلزم عملی شدن سه مرحله جدا از هم می داند: انتخابات آزاد، وضع قانون و اجرای درست قانون. اینچنین است که وی در راهکارهای مورد اشاره اش بر دموکراسی ملی تأکید می کند. به نظر نخشب انتخابات آزاد و سالم زمانی شکل می گیرد که مردم زیر نفوذ پول سرمایه داران و سرنیزه داران و تطمیع و تهدید و تبلیغات سوء قرار نگیرند و در سایه رشد فکری، اخلاقی و آگاهی شخصی را برگزینند. به باور او تازمانی که شهر و ندان به خاطر منافع شخصی و پیشرفت نزدیکان و اقوام خود فعالیت انتخاباتی انجام می دهند جامعه از انتخابات درست و آزاد محروم خواهند ماند.

## نخشب؛ مردی از تبار پاک دلان



محمد نخشب مؤسس حزب خداپرستان سوسیالیست در سال ۱۳۰۲ در تهران متولد شد. مرحوم نخشب دوران دبیرستان خود را در علمیه گذراند و در سال ۱۳۲۴ از دانشگاه تهران در رشته علوم سیاسی و حقوق با درجه لیسانس فارغ التحصیل شد، سپس در سال ۱۳۳۷ فوق لیسانس اداری خود را گرفت و در سال ۱۳۴۲ با بورسیه سازمان ملل به دانشگاه نیویورک رفت و دکترای علوم اداری را اخذ نمود.

در شب بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حزب مردم ایران که در آن زمان جمعیت آزادی مردم ایران نام داشت جلسه ای تشکیل می دهد و از دکتر مصدق اعلام حمایت می کند. ایده اولیه ایجاد تشکیلی برای حمایت از دکتر مصدق را دکتر نخشب به میان می آورد و با مذاکراتی که با آیت الله سیدرضا زنجانی با حضور حسین شاه حسینی انجام گرفت توانستند قدم های مثبت و نخستینی بردارند. هسته اولیه تشکیل دهنده نهضت مقاومت ملی شامل دکتر نخشب، حسین شاه حسینی، آیت الله سیدرضا زنجانی و کریم آبادی بودند.

پس از مدتی فعالیت، دکتر نخشب دستگیر شد، اما پس از آزادی راهی امریکا شد و در سازمان ملل مشغول به کار شد. دکتر نخشب به اتفاق دکتر چمران، دکتر ابراهیم یزدی، دکتر علی شایگان و قطب زاده، جبهه ملی ایران در امریکا را پایه گذاری کرد. وی در ایجاد کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در امریکانیز فعال بود.

دکتر نخشب اولین ایرانی بود که برای تلفیق اسلام با سوسیالیسم اروپایی کوشش نمود. وی در نوشته های خود به صراحت از جنبش های

**نخشب خداپرستی را ضلع سوم دموکراسی و سوسیالیسم می داند و این نظر را بیان می کند که طرز فکری که برای فضیلت و تقوا و فداکاری انسانی، ارزش واقعی قائل است و تحقق سوسیالیسم را وابسته به تقویت و نیرومندی قدرت های حق طلبی و عدالت خواهی افراد اجتماع می داند و بهترین نام برای نمایاندن این طرز فکر سوسیالیسم بر پایه طرز فکر خداپرستی است**

از نظر نخشب افراد منتخب اگر قانون را صرف نظر از اغراض شخصی و صنفی فقط و فقط به خاطر مصالح ملت وضع کردند می توان گفت خواست مردم از انتخاب نمایندگان تحقق یافته است.

در اجرای صحیح قانون نیز او لزوم بهره‌مندی کافی مردم و مأموران دولت را رشد فکری و اخلاقی را خاطر نشان می‌کند. در غیر این صورت قوانین با اعمال نفوذ رشوه‌خواران و فرصت‌طلبان به صورتی درمی‌آید که کل جامعه را کوه فکری، انحطاط اخلاقی و حق‌کشی فرامی‌گیرد.

نخشب معتقد است مجلسی که نمایندگان واقعی مردم در آن حضور ندارند نمی‌توان انتظار داشت که سر نوشت و مقدرات ملت به درستی شکل گیرد، پس باید افراد سالم و آگاه به امور در مجلس حضور یابند تا قانون به درستی اجرا شود و چیزی یا قانونی برای افرادی خاص وضع یا اجرا نگردد.

وی با تعریف از هدف سوسیالیسم به این نکته اشاره می‌کند که هدف و مقصود

سوسیالیسم، تأمین عدالت اجتماعی و محو و طرد استثمار از اجتماع بشری است. سوسیالیسم می‌خواهد آزادی اجتماعی و همگانی را به جای آزادی عده‌ای معدود به کرسی بنشاند. به باور او دموکراسی و سوسیالیسم واقعی، با کسب آگاهی‌های لازم و رشد شعور و دانش سیاسی و تعالی ارزش‌های اخلاقی شهروندان میسر می‌شود.

نخشب به صراحت بیان می‌کند که اگر امروز در جوامع ما انسان از دموکراسی واقعی بهره‌ای نمی‌برد و همگی به خاطر ضعف نیروهای حق‌طلب و عدالت‌خواه است که در برابر نیروهای قدرت‌طلب و فرصت‌طلب تاب مقاومت ندارند. تنها کسانی را می‌توان سوسیالیست واقعی دانست که در جهت نیرومندی اجتماع و مبارزه با خدایان مجعول و نیروهای اهریمنی و برانداختن دکان‌ها و بتخانه‌ها، صمیمانه و صادقانه تلاش کنند.

وی همچنین ماتریالیسم را جدا از سوسیالیسم واقعی می‌داند و عنوان می‌کند که سوسیالیسم از این لحاظ که با احساسات انسان دوستانه همراه

است نمی‌تواند بر بنیاد طرز فکر مادی و فلسفه ماتریالیسم متکی باشد و طی مسیر تکاملی خود با اعتقاد به منشأ خیر و نیکی، سازگاری یابد و از مبارزه ناسودمند با اساس خداپرستی باز ایستد.

به عقیده نخشب طرز فکر خداپرستی، همان‌طور که جهان را بی هدف نمی‌داند، انسان را نیز شایسته آن می‌داند که دارای هدف عالی بوده و زندگی را صرفاً خور و خواب نداند. نخشب

خداپرستی را ضلع سوم دموکراسی و سوسیالیسم می‌داند و این نظر را بیان می‌کند که طرز فکری که برای فضیلت و تقوا و فداکاری انسانی، ارزش واقعی قائل است و تحقق سوسیالیسم را وابسته به تقویت و نیرومندی قدرت‌های حق‌طلبی و عدالت‌خواهی افراد اجتماع می‌داند و بهترین نام برای نمایاندن این طرز فکر، سوسیالیسم بر پایه طرز فکر خداپرستی است.

محمد نخشب تا پایان عمر همچنان بر باورهای مذهبی و سوسیالیستی خود پایبند بود و همیشه مخالف دخالت دولت در دین بود. وی در سال ۱۳۵۵ در شهر نیویورک بر اثر سکته قلبی درگذشت. روحش شاد یادش گرامی

## آرمانشهر اسلامی،

### نگاهی پدیدارشناسانه به مراسم حج عمره

نوشته: حمید نوحی نشر صمدیه، چاپ اول ۱۳۹۰

قیمت: ۲۵۰۰ تومان، تلفن تماس ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

هر ساله میلیون‌ها نفر از نقاط مختلف این کره خاکی به زیارت کعبه می‌روند. کم نیستند هموطنانی که چندین بار به این سفر روحانی رفته‌اند، اما هر کدام از این سیر و سفر توشه‌ای اندوخته‌اند که با دیگری متفاوت است. استاد حمید نوحی هم تجربه سال‌ها حضور در عرصه اجتماعی و فرهنگی دارد و هم استاد معماری و هنر شناس. او چشمی تیزبین و ریزنگر دارد و هم اهل تعمق و تأمل؛ در این سفر هم دیدنی‌هایی دیده که کمتر دیده می‌شوند. او که باور داشته معشوق همسایه و دیوار به دیوار است و دیدارش رنج سفر نمی‌خواهد، با حیرت سفر آغاز کرده و دریافت‌های نامأنوسش را انگاشته است. ارمانشهر سفر او بر خلاف رسم جاری، کالانیست و به جای آن که به جهان پیرامون سرگرم کند، به درونت می‌کشاند.



آرمانشهر اسلامی

نگاهی پدیدارشناسانه به مراسم حج عمره

حمید نوحی

## ریشه‌یابی پیدایش و تحولات بعدی سازمان مجاهدین خلق معادله «ترس» و «رقابت»

### نبردی که «پیروز» و «سرفراز» نداشت

#### گفت‌وگو با سعید شاهسوندی

از لطف‌الله میثمی  
بخش بیستم

یک وجه راهبرد درست تأسّف بر گذشته غمبار و هزینه‌های اجتماعی طاقت‌فرسایی است که زنان و مردان ما پرداخته‌اند، اما وجه دیگر و مکمل راهبرد درست این است که به ریشه‌یابی و نقد همزمان بپردازیم تا چنین هزینه‌هایی را نسل حاضر و آینده نپردازد. منظور از نقد همزمان نقدی است که به توصیه حضرت علی(ع) خود را در همان شرایط تاریخی فرض کنیم و نه این‌که با دستاورد امروز بخواهیم گذشته را نقد کنیم. نشریه چشم‌انداز ایران در همین راستا از شماره ۱۲ تا شماره ۵۷ به ارزیابی مقطع ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ پرداخته است. در این ارزیابی‌ها که عمدتاً در قالب گفت‌وگو بوده است به این جمع‌بندی رسیدیم که ریشه حادثه ۳۰ خرداد ۶۰ را باید در ضربه سال ۱۳۵۴ به سازمان مجاهدین و تغییر ایدئولوژی و عوارض منفی آن در زندان‌ها دید. در این راستا از آقای سعید شاهسوندی خواسته شد طی گفت‌وگوهایی به این نیاز پاسخ دهد، چرا که ایشان در تمامی مقاطع سازمان بویژه مقطع سال ۵۳ تا ۵۴ حضور داشته و در کنار مجاهدین شهید مجید شریف‌آقایی و مرتضی صمدیه لیاف بود. شاهسوندی ناگفته‌هایی دارد که شنیدن آن لازم است. امید است این گفت‌وگوها - هر چند نیاز به تداوم بیشتر دارد - آسیب‌شناسی نسبی مقطعی از تاریخ معاصر ایران را نشان دهد و مورد بهره‌برداری نسل حاضر و آینده قرار گیرد.

آن ملاحظاتی را رعایت می‌کردند و به شکلی پاسخگو بودند. کتابفروشی‌ها و ستادهای رسمی که بسته شد، دهکده‌های خیابانی به راه افتاد. به این ترتیب، «سیاست» و «استراتژی» از آن حد متمرکز و پاسخگویش هم تنزل پیدا کرد و تحت تأثیر حوادث و درگیری‌های خیابانی قرار گرفت.

یک سال پیش از این در آذرماه ۵۸ مجاهدین به تقلید از «بسیج ۲۰ میلیونی»، تشکیلاتی به نام «میلیشیا» یا چریک نیمه‌وقت به راه‌انداخته بودند. آنها می‌گفتند «میلیشیا»، «بازوی انقلاب» و «هسته اصلی ارتش مردمی» علیه تجاوز خارجی و بویژه تجاوز امپریالیزم امریکاست. (اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۳) (۱)

مجاهدین اگر چه برای فرمان تأسیس

بسیج ۲۰ میلیونی آیت‌الله خمینی «پیام شکر گزاری» می‌فرستادند و اطلاعیه‌شان را با عنوان «سلام بر خلق - سلام بر خمینی» آغاز می‌کردند (۲)، اما حاکمیت جدید از «میلیشیا» تصور دیگری دارد. برای آنان «میلیشیا» نیروی نظامی آینده سازمان مجاهدین است.

پیش از این گفتم که کشته شدن مظلومانه عباس عمانی (بهمن ۵۸)، موج‌هایی از تظاهرات مجاهدین و در پی آن باز هم کشته شدن تنی چند از هواداران و اعضای سازمان را به دنبال آورد. سخنان رجوی در میتینگ دانشگاه تهران (بهمن ۵۸) مبنی بر این که «وای به روزی که مشت را با مشت و گلوله را با



■ در گفت‌وگوی پیشین اشاره کردید که در آذرماه ۵۹ مذاکرات برای حل و فصل مسئله گروگان‌های امریکایی آغاز شده و اضافه کردید که مسئله گروگان‌های امریکایی بر فهرست مسائل و مشکلات میان حاکمیت و مجاهدین افزود. خوبست ماجرا از همان جایی بگیریم.

□ سال ۱۳۵۹، سال شدت گرفتن درگیری‌ها، سال کشته و زخمی شدن هواداران، سال تحریک و تحریک متقابل و حمله سیستماتیک به سازمان مجاهدین است. سالی است که نشریه موسوم به «مناقض» ظاهراً توسط گروه‌های ناشناس منتشر می‌شود ولی وقتی به دنبال سرنخ قضایای می‌رویم، پای بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی به میان می‌آید. این قضایا سازمان مجاهدین را هم به واکنش وامی‌دارد.

اشاره کردم که در تاریخ ۱۱ آذر ۵۹، پنج ماه پس از موضع‌گیری آیت‌الله خمینی و تعطیلی ستادها و نیز ممنوعیت نشریه مجاهد توسط دادستانی انقلاب مرکز (اسدالله لاجوردی)، «نشریه مجاهد» شروع به انتشار مجدد کرد (شماره ۹۹) و از طریق دهکده‌های خیابانی و به کمک «میلیشیا» در دسترس هواداران قرار می‌گیرد.

ستادهای «رسمی» البته تعطیل می‌شوند. ستادهای رسمی و علنی مجاهدین، حداقل مزیتی را که برای حاکمیت داشت این بود که مجاهدین به خاطر حفظ

گلوله پاسخ دهیم» نقطه عطفی در روابط میان مجاهدین و حکومت جمهوری اسلامی است.

سخنان رجوی گرچه با این عبارت ادامه پیدا کرد که «امروزه مادر چنان شرایطی نیستیم»، اما بلافاصله با عبارت بعدی که «آن روز البته خود شما پیشیمان خواهید شد» تصویری از توان مجاهدین را ارائه داد که نه در آن ایام و نه بعدها هیچ گاه واقعی نبود. آن سخنان اما به نحو غریب و تأسف بر انگیزی همزمان، هم خوشایند نیروهای جوان هوادار مجاهدین و افسشار اجتماعی ناراضی از نظام جدید شد، و هم خوشایند نیروهایی از درون حکومت! همان کسانی که خواستار درگیری هر چه زودتر و خشن تر با مجاهدین بودند. گروه اخیر آن سخنان را دستاویز قرار داد که؛ «ببینید! اینها در تدارک مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی اند.»

فراموش نکنیم اینها همه در شرایطی است که جامعه فاقد سنن دموکراتیک و زیرساخت‌های لازم آن، تازه از استبدادی طولانی رها شده و نیروهایی به

سرعت وارد صحنه اجتماع شده‌اند. جامعه‌ای با نیروهای اجتماعی آزاد شده ناشی از انفجار انقلاب؛ جامعه‌ای با خصلت‌های جمع‌گرایانه شرقی (Collectivist)، در فضای انقلاب و نبرد اعتقادات و ایدئولوژی‌ها، جامعه‌ای جوان با چنان «شیفتگی» نسبت به ایدئولوژی که در آن شعار معروف عصر روشنگری؛ یعنی «من فکر می‌کنم پس هستم» به «من ایدئولوژی دارم پس هستم»؛ سپس به «من حزب و سازمان دارم پس هستم» و سرانجام به «من رهبر دارم پس هستم» تبدیل می‌شود.

توجه داشته باشیم که انقلاب به سرعت و سهولت به پیروزی رسیده و روحانیت که انتظار چنین پیروزی سریعی را نداشت خود را در آس و در رهبری می‌بیند، ضمن آن که تجربه سال ۵۴ سازمان مجاهدین را هم پیش روی دارد. به این ترتیب است که معادله «ترس» و «رقابت» بر هر دو طرف مستولی می‌شود.

با بلند شدن زمره حل و فصل مسئله گروگان‌های امریکایی، موضوع دیگری بر تابلوی

صورت مسائل و مشکلات میان مجاهدین و حاکمیت جمهوری اسلامی افزوده شد.

یک سال و اندی پس از گروگانگیری و در پایان استفاده‌هایی که حاکمیت از آن موضوع کرد (نظیر کنار زدن شرکاء و خلع شعار نمودن رقباء و افزایش بسیج مردمی) جمهوری اسلامی در صدد حل و فصل ماجرا برآمد (دی ماه ۵۹).

درست در چنین بزنگاهی مجاهدین در صدد تلافی بودند. آنان می‌خواستند حکومت را وادار به پس دادن هر آنچه به گمان آنها در آن ماجرا کسب کرده است کنند و خود متقابلاً به جذب نیرو بپردازند.

مجاهدین به شکل‌های گوناگون حکومت را که به نظر آنها در گوشه رینگ حل و فصل مسئله گروگان‌ها گرفتار آمده بود، مورد حمله قرار دادند.

در این مرحله نوک تیز حمله مجاهدین علیه حزب جمهوری اسلامی و دبیر کل آن آیت‌الله بهشتی بود.

سلسله مقالاتی با عنوان «ماجرای پشت پرده گروگانگیری» چاپ می‌شود

و در آن دیگر نه به طور ضمنی، بلکه صریحاً دکتربهشتی را «واسطه» و «رابط» و «مرتبط» باسیا، پنتاگون و رژیم سلطنتی معرفی می‌کند.

عناوین شماری از مقالات نشریه از این قرار است:

• آیت‌الله دکتربهشتی: «برگ برنده خوب...» (مجاهد، شماره ۱۰۷، ۷ بهمن ۵۷)

• آقای بهشتی متخصص بند و بست با شیطان بزرگ و شرکاء! (مجاهد، شماره ۱۰۹، ۲۳ بهمن ۵۹)

• آقای بهشتی! با گزارش ارتباطات خود زحمت مجاهدین را کم کنید! (مجاهد، شماره ۷، ۱۱ اسفند ۵۹)

اما مهمترین این مواضع پیامی از مسعود رجوی است که به عنوان سر مقاله در نشریه به چاپ رسید. عنوان سر مقاله این است:

«پیام برادر مجاهد مسعود رجوی به خلق قهرمان ایران»

بلافاصله پس از تیتراژ، این مطلب به چشم می‌خورد: «با یستی بدون هیچ

پرده پوششی و با صراحت تمام به عنوان نماینده‌ای از نسلی که با خون و آتش خود در خت انقلاب رابارور کرده به همه افراد و مقاماتی که در هر مقام و منصب و لباس می‌خواهند مجدداً پستای جهان‌خواران را به این میهن باز کنند گوشزد کنم که اگر به دادگاه‌های الهی آخری باور ندارند مبادا دادگاه‌های آخری و بی‌امان خلق را فراموش کنند... صریحاً متذکر می‌شوم که تا وقتی یک مجاهد خلق در میهن ما وجود دارد، امریکاناباید و نخواهد توانست که به این کشور بازگردد.»

نظر به اهمیت موضوع و نیز جهت ثبت در تاریخ، و مشاهده سرانجام «جنگ قدرت» بدون توجه به اصول و پرنسیب‌ها و بویژه مقایسه آن با وضعیت امروزی مجاهدین و جمهوری اسلامی، خوب است با هم بخش‌های بیشتری از آن مقاله را مرور کنیم.

رجوی ابتدا با اشاره به وقایع تاریخی کربلا خود را در موضع امام حسین، و طرف مقابل را در موضع شریح قاضی، شارح فتوای خروج امام حسین از دین قرار داده و می‌نویسد:

«... امروز نیز همان ماجرای مستمر تاریخی، یعنی پیکار حق و باطل، در کسوت مبارزه خلق‌های تحت ستم جهان با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکای دنیای کنونی مآداً ادامه دارد؛ و اکنون میهن مادر یکی از دوران‌سازترین مراحل نبرد رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی خود قرار گرفته است.»

در ادامه پیام رجوی «کلمه نخستین انقلاب» را «استقلال و رهایی از تمام قید و بندهای امپریالیستی در سایه جمهوری اسلامی» دانسته، حداقل خواسته او محاکمه سمبلیک گروگان‌هاست. او می‌نویسد: «آیا آقایان دست‌اندر کار، اگر هم ریشه کنی نهایی همه پیوندهای استعماری را از ممانی پذیرفتند، در رابطه با گروگان‌ها علیرغم آن همه سخنان شداد، غلاظ و خط و نشان کشیدن‌های قبلی‌شان، نمی‌توانستند لاقلاً از طریق یک محاکمه سمبلیک هم که شده امپریالیسم امریکارابه استناد این همه جنایات مستندش در ایران، در افکار عمومی جهانیان به محاکمه بکشانشان. بد نیست متذکر شوم که حتی

**ستادهای رسمی و علنی مجاهدین، حداقل مزبیتی را که برای حاکمیت داشت این بود که مجاهدین به خاطر حفظ آن ملاحظاتی را رعایت می‌کردند و به شکلی پاسخگو بودند. کتابفروشی‌ها و ستادهای رسمی که بسته شد، دکه‌های خیابانی به راه افتاد. به این ترتیب، «سیاست» و «استراتژی» از آن حد متمرکز و پاسخگویش هم تنزل پیدا کرد و تحت تأثیر حوادث و درگیری‌های خیابانی قرار گرفت**



حقوقدانان غربی نیز که در تهران گسرد آمدند، جملگی... معترف بودند که به استناد همان مختصر اسناد، امریکا از جنایتکاران دادگاه نوربرگ نیز محکوم کردنی تراست»

رجوی در مورد یکی از بندهای توافقنامه الجزایر بر سر آزادی گروگان‌ها می‌نویسد: «جالب‌تر و مضحک‌تر شرط اول است که ما [مقصود جمهوری اسلامی است] درخواست کرده‌ایم که امریکا «توبه» کرده و قول عدم دخالت در امور ما را بدهد. راستی مطابق کدام منطق و کدام دیدگاه می‌توان از امریکا انتظار پابندی به عهد و پیمان داشت؟ آخر در کجای کتاب خدا و سیره انبیا و اولیا، شیطان متعهد شده است که از شیطنت دست بردارد؟ اینجاست که روشن می‌شود که دعاوی غلیظ به اصطلاح ضد امریالیستی، میان تبهی و بی‌مغز بوده است.

بنابراین بگذارید از جانب مجاهدین خلق و همه انقلابیون راستین این میهن تأکید کنم که هیچ اعتمادی به عهد و پیمان شیطان و رهروانش نیست... از سوی دیگر سیاست کوتاه آمدن در برابر فشارهای امریکا نیز به همین جا ختم نمی‌شود، و در ادامه خود هر چه بیشتر در جهت اهداف امریکاسیر خواهد کرد. گروگان‌ها آزادی می‌شوند، اما این نحوه آزاد کردن گروگان‌ها، زنگ خطر را برای تمام انقلابیون و آزادخواهان این کشور به صدا در می‌آورد... چگونه می‌توان تردید کرد که... آنهایی که اینچنین به آزاد کردن گروگان‌ها تن داده‌اند، به تسلیم و سازش با امریکایلیزم تن نخواهند داد! در اینجا باز هم با وظیفه سنگین و مسئولیت تاریخی نیروهای انقلابی مواجه می‌شویم....

علیهذا ایستی بدون هیچ پرده‌پوشی و با صراحت تمام، به عنوان نماینده‌ای از جانب نسلی که با خون و آتش خود در خت انقلاب رابارور ساخت، قاطعانه به همه افراد و مقاماتی که در هر منصب و لباس مجدد پای جهانخوران را تحت هر بهانه‌ای به این میهن باز کنند گوشزد کنم که اگر به داد گاه‌های اخروی الهی باور ندارند، مبادا داد گاه‌های خروشان و بی‌امان خلق را فراموش نکنند...

من باز هم صریحاً متذکر می‌شوم که تا وقتی یک انقلابی و یک «مجاهد خلق» در میهن ما وجود دارد، امریکا نباید و نخواهد توانست که به این کشور باز گردد.»

پیام رجوی با این شعارها به پایان می‌رسد: سلام بر خلق، سلام بر آزادی مرگ بر امریکایلیزم امریکا؛ ننگ بر تسلیم طلبان و سازشکاران (مسعود رجوی ۲۷ ماه ۱۳۵۹). (۳)

علاوه بر پیام رجوی، سازمان مجاهدین نیز اطلاعیه‌ای صادر می‌کند با عنوان «مجاهدین خلق ایران ضمن ابراز تأسّف از نحوه برخورد به مسئله گروگان‌ها نسبت به هر گونه پیامد سازشکارانه در رابطه با امریکا هشدار می‌دهند.» (۴)

در این اطلاعیه از جمله چنین آمده است: «... مجاهدین خلق ایران ضمن ابراز تأسّف عمیق خود از این نحوه برخورد با مسئله و اتخاذ مواضعی چنین ضعیف و متزلزل و دلخوش نمودن به تعهدات و قول و قرارهای امریالیستی یک‌بار دیگر تذکر می‌دهند که این عقب‌نشینی و امتیاز دادن هادر برابر امریکایلیسم جهانخور امریکا که بالطبع امریکایلیست‌ها را در اعمال فشار و توطئه جینی علیه انقلاب و مردم ما هر چه تیزتر خواهد نمود، نمی‌تواند زنگ خطر را برای نیروهای انقلابی مملکت به صدا در نیاورد.»

اطلاعیه می‌افزاید: «هرگونه نزدیکی، تجدید و برقراری رابطه با امریکای جهانخور و به هر عنوانی... خیانت به خلق و خون شهدای ما تلقی شده و پیشاپیش از جانب ملت مامحکوم و ممنوع می‌باشد.»

اطلاعیه مجاهدین چنین پایان می‌یابد: «... لازم است کلیه اسناد جاسو سخانه که مقادیر زیادی از آن هنوز افشا نشده کاملاً بدون هیچ گونه پرده‌پوشی به اطلاع مردم برسد. بدیهی است که نیروهای انقلابی و مردم ستم کشیده و رنج دیده ما با تمام رنگ و پوست خود، امریکای جهانخور را دشمن اصلی خود شناخته‌اند و علیرغم تمام شعارها و ادعاهایی که صاحبان قدرت و حاکمیت در پیش می‌گیرند لحظه‌ای از مبارزه با این دشمن جنایتکار تا کسب پیروزی نهایی و رهایی کامل از تمامی اشکال سلطه امریکایلیسم فروگذار نخواهند بود.

مرگ بر امریکایلیسم جهانخور امریکا/ ننگ بر تسلیم طلبان و سازشکاران - مجاهدین خلق ایران، بهمن ۱۳۵۹.»

مسئله گروگان‌ها هفته‌های متوالی موضوع مقاله‌ها و سرمقاله‌های نشریه مجاهد می‌شود.

مجاهدین در توجیه حمایت‌های پیشین خود از عمل گروگانگیری و... به توجیه دیگری متوسل می‌شوند: سرمقاله مجاهد ۱۰۷ (۷ بهمن ۵۹) می‌نویسد: «ما از همان ابتدا در رابطه با اشغال جاسو سخانه و مسئله گروگان‌ها یک سیاست دو مؤلفه‌ای را دنبال کرده‌ایم... یک مؤلفه این خط مشی، عبارت بود از تعمیق و ارتقای مبارزه ضد امریکایلیستی... افشای چهره واقعی امریکایلیزم امریکا به عنوان دشمن اصلی خلق مان و دشوار کردن و حتی المقدور بستن راه‌های سازش با امریکا... مؤلفه دیگر، نشان دادن عمق و اصالت دعاوی و شعارها و ماهیت نیروهای مختلف برای توده‌های مردم است.» (۵)

تندگویی و تندخویی از سوویی و حرکات خشن و ضرب و شتم توسط گروهای ظاهر آبی نام و نشان اما سازمان یافته که به ضرب و جرح و نقص عضو و قتل هم انجامیده از سوی دیگر بر بی‌اعتمادی متقابل و جنگ قدرتی که از سال‌های پیش میان مجاهدین و حاکمیت وجود داشت افزود.

مقالات و سرمقاله‌های نشریه مجاهد از این زمان بسیار تهدید آمیز می‌شود تا جایی که در انتهای سرمقاله مجاهد ۱۰۳ (۹ دی ماه ۵۹) آیه ۲۲۷ از سوره شعراء که مجاهدین در زمان مبارزه مسلحانه با رژیم شاهنشاهی در پایان اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های سیاسی نظامی خویش می‌آوردند و تهدیدی آشکار به انتقام‌گیری است، تکرار می‌شود: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.» (۶)

به این ترتیب نقطه عطفی تازه در روابط مجاهدین خلق و جمهوری اسلامی رقم خورد. مسئله گروگانگیری که ابتدا باعث نزدیکی رقابت آمیز نسبی مجاهدین و حکومت شد در پایان بر فهرست معضلات و مشکلات فیما بین افزوده شد. البته لازم است اشاره کنم که این یکی از روش‌های شناخته شده رجوی در آن ایام است؛ با توپ پر جلو می‌آید، اگر طرف مقابل در برابر او عقب‌نشینی کرد ایشان برنده شده و اگر عقب‌نشینی نکرد سعی می‌کند کمی بعد تیزی این حمله را بگیرد و موضع‌گیری را به اصطلاح آن روزگار گردد کند.

### آیا این روش در عمل موفقیت آمیز بود؟

□ این تاکتیک لنینی «وحدت در عین تضاد» است که ابتدای قرن بیستم توسط او در مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک با گروه‌ها و احزاب آن موقع روسیه به کار گرفته شد و ظاهر اهم کارایی داشت. این تاکتیک اما ۷۰ سال بعد، در شرایطی که تقریباً مواضع و توان تمام گروه‌ها برای دیگران روشن است و از قضا به خاطر زخم‌های پیشین نسبت به چنین شیوه‌هایی حساسیت هم وجود دارد، فاقد کارایی است.

علاوه بر این نقطه ضعف اساسی این تاکتیک این است که بر اثر تندی و تیزی اولیه، زخم ناشی از آن، خواه به صورت ترس و یار قابت، در خاطر و ذهن نیروی مقابل باقی می‌ماند. بنابراین هر چند که شما بلافاصله سعی در تعدیل

بکنید و فرضاً بگوئید «در خطوط ضد امپریالیستی سر بازان امام خمینی هستیم و حاضریم جان نثاری کنیم» جناح سنتی و محافظه کار مقابل تیزی موضع گیری اولیه را بزرگنمایی می کند و از آن بهره مورد نظر خود را می برد.

این است که شما می بینید در حالی که مجاهدین زیر ضرب و شتم نیروهای موسوم به حزب الله هستند و کشته و زخمی بسیار هم داده اند، رجوی، نیروهای از حاکمیت را به «داد گاه های خروشان و بی امان خلق» تهدید می کند. گرچه ممکن است کمی بعد دعوت به آرامش کند، اما منحنی تضاد های مجاهدین با حاکمیت یک قوس صعودی را طی کرده که حتی با موضع گیری های آرام کننده بعدی نیز هیچ گاه به نقطه اول باز نمی گردد. عین این داستان در وجه حاکمیت نیز وجود دارد. آنها هم در هر یک از گام های خود برای بستن و محدود کردن مجاهدین، به نقطه ای از درگیری و تعارض می رسند که بازگشت به مدار و موضع پیشین شان اگر نگوئیم غیر ممکن ولی بسیار مشکل است.

■ در همین ایام، سلسله مصاحبه های نشر به مجاهد با مسعود رجوی هم منتشر شد.

□ بله، در ۱۶ بهمن ۱۳۵۹، «نشریه مجاهد» سلسله مصاحبه هایی با مسعود رجوی را به چاپ رساند با عنوان «در باره سیاست ها و نیروهای مختلف سیاسی». این مصاحبه ها در ۷ بخش، هر هفته به بررسی مواضع سیاسی یک گروه، از منظر و دید مجاهدین خلق می پرداخت.

اولین گفت و گو، نقد دولت بازرگان و نهضت آزادی است. سپس حزب توده و فداییان اکثریت بخصوص سیاست نزدیکی آنها به نیروهای موسوم به خط امام نقد می شود.

در سومین مصاحبه رجوی می گوید: «کدام حاکم ضد شرع و کدام دادستان ضد خلق می تواند از مبارزه مردم جلو گیری کند... حاکم ضد شرع آبادان در بحبوحه فدا کاری های مجاهدین در جبهه خلق علیه تجاوز عراق، دستور دستگیری هواداران و اعضای مجاهدین را در جبهه های می دهد.»

این دیگر از نوع اعتراض سال ۵۸ نیست و رنگ و بوی دیگری دارد؛ رنگ و بوی انقلابی گری پیش از انقلاب. در چهارمین گفت و گو (۱۷ اسفند ۱۳۵۹) رجوی بحث ارتجاع - لیبرالیسم را مطرح کرده و می گوید: «ارتجاع تهدید اصلی است.»

او ویژگی های ارتجاع را هم «ضد مبارزه مسلحانه، ضد نیروهای انقلابی (مارکسیست ها) و ضد مجاهد» دانسته و می گوید اینها دارند ماهیت خود را بروزی دهند.

■ در اوچ درگیری های مجاهدین با حزب جمهوری اسلامی و دبیر کل آن، اختلاف اولین رئیس جمهور (بنی صدر) با مجلس و قوه قضائیه تحت کنترل حزب جمهوری اسلامی تشدید شده و ماجرای سخنرانی ۱۴ اسفند ۵۹ سخنرانی آقای بنی صدر در دانشگاه تهران هم پیش آمد.

□ مجاهدین پیش از این به طور غیر رسمی و غیر علنی از آقای بنی صدر حمایت می کردند (در بحث «ارتجاع و لیبرالیسم» مجاهدین تهدید اصلی را ارتجاع می دانستند). مجاهدین در مراسم ۱۴ اسفند ۵۹ و بعد از آن به طور جدی

به حمایت رئیس جمهور فاقد تشکیلات و فاقد توان سازماندهی برخاستند. در نوار سخنان حسن آیت هم به روشنی گفته شده بود که رئیس جمهور هیچ کاره است و حداکثر می تواند در مراسم تشریفاتی حضور داشته باشد. این خطی است که آیت در حزب جمهوری اسلامی پیش می برد. در مقابل سازمان مجاهدین بدنه و نیروهای تشکیلاتی اش را در خدمت دفاع از رئیس جمهور قرار داد و در مبارزه علیه آنچه انحصار طلبی و چماق داری خوانده می شد نوعی نزدیکی بین آنها به وجود آمد. به این ترتیب از دید مجاهدین و حاکمیت، اولین رئیس جمهور منتخب نظام خود به صف اپوزیسیون پیوست. البته بنی صدر بر این گمان بود که ارتش و مجاهدین به او و «بیان» او پیوسته اند.

۱۴ اسفند ۵۹ بنی صدر در دانشگاه تهران سخنرانی داشت. حزب الله تلاش داشت مراسم را برهم بزند. مجاهدین با «میلیشیا» به کمک رئیس جمهور فاقد تشکیلات رفته نیروهای خود را در خدمت دفاع از رئیس جمهور می گذارند. تضاد مجاهدین با حاکمیت باز هم تشدید می شود. از این مقطع به بعد مجاهدین به طور جدی از بنی صدر حمایت می کنند.

حزب جمهوری اسلامی در ماجرای ۱۴ اسفند

احساس کرد که رودست خورده و بازی را در یک مرحله باخته است. نظام، اولین رئیس جمهور منتخب خود را در صف اپوزیسیون دید و همه را از چشم مجاهدین از دید حاکمیت رهبری واقعی اپوزیسیون نه در دست رئیس جمهور که در دست مجاهدین خلق است، نظری که چندان هم پیراهن نبود.

حزب حاکم باعث نزدیکی مجاهدین و بنی صدر شد و در ۱۴ اسفند «خلع ید از حزب انحصار طلب حاکم نخستین قدم اساسی در راه نجات» شعار مجاهدین شد. دقت کنید، صحبت از خلع ید است. اگر این شعار یک نوع مقایسه با داستان خلع ید در جریان ملی شدن صنعت نفت تلقی شود می بینیم که اشتباه فاحشی به لحاظ پایگاه ها و ساختار مقایسه ای خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس در دوران مصدق تا خلع ید از حزب انحصارگر حاکم رخ داده است. مجاهدین در ماجرای ۱۴ اسفند

تهاجم نمی کنند، ولی از تهاجم به رئیس جمهور شدیدا جلو گیری می کنند و بازوی اجرایی و تشکیلاتی او می شوند.

خاطر تان هست که مراسم ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ به یک «جریان» تبدیل شد و کمیته تحقیق و بررسی تشکیل گردید. پیش از آن هم، پس از جریان امجدیه، کمیته «بررسی شایعه شکنجه» تشکیل شده بود، ولی هیچ کدام از این کمیته ها به نتیجه نمی رسند. در تاریخ ۱۸ اسفند، مجاهدین نامه تنیدی به آقای هاشمی رفسنجانی نوشته و او را مورد خطاب قرار دادند.

در پایان سال ۱۳۵۹، مجاهدین موفق شده اند خود را به عنوان سخنگو و نماینده اپوزیسیون معرفی کنند. نشریه مجاهد (شماره ۱۰۷) یاد کتر عبدالرحمن قاسملو دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران مصاحبه می کند؛ کاری که در عرف سیاسی آن ایام یک نوع تابوشکنی و به اصطلاح امروزی ها عبور از خط قرمز است.

سال ۵۹ سال تشدید تضادها و درگیری ها بود. مجاهدین در این سال بیش از ۱۰ کشته و صدها نفر زخمی و معرور دادند. کتابفرشی ها و ستادهایشان

مجاهدین به تقلید از «بسیج ۲۰ میلیونی»، تشکیلاتی به نام «میلیشیا» یا چریک نیمه وقت به راه انداختند. مجاهدین می گفتند، «میلیشیا»، «بازوی انقلاب» و «هسته اصلی ارتش مردمی»، علیه تجاوز خارجی و بویژه تجاوز امپریالیسم امریکاست، اما حاکمیت جدید از «میلیشیا» تصور دیگری داشت. برای آنان، «میلیشیا» نیروی نظامی آینده سازمان مجاهدین بود

تعطیل شد، اما در عین حال هم مشروعیت حاکمیت و هم شخصیت آیت الله بهشتی را به عنوان امین آیت الله خمینی و نفر اصلی و تعیین کننده پس از ایشان، در مجموعه معادلات سیاسی روز به چالش کشیده و زیر سؤال برده اند.

**■ به نظر می رسد منحنی رشد تضادهای مجاهدین با حاکمیت در سال ۶۰ باز هم قوسی صعودی دارد.**

□ بله، نشریه مجاهد که مدت ها زیر فشار بود، تحت تأثیر پتانسیل اجتماعی آزاد شده ناشی از اختلاف بنی صدر با حزب جمهوری اسلامی (شکاف در بالا) به فاصله کوتاه دوباره به سرعت رشد می کند. در سال ۶۰، نشریه مجاهد ابتدا هفته ای دو بار، سه بار و سرانجام به صورت روزانه منتشر می شود. تیراژ باور نکردنی ۴۵۰ هزار نسخه در روز در شرایطی است که مطابق آماری که توسط بخش مطبوعات «وزارت ارشاد» به دست ما می رسید، تیراژ سایر نشریات اگر حافظه ام یاری کند از این قرار بود:

- ۱- «انقلاب اسلامی» به صاحب امتیازی بنی صدر، در اوج روزهای درگیری و نوشتن مجموعه مقاله های «روزها بر رئیس جمهور چگونگی می گذرد؟» ۹۰ تا ۱۲۰ هزار نسخه.
  - ۲- «جمهوری اسلامی» ۳۵ تا ۴۵ هزار نسخه در روز.
  - ۳- «رسالت» به صاحب امتیازی آذری قمی، که بیشتر سخنگوی روحانیت سنتی و جریان مؤتلفه بود، ۱۵ تا ۲۰ هزار نسخه.
  - ۴- «آزادگان» کمتر از ۱۰ هزار نسخه.
  - ۵- «امت» هفته نامه، جنبش مسلمانان مبارز (به رهبری دکتر حبیب الله پیمان) ۱۰ تا ۱۵ هزار نسخه در هفته.
  - من علاوه بر مسئولیت در تحریریه نشریه، مسئول تعیین تیراژ چاپ هم بودم. بیشتر اوقات نیمه های شب و یا صبح زود در چاپخانه (واقع در جاده آبعلی) بودم. به دو منظور:
  - ۱- نوشتن و جابه جایی مطالب در صورت وقوع حادثه ای ویژه و غیر منتظره.
  - ۲- تعیین تیراژ با هماهنگی بخش اجتماعی.
- پیردازیم به وقایع سرنوشت ساز سال ۶۰.**

□ هفتم اردیبهشت ۶۰، در اعتراض به کشته شدن هواداران سازمان در قائم شهر (فاطمه رحیمی و سمیه نقره خواجا)، مجاهدین بدون اطلاع قبلی و با کمک نیرو و تجربه تشکیلاتی، یک راهپیمایی را سازماندهی می کنند که به «راهپیمایی مادران» معروف می شود.

این راهپیمایی از میدان فلسطین شروع و به منزل آیت الله طالقانی ختم شد. در این تظاهرات نیروی عاطفی - اجتماعی مجاهدین (مادران) که امکان مانور بیشتری دارند وارد صحنه شد.

به ادعای سازمان مجاهدین ۱۵۰ هزار نفر در این تظاهرات شرکت کردند. منهای در صدی اغراق باید اعتراف کرد که جمعیت زیادی به تظاهرات پیوستند. مادر رضایی ها سخنران این مراسم بود. مادر معصومه شادمانی (کبیری) قطعنامه راهپیمایی را قرائت کرد. نوک تیز حمله متوجه دادستانی انقلاب است. این تظاهرات هم به خشونت کشیده می شود و طی آن دو نفر دیگر از هواداران مجاهدین به نام های دود پیراهنی و خلیل اجاقی کشته

شدند. چند نفر هم زخمی شدند.

مجاهدین از طریق تظاهرات مادران به حاکمیت نشان دادند که ما، هم نیرو و هم قدرت بسیج داریم.

از قضا به سبکی به مقابله با حاکمیت می روند که این سبک را خود حاکمیت جدید در مقابله با سرنگونی نظام پیشین به کار برده و هنوز خاطره راهپیمایی ها و تظاهرات دوران انقلاب در اذهان است و از این نظر نقطه ضعفی برای حاکمیت به شمار می رود.

یک روز پس از راهپیمایی مادران، رجوی طی پیامی از یک سو قدرت نمایی کرد و از سوی دیگر به آرامش دعوت کرد. در پیام رجوی آمده است: «من ضمن سپاسگزاری از همدردی و استقبال تمام هموطنان... از تمامی شما استدعای آرامش و بردباری توحیدی و انقلابی می کنم». پیام چنین ادامه می یابد: «لازم به یاد آوری نیست که پس از ابراز حسن نیت ما، چنانچه باز هم

**سخنان رجوی دایر بر این که «وای به روزی که مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ دهیم» به نحو غریب و تأسف بر انگیزی همزمان، هم خوشایند نیروهای جوان هوادار مجاهدین و اقشار اجتماعی ناراضی از نظام جدید شد، و هم خوشایند نیروهایی از درون حکومت! همان کسانی که خواستار درگیری هر چه زودتر و خشن تر با مجاهدین بودند. گروه اخیر آن سخنان را دستاویز قرار داد که: «ببینید! اینها در تدارک مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی اند»**

مقامات مسئول به بهانه های مختلف بر خواست های عادلانه ماصحه نگذاشته و از چماقداری، شکنجه و کشتار ممانعت نکنند... این را دیگر انقلاب ایران تحمل نخواهد کرد و آنگاه بر فرزندان راستین انقلاب و تمامی اقشار خلق است که دست در دست یکدیگر با همان اتفاق پیشین در برابر یامال شدن حقوق اساسی خود... مقاومت کنند.»

در همین روز اطلاعیه دیگری با امضای «مجاهدین خلق ایران» نوشت: «مجاهدین خلق ایران در صورت ادامه این تجاوزات و در قبال ادامه سرکوب و کشتار قادر به جلوگیری از ابراز واکنش اعتراضی مردم و نیروهای هوادار خود نخواهد بود.»

رجوی در پیام خود از «وضع انقلاب ایران» و این که نماینده «نسل انقلاب» است سخن گفت و افزود: «اگر جلوی گروه های سرکوب و فشار را نگیرد این را دیگر انقلاب ایران تحمل نخواهد کرد.» رجوی در این پیام این بار از موضع گروه سیاسی خاص حرف نمی زند، بلکه از موضع انقلاب ایران صحبت کرده و می گوید: «بر فرزندان راستین انقلاب است که با همان اتفاق نظر - مقصود اتفاق نظری که علیه حکومت شاه

به وجود آمد - علیه سرکوب گری ها مقاومت کنند.» تظاهرات مادران در هفتم و پیام مسعود رجوی در هشتم اردیبهشت، دوسوی سیاستی واحد بود که در پرسش های پیشین بدان اشاره کردم. تظاهرات مادران به تحولات شتاب دم افزون داد، بخصوص که پروژه حذف بنی صدر از ریاست جمهوری هم، حداقل در مدارهایی کلید خورده بود و در صورت استمرار چنین تظاهراتی حذف او به سادگی امکان پذیر نبود. باقی قضا یا از این قرار است:

● در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۰ آیت الله خمینی طی سخنانی نسبت به این تظاهرات و واکنش نشان داد و گفت: «اگر اینها به ملت برگردند برای خودشان هم صلاح است و اگر ادامه به این بدهند یک روز است که پشیمانی دیگر سودی ندارد و آن روزی است که به ملت تکلیف شود، تکلیف شرعی الهی به مقابله با اینها و تکلیف آخری نسبت به اینها تعیین شود... پس صلاح شما و صلاح ملت شما و صلاح همه این است که اسلحه را به زمین بگذارید

وا از این شیطنت‌ها دست بردارید و به آغوش ملت برگردید و مثل سایر برادران ما همراه با آنها به زندگی خودتان ادامه دهید... بیدار باشید که نیاید آن روزی که به ملت ما تکلیف معلوم بشود که با شماها چه بکنند...» (۷)

● ۱۲ اردیبهشت، دو روز پس از این سخنان، سازمان مجاهدین نامه سرگشاده‌ای به آیت‌الله خمینی نوشت. در این نامه اعلام شد که: «ما گلوله‌ای علیه هیچ کس از تجاوزگران عراقی شلیک نکرده‌ایم... سپس افزودند که «بی‌گمان حضرت تعالی هرگاه صلاح و مقتضی بداند تکلیف نهایی را مقرر خواهد فرمود، لیکن به عرض می‌رسانیم تا آنجا که به ما مربوط است از جنگ و دعوا و اختلافات داخلی استقبال نکرده و نمی‌کنیم و تا آنجا که انضباط آهنگین تشکیلاتی ما کشتش داشته باشد تلاش خواهیم نمود که همچون گذشته به بهای جان خواهران و برادرانمان تا وقتی راه‌های مسالمت‌آمیز مطلقاً مسدود نشده و به اصطلاح حجت تمام نگردیده است از عکس‌العمل‌های خشونت‌بار و قهرآمیز پرهیزیم... از این حیث در برابر «تکلیفی» که گوش‌زد فرمودید چه چاره‌ای جز نوشتن و تقدیم و وصیت‌نامه‌ها باقی می‌ماند؟»

این نامه گرچه بسیار محترمانه است، ولی فحواً آن چنین است که ما را از اعلام تعیین تکلیف نترسانید. این یک نوع تنظیم رابطه جدید با آیت‌الله خمینی است. نامه‌ها در پایان بیانی قانونی دارد: «شما که پیوسته به رغم نقاهت جسمی با گروه‌ها و جماعت و افراد مختلف به طور روزمره دیدار و ملاقات دارید، اکنون اگر سوء تعبیر نشود ما و کلیه هوادارانمان در تهران نیز که قشری از اقشار ملت هستیم بدین وسیله تقاضا می‌کنیم تا برای بیان مواضع و تشریح اوضاع و عرض شکایت و اثبات مطالب فوق‌الذکر بدون هیچ‌گونه تظاهر و در نهایت آرامش به حضورتان برسیم. به گمان ما این می‌تواند یک رویداد مهم تاریخی محسوب شده و انشاءالله سرآغاز بسیاری تدابیر و تفاهمات ملی... و حتی زمینه‌ساز اتحاد عمومی سراسری برای رفع کامل العیار تجاوز حاکمان دیکتاتور و جاه‌طلب یعنی... باشد.» (۸)

درست روزی که اطلاعیه سازمان مجاهدین

منتشر شد، مهندس بازرگان در روزنامه «میزان» طی سرمقاله‌ای به نام «فرزندان عزیز مجاهد و مکتبی‌ام» نوشت: «می‌خواهید مملکت، ملت و دولت را وجه المصلحه خواسته‌ها و سستی‌های خود نمایش دهید... او سپس دعوت به مصالحه کرد، اما ندای خیرخواهانه او در هیاهوی تمامیت‌خواهی و افراطی‌گری به گوش هانرسید، شاید هم دیگر دیر شده بود.

● ۹ روز بعد در ۲۱ اردیبهشت، آیت‌الله خمینی در اجتماع روحانیون آذربایجان که به دیدن ایشان رفته بودند، سخنرانی می‌کند. ایشان در پاسخ به نامه ۱۲ اردیبهشت مجاهدین می‌گوید: «مادامی که شما تفنگ‌ها را در مقابل ملت کشیده‌اید، یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌اید نمی‌توانیم صحبت کنیم و نمی‌توانیم مجلسی با هم داشته باشیم. شما اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید... فقط گفتن به این که ما حاضریم و در آن نوشته‌ای که نوشته‌اید در عین حالی که اظهار مظلومیت زیاد کرده‌اید لکن باز ناشیگری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید. ما چطور با کسانی که قیام مسلحانه ضد اسلام می‌خواهند بکنند می‌توانیم تفاهم داشته باشیم. شما این مطلب و این رویه را ترک کنید و اسلحه‌ها را تسلیم کنید

و اگر می‌گویید ما به قانون در عین حالی که رأی نداده‌ایم، لکن سر به او می‌سپاریم و قبول داریم آن را. با قانون شما عمل کنید و قیام مسلحانه که ضد قانون است و دارای اسلحه که ضد قوانین کشور است به اینها عمل کنید ما هم با شما بهتر از آن طوری که شما بخواهید عمل می‌کنیم... من هم که یک طلبه هستم با شما حاضرم که در یک جلسه، نه در یک جلسه در ده‌ها جلسه با شما بنشینم و صحبت کنم. لکن من چه کنم که شما اسلحه را در دست گرفته‌اید و می‌خواهید ما را گول بزنید... شما الان می‌بینید که بعضی احزابی که انحرافی هستند ما آنها را جزو مسلمین هم حساب نمی‌کنیم معذالک چون بنای قیام مسلحانه ندارند و فقط صحبت‌های سیاسی دارند آزادند هم نشریه دارند به طور آزاد... من اگر در هزار احتمال یک احتمال می‌دادم که شما دست بردارید آن کارهایی که می‌خواهید انجام دهید حاضر بودم که با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم لازم نبود شما پیش من بیایید...»

به نظر من این پاسخ علیرغم کاستی‌های آن، آخرین فرصت تاریخی برای حل غیرمسلحانه و غیرخشون‌تضادهای درون جامعه ایران بود و مگر سیاست علم‌ممکنات نیست. پاسخ آیت‌الله خمینی گرچه نکاتی دارد، اما یک فرصت تاریخی است که اگر درایت و بخصوص تجربه سیاسی در مجاهدین وجود داشت، می‌توانستند از آن حداکثر استفاده را بکنند.

این یک واقعیت بود که مجاهدین اسلحه داشتند، اما در عین حال این هم واقعیت بود که مجاهدین تا آن زمان و کمی پس از آن هم، هرگز از اسلحه خود استفاده نکرده بودند.

موضوع اسلحه داشتن مجاهدین به روزهای اول انقلاب برمی‌گشت؛ روزهایی که پادگان‌ها تسخیر شده بود و اسلحه در دست همه مردم بود. به عنوان بیان یک واقعیت تاریخی باید اشاره کنیم که از انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و دقیق‌تر بگویم تا ۷ تیر ۶۰، مجاهدین علیرغم کشته و زخمی‌های فراوان، هیچ‌گونه برخورد مسلحانه‌ای با حاکمیت نداشتند.

شخصاً فکر می‌کنم (البته امروزه) یکی از بهترین و درست‌ترین تاکتیک‌ها در آن ایام این بود که سازمان مجاهدین تمامی انبارک‌های اسلحه خودش را هر کجا که هست تخلیه کند و با یک جمله بسیار ساده اعلام کند «بفرمایید این اسلحه‌های ما» و «این هم خواسته‌های قانونی و برحق ما». در آن صورت به سادگی روزهای بعد نمی‌شد ده‌ها نفر را به چوبه تیرباران بست. شاید و گاه فکر می‌کنم مطمئناً، باز هم بگیر و ببند و ضرب و شتم و قتل اعضا و هواداران در اینجا و آنجا به وقوع می‌پیوست، اما مطمئناً از تیرباران‌های فوری دسته‌جمعی و لحظه‌ای و از مبارزه مسلحانه و از ضایعات عظیم آن در هر دو سوی جلوگیری می‌شد، اما متأسفانه این اتفاق به وقوع نپیوست.

● مجاهدین با چند روز تأخیر در ۲۵ اردیبهشت جواب می‌دهند، اما نه مستقیماً به آیت‌الله، بلکه خطاب به بنی‌صدر با عناوینی نظیر «ریاست جمهوری» و «عالی‌ترین مقام رسمی»، «مسئول اجرای قانون اساسی» و «فرماندهی کل قوا». در نامه مفصل مجاهدین موارد زیر آمده است:  
۱. دست داشتن در غارت اموال مردم و آمادگی قیام مسلحانه را تکذیب می‌کنند.

**برای نیروهای اجتماعی و جوان آزادشده ناشی از انفجار انقلاب، و در فضای «شیفتگی» ناشی از نبرد اعتقادات و ایدئولوژی‌ها، شعار خردگرایانه عصر روشنگری؛ یعنی «هن فکر می‌کنم پس هستیم» به سرعت به «من ایدئولوژی دارم پس هستیم»، سپس به «من حزب و سازمان دارم پس هستیم» و سرانجام به «من رهبر دارم پس هستیم» تبدیل شد**



۲- به مواد قانونی اختیارات رئیس جمهور اشاره می کنند.

۳- اقدام کننده مسلحانه علیه اقشار مردم را انحصار طلبان می دانند.

۴- از رئیس جمهور می خواهند به مسئولیت قانونی خود عمل کرده، ترتیب مناظره تلویزیونی در مورد اسلحه کشیدن مجاهدین روی مردم و آمادگی آنها برای قیام مسلحانه را بدهد.

۵- به ضرورت مسلح بودن مردم در مقابل تهاجمات خارجی می پردازند.

۶- به نقل قول از قرآن، رساله ها و حتی نوشته ها و فتاوی آیت الله خمینی (تحریر الوسیله) در خصوص حکم شرعی نگهداری سلاح و انفال و غنائم جنگی و از جمله سلاح می پردازند!

۷- به خلع سلاح مجاهدان مشروطه و این که توطئه وزیر مختار انگلیس بود اشاره می کنند.

۸- بندهای بسیاری از قانون اساسی را که معطل و اجرا نشده مانده ذکر می کنند.

۹- از بنی صدر می خواهند تا در رابطه با بازگشت سگ های زنجیری

امپریالیسم و نظایر از هاری به این آب و خاک به عرض مقام رهبری این توضیح ضروری و نظر مجاهدین را برساند که «امپریالیست ها هیچ غلطی نمی توانند بکنند!» مگر آن که از روی اجساد میلیون ها مجاهد خلق و هواداران شان در سراسر کشور بگذرند.»

۱۰- بعد از شاخه به شاخه پریدن های بسیار، مجاهدین بالاخره این گونه موضع گیری می کنند «آقای رئیس جمهور و فرمانده کل قوا! اگر نظر رهبری کشور بر خلع سلاح ماست و آغاز به درمان نمودن همه نابسامانی ها را از این نقطه صلاح می دانند، سازمان مجاهدین خلق ایران با حفظ نقطه نظر های عقیدتی و سیاسی خود و تدکار مجدد مسئولیت های تاریخی حضرت آیت الله خمینی نظر ایشان را گردن می گذارد مشروط بر این که شما به عنوان عالی ترین مقام رسمی، اجرای تمام عیار و همه جانبه قانون را که بر عهده شماست، عملاتضمین و اعلام نمایید. (تأکیدها از خود اطلاعیه است)

**بدین ترتیب ماجرای مجاهدین به عزل و**

**عدم عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری مشروط شد.**

□بله، به خود رئیس جمهور اجازه حضور در تلویزیون نمی دهند آنگاه مجاهدین از او می خواهند برای آنها مناظره تلویزیونی ترتیب دهد.

بنی صدر در حال عزل شدن است و از او می خواهند که «تضمین عملی» به آنها بدهد.

مجاهدین در ۲۵ اردیبهشت بار دیگر به هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس نامه می نویسند. آنها بعد از آن که بارهبری و بارسا حاکمیت وارد گفت و گو شدند، اطلاعیه ۱۱۲ اردیبهشت را دادند و پاسخ ۲۱ اردیبهشت را گرفتند. تنزل دادن سطح گفت و گو به نیر و های پایین تر اشتباه بود.

حزب جمهوری اسلامی که با حذف بنی صدر قصد یکدست کردن حاکمیت را داشت از گره خوردن ماجرای بنی صدر با مجاهدین استقبال کرد. این حزب رؤیای شیرین یکدست شدن و به گمان خود راهی از مشکلات دست و پا گیر را در یک قدمی می دید، از این رو بعد از بنی صدر که حذف او

چندان مشکل نبود عزم به حذف مجاهدین گرفت.

در آن ایام سازمان گرفتار چند اشتباه محاسبه شد:

۱- تحلیل غلط از شرایط که گویا سازمان توده ای شده است. (شاخص: تیراژ نزدیک به نیم میلیون نشریه مجاهد)

۲- گسترش و متورم شدن تشکیلات در سراسر کشور

۳- توهم توده ای شدن همراه با متورم شدن تشکیلات بر بار رسالت تاریخی و ایدئولوژیکی (که پیش از آن نیز وجود داشت) افزود، در نتیجه مبارزه از علم ممکنات بودن به «نبرد نهایی میان حق و باطل»، «میان ذلت و شهادت» تبدیل شد.

۴- قیاس های صوری و بدون توجه به شرایط «مشخص تاریخی» آغاز شد. نظیر واقعه عاشورا، و یا مقایسه مصدق و حزب توده در ۲۸ مرداد ۳۲ با آن روزها و بنی صدر و خودشان و حزب جمهوری اسلامی.

۵- در تفکر ایدئولوژیزه شده، بدنه و نیروهای تشکیلاتی را به جای اقشار و طبقات اجتماعی حاملان تاریخ تصور می کند.

۶- گزارش های تشکیلاتی، ناخواسته آن گونه که رهبری مایل است نوشته و تنظیم شد. چنان گزارش هایی از پایگاه گسترده متحدان سیاسی، از پایگاه توده ای سازمان و از ناتوانی نیروهای حاکمیت در مقابله با تشکیلات انقلابی خبر می داد. (نقش ایدئولوژی در نادیده گرفتن و یا کوچک شمردن مشکلات واقعی)

۷- کم بهادادن به نیروهای حاکمیت، کم بهادادن به نقش مرجعیت مذهبی و سیاسی متمرکز در آیت الله خمینی و بخصوص روحیات شخصی ایشان.

۸- غلبه شور و احساس و رؤیای «خرد سیاسی» ... ناشی از کم تجربگی سیاسی.

معروف است که می گویند در شرایط توازن قوا جنگ نمی شود. جنگ ها معمولاً وقتی شروع می شوند که یک یا هر دو طرف مخاصمه فکر کند که می تواند آن دیگری را به سهولت از بین برده و هضم کند.

مجاهدین به خاطر شرکت نظری و پیشسازی عملی در امر مبارزه مسلحانه و انقلاب، خود را صاحب صلاحیت و در مواردی صاحب انقلاب می دانستند، از این نظر می توان گفت که تفکر مجاهدین با تفکر جریان مخالف آن، در آن مقطع، در اساس و بنیان همسو و هماهنگ عمل می کرد؛ یکی در حاکمیت و دیگری در اپوزیسیون، اما هر دو به نظرات مخالف و دگراندیش به یک میزان کم بهاداده و یا اصلاً بهانمی دادند. یکی خود را «پیشاز انقلاب» و دیگری خود را «صاحب انقلاب» می دانست. یکی در قدرت بود و دیگری در صدد کسب قدرت، اما هر دو خود را بر «حق» و «صاحب» و «وارث تمامی حقیقت» می دانستند و آن دیگری را باطل.

تکلیف باطل هم در تمام نظام های مطلق گرای ایدئولوژیکی از قبل روشن است. یکی می خواست آن دیگری را به زباله دان تاریخ بفرستد و آن دیگری می خواست مخالف خود را به قعر جهنم روانه کند، یعنی هر دو نگاهی ایدئولوژیکی داشتند. راه وسط و یاراه های دیگر را قبول نداشتند. کلمه «سازش» برای هر دو به مفهوم «خیانت» و زیر پا گذاشتن اصول بود. یکی طی دو سال و نیم بیش از ۷۰ کشته و چند برابر آن زخمی داده و علیرغم این که در

**بابند شدن زمزمه حل و فصل مسئله گروگان های امریکایی، موضوع دیگری بر تابلوی صورت مسائل و مشکلات میان مجاهدین و حاکمیت جمهوری اسلامی افزوده شد. درست بر سرچنین بزنگاهی مجاهدین در صدد تلافی بودند. آنان می خواستند حکومت را وادار به پس دادن هر آنچه به گمان آنها در آن ماجرا کسب کرده است کنند و خود متقابلاً به جذب نیرو و پیردازند. نوک تیز حمله مجاهدین متوجه آیت الله بهشتی بود**

بنی صدر و مراد ۱۳۹۱  
\* (مناظره ایران)

جذب اقشار فرودست کارگری و روستایی ناموفق بوده، توانسته در فضای نیمه باز سیاسی، از سطوح میانی، مرغه و نیمه مرغه و غیر سنتی جامعه نیروهای را جذب کند و از همه مهمتر توانسته کمیت قابل توجهی از اقشار جوان جامعه نظیر دانش آموزان، دیپلمه ها و دانشجویان را جذب و سازمان دهی کند.

افزایش عده و عُده، افزایش تیراژ نشریه مجاهد، حملات، ضرب و جرح مستمر و گاه روزانه همه دست به دست هم داد تا مجاهدین هم در این تصور باطل غرق شوند که به قول خودشان «سازمان پایگاه توده ای پیدا کرده» و دیگر نباید صبوری و بردباری یک سویه پیشه کند، چرا که در صورت درگیری، به اتکای پایگاه (مفروض) «توده ای» و توان تشکیلاتی، یاد ر کوه تاهمدت به

تسویه حساب نهایی با حاکمیت می رسند و یا حداقل حاکمیت را مجبور به عقب نشینی آشکار کنند.

مجاهدین که پیش از این یک دعوی تاریخی -ایدئولوژیک با جریانی به گفته خودشان موسوم به «ارتجاع» را در درون زندان با موفقیت از سر گذرانده بودند، در سال های اولیه انقلاب از توان بالای درگیری برخوردار نبودند، اما از سال ۱۳۵۹ بنا به دلایل گفته شده پیشین و اختلافات حزب جمهوری اسلامی بانی صدر (به اصطلاح شکاف و دعوادر رأس حکومت) احساس کردند که قادرند به تسویه حساب نهایی با حاکمیت بپردازند.

در طرف مقابل نیز تصور این است که حاکمیت از حمایت توده های مردم برخوردار است و ساختار حکومتی و نهادها را در اختیار دارد. توده های مردم به اعتبار شخص آیت الله خمینی و مجموعه روحانیت، از نظام و حکومت پشتیبانی می کنند و حول آنها بسیج می شوند. اینها اپوزیسیون و بخصوص مجاهدین را بیش از آن که به عنوان یک «نعمت» و «راهنما جهت کشف نابسامانی ها» بدانند، به عنوان «مزاحم» و «رقیب» نگاه می کردند؛ مزاحمی که نباید به هیچ نهاد حکومتی وارد شود و هر چه زودتر از سر راه برداشته شود بهتر است و گرنه او آنها را از سر راه بر خواهد داشت. به یک نمونه در این مورد توجه کنید؛ در جلسه ای به دعوت حزب مؤتلفه، با عنوان «بازخوانی ۳۰ خرداد ۶۰»، با شرکت آقایان حمید ترقی، محسن رفیق دوست و عزت شاهی؛ آقای ترقی تأکید می کند که «مادر اول انقلاب مصمم بودیم آنها (مجاهدین خلق) را به هیچ جای حکومت

راه ندهیم و این به دلیل شناخت ما از اینها در زندان بود. معتقدیم اگر ما این کار را نمی کردیم آنها ما را بیرون می کردند.» (۹)

این نظر نشان می دهد که یک و یا چند جریان سیاسی، با هر تحلیل و به هر دلیلی که قابل موشکافی و بررسی است، مصمم بود که به طور جدی جلوی ورود مجاهدین را به عرصه تعامل سیاسی در زیر یک سقف بگیرد، یعنی جریانی از حاکمیت که نسبت به دیگر گروه ها متشکل تر است، با بر نامه و شناخت خاص خود نسبت به مجاهدین (بخصوص وقایع زندان قبل از انقلاب) مصمم است که:

اولاً مجاهدین وارد هیچ عرصه حکومتی نشوند.

ثانیاً اگر امروز با آنها تسویه حساب بشود بهتر است تا فردا. زیرا به باور این جریان، مجاهدین با به دست آوردن زمان، نیروی بیشتری جذب خواهند کرد و هر چه زمان بگذرد تسویه حساب نهایی با آنان سنگین تر و پرهزینه تر خواهد بود.

به نظر من چنین تفکری یکی از زمینه های جدی درگیری و یک روی سکه خشونت ۳۰ خرداد ۶۰ است. «کار کرد» چنین تفکری را در پشت بسیاری از تحریکات در گوشه و کنار، در حمله به مراکز سازمانی، در انتشار نشریه منافق، در حمله ها به میزهای فروش کتاب و نشریه، در سر و دست شکستن ها و تیراندازی در اجتماعات مختلف مجاهدین در شهرستان ها و

بعد هم در تهران می توان ملاحظه کرد.

اگر این اظهارات در سال ۱۳۶۰ گفته می شد، ممکن بود آن را به واکنش های ناشی از ضربات مهلک وارده به نظام جمهوری اسلامی از سوی سازمان مجاهدین نسبت داد، اما این سخنان ۲۵ سال بعد از قضایای خرداد ۶۰ بیان می شود.

روی دیگر سکه، ندیدن شرایط واقعی جامعه، ندیدن نسبی در مطلق و در یک کلام برخورد «ایدئولوژیک» است. از این روست که در هر دو سوی قضیه یک نوع «این همانی» به وجود آمد.

در سازمان مجاهدین، گرچه بر «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» تأکید می شد و به دیگران، از جمله سازمان پیکار و گروه اشرف دهقانی و دیگران هشدار داده می شد که از چپ روی و از کپی برداری از مرحله اول انقلاب روسیه بپرهیزند خلاصه این که فقط عکس ها عوض نشده... اما وقتی خود در معرض «قدرت» قرار گرفته از تحلیل مشخص از شرایط مشخص ناتوان مانده، به کپی برداری متوسل شده و با قیاسی مع الفارق شرایط را با قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بعدها کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مقایسه کردند.

■ نقش نیروهای هوادار و نیز بدنه تشکیلات و به اصطلاح توده های سازمانی در این تغییر موضع را چگونه ارزیابی می کنید؟

□ یکی از نقاط ضعف بزرگ تشکیلات مجاهدین و کلاً هر تشکیلات و حزب و حتی نظامی که از روابط دموکراتیک درونی بی بهره باشد این است که «رهبری» در فضای محصور

دادوستد تشکیلاتی و به اصطلاح در حصار نیروهای خودی و همیشه تأیید کننده قرار می گیرد. از این روست که تنها پژواک صدای خود را می شنود؛ پژواکی که طنین آن روز به روز بیشتر و بیشتر می شد. این البته بیماری تمامی سیستم های بسته (اعم از حاکم و غیر حاکم) است.

در پاسخ به پرسش شما درباره فشار از پایین توسط نیروهای هوادار و به اصطلاح توده های سازمانی تصریح کنم که در سازمان مجاهدین هیچ گاه و تا هم اکنون، چیزی به نام فشار از پایین وجود نداشته و ندارد، این هم یکی دیگر از نقطه ضعف های سیستم های بسته است.

فشار از پایین در درون سازمان ها، احزاب و حتی حکومت ها و رژیم های

**در پایان سال ۱۳۵۹، مجاهدین موفق شدند خود را به عنوان سخنگو و نماینده اپوزیسیون معرفی کنند. نشریه مجاهد باد کتر عبدالرحمن قاسم لودبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران مصاحبه کرد؛ کاری که در عرف سیاسی آن ایام یک نوع تابوشکنی و به اصطلاح امروزی ها عبور از خط قرمز است**

**سال ۵۹ سال تشدید تضادها و درگیری ها بود. در این سال مجاهدین، بیش از ۱۰ گذشته و صدها زخمی و مجروح دادند. کتاب فروشی ها و ستادهایشان تعطیل شد، اما در عین حال هم مشروعیت حاکمیت و هم شخصیت آیت الله بهشتی را به عنوان امین آیت الله خمینی و نفر اصلی و تعیین کننده پس از ایشان در مجموعه معادلات سیاسی روز به چالش کشیده و زیر سؤال برده اند**

مطرح است که دارای حداقل شرایط و مناسبات دموکراتیک در درون خودشان باشند و به نقش و تأثیر گذاری نیروهای بدنه و کادرها و توده‌های سازمانی بها بدهند. شرایط دموکراتیک به معنای دقیق کلمه در سازمان مجاهدین حداقل در دوران رهبری مسعود رجوی که شخصاً شاهد آن بودم، وجود نداشت. اظهار این مطلب که مرکزیت، زیر فشار بدنه سازمانی است توسط رجوی در ملاقات‌های گوناگونش با سران حاکمیت آن زمان، نوعی سیاسی کاری و یا سایه کاری بود جهت بازی با چنین کارتی، حال آن که در واقع امر، چیزی به نام «فشار از پایین اعم از هوادار و عضو» وجود نداشت. برعکس بیشتر اطاعت تشکیلاتی همراه با شیفتگی و دقیق تر از آن، فریفتگی افراد بویژه افراد تازه پیوسته به سازمان و کادر رهبری و بالاخص شخص مسعود رجوی وجود داشت. چنان شیفتگی و فریفتگی از اساس امکان فشار از پایین به بالا را از بین می برد، ضمن آن که سازمان و بویژه شخص رجوی نیز خواستار چنان روابط و مناسباتی بود و حاملان چنان شیفتگی و فریفتگی را بالقاباً نظیر «عنصر بی مسئله»، «عنصر تشکیلاتی» و سرانجام «عنصر ایدئولوژیک» مورد ستایش و حمایت قرار می داد.

رجوی می خواست رابطه کاریزمایی که آیت الله خمینی با توده‌های هوادار خودش در روند انقلاب و بعد از پیروزی پیدا کرده بود را با توده‌های سازمانی اعم از هوادار و عضو و کادر داشته باشد. او این نوع رابطه را مثبت می دید و بعدها در خارج از کشور بارها بر آن تأکید کرد. او بارها در جلسات درون سازمانی در خارج کشور، وجود چنان رابطه‌ای را نقطه قوت جمهوری اسلامی و فقدان آن را برای خود و سازمان یک نقطه ضعف دانست. به نظر من این نوع کاریزما و شیفتگی پایین نسبت به بالا نه تنها قوت نیست، بلکه در بطن خود نقطه ضعفی جدی است. توضیح این که چنین رابطه‌ای گرچه می تواند در مقطعی قدرت بسیج کننده‌ای داشته باشد، ولی در مقاطعی دیگر می تواند فریب دهنده باشد و حتی رهبران فریخته راهم فریب دهد؛ آن گونه که حمایت میلیونی توده‌ها، رهبر را از دیدن واقعیت‌های ملموس روز و زمینی محروم سازد.

پیش از این اشاره کردید که کپی برداری و مقایسه‌ای که در سازمان میان نقش رجوی و آیت الله خمینی صورت گرفت (تلفیق رهبری سیاسی و رهبری عقیدتی) را زمینه ساز نخستین خطای راهبردی او یعنی شروع مبارزه مسلحانه دانسته‌اید. ضمن توضیح بیشتر این مطلب، در صورت امکان به سایر موارد هم نظری بیندازید. لازم است تأکید کنیم که طرح این پرسش به لحاظ موضع گیری و دشمنی سیاسی و یا خدای ناکرده شخصی نیست، بلکه صرفاً به منظور درس آموزی تاریخی و عبرت گیری است.

به نظر من رجوی در دوران رهبری خود بر سازمان مجاهدین مرتکب چهار و دقیق تر بگویم پنج اشتباه استراتژیک (راهبردی) و مهلک شد. این اشتباه‌ها به نحو غریبی مانند دو مینو یکی از دل دیگری بیرون می آمد و به اصطلاح یکی زمینه ساز دیگری می شد.

۱- نخستین اشتباه استراتژیک، آغاز مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی است. بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ و دقیقاً از هفت تیر ۱۳۶۰ با انفجار حزب

جمهوری اسلامی آغاز شد و این مرحله با کشته شدن موسی خیابانی، نفر دوم سازمان، در ۱۹ بهمن همان سال یعنی شش ماه بعد از آغاز مبارزه مسلحانه و کشته شدن قریب به اتفاق کادرهای مسئول سازمان در اردیبهشت ماه سال ۶۱، به شکست و پایان خود رسید.

۲- شکست محتوم در مبارزه مسلحانه در داخل، باعث رفتن به خارج از کشور و وارد شدن به بازی‌های لابی گری با قدرت‌های مسلط جهانی اروپایی-امریکایی شد. این دومین اشتباه بزرگ آنها بود، چرا که حمایت آنان در چارچوب منافع خودشان و تازمانی بود که می توانستند و یا می خواستند با کارت مجاهدین بازی کنند. بعد از آن، مجاهدین به کارت سوخته و در بهترین حالت کارت بی مصرف تبدیل می شدند.

سه سال بعد از خروج از کشور و به نتیجه نرسیدن لابی گری‌ها، و محقق نشدن وعده فروپاشی جمهوری اسلامی، فروپاشیدن اتحاد بی بنیان «شورای ملی مقاومت» آغاز گردید. با خروج بنی صدر از شورای ملی مقاومت و دکتر قاسملو از حزب دموکرات کردستان ایران و همچنین شماری از شخصیت‌های ملی و چپ نظیر خانابا تهرانی، شکست سیاسی در اروپا تکمیل، و مزید بر شکست نظامی در داخل شد. از آن به بعد «شورای ملی مقاومت» شیر بی یال و دم و اشکم شد.

۳- در این زمان، رجوی بر سردوراهی تصحیح دموکراتیک روش‌ها و دموکراتیزه کردن سازمان و یار رهبری بلا منازع ایدئولوژیک و غیر پاسخگو، دومی را انتخاب کرد. «انقلاب ایدئولوژیک درونی» محصول چنین تصمیم گیری و فرایندی بود. روابط تشکیلاتی مجاهدین که حداقل در حد نظر و تئوری بر اساس «مرکزیت دموکراتیک» بود، از سال ۶۴-۱۳۶۳ و در ماجرای موسوم به «انقلاب ایدئولوژیک» به سلسله مراتب «مرید و مرادی» تبدیل شد تا خواسته دیرینه رجوی جامه عمل پپوشد و به گمان او نقطه ضعف سازمان به قوت بدل گردد.

چنین فرایندی سازمان بسته سیاسی-نظامی را باز هم بسته تر کرد و در حد تشکیلاتی متعلق به خانم و آقای رجوی فرو کاست.

۴- پس از شکست نظامی در داخل و شکست سیاسی در اروپا، تنها راه غیر دموکراتیک در پیش پای رجوی، رفتن به عراق (تحت حاکمیت صدام حسین) بود. «انقلاب ایدئولوژیک» زمینه‌های ذهنی و تشکیلاتی چنین اقدامی (غیر پاسخگو بودن رهبری) را فراهم کرده بود. رفتن به عراق و همدستی آشکار با کشوری که با ایران در حال جنگ بود و مو شک‌ها و بمب‌هایش بر سر مردم ایران فرود می آمد، چهارمین اشتباه استراتژیک و مهلک ترین آن بود. این اقدام بزرگترین ضربه را به تمه و جبهه ملی مجاهدین زد. رجوی پس از عزیمت به عراق با کمک ارتش عراق اقدام به تشکیل «ارتش آزادیبخش ملی» کرد.

این ارتش علاوه بر درگیری‌های مرزی و اعزام تیم‌های عملیاتی به درون خاک ایران، در سال ۱۳۶۷ اقدام به انجام چندین رشته عملیات نظامی نسبتاً بزرگ علیه جمهوری اسلامی کرد. در رشته از آنها به نام‌های «آفتاب»، «چلچراغ» غنایم نظامی بسیاری برای مجاهدین به بار آورد.

رهبری غیر پاسخگو و محصور در تخیلات و توهمات خویش در سال

**در سال ۶۰، نشریه مجاهد به صورت روزانه با تیراژ باور نکردنی ۴۵۰ هزار نسخه در روز منتشر شد. من علاوه بر مسئولیت در تحریر به نشریه، مسئول تعیین تیراژ چاپ هم بودم. بیشتر اوقات نیمه‌های شب و یا صبح زود در چاپخانه (واقع در جاده ابعلی) بودم. به دو منظور: ۱- نوشتن و جابه جایی مطالب در صورت وقوع حادثه‌های ویژه و غیر منتظره ۲- تعیین تیراژ، با هماهنگی بخش اجتماعی**

۱۳۶۷، اشتباه سال ۶۰ را این بار در عراق و تحت تأثیر موفقیت‌های «آفتاب» و «چلچراغ» مرتکب شد. عملیات موسوم به «فروغ جاویدان» پنجمین و آخرین اشتباه استراتژیک و مرگبار رجوی است. این عملیات که در شرایط ضعف و مسئله‌داری جمهوری اسلامی و در پی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به مثابه «جام زهر» صورت گرفت، اگرچه ابتدا با پیشروی سریع مجاهدین خلق همراه بود، اما در نهایت با عملیات متقابل جمهوری اسلامی ایران که عملیات «مرصاد» نامیده شد، به یک شکست نظامی مرگبار برای مجاهدین خلق تبدیل شد و همان‌طور که من بارها گفته‌ام به عنوان «آخرین» عملیات نظامی مجاهدین به ثبت رسید. بحث درباره این ماجرا البته خود موضوع صحبت مفصلی است.

اجازه دهید که به همان سال ۱۳۶۰ بازگردیم؛ اردیبهشت ماه ۶۰ با نامه مجاهدین به بنی صدر به پایان رسید. اما تا ۳۰ خرداد هنوز بیش از یک ماه فرصت بود.

● ۱۷ خرداد به دستور دادستانی انقلاب اسلامی مرکز (لاجوردی)

بود: جبهه ملی که خودش قدرت برگزاری تظاهرات ندارد، چرا اعلام تظاهرات و راهپیمایی کرده؟

● پاسخ این بود: جبهه ملی می‌خواهد به کمک نیروهای ما تظاهرات انجام دهد و ما را به صحنه درگیری بکشاند. نتیجه بحث این شد که ما باید هو شیار باشیم و به این دام نیفتیم.

در آن جلسه من از وضعیت نیرویی سازمان پرسیدم. حسن مهرابی گفت ما حتی به اندازه پنج تیم عملیاتی زمان شاه نیروی نظامی نداریم. البته بلافاصله توضیح داد که مقصودش نیروی نظامی آموزش دیده است.

● ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ در بخشی از سازمان با حضور عنصر مرکزی این گونه بحث شد، اما در بخشی دیگر تحلیل به گونه‌ای دیگر بود.

● بعد از ۲۵ خرداد فضا به طور کامل بسته شد، به نحوی که امکان هیچ گونه راهپیمایی و تظاهرات نبود. دو سه بار تلاش شد، اما فضا پاسخگو نبود.

● در فاصله چهار روز بین ۲۶ تا ۳۰ خرداد، دستور تشکیلاتی کمیته مرکزی این بود: تدارک تظاهرات بزرگ مشابه تظاهرات مادران.

نشریه‌های آرمان ملت، انقلاب اسلامی، جبهه ملی، میزان، نامه مردم و عدالت تا اطلاع ثانوی توقیف می‌شود.

● مجاهدین در واکنش خواستار «تحریم انقلابی روزنامه‌های حکومتی» می‌شوند.

● بنی صدر که در همدان به سر می‌برد در واکنش به توقیف نشریه انقلاب اسلامی می‌گوید «اینها مراحل مختلف حرکتی است که حذف رئیس جمهور منتخب شمارا هدف قرار داده است.»

● ۱۹ خرداد، آیت‌الله خمینی: «... امروز بستن بازار، راهپیمایی کردن، سخنرانی‌های انحرافی کردن... حرام است. بستن بازار در هر جا و راه‌افتادن در کوچه و محلات، بدون این که از طرف وزارت کشور اجازه گرفته باشند جرم است.»

● در ۲۰ خرداد بنی صدر از فرماندهی کل قوا توسط آیت‌الله خمینی برکنار شد. متن حکم به این شرح است: بسم الله الرحمن الرحیم ستاد مشترک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران آقای ابوالحسن بنی صدر از فرماندهی نیروهای مسلح برکنار شده‌اند. روح الله الموسوی الخمینی ۲۰ خرداد ۱۳۶۰.

**هفتم اردیبهشت ۶۰،  
در اعتراض به کشته شدن  
هواداران سازمان در  
قائم شهر مجاهدین بدون اطلاع  
قبل و با کمک نیرو و تجربه  
تشکیلاتی، یک راهپیمایی  
را سازماندهی کردند که به  
«راهپیمایی مادران» معروف  
شد. به ادعای مجاهدین ۱۵۰  
هزار نفر در این تظاهرات  
شرکت کردند. منهای درصدی  
اغراق باید اعتراف کرد که  
جمعیت زیادی به تظاهرات  
پیوستند. مجاهدین از طریق  
تظاهرات مادران به حاکمیت  
نشان دادند که ما، هم نیرو و  
هم قدرت بسیج داریم**

مرکزیت بر این تصور بود که با تظاهرات مرکزی توانسته فضای ترس و ارباب رابشکنند. پس پیش به سوی تظاهرات بزرگ. رهنمود این است: «می‌بایست به هر ترتیب و با هر قیمت، یک تظاهرات بزرگ و توده‌ای را بار دیگر آزمایش کرد.»

● در ۲۸ خرداد ۱۶۰ اعلامیه هشدار مجاهدین نسبت به پیامد عزل رئیس جمهور منتشر شد و اخطار داده شد که ملت تحمل نخواهد کرد. در این زمان دادستانی انقلاب در دست اسدالله لاجوردی بود. نیروهای او در جست‌وجوی محل سکونت رهبران مجاهدین بویژه مسعود رجوی و موسی خیابانی بودند. آنها به خانه پدری مهدی ابریشمچی حمله کردند که البته چیزی عایدشان نشد. مجاهدین جهت اقدامی «بازدارنده» اقدام به صدور اطلاعیه سیاسی نظامی شماره ۲۵ کردند.

متن اطلاعیه به شرح زیر است:

«به دنبال یورش و حشیانه به خانه پدری برادر مجاهد مهدی ابریشمچی از ائین پس مجاهدین خلق ایران با تمام قوا در قبال این گونه تهاجمات مقاومت خواهند کرد... سازمان مجاهدین خلق ایران بدین وسیله از خلق قهرمان ایران کسب اجازه می‌کند تا از این پس به یاری خداداد قبال حفظ جان اعضای خود بویژه اعضای کادر مرکزی که بخشی از مرکزیت تمامی خلق و انقلاب محسوب می‌شوند، قاطع‌ترین مقاومت انقلابی را از هر طریق معمول دارد... از این حیث بر آنیم که نامبردارگان هر که باشند و در هر لباس دقیقاً شایسته سخت‌ترین کیفر و مجازات انقلابی خواهند بود.

ضمناً سازمان مجاهدین خلق ایران ائین حق را برای خود محفوظ می‌دارد تا در هر موردی هم که کیفر فی المجلس جنایتکاران در حین انجام جرم ضد انقلابی میسر نباشد، به زودی و به طور مضاعف آمران و عاملان مربوطه را به جزای خود برسانند.»

بی‌تجربگی سیاسی در صدور اطلاعیه سیاسی - نظامی مشهود است. این اطلاعیه اعلام مبارزه مسلحانه تفسیر شد.

● ستاد مشترک ارتش طی بیانیه‌ای اعلام داشت: «با تمامی توان آماده جانبازی و فداکاری در هر جبهه به فرمان رهبر بزرگ انقلاب می‌باشیم.»

● ۲۵ خرداد، بیس از ۱۲۰ نماینده خواستار اعلام رأی مجلس به عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور شدند.

● ۲۶ خرداد، دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رئیس جمهور تصویب شد. بر اساس آیین‌نامه می‌بایست طی ۲۴ ساعت طرح دو فوریتی در صحن مجلس مطرح شود.

● لایحه قصاص موضوع روز می‌شود. شماری از شاعران و نویسندگان از جمله احمد شاملو نسبت به آن موضع‌گیری می‌کنند. ۲۵ خرداد، جبهه ملی علیه لایحه قصاص اعلام راهپیمایی می‌کند.

● به خاطر دارم در آن روز در جلسه‌ای با حضور علی زککش (عضو وقت مرکزی و مسئول نشریه مجاهد) و حسن مهرابی، پرسش این



● سرانجام ۳۰ خرداد، بعد از چند بار تلاش، هسته اولیه تظاهرات بزرگ شکل گرفت. این تظاهرات هم به سبک تظاهرات مادران، بدون اطلاع قبلی و گرفتن مجوز صورت گرفت. تظاهرات ابعادی بزرگ پیدا کرد و عده‌ای از مردم به آن پیوستند. آیت‌الله خمینی از طریق رادیو، سپاه و بسیج را به مقابله با تظاهرات فراخواند.

درگیری بزرگ در میدان فردوسی صورت گرفت. گفته شد در این تظاهرات، مجاهدین اسلحه داشتند که نداشتند. بیشترین امکاناتی که مجاهدین در این تظاهرات داشتند اسپری‌های فلفل بود که جنبه دفاعی داشت و شماری نیز تیغ موکت‌بری.

باقاطعیت می‌توان گفت که مجاهدین سلاح گرم نداشتند. دستگیر شدگان به زندان اوین برده شدند. از نیمه شب ۳۰ خرداد، کینه‌های انباشته شده سر باز کرد. اولین موج اعدام‌ها توسط دادستانی انقلاب آغاز شد.

● ۳۱ خرداد روز نامه‌ها از اعدام شماری از دستگیر شدگان روز قبل خبر دادند. در میان اسامی نام سعید سلطان پور شاعر، نویسنده و عضو سازمان فداییان اکثریت هم دیده می‌شد. او دو ماه پیش و از سر سفره عقد دستگیر شده بود.

● اول تیر ماه ۱۵ نفر اعدام شدند و روزهای دیگر ده نفر و ده هانفر دیگر... فصلی خونین در مناسبات حاکمیت جمهوری اسلامی با مجاهدین آغاز شد.

رهبری مجاهدین در روزهای آخر خرداد ماه و بخصوص در روزهایی که بنی‌صدر ابتدا از فرماندهی کل قوا (در ۲۰ خرداد ۶۰) و بعدها هم با طرح لایحه عدم صلاحیت سیاسی در مجلس از ریاست جمهوری حذف می‌شود (۲۵ خرداد تا ۱ تیر ماه) حالت گنجی داشته و تلو تلو خوران حرکت می‌کند. تا آنجا که من در جریان بودم و تا کنون هم خلاف آن ثابت نشده است، طی این ماه، هیچ جمع‌بندی روشن، مشخص، صریح و دقیقی نسبت به مراحل استراتژی و کارهایی که سازمان می‌خواهد انجام دهد وجود نداشت. به همین دلیل در سطوح مختلف سازمانی اقداماتی گاه متضاد و متناقض با حرکات بخش دیگر صورت می‌گیرد.

رهبری مجاهدین برای جبران عقب‌ماندگی و گنجی سیاسی خود و بخصوص عدم برآورد صحیح از شدت واکنش جمهوری اسلامی دست به کار شد. رهبری که هیچ تجربه عملی از مبارزه مسلحانه نداشت از طریق عوامل نفوذی خود در صدد انجام عملیات انتقامی برآمد؛ رؤیای رعد در آسمان بی‌ابر.

فردی به نام محمد رضا کلاهی، اهل تهران، دانشجوی رشته برق دانشگاه علم و صنعت از دانشجویان هوادار مجاهدین بود که بعد از مدتی به توصیه سازمان به ظاهر تغییر موضع داده، هوادار حزب جمهوری اسلامی شد. او ابتدا به عنوان پاسدار در کمیته انقلاب اسلامی ولی عصر واقع در خیابان پاستور شروع به کار کرد، سپس به تشکیلات دفتر مرکزی حزب جمهوری وارد شد. با توجه به تخصص فنی و نیز نظم و دقتی که در انجام امور داشت، به سرعت مورد توجه قرار گرفت و مسئول برگزاری جلسات و کنفرانس‌های حزب شد. ضمن آن که حفاظت سالن نیز به عهده او بود. وی اطلاعات درون حزب از جمله زمان برگزاری جلسات توبتی شورای مرکزی و دیگر برنامه‌های

دبیرخانه حزب را به سازمان اطلاع می‌داد. یکی از این جلسات در شامگاه روز یکشنبه ۷ تیر بود. موضوع اولیه بحث چگونگی مبارزه و مهار تورم و گرانی بود. اما بعد از برکناری بنی‌صدر، موضوع نشست عوض شده و قرار می‌شود که به شرایط بعد از برکناری بنی‌صدر بپردازند. آقای بهشتی هم طبعاً به عنوان نفراول و اصلی حزب جمهوری اسلامی، سخنران اصلی بود.

رهبری سازمان به سرعت دست به کار طراحی عملیات انفجاری می‌شود. کلاهی توسط مسئول خود در بخش اطلاعات سازمان توجه عملیاتی شد و چندین نشست توجیهی برای او گذاشته شد. با توجه به راحتی تردد برای او در جلسات مهم، قرار می‌شود دو بمب بسیار قوی یکی در سبد کنار تریبون و دیگری در کنار ستون اصلی جاداده شود. کلاهی دعوت کننده افراد به جلسه بود و تلاش می‌کرد تا تعداد هر چه بیشتری را به آن جلسه دعوت کند. او تا آخرین لحظات در صحنه حضور داشت و هدف از حضورش این بود که افراد هر چه بیشتری را به داخل سالن راهنمایی کند و همچنین ناظر انجام مراحل نهایی طرح باشد. کمی قبل از انفجار آقایان رفسنجانی، بهزاد نبوی و حبیب‌الله عسگر اولادی کاملاً تصادفی و برای انجام کارهایی خارج می‌شوند. تنی چند از مسئولین امنیتی سازمان از دور و نزدیک به طور ناشناخته ناظر عملیات بودند و این طور نبود که او به تنهایی قادر به انجام این کار باشد. بعدها گفته شد که موسی خیابانی شخصاً برای اطمینان از درست عمل کردن چاشنی‌ها تعداد زیادی از آنها را در وان حمام کنترل کرده بود.

بنابه گفته رجوی، نام رمز عملیات «الله اکبر» و زمان آن رأس ساعت ۹ شب بوده است.

اما یک روز قبل، یعنی در ۶ تیر انفجاری در مسجد ابوذر رخ داد. بمب که در ضبط صوت کار گذاشته شده بود هنگام سخنرانی رئیس جمهور آیت‌الله خامنه‌ای منفجر شد و باعث جراحت شدید ایشان بویژه از ناحیه دست راست می‌شود. قبل از آن هم چمران در جبهه‌ها شهید شده بود و این ایام همزمان با شب هفت او بود. اینها پارامترهایی بود که در سازمان به عنوان عوامل بازدارنده مطرح شد. انفجار مسجد ابوذر، کار گروه فرقان بود که با سازمان هماهنگی نداشت.

سازمان نگران بود تا مبادا به خاطر ماجرای ۶ تیر، نشست حزب جمهوری اسلامی - که بیشتر سران آنجا جمع می‌شدند - برگزار نشود، ولی این جلسه که تدارکات آن از قبل دیده شده بود برگزار شد. البته در روابط درون سازمانی ادعاهایی مطرح شد که با واقعیت همخوانی نداشت، از جمله گفته شد که مسعود رجوی اعلام آمادگی کرد که اگر طرح با مشکل روبه‌رو شد، خود او طی عملیات انتحاری بمب را به خود بسته و در آن جلسه منفجر کند. بعد هم گفته شد که علی زرکش و موسی خیابانی مانع این کار او شدند. من همین جا اعلام می‌کنم این گونه ادعاها به گروه خونی مسعود رجوی نمی‌خورد، گرچه این گونه صحبت‌ها از ایشان نقل می‌شود و در خارج از کشور هم مطرح شده بود. شامگاه هفت تیر، اولین و بزرگترین عمل مسلحانه سازمان مجاهدین علیه جمهوری اسلامی رقم خورد: انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی. شب عملیات، علی زرکش، علیرضا معدنچی، احمد شادبختی و همسرش، محمدعلی جابرزاده انصاری، من و همسر من در خانه‌ای مخفی در اول اتوبان عباس آباد حضور داشتیم. زرکش خبر عملیات را به تعدادی از ماداد و ماز

**کاربزمای شیفتگی پایین  
نسبت به بالا نه تنها قوت  
نیست، بلکه در بطن خود  
نقطه ضعفی جدی است. چنین  
رابطه‌ای گرچه می‌تواند در  
مقطعی قدرت بسیج‌کننده‌ای  
داشته باشد، ولی در مقطعی  
دیگر می‌تواند فریب‌دهنده  
باشد و حتی رهبران فرهیخته  
را هم فریب دهد؛ آن گونه که  
حمایت میلیونی توده‌ها، رهبر  
را از دیدن واقعیت‌های ملموس  
روز و زمینی محروم سازد**

طریق «صامت» (دستگاه شنود بی سیم پاسداران و کمیته‌ها) به گوش بودیم. شاخص پیروزی عملیات کشته شدن آیت‌الله بهشتی بود. بمب اصلی در زیر تریبون سخنرانی ایشان کار گذاشته شده بود. ساعت ۹ شب انفجار صورت گرفت.

شدت موج انفجار و کهنه بودن ساختمان باعث فروریختن سقف و ریزش آوار شد. بیشترین تلفات نیز ناشی از ریزش آوار بود.

با انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و کشته و مجروح شدن صدها تن از مقامات عالی رتبه جمهوری اسلامی، سیکل معیوب و دایره شیطانی خشونت و خشونت متقابل بسته شد تا یک دهه شاهد خونریزی‌های متقابل و کشته شدن فرزندان ایران زمین باشد. خشونت‌هایی که طی سال‌های طولانی و تا هم‌اکنون به کشته شدن ده‌ها هزار نفر از بهترین نیروهای مردم ایران از هر دو سو انجامید؛ نیروهایی که می‌توانستند در بازسازی و بهروزی مردم نقش بسزایی داشته باشند. به این ترتیب هر دو طرف بهای بسیار سنگینی پرداختند.

بنابر اطلاعیه‌های مجاهدین، طی شش ماه اول شروع مبارزه مسلحانه، بیش از هزار نفر از نیروهای جمهوری اسلامی ترور شدند. در سوی دیگر نیز اعدام‌هایی صورت می‌گرفت و روزانه گاه تا ۱۰۰ نفر اعدام می‌شدند. در موارد متعدد افرادی را که در مسائل نقش نداشتند و گاه بدون احراز هویت اعدام کردند. شعاع دایره خشونت روز به روز فراتر و فراتر رفت تا به سال‌های بعد ۱۳۶۷ کشید.

درست در فردای هفت تیر، طبق برنامه ریزی قبلی، من و سه نفر دیگر به عنوان گروه مؤسس «رادپو مجاهد»، بنا به دعوت دکتر قاسملو عازم دفتر محل «دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان» در ارتفاعات زم‌بیران شدیدیم. یکی دو ماه بعد یک نفر به جمع ما پیوست. او قدی نسبتاً کوتاه داشت با ظاهری نجیب و آرام و روحیه‌ای تشکیلاتی و اجرایی. هویت او برای همه مشخص نبود. او بانام تشکیلاتی «کریم» در بخش فنی رادپو مجاهد (فرستنده‌ها) سازماندهی شد. او که بعدها «کریم رادپو» نام گرفت کسی جز محمدرضا کلاهی عامل انفجار ۷ تیر نبود.

آخرین شنیده‌های من در مورد او این است که در روند تحولات ایدئولوژیکی درون سازمان مجاهدین، مسئله دار شده و حتی شنیدم که در حاشیه است، ولی به دلیل نقشی که در ماجرای هفت تیر دارد امکان زندگی علنی ندارد و به صورت ناشناس زندگی می‌کند.

دو روز بعد از شروع اعدام‌ها، محمد کجویی، از اعضای حزب مؤتلفه اسلامی و اولین رئیس زندان اوین بعد از انقلاب، شادی کنان به یکی از زندانیان سرشناس گفت که ما دو بار برای مجاهدین دام گذاشتیم تا دست به عمل مسلحانه بزنند و بتوانیم آنها را سرکوب کنیم، هر دو بار از دام جستمند، اما این بار موفق شدیدیم. چند روز بعد از این سخن در ظهر هشتم تیر ماه کجویی توسط کاظم افجه‌ای پاسدار نفوذی عضو مجاهدین در زندان اوین کشته شد. عامل عملیات نیز خودکشی کرد.

در پی ترور کجویی، محمدرضا سعادت که پیشتر به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود به اتهام طراحی نقشه ترور اعدام شد؛ اتهامی که هیچ‌گاه ثابت نشد. حسن آیت که سخنانش به صورت نوار باعث تشدید اختلافات شد نیز

توسط مجاهدین کشته شد. با این همه گذشت بیش از ۳۰ سال نشان داد که محاسبه هر دو طرف اشتباه بود؛ نه وعده‌های سه ماهه و شش ماهه و یکساله رجوی داتر بر سرنگونی جمهوری اسلامی محقق شد و نه مجاهدین علیرغم تحمل ضربات بسیار سنگین از بین رفتند، اما هر کدام سرنوشتی پیدا کردند که با شعارها و ادعاهای اولیه‌شان بسیار فاصله دارد.

از این نبرد خونین، کسی «پیروز» و «سرفراز» بیرون نیامد. بازنده واقعی مردم ایران، مردان و زنان و جوانانی از هر دو سو بودند که طعمه آتش و چوبه‌دار شدند.

ای دریغ امر همی!

### پی‌نوشت:

۱- در اطلاعیه سیاسی نظامی شماره ۲۳ مورخ ۲۲ آذر ۵۸، از جمله آمده است: «امن زدن هر چه بیشتر به تبلیغات و هیستری ضد ایرانی توسط امپریالیست‌های امریکایی، مسدود نمودن ذخایر انرژی، حرکت ناوگان جنگی امریکا از فیلیپین به جانب ایران، تهدید صریح مبنی بر دخالت نظامی در ایران، ... تماماً وضعیت فوق‌العاده‌ای را نشان می‌دهد که نیازمند حداکثر هشاری و آمادگی انقلابی در دفاع از میهن و انقلاب است.

از آنجا که به هر حال نباید هیچ جنایت و عمل ضد بشری را از دشمنی اینچنین رذل و غدار، بعید و غیرمنتظره دانست، ... سازمان مجاهدین خلق ایران، آماده‌باش کامل افسراد و هواداران خود را از هر حیث ضروری دانسته و دستور آن را در روز پیش (مقارن حرکت ناوگان امریکا و اولتیماتوم آنها) صادر کرده است.

ما امیدواریم تا به عنوان یک سازمان کوچک انقلابی تحت فرماندهی عالی «امام خمینی» در خطوط ضد استعماری از همه‌گونه مساعدت و همکاری برادران رزمنده ارتشی و پاسداران برخوردار باشیم. همچنین به منظور وحدت عمل و تمرکز فرماندهی، کلیه افراد خود را در کجا که باشند موظف ساخته‌ایم تا در مسیر یکبار مشترک ضد امپریالیستی بر حسب وظایف مکتبی خود که هر گونه خودبینی و تنگ‌نظری گروهی را محکوم کرده است، بی‌چون و چرا از برادران پاسدارشان بر علیه امپریالیزم حمایت نموده و حرف شنوی داشته باشند...

۲- تیر اطلاعیه «شکرگزاری» مورخ ۵۸ آذر ۵۸ چنین است: «سلام بر خلق - سلام بر خمینی شکرگزاری مجاهدین خلق ایران به مناسبت فرمان بسیج سیاسی - نظامی امام خمینی و در آن از جمله آمده است: «کلمات راهگشای امام خمینی، کلمات اسلامی و انقلابی و ضد استعماری است که پیوسته بر تارک مبارزات این میهن و این خلق خواهد درخشید؛ کلماتی که از این پس بایستی زبانزد خاص و عام و آویزه گوش زن و مرد، خرد و کلان، کرد و فارس و عموم اقشار و طبقات خلق قهرمانان باشد... مجاهدین خلق ایران به شکرانه این موهبت عظیم خدایی و خلقی، یعنی همان رزمهای مکتبی و مردمی پیروزی و وحدت که امام خمینی به مردم و جوانانش هدیه کرده است، خاضعانه‌ترین تنهت‌ها را با وجد و شور بی‌پایان انقلابی به «امام» و «مردم» تقدیم می‌کند.

سازمان مجاهدین خلق ایران، بار دیگر به شکرانه این موهبت، عهد دیرین یکتا پرستانه خود با خدا و خلق را یادآوری نموده و همچنان همه تفنگ‌ها را به سوی امپریالیست‌های خون‌آشام نشانه می‌رود...»

۳- نشریه مجاهد شماره ۱۰۲ (دوم دیماه ۱۳۵۹) (تأکید زیر نوشته‌ها از من است).

۴- به تاریخ اول بهمن، مندرج در «نشریه مجاهد» شماره ۱۰۷، هفت بهمن ۱۳۵۹.

۵- نشریه مجاهد شماره ۱۰۷، هفت بهمن ۱۳۵۹ و نیز مجموعه سرمقاله‌های نشریه مجاهد از انتشارات مجاهدین خلق.

۶- و سیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب بنقلیون» (شعر: ۲۲۷) کلمه «منقلب» اسم مکان و یا مصدر میسر از «انقلاب» است. انقلاب در زبان عربی به معنی بازگشت است. معنای جمله این است که کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند فهمید که به چه بازگشتگاهی برمی‌گردند. آن بازگشتگاه همان آتش (جهنم) است. این آیه قبل از انقلاب در آخر اطلاعیه‌های سیاسی نظامی مجاهدین آورده می‌شد. بگ‌نوع بدفهمی هم نسبت به آن وجود داشت که «منقلب بنقلیون» به معنی واژگونی و زیر و زبر کردن مستفاد می‌شد.

۷- روزنامه کیهان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰.

۸- نشریه مجاهد شماره ۱۱۹، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰.

۹- گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، ۹ تیر ۱۳۸۵.



□ فضل الله صلواتی  
بخش بیست و هشتم

## درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

### دوران عبدالملک مروان

عجیب است روزگار بر ستمکاران و ستمدیدگان هر دو می‌گذرد. زمان هرگز توقف ندارد، هر کسی چند روزی بازیگر صحنه است، این صحنه دائم عوض می‌شود، «زمان به ظالم و مظلوم هر دو می‌گذرد». در این نوشته‌ها به گوشه‌هایی از سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه اشاره کردیم، روزگار معاویه، یزید و مروان را به اختصار مرور کردیم. آنها با همه ستمکاری‌ها، جنایت‌ها و خونریزی‌هایشان چه عاقبتی پیدا کردند؟ چقدر عمر کردند؟ تا چه اندازه از لذت‌های دنیا بهره بردند؟ آیا خوشبختی را در کشتن کودکان، زنان و پیرمردان می‌دیدند؟ آیا هر یک در پایان عمر، خود را موفق و خوشبخت احساس می‌کردند؟ ای کاش یک محقق یا نویسنده‌ای آخرین سخنان دیکتاتورها، قدرتمندان و قلدران تاریخ را جمع‌آوری می‌کرد تا وسیله عبرت ستمکاران و اسلحه به دست‌های آینده جهان شود. آیا نمی‌توانیم مصاحبه‌ای با زورگویان گذشته تاریخ ترتیب دهیم و از آنها پرسیم که از این جهان کام‌دل گرفتند یا نه؟ آیا خوشبخت زیستند؟ آیا از زندگیشان راضی بودند؟ آیا چند روزی پر خوری و لباس گرانبه پوشیدن و شهوترانی کردن و مخالفان را کشتن و زندان انداختن و جلوی افکار و اندیشه‌های مردم را گرفتن و زور گفتن، برای آنها خوشبختی آور بود؟ آیا با دروغ، ریا و عوامفریبی، خلق را فریفتن و با پول بیت‌المال، تازیانه خریدن و بر سر آنها کوبیدن، پیروزی بود؟ آیا جلوی نشر اندیشه‌ها را گرفتن و خویشتن را بهترین خلق خدا و اصل اسلام به حساب آوردن، موفقیت بود؟ آیا از خدا، پیغمبر، دین، تورات، انجیل، قرآن و... استفاده ابزاری کردن، حاکمیت بر قلب‌ها بود؟

در این مصاحبه‌ها از نمرود، شداد و فرعون می‌توان آغاز کرد، تا به امثال شاه ایران و به صدام، دیکتاتور معدوم عراق رسید. کدام یک توانستند قلب‌های مردم را تسخیر کنند؟ کدام یک در پایان عمر، خود را کامروا احساس می‌کردند؟ تاریخ تحلیلی دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس و... را مرور کنید، در آن صورت آیا در سوگ انسانیت اشک نمی‌ریزید؟ آیا از عمق دل فریاد بر نمی‌آوردید که افسوس بر مردم بی‌پناه!

اگر انسانیت، محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، انبیا و اولیا

رانداشت چه می‌شد؟ اگر پیغمبران و مصلحان بشریت نبودند دیگر چه کسی وجود داشت؟ آنها هم باید باشند که یزیدها و ابن‌زبایدها و عمرسعداها و شمرهای تاریخ هم حرفی برای گفتن و کاری برای انجام دادن داشته باشند، امثال امام حسین (ع) را بکشند و چشم به شفاعت جدش بدوزند، به نام خدا و برای خدا، خون خدا را بریزند! و به نام دین، هر جنایتی را که می‌توانند مرتکب شوند!

خدا گوبه سوی خدا تاختند

خدا را بکشند و نشناختند

**مروان حکم** را دیدیم که با چه خفتی مرد، او که تعهد کرده بود پس از خود، خالد پسر یزید و پس از او عمر و بن سعید پسر عمویش را خلیفه گرداند، مثل بسیاری از زورمداران دیگر تاریخ که چون بر خر مراد سوار شدند و پا بر سر و گردن خلق گذاشتند، قول و قرارها و آزاداندیشی و عدالتخواهی و مردم‌دوستی خود را فراموش کردند و به مصلحت‌اندیشی و جاودانه بودن خود و فرزندان برومندشان! اندیشیدند. امثال معاویه روی منبر مسجد کوفه، قرارداد صلح با امام حسن (ع) را زیر پای می‌گذارند و به هیچ‌یک از مواد آن عمل نمی‌کنند. این حاکمیت‌های غیر مردمی است که مبتنی بر زور، تزویر است، آنها مفسدانی هستند که خود و جامعه را به قعر جهنم فساد می‌کشانند. **حضرت علی** درباره مروان فرموده بودند: «او رایت گمراهی را پس از آن که موهای شقیقه‌اش سپید شود بر می‌افزاد و او را حکومت کو تاهی است... همچون لیسیدن سگ، بینی خود در او، عمر او هنگام مرگ ۶۳ یا ۶۵ سال بود.

مروان هم خلافت پس از خود را برای پسرانش عبدالملک و عبدالعزیز تثبیت کرد و رهبری مسلمین را از چاهی به چاهی دیگر انداخت.

### عبدالملک بن مروان

کنیه عبدالملک بن مروان، **ابوالولید** بود. او در سال ۲۶ هجری به دنیا آمد، هنگامی که پدرش از تبعید طائف به صوابدید عثمان بازگشته بود. پیامبر (ص) پدر مروان را به خاطر سوء رفتارش از شهر مدینه اخراج کرده بود. تولد عبدالملک در زمان خلافت عثمان بود، در دوران کودکی همراه با دیگر کودکان مدینه به نماز و قرآن توجه پیدا کرد و تا وقتی که بوی خلافت به مشامش نرسیده بود همواره

باقاریان قرآن و معتکفان مسجد همراه و هممنشین بود. در هنگام امارت پدرش در مدینه، نقش مشاور و معاون پدرش را بازی می کرد و بسیاری از توطئه ها به وسیله او انجام می شد و رموز حاکمیت و اعمال قدرت را می آموخت.

از یک سو در خانواده تزویر و ریا بزرگ شدن و از سوی دیگر باقر آن بودن؛ چنین فردی خطرناک تر از دیگران می شود، مگر نگفته اند «چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا».

عبدالملک هر چه رشد می یافت در کنار پدرش و با او، دشمنی با مردم و خاندان پیامبر را فرامی گرفت. او که رشد یافته و ۳۸ ساله بود، در سرکوب شورش مردم مدینه نقش فعالی داشت و توانست با کمک پدرش، عده ای از ساکنان حَرّه را با پول و وعده و وعید فریب دهد و راه را برای لشگریان یزید باز کند تا وارد شهر مدینه شوند و مرتکب آن همه جنایت گردند. طولی نکشید که یزید و پسرش معاویه دوم مردند و مروان به جای آنها نشست.

عمر حکومت مروان کمتر از نه ماه بود و در ماه رمضان سال ۶۵ هجری ام خالد او را هلاک کرد. بلافاصله پسرش عبدالملک، اریکه خلافت یا سلطنت اموی را اشغال کرد. یکی از مشکلات و مواضع حکومت او، پسرعموی پدرش **عبدالله بن سعید بن ابی العاص** بود؛ پسر سعید که مدتی از سوی یزید حاکم مدینه بود و در شورش مدینه، مردم او را از شهر بیرون انداختند. دیگری هم خالد پسر یزید بود که کم کم بزرگ می شد و خود را در امر خلافت ذی حق می دانست. مشکل بزرگتر او **عبدالله بن زبیر** بود که سراسر حجاز، عراق، شمال شام و بخشی از مصر را در اختیار داشت و خود را امیر المؤمنین! و خلیفه مسلمین می دانست. مشکل چهارم برای عبدالملک، گروه **خوارج** بودند که پنهانی و غیر علنی شیخون می زدند و افرادی را از بنی امیه می کشتند. عبدالملک می خواست این مدعیان صاحب قدرت را از میان بردارد.

بنی امیه و زبیریان و خوارج، هر سه خود را لشکر اسلام می دانستند و به نظر خودشان برای اسلام می جنگیدند و رهبر خود را امیر المؤمنین می خواندند! و مثل همه طغیانگران تاریخ، مردم را به راه خدا و پیغمبر فرامی خواندند و پاداش های آن جهان را نوید می دادند و همه می خواستند مردم را به زور به بهشت ببرند!

**حضرت علی (ع)** می فرماید: «اول حق را بشناسید و سپس آدم هارا باحق بسنجید، نه آن که افراد را معیار حق و باطل قرار دهید» و بسیاری از مردم در طول تاریخ، ملاک حق و باطل را اشخاص قرار می دادند، نه اصل حق و حقیقت را. مردم حیران می شدند که کدام بر حقد و کدام راست می گویند و درست عمل می کنند؟

**عبدالملک** سعی داشت که با ریزنی های فراوان و صرف پول های کلان برای اشراف بصره و کوفه، آنها را مطیع خود گرداند و از

تعهد بیعت عبدالله زبیر بر گرداند، از این رو افرادی را به آن شهرها می فرستاد و حتی لشگرهایی برای جنگ با زبیریان فرستاد که چندان موفق نبودند و همه به شام گریختند.<sup>۴</sup>

در جنگ بین عبدالملک و مصعب بن زبیر، عبدالملک عده ای را نزد بزرگان بصره و کوفه فرستاد و از آنان یاری خواست. بزرگان این دو شهر گفتند: به شرطی یاری ات می کنیم که حکومت بعضی شهرها را به ما واگذار کنی. هر یک خواهان حکومت شهری شدند و در ضمن ۴۰ نفر حکومت اصفهان را شرط همکاری مطرح کردند. عبدالملک که این را شنید به یاران خود گفت: «مگر در اصفهان چه خبر است که ۴۰ نفر حکومت اصفهان را از من می خواهند؟»<sup>۵</sup>

مروانیانی که داخل شهرهای بصره، کوفه و دیگر شهرهای زیر نفوذ پسر زبیر بودند با همه تلاشی که به کار می بردند و تظاهراتی که می کردند کاری از پیش نمی بردند. سرانجام **مصعب بن زبیر** که حاکم عراق شده بود، مروانیان بصره را مجبور کرد تا زانشان را طلاق بدهند، اموال آنها را مصادره کرد و خانه هایشان را خراب و از شهر بیرونشان کرد.<sup>۶</sup>

عبدالملک مجبور شد با رومیان متحد شود تا بتواند به کمک آنها بر زبیریان پیروز گردد.<sup>۷</sup> معاویه نیز پیش از این در جنگ با حضرت علی، با رومیان مصالحه کرده بود. عبدالملک تا سال ۷۲ با جنگ و گریزهای بسیار توانست بر زبیریان پیروز شود.

نبرد مختار با **مصعب بن زبیر** فرصتی طلایی بود که برای عبدالملک پیش آمد، هر دو دشمن بنی امیه تضعیف می شدند و یکدیگر را سرکوب می کردند. سکوت و آرامش عبدالملک مروان در خلال جنگ مختار با زبیریان و کشتن اشراف کوفه، که از روی سیاست بود، باعث شد که **مصعب بن زبیر** به فکر تسخیر شام بیفتد و شام را بر قلمرو نیروهای **عبدالله زبیر** بیفزاید. اگر این اتفاق می افتاد همان بلایی را بر سر بنی امیه می آورد که در بصره و کوفه بر سر آنها آورده بود و آنها را از زانشان جدا کرده و اموالشان را که از زمان عثمان و معاویه غصب کرده و گرد آورده بودند از آنان می گرفت و در به در بیابانها و شهرهای دورشان می کرد. مال حرام بر کسی وفانمی کند و ستمگران آن را دست به دست می گردانند، آن هم با اجحاف و به شکل حرام.

#### حملات مصعب به شام

**ابن ابی الحدید** می نویسد: مصعب بن زبیر پس از پیروزی بر مختار، قصد شام کرد و چندین بار لشگریان عبدالملک را شکست داد. عبدالملک مجبور شد که خود با فرماندهی سپاهی گران به جنگ **مصعب** بیاید و در جنگ، پایداری می کرد. به او گفته شد با حضور در جبهه، خلافت خود را به خطر می اندازی، گفت: برای جنگ، با مصعب کسی جز خودم از عهده بر نمی آید، در این کار

**مروان حکم را دیدیم که با چه خفتی مرد، او که تعهد کرده بود پس از خود، خالد پسر یزید و پس از او عمرو بن سعد پسر عمویش را خلیفه گرداند، مثل بسیاری از زورمداران دیگر تاریخ که چون بر خر مراد سوار شدند و پا بر سر و گردن خلق گذاشتند، قول و قرارها و آزاداندیشی و عدالتخواهی و مردم دوستی خود را فراموش کردند و به مصلحت اندیشی و جاودانه بودن خود و فرزندان برومندشان اندیشیدند**



شجاعت و خردمندی لازم است. وقتی آهنگ حرکت کرد، زنان و کنیزانش گریستند، چون احتمال کشته شدن او را می دادند، ولی او با قاطعیت راه افتاد... با این که مُصعب در معرض پیروزی قرار گرفت، اما یاران کوفیش او را تنها گذاشتند و به دنبال وعده های وابستگان به عبدالملک رفتند... وقتی عیسی پسر مصعب کشته شد، عبدالملک به مُصعب امان داد و وعده حاکمیت کوفه و بصره را به او داد، ولی او قبول نکرد و جنگید تا کشته شد. هنگامی که سر بریده اش را نزد عبدالملک بردند، گریست و گفت: محبوب ترین مردم در نظرم بود و از همگان نسبت به من بیشتر دوستی داشت، ولی چه کنم که پادشاهی مانع از هر گونه عاطفه است.<sup>۸</sup>

#### حضرت سکینه (س) و مصعب بن زبیر

نوشته اند: مُصعب برادر عبدالله زبیر، برخلاف او بسیار سخاوتمند بود، برای خود و کسانش اموال زیادی مصرف می کرد، مثلاً در عروسی با حضرت سکینه، دختر امام حسین (ع) یک میلیون درهم خرج کرد.

حضرت سکینه از بانوان نامی و شاعر زمان خود بود، شاعران زمان به خدمتش می آمدند و اشعار خود را برای ایشان می خواندند، آن بانوی بزرگوار از پشت پرده اشعار آنها را می شنید، به آنها جایزه می داد و پاره ای از اشعار را اصلاح می کرد. روزی دختر عثمان با تفاخر به حضرت سکینه گفت: من دختر خلیفه ام. وقتی صدای اذان بلند شد و اشهد ان محمداً رسول الله گفته شد، حضرت سکینه به او فرمودند: اگر تو دختر خلیفه هستی، این هم نام پدر من است.

وفات حضرت سکینه در سال ۱۱۷ هجری در مدینه اتفاق افتاد. باز نوشته اند: مُصعب به همسرش سکینه بنت الحسین خیلی علاقمند بود. سکینه در جنگ بین عبدالملک و مُصعب حضور داشت و ناظر فداکاری های شوهرش بود.

عبدالملک در مکه با عبدالله و مُصعب پسران زبیر دوست بود و با هم در خانه خدا عابد، زاهد و قاری قرآن بودند. مُصعب را از شجاعت ترین مردم می دانست، مُصعب امان دادن خلیفه و ثروت سرشار و همسری چون سکینه را رها کرد و با شمشیرش جنگید تا کشته شد، وقتی سر مُصعب را نزد عبدالملک بردند، سجده شکر به جای آورد. نوشته اند که مُصعب هنگام جنگ در آخرین مراحل این شعر را می خواند: «آن پیشگامان خاندان هاشم در کربلا پایداری کردند و سنت پایداری را برای همه مردان شایسته، بنا نهادند.»

زبیری ها که در ابتدا توانستند بر عبدالملک پیروز شوند، در آخر از او شکست خوردند، این به علت حملات مکرر خوارج در اوایل دهه ۷۰ به مصعب بود. وقتی مصعب، قصد بنی امیه می کرد، خوارج در عراق از پشت سر به او حمله می کردند و همان ها بودند که کمر پسر زبیر را شکستند. بنی امیه از این که دشمنانشان، چه طرفداران عبدالله زبیر و چه خوارج و چه حامیان مختار، به جان هم افتاده بودند خوشحال می شدند و چون همه آنها یکدیگر را سرکوب کردند بنی امیه یکباره از سوراخ هایشان بیرون آمدند و بر آنها تاختند و دشمنانشان را تباہ کردند و دوباره علم امویان را برافراشتند، اما این بار به نام مروان بن سمر بر آوردند و باز هم عذابی دردناک شدند برای مسلمان ها.

#### اشراف و عبدالملک

اشراف و بزرگان بصره و کوفه در اوایل دهه ۷۰ که ستاره اقبال زبیری ها را در حال افول می دیدند، برای آینده نگری خود با عبدالملک، باب مکاتبه را باز کردند و آمادگی خود را برای حمایت از او و مخالفت با عبدالله زبیر اعلام نمودند.<sup>۱۱</sup>

از هنگامی که ابراهیم بن مالک اشتر در جنگ با بنی امیه کشته شد روحیه سپاهیان مُصعب ضعیف گردید و پس از آن دیگر نتوانستند قد علم کنند و پیروزی را به دست بیاورند. پس از ابراهیم هم، با همه شهامت و شجاعتی که مُصعب داشت، در جنگ کشته شد و عراق توسط بنی امیه سقوط کرد مردم عراق چون پیروزی عبدالملک را دیدند بلافاصله رنگ عوض کردند و با او بیعت کردند.<sup>۱۲</sup>

چون ایرانی ها از مختار طرفداری کرده بودند، مُصعب به آنها عنایتی نداشت، ولی عبدالملک که پیروزی را به دست آورد، آنان را بیشتر مورد توجه قرار داد و بر سهمیه آنها از بیت المال افزود<sup>۱۳</sup> و یکی از رموز ماندگاری او همین شد.

تنها جایی که در سال ۷۲ در اختیار عبدالله زبیر مانده بود، منطقه حجاز، مکه و مدینه بود. تا وقتی که زبیر یان بر مکه حاکم بودند، برای شامیان امکان رفتن به حج و وجود نداشت.<sup>۱۴</sup>

بنی امیه به هر قیمتی می خواستند حجاز را متصرف شوند. عبدالملک یکی از فرماندهان خشن و بی رحم، بی ایمان و خونریز خود به نام حجاج بن یوسف ثقفی را برای فتح مکه به سوی حجاز فرستاد، او هم مثل اسلافش مکه را محاصره کرد. این دومین باری بود که بنی امیه برای سرکوب عبدالله زبیر مکه و خانه کعبه را محاصره می کردند و بر سر مردم سنگ و آتش می ریختند. اولین بار در سال ۶۴ بود و امروز در سال ۷۳. اگر آن بار به خاطر مرگ یزید، لشکر شام بازگشتند، این بار حجاج شهر مکه را هشت ماه در محاصره داشت،<sup>۱۵</sup> در این سال هم خانه کعبه را به آتش کشیدند و هر کاری که از دستشان ساخته بود برای سرکوب مردم مکه انجام دادند، تا این که در روز دهم جمادی الثانی سال ۷۳، شهر مکه سقوط کرد و همه چیز به دست امویان افتاد و طومار زندگی عبدالله زبیر و یارانش در هم پیچیده شد. پس از سقوط مکه، مردم شهر مدینه هم بدون مقاومت تسلیم شدند، شاید خاطره سال ۶۴ را که بنی امیه فاجعه به بار آورده بودند هنوز به یاد داشتند. اینها نیز به صحابه پیامبر (ص) که هنوز زنده بودند مثل جابر بن عبدالله انصاری، مالک بن انس، سهل بن سعد و... اهانت ها روا داشتند،<sup>۱۶</sup> دیگر جایی در مناطق اسلامی نبود که تبول بنی امیه نباشد. عبدالملک و حجاج بن یوسف و دیگر سرداران سپاه ستم، با شمشیر، مردم را آرام می کردند. عبدالملک می گفت: «چیزی جز شمشیر داروی دردهای این مردم نیست.»<sup>۱۷</sup>

نوشته اند که عبدالملک از نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر به شدت بیزار بود. از قول او نقل کرده اند:<sup>۱۸</sup> «وَاللَّهِ لَا يَأْمُرُنِي أَحَدٌ بِتَقْوَى اللَّهِ بَعْدَ مَقَامِي هَذَا، إِلَّا ضُرِبَتْ عُنُقُهُ»، در این موقعیت کسی مرا امر به تقوای الهی نکند، جز آنکه گردن او زده خواهد شد.

#### ظالمان عابد نما

جلال الدین سیوطی که در قرن دهم می زیست، آثار گرانبهایی برای دنیای اسلام نوشته است، از جمله «تاریخ الخلفاء» که به طور

مختصر زندگانی، اعمال و رفتار خلیفگان را از ابتدا تا پایان دوره عباسیان نگاشته است. اگر چه او هم مانند همه نویسندگان و مورخان دنیا، خط مشی خود را در آثار خود بیان داشته، بخصوص در این کتاب که ده بار چاپ شده است او درباره عبادت‌های عبدالله زبیر و عبدالملک مروان مطالب بسیاری آورده است،<sup>۱۹</sup> که آن دو دائم با صحابیان پیغمبر (ص) نشست و برخاست داشتند. او بر برخی دیگر گفته‌اند: «در مدینه جوانی مانند عبدالملک در نهایت تقوا و ایمان و عابد تر، فقیه تر و بیشتر از همه خواننده قرآن بود.» مردم عبدالملک را «**حمامه المسجد**» یعنی کبوتر مسجد، یا کبوتر حرم و مباشر دائم مسجد می‌گفتند.<sup>۲۰</sup> اینها آزمایش‌های الهی است که برای مدعیان پاکی، دین و تقوا پیش می‌آید، آنها که عمری به اصطلاح کبوتر مسجد بوده‌اند و سال‌ها عبادت کرده‌اند، وقتی به قدرت رسیدند چگونه منحرف شده و منحط می‌شوند و آیا اینها همان شیطان‌هایی نیستند که پس از سال‌ها عبادت، نافرمانی خدا می‌کنند و دنبال هوای نفس را می‌گیرند و هلاک می‌شوند؟

شعبی می‌گوید: «در کنار خانه کعبه، من و عبدالله زبیر و عبدالملک مروان و عبدالله بن عمر و مُصعب بن زبیر نشستیم بودیم و سخن می‌گفتم. قرار شد هر کسی در محل رکن یمانی، از خدا بزرگترین حاجت خود را طلب کند، **عبدالله زبیر** رفت و گفت: «بار خدا یا تو بزرگی و از تو امید هر حاجت بزرگی می‌رود... من از تو می‌خواهم که والی حجاز شوم و بر من به خلافت سلام داده شود.» پس از او برادرش **مُصعب** به محل رکن یمانی رفت و خدا را به آنچه می‌خواست سوگند داد که «عهده دار ولایت عراق شود و با سکینه دختر امام حسین، که بسیار موقر، ادیب، شاعر و سخنور بود از دواج کند.»

پس از آن عبدالملک برخواست و خدا را به مطالبی سوگند داد که: «خداوند مرا نمرانی تا بر خاور و باختر زمین ولایت کنم و هیچ کس با من ستیز نکند مگر آن که بر او پیروز شوم»، آنگاه **عبدالله عمر** برخواست و با سوگندهایی که می‌خواست گفت: «خدا یا مرا نمرانی تا رحمت خود را شامل حال من بگردانی.»

شعبی ادامه می‌دهد که: من نمرده بودم که آن سه تن را بر آرزوی خود رسیده دیدم، امیدوارم که **عبدالله عمر** هم به آرزوی خود رسیده و مورد رحمت خداوند قرار گرفته باشد.

به روایت شعبی، که از عالمان زمان و وابسته به دربار است، اینها که پیوسته معتکف خانه خدا و دائم در حال عبادت بودند، نهایت آرزویشان رسیدن به مقامات دنیوی و برای ریاست و حکومت چند روزه بود و حسن عاقبت نخواستند. اینها که همیشه در مسجد بودند، شاید به خاطر فرار از شرکت در جنگ‌های زمان، به خانه خدا چسبیده بودند، در عمق وجودشان قدرت، ثروت و حاکمیت بود، خدا هم همان رابه آنها داد که برایش دعا می‌کردند. هیچ‌یک از آنها به پایان کار نمی‌اندیشیدند که آیا از این امتحان سر بلند بیرون می‌آیند یا نه؟ و آیا این تقاضاها آنان را «**حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**» و سرازیر جهنم

نمی‌کند؟ و چه بسیار عابدان، زاهدان و عالمانی که چون به قدرت رسیدند، عدل و انصاف و مردم دوستی را فراموش کردند و عاقبت شومی را برای خود رقم زدند. «**اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا**»، در قرآن است «**أَحْسَبُ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**»،<sup>۲۱</sup> آیا مردم پنداشتند که چون گفتند ما ایمان آورده‌ایم کافی است و رهایشان می‌کنند و امتحانی ندارند؟

از قول ابوالزناد می‌نویسند: «در آن زمان فقیه‌ترین اهل مدینه **سعید بن مسیب**، **عبدالملک مروان**، **عرو بن زبیر**، **قُبَيْصَه بن ذُؤَيْب** و **عبدالله بن عمر** بودند.»<sup>۲۲</sup> مردم تعجب می‌کردند که از فردی چون مروان، چنین پسری پدید آمده باشد. او در مکه راستگو، دیندار، با دانش و با تقوا شناخته شده بود. با اینکه هنوز جوان بود، مردم در مسائل فقهی و هر مشکلی که پیش می‌آمد به او مراجعه می‌کردند.

چه شد این افراد که مورخان نام آنها را برده‌اند که در عبادت و قرائت قرآن سرآمد شده بودند، وقتی به قدرتی دست یافتند همه چیز را فراموش کردند؟ مگر قدرت تا چه اندازه می‌تواند دگرگونی ایجاد کند؟ مگر در شرع محمدی (ص) به اندازه یک درهم یا یک ریال، می‌شود پول مردم را غصب کرد؟ مگر می‌شود به کسی اهانت کرد؟ مگر می‌شود یک لحظه آزادی کسی را محدود کرد؟ مگر

می‌شود قطره خونی از دماغ کسی ریخت؟ مگر می‌شود آسیبی به کسی وارد کرد؟ مگر ممکن است که فقیهان مکه، مدینه و سایر نقاط و قاریان قرآن، خونریز و خونخوار از کار در آیند؟ پس چرا امثال **عبدالله زبیر** و **عبدالملک مروان** که پیوسته قرآن را می‌خواندند و به خوبی آن را می‌فهمیدند و احادیث بسیاری از پیامبر به یاد داشتند و از صحابه شنیده بودند، یک‌باره تغییر ماهیت

می‌دهند و عوض می‌شوند؟ چه بسیار کسان که در دوره انزوا زاهد و عابد هستند، اما چون شیطان قدرتمند مقام، ریاست و ثروت به سراغشان می‌آید، بدتر از یزید، ابن زیاد و شمر می‌شوند! **الله اکبر!** عبید زاکانی<sup>۲۴</sup> شاعر طنزپرداز قرن هشتم در قزوین می‌سراید: مژدگانی که گریه عابد شد

عابد و زاهد و مسلمانا

این زمان پنج پنج می‌گیرد

تا شده عابد و مسلمانا

در تاریخ کسی نوشته که یزید، عبیدالله زیاد و شمر اطلاعات دینی داشته‌اند و یا معاشر و قاری قرآن بوده‌اند، ولی افسوس که آنها به نام دین، قرآن و اعتکاف در خانه کعبه و نماز شب خواندن و دائم شعار خدا و پیغمبر سردادن، خواستند که مردم آرام کنند و آسایش، رفاه و امنیت جامعه را تباه سازند. دیدیم هر جا که حکومتیان و مزدورانشان با ابزار و حربه دین جلو آمدند خطرناک تر شدند!

پشه از شب زنده داری خون مردم می‌مکد

زینهار از ظالم شب زنده دار اندیشه کن<sup>۲۵</sup>

اگر ستمکاری افزون بر سلاح‌های روز، به سلاح دین و قرآن نیز مجهز باشد، و حشناک تر می‌شود. آن قدر که عبدالملک و حاکم

**حضرت علی (ع) می‌فرماید:**  
«**اول حق را بشناسید و سپس آدم‌ها را با حق بسنجید، نه آن که افراد را معیار حق و باطل قرار دهید**»

بزرگواران  
پیش از آنکه از آنان  
۱۳۹۱ هجری قمری

علی الاطلاقش در عراق، **حجاج بن یوسف ثقفی**، از مردم و از دوستان، یاران و شیعیان علی (ع) را کشتند، هیچ جنایتکار دیگری انجام نداد. اگر دیگر ستمگران در شورش، درگیری و جنگ، مخالفان را می کشتند، حجاج بن یوسف آنها را که می شناخت و یا جاسوسانش خبر می دادند که فلان کس نسبت به حضرت علی گرایش دارد، احضار می کرد و به نظر خودش برای رضای خدا و تقرب به خدا! مردان خدا را به قتل می رسانید.

این که در احادیث شیعه و سنی مکرر آمده که فریب ظاهر آدم‌ها، نماز، روزه، طول سجود و رکوع افسردار نخورید، بلکه به رفتار، گفتار و کردار آنها، راستگویی، امانتداری و وفای به عهد آنها توجه کنید به همین دلیل است. اگر به لباس، ظاهر و به اصطلاح نورانیت! چهره افراد توجه داشته باشید، شما هم به همراه آن شیطان قدرتمدار، آن معاویه و یزید و مروان و عبدالملک و... به قهقرا خواهید افتاد. عذاب بالاتر و خطرناک تر آن است که حاکمی مانند **عبدالملک مروان**، مدعی قرآن شناسی و حدیث دانی و فقیه مدینه و مکه بودن هم باشد. حافظ شیرازی چه زیبا می سراید:

مست ریاست محتسب، باده بنوش و لا تخف  
 صوفی شهریین که چون، لقمه شبهه می خورد

پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف<sup>۲۶</sup>  
 نه تنها سیوطی، بلکه مسعودی، طبری، ابن اثیر، ابن قتیبه دینوری، بلاذری و... در آن آثاری که در اختیار من بود، همه از ۳۵ سال عبادت، پرهیزکاری، نماز، روزه و قرآن خوانی **عبدالملک مروان** می نویسند و از اعمال و رفتار ناشایسته اش در دوران ۲۱ سال خلافتش اظهار تأسف می کنند، بخصوص از حاکمیت حجاج بن یوسف که همه کاره و مشاور و مباشر او بود و هر کاری و هر جنایتی را که می خواست به نام خلیفه مسلمین! انجام می داد. او حاکم عراق بود، ولی منطقه اقتدارش تا اصفهان، ری، خراسان، مرو و هرات، که آن زمان تازه مسلمان شده بودند کشیده می شد.

خلیفگان که چندان ایران را نمی شناختند، این شهرها را روستاهایی در حومه بصره یا کوفه می دانستند و اگر کسی حاکم کوفه می شد سراسر ایران هم تیول او بود.

داستانی نقل می کنند که **مسلم بن عقبه** هنگام فتح مدینه در مسجد پیامبر در کنار عبدالملک مروان نشست، او به مسلم گفت: «به کجا می خواهی لشکر کشی کنی؟» گفت: «به مکه برای جنگ با عبدالله زبیر می روم». عبدالملک به او می گوید: «آیا می خواهی به جنگ کسی بروی که اولین مولود پس از هجرت در اسلام بود، کسی که پدرش حواری رسول خدا بود. مادرش ذات النطاقین که پیغمبر این صفت را به او داده بود، کسی که رسول خدا کامش را برداشت، اگر روز به سراغ او بروی، او روزه دار است و اگر شب به ملاقات او بروی در حال نماز است، اگر همه مردم زمین کمر برقتل او ببندند، خداوند همه را به صورت به جهنم خواهد انداخت.» راوی این مطلب یحیی غسانی است که به دنبال این مطلب می گوید: «هنگامی که همین عبدالملک خلیفه شد، مرانیز به همراه حجاج برای قتل عبدالله زبیر فرستاد، رفتیم تا وقتی که او را کشتیم.»<sup>۲۷</sup>

دیگری روایت کرده که: چون خلافت به عبدالملک رسید و به او

خبر دادند، قرآنی را که در برابرش بود بست و گفت: «ای قرآن، این آخرین عهدی بود که من با تو داشتم.»<sup>۲۸</sup>

از بسیاری نماز و روزه، برخی این حدیث پیامبر (ص) را برای او می خواندند: «لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ بِكَثْرَةِ الصَّلَاةِ وَالصُّومِ، وَانَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ»<sup>۲۹</sup>، عبادت به بسیاری نماز و روزه نیست، بلکه عبادت تفکر در امر خدا و دوری از کارهایی است که خداوند حرام کرده است.

**عبدالملک** پس از فتح مکه و کشتن **عبدالله زبیر**، بر منبر نشست و به تهدید مردم پرداخت و آنها را از قدرت خود ترساند و گفت: «هر کجی را با شمشیر راست می کنم. من اهل مماشات با مهاجرین و انصار نیستم، من با شمشیر همه را اصلاح می کنم». سپس **عمرو بن سعید** والی خود را تثبیت و سفارش او را کرد که «سخن او سخن من و کار او کار من است، اگر کسی از این پس از کارهای من انتقاد کرد و مرا به تقوا امر کرد، بلافاصله گردنش زده خواهد شد.»<sup>۳۰</sup> این هم بیان و روش به اصطلاح عابدان و زاهدان به قدرت رسیده و مدعیان دینداری و خداپرستی! آیا از این سرگذشت‌ها نباید عبرت گرفت؟

حافظ می خور و مستی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

و همین عبدالملک وقتی مرگش فرامی رسد و خود را در حال احتضار می بیند، با نهایت تأسف می گوید: «دوست می داشتم که در زندگی حمال بودم و دیگر هیچ.»<sup>۳۱</sup>

**عبدالملک** هنگام مرگ به ۱۷ فرزند می گذاشت و وصیت می کند: «تقوارا رعایت کنید، از اختلاف پرهیز کنید... در جنگ‌ها آزاد مرد باشند و در نیکو کاری نمونه. جنگ، مرگ را پیش از وقت خود نمی آورد، نیکو کاری اجر و پاداش و یادش همیشه می ماند، تلخی مرگ را به شیرینی مبدل می کند. شدت آن را آسان می سازد... به حجاج عنایت داشته باشید، اوست که ما را بر این منبر بالا برد، او شمشیر شماس و دست ولید بر دشمنانش می باشد. به هیچ شکایتی علیه او گوش ندهید، ای ولید (جانشینش) تو به حجاج بیشتر نیاز داری تا او به تو، وقتی من مردم، مردم را به بیعت با خودت دعوت کن، اگر کسی گفت به سرت چنین، تو بگو به شمشیرت این گونه...» دغلكاری و دروغگویی ستمگران را حتی هنگام مرگ بنگرید، که از یک سو آرزو می کند که حمالی باشد و از یک سو سفارش ظالم ترین و خونخوارترین فرد زمان، **حجاج بن یوسف** را به پسرش می کند که او را نگهدارد و به شکایت‌هایی که از او می شود توجه نکند، یعنی هر کاری که می خواهد انجام دهد، آزاد باشد.

نوشته اند که: ولید چون وصیت پدر را شنید، بنای گریستن گذاشت، عبدالملک به او گفت: «این چه کاری است که انجام می دهی؟ مگر ما دوستدار مردم نیستیم و... پس از پرستش خدا و عبادت او، گناهانی مرتکب شدیم، خمر نوشیدیم... خون‌ها آشامیدیم و... چون من بمردم تو خود را آماده کن، پوست پلنگ بیوش، شمشیرت را بردوش بگذار، آن کس را که در برابر تو خود را نشان داد و ادعایی داشت گردن بز و آنها را که ساکن هستند در هایشان کن تا به حال خود بمیرند و...»<sup>۳۲</sup>

اینها وصیت عبدالملک به جانشینش ولید است که او را برای کشتن مردم و پلنگ بودن در مقابل مردم توصیه می کند و به جای

رحمت و انسانیت به او می گوید: همیشه شمشیرت بر دوش باشد و پیوسته آماده کشتن مردم باش!

این خلیفه را با حضرت علی (ع) مقایسه کنید که هنگام اعزام مالک اشتر به مصر ضمن فرمان خود، سفارش به محبت، انصاف و نیکی به مردم. ایشان به مالک اشتر می فرماید: «وَأَشْعِرِ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللِّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ»<sup>۳۳</sup>، ای مالک، دوستی مردم را به قلبت القا کن، به سراسر وجودت محبت به خلق را بفهمان، دوستی آنها را جزو وجودت قرار ده و عنایت به ایشان را وظیفه ات بدان، مبادا، مبادا که برای آنها درنده ای خطرناک باشی که پاره کردن آنها را مغتنم بدانی و بدان افتخار کنی و...

یکی همه وجودش محبت و انسانیت است و دیگری خونخواری و آدمکشی و دشمنی با مردم جزو خمیرمایه او است. آیا این هر دو انسانند و پیشوای مسلمان ها؟ پیامبر (ص) در غدیر خم، علی (ع) را معرفی می کند. برای آن که به جامعه اسلامی بفهماند پیشوایان شما باید همانند علی باشند و مانند او با مردم برخورد داشته باشند.

### خودستایی های عبدالمملک

در تاریخ ابن عساکر نقل شده که در یک شب، چهار خبر ناخوشایند به عبدالمملک رسید که اظهار ناراحتی نکرد و چهره اش دگرگون نشد، یکی قتل عبیدالله زیاد، دیگری کشته شدن حُبیب بن دلجه در حجاز، سوم بر هم خوردن معاهده او با پادشاه روم و چهارم قیام عمرو بن سعید در دمشق؛ جد و هزل او و حجاج مشخص نبود.<sup>۳۴</sup> در حضور آنها نه حرف جدی امکان پذیر بود و نه شوخی، در مورد او آورده اند که کنیز کان بسیاری داشت، برای شهوترانی از بربرها و برای فرزند آوردن از ایرانی ها و برای خدمتگزاری از رومی ها استفاده می کرد.<sup>۳۵</sup>

عبدالمملک بن مروان در خطبه ای خود را می ستاید و خلیفگان پیشین را تخطئه کرده می گوید: «به خدا سوگند من خلیفه ای در مانده و چرب زبان، و گزافه گوئی فرومایه نیستم.»

**ابن ابی الحدید** می نویسد: «اما در مورد عبدالمملک و نادانی او همین بس که شرایع دین اسلام را دگرگون ساخت و در عین حال می خواست در پناه نام همین دین، کار مردم و یاران خویش را بر عهده بگیرد. درباره نادانی او همین بس که می پنداشت بهترین تدبیر در منع بنی هاشم از خلافت این است که بر منابر، علی را لعن کنند، در مجالس او، آن حضرت را به تبهکاری متهم سازند و این مسئله موجب روشنی چشم دشمنان و سرزنش دوستان او خواهد بود، و همین بس که عبدالمملک بر منبر خلافت ایستاد و گفت: «ای مردم به خدا قسم که من خلیفه ای ناتوان، چرب زبان و در مانده نیستم.» و این کسان که از آنان چنین یاد می کند، خلیفگان پیش از او و پیشوایان پیشین هستند، که عبدالمملک به پایداری آنها به خلافت رسیده است... عبدالمملک از همه به خلافت دور تر بود و برای رسیدن به آن به هلاکت می افتاد، منظور عبدالمملک از خلیفه ناتوان، عثمان و چرب زبان، معاویه و

در مانده، یزید است. او بدین وسیله حتی با خاندان خود دشمنی و مخالفت می ورزد... اینها برای اثبات ناشایستگی او کافی است.»<sup>۳۶</sup>

**عبدالمملک** از ماه رمضان نگرانی داشت و از آن می ترسید. او می گفت: «در این ماه متولد شده ام و در این ماه از شیر گرفته شدم، در ماه رمضان قرآن را ختم می کردم، در این ماه به تکلیف رسیدم، ولایت در این ماه به دستم افتاد و در همین ماه خلافت را به چنگ آوردم و از آن می ترسم که مردنم در این ماه اتفاق بیفتد.» وقتی ماه رمضان تمام می شد و به ماه شوال می رسید آرامشی پیدامی کرد و فکر می کرد که از مرگ رسته است،<sup>۳۸</sup> غافل از آن که مرگش در ماه شوال سال ۸۶ اتفاق خواهد افتاد و مسلمان ها از دست خونریز خونخواری، به دست ستمگری دیگر مبتلا می شوند.

### کشتن عمرو بن سعید

**عمرو بن سعید بن عاص**، در سال سوم هجری متولد شده بود، وقتی پدرش سعید از دنیا رفت او هنوز نوجوان بود، او را نزد معاویه بردند، معاویه از او پرسید، پدرت درباره تو به چه کسی سفارش کرده است؟ عمرو و گفت: پدرم سفارش دیگران را به من کرده و درباره من به کسی سفارش نکرده است، این سخن به معنای آن بود که من خود لایق و بسان یک مرد هستم و

احتیاج ندارم که کسی از من سرپرستی کند. معاویه را این سخن و این جسارت خوش آمد و به خاطر این زبان آوری و حاضر جوابی او را «اشدق» نامید و این نام روی او ماند.<sup>۳۹</sup>

در ابتدای کار مروانین، یکی از مشکلات آنها جانشینی عمرو بن سعید برای مروان بود. در **مروج راهط**، قرار بر این گذاشته شده بود که پس از مروان، خالد بن یزید و بعد از او عمرو بن سعید خلیفه شود، ولی چون مروان سوار کار شد و بر اوضاع مسلط گردید راه خلافت را برای پسرانش عبدالمملک و پس از او عبدالعزیز هموار کرد و توجهی به آن دو نداشت، بالاخره عبدالمملک و بعد از او عبدالعزیز را برای جانشینی خود انتخاب کرد. ناراحتی عبدالمملک از وجود و ادعای عمرو بود. مروان، عمرو و خالد را کنار گذاشته بود. پس از کشته شدن مروان، عبدالمملک بر اوضاع مسلط شد و برای آن دو ارزشی قائل نبود و در صدد هلاکت آنها بر آمد.

در سال ۶۸ وقتی که عبدالمملک با سپاهیان برای جنگ با **مُصعب بن زبیر** عازم عراق شد، عمرو بن سعید در دمشق دست به شورش زد. او عده ای را دور خود جمع کرد و آنها با او بیعت کردند و عبدالمملک را از خلافت خلع نمود و خود را خلیفه مسلمین خواند و دمشق را تصرف کرد. وقتی خبر به عبدالمملک رسید با همان سپاهیان مجهز خود از نیمه راه بازگشت و چون امکان جنگیدن در داخل شهر نبود از در ترویوریا وارد شد، با پیغام های فریبنده او را جانشین خود مطرح کرد ولی پس از آن که او تسلیم شد و فریب وعده های عبدالمملک را خورد، پنهانی با وضع فجیعی در سال ۷۰ او را به قتل رسانید.<sup>۴۰</sup> این کار باعث شد که مردم او را به فریبکاری و دغلبازی متهم کنند و علیه او تبلیغ نمایند. مخصوصاً ابن عباس همه جا این عدم وفای به عهد و نادرستی عبدالمملک را که حتی به پسر عمویش

چون ایرانی ها از مختار طرفداری کرده بودند، مُصعب به آنها عنایتی نداشت، ولی عبدالمملک که پیروزی را به دست آورد، آنان را بیشتر مورد توجه قرار داد و بر سهمیه آنها از بیت المال افزود و یکی از رموز ماندگاری او همین شد

بزرگواران  
۱۳۹۱ هجری قمری



هم رحم نکرد و او را کشت، بیان می کرد و او را مورد نکوهش قرار می داد.<sup>۴۱</sup>

عبدالملک مروان در روزگار معاویه، **عمرو بن سعید اشدق** را به سبب کدورتی که میان آنها بود زخمی کرده بود، ولی عمرو از او درگذشت، اما این بار قضا و سرنوشت چنان بود که عبدالملک با دست خود مانند گوسفند، سر عمرو بن سعید اشدق را با شکنجه و آزار از تن جدا کند.<sup>۴۲</sup>

#### علل پیروزی عبدالملک مروان

عبدالملک برای شکست زبیریان بسیار فعالیت کرد و هزینه هایی بسیار صرف نمود و پنهانی برای اشراف بصره و کوفه پول می فرستاد و آنها را در حمایت از عبدالله زبیر سست می کرد، تا این که در نبرد توانست آل زبیر را شکست دهد.<sup>۴۳</sup> در صورتی که پسر زبیر به خاطر بخلی که داشت، از پول های کلانی که در اختیارش بود، حاضر نشد مبالغی را بین مردم پخش کند و ایمان آنها را بخرد، شاید به این رمز و رازی نبرده بود که با پول چه بسیار افرادی را که می توان مطیع ساخت و شاید نمی دانست که ایمان ها و اراده ها همه در معرض فروشند و فقط قیمت هاست که متفاوت است.

معاویه از این راه به نحو احسن استفاده کرد، ولی ابن زبیر می خواست که در این رابطه امساک کند، یکی از علل نابودی و شکستش همین بود. عبدالملک با پول، نیروهای بیشتری را تجهیز کرد، بسیاری از سران قبایل و اشراف را با ارسال هدیه ها و پاداش هارام کرد و در سال ۷۲ به فکر تسخیر عراق افتاد، مصعب نیز که در فکر تسخیر شام بود، و بدان سو لشگری گسیل داشت، اما در این مرحله کاری از پیش نبرد، چون سران لشگرش برای غنیمت و پول می جنگیدند و طرف بنی امیه چرب تر بود، از این روش شکست خوردند.<sup>۴۴</sup>

به طوری که پیش از این اشاره شد، خوارج هم از پشت سر، یا رودر رو یا با جنگ های پارتیزانی پسر زبیر را آرام نمی گذاشتند، همان طور که پس از زبیری ها، پیوسته با بنی امیه درگیر بودند. قاطعانه می توان اظهار نظر کرد که از عوامل شکست زبیری ها و پس از آنها بنی امیه به خاطر حملات خوارج بود. یکی از علل موفقیت خوارج این بود که برای پاداش، هدایا و دستمزد نمی جنگیدند، بلکه فکر می کردند که برای رضای خدای جنگند!

یکی دیگر از علل شکست زبیریان و پیروزی عبدالملک عدم همکاری شیعیان کوفه و ایرانی ها با آنها بود، چون **مصعب بن زبیر** به همراه بصریان و دیگر یارانش، مختار را که شیعه ای مخلص و مؤمن بود، کشته بود. شیعیان از او متنفر بودند و علیه او تبلیغاتی می نمودند و در راه پیشرفت او کارشکنی می کردند. شاید آنها نمی دانستند که بنی امیه پس از به قدرت رسیدن بدتر از آنها خواهند بود<sup>۴۵</sup> و هنگامی که باطل حاکم باشد، از هر جناح و هر خط و باهر اندیشه، مؤمنان مخلص و شایستگان فداکار و حق جو را تحت فشار قرار داده و آنان را وجه المصلحه اعمال خود قرار می دهند، مرغی هستند که در عزا و عروسی قربانیشان می کنند **«الکفرُ ملةٌ واحده»**.

پسران زبیر، چه عبدالله و چه مصعب، کینه توز و قسی القلب و با دشمنان بسیار سختگیر بودند و با خشونت برخورد می کردند. آنها از رحم، عاطفه، محبت و گذشت بهره ای نداشتند. کسانی که حاضر باشند **محمد حقیقه** پسر شایسته حضرت علی را با دیگر

بنی هاشم زنده در آتش بسوزانند، یا با بنی مروان به آن صورت عمل کنند که زن ها را از شوهرها جدا کرده و کودکان را سرگردان بیابان نمایند، خون خوارج را بی محابا بریزند، دیگر محبوبیتی نمی ماند که کسی بخواهد از آنها دفاع کند و یا حامی آنها در جنگ باشد.

در ابتدا مردم به خاطر نفرت از بنی امیه، از زبیریان حمایت کردند و باعث پیشرفتشان شدند تا جایی که شام هم در حال سقوط قرار گرفت، ولی در اثر بی لیاقتی و عدم توان مدیریت، خودخواهی و خودمحوری، از مغز به زمین افتادند. بعضی سردمداران وقتی می بینند افرادی خاص، مزدور یا مأمور و یا مجبور، چند روزی برای آنها زنده باد گفتند و جاوید شاه کشیدند، فکر می کنند که مزدوران در هر شرایطی ماندنی هستند و مردم بر اعمال صحیح و ناصحیح آنان صحه می گذارند. این حاکمان خیلی زود خودخواه می شوند و آنها را غرور می گیرد و خود را گم می کنند و مردم را اسباب و وسایل و حیواناتی مثل اسب و استر خود فرض می کنند که در هر موقعیتی باید ابزار دست آنها باشند و برای آنان شعار و سواری بدهند.

با این که مردم می دانستند پیروزی سپاه شام و فرماندهی حجاج بن یوسف به زیان آنها خواهد شد، ولی دیگر دلبستگی هم به سپاه زبیریان نداشتند و خود را تسلیم سرنوشت نامیون دیگری کردند: **«رَحِمَ اللهُ عَلٰی نَبَاشِ الْاَوَّلِ»**.

فرماندهی خشونت بار حجاج و سپاه مطیع و گوش به فرمان شام، پیروزی را برای بنی امیه به دنبال آورد. اشراف بصره و کوفه پنهانی با عبدالملک ارتباط برقرار کردند. نوشته اند: **«لم یبقَ شریف الا کاتبه»**<sup>۴۶</sup> و تعداد بسیاری از سپاهیان پسر زبیر به سپاه عبدالملک پیوستند. در پایان کار یاران اندکی برای عبدالله زبیر ماندند و او مقاومت کرد تا کشته شد.<sup>۴۷</sup>

کوفیان هر کس را در آستانه پیروزی می دیدند، سر بر آستانش می ساییدند، فرصت طلبانی بودند که حتی امام حسین را برای حاکمیتش دوست می داشتند و چون امکان موفقیت برایش فراهم نشد، به دیگری روی آوردند و عمله ظلم ستمکاران شدند. آنها امتحان خود را تا آن زمان به نامردی و ناپایداری داده بودند تا جایی که دیگر اثری از اشراف کوفه باقی نماند، و مگر دیگر متملقان، چاپلوسان و فرصت طلب ها سرنوشت بهتری خواهند داشت؟

نوشته اند:<sup>۴۸</sup> عبدالملک شخص خونریزی بود که همراه جمعی از حکام ظالمش مثل **حجاج بن یوسف**، **یزید بن مهلب** و **هشام بن اسماعیل** و... با شمشیر، مردم را سر به راه می کردند. او بارها می گفت: **«چیزی جز شمشیر داروی درد مردم نیست.»** و **«كَانَ لَهُ اِقْدَامٌ عَلٰی الدِّمَاءِ وَ كَانَ عُمَّالُهُ عَلٰی مِثْلِ مَذْهَبِهِ»**<sup>۴۹</sup>.

مروان وصیت کرده بود که پس از عبدالملک پسر دیگرش عبدالعزیز، که در مصر ولایت داشت خلیفه شود. او در زمان حیاتش از مردم برای آنها بیعت گرفته بود. مردم زبون و همج الرعاء، باری به هر جهت، هر کسی را که زور داشت و شمشیر در دستش بود، دست های خود را به سوی او دراز می کردند و دنبالش می دویدند. معیار اصلی در همیشه تاریخ، قدرت و سلطه حاکمان بوده است. عبدالملک با ترندهایی که عموماً قدرتمندان به کار می برند، دنبال آن بود که پسران خود را جانشین خود کند و به نوعی می خواست

برادرش عبدالعزیز را از میان بردارد، از این رو با توطئه‌هایی او را کنار زد و بالاخره عبدالعزیز پیش از پایان عمر عبدالملک، از جهان رفت و با آن که از جهان برده شد.<sup>۵۰</sup> او را در سال ۸۵ مسموم کردند.<sup>۵۱</sup>

در دوران پیش از انقلاب، مردم به طنز می‌گفتند: «فلانی را خود کشی کردند». همه حاکمان و زورمداران تاریخ از اول تا امروز دلشان نمی‌آمد که قدرت را از دست بدهند و چون مرگشان را نزدیک می‌دیدند، سعی داشتند پسرانشان را بر مردم تحمیل کنند. مهم نبود که آنها توان مدیریت دارند یا نه. بالاخره این نشان عقب ماندگی است که اسلحه به دست‌ها غیر از طریق مردمی و دموکراسی، حاکمی را بر مردم تحمیل کنند. شمشیر کش‌ها و قداره‌بندها هم کسی را جلو می‌انداختند و حمایت می‌کردند که منافع آنها را تأمین کند. همیشه پشت پرده، نبرد بر سر قدرت و ثروت ادامه داشته است.

عبدالملک یکی از برادرانش به نام **محمد بن مروان** را والی موصل کرد، او به ارمنستان لشکر کشید، مردم آنجا را قتل عام نمود

و بسیاری را اسیر گرفت، با وعده و وعید بزرگان مردم را که تسلیم شده بودند امان داد و در کلیساهای شهر جمعشان کرد و دستور داد که درهای کلیساهارا ببندند و همه را آتش بزنند و چه بسیاری از مردم را با کلیساهایشان سوزاندند و خود در همانجا بماند تا به جهنم سوزانند واصل شد.<sup>۵۲</sup>

و این داستان، یادآور سوزاندن مردم در سینمار کس آبادان در سال ۱۳۵۷ است، که هر دو جنایت نشان دهنده بی‌رحمی و قساوت قلب عاملان آنهاست و سوءاستفاده از دین و از ملیت، دیو و شیطان شدن آدم صورتان و انحطاط و انحراف آدمیت و تباهی اخلاق و معنویت.

### کشتار مردم به نام دین

اصرار من بر نوشتن این مطالب آن است

که جهانیان بدانند این ستمکاران و نامردانی که به نام اسلام و مسلمانی و والی خلیفه و حاکم اسلامی مرتکب چنین کارهایی می‌شدند، افراد بی‌ریشه و بی‌لیاقت و ناخلفی بودند که برای ثروت و قدرت خودشان مردم را می‌کشتند و می‌بستند. مردم باید حساب آنها را از اسلام جدا کنند. در قرآن و اسلام هرگز به کسی اجازه آدمکشی و ستم نمی‌دهند، «لکم دینکم ولی دین» هر کسی در انتخاب راه و مرام خود آزاد است.<sup>۵۳</sup> البته نه برای آدمکشی و ظلم به مردم.

آیندگان باید بدانند که هر کس در هر کجا و در هر زمانی اقدام به کشتن انسانی کرد و به نام دین بر سر مردم کوبید و یا انفجاری پدید آورد و بی‌گناهیانی را کشت و مالی را غارت کرد، این کارها مربوط به اسلام، قرآن و محمد (ص) نیست، اینها بدعت و فساد است که شیفتگان قدرت به جوامع بشری تحمیل می‌کنند. اسلام دین صلح، صفا، دوستی و محبت و دین برادری و برابری است و جز در موارد دفاع و یا قصاص، اجازه کشتن به کسی نمی‌دهد. در اسلام، شکنجه و آزار و مصادره اموال و تجاوز به ناموس مردم وجود ندارد. این موارد

از روزگار بنی امیه آغاز شد و سپس بنی عباس و دیگران آن را دنبال کردند. آیا در زمان پیامبر و یا حضرت علی کسی را به عنوان توطئه و یا اعتراض، مورد آزار یا حبس قرار می‌دادند؟

بر خورد امام علی با طلحه و زبیر و عبدالله پسر زبیر و مروان حکم و عایشه ام‌المؤمنین و دیگر جنگ‌افروزان و توطئه‌گران چگونه بود؟ «تو به پیغمبر چه می‌مانی بگو؟»

به روایت **احمد بن ابی یعقوب**: عبدالملک در سال ۷۵ هجری، حجاج را والی عراق ساخت و با خط خود نامه‌ای برای او نوشت: «...ای حجاج، تو را بر دو عراق کوفه و بصره والی و مسلط ساختم، پس هر گاه وارد کوفه شدی چنان لگد کوبش کن که اهل بصره بدان زبون گردند، و از مدارای با مردم حجاج پرهیز و...» و چون حجاج به کوفه رسید، در حالی که شال سر یا عمامه خود را بر روی صورت و دهان بسته بود و شمشیر و کمان و تیر دانش با او بود روی منبر نشست... پس از مدتی سکوت گفت: «ای اهل عراق و ای اهل ناسازی و دورویی و نافرمانی و زشت‌خویی، همانا امیر... جعبه تیر خود را پراکند و آنها را با دندان امتحان کرد،

تیری را انتخاب کرد که چوبش از همه تلخ‌تر و محکم‌تر بود و آن من بودم. مرا به سوی شما انداخت و علیه شما تازیانه‌ای و شمشیری به گردنم افکند، تازیانه در راه افتاد و گم شد و فقط شمشیر باقی ماند.» سپس تهدیدها کرد و سخن از کشتن داشت، باشد که مردم را بدین وسیله آرام کند.<sup>۵۴</sup> بالاخره او عذابی دردناک بود برای مردم عراق.

گویند که **قبه الصخره** در بیت المقدس، در زمان عبدالملک پایان پذیرفت. در آنجا سکویی قرار دارد که مسلمانان معتقدند در شب معراج، پیامبر عظیم‌الشان اسلام از آنجا به فضای لایتناهی عروج کردند. ترتیب سپاهی منظم و دیوان و دفتری به زبان عربی یا فارسی و ضرب سکه را به دوران عبدالملک مربوط

می‌کنند.<sup>۵۵</sup> در سال ۸۲ هجری یار منستان به دست سپاه بنی امیه فتح شد.<sup>۵۶</sup> عبدالملک در روز شنبه چهاردهم ماه شوال سال ۸۶ در دمشق در سن ۶۶ سالگی از دنیا رفت، مدت خلافتش ۲۱ سال و یک‌ماه و نیم بود، حدود ۱۳ سال و نیمش را آرام و کمتر با جنگ و جدال گذراند، ۱۷ پسر داشت که چهارتن از آنها خلیفه شدند.<sup>۵۷</sup>

نقل شده که عبدالملک در خواب دید که چهار بار در محراب ادرار کرده است، برای او تعبیر کردند که از پسران او چهارتن خلیفه و صاحب محراب می‌شوند.<sup>۵۸</sup> و شاید تعبیر آن باشد که محراب را هم آلوده می‌کنند.

**ابن ابی الحدید** می‌نویسد: «اما عبدالملک بن مروان پدر خلیفگان مروانی که بنی‌امیه بر آنان افتخار می‌کنند، از همه مردم در کفر ریشه‌دارتر بود. جد پدری او **حکم بن عاص** که به خاطر رفتارهای نادرستش، پیامبر او را از مدینه بیرون کرد و جد مادری او معاویه بن مغیره بن ابی‌العاص، که او را هم پیامبر از مدینه بیرون کرد و سه روز به او مهلت داد تا شهر را ترک کند، ولی او حیران در شهر سرگردان

**عبدالملک جانشینش ولید را به کشتن مردم و پلنگ بودن در مقابل مردم توصیه می‌کند و به جای رحمت و انسانیت به او می‌گوید: همیشه شمشیرت بر دوشت باشد و پیوسته آماده کشتن مردم باش! این خلیفه را با حضرت علی (ع) مقایسه کن که هنگام اعزام مالک اشتر به مصر ضمن فرمان خود، سفارش به محبت، انصاف و نیکی به مردم می‌کند**

می گشت. سرانجام علی و عمّار او را یافتند و به سزای اعمالش رساندند. آنان عمیق ترین مردم در کفر و بنی هاشم ریشه دارترین مردم در ایمان و در اسلام بودند و امیر المؤمنین علی (ع) از همگان به ایمان سزاوارتر و قدیمی تر است.<sup>۵۹</sup>

**عبدالملک** را خلیفه ای دانا و باسواد می نویسند. او علاوه بر ظاهر تدبیر و تقدسی که داشت در مجالس علما و شعرا نیز می نشست و با آنها در مسائل ادبی و شعری به مذاکره می پرداخت.<sup>۶۰</sup> عبدالملک می گفت: «من به عاقلی که به من پشت کرده باشد، امیدوار تر از احمقی هستم که به من روی آورده باشد.» در سال ۷۵ هجری به حج رفت و هنگام بازگشت به **حجاج بن یوسف** در عراق حاکمیت مطلق داد<sup>۶۱</sup> و این شاید خشم الهی بود که بر سر مردم عراق فرود آمد.

**حضرت علی (ع)** می فرماید: «شگفتا، مهاجران به درخت نبوت احتجاج می کنند، اما میوه آن را تبه می سازند.»<sup>۶۲</sup> افرادی را می بینیم که فرزندان و یاران امام را مورد اهانت و آزار قرار می دهند، ولی اثر یا تصویر او را گرامی می دارند و به آن افتخار می کنند و اهانت به آثار را گناهی نابخشودنی به شمار می آورند. اصل را فراموش می کنند و به فروع می چسبند! «حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَ عَنكَ اَشْيَاءٌ».

**منصور دوانیقی** در جمعی که درباره علت سقوط بنی امیه و نابودی آنها سخن می گفتند، گفت: «عبدالملک، چنان ستمگری بود که هیچ اهمیت نمی داد چه می کند؟ و لید، دیوانه ای بود که سخن گفتنش سراپا اشتباه و غلط بود، سلیمان، همتش فقط در شهوت و شکمش بود، عمر بن عبدالعزیز، مردی یک چشم در میان کوران بود، مرد آن قوم هشام بود... تا آن که خلافت آنان به دست فرزندان

جوان اسراف کارشان افتاد، که او را در ناز و نعمت پرورده بودند، سپاس عافیت را نداشتند و با مردم بد رفتاری می کردند. در ماندگی از ایشان شروع شد و خداوند آنان را که از مکر او احساس ایمنی می کردند، اندک اندک در مانده فرمود... خداوند عزت ایشان را باز گرفت و جامه خواری بر ایشان پوشاند و نعمت آنان را زایل کرد.»<sup>۶۳</sup>

و دیدیم که **منصور دوانیقی** هم خود هنگام خلافت بدتر از عبدالملک و دیگران عمل کرد و انحراف او هم بسیار بود. چه بسیاری از تندروان، انقلابیون و کودتاگرانی را دیدیم که وقتی به قدرت و حاکمیت رسیدند، خشن تر و خونخوارتر از اسلاف خود با مردم برخورد کردند. وعده های آزادی، رفاه، مردم سالاری و عدالت را که داده بودند، فراموش نمودند.

#### در گذشتگان زمان عبدالملک

افراد معروفی که در زمان عبدالملک بدرود زندگی گفتند<sup>۶۴</sup> عبارت بودند از: **عبدالله بن عمر**، **اسماء بنت ابوبکر**، **ابوسعید**

**الخُدَری**، **رافع بن خدیج**، **جابر بن عبدالله انصاری**، **عبدالله بن جعفر بن ابی طالب** (شوهر حضرت زینب)، **شُرَیح قاضی**، **ابان بن عثمان**، **الاعشى** (شاعر)، **خالد بن یزید بن معاویه**، **محمد حنفیه**، **عمر و بن حُرَیث**، **عمر و بن سلمة الجرمی** و ...

**خالد بن یزید** جوان بود و عبدالملک چون احتمال می داد در آینده مدعی خلافت شود (چون از ابتدا قول جانشینی به او داده شده بود) از او نگران بود، از این رو احتمال داده می شود که او را نیز مانند **عمر و بن سعید** به قتل رسانده باشد و وسیله مرگ او و پیوستن به پدراش را فراهم کرده باشد.

**شُرَیح قاضی** نیز از زمان عمر بن خطاب قاضی کوفه شد. او درست ۶۰ سال، حتی در زمان حضرت علی قاضی بود، قضاوت او بود که فتوای قتل **امام حسین** را صادر کرد، قاضی بودن او تا زمان عبدالملک مروان ادامه داشت. او در سن ۹۷ سالگی از **حجاج بن یوسف** خواست که او را از قضاوت معاف دارد. **حجاج**، استعفای او را پذیرفت، از آن پس سه سال در خانه نشست و به استراحت پرداخت تا این که در سن ۱۰۰ سالگی در سال ۷۵ هجری بدرود زندگی گفت.<sup>۶۵</sup>

افراد معروف دیگری که در این زمان به روایت مرحوم **حاج شیخ عباس قمی**<sup>۶۶</sup> از دنیا رفتند عبارت بودند از: **احنف بن قیس** از اصحاب حضرت علی در سال ۶۷، **زید بن ارقم** از اصحاب پیامبر، **عبدالله بن عباس** (ابوالعباس) در سال ۶۸ در طائف در سن ۷۱ سالگی، **ابوالاسود دؤلی** که قاضی بصره و از جمع کنندگان قرآن بود. در سال ۷۰، **عمر و بن سعید بن عاص**، که به دستور عبدالملک کشته شد و **عاصم بن عمر خطّاب**، جد مادری عمر بن عبدالعزیز، در سال ۷۳ **مُصعب** و **عبدالله پسران زبیر** کشته شدند. در سال ۷۴ **عبدالله عمر**، **ابوسعید خُدَری** و **سلمه بن اکوع** وفات یافتند. در سال ۸۷ **جابر بن عبدالله انصاری** وفات یافت،

او ۹۰ سال عمر کرد و **سلام حضرت رسول (ص)** را به امام **محمد بن علی**، **باقر العلوم (ع)** رسانید. در سال ۸۱ هجری بود که **محمد حنفیه** پسر حضرت علی در مدینه از دنیا رفت، او را در قبرستان بقیع و یا کوه رَضوی دفن کردند، عمر شریفش ۶۵ سال بود.

در سال ۸۲ **جمیل بن عبدالله** شاعر معروف وفات کرد، در سال ۸۳ **کمیل بن زیاد** به دست **حجاج** شهید شد، در سال ۸۰ **عبدالله بن جعفر بن ابی طالب** در ابواء از دنیا رفت، در سال ۸۳ ولادت **حضرت صادق (ع)** اتفاق افتاد، در سال ۸۴ **عبدالرحمن بن محمد بن اشعث**، والی سیستان، سر به شورش نهاد، در همین سال **حجاج** شهر واسط را در عراق بنا کرد.

در سال ۸۶ **عبدالملک مروان** مرد و پسرش **ولید** به جای او نشست. شورش **عبدالرحمن بن محمد بن اشعث** با همراهی بسیاری از مردم کوفه انجام شد، او از قبیله کنده بود، نهضت او با اشراف کوفه حدود سال ۸۲ شروع شد. پدرش و دو برادرش در جنگ با مختار در سال ۶۷ کشته شده بودند.<sup>۶۷</sup>

**حضرت علی به مالک اشتر می فرماید: ای مالک، دوستی مردم را به قلبت القا کن، به سراسر وجودت محبت به خلق را بفهمان، دوستی آنها را جزو وجودت قرار ده و عنایت به ایشان را وظیفه ات بدان، مبدا، مبدا که برای آنها درنده ای خطرناک باشی که پاره کردن آنها را مغتنم بدانی و بدان افتخار کنی و...**

عبدالرحمن ابتدا فرمانده حجاج در سپاه اعزامی به سیستان و بلوچستان بود. پس از مدتی به همراهی جمعی از مردم کوفه و موالی ایرانی‌های اسیر شده پیشین و سپاهیانش تصمیم می‌گیرد که حجاج را از میان بردارد، از این رو حجاج را دشمن خدا و فرعون زمان معرفی می‌کند و این که مردم را با وسیله قرار دادن دین به میدان می‌کشاند، او ابتدا بر سپاهیان شام که چندان دین و مسلمانی رانمی‌شناختند و رهبری بنی‌امیه برای آنها مینابود پیروزی می‌شود، ولی پس از آن که سپاه حجاج به بصره داخل می‌شوند، جنگ با آنها در شهر امکان‌پذیر نمی‌شود و منجر به شکست اشعثیان می‌گردد. سپاه کوفه که بد سابقه بودند، مثل همیشه نافرمانی می‌کنند و متفرق می‌شوند و راه شهر و دیار خود را در پیش می‌گیرند و عبدالرحمن را رها می‌کنند. عبدالملک هم از یک سو سپاه حجاج را تقویت می‌کرد و از سوی دیگر به شورشیان قول می‌داد که حجاج را از کار برکنار خواهد کرد. بالاخره بین شورشیان اختلاف انداختند و بر آنها پیروز شدند و دین مداریشان را به سخره گرفتند. سپاه عبدالرحمن را شهر به شهر دنبال کردند تا همه را نابود ساختند. به هر کجا که پناه می‌بردند حاکمان مز دور عبدالملک و حجاج بن یوسف، با حیلۀ آنها را کشته و سرشان را برای حجاج می‌فرستادند.<sup>۶۸</sup> «وَمَا أُوْهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوًى لِلظَّالِمِينَ».<sup>۶۹</sup>

#### پی‌نوشت:

- ۱- شرح ابن ابی‌الحدید، ص ۲۶۳، ج ۳.
- ۲- تاریخ الخلفاء (سیوطی)، ص ۲۴۱.
- ۳- همان.
- ۴- انساب الاشراف، ص ۱۵۵.
- ۵- تاریخ تمدن اسلام (جرجی زیدان)، ترجمه علی‌جوهر کلام، ص ۷۲۰.
- ۶- الفتوح، ج ۶، ص ۲۵۶.
- ۷- مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۸.
- ۸- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۲.
- ۹- تاریخ تمدن اسلام (جرجی زیدان) ترجمه علی‌جوهر کلام، ص ۶۵ و پاورقی.
- ۱۰- همان، ص ۱۵۳.
- ۱۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳۳.
- ۱۲- الفتوح، ج ۶، ص ۲۶۶.
- ۱۳- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵.
- ۱۴- تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۵.
- ۱۵- وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۷۳- الفتوح، ج ۶، ص ۲۷۹.
- ۱۶- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵- تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۱.
- ۱۷- تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۵.
- ۱۸- تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۴.
- ۱۹- چاپ دارالقلم بیروت، ۱۹۸۶، ص ۲۴۲- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۴۴.
- ۲۰- تممه المنتهی، ص ۷۸.
- ۲۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید (جلوه تاریخ)، ج ۸، ص ۲۵۸.
- ۲۲- عنکبوت: آیه ۲.
- ۲۳- تاریخ الخلفاء، از ص ۲۴۴.
- ۲۴- در کتاب «موش و گربه»، دیوان اشعار و آثار دیگری نیز دارد.
- ۲۵- اسدالله خان شه ناصری، اصفهان.
- ۲۶- لا یتقل = حرفی نزن. محتسب = کسی که از خلاف شرع منع می‌کند و حد می‌زند. لایتخف = مترس. لقمه شبهه = خوراک حلال و حرام مخلوط، حق و باطل نامشخص. پاردم =

- چرمی که از زیر دم اسب یا استر به زین یا پالان می‌دوزند.
- ۲۷- تاریخ الخلفاء ص ۲۴۳.
- ۲۸- همان.
- ۲۹- همان، ص ۲۴۵.
- ۳۰- همان.
- ۳۱- همان، ص ۲۴۶.
- ۳۲- همان، ص ۲۴۷.
- ۳۳- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، ص ۹۸۴.
- ۳۴- تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۷.
- ۳۵- همان، ص ۲۴۸.
- ۳۶- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید (دکتر محمود مهدوی دامغانی)، ج ۳، ص ۱۵۴.
- ۳۷- همان، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۱۵.
- ۳۸- تاریخ الخلفاء (سیوطی)، ص ۲۴۸.
- ۳۹- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۹۹- انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۳۷- مروج الذهب (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۲.
- ۴۰- انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۴۴.
- ۴۱- همان، ج ۴، ص ۱۵۵.
- ۴۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۵- نهج البلاغه، ج ۶، ص ۸۲.
- ۴۳- الاغانی، ج ۱، ص ۲۲- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۹۷.
- ۴۴- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵- بلاذری، ج ۴، ص ۱۶۱.
- ۴۵- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳۳.
- ۴۶- همان.
- ۴۷- مروج الذهب (مسعودی)، ج ۳، ص ۹.
- ۴۸- تممه المنتهی، ص ۷۹.
- ۴۹- تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۴.
- ۵۰- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲.
- ۵۱- همان.
- ۵۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۱- فتوح البلدان، ص ۲۰۷.
- ۵۳- کافرون: ۶.
- ۵۴- (ابن واضح یعقوبی) در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ص ۲۲۳، و نقل از مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۳۴.
- ۵۵- تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۴.
- ۵۶- همان و تممه المنتهی، ص ۹۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۰، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
- ۵۷- همان، ص ۲۴۱.
- ۵۸- تممه المنتهی، ص ۹۶.
- ۵۹- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید (جلوه تاریخ)، ج ۶- ص ۴۰۱ (ذیل نامه ۲۸ حضرت علی (ع)).
- ۶۰- همان، ج ۷، ص ۲۳۱ و ص ۲۶۰.
- ۶۱- تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۱.
- ۶۲- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۴۰.
- ۶۳- همان، ص ۴۱۸.
- ۶۴- تاریخ الخلفاء (سیوطی)، ص ۲۴۹.
- ۶۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید (ترجمه)، ج ۶، ص ۲۱.
- ۶۶- تممه المنتهی، ص ۹۲.
- ۶۷- مروج الذهب (ترجمه)، ج ۲، ص ۱۰۲.
- ۶۸- امویان (جرالد هاو تینگ)، ص ۸۴ و ۸۵، نقل به اختصار.
- ۶۹- آل عمران: ۱۵۱.



# تقابل استبداد با مشروطه نوپا

حسین جلیلی

انقلاب مشروطه یکی از نقاط عطف تاریخ کشور ماست. اهمیت آن در مطالبات انباشته تاریخی مردم، یعنی تغییرات بنیادین در ساختار فرهنگی و سیاسی کشور نهفته است. ضمن این که این انتظار همواره وجود داشت که تغییراتی نیز در ساختار اقتصادی نظام مشروطه ایجاد شود. از آنجا که این مطالبات با موانع و محدودیت‌های نظام استبدادی حاکم در ایران عمر قاجار و زیاده‌خواهی‌ها و رقابت‌های استعماری کشورهای قدرتمند اروپایی از خارج روبه‌رو شد، روند تغییرات یادشده به مسیرهای مختلفی کشانده شد که از اهداف بنیادینش بازماند. در این بررسی به یکی از موانع عمده داخلی انقلاب مشروطه، یعنی استبداد دیرپای حکومت قاجار که در شمایل استبداد محمدعلی شاهی قامت کشیده و استبداد صغیرش (خرداد ۱۲۸۷ - تیر ۱۲۸۸ ش / ژوئیه ۱۹۰۷ - ژوئیه ۱۹۰۸ م) خوانده‌اند می‌پردازیم.

هرچند مطالعات فراوانی از اندیشمندان داخلی و خارجی در این زمینه وجود دارد و نظرات مختلفی نیز در این بررسی‌ها ارائه شده است و هریک از دیدگاهی به این موضوع پرداخته‌اند، اما نظر به این که دوره کوتاه استبداد محمدعلی شاه منظور نظر این نوشتار است، از این رو از بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد این انقلاب صرف نظر کرده و تنها به دوره مورد نظر این بررسی، یعنی دوره استبداد صغیر بسنده می‌کنیم.

## خصایل محمدعلی میرزا

محمدعلی میرزا در ۱۴ ربیع الثانی سال ۱۲۸۹ هجری در تبریز متولد شد. پدرش مظفرالدین شاه و مادرش ام‌الخاقان دختر میرزا تقی خان امیر نظام اتابک (امیر کبیر) بود که مظفرالدین شاه او را به بدی اعمال و افعال زشتش مطلقه نمود. در سال ۱۲۹۲ که طفلی سه ساله بود با مادر مطلقه خود به تهران آمد و دو سال نزد مادر خود ام‌الخاقان بود، سپس شکوه السلطنه دختر شعاع السلطنه مرحومه که والدۀ مظفرالدین شاه بود حضانت او را متقبل شده او را در اندرون ناصرالدین شاه نگاه داشت. در سال ۱۳۰۱ که جوانی ۱۲ ساله بود مظفرالدین شاه او را به تبریز عودت داد و نزد خود نگاه داشت.<sup>(۱)</sup>

در سال ۱۳۱۳ هجری قمری به ولیعهدی منصوب و به آذربایجان مأمور گردید. پس از فوت مظفرالدین شاه به تخت جلوس کرد و قانون اساسی مشروطیت را که پدرش امضا کرده بود صحه گذاشت و قول داد از همه جهت با اساس مشروطه همراه باشد، اما چون طبعاً مستبد و خودخواه بود و ستم‌پیشه و در تحت نفوذ چندتن از دشمنان مشروطیت مانند امیر بهادر وزیر جنگ دربار و لیاخوف روسی فرمانده قزاقخانه قرار گرفت. کمی پس از جلوس به تخت به دشمنی با مشروطه و پیشوایان آن از هیچ گونه اقدامی خودداری نکرد.<sup>(۲)</sup>

سختگیری، سنگدلی، خست و نلنات محمدعلی میرزا با پدر علیعلی و محتاطش

محمدعلی میرزا با پدر علیعلی و محتاطش بسیار تفاوت داشت، مردی مغرور و بوالهوس و خودکامه‌ای بی رحم بود. او راحت طلب و تن پرور بود و به هیچ وجه ملاحظه و رعایت زیر دست رانداشت. به هر کس نیاز پیدای می کرد با او با کمال ملامیت و مهربانی رفتار می کرد. پس از رفع نیازش مانند این بود که او را هیچ نمی شناسد. همیشه با اشخاص نانچیب، پست و قطاع‌الطریق که اسباب صدمه و خانه خرابی مردم بودند و ثوق پیدای می کرد و تمام مشورت خود را در کارها با آن اشخاص می نمود. جز پول به هیچ چیز دیگر علاقه نداشت، دیده شد که جواهر، شال، قالیچه‌های قیمتی و اسباب آنتیک را می بخشید، اما یک قران پول نقد به احدی نمی داد. مستبد به رأی بود. اگر هم در کاری با کسی مشورت می کرد

بسیار تفاوت داشت، مردی مغرور و بوالهوس و خودکامه‌ای بی رحم بود. او راحت طلب و تن پرور بود و به هیچ وجه ملاحظه و رعایت زیر دست رانداشت. به هر کس نیاز پیدای می کرد با او با کمال ملامیت و مهربانی رفتار می کرد. پس از رفع نیازش مانند این بود که او را هیچ نمی شناسد. همیشه با اشخاص نانچیب، پست و قطاع‌الطریق که اسباب صدمه و خانه خرابی مردم بودند و ثوق پیدای می کرد و تمام مشورت خود را در کارها با آن اشخاص می نمود. جز پول به هیچ چیز دیگر علاقه نداشت، دیده شد که جواهر، شال، قالیچه‌های قیمتی و اسباب آنتیک را می بخشید، اما یک قران پول نقد به احدی نمی داد. مستبد به رأی بود. اگر هم در کاری با کسی مشورت می کرد

عمل به رأی خود را مقدم می داشت. هر کس با میل و اراده او رفتار می کرد او را محرم اسرار خود قرار می داد، اگر چه به ضررش هم بود و هر کس صلاح و خیر او را می گفت اگر مُنافی با اراده اش بود از او متنفر و متزجر می شد.<sup>(۴)</sup>

در سال‌های ولیعهدی خود در تبریز با ستمگری فرمان رانده بود و عادت راینسی یا واگذاری قدرت نداشت، معتقد بود پدرش خطب کرد تسلیم مشروطه خواهان شد و به گمان او چنانچه زور و قهر بیشتر به کار رفته بود جنبش مشروطه از هم می پاشید، حاضر نبود چیزی از قدرتش کاسته شود و معروف است که گفته: «ایجاد مجلس ایرادی ندارد به شرط آن که در امور دولت و سیاست دخالت نکند.»<sup>(۵)</sup>

در سنگدلی، زور گویی و غارت اموال مردم نیز بد

### دوران ولیعهدی در تبریز

چنانکه اشاره کردیم محمدعلی میرزا در تبریز متولد شده بود و در وقتی که جوانی ۱۲ ساله بود مظفرالدین شاه او را به تبریز نزد خود فراخوانده بود. تبریز در حکومت قاجارها جایگاه ولیعهد بود. شاه آینده از این شهر به سوی پایتخت به راه می افتاد. شیوه حکومت در عهد ولیعهدی محمدعلی میرزا تغییر نکرده بود. در اکثر قریب به اتفاق ستمگری های عمال حکومت، دست محمدعلی میرزا آشکار و پنهان در کار بود. مسئله نان و کمیابی آن یکی از آنها بود. مالکان گندم را به موقع برای فروش عرضه نمی کردند و آن را در انبارها چنان احتکار می کردند که نان کمیاب می شد و آنگاه گندم ها را بیرون می دادند و به قیمت های گزاف می فروختند. در این خیانت افراد زیادی از مالکان، بازرگانان، روحانی نماها و دولتمردان دست داشته و ذینفع بودند. ولیعهد هم یکی از آنان بود، زیرا خود وزنش مالک چندین پارچه ده در آذربایجان بودند. (۱۰)

مظفرالدین شاه در سال ۱۳۰۶ ق. فوج امیریه را که قراول مخصوص ارتک حکومتی تبریز بود به محمدعلی میرزای ۱۷ ساله سپرد. چون آن زمان محمدعلی میرزا پیشکار و مربی صحیحی نداشت خود به شخصه به امورات فوج رسیدگی می کرد و در کارها فعال مایشاء بود و چون در زمان استبداد هر فوجی و حکومتی به کسی می دادند برای نان خانه او بود، به این جهت هم و عزم محمدعلی میرزا مصروف دخل و جمع پول بود و از مجالست اختیار و ابرار منصرف و از تحصیل علوم و کمالات منحرف، با اشخاص رذل جلیس، با ناکسان انیس، مردم پست و شریر و او باش و الواد را طرف و ثوق و اعتماد خویش قرار داده به کارهای زشت عادی

شد، مثلاً از سربازی دو قران و سه قران می گرفت و او را از سر خدمت مرخص خانه می کرد (۱۱) و نیز در این ایام اداره را پورتچی و خفیه نویس تشکیل داده و سالانه مبلغی مخارج آن اداره می کرد و همه جا پورتچی می گذاشت که مردم با دوست و آشنای خود نمی توانستند صحبت از وضع و رفتار و ظلم او و کسانش کنند. حتی کسی نزد عیال و اولاد خود هم جرأت مذاکره اعمال ولیعهد را نداشت. (۱۲)

محمدعلی میرزا در همان آغاز ولیعهدی خود در تبریز دست به جنایت بزرگی زد که نه تنها خشم و نفرت مردم آذربایجان، بلکه آزادیخواهان سراسر ایران و برخی نقاط جهان را برانگیخت و آن این که سه نفر نخبه از نمایندگان اندیشه های نو (شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن خان خبیرالملک) را در مقر حکومت خود مانند گوسفند سر برید و پوست سر آنها را با کاه پر کرد و به نشانه ار مغان نزد شاه نیکدل [! افرستاد. (۱۳)

رفتارهای ولیعهد در مردم اثرات بسیار ناخوشایندی بر جای می گذاشت، او آشکارا خود را به روس ها می چسباند. نمونه این وابستگی ظاهر شدن او در

**محمدعلی میرزا در همان آغاز ولیعهدی خود در تبریز دست به جنایت بزرگی زد که نه تنها خشم و نفرت مردم آذربایجان، بلکه آزادیخواهان سراسر ایران و برخی نقاط جهان را برانگیخت و آن این که سه نفر نخبه از نمایندگان اندیشه های نو (شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن خان خبیرالملک) را در مقر حکومت خود مانند گوسفند سر برید و پوست سر آنها را با کاه پر کرد و به نشانه ار مغان نزد شاه نیکدل افرستاد**



محمدعلی میرزا

طولایی داشت. در این زمینه ناظم الاسلام کرمانی می نویسد: «از قراری مشهور است اکثر شب ها با چند نفری از مخصوصان خود سوار می شده، می رفتند به خارج شهر تبریز برای شکار رعیت بیچاره، چون در ایران مرسوم است که دهاتی ها و رعایای نزدیک هر شهری جنس فروشی خود را مانند شیر، ماست، تخم مرغ، هیزم، ذغال یا متاعی دیگر حمل کرده و به شهر می آوردند. این پادشاه زاده با چند نفر از خواص خود، نصف شب از دارالحکومه حرکت می کرده و در بین راه یکی دو تا یاز یادتر از رعیت بیچاره را که از آن شهر مراجعت می کردند گرفته، اگر جنس و پولی همراه داشت آن را می گرفتند و گرنه الاغ او را گرفته می فرستادند به دهات خود یا جاهای دور دست که در آنجاها به فروش می رسید.» (۱۴)

### باور و اعتقادات

محمدعلی میرزا همان گونه که در برخی منابع تاریخ معاصر ذکر شده است (۱۵) به خرافات و اعمال سحر و جادو به شدت باورمند بود و این به واسطه مجالست با خواص طماع رذل و پست فطرت بود. بعضی اشخاص در اطراف وی بودند که این باور و خیالات را در او تقویت و تشدید می کردند. مثلاً دعانویس چند کلمه برایش می نوشت که اگر این نوشته را با خود داشته باشید بر دشمن مظفر و غالب می شوید. پس از رحلت پدر و جلوس بهاریکه سلطنت باز این اشخاص خاطر جمعی به او می دادند که تو بر ملت غالب خواهی شد و مشروطه ایران فنا و نابود می شود. در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه با مجلس طرف شد، در یک عمارت بزرگ جمعی از علما و... نشستند و فتوای قتل و کلاهی مجلس را می دادند. در میدان توپخانه و ارتک دولتی سرباز، سوار، قزاق و چهار عراده توپ حاضر، مهیا و مستعد حمله به مجلس، لکن این پادشاه به هیچ یک

از این اسباب اعتماد نداشت، تمام اعتماد و ثوق و نقطه توجش به یک مکانی بود که چند نفر مسلمان و یهودی در آنجا مشغول جادو بودند و در بین آنها یک نفر دعانویس بود که نسبت به دیگران باهوش و از استعداد ملت با اطلاع بود. او خبر خوشی به شاه نمی داد و می گفت شاه قرآن دارد و صلاح او در صلح است. (۱۶) محمدعلی میرزا به استخاره نیز متوسل می شد اگر چه غالباً به آنها عمل نمی کرد، در زیر نمونه هایی از استخاره های وی نقل می شود:

۱- بسم الله الرحمن الرحيم، پرورد گارا اگر من از این سلطنت استعفا کنم و به کلی خودم را خارج کنم و سلطان احمد را به جای خودم به سلطنت برقرار کنم عاقبت برای من خوب است و پشیمانی ندارد که استخاره خوب بیاید والا، یا دلیل المتحیرین، یا الله! محمدعلی

۲- بسم الله الرحمن الرحيم، پرورد گارا اگر من امشب توپ به در مجلس بفرستم و فردا با قوه جبری به مردم را اسکات نمایم... اینک جواب یکی از استخاره ها: ...آیه می فرماید تترسید ما با شما هستیم کارها را می بینیم... حرف ها را می شنویم. این کار با اقدام شود غلبه قطعی است اگر چه زحمت در اول

شمایل قزاق و مباحات کردن به این آراستگی بود. باین لباس عکس می گرفت و بین مردم پراکنده می کرد. (۱۴) او از شاپشال روسی که به ظاهر معلم زبان او بود در همه کارها دستوری می گرفت. ایام محرم به عزاداری می پرداخت، با پای برهنه در کوچه ها حرکت کرده و ۴۰ شمع در ۴۰ مسجد روشن می کرد. (۱۵)

ناظم الاسلام کرمانی می نویسد: «با این که در ولایتعهدی او به مردم سخت گذشت باز مردم امید داشتند که آتیه ایران خوب خواهد شد و حُسن ظن مردم او را به شجاعت و انتظام ملکی و حُسن اداره و قبض ید ظاهر می ساخت، او هم در جلب قلوب رعیت پایتخت و علمای تهران سعی بود. در آخرین مناقشه ملت با دولت و مخالفت عین الدوله [صدر اعظم مظفرالدین شاه] با علما تلگرافاً توصیه به پدر تاجدار خود در اصلاح ذات البین و قبول خواهش های ملت استدعا نمود.» (۱۶)

ناظم الاسلام کرمانی به اسباب همراهی محمدعلی میرزا با ملت اشاره ای

نداشته است، در حالی که انگیزه ولیعهد به کشمکش وی با عین الدوله (عبدالمجید میرزا) صدر اعظم مظفرالدین شاه مربوط می شد، چرا که صدر اعظم پنهانی تلاش می کرد یکی از برادران محمدعلی میرزا، شجاع السلطنه (ملک منصور میرزا) یا سالار الدوله (ابوالفتح میرزا) را به سلطنت برساند. (۱۷)

#### تقابل استبداد با مشروطه نوپا

دوران ولیعهدی محمدعلی میرزا با مرگ پدرش در تهران که با موج مشروطه خواهی قرین شده بود به سر آمد و ولیعهد با وجود صحنه گذاری بر مشروطه و وفاداری به آن با پدرش همراهی کرده بود، او به روش پدرش علاقه مند نبود و بیشتر مایل بود مانند پدر بزرگش ناصرالدین شاه حکومت کند، زیرا به قول دولت آبادی: «او از ابتدای سلطنت بزرگتر همتی که دارد این است که خود را از قید و بند مشروطیت که قهر اختیارات و عایدات او را هم محدود خواهد ساخت رهایی بخشد.» (۱۸)

از دوران ولیعهدی و سپس دوران کوتاه سلطنتش (۱۳۲۷-۱۳۲۴ ق) در تقابل و ضدیت با مجلس و مشروطه بود و همواره رفتار، اعمال، همدستی و نقشه های او به کمک عوامل داخلی و خارجی در برچیدن مجلس، انجمن ها، احزاب و تکاپوهای آزادیخواهانه مبتنی بود. در این رابطه کسروی نقل می کند: «محمدعلی میرزا از گام نخست با مشروطه بدخواهی می نمود و می کوشید، چه هنگامی که در تبریز می بود و چه پس از آن که به تهران آمد، هر چند زمان یکبار نقشه ای برای برانداختن مجلس می کشید.» (۱۹)

محمدعلی شاه برای تحقق نیات استبدادی خود و تلاشی مشروطه و بنیادهای جدید آن با حمایت دولت روسیه و عوامل وابسته به خود در داخل از هیچ کس دریغ نمی ورزید. او بدون اتلاف وقت به نابودی دستاوردهای انقلاب مشروطه کمر بست، یکی از نقشه های وی احضار

میرزا علی اصغر خان امین السلطان ملقب به اتابک اعظم بود که در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه مقام صدر اعظمی را به عهده داشت.

#### مخالفت با متمم قانون اساسی

همان گونه که پیشتر اشاره شد اهمیت مشروطه خواهی حول ساختارهای بنیادین آینده حکومت نوپا شکل می گرفت. به همین علت محمدعلی شاه پنهان و آشکار بر براندازی بنیان جدید مبادرت می ورزید. اوج این چالش زمانی بود که او به طور جدی دریافته بود که شاکله جدید، مانورهای قدرت و زیاده خواهی های او را محدود و محصور می نماید، به همین خاطر قانونی که مبتنی بر یک نظام پارلمانی بود و مشروطه خواهان با عجله به تنظیمش همت گماشته بودند و اکنون یک سند نهایی موسوم به متمم قانون اساسی برایش تدارک دیده اند، شاه از تأیید و امضای آن امتناع می نماید، چرا که در یک بخش از این سند: «منشور حقوق، مساوات هر یک از افراد جامعه در

برابر قانون، امنیت جانی، مالی و ناموسی، مصونیت از بازداشت خودسرانه، آزادی انتشار روزنامه ها و تشکیل انجمن ها را تضمین می کرد، بخش دوم در عین تأیید اصولی تفکیک قوا، قدرت را به قوه مقننه در برابر قوه مجریه تفویض می کرد.» (۲۰) طبیعی بود که محمدعلی شاه نمی توانست خود را در برابر رعیت مسئول نداند! او اعلام داشت به عنوان مسلمان حقیقی، لفظ اسلامی مشروطه را می پذیرد، اما اصطلاح بیگانه مشروطه را نمی تواند بپذیرد. وی به همین سیاق به قانون اساسی آلمان علاقه نشان داد و پیشنهاد کرد که رئیس کشور همه وزرا از جمله وزیر جنگ را منصوب کند، فرماندهی اسمی و رسمی نیروهای مسلح را بر عهده گیرد و بر ۱۰ هزار محافظ خود نظارت شخصی داشته باشد. این پیشنهادهای متقابل، اعتراض مردم را در شهرهای عمده به ویژه تهران، تبریز، اصفهان و... برانگیخت. شاه هر اسان از ترور و راهپیمایی عمومی عقب نشست. پس از این عقب نشینی ناصرالملک تحصیل کرده آکسفورد و اشرافی آزادمنش [!] را صدر اعظم قرار داد و خودش نیز فروتنانه [!] در مجلس ملی حضور یافت و عهد کرده به قانون اساسی احترام گذارد و مُهر سلطنتی را به متمم قانون اساسی زد. (۲۱) در کتاب آبی به همراهی محمدعلی شاه و سواد و دستخط وی اشاره شده است: «بسم تبارک و تعالی، متمم نظامنامه اساسی ملاحظه شد تماماً صحیح است و شخص همایون ما انشالله حافظ و ناظر کلیه آن خواهیم بود، اعقاب و اولاد ما هم انشالله مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند بود. ۲۹ شعبان قوی ییل ۱۳۲۵ در قصر سلطنتی تهران.» (۲۲)

#### احضار اتابک اعظم از اروپا

محمدعلی شاه از آغاز کار بنا بر نیت قبلی تصمیم به دعوت از اتابک می گیرد، ناراضیتی وی از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدر اعظم موجب شد که وی در محرم ۱۳۲۵ ق او را برکنار نمود و تا ورود

**دوران ولیعهدی محمدعلی میرزا با مرگ پدرش در تهران که با موج مشروطه خواهی قرین شده بود به سر آمد و ولیعهد با وجود صحنه گذاری بر مشروطه و وفاداری به آن با پدرش همراهی کرده بود، او به روش پدرش علاقه مند نبود و بیشتر مایل بود مانند پدر بزرگش ناصرالدین شاه حکومت کند، زیرا به قول دولت آبادی: «او از ابتدای سلطنت بزرگتر همتی که دارد این است که خود را از قید و بند مشروطیت که قهر اختیارات و عایدات او را هم محدود خواهد ساخت رهایی بخشد.»**





اتابک، دولتی موقتی به سرپرستی «وزیرافخم» بر امور مملکت نظارت می کرد. (۳۳) محمدعلی شاه قصدش از احضار اتابک برچیدن بساط مشروطه خواهی بود. میرزا علی اصغر خان اتابک در دوره مظفرالدین شاه در ۲۱ رجب ۱۳۲۱ مجبور به استعفا شده بود پس از استعفا به نقاط مختلف سفر کرده از جمله سیبری، مسکو، پکن، توکیو، همچنین سفر کوتاهی نیز به امریکا نمود. وی از طریق مصر و مدیترانه به مکه وارد و به زیارت مشرف



داد. سلطنت طلبان در اوایل دی ماه توانستند حمایت شیخ فضل الله نوری مجتهد بسیار مورد احترام را که در اعتراض های سال ۱۲۸۵ با بهبهانی و طباطبایی همراهی کرده بود، جلب کنند. او از مسلمان های مؤمن خواست که در میدان توپخانه برای دفاع از «شریعت» در برابر مشروطه خواهان «کافر» گرد آیند... اما راهپیمایی در برابر حمایت عمومی گسترده ای که از مجلس ملی به عمل آمد لغو شد. هنگامی که «جامعه اصناف»

اعتصابی عمومی در بازار و به پشتیبانی از مشروطه و قانون اساسی ترتیب داد ۱۰۰ نفر از جمله حدود هفت هزار داوطلب مسلح از «انجمن آذربایجانی ها» و «جامعه فارغ التحصیلان کالج» برای دفاع از مجلس ملی بسیج شدند. (۲۶) محمدعلی شاه که او را از مجلس چنین دید، دست به عقب نشینی زد.

یرواند آبراهامیان می نویسد: «او از حامیانش خواست که متفرق شوند پذیرفت که بریگاد (فوج) قزاق به وزارت جنگ ملحق شود قول داد شرکت لوطی ها و درباریان را در تظاهرات قدغن کند و دوباره سوگند خورد که به قانون اساسی وفادار باشد. او نتوانسته بود انقلاب را براندازد،

اما موفق شده بود حامیانی را بر ضد آن گرد آورد، عواملی چند موقعیت سلطنت طلبان را در اوایل ۱۲۸۷ بهبود بیشتری بخشید.» (۲۷)

### سیاست روس و انگلیس در مخالفت با مشروطه خواهان

قرارداد ۱۲۸۶ ش/ ۱۹۰۷ م، روس و انگلیس از جهات مختلف موجب تضعیف مشروطه خواهان، کینه و خشم مردم و محکومیت آن قرارداد شد. قرارداد در سن پترزبورگ به امضار رسید و این همزمان با ترور امین السلطان به دست گروه های مخالف بود. محمدعلی همایون کاتوزیان می نویسد: «این پیمان احتمالاً مهمترین دلیل قطع حمایت فعال انگلیس از انقلاب و شدت یافتن پشتیبانی روسیه از شاه بود. این حرکت های داخلی و رویدادهای خارجی از سویی و موضع استوار و سازش ناپذیر انقلابیون از سوی دیگر، شاه را برانگیخت تا به یک کودتای نظامی علیه حکومت قانونی دست یازد.» (۲۸)

همین نویسنده می افزاید: «محمدعلی شاه بدون ائتلاف وقت به نابودی دستاوردهای انقلاب کمر بست با دولت های خارجی (عمدتاً روسیه)، حاکمان ایالات و بزرگان مالکان همدست شد و کوشید تا با خریدن برخی و ترساندن و به انفعال کشاندن برخی دیگر در میان رهبری انقلاب تفرقه بیندازد و در این راه نیز تا حدی موفق شد. از این مهمترین آن که او در مقابل آرمان انقلابی مشروطه، استبداد را علم نکرد، بلکه مشروطه را حکومت شرع اسلام را پیش نهاد، در نظر این شگرد به معنای استقرار حکومتی مبتنی بر قانون و فقه اسلامی بود، اما در عمل به احیای استبدادی می انجامید که با دخالت مستقیم شماری از مراجع مذهبی در امور حکومتی تا اندازه ای تعدیل می یافت. شعار اصلی تظاهرات بزرگ خیابانی که به وسیله عاملان شاه سازمان یافته بود (و در آن جماعت یهودی به زور شرکت کرده بودند)

### محمدعلی شاه برای تحقق نیات استبدادی خود و تلاش مشروطه و بنیادهای جدید آن با حمایت دولت روسیه و عوامل وابسته به خود در داخل از هیچ کس دریغ نمی ورزید. او بدون ائتلاف وقت به نابودی دستاوردهای انقلاب مشروطه کمر بست

شد. پس از سفر حج از طریق سوریه، لبنان، مراکش و تونس به فرانسه و سپس در ایتالیا و پس از آن در سوئیس مقیم گردید. او با احترام تمام از سوی روس ها با یک کشتی جنگی روسیه تا سواحل انزلی بدرقه شد. در انزلی با وی مخالفت هایی صورت گرفت. در رشت و قزوین از وی استقبال کردند. در ورود به تهران نیز استقبال از او پرشکوه بود و تظاهراتی ضد وی نیز صورت گرفت. (۲۴)

ورود اتابک به مجلس و سخنان وی در حمایت از حکومت پارلمانی و اکنش های مختلفی در پی داشت. عده ای او را تحسین کردند و گروه دیگری از جمله تقی زاده نماینده مجلس به مخالفت

شدید با وی برخاستند. اما هر چه بود اتابک پس از خروج از صحن مجلس و بدرقه اش توسط سید عبداللّه بهبهانی پیش از آن که از بهارستان خارج شود به قتل رسید. گروهی معتقدند که ملّیون ضارب اتابک بودند و عده ای نیز عوامل محمدعلی شاه را دخیل در این قتل دانسته اند. (ر. ک: جواد شیخ الاسلامی، قتل اتابک و ۱۶ مقاله تحقیقی دیگر، چاپ دوم، تهران، انتشارات کیهان، بهار ۱۳۶۸، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مهر و آبان ۱۳۸۹، شماره ۲۷۸-۲۷۷، ص ۸۲ به بعد) نویسنده کتاب تاریخ اجتماعی ایران درباره این حادثه می نویسد: «امین السلطان در صدد برآمد به کمک و کلای معتدل مجلس [اعتدالیون] قرض جدیدی بگیرد و وضع آشفته مالی مملکت را سروسامان بخشد، ولی و کلای مجلس، بخصوص نمایندگان آذربایجان که از ملاحظات سیاسی و اقتصادی روس ها زیان های فراوانی دیده بودند، نمی خواستند با گرفتن قرض و وسیله جدیدی برای ملاحظات سیاسی روسیه در امور ایران فراهم کنند. به همین مناسبت نمایندگان مجلس و آزادیخواهان خارج از مجلس متحداً علیه دسیسه های شاه و صدر اعظم او قیام کردند و در شب ۲۲ رجب ۱۳۲۵ امین السلطان به دست یکی از فداییان آزادی به قتل رسید.» (۲۵)

### بدخواهی های محمدعلی شاه، تندروی مخالفین و تبعید مشروطه خواهان

پس از قتل اتابک، محمدعلی شاه، درباریان و عمال وی عقب نشستند و تا دیر زمانی نقشه و برنامه اسقاط مجلس به تأخیر افتاد. در این زمان ناصر الملک (میرزا ابوالقاسم خان قره گزول) با حمایت مجلس صدر اعظم شد. مجلس فرصتی یافت و هزینه های دربار را کاهش داد. بسیاری از تیول ها را حذف کرد. این اقدام ها مقارن با بدی محصول و افزایش قیمت مواد غذایی رخ



این بود: مادین نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم» (۲۹)

کشمکش محمدعلی شاه با مشروطه خواهان و مجلس در داخل سیری ناپذیر بود. از نقطه نظر سیاست خارجی قرارداد ۱۹۰۷/۱۲۸۶ نیز تبعات عدیده‌ای را متوجه مشروطه نوپا و شرایط دشوار ایران ساخت. چه روس نیز تضعیف شاه را که ضربتی بر نفوذ و عظمت خود تصور می کردند نمی توانست هضم کند و بریتانیا که تا آن زمان بنا بر مصلحت سیاست خارجی خود با مشروطیت همراهی می کرد پس از انعقاد قرارداد در قبال ایران مصلحت «سکوت» (۳۰) را پیشه کرد، چرا که احتمالاً ظهور آلمان به صورت قدرتی جهانی و خطری بالقوه برای روسیه و انگلستان موجب نزدیکی این دو در رفع اختلاف‌هایشان در افغان، تبت و... ایران می شد، این بود که محمدعلی شاه هم در داخل به امید حمایت روس‌ها دست به کار براندازی مشروطه و برچیدن مجلس شد.

### به توپ بستن مجلس و آغاز استبداد صغیر (۲ تیر ۱۲۸۷ ش / ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ م)

محمدعلی شاه که از چپ روی تندروان، روزنامه‌ها [مساوات] و از قدرت و اقتدار مجلس بی‌بهره در هراس بود ناگزیر چاره کار را در به توپ بستن مجلس و قلع و قمع مشروطه خواهان دید. وقتی نقشه کودتار آماده کرد، در آخرین لحظه تصمیم به استخاره گرفت که آیا مصلحت است که «امن امشب توپ به مجلس نفرستم و فردا با قوه جبری مردم را اسکات نمایم؟» و میرزا ابوطالب زنجانی روحانی ضد مشروطه در پاسخ استخاره و تفسیر جواب نوشت: «این کار باید انجام بشود، غلبه قطعی است اگر چه در اول زحمت داشته باشد.» (۳۱)

به این ترتیب با مساعدت معنوی دولت تزاری روس و سکوت دولت بریتانیا به تاریخ ۲۳ جمادی الاول توسط قزاق‌ها که بک دسته گارد مخصوص سلطنتی و از یک بریگاد تشکیل شده بود و رئیس آنها «لیاخوف» نام داشت مجلس شورای ملی را به توپ بست و گروهی را حبس کرد و مشروطه را موقوف داشت. (۳۲)

ناظم الاسلام می‌گوید: «جمع عقلام مخالفت‌های او را با مجلس و مشروطیت به دستور العمل روس می‌پنداشتند. از یکی از محارم او شنیدم که در زمان ولایتعهدی او، روس‌ها به او قول دادند که در زمان نیاز به ۳۰ هزار قشون و چهارده کرور تومان به او امداد کنند این بود که چندبار در مقام اطمینان به دوستانش می‌گفت: هرگاه اشاره کنم ۳۰ هزار قشون با پول برایم حاضر خواهد شد.» (۳۳)

در ماه ژوئن ۱۹۰۸ / خرداد و تیر ۱۲۸۷ شاه از تهران خارج شد و عده‌ای از افراد عشایر و طبقه‌های پایین شهری را دور خود جمع کرد. سفیر روسیه با تأیید کاردار سفارت بریتانیای اعلامیه‌ای به مردم هشدار داد اقدام‌های ضد سلطنت تحمل نخواهد شد. روز ۱۱ ژوئن (۲۱ خرداد) محمدعلی شاه اعلام حکومت نظامی کرد. بازار در اعتراض به حال تعطیل درآمد و داوطلبان طرفدار مشروطه، بهارستان و مسجد سپهسالار را محاصره کردند. (۳۴) شاه در واقع به همراهی مشاوران روسی خود شایسال، لیاخوف و گارد سلطنتی از کاخ شهری خارج شده بود و در باغشاه مستقر شد. او

برای فریب مردم و انحراف توجه عمومی دستور داد تا واحدهای قزاق و دسته‌های توپچی جلوی بهارستان شروع به مانور کردند. چند روز پیش از آن که محمدعلی شاه به باغشاه برود در تیریز بین مستبدین و خواهان رژیم خودسری شاه، و آزاد یخواهان آن شهر کشمکش آغاز شده و هر یک از طرفین به تجهیز قوا و تحکیم مواضع خود سرگرم بودند. (۳۵)

احمد کسروی می‌نویسد: «در باغشاه توپخانه دولتی رو به بهارستان مستقر شد و گارد سلطنتی نیز زیر فرمان لیاخوف در انتظار دستور شاه به حالت آماده‌باش در آمده بودند. در حدود ۶۰۰ نفر مجاهد مسلح به تفنگ و عده‌ای از مردم مسلح به سلاح‌های سرد از قبیل شمشیر، قناره، خنجر و... در اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار و یکی از عمارات واقع در کنار میدان بهارستان به نگهبانی ایستاده و هر لحظه منتظر حمله قزاق‌ها و نیروی دولتی بودند و عمارت و باغ کنونی وزارت فرهنگ را که آن زمان متعلق به ظل السلطان بود در دست داشتند.» (۳۶) در کتاب آبی به گزارش‌های روزانه‌ای درباره انقلاب مشروطه اشاره شده است که در زیر یکی از این گزارش‌ها نقل می‌شود: «نمره ۳۱ تلگراف مستر مارلینگ به سرادوار گری [وزیر امور خارجه وقت انگلیس]: راجع به تلگراف دیروز شما - دیروز شاه سفیر روس را ملاقات کرده و سفیر روس به شاه نصیحت کرد که به طور مصلحانه با مجلس رفتار کند. اعلیحضرت شاه جواب داد که او حسیات مخالفت آمیزی نسبت به مجلس ندارد و اظهار داشتند فقط مایلند از تهدیدات انجمن‌ها و حمله‌های جراید که محرک آنها ظل السلطان است مأیون گردند. اعلیحضرت شاه گفتند دلایل مثبتی در دست دارند که ظل السلطان مشغول تحریک برای خارج کردن شاه از سلطنت است.» (۳۷) شاه کینه و نفرت توأم با بدبینی نسبت به مشروطه خواهان داشت و از آنجا که کمیته آشتی برای ایجاد هماهنگی و همراهی شاه و مجلس نیز موفقیتی حاصل نکرده، شکاف و جدایی به قدری عریض شده بود که امکان ترمیم آن وجود نداشت، بویژه وقتی که نارنجکی نیز به اتومبیل شاه پرتاب می‌شود و یکی از همراهان وی را به قتل می‌رساند، (۳۸)

تمام امیدها به جهت آشتی از بین رفت. پس از این عزم شاه به رفتن به باغشاه جزم گردیده و آن بدبینی و خوف از مدعیان سلطنت از یک سو و سرسختی انجمن‌ها و آزاد یخواهان از سوی دیگر موجب آن شد که دعوی استبداد و مشروطه همواره یک برنده داشته باشد. این بود که محمدعلی شاه همان‌طور که ذکر کردیم با اطمینان از حمایت روس‌ها مصمم به سرکوب مجلس و مشروطه خواهان شد. روز ۲۳ ژوئن (۲ تیر) ۱۰۰۰ نفر قزاق ایرانی به فرمان افسران روسی، بهارستان و مسجد سپهسالار را محاصره کردند. مجلس به توپ بسته شد، اما مدافعان مجلس دستور نداشتند به افسران روسی شلیک کنند، زیرا بیم آن می‌رفت که روسیه با این دستاویز به مداخله همه‌جانبه در ایران بپردازد. تا پایان روز چند صد نفر از مدافعان مجلس کشته شدند. (۳۹) کتاب «انقلاب مشروطیت ایران»، تعرض به مجلس و آزاد یخواهان را مورد بررسی قرار داده است که در زیر تفصیلی از آن نقل می‌شود: «زد و خورد برای تصرف مجلس

### محمدعلی شاه اعلام داشت به عنوان مسلمان حقیقی، لفظ اسلامی مشروطه را می‌پذیرد، اما اصطلاح بیگانه مشروطه را نمی‌تواند بپذیرد. وی به همین سیاق به قانون اساسی آلمان علاقه نشان داد



ساعت پنج صبح شروع شد. ساعت ۱۲ پس از یک جنگ هفت ساعته مدافعان دلاور مجلس مغلوب شدند، سقف و دیوار مجلس و بنای انجمن تیریز واقع در کوچه ظل السلطان نقش زمین شده بود، پیروزی قزاق‌ها در نتیجه دارا بودن توپخانه بود. اینان سنگرهای دشمن را با خمپاره و شراپنل بمباران می کردند. پس از پیروزی قزاق‌ها بر سر نقش دشمن وحشتی به پا کردند. خانه‌های تمام مشروطه‌خواهان را غارت کرده و عده زیادی را به زندان انداختند. بنا



به دریافت خلعت از دست شاه سرافراز شدند و مورد تفقد شاه قرار گرفتند. (۴۳) سران مشروطه از جمله سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی که روز دوم تیرماه در مجلس حاضر بودند در این کارزار از مهلکه رسته به اتفاق نمایندگانی چند به پارک امین الدوله رفتند. امین الدوله که در خانه بود وقتی اوضاع را چنین دید با تلفن به باغشاه، محمدعلی شاه را در جریان امر قرار داد. پیش از آن که کالسکه شاهی به باغ برسد و بهبهانی و طباطبایی را به

به گزارش رسمی، ضمن تخریب مجلس، متجاوز از ۳۰۰ نفر (اخلالگر) کشته شده بود، ولی در واقع حدود ۲۵۰۰ نفر به قتل رسیده بودند. (۴۰)

ناظم الاسلام کرمانی که حوادث را از نزدیک مشاهده کرده می نویسد: «به شلیک توپ مجلس را منهدم و خراب می کنند و مدرسه سپهسالار را نیز غارت کردند. انجمن آذربایجان و انجمن مظفری و خانه بانوی عظمی و خانه ظل السلطان و دکاکین اطراف و خانه‌های اطراف خراب و اسبابش غارت شد. مجملات ساعت جنگ بین ملت و درباریان طول کشید، بالاخره ملت مغلوب و درباریان غالب شدند.» (۴۱)

بدین ترتیب مشروطه اول که از جمادی الاخر ۱۳۲۴ تا جمادی الاول ۱۳۲۶ طول کشیده بود به تعطیلی گرایید و دوران استبداد (صغیر) شروع شد.

**تعطیلی مجلس و مجازات مشروطه خواهان**  
پس از به توپ بستن مجلس و پیروزی درباریان، یک شورای دولتی مرکب از بلندپایگان دولتی، اشراف قاجار، شیخ فضل الله نوری، امام جمعه و دیگر علمای هم نظر با آنها تشکیل شد. شورا طی نامه‌ای خطاب به شاه از او درخواست کرد «مجلس شورای عمومی» را که به قول

**قرارداد ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م، روس و انگلیس از جهات مختلف موجب تضعیف مشروطه خواهان، کینه و خشم مردم و محکومیت آن قرار داد شد. قرارداد سن پترزبورگ به امضای سید و این همزمان با ترورامین السلطان به دست گروه‌های مخالف بود. محمدعلی همایون کاتوزیان می نویسد: «این پیمان احتمالاً مهمترین دلیل قطع حمایت فعال انگلیس از انقلاب و شدت یافتن پشتیبانی روسیه از شاه بود. این حرکت‌های داخلی و رویدادهای خارجی از سویی و موضع استوار و سازش ناپذیر انقلابیون از سوی دیگر، شاه را برانگیخت تا به یک کودتای نظامی علیه حکومت قانونی دست یازد.»**

باغشاه اعزام کنند قزاق‌ها و سربازانی به باغ ریختند و بنای شلیک گذارند. ممتازالدوله رئیس مجلس و تعدادی و کلادر زیر درخت‌ها مخفی شدند. بهبهانی و طباطبایی و شیخ رئیس قاجار با خفت و خواری و کمک زیاد گرفتار و دستگیر شدند. طباطبایی و بهبهانی را با طناب به پشت بستند. (۴۴) عده‌ای دیگر از سران ملیون مانند ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل و قاضی قزوینی و میرزا داودخان علی آبادی و قاسم خان صور و عده دیگری از سران مشروطه نیز در یک ساختمان نیمه تمام نزدیک پارک سکونت کردند، ولی ساعتی بعد چند هزار سرباز و قزاق به طرف پارک حمله ور شدند و در راسکسته تفنگ به دست باحال خشم و غضب وارد پارک شدند و هر کس را بر سر راه خود دیدند کشتند. از جمله حاجی ابراهیم آقا نماینده آذربایجان بود که هنوز تفنگ در دست از خود دفاع می کرد تا به دست قزاق‌ها کشته شد. (۴۵)

از نتایج واقعه دوم تیر و جنایت‌های محمدعلی شاه این بود که بار دیگر درهای سفارت انگلیس به روی پناهندگان باز شد و غیر از حکیم الملک و ممتازالدوله رئیس مجلس که به سفارت فرانسه پناهنده شدند قریب به ۷۰ نفر از مشروطه خواهان

در سفارت انگلیس پناهنده شدند که از جمله تقی زاده، معاضد السلطنه، میرزا علی اکبر خان دهخدا، بهاء الواعظین، سید حسن جبل المتین و دولت آبادی بودند. (۴۶) شاه که توانسته بود کودتایی موفق انجام دهد، حکومت نظامی اعلام کرد. کلنل لیاخوف را فرماندار نظامی تهران کرد. تمامی انجمن‌ها و اجتماعات عمومی و... را ممنوع کرد. مجلس ملی را منحل و ۳۹ نفر از مخالفان خود را که موفق به فرار یا تحصن در سفارت عثمانی نشده بودند دستگیر کرد. با این زندانیان که شامل بعضی از چهره‌های پیشگام نهضت مشروطه بودند به گونه‌های مختلف رفتار شد. ملک المتکلمین و جهانگیر خان صوراسرافیل بالای دار رفتند، قاضی قزوینی، قاضی آزاد یخوای دیوان عالی و سلطان العلماء نوبسنده روح القدس مسموم شدند. حاج ابراهیم آقا و کیل آزاد یخوای تبریز در حین فرار کشته شد. یحیی میرزا اسکندری در زیر شکنجه جان سپرد، جمال الدین اصفهانی

خودشان «منافی با قواعد اسلام» بود بر چینند. محمدعلی شاه در حاشیه این درخواست نامه نوشت: «حال که مکشوف داشتید تأسیس مجلس با قواعد اسلامی منافی است... ما هم از این خیال، بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد، لکن به تو جهات حضرت امام زمان (عج) در نشر عدالت و بسط معدلت دستور العمل لازم داده و می دهیم.» (۴۲)

باغشاه بر بهارستان پیروز شد و محمدعلی شاه نقشی را که امپراتور خورشید کلاه روسیه تزاری بر عهده او گذاشته بود با دست افسران روسی و افواج قزاق و سربازان بی رحم سیلاخوری بازی کرد... نخستین اقدام محمدعلی شاه صدور دستورا کید برای پیدا کردن سران آزاد یخوایان و ملیون خاصه ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل و دیگران بود. شیخ محمود ورامینی و سید محمد یزدی که از سر جنبانان واقعه میدان توپخانه بودند و دوسه نفر دیگر را که همگی به دستور عدلیه در زندان بودند از زندان به باغشاه بردند و

به همدان تبعید شد و در آنجا در شرایط مشکوکی در گذشت. طباطبایی و بهبهانی در خانه‌هایشان تحت بازداشت قرار گرفتند (بهبهانی به کر بلا و طباطبایی به خراسان تبعید شدند). در ضمن ۱۹ نفر دیگر به محبس محکوم شدند. (۴۷) در این ایام نزاع بین طرفداران مشروطه و استبداد هر چند پیروزی‌هایی برای دربار و مستبدین به وجود آورده بود، اما همچنان با شدت و حدت بیشتری در ایالات دنبال شد و اگر چه شاه با به توپ بستن مجلس دارالشورا و برافکندن انجمن‌های ملی در پایتخت بر مخالفان خود غالب آمد، لیکن اکثر ولایات زیر بار استبداد او نرفتند، بلکه حرکتی که از او در نقض قول و شکست قسم و دشمنی با اساسی که مردم باز حمت آن را تحصیل کرده بودند سر زد، آزاد یخواهان ولایات را به قیام علنی و جنگ با قوای دولتی و نمایندگان شاه واداشت. (۴۸)

### مخالفت با استبداد و قیام شهرها

سلطنت‌طلبان، تهران را به تصرف در آورده بودند، اما تهران همه ایران نبود. این عمل که در گذشته می‌توانست تعیین کننده باشد اکنون معلوم شد که فقط فریب دهنده است. سه نفر از پنج نفر مجتهد بزرگ در کر بلا و نجف (محمد کاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل نجل تهرانی) بی درنگ به حمایت از قانون اساسی پرداختند و شاه را به صراحت محکوم کردند: «الله سلاطین ستمگر را لعنت کرده تو ممکن است چندی پیروز

باشی، اما همیشه چنین نخواهی بود.» (۴۹)

داوطلبان مسلح نخست در تبریز، سپس در اصفهان، رشت و دیگر مناطق همچون فارس، همدان، قزوین و باختران به دفاع از انقلاب پرداختند. تبریز بلافاصله پس از گلوله باران مجلس کانون انقلاب شد و آزاد یخواهان آذربایجان به رهبری ستار خان سردار ملی پرچم انقلاب را برافراشتند. محمد علی شاه، عین الدوله را با سمت فرمانفرمایی کل آذربایجان و نصر السلطنه (محمدولی خان تنکابنی) را با سمت فرماندهی کل نظام آذربایجان به تبریز گسیل نمود. عین الدوله در آغاز نمایندگان برای گفت و گو نزد آزاد یخواهان تبریز فرستاد تا از این راه آنها را به تسلیم وادارد. اما آزاد یخواهان به درخواست‌های عین الدوله تسلیم نشدند. عین الدوله راه ورود آذوقه را بر مردم تبریز مسدود کرد. مردم تبریز با وجود قحطی و گرسنگی، قریب به ده ماه مبارزه و مقاومت کردند؛ «در ماه نوامبر ۱۹۰۸ (آبان

ناظم الاسلام کرمانی که حوادث را از نزدیک مشاهده کرده می‌نویسد: «به شلیک توپ مجلس را منهدم و خراب می‌کنند و مدرسه سپهسالار را نیز غارت کردند. انجمن آذربایجان و انجمن مظفری و خانه بانوی عظمی و خانه ظل السلطان و دکاکین اطراف و خانه‌های اطراف خراب و اسبابش غارت شد. مجملانه ساعت جنگ بین ملت و درباریان طول کشید، بالاخره ملت مغلوب و درباریان غالب شدند.»



قوای سلطنتی محاصره کننده شهر را پراکنده ساختند. (۵۱)

انگلیسی‌ها نیز در جنوب سپاهانی پیاده کردند که بندرعباس، بندرلنگه و بندر دیگر خلیج فارس را نیز تصرف کردند و ژنرال کنسول انگلیس در بوشهر قدرت را در دست گرفت. این زمانی بود که انگلیسی‌ها موافقت کردند که سپاهیان روس به تبریز وارد شوند. روس‌ها که به بهانه حمایت از اتباع خود و رساندن خوار و بار به آنان به تبریز وارد شده بودند کار را برای نیروهای آزادیخواه سخت کردند. محمد علی شاه سرانجام در برابر فشارهای دیپلماتی خارجی و ترس از نتایج وخیم خطاهایی که مرتکب شده بود و درست هنگامی که مجاهدین گیلان و اصفهان در شرف حرکت به سوی پایتخت بودند ناچار در برابر اراده مردم سر تسلیم فرود آورد و در اواسط ربیع الاول ۱۳۲۷ هجری دستخط استقرار مشروطه را صادر کرده و به دنبال آن فرمان عفو عمومی داد. فرماندهان اردوهای مهاجم استبداد یکی پس از دیگری از دروازه‌های شهر تبریز عقب نشستند و راه آذوقه و خوار و بار باز و بار دیگر تبریز غرق در جشن و سرور و شادمانی شد. اما به قول کسروی «در آمدن روسیان به ایران دل‌های همه را پر از اندوه می‌داشت و کسی نمی‌دانست از این میهمانان ناخوانده چه زیان‌هایی پدید خواهد آمد.» (۵۲)

### شکست مستبدین و فتح تهران

زمانی که تبریز بنای مخالفت با استبداد را نهاد و آزاد یخواهان در پوشش

انجمن‌های محلی کار را بر محمد علی شاه و نیروهای محاصره کننده تبریز سخت کردند مناطق دیگر ایران نیز خود را برای رویارویی با دربار و محمد علی شاه مستبد می‌ها می‌ساختند. در این رابطه اصفهان و گیلان مناطقی بودند که به تجهیز و اعزام نیرو برای تصرف پایتخت زمینه لازم را برای این کار داشتند. نصر السلطنه که فرمانده نیروهای دولتی در آذربایجان برای محاصره تبریز بود ناگهان به تنکابین رفته و از در مخالفت با محمد علی شاه برآمد. در این موقع «چهار روز شرفکر مسلمان و سه رادیکال ارمنی به سرکردگی آجر سازی به نام پیرم خان، کمیته مخفی ستاره را تشکیل دادند و با سوسپال دموکرات‌ها، سوسپال رولوسیونرها و دانشناک‌های ارمنی در قفقاز تماس گرفتند. پیرم به کمک ۳۵ نفر گرجی و ۲۰ ارمنی از باکو، رشت را گرفت و سپس پرچم سرخ خود را در تالار شهرازلی نصب کرد. پیرم خان با پشتیبانی محمدولی سپهدار سرکرده اصلی زمیندار در ایالات کناره خزر بانبروهای خود متشکل از چریک‌های قفقازی و دهقان‌های مازندرانی به سوی تهران به حرکت درآمد.» (۵۳)

از اصفهان رؤسای ایل بختیاری با آزاد یخواهان همدست شدند و سردار اسعد از رؤسای روشن بین این ایل، دست اتحاد به مصصام السلطنه داده و اصفهان را از کف عمال محمد علی شاه خارج کردند. (۵۴)

بختیاری‌ها پس از شور و مشورت



و تردید زیاد بالاخره حرکت تاریخی خود را به سوی شمال شروع کردند. نمایندگان دو دولت بریتانیا و روسیه به سردار [اسعد] اخطار کردند که این اقدام «باعث کدورت ورنجش دو دولت شده و مقصودی را که او در نظر گرفته است به مخاطره می اندازد.» اما وی پاسخ داد که فشار عقاید عمومی او را مجبور به حرکت به سوی تهران کرده است. (۵۵)



بختیاری ها با وجود اخطار دولتین انگلیس و روس راه تهران را در پیش

گرفتند و طبق هماهنگی که بانیر و های شمال به عمل آمد آنها مصمم به ورود به تهران شدند. کمی بعد بین نیروهای سپهدار و سردار اسعد که اولی در کرج و دومی در رباط کریم موضع گرفته بودند ارتباط برقرار شد. مجاهدین گیلان، اصفهان و بختیاری طبق قراری که بین فرماندهان آن دو نیرو گذاشته شده بود به سوی تهران پیش راندند. در این آرایش پیرم خان و سربازان و وزیده جنگ دیده او در مقدمه و بختیاری هادر جناح راست، مجاهدین گیلان در جناح چپ پیش می رفتند. نبرد بانیر و های دولتی که از تهران تا کاروانسرا سنگی جلو آمده بودند سه روز طول کشید و نیروی دولتی شکسته شد. آنگاه برای تصرف تمام نقاط حساس پایتخت نیز سه روز جنگ در داخل شهر ادامه یافت تا آن که روز ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ (۲۵ تیر ۱۲۸۸) محمدعلی شاه از تاج و تخت و مقام سلطنت دست کشید و به کعبه آمال خود یعنی سفارت روس پناهنده شد و به

این ترتیب عمر حکومت استبدادی ۱۳ ماهه پادشاهی که فریب و سوسه های شیطانی اطرافیان را خورده و زمام امور کشور را به دست بیگانه سپرده و ملت خود را به خاک و خون کشیده بود بانکیت و تلخکامی به پایان رسید. (۵۶)

### بر کناری محمدعلی شاه و تشکیل مجدد مجلس

روز تاریخی جمعه ۲۷ جمادی الثانی روز پیروزی نهایی نیروهای ملی بر دشمنان آزادی، تهران غرق در جوش و خروش بود. خاصه هنگامی که خبر پناهنده شدن لیاخوف به بهارستان در میان مردم منتشر شد. آزادخواهان از شادی در پوست خود نمی گنجیدند. کسروی می نویسد: «این را سفیر روس خواستار شده بود که لیاخوف به بهارستان آمده و خود را به سرداران آزادی سپارد. زینهار خواهد و آنان زینهارش بخشند و راه دهند که از ایران بیرون رود و خواهش کرده بود یکی از سرداران آزادی [یوسف خان امیر مجاهد] تا بانک شاهنشاهی که نزد پیکترین جا به میدان توپخانه و قراقخانه بود آمده او را بدرقه کند. بدین سان کشنده میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین از ایران بیرون رفت و کیف خود را ندید، ولی پس از چندی در قفقاز به دست گرجیان کشته شد.» (۵۷)

۵۰۰ نماینده از میان مجلس منحل، نیروهای چریکی و بختیاری، بازار و آزادخواهان در ساری در ننگ در تهران گرد آمدند و خود را مجلس اعلا

خواندند. مجلس مزبور با ایفای نقش هیئت مؤسسان محمدعلی شاه را عزل کرد. پسر ۱۲ ساله اش احمد را به سلطنت برگزید و عضدالملک ایلخان پیر اما آزادخواه قاجار را به عنوان نایب السلطنه انتخاب کرد. (۵۸)

سردار اسعد و سپهسالار چهره های مقتدر سیاسی بودند و مشترکاً بر کشور حکومت می کردند. انتخابات به عمل آمد و مجلس جدیدی تشکیل شد. شاه مخلوع از ایران رفت و دولت جدید با او به وساطت و شفاعت دولتین روس

و انگلیس که در حمایت آنان پناه گرفته بود، قرار می گذاشت که تا او در امور ایران دخالت نکرده است دولت ایران همه ساله به او حقوق کافی بدهد. (۵۹)

### تلاش های ناموفق محمدعلی میرزا برای بازگشت به ایران

محمدعلی میرزا به بندر اُردسار سواحل دریای سیاه در خاک روسیه رهسپار شد. در این زمان دولت ایران از دولت امریکا و شخص هوارد تافت رئیس جمهور آن کشور خواست که کسی را برای سر و سامان دادن به مالیه ایران گسیل دارد. مورگان شوستر که مرد کاردانی بود در جمادی الاول ۱۳۲۹ با هیئت مستشاران مالی امریکایی وارد ایران شد و با تحصیل اختیارات فوق العاده به کار پرداخت. (۶۰) به همین دلیل بود که روس ها شاه مخلوع را به ایران باز گرداندند تا مجلس را از کار و کوشش باز داشته و سازمان شوستر را براندازد. شاه مخلوع با اسم عوضی و لباس میدل با اسلحه و ذخیره های که به نام «آب

معدنی» با خود حمل کرده بود به سواحل ایران وارد شد (۲۱ رجب ۱۳۲۹) و متفقاً با برادر خود سالارالدوله که در طرف غربی ایران اغتشاش می کرد جنگ مختصری با پیرم خان سردار قشون ایرانی کرده شکست خورد. (۶۱) قبلاً مجلس شورای ملی اعلامیه ای صادر کرد و طبق آن برای اعدام یا دستگیر کردن محمدعلی میرزا، ۱۰۰ هزار تومان و برای شعاع السلطنه ۲۵ هزار تومان و برای سالارالدوله ۲۵ هزار تومان جایزه نقدی تعیین کرده بود. (۶۲)

تلاش های محمدعلی میرزا، برادران و هوادارانش برای اعاده رژیم استبدادی و سلطنت به جایی نرسید چه قبل از این محمدعلی شاه در اثنای بازگشت به ایران ابیات زیر را سروده بود: (۶۳)

اگر سوی تهران نمایم گذر

همه خلق را از صغیر و کبیر

بیرم سر نایب السلطنه (۶۴)

بر آرم به چاقوی ذلت برون

کنم جمله را شقه قصاب وار

به توپ شربنل به بندم قطار

که کار مرا کرده از عقل زار

دو چشمان احمد شه نامدار



که حلوای مشروطه شد زهر مار  
بدین ترتیب دوران کوتاه سلطنت محمدعلی شاه که با اهمیت ترین رویداد آن بمباران مجلس و برقراری استبداد صغیر بود با ایستادگی و پایمردی آزاد یخواهان به پایان رسید.

### بهره سخن

رویدادهای تاریخی دارای نتایج و تأثیرات متفاوتی هستند و این پیشامدی طبیعی به نظر می رسد. اما آنچه در این میان اهمیت دارد نقد و بررسی رویدادی است که زمانش پایان یافته و تبعات و اثرات آن بر جای مانده است. تبعات و آثاری که بر فرهنگ، اقتصاد، اجتماع و سیاست خود را تحمیل می کنند و جامعه مورد نظر را دچار چالش های جدی و فراگیر می سازند. تحولات و حوادث دوره استبداد محمدعلی شاه (استبداد صغیر) نیز مشمول چنین فرایندی است به این معنا که از یک سو هواداران نظام استبدادی و تمامیت خواهان را برای حفظ وضع موجود، یعنی منافع، بقا و وضعیت طبقاتی شان به هر شکل ممکن حتی استفاده از نیروی خارجی، به گلوله باران مجلس، قتل و غارت مشروطه خواهان و سرکوب مطالبات آنها وارد کارزار می نماید و از سوی دیگر هواداران مشروطه و آزادیخواهان را برای رهایی از استبداد، مهار خود کامگی و انتقال قدرت به نهادهای عمومی کشور به کارزار سخت و متصلب می کشاند. بی شک چنین تجربیات گرانسنگی می تواند راه بهتر شناختن، بهتر آموختن و بهتر زیستن را فراروی ما قرار دهد.

### پی نوشت:

۱. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، جلد اول، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۷، ص ۲۷۴.
۲. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مفصل ایران، از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات خیام، ص ۸۵۵.
۳. مسیروس غنی، ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها، ترجمه کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۵۷، ص ۲۴.
۴. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص ۲۷۹.
۵. مسیروس غنی، پیشین، ص ۲۴.
۶. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص ۲۷۵.
۷. احمد توکلی، استخاره های محمدعلی شاه، مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۸ و ۹.
۸. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص ۲۷۶.
۹. مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۶، صص ۵۹۸-۵۹۷.
۱۰. احمد پناهی سمنانی، سستار خان سردار ملی و نهضت مشروطه، تهران، انتشارات کتاب نمونه، ۱۳۷۶، صص ۱۳۷-۱۳۸.
۱۱. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص ۲۷۴.
۱۲. پیشین، ص ۲۷۷.
۱۳. احمد پناهی سمنانی، پیشین، ص ۱۳۸.
۱۴. پیشین، ص ۱۳۹.
۱۵. پیشین، ص ۱۴۰.
۱۶. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، ص ۲۷۷.
۱۷. مرتضی راوندی، پیشین، ص ۵۹۰ و ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، جلد اول، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳، ص ۱۲۶.
۱۸. رحیمی دولت آبادی، حیات یحیی، جلد دوم، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۶۱، ص ۱۰۰.
۱۹. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، جلد دوم چاپ یازدهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، دی ماه ۱۳۵۴، ص ۵۷۷.
۲۰. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران،

نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۸۱

۲۱. پیشین، ص ۸۳

۲۲. احمد بشیری، گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، جلد اول، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۰۸.

۲۳. ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، جلد دوم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳، ص ۸۸.

۲۴. صفایی، پیشین، صص ۸۸۸۹.

۲۵. مرتضی راوندی، پیشین، ص ۵۹۰.

۲۶. یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۸۶.

۲۷. همان، پیشین، ص ۲۸۷.

۲۸. اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد رضانیسی، کامبیز عزیزی، چاپ دهم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳، صص ۱۰۴-۱۰۵.

۲۹. پیشین، ص ۱۰۴.

۳۰. مملکت الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران انقراض قاجار به، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱، ص ۲.

۳۱. شاهنامه آجودانی، مشروطه ایرانی، چاپ اول، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۲، ص ۳۸۱.

۳۲. مملکت الشعراى بهار، پیشین، ص ۳.

۳۳. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، ص ۲۷۸.

۳۴. جان فوران، مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، چاپ هفتم، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸، ص ۲۶۴.

۳۵. احمد کسروی، پیشین، ص ۵۰۲.

۳۶. پیشین، صص ۵۰۳-۵۰۲.

۳۷. احمد بشیری، پیشین، ص ۱۹۴.

۳۸. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، جلد دوم، چاپ سوم، انتشارات علمی، ۱۳۴۳، ص ۶۳۹.

۳۹. جان فوران، پیشین، صص ۲۶۴-۲۶۳.

۴۰. م. پاولویچ و تریاس ایرانسکی، ترجمه م. هوشیار، ص ۱۰۸.

۴۱. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، جلد چهارم، ص ۱۵۷.

۴۲. محمدعلی همایون کاتوزیان، تضاد دولت و ملت نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، چاپ پنجم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۹.

۴۳. علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۷، ص ۵۱۰.

۴۴. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص ۱۵۷.

۴۵. علی اصغر شمیم، پیشین، ص ۵۱۲.

۴۶. پیشین.

۴۷. ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، پیشین، ص ۸۸.

۴۸. عباس اقبال آشتیانی، پیشین، صص ۸۵۷-۸۵۶.

۴۹. یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۸۸.

۵۰. جان فوران، پیشین، ص ۲۶۴.

۵۱. پیشین.

۵۲. علی اصغر شمیم، پیشین، ص ۵۲۶.

۵۳. یرواند آبراهامیان، پیشین، صص ۸۹۰-۸۹۰.

۵۴. راوندی، پیشین، ص ۵۹۲.

۵۵. سرپرسی سایکس، پیشین، ص ۶۴۵.

۵۶. شمیم، پیشین، ص ۵۳۰.

۵۷. احمد کسروی، تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، جلد دوم، چاپ هشتم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۶، صص ۶۰-۶۱.

۵۸. آبراهامیان، پیشین، ص ۹۱.

۵۹. مملکت الشعراى بهار، پیشین، ص ۶.

۶۰. یحیی آرین پور، از صبا تا نیمه، تاریخ ۱۵۰ ساله ادب فارسی، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران، چاپ سپهر، ۱۳۵۷، ص ۱۰.

۶۱. کشف تلبیس یادورویی و تیرنگ انگلیس، چاپ اداره روزنامه کاوه، تبریز، نشر احیا، ۱۳۳۶، ص ۱۹.

۶۲. علی اصغر شمیم، پیشین، ص ۵۴۴.

۶۳. سایکس، پیشین، ص ۶۵۱ و شمیم، پیشین، ص ۵۴۵.

۶۴. میرزا ابوالقاسم خان قره گزولو ملقب به ناصر الملک نایب السلطنه وقت ایران بود.

## به رنگ سیاست، با طعم نفت پیرامون لایحه بودجه ۱۳۹۱

فائزه حسینی



هر ساله قرار بر این است که در ۱۵ آذرماه لایحه بودجه سال آینده به مجلس بیاید و سندی که با تعریف حداکثری، بر نامه یک‌ساله کشور است و با تعریف حداقلی، سند دخل و خرج مملکت با دقت در کمیسیون‌های تخصصی بررسی و غربال شود و ابتدا با بررسی پیشنهادات در کمیسیون تلفیق به تصویب برسد و سپس برای اصلاحات و رأی‌گیری نهایی و قانونی شدن به صحن علنی مجلس راه یابد. با آن که رئیس مجلس دو نامه رسمی برای رئیس دولت نوشته و زبان‌های دیر کرد لایحه بودجه را یادآور شد تا در یک اقدام سریع بودجه را برای مجلس بفرستد، اما این نامه‌نگاری مؤثر نیفتاد و برای دومین سال پی‌درپی بودجه دو دوازدهم تکرار شد. تا آن که دولت با تأخیری ۵۷ روزه لایحه بودجه را به مجلس تقدیم کرد که با توجه به درپیش بودن انتخابات مجلس نهم، فرصت کافی برای بررسی آن به دست نیامد و به اردیبهشت ماه سال ۹۱ موکول شد. به دلیل این تأخیر مجلس به ناچار بودجه‌ای را برای دو ماه اول سال ۹۱ تصویب نمود. تصویب دیر هنگام بودجه باعث بی‌نظمی در سیستم مالی و برنامه‌ریزی اقتصاد کشور شده و به این نگرانی دامن می‌زند که بودجه عمرانی که معمولاً در شش ماهه اول سال از میزان جذب بالاتری برخوردار است،

به دلیل مشخص نبودن برنامه، صرف هزینه‌های جاری شود. به زعم اقتصاددانان وقتی بودجه دو دوازدهم تصویب شود دیگر دولت نمی‌تواند به تعهداتش پاسخگو باشد، چرا که تعهداتی فراتر از رقم‌های آن دارد و در این صورت هزینه‌های جاری در اولویت قرار می‌گیرد و به هزینه‌های عمرانی بی‌توجهی می‌شود، زیرا قدرت پرداخت صورت وضعیت‌های سنگین در چنین شرایطی وجود ندارد، مگر آن که دولت به تعهداتش ماه به ماه عمل کند و به این ترتیب شرکت‌ها در تنگنای مالی قرار می‌گیرند.

این دومین بار پس از انقلاب است که بودجه پس از اتمام سال مالی تصویب می‌شود. برخی از نمایندگان تعلل و تأخیر در تقدیم لایحه را نشانگر عدم اعتقاد دولت به برنامه و بودجه و ناشی از بی‌انضباطی مالی دستگاه‌های دولتی تلقی می‌کنند.

کارشناسان می‌گویند با دیر رسیدن و دیر مصوب شدن بودجه حتماً یک آشفتنگی به وجود می‌آید، زیرا بودجه یک سند مالی و برنامه‌ای است و هزینه‌ها و درآمدهای بخش عمومی کل کشور را تعیین می‌کند و تصویب آن قبل از سال مالی آتی، فضای روشنی از آینده اقتصادی برای سرمایه‌گذاری و تجارت را ترسیم می‌کند و دیرکرد آن باعث بازماندن از اهداف کلان سند چشم‌انداز می‌گردد.

همچنین قرار است بر اساس برنامه پنج‌ساله توسعه و سند چشم‌انداز، اتکای بودجه به درآمدهای نفتی رو به کاهش نهاده و حذف شود. از سوی دیگر در قالب سیاست‌های اصل ۴۴ شرکت‌های دولتی هم به بخش خصوصی واگذار شده و ظرف پنج سال اتکا

به درآمدهای نفتی به صفر برسد، بر این اساس می‌بایست وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی هر سال ۲۰ درصد کاهش یابد. این موضوع در سال گذشته موجب ایراد شورای نگهبان و نامه‌نگاری‌هایی با مجمع تشخیص مصلحت شد، اما همچنان وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی کاهش نیافته و به گفته یکی از نمایندگان، وابستگی به نفت در رنگ و ریشه بودجه ۹۱ هم وجود دارد.

پس از چندین جلسه بررسی لایحه در کمیسیون تلفیق کلیات آن در رأی‌گیری رد شد، که امری بی‌سابقه در تاریخ بودجه‌ریزی بود. به روایت موسی قربانی عضو کمیسیون تلفیق، عبداللهی و ابوترابی فرد هنگام رأی‌گیری ناگهان جلسه را ترک کردند، ۱۹ رأی مخالف در مقابل ۱۵ رأی موافق، گویای آن بود که لایحه به دولت بازگردانده شود، اما چون این امر به زمان زیادی نیاز داشت که ممکن بود کشور حدود شش ماه از بودجه محروم بماند و این به مصلحت اقتصاد نبود، قرار شد رأی‌گیری مجدداً به عمل آید. روز بعد با حضور و وساطت رئیس مجلس در کمیسیون تلفیق و قول‌های مساعد معاون برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور مبنی بر الزام دولت به اجرای مصوبات، کلیات لایحه بودجه با ۲۰ رأی موافق و پنج رأی مخالف و چهار رأی ممتنع تصویب شد. همچنین اشاره علی لاریجانی به موضوع مذاکرات ۵+۱ و این که صلاح نیست در چنین شرایطی که نیاز به وحدت است کلیات رد شود، مؤثر بود. ضمن این که رئیس مجلس گفته بود اگر لایحه به صحن فرستاده شود مجلس به آن رأی مثبت داده و دوباره لایحه به کمیسیون

می‌رفت، بنابراین مصلحت در آن بود که کلیات تصویب شود. از سوی دیگر سخنان معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی هم در جلب نظر نمایندگان در تصویب کلیات لایحه بی تأثیر نبوده است.

مخالفت نمایندگان در کمیسیون تلفیق در چند مورد بود: دیده نشدن قانون هدفمندی یارانه‌ها در بودجه، مشخص نبودن قیمت دلار، واقعی نبودن درآمدها در لایحه، مشخص نبودن سقف بودجه و نیز میزان انتشار اوراق مشارکت و تعدد طرح‌های جدید و مغایرت لایحه با قانون برنامه پنجم از دلایلی بود که با کلیات لایحه مخالفت نمودند و این در حالی بود که بیش از هزار پیشنهاد از سوی نمایندگان درباره بودجه داده شده بود.

۱۲ بهمن سال ۱۳۹۰، روز تقدیم لایحه به مجلس بود. رئیس دولت با خونسردی از نمایندگان خواست با اضافه کاری، کار تصویب لایحه را تا پایان سال به اتمام برسانند؛ سخنانی که با واکنش نمایندگان روبه‌رو شد. تذکر آنان مبنی بر این بود که دولت علیرغم فرصتی که برای تهیه لایحه بودجه داشته با تأخیری دو ماهه آن را به مجلس آورده است و حالا انتظار دارد مجلس بدون موشکافی با کمترین تغییر در بازه زمانی کوتاه باقیمانده تا پایان سال ۹۰ آن را به تصویب برساند. احمدی‌نژاد در سخنان خود یادآور شد که بودجه ۹۱ چندان تفاوتی با بودجه سال ۹۰ ندارد و از همین رو تصویب آن برای نمایندگان آسان و سهل است. وی گفت که بودجه سال ۹۰ نیمه دوم خرداد ماه اجرایی شده که آن هم به قانون برنامه برمی‌گردد که بهمن ماه اجرایی شد. بنابراین به محض آن که قانون برنامه اجرایی شد یک روز بعد لایحه بودجه تقدیم مجلس گردید. این سخنان و کلمات طنزی هم که رئیس دولت در مورد فعالیت بیشتر نمایندگان به کار برد کافی بود تا آنان را به اعتراض برانگیزد، گویا که فقط دولت در این رابطه سرعت عمل و ابتکار به خرج داده است. رئیس مجلس هم گفت که نمی‌توان بودجه را سرسری بررسی کرد.

احمد توکلی رئیس مرکز پژوهش‌ها در اعتراض به تأخیر لایحه بودجه گفت که دولت موظف است بر اساس نظر شورای نگهبان بودجه چند دوازدهم بیاورد تا دخل و خرجش قانونی باشد و ۴۶ نماینده هم این تذکر را طی نامه‌ای

به هیئت‌رئیس تحویل داده بودند. لاریجانی رئیس مجلس، تذکرات پی‌درپی نمایندگان را وارد ندانست و به رویکرد تعامل با دولت و دوری‌گزینی از تقابل با آن اشاره کرد، هر چند که اشتباه دولت را هم به خاطر فرصت هشت ماهه برای تهیه لایحه بودجه، گوشزد نمود. بودجه‌ای که شاکله اقتصادی کشور را تشکیل می‌دهد و به گفته رئیس کمیسیون اصل ۴۴ مجلس، برای شرایط عادی تنظیم شده نه شرایط تحریم. این بودجه فاقد ردیفی مبنی بر درآمد و هزینه اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها و همچنین برداشت از صندوق توسعه ملی برای بودجه عمومی بر خلاف قانون بود. مواردی که هیئت‌رئیس، مرکز پژوهش‌ها و دیوان محاسبات را از جهت تطبیق لایحه با برنامه پنجم توسعه، مأمور رفع این نقایص کرد. در ارزیابی اساتید اقتصاد به دلیل عدم دسترسی به آمار عملکرد بودجه در سال ۹۰ امکان مقایسه شفاف مواد بودجه‌ای محدود است، اما در بررسی ظاهری ارقام، لایحه بودجه انبساطی و فاقد انضباط بودجه‌ای است.



در رابطه با صندوق توسعه ملی، قانون حکم می‌کند که سالانه ۲۰ درصد درآمدهای نفتی در اختیار بخش‌های غیردولتی، خصوصی و تعاونی‌ها قرار گیرد، اما در لایحه بودجه ۹۱ به وزارت نفت اجازه داده شده که مبلغ دو میلیارد دلار اوراق مشارکت در بازارهای بین‌المللی به فروش برساند و چنانچه خریداری پیدا نشود صندوق توسعه ملی آن را خریداری کند و این به معنای بازگرداندن درآمدهای نفتی در صندوق توسعه ملی به دولت است. یا مجوز تأمین کسری‌های طرح‌های عمرانی از هر ردیف به آن معناست که به دستگاه‌های اجرایی اجازه داده می‌شود جابه‌جایی در ردیف‌های جاری و عمرانی صورت گیرد که این امر اختلال در انضباط بودجه‌ای است. امتناع دولت از پرداخت بدهی‌های خود به دستگاه‌ها و وجود

موارد زیادی از امکان فروش اوراق مشارکت از شرکت‌های دولتی، توری بودن بودجه را نشان می‌دهد. اوراق مشارکت با تضمین دولت به مبلغ دو هزار میلیارد تومان به شرکت‌های آب و نیرو و هشت هزار میلیارد تومان فروش اوراق مشارکت شهر داری‌ها برای توسعه قطار شهری توسط دولت تضمین شده و به معنای کسری بودجه‌ای مبنی بر ۱۰ هزار میلیارد تومان است که عملاً باید به سقف بودجه پیشنهادی اضافه می‌شد. به گفته فولادگر رئیس کمیسیون ویژه اصل ۴۴ مجلس، تغییر بخش‌هایی از سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی در لایحه نشان از آن دارد که دولت برخلاف کاهش بار خود و تصدی‌ها همچنان در شرکت‌های دولتی هزینه می‌کند. هنگام رأی‌گیری کلیات سخنگوی کمیسیون تلفیق از واریز ۲۳ درصد منابع نفتی به صندوق توسعه ملی خبر داد که ۱۰ درصد از منابع صندوق به صورت ریالی به بخش صنعت و معدن و ۱۰ درصد دیگر به بخش کشاورزی اختصاص یافته است. ۱۸ درصد از منابع صندوق به صورت ارزی به منابع نفت و گاز و پنج درصد از منابع صندوق برای پرداخت تسهیلات به شرکت‌های هوایی برای نوسازی ناوگان هوایی و دو میلیارد دلار برای توسعه ناوگان ریلی اختصاص یافته است. سخنگوی کمیسیون افزود که بانک‌ها مکلف شده‌اند بدهی بخش تولید به نظام بانکی را در مدت پنج سال دریافت کنند و جرایم واحدهای تولیدی نیز بخشیده شود. همچنین گازسانی به شهرها و روستاها، واگذاری اموال دولتی و کوچک‌سازی دولت و اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی، توجه به فرهنگ عفاف و حجاب و قرآن و اختصاص ۶۶ هزار میلیارد تومان برای اجرای قانون هدفمندی از مهمترین مصوبات کمیسیون تلفیق بوده است. احمد توکلی در مخالفت، لایحه را فاقد انضباط مالی و مغایر با قانون برنامه پنجم توسعه و قانون هدفمندی یارانه‌ها و قانون محاسبات عمومی کشور دانست و گفت منابع عظیمی از سرمایه‌های ملی در معرض فروش گذاشته شده و میزان اتکا به درآمد نفت ۵۵ درصد رشد داشته است. وی اجرای فاز دوم قانون هدفمندی یارانه‌ها را در شرایط رکود اقتصادی نادرست خواند و به افزایش آمار چک‌های برگشتی و کاهش آمار کارگران بیمه شده که نشانه شیب زیاد هدفمندی در شرایط رکود است، اشاره

کرد. تو کلی از اقدام کمیسیون تلفیق در افزایش یارانه‌های نقدی هم انتقاد کرد. وی واقع‌بینانه نبودن میزان تولید و صادرات نفت را مطرح کرد، به طوری که حجم بی‌سابقه‌ای از منابع نفتی با عنوان‌های دیگر مورد استفاده قرار گرفته است.

تو کلی افزود در رابطه با هدفمند کردن یارانه‌ها، باید در چهار ردیف ارقام آورده شود، ارقام مربوط به درآمدهای حاصله از افزایش قیمت حامل‌های انرژی که دولت باید برنامه خود را آشکارا ارائه دهد و در سه ردیف هزینه‌های مربوطه بیاورد؛ یکی مبلغی که بین خانوارها توزیع می‌گردد، دیگری سهم تولید و سوم مبلغ جریان هزینه‌های دولت، در حالی که در لایحه دولت فقط خرج جاری سازمان هدفمندی آورده شده است نه پولی که از بابت تولید و حامل‌های انرژی می‌گیرد. نکته دیگر آن است که دولت اجازه‌های متعددی در لایحه گنجانده که براساس آن می‌تواند اوراق مشارکت منتشر کند. این به معنای کسری بودجه است که سرجمعش باید در بودجه بیاورد و محل مصرفش هم آمده باشد. وجه دیگر انتشار اوراق مشارکت دولتی این است که بخش خصوصی پولی برای سرمایه‌گذاری نخواهد داشت و در این صورت فقط بی‌انضباطی مالی روی می‌دهد.

تو کلی لایحه بودجه را در هم ریخته و ناقص توصیف کرد و افزود چیزی که ارائه شده نه با علم و نه با واقعیت و نه با قانون همخوانی ندارد. فولادگر نماینده اصفهان ضمن اشاره به کمبودهای قانونی و محتوایی لایحه گفت که بودجه عملیاتی نیست و در برخی موارد علاوه بر مغایرت با سیاست‌ها و برنامه‌های کلی، اقدام به قانونگذاری هم شده است.

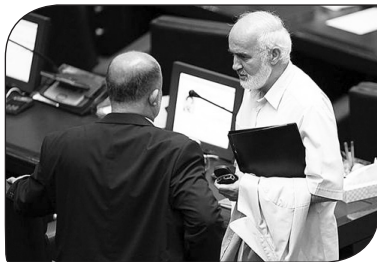
اما موافقین با کلیات، تأمین بودجه‌ای برای مقاوم‌سازی دانشگاه‌ها و اختصاص بودجه برای صندوق رفاه دانشجویان، همچنین اختصاص نیم‌درصد از بودجه دستگاه‌های اجرایی به فعالیت‌های قرآنی و فرهنگ عفاف و حجاب و کمک به مساجد و توجه به بسیج، کتابخانه‌ها و حوزه‌های علمیه در بخش فرهنگ را مورد توجه قرار دادند. بودجه‌ای که هم برنامه یک‌ساله کشور است و هم چگونگی دخل و خرج دولت را مشخص می‌کند بایستی در آن شفافیت باشد و برنامه‌ها، اهداف، منابع و مصارف و توزیع و تخصیص منابع به‌وضوح مشخص باشد،

در حالی که کارشناسان حوزه اقتصاد، لایحه بودجه ۹۱ را فاقد این شفافیت‌ها ارزیابی کردند. از سوی دیگر ۱۶۰ هزار میلیارد تومان اوراق مشارکت، دولت‌های آینده را با مشکلاتی روبه‌رو می‌کند. چنانچه محمد ستاری فر که سابق بر این ریاست سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی را عهده‌دار بوده است می‌گوید در شش سال گذشته براساس اعلام بانک مرکزی حدود ۶۲۵ میلیارد دلار نفت و گاز فروخته‌ایم. قانون برنامه چهارم و سیاست‌های کلی مجوز صرف ۸۵ میلیارد دلار در بودجه جاری را تا سال ۸۸ دادند که معادل ۱۵/۵ میلیارد دلار در هر سال بوده است. وی می‌افزاید اگر آن قانون به‌طور کامل اجرا می‌شد، اکنون ۱۲۵ میلیارد دلار باید در بودجه مصرف می‌شد و حدود ۵۰۰ میلیارد دلار هم در حساب ذخیره ارزی می‌ماند. این استاد اقتصاد که به‌طور خاص در مورد بودجه صلاحیت دارد معتقد است اگر سند چشم‌انداز و قانون برنامه چهارم بهتر عملیاتی می‌شد بودجه جاری دولت در لایحه ۹۱ به ۴۰ هزار میلیارد تومان می‌رسید، اما اکنون بودجه جاری دولت حدود ۹۸ هزار میلیارد تومان است که با ۱۰ تا ۲۰ هزار میلیارد تومان بودجه پنهان و بدهی همراه است و تبعات آن بزرگتر شدن دولت و تورم می‌باشد.



حسن سبحانی اقتصاددان و نماینده اسبق مجلس نیز به ۳۰ هزار میلیارد تومان تراز عملیاتی منفی در بودجه ۹۱ اشاره کرده و می‌افزاید معنای این نکته این است که دولت حتی اگر بخواهد هیچ کار عمرانی انجام ندهد و از محل درآمدهای غیرنفتی امور جاری خود را به انجام برساند ۳۰ هزار میلیارد تومان کسری دارد که با کسری بودجه متفاوت است. در این رابطه وابستگی بودجه به نفت روشن‌تر درک خواهد شد. تراز عملیاتی منفی دولت سالانه بین پنج تا شش هزار میلیارد تومان افزایش یافته است و در لایحه ۹۱ نزدیک به ۸۰ درصد آن (حدود

۲۴ هزار میلیارد تومان) از محل فروش نفت و اموال و دارایی‌ها و باقی‌مانده آن از سایر ابزارهای مالی مانند فروش اوراق مشارکت و استفاده از حساب ذخیره ارزی و واگذاری شرکت‌های دولتی تأمین می‌شود.



پیش از این احمد تو کلی اظهار داشت که مجلس فرصت کافی برای رسیدگی به این لایحه نداشته است و اطلاعات کافی به کمیسیون‌ها داده نشده، در نتیجه کارشناسی دقیق نسبت به لایحه انجام نشده است. وی به سماجت دولت بر خواسته‌های خود و تشدید عدم همکاری در صورت قبول نکردن نظر دولت از سوی کمیسیون‌ها اشاره کرد. تو کلی گفت در لایحه دولت، منابع زیادی از سرمایه‌های موجود را در معرض فروش قرار می‌دهد و حجم عظیمی از تعهدات برای دولت بعدی فراهم می‌سازد. وی یادآور شد که اتکای بودجه به نفت، نسبت به سال قبل ۵۵ درصد رشد داشته است. رئیس مرکز پژوهش‌ها افزود طبق اصول ۵۲ و ۵۳ قانون اساسی تمامی درآمدها و هزینه‌ها باید در ردیف‌های بودجه مشخص شود، اما برخلاف این اصول حدود یک سوم بودجه عمومی دولت در احکام آمده است و دیوان محاسبات اعلام کرده که امکان اجرای قانون برای نظارت بر این احکام را ندارد. تو کلی گفت مبلغ ۱۰/۵ میلیارد دلار به اعتبارات دستگاه‌ها اضافه شده که پنج میلیارد دلار مثل کیسه اشرفی به دست دولت داده شده که به هر ردیفی بخواهد چه جاری و چه عمرانی اضافه کند. وی به تصمیم اشتباه مشابه سال قبل اشاره کرد که بخشی از این پول به بهداشت و درمان اختصاص یافت و دولت مصوبه‌ای گذراند که وزارت بهداشت و درمان از این مبلغ به تمام کارمندان دولت در مناسبت‌های ملی و مذهبی ۱۰۰ هزار تومان بدهد، یعنی پولی که بی‌حساب گذاشته می‌شود این گرفتاری‌ها را درست می‌کند.

احمد تو کلی در مورد رقم درآمدی قانون



هدفمندی یارانه‌ها گفت نماینده دولت شفافاً اظهار داشته که نظر دولت کسب در آمد ۱۳۵ هزار میلیارد تومانی از هدفمندی یارانه‌هاست که نهایتاً کمیسیون تلفیق به ۵۴ هزار میلیارد تومان رأی داد، ولی با تلاش‌های عجیب و غریبی که صورت گرفت پیشنهاد در آمد ۶۶ هزار میلیارد تومانی تصویب شد. تو کلی که این گونه برخورد را حسابدارانه ارزیابی کرده و نه اقتصادی، می‌افزاید معنی این برخورد این است که چون نفت داریم هر کار بخواهیم می‌کنیم و این خطاست. وی به شرایط رکودی اقتصاد اشاره کرده است، به طوری که در سال گذشته ۲۰۹ هزار نفر بیمه شده‌اند، در حالی که دولت ادعای ایجاد ۲/۵ میلیون شغل داشته است و نیز افزایش آمار چک‌های برگشتی نشان از مشکل و عدم تعادل در اقتصاد دارد. در چنین شرایطی شیب هدفمندی مضر است و به رکود دامن می‌زند و تقاضا را بالا می‌برد. وی همچنین تصمیم کمیسیون را مبنی بر افزایش یارانه نقدی در این شرایط تأسف بار خواند. تو کلی در نامه‌ای خطاب به ملت ایران در مورد صندوق توسعه ملی نوشت که یکی از اهداف تأسیس آن این بوده که دلار نفتی به ریال تبدیل نشود تا باعث افزایش نقدینگی شود و تورم را تشدید کند و از آن طرف برای مقابله با تورم واردات اضافه گردد و تولید ملی را به رکود بکشانند، بلکه مستقیماً صرف واردات کالاها را سرمایه‌ای و فناوری جدید توسط بخش خصوصی گردد و موجب افزایش تولید و اشتغال شود. وی در نامه‌اش آورده است که دولت چندین حکم برای استفاده از منابع صندوق آورده بود که با اصلاحاتی، هم قانون اساسی رعایت شد و هم مصالح مملکت تا اندازه زیادی تأمین گردید و خطرات دست‌اندازی به صندوق توسعه ملی برای هزینه‌های دولت خنثی شد. در سیاست‌های کلی آمده است تا ۲۰ درصد درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام، گاز و فراورده‌های نفتی پیش از تصرف دولت به این صندوق واریز شود و تا پایان برنامه هر سال این سهام باید سه درصد اضافه شود، مثلاً در سال ۱۹۱ این سهم ۲۳ درصد می‌شود. این در حالی است که رئیس‌جمهور در جلسه با جمعی از اعضای کمیسیون تلفیق از آنها خواسته بود که مجلس اجازه دهد تا دولت از منابع صندوق برای کشاورزی و صنعت و مسکن

استفاده کند.

در حالی که این صندوق ذخیره ارزی کشور است و باید برای رشد سرمایه‌گذاری و تولید و اشتغال به دست مردم، آن هم به صورت ارزی نه ریالی باشد، و دولت نمی‌تواند منابع صندوق را صرف هزینه‌هایش کند. در این رابطه کمیسیون تلفیق، تقاضای دولت را تعدیل کرده و احکامی را در چهار بند آورده است از جمله اجازه تأسیس دو پالایشگاه دولتی، اجازه به دولت برای سرمایه‌گذاری در صنایع بالادستی نفت، تخصیص ۱۰ درصد برای آب و کشاورزی و ۱۰ درصد برای صنعت و معدن و مجوز دیگری مبنی بر استفاده تا سقف ۱۸ درصدی موجودی صندوق برای صنایع بالادستی نفت. ساخت پالایشگاه‌ها با اخطار قانون اساسی از سوی احمد تو کلی و وارد دانستن آن از سوی باهنر رئیس جلسه، به حذف آن انجامید. استفاده از منابع صندوق به منظور صنایع بالادستی نفت، با اخطار وارده از سوی تو کلی بر اساس سیاست‌های اصل ۴۴ و برنامه پنجم روبه‌رو شد، زیرا به پیمانکاران معجری طرح‌ها اجازه استفاده از تسهیلات داده می‌شد، در حالی که پیمانکار سرمایه‌گذار نیست. باهنر که ریاست جلسه را بر عهده داشت این اخطار را وارد دانست، ولی از اعلام رأی خودداری کرد، زیرا شرکت نفت برای تداوم تولید محتاج سرمایه‌گذاری است، ولی دولت تأمین نمی‌کند. سرانجام این بند به کمیسیون ارجاع شد و حذف آن رأی آورد و مجلس هم آن را تصویب کرد و حکم استفاده از صندوق نیز برای صنایع بالادستی در جای دیگر آمد. مورد دیگر در رابطه با بخش کشاورزی و آب و صنعت و معدن و صنایع بالادستی نفت در میادین مشترک به نام پیمانکاران بود. این بند نیز با اخطار اصل ۱۱۰ قانون اساسی از سوی تو کلی روبه‌رو شد. رئیس جلسه هم اخطار را وارد دانست و به کمیسیون ارجاع شد و با این اصلاح که در کشاورزی و صنعت و معدن فقط بخش غیردولتی استفاده کند و برای مسکن‌سازی هم نباشد به سرانجام رسید ولی این اشکال را دارد که ارز به ریال تبدیل شده است.

در بخش نفت نیز اصلاحاتی صورت گرفت که سرمایه‌گذار غیردولتی بتواند سرمایه بیاورد و کمبود را از صندوق توسعه بگیرد و مانند بقیع متقابل سهم خود را از چاه نفت توسعه داده

شده بر دارد و خودش با صندوق طرف باشد. این نماینده مجلس می‌افزاید با این اصلاحات خطر دست‌اندازی به صندوق توسعه ملی برای هزینه‌های دولت خنثی گردید.

احمد تو کلی گزارش دیگری درباره چگونگی تصویب بودجه منتشر کرد و ضمن اشاره به عیب‌های پایدار بودجه‌ریزی به انحلال غیر کارشناسانه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، به عادات نهادینه شده‌ای در تهیه و تنظیم بودجه در دولت و رسیدگی و تصویب آن در مجلس اشاره کرد که در این صورت منافع سازمان‌های دولتی و افراد در شکل غیر شفاف و غیر منضبط قرار می‌گیرد، به طوری که منابع فزاینده حاصل از صادرات نفت تا کنون اصلاح این امر را ناکام گذاشته است. این منافع از اشخاص گرفته تا تلاش‌های غیر ملی برای منافع حوزه‌های انتخابیه یا تحکیم قدرت سازمانی را در بر می‌گیرد. وی باز هم بی‌اعتنایی به قانون اساسی، قانون برنامه و قوانین ناظر بر بودجه‌ریزی را در لایحه دولت شگفت‌آور خواند که با وجود اصلاحات اعمال شده، مواردی باقی مانده است. از جمله می‌توان به بندی اشاره کرد که در گزارش کمیسیون تلفیق آمده است و در مورد پرداخت بدهی‌های دولت از محل برخی دارایی‌ها حکایت می‌کند، که با اصل ۵۳ قانون اساسی مغایرت دارد، زیرا بر اساس این اصل کلیه دریافت‌های دولت در حساب خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و پرداخت‌ها و اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می‌گیرد و دستگاه‌ها نمی‌توانند دارایی خود را با بدهی‌ها به اصطلاح طاق بزنند. ولی در پیشنهاد دولت خزانه‌کنار گذاشته شده است. معلوم نیست از هر محل چقدر درآمد حاصل شده و برای اولویت‌بندی محل مصارف هیچ راه روشنی معلوم نشده و اختیار تشخیص تسویه دارایی با بدهی به جای مجلس به وزیر واگذار شده است. تعارض دیگر آن با اصل ۵۵ قانون اساسی است که برای هر در آمد و هزینه‌ای ردیفی را در بودجه لازم می‌داند این امر به شفافیت و انضباط مالی کمک کرده و اراده فردی را بر بیت‌المال ممنوع می‌کند و اعمال اراده مردم را از طریق مجلس مجاز می‌شمرد. علاوه بر اینها این بند با سیاست‌های اصل ۴۴ نیز مغایرت دارد و واگذاری سهام و سهم‌الشرکه شرکت‌های دولتی از طریق مزایده

رانفی می‌کند، گویا دولت اجازه واگذاری یا فروش همه اموال و دارایی‌ها را یکجا از مجلس درخواست کرده است. کمیسیون تلفیق در اصلاحات خود، واریز در آمد به خزانه را الزامی کرد و برای مبادله دارایی باده می مبلغی قرار داد، ولی تعارضات دیگر باقی ماند. در بررسی نهایتاً این بند در کمیسیون و سپس در صحن حذف شد. تو کلی در مخالفت خود در جلسه علنی این سؤال را مطرح کرد که دولت منابع صندوق توسعه را طلب می‌کند، تمامی طرح‌های تکمیل شده و نیمه تمام را که می‌خواهد بفروشد، سهام و سهم‌الشرکه را هم می‌خواهد بابت هزینه‌های پیشین خود خرج کند، اجازه فروش اموال و دارایی‌ها را نیز درخواست کرده است، پس چه چیزی باقی می‌ماند که دولت بعدی با آنها کشور را اداره کند.

احمد تو کلی در گزارش خود به بندی اشاره کرده که دولت مجوز فروش اموال منقول و غیر منقول را درخواست کرده بود که با اصل ۵۴ و ۵۵ قانون اساسی سازگار نیست و حکم کلی است و در این صورت دولت می‌تواند هر چیزی حتی ساختمان‌های وزارتخانه‌ها را هم بفروشد. این بند با رعایت اصول قانون اساسی و عبارت مازاد اصلاح شد. در بند دیگری از لایحه، دولت اجازه فروش تمامی پروژه‌های عمرانی و نیمه تمام و تکمیل شده و آماده بهره‌برداری را می‌خواست و اجازه می‌خواست که منابع حاصل شده را مجدداً از خزانه بگیرد و برای تکمیل طرح‌های نیمه تمام فروش نرفته صرف کند یا به بخش خصوصی و تعاونی بدهد که آنها طرح‌ها را بخرند. این بند با مواد قانون برنامه پنجم همخوانی نداشت. با این حکم، عام، دولت می‌توانست حتی مدارس و بیمارستان‌ها و زمین‌های ورزشی را هم بفروشد، مخصوصاً در این موارد مازادی وجود ندارد و بنا بر گزارش احمد تو کلی این که اجازه فروش طرح‌ها داده شود و درآمد حاصله به بخش خصوصی تسهیلات داده شود که طرح‌های دیگر را از دولت بخرد، می‌تواند منافع خاصی را به دنبال داشته باشد. این بند به کمیسیون ارجاع شد و حذف آن رأی آورد، دلیل آن هم اختیار تام خواستن و بی‌اعتنایی به قوانین مادر و فرادستی در بودجه‌ریزی دولت بود.

آخرین موردی که در گزارش احمد تو کلی آمده است، ادغام لایحه بودجه و لایحه متمم

بودجه است که در تعارض با قانون اساسی و مصداق بارز میل به اعمال اراده فردی و دورزدن مجلس نامیده شده است. در بند دیگری از ماده واحده گفته شده بود که دولت بعد از آن که از محل فروش درآمد ارزی نفت تا سقف ردیف‌های درآمدی تعیین شده، در آمد کسب کرد، از شهریور ۹۱ به بعد دلارهای نفتی را بر اساس موارد تعیین شده‌ای از قبیل تقویت بنیه دفاعی، صنایع دفاعی، خرید هواپیما و تجهیزات مورد نیاز، تأمین قیر پروژه‌های عمرانی و گازرسانی به شهرها و روستاها، بازپرداخت اوراق مشارکت و برای وزارت علوم خرج کند و مابقی آن به حساب ذخیره ارزی پرداخت شود. ۵۰ میلیارد دلار نیز برای اعتبارات هزینه‌ای و تملک دارایی‌های سرمایه‌ای اختصاص یافته بود که البته با اصول قانون اساسی ناسازگار است. این احکام در لایحه نیامده بود. در لایحه ذکر آن بود که مازاد پس از کسر سهم صندوق توسعه ملی به حساب ذخیره ارزی واریز شود. هر قسمت از این اجازه، خواست یک یا چند دستگاه دولتی بود که تعدادی از نمایندگان را به حمایت برانگیخته بود و بدترین آن مربوط به پنج میلیارد دلاری است که اجازه کلی خرج آن برای بودجه جاری و بودجه عمرانی خواسته شده بود. موضوع از این قرار است که اگر دولت در آمدی بیش از سقف مصوب قانون بودجه به دست آورد باید برای خرج آن، لایحه متمم به مجلس تقدیم کند. حالا دولت اجازه ماده واحده لایحه را با اجازه سقف دیگری از مازاد درآمد همراه کرده است. در واقع متمم بودجه را بدون ردیف و جدول همراه با اصل بودجه سالانه یک‌جا در معرض تصویب گذارده است. جالب است که در جلسه علنی چون هر قسمتی از این بند در مجلس صاحب داشت! حذف آن رأی نیامد و گر نه متن لایحه دولت درست به نظر می‌رسید. تو کلی می‌افزاید چون رئیس جلسه اخطار قانون اساسی را وارد دانست، این بند به کمیسیون ارجاع داده شد و حذف آن رأی آورد، هر چند معاون رئیس جمهور از حذف این بند بسیار ناراحت به نظر می‌رسید. احمد تو کلی این را نمونه‌ای از نفی بودجه‌ریزی می‌داند که در واقع خط کشیدن بر همه قواعد علمی و قانون اساسی و نشان‌دهنده میل به داشتن اختیار مطلق است مانند آن که پول نفت را در کیسه‌ای بریزیم و به دولت

بگویم هر طور صلاح دیدی خرج کن و دیگر نیازی به مجلس نیست.

رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس خاطر نشان کرد که با وجود اصلاحات به عمل آمده عیب‌های پایدار و قدیمی بودجه‌ریزی پابرجاست و می‌افزاید این تازمانی است که دولتی عاقل و وفادار به قانون اساسی و مجلس کلان‌نگر تر و وفادار تر به مسائل ملی و علمی دست به اصلاح نظام بودجه‌ریزی بزنند. وی در این رابطه به پژوهشی اشاره کرده است که مجری آن مرحوم دکتر شییری نژاد بوده و با عنوان «حقوق قوه مقننه در بررسی و رأی به بودجه» منتشر شده است.



در تصویب لایحه بودجه نکات حاشیه‌ای مهمی هم روی داد، از جمله جدول شماره ۱۲ که ابطنی نماینده خمینی شهر سرخ‌بی قانونی‌ها را در این جدول دانست. وی گفت نیمه شب کمیسیون تلفیق مصوبات تبعض آمیزی را به تصویب رساند. وی ۱۹۵ میلیارد تومان بودجه طرح توسعه مجلس، ۱۵۰ میلیارد تومان رهن و اجاره دفتر نمایندگان، ۴۳/۵ میلیارد تومان هزینه اسکان نمایندگان جدید، ۱۵ میلیارد تومان اعتبارات هزینه‌های مجلس، ۷/۵ میلیارد تومان طرح توسعه امکانات موتور، یک میلیارد تومان استقرار موقت نمایندگان جدید و ۵۲ میلیارد تومان افزایش بودجه عمرانی مجلس را تأسف آور دانست. او در ادامه افزود در جدول شماره ۱۲، یک میلیارد تومان به مصالای ماه‌نشان، ۵۰۰ میلیون تومان کمک به توسعه مسجد در ماه‌نشان و ۴۰۰ میلیون تومان کمک به کانون نویسندگان قم اختصاص یافته است. عضو کمیسیون شوراها، به تناقض بودجه با بندهایی از قانون محاسبات عمومی و اصول قانون اساسی اشاره کرد. پس از سخنان این نماینده، با هنر رئیس جلسه در پاسخ به او گفت مستند و درست صحبت کند زیرا حرفی که زده می‌شود در ذهن

مردم می ماند.

جدول شماره ۱۲ سوژه‌ای شد که نمایندگان هر کدام بخشی از آن را دست‌مایه تذکر خود کردند. تخصیص اعتبار ۷۰۰ میلیاردی به نام اشخاص و مؤسسات فرهنگی - ۱۵۰ تا ۱۶۰ مؤسسه با آن که در سال قبل ۳۰ تا ۴۰ بوده است - کمک بی حساب و کتاب به طوری که رسایی مدیرکل سابق ارشاد قم می گوید این پول‌ها در مسیر خودش خرج نمی شود، اختصاص اعتبار ۷۰۰ میلیارد تومان به ۶۵ مؤسسه بدون نظارت دیوان محاسبات و... و اخطار اصل ۵۵ قانون اساسی نسبت به عدم اختصاص بودجه برای احزاب (شامل ۲۵ حزب سیاسی)، پیرامون جدول شماره ۱۲ بود و سرانجام نماینده خوی نامه‌ای در باره ۷۰۰ میلیارد تومان نوشته و پرسید که این بنیادها، اشخاص و افراد چگونه برای دریافت کمک بلاعوض انتخاب می شوند. مبالغ دریافتی چگونه هزینه می شود و چرا برای همه امکان دریافت این مساعدت‌ها وجود ندارد و چه افراد بانفوذی در این مجموعه‌هایی که پول دریافت می کنند سهم دارند.

اختصاص نیم درصد سقف بودجه ملی و استانی معادل ۱۵۰ میلیارد ریال از بودجه دستگاه‌های استانی به امر ترویج فرهنگ قرآنی و فرهنگ عفاف و حجاب، همچنین نیم تاسه درصد از اعتبارات دستگاه‌های اجرایی برای انجام امور پژوهشی و توسعه علمی اختصاص پیدا کرد.

موضوع دیگر جلسه مشترک نمایندگان مجلس و دولت بر سر اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها بود، هر چند این جلسه نتیجه خاصی نداشت و گویا ناتمام ماند، به گفته علی لاریجانی بیشتر به منظور رایزنی برای اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها بوده است و جمعی از اعضای کمیسیون تلفیق قصد داشتند که استدلال رئیس‌جمهور را برای چگونگی ادامه اجرای آن بشنوند. رئیس‌جمهور نیز ضمن انتقاد از عملکرد برخی از مصوبات مجلس، بر اجرای فاز دوم هدفمندی بر اساس نظر دولت اصرار داشته است. پیش از این در دیدار هیئت عالی حل اختلاف قوا با مقام رهبری مقرر شده بود که هر گونه تصمیم‌گیری برای پرداخت‌ها در موضوع هدفمندی یارانه‌ها باید در بودجه سالانه و با مصوبه مجلس باشد.

کاهش اعتبار هدفمندی یارانه‌ها از پیشنهاد ۱۳۵ هزار میلیارد تومانی دولت به ۶۶ هزار میلیارد تومان مصوب کمیسیون هم با تأیید شورای نگهبان روبه‌رو شد. پس از سه شیفت کار روزانه در یک هفته منتهی به ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱، تصویب لایحه با ۱۲۳ رأی موافق و ۴۶ مخالف و ۱۴ رأی ممتنع از مجموع ۲۰۰ نماینده به اتمام رسید. پنج ایراد شورای نگهبان نیز اصلاح شد و در ۱۳۰ اردیبهشت ماه به دولت فرستاده شد تا برای اجرا به دستگاه‌ها ابلاغ شود. به موجب ماده یک قانون مدنی مصوبات مجلس پس از طی مراحل قانونی، به رئیس‌جمهور ابلاغ می‌شود و او باید ظرف مدت پنج روز آن را امضا کرده و به مجریان ابلاغ کند. بودجه ۵۶۶ هزار میلیارد تومانی سال ۹۱ در سوم خرداد ۱۳۹۱ یعنی سه روز پس از پایان یافتن مهلت دولت در استفاده از تنخواه ۲۲ هزار میلیارد تومانی به دستگاه‌ها ابلاغ شد، تأخیری که می‌تواند اثرات ناگواری در اقتصاد به جا گذارد و برخی دلیل آن را نارضایتی رئیس‌دولت از تغییرات صورت گرفته در لایحه و لزوم بررسی بیشتر و حتی گمانه‌زنی‌هایی در مورد احتمال درخواست اظهار نظر هیئت حل اختلاف قوا در این باره، تعبیر و تفسیر کردند و علی‌مطهری نماینده مجلس آن را فاقد جاهت قانونی دانست و برخی از نمایندگان هم گفتند در صورت تأخیر از سوی رئیس‌دولت، رئیس‌مجلس بودجه را ابلاغ خواهد کرد. سرانجام دکتر احمدی‌نژاد قانونی را که گفته می‌شد بناسبت به آیت‌الله شاهرودی رئیس‌شورای حل اختلاف قوا فرستاده شود به دستگاه‌ها ابلاغ کرد. وی در نامه‌ای به معاون خود لایحه را استحال شده و آن را طرح نمایندگان نامیده است و یادآور شده که با توجه به مخالفت بندهایی از قانون بودجه با قانون اساسی اثر تورم‌زا و فزاینده معوقات بانکی در برخی از مفاد قانون و جهت‌گیری ایجاد محدودیت برای دولت و مخالفت با قوانین دائمی، لازم است تدبیر کافی در اجرا لحاظ شود تا از بروز مشکلات و آسیب به اقتصاد کشور اجتناب شود.

رئیس‌دولت در دیدار با جمعی از منتخبین مجلس نهم از چگونگی تصویب بودجه ۹۱ گلگه کرده و معتقد بوده است که نمایندگان مجلس هشتم با عجله از بودجه عبور کردند و دقت لازم در بررسی نداشته‌اند و این در حالی است

که مجلس درباره این که بودجه ۹۱ کلی بوده و جزئیات آن مبهم است به دولت اخطار داده بود. دکتر احمدی‌نژاد در ملاقات با نمایندگان گفت که پس از انتشار بودجه «باید سرم را از خجالت بیارم پایین، فلان نهاد سه کارمند دارد، ۳۰ میلیارد بودجه‌اش است و آن یکی ۵۰۰ کارمند دارد، ۵۰۰ میلیارد بودجه دارد، بدون آن که خدماتی به مردم بدهند، نه می‌خواهد جاده‌ای بسازد و نه مدرسه‌ای و فقط همین طوری برای خودمان می‌نویسیم، بی‌خیال بیت‌المال». دکتر احمدی‌نژاد گفت «هیچ فاصله‌ای بین دولت و مجلس نیست، این دولت راه را باز کرد و نماینده‌ها را آورد در دولت، کاری که قبل از این هیچ‌کس انجام نداده بود. در دولت‌های قبل یک نماینده اگر می‌خواست یک وزیر را ببیند باید می‌رفت پشت دفترش می‌نشست و منتظر می‌ماند.»

وی در پایان با لفظ شوخی کنایه آمیزی خطاب به آنان گفت ای کاش مجلس همین جا می‌ماند، حالا همه رفتند زیر آن هرم بزرگ در بهارستان و ۲۰۰ میلیارد تومان امسال بودجه گذاشته‌اند برای کار عمرانی مجلس، خدا بده برکت! و با تعجب افزود ۱۳۵ میلیارد هم گذاشته‌اند برای دفاتر نماینده‌ها! نفری ۴۵۰ میلیون تومان! خدا به داد همه ما برسد!

برخی از نمایندگان ابلاغ دیر هنگام قانون بودجه را ایستادگی رئیس‌دولت در برابر قانون تلقی کرده و اظهار می‌کردند بودجه‌ای که دیر به مجلس آمده و دو ماه پس از سال جدید تصویب شده چرا باید روی میز رئیس‌دولت مسکوت بماند. چنانچه ابلاغ بسیاری از قوانین هم با تأخیر همراه بوده است.

بودجه سال ۱۳۸۹ در دهم فروردین ابلاغ شد، بودجه سال ۹۰ اول خرداد سال ۹۰ و بودجه ۹۱ در سوم خرداد ۹۱، در صورتی که قانوناً بایستی بودجه سال آینده تا پایان سال جاری به دستگاه‌های اجرایی ابلاغ شود.

لازم به ذکر است مرکز پژوهش‌های مجلس لایحه بودجه را در بخش‌های جداگانه‌ای مورد بررسی قرار داده و پیشنهادهای در این رابطه مطرح کرده که خلاصه‌ای از آنها تهیه و تنظیم گردیده و بر روی پایگاه اینترنتی نشریه چشم‌انداز ایران قرار دارد.

## در حاشیه سوریه

در صورت سقوط اسد جایگزین شود، ترجیح می‌دهند. این گروه‌ها در مجموع حدوداً نیمی از جمعیت سوریه را تشکیل می‌دهند و بقیه عمدتاً سنی هستند.

در همین حال مخالفان متشکل از ۱۰۰ گروه و فاقد رهبری سیاسی روشنی بوده و در حال گرفتن سرزمین‌های بیشتری هستند (البته مسئله در حال تغییر است و هر هفته که می‌گذرد فرق می‌کند). حتی اگر بشار اسد داوطلبانه کنار رود ماشین نظامی او که تحت کنترل علویان است به همراه متحدینش از دیگر فرقه‌ها با در اختیار داشتن بخش‌های بزرگی از خاک کشور به جنگ ادامه خواهند داد. پس از آن سوریه از هم خواهد پاشید و جنگ تعیین خواهد کرد چه کسی چه بخشی از سوریه را در اختیار خواهد داشت؛ وضعیتی شبیه یک لبنان بزرگتر در دهه ۷۰. پاسسازی قومی، سرازیر شدن پناهندگان، فاجعه انسانی و فرصت‌هایی برای القاعده نتیجه این شرایط خواهد بود.

این پرسش مطرح است که چرا آمریکا به چنین بحران و جنگ داخلی و به ناامنی‌های مترتب بر آن دست می‌زند؟ چرا قطر و عربستان در همین راستا فعال شده‌اند و مهمتر از آن چرا حزب عدالت و توسعه ترکیه تا این حد در برنامه‌های ناتو در غلبه است، و این در حالی بود که حزب عدالت و توسعه به هیچ وجه به ارتش آمریکا در زمان بوش اجازه نداد برای حمله به عراق و سقوط صدام با همه قساوتش‌هایش از خاک ترکیه استفاده کند. آیا قرار است خاورمیانه ناامن شود؟ از هم اکنون رسانه‌های غرب اعتراف می‌کنند که القاعده در سوریه بسیار فعال شده و همچنین کردهای سوریه به رهبری پ.ک.ک مدیریت مناطق کردنشین سوریه را به دست گرفته‌اند و حمله‌های کردهای ترکیه به پاسگاه‌های ترکیه زیاد شده و گروگانگیری‌های مختلف هم روزه فزونی است.

همه می‌دانیم و همه تحلیلگرهای دنیا اعتراف کرده‌اند که بعث لائیک عراق هیچ ربطی به القاعده بنیادگرانداشت، ولی در پی حمله امریکایه به عراق پدیده‌ای به نام تشکیلات القاعده در این کشور به سرعت شکل گرفت. رهبر القاعده عراق مصعب الزرقاوی طی مانیفستی که در همان روزها منتشر کرد معتقد بود که شیعه دشمن اصلی و امریکادشمن فرعی است. عناصر القاعده از سوریه واردن به درون عراق رخنه کردند و با کمک دستگاه‌های اطلاعاتی اردن و عربستان توانستند دست به

بحران سوریه به جنگ داخلی منجر شد و امکان دارد به یک جنگ منطقه‌ای تبدیل شود. ولی نصر عضو شورای روابط خارجی امریکا در تحلیلی با عنوان «سوریه پس از سقوط» مطرح می‌کند: «پس از اسد هم سوریه روی امنیت و آرامش رانمی‌بیند.» او در تحلیل خود می‌گوید: «مخاصمه در سوریه به نقطه بحرانی رسیده است، ولی نه آن نقطه که امید به پایان سریع جنگ باشد. با یا بدون بشار اسد به عنوان رهبر، سوریه تمامی ویژگی‌های یک جنگ خونین و طولانی داخلی را دارا می‌باشد: طرفینی با توالی‌های مشابه که آمادگی برای آتش‌بس نداشته و قدرت‌های خارجی که به دنبال اهداف خاص خود بوده و در یافتن نقطه نظرات مشترک ناتوان هستند... دولت (امریکا) و همچنین منتقدین داخلی امریکا ممکن است فکر کنند دخالت دادن ایران در هر گونه حل و فصل مخاصمه به تهران راه تنفسی خواهد داد و گفت‌وگوها در مورد برنامه اتمی را به عقب خواهد راند. ولی تجزیه سوریه و زنجیره حوادثی که به طور اجتناب‌ناپذیری به دنبال خواهد داشت تهدید بزرگتری از برنامه هسته‌ای ایران برای خاورمیانه و منافع درازمدت امریکا در منطقه است. ایران به مراتب بر رهبری سوریه نفوذ بیشتری از روسیه دارد. اگر انفجار در سوریه به بیرون از مرزهایش گسترش یابد همه بازنده خواهند بود. این مخاصمه به کشورهای همسایه یعنی عراق، لبنان، اردن و ترکیه سرریز خواهد شد. لبنان و عراق بویژه شکننده هستند. آنها هم از رقابت‌های جماعتی - فرقه‌ای مرتبط با شکاف علویان - سنی‌ها، برای کسب قدرت در کشور همسایه خود برخوردارند.

در هفته گذشته بشار اسد کنترل بخش‌های مهمی از کشور را از دست داده و اپوزیسیون که با حمایت و همدردی خارجی تشویق شده از شتاب ایجاد شده پس از بمبگذاری دمشق که به کشته شدن چندین مشاور کلیدی امنیتی اسد انجامید، بهره‌برداری کرده است. تغییر در توازن به وجود آمده مهم است، ولی تعیین کننده نیست. در عوض زمینه را برای یک نبرد طولانی مدت که سوریه را بین معارضینی که با هم خواهند جنگید و نواحی تحت کنترل حامیان اسد تقسیم خواهد کرد. در حال حاضر دولت اسد به اندازه کافی پشتیبان و قدرت نظامی برای ادامه جنگیدن دارد و هیچ علائمی دال بر تسلیم شدن از خود نشان نداده است. غالب اقلیت‌های علویان سوریه، مسیحیان و کردها به همراه بخشی از عرب‌های سنی، بشار اسد را بر آنچه آنها واهمه دارند



ترور و انفجارهای متعدد بزنند و فرقه‌بندی و شیعه‌کشی و متقابلاً سنی‌کشی به اوج خود رسید. در پی یکی از بمباران‌های امریکا، مصعب الزرقاوی کشته شد که حتی برخی از فلسطینی‌ها او را شهید نامیدند. این عناصر در جریان مقاومت مردم عراق علیه اشغالگران آبدیده شدند و سپس در همه‌جای خاورمیانه گسترش پیدا کردند. البته ایمن‌الظواهری فردوم‌القاعده در همان زمان طی بیانیه‌ای خط‌مشی القاعده عراق و رهبر آن مصعب الزرقاوی را نقد کرد و گفت امریکا دشمن اصلی ماست.

امریکا، قطر، عربستان و ترکیه با اطلاع از اولویت‌های القاعده سوریه دست آن را برای اقدام بازگذارده‌اند و جنگ داخلی را دامن می‌زنند و مقوله‌ای به نام «القاعده خوب» راهم وارد فرهنگ سیاسی کرده‌اند. امریکا هزینه‌های زیادی در حمله به عراق پرداخت و موجب

شد که مردم منطقه از امریکا متنفر شوند. این پدیده‌ای بود که تمام متفکران و تحلیلگران امریکایی به آن اعتراف کردند، تا آنجا که حتی او با ما در مبارزات انتخاباتی خود در کنگره یهود، جنگ عراق را یک فاجعه دانست، ولی از آنجا که امریکا عهد و پیمان‌های زیادی با اسرائیل بسته تا امنیت و برتری اسرائیل را حفظ کند و اجازه ندهد که معادله راهبردی نیروها به زیان اسرائیل تمام شود طبیعی است که اجازه ندهد ۳۰ هزار موشک

دوربرد سوریه‌ای و به عبارتی قدرت آتش سوریه علیه اسرائیل به کار گرفته شود و یا ۶۰ هزار موشک حزب‌الله امنیت اسرائیل را مخدوش کند. گفتنی است که در جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶، از ۴۰ هزار موشکی که حزب‌الله داشت فقط چهار هزار موشک، یعنی ۱۰ درصد آن به کار گرفته شد.

خیزش مردم مصر و تونس این معادله را به زیان غرب بویژه اسرائیل رقم زد. از سوی مصوبات شورای امنیت درباره اسرائیل تماماً به زیان اسرائیل و به نفع فلسطین است و نتانیاهاو اعتراف کرد هر یک از این مصوبات اگر به مرحله اقدام برسد با فروپاشی هویت یهودی اسرائیل و اسرائیل روبه‌رو خواهد شد. می‌بینیم که از یک سو جنگ تمام‌عیار توسط او با ما نقد شده، ولی از سوی دیگر معادلات راهبردی منطقه به زیان اسرائیل است. شاید راه برون‌رفتی که منافع امریکا و اسرائیل را تأمین کند همین راهی است که اتخاذ کرده، یعنی قدرت آتش و قدرت موشکی سوریه را دور زده و روی مردم و اقتصاد سوریه دست بگذارد - که گذاشته - و جنگ داخلی کور و غیر شفاف راه بیندازد که هیچ مرز شفافیتی بین حق و باطل نباشد. دستیابی به دموکراسی با ۲۲ هزار تلفات آن هم با حضور قاطع القاعده و ریشه‌دار شدن کینه‌های متقابل و مشکلات کردها آیا امکان‌پذیر است؟ حال این پرسش جدی‌تر مطرح می‌شود که چرا امریکا با علم به نتایج غیرپیش‌بینی شده، ناامنی‌های زنجیره‌ای را دامن می‌زند؟ چند سال پیش ژنرال اوباجف روسی طی تحلیلی که بخشی از آن در چشم‌انداز ایران منتشر شد معتقد بود ویژگی



پایدار امریکا همان میلیتاریسمی است که در بالکان و کوزوو عمل کرد و دومین اقدام چشمگیر این میلیتاریسم حمله به عراق بود. همان‌طور که می‌دانیم پس از ترور رفیق حریری در لبنان اتهام‌های زیادی از سوی امریکا و دیگر کشورهای غربی و بویژه اسرائیل متوجه سوریه شد و بشار اسد مجبور شد که ارتش سوریه را از لبنان فراخواند و هزینه‌های زیادی هم در این راستا پرداخت، ولی پس از چند سال دادگاه بین‌المللی لاهه اعلام کرد سوریه به هیچ وجه در این ترور دست نداشته و این نشان می‌دهد که چگونه می‌شود با فضا سازی و جنجال، یک راهبردار در منطقه جلو برد.

ژنرال لئونید ایواشف، رئیس آکادمی مطالعات ژئوپلیتیک روسیه، معتقد بود تنها مانع منافع امریکا در خاورمیانه کشور بزرگ ایران است که برای دستیابی به «استمرار انرژی» و همچنین انرژی ارزان نیز لازم است که این مانع برطرف شود. به نظر می‌رسد کشورهای BRICS متشکل از روسیه، چین، برزیل، هند و آفریقای جنوبی این خط‌مشی میلیتاریستی امریکارا تشدید خواهند کرد.

ایواشف معتقد بود امریکا می‌داند که نتیجه چنین راهبردی، توسعه و گسترش ناامنی در منطقه خواهد بود، ولی امریکا به دلیل پایگاه‌های نظامی زیادی که در منطقه دارد و حضور و به فزونی نظامی‌اش - به گمان

امریکا - با ثبات‌ترین پدیده در منطقه خواهد بود. بنابراین ناامنی‌ها منافع جدی امریکارا در منطقه تهدید نخواهد کرد و امریکا با صبر راهبردی منتظر می‌ماند تا جنگ‌های فرقه‌ای، پتانسیل منطقه را کاهش دهد و حالت تهاجمی این کشورها علیه اسرائیل را به حالت دفاعی، بلکه به جنگ‌های داخلی طاق فرسای کور تبدیل کند و اسرائیل با وجود تضادهای روزافزون درونی‌اش بتواند نفس راحتی بکشد، آنگاه که پتانسیل ترقی خواهانه کشورهای منطقه رو به افول رفت ابر قدرت امریکا به عنوان یک فرشته صلح برای حل اختلاف‌ها وارد می‌شود، چنان که کلیتتون این کار را بین سازمان آزادیبخش ضعیف شده فلسطین با اسرائیل در چمن جنوبی کاخ سفید انجام داد. شاید تحلیل سردار محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، تکمله‌ای بر این داستان باشد. ایشان طی تحلیلی در شبکه چهار سیمای جمهوری اسلامی ایران مطرح کرد که امریکا از قدرت تسلیحاتی و قدرت ما بسیار آگاه است، ولی از جلو به ما حمله نخواهد کرد، بلکه این نقطه قوت ما را دور زده و روی مردم و اقتصاد ایران مشغول کار کردن است، که البته ایشان اشتغال کامل را توصیه کرده است.

به نظر می‌رسد با توجه به تحلیل بالا ما باید به سرعت تضادها، شکاف‌ها، چالش‌ها و تبعیض‌های موجود در ایران را طبقه‌بندی و اولویت‌بندی، یعنی اصلی - فرعی کنیم و برای حل هر یک راه برون‌رفتی پیدا کنیم و اجازه ندهیم که مملکت ما مترع و چراگاهی برای دشمن شود.

## امریکا چگونه باید در سوریه عمل کند؟



زلمای خلیل زاد، مشاور ویژه وزارت خارجه و پنتاگون در جنگ امریکا ضد شوروی در افغانستان، نماینده پیشین و سفیر امریکا در سازمان ملل متحد و فرستاده ویژه و سفیر امریکا در افغانستان و عراق، به تازگی طی مقاله‌ای در واشنگتن پست (منتشر شده در تاریخ ۸ اوت)، به ارائه پیشنهادهایی در مورد چگونگی نقش آفرینی مطلوب امریکا در بحران سوریه پرداخته است. برخی نکات کلیدی در مقاله وی وجود دارد که نگاهی کوتاه به آن، خالی از فایده نیست. وی در بحث مقدماتی خود اشاره کرده که نیروهای مخالف سوریه در حال حاضر ضعیف‌تر از آن هستند که بتوانند جنگ و تضاد در گرفته در سوریه را به سرانجام برسانند، بنابراین ضروری است برای جلوگیری از پیشامدهای خطرناک برای منافع امریکا (مانند دستیابی افراطی‌هایی نظیر اسلام‌گرایان سلفی و القاعده در سوریه به تسلیحات کشتار جمعی موجود در این کشور) ایالات متحده و او با نقش جدی‌تری برای یافتن راه‌حلی در سوریه ایفا کنند. بر این اساس، وی راهکاری پنج مرحله‌ای برای انتقال آرام قدرت در سوریه بدون بکارگیری نیروی نظامی توسط امریکا را پیشنهاد می‌کند:

۱- نخست این که امریکا ائتلافی از کشورهای مرتبط و اجده نفوذ در سوریه (شامل ترکیه، عربستان، اردن، قطر و کشورهای خلیج فارس در کنار بریتانیا و فرانسه) به موازات پیگیری مسئله در چارچوب سازمان ملل، گروه کشورهای دوست سوریه و ناتو شکل دهد.

۲- در گام دوم، او با همکاری نزدیکی با این ائتلاف برای سازمان دادن به اپوزیسیون سوریه در قالب جبهه‌ای گسترده برای گذاری باثبات در سوریه باید آغاز کند. این گام از این جهت ضرورت دارد که قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ترکیه و عربستان، از متحد کردن نیروهای مخالف ناتو نبوده‌اند. به گفته خلیل زاد، «شورای ملی سوریه» ترکیبی از نیروهای تبعیدی و اعضای اخوان المسلمین است که میزان پیروان آنها در سوریه و امکان نقش آفرینی آنها برای شکل دادن به سوریه‌ای در بردارنده طیف‌های گوناگون، محل تردید است. «ارتش آزاد سوریه» از منظر خلیل زاد با واقعیت‌های عینی، هماهنگی بیشتری دارد، اما انسجام و اتحاد درونی آن مشخص نیست. ائتلاف دموکراتیکی که شکل می‌گیرد باید در بردارنده علویان، مسیحیان، کردها و دیگر اقلیت‌ها باشد تا پشتیبانی از دولت آینده از تضمین برخوردار باشد؛ بنابراین باید تلاش کرد این گروه‌های متکثر را حول مسائلی چون دموکراسی، تکثیر گری، حکومت غیر متمرکز و احترام به حقوق جهانشمول گرد آورد. مقارن با همکاری با اپوزیسیون، امریکا باید تلاش کند تا در عین حفظ نهادهای کلیدی دولتی، کودتایی نظامی را سامان دهد، که مسیری موقتی برای رسیدن به ایستگاه پایانی «دموکراسی کامل» در سوریه است.

۳- در گام سوم، امریکا باید به تقسیم کار ظاهری میان قدرت‌های منطقه‌ای که به آنها توان مسلح کردن اپوزیسیون را می‌دهد، پایان بخشد.

حمایت نظامی برای ایجاد توازن جهت شکل دادن به جبهه متحد سیاسی لازم است. مشارکت مستقیم امریکا در فرایند حمایت نظامی سبب می‌شود که احتمال اینکه توازن نظامی به نفع گروه‌های اسلام‌گرا و فرقه‌گرا به هم بخورد کاهش یافته و نیروهای میانه‌روتر که به شکل‌گیری نظامی باثبات در آینده سوریه کمک می‌کنند، تقویت شوند.

۴- در گام چهارم، امریکا باید به فهمی مشترک با مسکو دست یابد. ایران و روسیه، نقش قابل توجهی در جامعه سوریه دارند و تنها زمانی دست از حمایت از اسد بر خواهند داشت که اطمینان حاصل کنند که حمایت از رژیم اسد، استراتژی‌ای شکست خورده است. ائتلاف مذکور، باید به روسیه جهت تغییر خط مشی‌اش کمک کند، از این طریق که به روسیه تضمین دهد منافع تجاری و استراتژیک بنیادین روسیه با کنار رفتن اسد، از بین نخواهند رفت.

۵- در گام پنجم، واشنگتن باید آغوش خود را برای نقش آفرینی فعال سازمان ملل در پایان دادن به مسیر گذار در سوریه باز نگه‌دارد تا سازمان ملل بتواند نقشی مشابه آنچه در افغانستان پس از طالبان ایفا کرده، بر عهده بگیرد.

زمان برای نقش آفرینی گسترده‌تر امریکا در سوریه فرارسیده؛ نقش آفرینی‌ای که برای فراهم آوردن گذاری سیاسی به دموکراسی آزاد و جلوگیری از بروز مجموعه‌ای از بحران‌ها از تروریسم گرفته تا تکثیر تسلیحات کشتار جمعی در سوریه جدید، ضرورت دارد.

از نکات قابل توجه در مقاله این مقام رسمی امریکایی که در متن جناح تندرویی نوکان‌ها در امریکا است، نخست اعتراف به ناتوانی مخالفان سوریه در غلبه بر توان نظامی دولت سوریه و دیگری لزوم مداخله مستقیم امریکا در فرایند مسلح کردن مخالفان برای جلوگیری از رشد گروه‌های بنیادگرای اسلامی در سوریه است. قابل تأمل‌تر از تمام این نکات، تجویز نسخه کودتای نظامی برای سوریه توسط زلمای خلیل زاد است که در صورت جامه عمل پوشیدن، به منزله تداوم رویه‌های سلطه‌جویانه امریکا در مداخله غلط در سیاست بین‌المللی است.



نویسنده: Ari Berman

منبع: [www.the-nation.com](http://www.the-nation.com)، (۲ می ۲۰۱۲) برگردان چشم‌انداز ایران

## کابینه جنگی میت رامنی



عراق و مدافعان سرسخت حمله نظامی امریکا یا اسرائیل به ایران می آیند. به گفته کریستوفر پرل (Christopher Preble) از کارشناسان سیاست خارجی مؤسسه کاتو (Cato Institute)، «اگر رامنی به ریاست جمهوری برگزیده شود در حوزه سیاست خارجی رفتاری به غیر از آنچه جورج بوش از خود نشان می داد از او انتظار نداشته باشید». درباره برخی مسائل کلیدی مانند ایران، رامنی و اطرافیانش از بوش هم افراطی ترند. این اشتیاق شدید رامنی به آرمان محافظه کاری جدید - حتی اگر از روی ریاکاری و به منظور جلب حمایت جناح راست باشد - می تواند در صورت رئیس جمهور شدن او به فاجعه ای کابوس وار در حوزه سیاست ایالات متحده بینجامد.

اگر آنچه او بر زبان می آورد در دست باشد، ریاست جمهوری رامنی همزمان خواهد بود، با جنگ با ایران نزدیکی هر چه بیشتر واشنگتن با جناح راست اسرائیل، ماندن نیروهای امریکایی در افغانستان تا دست کم سال ۲۰۱۴، خودداری از هر گونه گفت و گو با طالبان، تنظیم (Reset) دوباره تنظیمات دولت او با ما باروسیه و انباشت تسلیحات و نظامی تر شدن امریکا همانند دوران ریگان. واشنگتن مانثلی (Washington Monthly) از رویکر دسیاست خارجی رامنی به عنوان د کترین «دشمنان بیشتر، دوستان کمتر» یاد کرد که به گونه ای آزار دهنده یاد آور آن چیزی است که او با ما از بوش به ارث برد.

به گزارش واشنگتن پست در ماه مارس، پدر روحانی ریچارد لند (Richard Land) از هیئت باپتیست های جنوبی به ستاد رامنی گفت که «در صورت بررسی امکان چند گزینه برای کابینه: سانتروم به عنوان وزیر داد گستری، گینگریچ به عنوان سفیر ایالات متحده در سازمان ملل و جان بولتون به عنوان وزیر خارجه از میان به در کردن "محافظه کاران خودسر و نافرمان بردار" دشوار نخواهد بود». پیشنهادی چنین مسخره اگر نگوییم هراسناک، اصلاً هم دور از واقعیت نیست.

بیراه نخواهد بود اگر امسال ارسال سوتی های نامزدهای جمهوریخواه ریاست جمهوری در حوزه سیاست خارجی بنامیم. از ریک پری (Rick Perry) که دولت تر کیه را «تروریست های اسلامگرا» خطاب کرد یا Newt Gingrich که فلسطینی ها را «ملتی ساختگی و جعلی» نامید بگیرد تا هرمن کین (Herman Cain) که پس از نیم ساعت تته پته به از پاکستان گفت «او بکی - بکی بکی - ستان - ستان» و دست آخر هم وقتی از او درباره یورش ناتو به لیبی پرسیدند عین ابله ها خشکش زده بود و چیزی برای گفتن نداشت. از همه بدتر و آبروریز تر، میشله باچمن (Michele Bachmann) بود که وعده بستن سفارت ایالات متحده در ایران که از ۱۹۸۰ به این سو وجود خارجی ندارد داد! ریک سانتورم (Rick Santorum) هم سخنرانی مهم خود در باب سیاست خارجی را در یکی از شعبه های کارخانه ژله و شیرینی سازی JellyBelly ایراد کرد.

با این که به سختی بتوان این نامزدها و دیدگاه هایشان را جدی گرفت، اما اظهارات آنها در باب مسائل سیاست خارجی حکایت از روندی نگران کننده و آزار دهنده در درون حزب جمهوریخواه دارد. تقریباً همگی اینان، به جز رون پاول (Ron Paul) آزاد یخواه و ضد جنگ و نیز جان هانتسمن (Jon Huntsman)، انترناسیونالیست میانه رو، با پ رویی تمام و آن هم در برابر مردم خسته از جنگ و لشکر کشی امریکا دوباره دم از بگیر و ببند و تهدید به حمله می زنند. میت رامنی نسبتاً شسته رفته تر نسبت به دیگر رقبای البته به همان اندازه آنان نادان نیز از این میان مستثنی نبوده است. با توجه به سابقه درخشان رامنی در دوروی و رننگ عوض کردن های پیکاره و مهارت شگفت آورش در فرصت طلبی، دشوار بتوان در یافت واقعات در مغز این آدم چه می گذرد، چه در حوزه روابط خارجی (ستاد او هیچ اعتنایی به پرسش مطرح شده در این زمینه نکرد) و چه دیگر مسائل، اما یک ارزیابی همه سوسیه و دقیق از اظهارات او در خلال رقابت های مقدماتی و شیوه گزینش مشاوران، نوید بازگشت به ماجراجویی های قلدر ما بانه و تصمیم گیری های مداخله جویانه مرسوم در دوره جورج بوش را در صورت به قدرت رسیدن او [رامنی] در ماه نوامبر در کاخ سفید می دهد. گرچه رامنی به دلایلی کاملاً روشن و واضح از اشاره به بوش در طول مبارزات انتخاباتی خودداری می کند، اما به لحن او که گوش می کنید گویی به جورج بوش گوش می دهید که درباره سیاست خارجی داد سخن سرداده است.

به رامنی که گوش می کنید، انگار نه انگار که بوش ریاست جمهوری اش را در حالی به پایان رساند که دو جنگ به شدت منفور و نامشروع، امریکارا تا کمر در باتلاق پراز خون و سرمایه های از دست رفته فرو برده بود. از ۴۰ مشاور و سیاست خارجی شناخته شده رامنی، ۷۰ درصدشان پیشتر برای بوش کار می کرده اند.

بسیاری از آنان از شاخه محافظه کار جدید حزب، یعنی حامیان جنگ

بزرگ و مرداد ۱۳۹۱

در ماه دسامبر گینگریچ در گردهمایی ای با حمایت مالی ائتلاف یهودیان جمهوریخواه (Republican Jewish Coalition) وعده داد بولتون را بر مسند Foggy Bolton [اصطلاحی که در امریکا به وزارت خارجه به علت مکان قرارگیری آن در محله یادشده گفته می شود] خواهد گمارد. اما این بار تندروری سیلوی اُترافاطی که پیشتر کم جنجال در وزارت خارجه در مورد کنترل تسلیحات و نیز سفیر امریکا در سازمان ملل در دوره بوش درست نکرده بود، طرف رامنمی را گرفت. از آن هنگام به این سو، بولتون با شور و اشتیاق به پشتیبانی از رامنمی و تبلیغ برای او پرداخته و نقش جایگزینی کلیدی برای او در حوزه مسائل امنیت ملی عهده دار شده است. جنیفر رابین (Jennifer Rubin) از وبلاگ نویسان نوکان واشنگتن پست می نویسد، «بسیاری از محافظه کاران امیدوارند این شامل عهده دار شدن پستی کلیدی در بخش امنیت ملی دولت احتمالی رامنمی باشد.»

شاید هیچ بک از مشاوران رامنمی به خوبی بولتون تجسم روحیه تهاجمی و پر خاشاکرانه تیم سیاست خارجی او [رامنمی] نباشند. او از مخالفان دو آتشه سازمانها، نهادهای و معاهدات بین المللی بوده و سخت بتوان جنگی راسراخ گرفت که او از آن خوشش نیامده باشد. به فاصله اندکی پیش از حمله به عراق، او به مقامهای اسرائیلی گفته بود سوریه، ایران و کره شمالی در نوبت بعدی خواهند بود. در چند سال گذشته بولتون بارها آشکارا از حمله احتمالی اسرائیل به ایران حمایت کرده است. او ضمن تبلیغ و حمایت از رامنمی گفته است؛ «امیت رامنمی به احیای ارتش بی همتای ما، ترمیم روابط با نزدیکترین دوستان و متحدانمان و حصول اطمینان از این که هیچ دشمنی از جمله ایران -جرات به چالش کشیدن قدرت ایالات متحده رانیا بدست خواهد گمارد.» رامنمی

هم در پاسخ به او گفته بود «درایت، صراحت و شهامت جان از ویژگی هایی هستند که باید الگوی سیاست خارجی ماقرار گیرند.»  
هنگامی که رامنمی در سال ۲۰۰۸ نامزد انتخابات ریاست جمهوری شد، چیز چندانی درباره سیاست خارجی نمی دانست. طبق یکی از گزارش های درونی ستاد انتخاباتی جان مک کین در آن هنگام «پیشینه رامنمی در امور بین الملل و روابط خارجی آن قدر ناچیز است که به دشواری بتوان او را دارای صلاحیت احراز این سمت دانست». پس از برچسب لیبرال افراطی خوردن از سوی فعالان محافظه کار GOP (حزب جمهوریخواه) در چهار سال پیش، او [رامنمی] خود را در سال ۲۰۱۲ به بولتون و دیگر محافظه کاران جدید نزدیک کرد تا حمایت حامیان راستگرای خود را از دست ندهد. امروز دیگر تفاوتی میان این نامزد انتخابات ریاست جمهوری و تندرترین مشاوران طرفدار جنگ او دیده نمی شود. برایان کاتولیس (Brian Katulis) از کارشناسان ارشد امنیت ملی در مرکز American Progress می گوید «وقتی به سرمقاله ها و سخنرانی ها گوش می کنید، گویی رامنمی سراپا گوش به فرمان امثال بولتون است تا کسی دیگر.» (سخنگوی رسما همجنسگرای سیاست خارجی ستاد انتخاباتی رامنمی، ریچارد گر نل (Richard Grenell) که به عنوان

سخنگو و مدیر روابط عمومی جان بولتون در دوره بوش، با شور و حرارت بسیار از رئیسش [بولتون] دفاع می کرد، زیر بار فشار و انتقادهای فزاینده محافظه کاران مخالف همجنسگرایی از کار کناره گیری کرد.)  
بولتون یکی از هشت مشاور رامنمی است که طرح های ارائه شده توسط PNAC (Project for a New American Century) [پروژه قرن نوبین امریکایی] بنیاد مشاوره بسیار بانفوذ و نیرومند محافظه کار جدید تأسیس شده در دهه ۱۹۹۰، مبنی بر تشویق دولت های کلینتون و بوش به یورش به عراق را امضا کرده بود.

پائولا دو بریانسکی (Paula Dobriansky) از اعضای مؤسس بنیاد یادشده (PNAC) و سرکرده مدافعان «پروژه آزادسازی» شکست خورده ریاست جمهوری بوش به عنوان یکی از مقام های رسمی وزارت خارجه، به تازگی به شکل تمام وقت به ستاد رامنمی پیوسته است. یکی دیگر از بنیانگذاران PNAC یعنی الیوت کوهن، مشاور کاندولیزاریس وزیر خارجه از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹، پیشگفتار گزارش سیاست خارجی ستاد انتخاباتی رامنمی را نوشته که «اتفاقاً» عنوانش «An American Century» است. کوهن خود زمانی محافظه کاران جدید دولت بوش را آموزش داده و راهنمایی می کرد. به دنبال داستان ۱۱ سپتامبر، او با نام بردن از جنگ با تروریسم به عنوان «جنگ جهانی چهارم»، عراق را نه تنها «حامی آشکار القاعده، بلکه تولیدکننده سلاح های کشتار جمعی» خوانده و آن را کاندیدای مسلم قرارگیری در کانون این جنگ معرفی کرده بود. در سال ۲۰۰۹، کوهن از دولت او با ما خواسته بود «فعالانه در صدد سرنگونی حکومت ایران» برآید.



ستاد انتخاباتی رامنمی گزارش یادشده را به همراه فهرست مقدماتی مشاوران سیاست خارجی همزمان با ایراد سخنرانی در The Citadel منتشر کرد. خلاصه و جوهر سخنرانی رامنمی را دفاع شُل و آبکی از برتری و منحصر به فرد بودن امریکا دانست، یعنی همان چیزی که او [رامنمی] از یکی دیگر از بنیانگذاران PNAC و مشاوران کنونی خویش، رابرت کاگان (Robert Kagan) کپی برداری کرده بود. سخنرانی و گزارش یادشده چیزی که نداشت محتوا و ارائه سیاست های عملی و واقعگرایانه بود و برعکس با وارونه نشان دادن حقایق، تا توانسته بود به او با ما تهمت و افترا بسته بود که «معتقد است ایالات متحده هیچ چیز منحصر به فرد یا برتری ویژه ای ندارد» و «بابت کردار و رفتار امریکا از دنیاپوزش خواسته است.» آن چند به اصطلاح پیشنهاد عملی ارائه شده نیز پرهزینه و جنگ طلبانه بودند؛ افزایش شمار ناوهای جنگی ساخته شده توسط ناوگان نیروی دریایی در سال از نه فروند به ۱۵ فروند (یعنی پنج فروند بیش از میزان درخواستی نیروی دریایی در بودجه سال ۲۰۱۲)، افزایش شمار نفرات ارتش به میزان ۱۰۰ هزار نفر، تأسیس یک سیستم پدافند موشکی در اروپا و استقرار دو ناو هواپیمابر در نزدیکی ایران. استیو کلمنز (Steve Clemons) از کارشناسان ارشد New American Foundation می گوید «آنچه او در سخنرانی Citadel اظهار کرد عملاً چیزی جز سخنرانی ای خام و پراکنده و بی معنادر باب



سیاست خارجی نبود، از این نظر او ر کوردی تاریخی در میان نامزدهای ریاست جمهوری برپا کرده است. تیم رامنی از آن روی که دستچینی از دستیاران بوش با سابقه بدنامی در ماجرای حمله به عراق به شمار می‌رود جالب توجه است: رابرت جوزف (Robert Joseph) از مقام‌های شورای امنیت ملی، همان کسی که آن «۱۶ واژه» معروف رادر سخنرانی سالانه بوش در سال ۲۰۰۳ مبنی بر تلاش عراق در خرید اورانیوم غنی شده از نیجر گنجانده بود؛ دان سنور (Dan Senor)، سخنگوی پیشین دولت موقت ائتلاف به سرپرستی پل برمر در عراق و اریک ادلمن (Eric Edelman) از مقام‌های بلند پایه پنتاگون در دوره بوش. کاتو پریل می‌گوید «هر چه می‌گردم حتی یک نفر از مشاوران سیاست خارجی رامنی را هم پیدا نمی‌کنم که جنگ عراق را اشتباه و نادرست بدانند. دوسوم امریکایی‌ها بر این باورند که جنگ عراق یک اشتباه فاحش بود، از این رو می‌توان گفت آقای رامنی از همین آغاز راه، خودش رادر کنار آن یک‌سوم دیگر قرار داده است.» به فاصله کوتاهی پس از شکست مک کین در سال ۲۰۰۸، کاگان، ادلمن، سنور و سردبیر ویکلی استاندارد، بیل کریستول طرح Foreign Policy Initiative، جانشین نشوکان PNAC را ارائه دادند که هدف از آن احیای دکتترین بوش در دوره اواما، یعنی حمایت از افزایش نیروها در افغانستان و مخالفت با خروج از آن در ۲۰۱۴؛ پیشنهاد استقرار ۲۰ هزار نیروی دائمی در عراق، حمایت از حمله نظامی به ایران و / یا سرنگونی رژیم آن، تشویق به مداخله نظامی در سوریه، اتخاذ رویکردی تهاجمی تر در برابر روسیه و جلوگیری از کاهش بودجه نظامی بوده است. سه نفر از چهار عضو اصلی FPI از مشاوران رامنی هستند.

ادلمن به پیشینه کار برای دیک چنی در هر دو دولت بوش، رابط رامنی با دنیای چنی به شمار می‌آید. (ادلمن کسی بود که به مشاور ارشد چنی، یعنی اسکوتر لیبی پیشنهاد افشای هویت مأمور CIA، والرئ پلیم (Valerie Plame) را به منظوری آبرو کردن سفیر سابق جو ویلسون (Joe Wilson) که کوس رسوایی دولت بوش و دروغین بودن ادعاهای آن در مورد ارتباط عراق و نیجر رادر نیویورک تایمز به صدار آورده بود، داد.) ادلمن به عنوان سفیر در ترکیه در سال ۲۰۰۳، نتوانست آنکارا را برای همراهی در جنگ با عراق راضی کند. ستون نویس ترکیه ای ابراهیم کاراگل او را «احتمالاً مطرودترین و غیر قابل اعتمادترین سفیر تاریخ امریکا در ترکیه» توصیف کرد. ادلمن بعدها به وزارت دفاع، جایی که در سال ۲۰۰۷، با پرخاشگرگی به کلینتون به خاطر پرسش او درباره چگونگی و برنامه پنتاگون برای خروج از عراق، بدنام کوچه و بازار شد رفت. او یکی از چندین مشاور رامنی است که خواهان در نظر گرفتن احتمال حمله نظامی به ایران توسط ایالات متحده شده است.

سنور به خاطر دوره فعالیت فاجعه بارش در عراق تحت ریاست برمر خیلی معروف است. هنگامی که ایالات متحده ارتش عراق را منحل و در صدد خصوصی سازی اقتصاد آن برآمد، راجیو چاندراسکاران (Rajiv Chandrasekaran) نویسنده واشنگتن پست در کتاب خود در مورد سنور می‌نویسد «تلاش‌های او برای تبدیل ناکامی‌ها به کامیابی‌هایی که مرحله شکست انگیز و مضحک می‌رسید.» سنور بویژه ارتباط نزدیکی با راستگرایان اسرائیل دارد و کتابش با عنوان Start – Up Nation: The Story of Israel's Economic Miracle بیشتر همانند یک بر و شور مفصل سرمایه گذاری است.

او اکنون نقش رابط میان رامنی و نخست وزیر اسرائیل بنیامین نتانیاو را بازی می‌کند. پس از چاپ داستانی در نیویورک تایمز درباره دوستی نزدیک آن دو که به اواخر دهه ۱۹۷۰ باز می‌گردد، سنور در تویتر نوشت

«میت-بی بی، ریگان-تاچر جدید خواهند بود.»

ترکیبی از سیاست داخلی (تلاش برای خدشه دار کردن چهره اواما و خریدن رأی محافظه کاران یهودی) و ایدئولوژی محافظه کاران جدید، رامنی را بر آن داشته تا مرحله جنگ با ایران نیز پیش برود. در یکی از ستون‌های نظرات واشنگتن پست در ماه مارس او می‌نویسد «با مقام‌های سیاسی-مذهبی ایران، پیام ما رادرک کرده و حرف گوش می‌کنند، و یا چنان درسی به آنان خواهیم آموخت که تا بد معنای قدرت و اراده امریکا یادشان نرود.»

رامنی در مورد بودجه نظامی، یعنی دیگر اولویت محافظه کاران جدید نیز رویکردی بسان افراطی و تهاجمی دارد. طبق گزارش مرکز اولویت‌های سیاست و بودجه (Budget and Policy Priorities)، بر نامه او [رامنی] برای اختصاص دست کم چهار درصد تولید ناخالص داخلی به پنتاگون، بودجه این وزارتخانه را تا میزان ۲۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۶، یعنی ۳۸ درصد بیش از بودجه‌ای که دولت اواما برای آن تعیین کرده است بالا خواهد برد. مریل گوزنر (Merrill Goozner) در فیسکال تایمز می‌نویسد: «با پیشنهاد رامنی مبنی بر پیگیری دو مین دهه پشت سر هم افزایش بودجه و مخارج نظامی، این نخستین بار در تاریخ امریکا خواهد بود که آمادگی جنگی و دفاعی و مخارج مربوط به عنوان سهمی از کل اقتصاد کشور افزایشی چنین طولانی مدت را تجربه می‌کنند. به گفته گوزنر [این افزایش، همراه با ۳۰ درصد کاهش مالیاتی و عده داده شده توسط او، به معنای کاهش بودجه و مخارج داخلی به حدی بی سابقه از زمان رکود بزرگ امریکا (Great Depression) یعنی پیش از اجرای برنامه‌هایی چون Medicare، Medicaid و Social Security خواهد بود.» گوزنر می‌افزاید: «چنین کاهش عملاً مترادف با باز کشاندن اقتصاد ایالات متحده به دوران رکود خواهد بود.»

از انتخابات ۲۰۱۰ به این سو، بودجه نظامی در صدر بحث و مباحثات راستگرایان بوده است. محافظه کاران مالی همچون اصلاحات مالیاتی (Grover Norquist) American for Tax Reform و مؤسسه Cato کنگره را به در نظر گرفتن امکان کاهش بودجه قابل توجه پنتاگون فراخوانده‌اند. ۲۳ نفر از رهبران محافظه کار به رهبری نور کوئیست در نوامبر ۲۰۱۰ به جمهوریخواهان کنگره طی نامه‌ای اعلام کردند «هزینه‌های وزارت دفاع بویژه، همواره از نوعی مصونیت از بررسی و بازرسی برخوردار بوده که این به پنتاگون اجازه داده میلیاردها دلار پول مالیات رادور بریزد.» هانتسمن (Huntsman) در خلال رقابت‌های مقدماتی اظهار داشت «صرف پیشنهاد افزودن به شمار کشتی‌ها، نیروها و تسلیحات که راه حل به شمار نمی‌آید.» اظهارات هانتسمن با واکنش تهاجمی ائتلاف دفاع از دفاع (Defending Defense)، پروژه مشترک FPI، مؤسسه امریکن اینترپرایز (AEI) و بنیاد Heritage، که بازتاب تصمیم رامنی به افزایش نجومی هزینه‌های دفاعی به شمار می‌رود روبرو شد. نور کوئیست سال گذشته در مجلس سنا گفته بود «هنگامی که اتحاد شوروی از روی زمین ناپدید شد، بسیاری از راستگرایان اصلاً متوجه نشدند.» [ر.ک: GOP Fires at the Pentagon، نوشته Robert Dreyfuss، ۱۴ فوریه ۲۰۱۱]

رامنی نگفته با ارتش بزرگتر می‌خواهد چه کند و یا خرجش را از کجا می‌خواهد بدهد، اما با قطعیت نسبتاً زیادی می‌توان فرض کرد این پول خرج حفظ و گسترش دستگاه‌های امنیتی خواهد شد. مشاور ضد تروریسم رامنی از سال ۲۰۰۷ به این سو کسی نبوده جز مأمور پیشین CIA، کافر بلک چهره جنجالی دوران بوش. دیلی بیست (Daily Beast)، بلک را «فرستاده معتمد رامنی به پشت

پرده و افسر اطلاعاتی ستاد انتخاباتی او» می خواند. در سال ۲۰۰۷، رامنی در خودداری از به رسمیت شناختن سیستم اعتراف گیری معروف به غرقاب کردن (Waterboarding) به عنوان نوعی شکنجه، به بلک استناد کرد (و همچنین گفت می خواهد «دو تا گوانتانامو» بسازد). به عنوان رئیس مرکز ضد تروریسم CIA از پس از ۱۱ سپتامبر، بلک بر نامه «عملگر دوپه» سازمان، یعنی همان آدم ربایی و انتقال مظنونان به تروریسم از گوشه و کنار دنیا به زندان های سری در سراسر جهان و شکنجه آنان نظارت می کرد. بلک ظاهر ادر برابر کنگره گفته بود «پس از ۱۱ سپتامبر، جنگ تازه آغاز شده است». او در سال ۲۰۰۵ به کمپانی امنیتی بلک واتر، متخصص در گردآوری اطلاعات برای دولت ها و شرکت ها پیوست. به گزارش دیلی بیست، به تازگی رامنی برای کسب اطلاعات درباره افغانستان، پاکستان، مصر و ایران و بویژه برنامه اتمی ایران به بلک روی آورده است. تندرهای تیم رامنی میانه رویی همچون میشل ریس، مشاور اصلی سیاست خارجی رامنی در سال ۲۰۰۸ و مدیر پیشین سیاستگذاری وزارت خارجه در دوران کالین پاول را گوشه نشین کرده اند. در ماه دسامبر، رامنی فراخوان ریس به گفت و گو با طالبان را باطل و بی اعتبار دانسته و وعده داد شورشیان طالبان را با نیروی نظامی شکست دهد (چیزی که بیشتر کارشناسان سیاست خارجی آن را محال دانسته اند) و همچنین به سرزنش او با ما طرح او برای آغاز خروج نیروها از افغانستان در سال آینده پرداخت. او همچنین در مواردی همچون افزایش نفرت در عراق در زمان بوش و نیز در افغانستان در دوره او با ما طرف امتثال سنور را گرفته و عکس نظر کسانی چون ریس را داشت. دیدگاهی چنین سیاه و سفید به جهان پیرامون، آن هم با بدبینی و خشم و ترس بیمارگونه و بدون در نظر گرفتن چالش های پیچیده ای چون بحران اقتصادی اروپا و خیزش مردمی جهان عرب، به طرز خطرناکی کوتاه بینانه می نماید. معاون رئیس جمهور، جو بایدن (Joe Biden) به تازگی در یکی از سخنرانی های خود گفت «رامنی و مشاوران ارشد او جهان را هنوز از دریچه چشم جنگ سرد و بدون هرگونه ارتباطی با واقعیات سده بیست و یکم می نگرند». اعتبار رامنی برای شرکت در انتخابات مربوط می شود به پیشینه او به عنوان تاجری که توان بازسازی اقتصاد و دولت را دارا بوده است. با این وجود گزینش مشاوران سیاست خارجی او با میدان دادن به ایدئولوگ های تندرو که به دنبال ریخت و پاش نظامی و به راه انداختن جنگ هستند، عملاً این مزیت را از میان برده است. اگر رامنی به دنبال مدل اقتصادی ای موفق و هوشمندانه برای اداره کشور است، باید مدل GOP آیزنهاور را الگو قرار دهد و نه بوش. اما کسی چون آیزنهاور امروزه اصلاً به دور مقدماتی رقابت جمهوریخواهان نیز رانمی یابد.

رقابت های مقدماتی امسال GOP (جمهوریخواهان) قرار بود محل برگزاری بحث و مناقشه دراز مدت حزب در باب سیاست خارجی باشد. تایمز در ژوئن گذشته گزارش داد: «دیدگاه و اجماع افراطی سیاست خارجی جمهوریخواهان در باب امنیت ملی که به مدت یک دهه حاکم بوده در حال دگرگونی به سوی رویکردی نامحسوس تر است». بازمانده های میانه روی حزب بویژه از کاندیداتوری هانتسمن، سفیر پیشین او با مادر چین، که ضمن مخالفت با جنگ در افغانستان خواهان اتخاذ «رویکردی عاقلانه و منطقی تر در رویارویی با معضلات خارجی» شده بود، خشنود و هیجان زده شده بودند. مشاوران هانتسمن را جمهوریخواهانی واقعگرا چون مشاور امنیت ملی جورج بوش پدر، برنت اسکوکرافت معاون پیشین وزارت خارجه، ریچارد آرمیتاژ و رئیس شورای روابط خارجی، ریچارد دهاوس تشکیل می دادند. با این حال هانتسمن نتوانست در برابر فشار پیوسته و حمله های

محافظه کاران جدید و دیگر سرکردگان GOP همچون سناتور جان مک کین و لیندسی گراهام ایستادگی کند. جمعی فزاینده مدیروا اجرایی FPI گفت «گمان نکنم دیدگاه های او درباره مسائل سیاست خارجی هوخواه و همراه چندانی درون حزب داشت» و دیدگاه های ایزولاسیونیست (انزواطلبانه) ران پاول نیز کمک چندانی به او در دور مقدماتی نکرد. رامنی هم به جای گردش به چپ و به سوی هانتسمن یا پاول، به سوی راست یعنی بیچمن کین، کینگ ریچ، پری و سانتر و مچر خرید.

پس از دو فاجعه رسوایی عراق و افغانستان، شاید گمان کنید سرانجام این بار جمهوریخواهان کمی با احتیاط بیشتر در مورد مداخله جویی و سیاست جنگ طلبانه اندیشیده و محافظه کاران جدید فروتنی پیشه کنند، اما با شگفتی می بینیم نهادهای محافظه کاران چون AEI، FPI و Heritage با پرووی همچنان بر طبل جنگ و مداخله در لیبی، ایران و سوریه می کوبند. لاورنس ویکرسون مشاور ارشد پیشین کالین پاول می پرسد «چگونه از این حالت جنگ پایان پذیر خلاصی خواهید یافت؟» و می افزاید «ما که نمی دانیم. در واقع آنها به دنبال گسترش، تعمیق و توسعه دادن آن هم هستند، با دلار چینی و ژاپنی.» ویکرسون می گوید «از دیدن این که محافظه کاران جدید هنوز که هنوز است تا چه میزان نفوذ دارند شگفت زده و هراسان شده است» و بویژه از تصور «روی کار آمدن کسانی چون مک کین و گراهام بر مسند سیاست خارجی» بسیار بیمناک است.

از پربل در Cato پرسیدم چرا محافظه کاران جدید پس از ناکامی سال های ریاست جمهوری بوش قدرت و نفوذ چندانی در میان GOP از دست نداده اند و پربل پاسخ داد «آنان با تأکید بر افزایش نیروها به جعل واقعیت پرداخته و اصلاً مدعی نشده اند عراق، ناکامی که نبود هیچ، یک کامیابی بزرگ هم به شمار می رود. از آن هنگام به این سو دئامبر این روایت پای فشرده اند.»

امروزه گسستگی عجیبی میان محافظه کاران جدید و واشنگتن و باور و طرز تفکر حامیان GOP به چشم می خورد. ۵۲ درصد از جمهوریخواهان بر این باورند که جنگ افغانستان ارزش رانداشته، در صدی بی سابقه و رکوردی بی بدیل. ۷۱ درصد از کسانی که خود را محافظه کار می دانند نسبت به هزینه های جنگ نگران بوده و ۵۷ درصد موافقتی که «ایالات متحده می تواند بی هیچ گونه نگرانی از به خطر افتادن امریکا، شمار نیروها در افغانستان را تا حد زیادی کاهش دهد». پربل می پرسد «حامیان معمولی و پشتیبانان کوجه و خیابان و بازار این سیاست مداخله جویی پایان ناپذیر امریکا کجا هستند؟» خود او در پاسخ می گوید «پاسخ ساده است، چنین کسانی اصلاً وجود خارجی ندارند. به عبارت دیگر این سیاست هیچ گونه پشتیبانی و حمایت مردمی در امریکا در پشت سر خویش ندارند. در واقع افکار عمومی و مردم کاملاً برعکس، مخالف آن هم هستند». با این حال تنها دو نفر از سناتورهای GOP، یعنی مایک لی و راند پاول، در ماه مارس به جدول زمانی تسریع خروج نیروها از افغانستان رأی موافق دادند. امثال مک کین و گراهام، که حامی حضور دراز مدت تر ایالات متحده در اینجا و آنجا هستند، همچنان از سوی حزب سخن می گویند (یکی دیگر از مشاوران ارشد سیاست خارجی رامنی، ریچارد ویلیامسون، که بیشتر به عنوان فرستاده ویژه بوش به سودان خدمت کرده بود، مشاوره ستاد انتخاباتی مک کین در سال ۲۰۰۸ را بر عهده داشت). با تمرکز پایه حزب بر دیگر مسائل - تنها یک درصد از جمهوریخواهان در نظر سنجی اخیر واشنگتن پست، افغانستان را دغدغه اصلی خود خواندند - محافظه کاران جدید فرصت پر کردن این خلأ را یافته اند. پربل که رئیسش

در Cato، اد کرین او را «کله بدون پیکر» می خواند به شوخی می گوید «بیش از شمار خود محافظه کاران جدید، سازمان و اتاق فکر محافظه کاران جدید وجود دارد.» بی خود نیست که جایی برای نفس کشیدن آزادخواهان و عملگرایان نمانده است. پرل می گوید «اعتراف می کنم، محافظه کاران جدید بازی را در دست خود گرفته اند. آنها شبکه ای از سازمان ها و نهادهای گوناگون در واشنگتن دارند که بسیار نیرومند و مؤثر عمل می کند. همچنین گوش شنوای فرمانبرداری در ویراستاری بسیاری از روزنامه ها و نشریه های معروف در خدمتشان است، از این رو به سادگی کار خود را پیش می برند.»

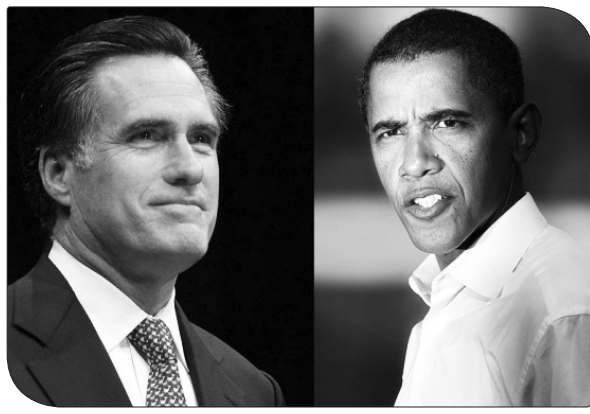
سیاستمداران کهنه کار دولت جورج بوش پدر همانند پاول و اسکو کرافت به او با ما نزدیکترند تا رامنی. هیتز هارلیسورت، مدیر اجرایی مرکز National Security Network می گوید آن دسته از کارشناسان قدیمی سیاست خارجی که معرف دیدگاه سنتی محافظه کاری و انترناسیونالیسم بوده اند از حزب کنار گذاشته شده اند. دیگر چه کسی در حزب جمهور یخواه هنوز به برنت اسکو کرافت گوش می دهد؟

ویکرسون می گوید «امثال پاول و اسکو کرافت درباره توانایی خود برای بازگرداندن میانه روی و عقل به حوزه سیاست داخلی و خارجی حزب به شدت نگرانند.» در سال ۲۰۱۲، او با ما به عنوان بوش ۴۱ و رامنی به عنوان بوش ۴۳ رقابت می کنند.

رامنی دوست دارد انتخابات ۲۰۱۲ تکرار ۱۹۸۰، یعنی شکست جیمی کارتر از رونالد ریگان باشد. او با «به طرز خیره کننده، سست و ضعیف» خواندن او با ما، وی را «بی اراده ترین رئیس جمهور امریکا از زمان کارتر» به این سو خوانده است. با این حال رامنی هنوز نتوانسته برای این ادعایش سند و مدرک محکمه پسندی پیدا کند. اتفاقاً او با ما از آنچه که بسیاری از لیبرال ها یا محافظه کاران

می پسندند، گستاخانه و جسورتر عمل کرده و نمونه اش هم دستاورد اصلی سیاست خارجی او، یعنی کشتن اسامه بن لادن است. از این رو او با ما در امور خارجی و روابط بین المللی ۱۷ امتیاز از رامنی و هفت امتیاز از ترو ریسم جلوتر است. افکار عمومی نیز رویکرد سیاست خارجی او با ما را بیشتر می پسندند. طبق یک نظرسنجی PEW در سال گذشته، امریکایی ها با نسبت ۵۸ درصد به ۳۱ درصد بیشتر پشتیبان دستیابی به صلح از راه دیپلماسی هستند تا جنگ. درصد مشابهی نیز معتقدند ایالات متحده به جای تنها و خودسرانه عمل کردن باید در برابر منافع و خواسته های متحدانش، نرمش نشان دهد.

برخی از مقام های ارشد جمهور یخواه به شدت نگران اظهارات خصمانه رامنی هستند. ستون نویسنده محافظه کار وال استریت ژورنال، پگی نونان پس از اتمام غیررسمی دورمقدماتی نوشت: «در مسائل خارجی نامزدهای جمهور یخواه پای به محدوددهای خطرناک گذارده اند.» آمارهای اخیر رأی دهندگان اوهاو و فلوریدا توسط تردوی و گرین برگ کوینلان روسنر ماهر تأیید برهه سراسر خانم نونان می نهند: «آنان کاری می کنند GOP حزب جنگ طلب بگیرد. آنها با این کار همه مسئولیت رابه رئیس جمهور به عنوان مخالف جنگ، و کسی که می تواند با عقل سلیم و منطق پیش



آمده و اوضاع را کنترل کند، واگذار می کنند. آیا آنان این را می خواهند؟ آیا اینسان بر این گمانند این کشور تشنه جنگی دیگر است؟ واقعا؟ پس از ۱۱ سال و آن همه هزینه؟ به گزارش آمار یادشده، «از نظر این گونه رأی دهندگان، جمهور یخواهان بسیار تندرو، افراطی، پر خاشاک و شتابزده در تصمیم گیری های آنی و بی ملاحظه ارزیابی می شوند.»

رامنی تاکنون سوتی های زیادی در حوزه مسائل سیاست خارجی از زمان آغاز مبارزات انتخاباتی داده است. او به خاطر انتقاد و حمله به او با ما هنگامی که رئیس جمهور در بیرون از کشور بود مورد سرزنش سخنگوی مجلس نمایندگان امریکا، جان بوهرنر و نیز به خاطر این که روسیه را «دشمن شماره یک ژئوپولیتیک امریکا» خوانده و از او با ما خواستار انتشار متن مکالماتش با رهبران خارجی شده بوده شکلی گسترده مورد ملامت واقع شد.

پیتر فیور از مشاوران بوش در شورای امنیت ملی، از رامنی خواست «کمتر وعده های چرت و پرت انتخاباتی بدهد.» با این حال رامنی همچنان به کار خود ادامه داده و کارشناسان برجسته از آنجا که خلاف گفته های او به اثبات نرسیده ناچار تنها به تماشا نشستند. یکی از مقام های خبری اخیر تایمز به ستایش از «نیمکت فوق العاده مشاوران سیاست خارجی او» پرداخته و ستون نویس تایمز، نیکلاس کریستف او را «شخصیتی معتبر و محترم دانست». آرون دیوید میلر از مرکز وودرو ویلسون نیز با تخفیف در مواضع افراطی او [رامنی] مدعی شد، «او سیاست هایی را بازگو می کند که اجرا نخواهد کرد. منهای موارد کم سابقه و نادری همچون ۱۱ سپتامبر، رامنی بسیار میانه رو تر و محتاط تر از جورج دبلیو بوش خواهد بود.»

از کجا معلوم؟ پس از دولت بوش، بهتر است روی چیزی حساب باز نکرد. شاید رامنی یک محافظه کار جدید قابل اعتماد نباشد. به هر روی محافظه کاران جدید باور عجیبی به ضرورت کاربرد مداخله نظامی، حتی در اوج عدم محبوبیت دارند، اما رامنی فقط می گردد ببیند او با ما چه گفته یا چه کار کرده و فوری با آن مخالفت می کند. محافظه کارانی جدید برای او تنها ابزاری برای رد کردن خرس از پل است. کلمونز می گوید «گمان نکنم او اکنون جهت و سمت مشخصی در سیاست خارجی داشته باشد، غیر از این که هر ستمی که او با ما برود او عکس آن حرکت می کند.»

با توجه به این امر، قابلیت تغییر شکل رامنی نوعی موهبت برای مشاوران محافظه کار او که به دنبال فرصتی برای همراه کردن او با جهان بینی خویش هستند، یعنی همان کاری که پس از ۱۱ سپتامبر با بوش کردند، به شمار می رود. چهار سال پس از خروج مقتضحانه بوش از صحنه قدرت، اکنون رامنی بهترین شانس آنان به شمار می آید. در صورت انتخاب رامنی به ریاست جمهوری، آنها به احتمال بسیار همان سیاست های دوران بوش را در دستور کار قرار خواهند داد. کلمونز می گوید «بعیندی ما نام تأمل و تعمق قابل توجهی در اعمال و سیاست های گذشته صورت پذیرفته باشد. گمان نکنم محافظه کاران جدید اصلاً حس پشیمانی یا شرم داشته باشند. به عنوان یک جنبش، محافظه کاران جدید واقعی هرگز پاپس نمی کشند و دوباره سرو کله شان پیدا خواهد شد.»

# القاعده خوب، القاعده بد

تحلیل زیر از سوی یک روشنفکر ایرانی مطرح شده که با ایده لیبرال دموکراسی و این که مصداق این ایده امریکا است به دیار غرب رفت و در گذر ایام از ظاهر عبور کرد و به لایه‌هایی از باطن قضایا و امور رسید و به دستاوردها و تحلیل‌های جدیدی دست یازید. وی در یکی از نوشته‌هایش اشاره می‌کند که در امریکا نمی‌توان به اسراییل و عملکرد آن اعتراض کرد و انتقاد به اسراییل امکان‌پذیرتر از امریکا است. یکی از آخرین نوشته‌های او در رابطه با القاعده است که امریکا در مقطعی القاعده را خوب و در یک مقطع دیگر آن را بد می‌داند، یعنی از نظر جغرافیایی تروریسم در جایی خوب است و در جایی بد. این نوشته او در ارتباط با سوریه و حمایت امریکا از القاعده است. ایشان در این نوشته سعی ندارد رژیم سوریه و عملکرد آن را تبرئه کند و آن را سرکوبگر می‌داند. تلاش او این است که سیاست یک بام و دو هوای امریکا را نشان دهد. امریکا در افغانستان برای مبارزه با اتحاد شوروی القاعده را پرورش داد و چون شوروی افغانستان را ترک کرد القاعده به ضد امریکا تبدیل شد و همگی دیدیم که چه شد. اکنون نیز امریکا می‌خواهد افغانستان را به دشمن دیرین خود یعنی طالبان تحویل دهد.



تحلیل زیر از سوی یک روشنفکر ایرانی مطرح شده که با ایده لیبرال دموکراسی و این که مصداق این ایده امریکا است به دیار غرب رفت و در گذر ایام از ظاهر عبور کرد و به لایه‌هایی از باطن قضایا و امور رسید و به دستاوردها و تحلیل‌های جدیدی دست یازید. وی در یکی از نوشته‌هایش اشاره می‌کند که در امریکا نمی‌توان به اسراییل و عملکرد آن اعتراض کرد و انتقاد به اسراییل در اسراییل امکان‌پذیرتر از امریکا است. یکی از آخرین نوشته‌های او در رابطه با القاعده است که امریکا در مقطعی القاعده را خوب و در یک مقطع دیگر آن را بد می‌داند، یعنی از نظر جغرافیایی تروریسم در جایی خوب است و در جایی بد. این نوشته او در ارتباط با سوریه و حمایت امریکا از القاعده است. ایشان در این نوشته سعی ندارد رژیم سوریه و عملکرد آن را تبرئه کند و آن را سرکوبگر می‌داند. تلاش او این است که سیاست یک بام و دو هوای امریکا را نشان دهد. امریکا در افغانستان برای مبارزه با اتحاد شوروی القاعده را پرورش داد و چون شوروی افغانستان را ترک کرد القاعده به ضد امریکا تبدیل شد و همگی دیدیم که چه شد. اکنون نیز امریکا می‌خواهد افغانستان را به دشمن دیرین خود یعنی طالبان تحویل دهد.

## جهادی کردن به قصد فروپاشی شوروی

چالمرز جانسون (استادبازنشسته علوم سیاسی در دانشگاه کالیفرنیا/برکلی و رئیس دیار تمان مطالعات چین و ژاپن، یکی از رزمندگان جنگ کره، مشاور سازمان سیا در سال‌های ۶۷-۱۹۶۲) در کتاب «فروپاشی امپراتوری، آخرین امید امریکا» (صص ۱۳-۱۲) درباره کمک امریکا به فرایندی که به تأسیس طالبان و القاعده منتهی شد، نوشته است: «تاکنون این طور پذیرفته شده که اشغال عمدی افغانستان به دست شوروی در شب کریسمس ۱۹۷۹ امریکا را تحریک کرد. رابرت گیتس رئیس پیشین سیا در کتاب خاطرات خود (From the Shadows) که در سال ۱۹۹۶ منتشر شد روشن می‌کند که

سرویس‌های اطلاعاتی امریکا کمک‌های خود به مجاهدین افغانی را شش ماه پیش از اشغال افغانستان توسط شوروی، نه پس از آن آغاز کردند. دو سال بعد زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، رئیس جمهور، در یک مصاحبه با خبرنگار نول ابزروتور فرانسه اظهارات رابرت گیتس را تأیید کرد. برژینسکی گفت برابر با روایت رسمی تاریخ کمک‌های سیا به مجاهدین در سال ۱۹۸۰ و پس از آن که ارتش شوروی افغانستان را اشغال کرد آغاز شد، ولی حقیقتی که تاکنون پنهان مانده، با آن گزاره متفاوت است. سوم جولای ۱۹۷۹ کارتر نخستین فرمان کمک‌های مخفیانه به مخالفین رژیم طرفدار شوروی در کابل را امضا کرد. در همان روز من یادداشتی برای پرزیدنت فرستادم و در آن توضیح دادم که به عقیده من این کار به دخالت نظامی شوروی منجر خواهد شد. خبرنگار از برژینسکی پرسید که آیا او به هر شکلی از آنچه کرده‌اند متأسف است؟ برژینسکی پاسخ داد: چه تأسفی؟ آن عملیات محرمانه یک ایده عالی بود که روس‌ها را به تله افغانستان انداخت و



حالاتومی خواهی من متأسف باشم؟ روزی که نیروهای شوروی رسماً از مرزهای افغانستان گذشتند، من به کار ترنوشتم که «اینک مافروست دادن ویتنام به روس هاراداریم.»

خبرنگار نول ایزرواتور پرسید: حالا شما متأسف نیستید که از بنیادگرایان مسلمان حمایت کردید که آنها هم سلاح و مشاوره به تروریست‌های آینده دادند؟

برژینسکی: چه چیزی در تاریخ جهان مهمتر است؟ طالبان یا سقوط

امپراتوری شوروی؟ چند تا مسلمان تحریک شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟

گرچه فروپاشی شوروی بیشتر به میخائیل گورباچف مدیون است تا پارتیزان‌های افغانستان، برژینسکی مطمئناً برای تولید «مسلمانان تحریک شده» کمک کرد و نتایج آن تاکنون نیز ادامه داشته است. کارتر، برژینسکی و جانشینان آنها در دولت‌های ریگان و بوش اول از جمله رابرت گیتس، دیک چنی، دونالد رامسفیلد، کاندولیزاریس، پل وولفوویتز، ریچارد آرمیتاژ و کالین پاول همه به خاطر کشته شدن ۱/۸ میلیون افغانی ۲/۶ میلیون آواره بی‌خانمان و ۱۰ میلیون مین منفجر نشده که نتیجه تصمیم آنها بوده مسئولیت دارند.

هدف وسیله را توجیه می‌کند. هدف، شکست و فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بود. برای رسیدن به این مقصود از بنیادگرایان مسلمان استفاده شد. بن‌لادن و افرادی نظیر او راهی افغانستان شدند تا علیه ملحدان کمونیست بجنگند. در این زمان آیات جهادی قرآن مورد توجه قرار گرفت. هیلاری کلینتون به کنگره می‌گوید، القاعده و طالبان نتیجه بذری هستند که دولت امریکا در افغانستان کاشت و بعد هادرو کرد. او می‌گوید: «ما به نوعی سابقه تاریخی در ورود و خروج از پاکستان داریم. بیابید به یاد داشته باشیم کسانی که امروز با آنها می‌جنگیم، ۲۰ سال پیش ما خودمان هزینه روی کار آمدنشان را فراهم ساختیم. دلیل آن این بود که آن موقع ما به شدت با اتحاد جماهیر شوروی درگیر بودیم. آنها افغانستان را اشغال کرده بودند و ما نمی‌خواستیم که تمام آسیای مرکزی را هم زیر نفوذ بگیرند. در آن زمان به این نتیجه رسیدیم و فکر کردیم که کاری باید کرد. ریگان با همکاری کنگره که در آن زمان اکثریت نمایندگان آن دموکرات‌ها بود فکر کردند که دست به کار شوند و ایده خوب این بود که خوب بگذاریم از «آی.اس.آی»، ارتش پاکستان و مجاهدین استفاده کنیم و بگذاریم که عربستان سعودی هم «اسلام وهابی» اش را وارد [آنجا] کند تا ما بتوانیم شوروی را شکست بدهیم و البته آنها [روس‌ها] میلیاردها دلار پول را از دست دادند که در نهایت به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی انجامید. پس سرمایه‌گذاری بدی نبود که به عمر شوروی پایان دادیم. ولی بیابید مراقب باشیم که چه می‌کاریم، چرا که همان رابرداشت خواهیم کرد. بعد ما پاکستان را ترک کردیم [و گذاشتیم که خودشان باین وضعیت کنار بیایند] و در ضمن ما می‌گوییم به ماریطی نداد و در واقع ما تحریمتان می‌کنیم، بنابراین ما دیگر با «آی.اس.آی» و ارتش پاکستان کاری نداشتیم و الان در حال جبران‌مان‌های از دست‌رفته بسیاری هستیم.»

بنابراین جهادی کردن افغانستان و پاکستان و گسیل مجاهدین عرب به



### تبدیل القاعده و طالبان به تروریست

افغانستان از زمان ریاست جمهوری جیمی کارتر شروع شد و در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان ادامه یافت. هر دو حزب دموکرات و جمهوریخواه در این پروژه مشارکت داشتند. امریکا آنها را مسلح کرد و کمک مالی در اختیارشان نهاد و از آنها جهت شکست اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی استفاده کرد. تا اینکه جای کار القاعده و طالبان خوب بودند، چرا که در خدمت استراتژی دولت امریکا بودند.

وقتی برژینسکی در سال ۱۹۹۸ سخن می‌گفت هنوز آگاه نبود که این پروژه چه هزینه‌ای برای مردم امریکا خواهد داشت. بعد داستان حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پیش آمد که تروریست‌های القاعده بیرحمانه حدود سه هزار تن را کشتند و این دو گروه بد شدند و در پی آن در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۱ حمله به افغانستان (بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل) آغاز شد، حکومت طالبان سقوط کرد و آن کشور اشغال شد. ۱۹ تروریست القاعده که عملیات انتحاری ۱۱ سپتامبر را انجام دادند، افغان نبودند، ۱۵ تن آنها متعلق به عربستان سعودی، دو تن متعلق به امارات متحده عربی، یک تن مصری و یک تن لبنانی بود. بیشتر آنها ساکن هامبورگ بوده و در امریکا تعلیم دیده بودند، نه افغانستان.

طالبان سه بار محاکمه بن‌لادن به اتهام جنایت ۱۱ سپتامبر را مطرح ساخت، اما بوش آن را رد کرد: اول، در چهار اکتبر ۲۰۰۱، محاکمه در پاکستان توسط یک دادگاه بین‌المللی اسلامی؛ دوم، در ۱۷ اکتبر، محاکمه در افغانستان؛ سوم، در ۱۴ اکتبر، پیشنهاد تحویل و محاکمه او در کشوری ثالث، به غیر از امریکا. بوش این پیشنهاد را هم رد کرد و گفت: «نیازی به بحث در مورد گناهکاری یا بی‌گناه بودن نیست، ماهمه می‌دانیم که او گناهکار است.»

نیروهای امریکایی در اول ماه مه ۲۰۱۱ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰) در حمله به یک مجتمع مسکونی در پاکستان بن‌لادن، یکی از فرزندانش، دوراننده و یکی از همسرانش را کشتند، در حالی که امکان دستگیری وی در آن مکان و محاکمه‌اش در امریکا وجود داشت. بعد هم اعلام کردند که برای رعایت شریعت اسلامی، جنازه‌اش را ظرف ۲۴ ساعت به دریانداخته‌اند. بازداشت و محاکمه بن‌لادن می‌توانست حقایق بسیاری را آشکار سازد، اما گویی زنده ماندن و سخن گفتن او در دادگاه به سود منافع بسیاری از دولت‌ها نبود.

### نبرد جهانی بالقاعده

طی سال‌های گذشته دولت امریکا در آسیا و آفریقا (سومالی، اتیوپی، مالی و نیجریه) در حال جنگ بالقاعده است. چند سالی است که مناطقی از خاک پاکستان را از طریق هواپیماهای بدون سرنشین موشک باران می‌کند. هدف این موشک‌ها «مظنونین» به عضویت در القاعده بوده و هست. به گفته مقام‌های پاکستانی این موشک باران‌ها موجب تقویت القاعده شده است. بروس ریدل، کارمند سابق CIA و یکی از محققان ارشد کنونی مؤسسه بروکینگز در وبسایت دیلی بیست، طی مقاله‌ای نوشته‌با وجود مرگ بن‌لادن، القاعده قوی‌تر شده و فعالیت خود را در کشورهای عربی و آفریقایی گسترش داده است.

القاعده در یمن نیز علیه دولت این کشور در حال مبارزه است، برای نمونه

در درگیری‌های اوایل ماه مارس ۲۰۱۲ بین ارتش یمن و القاعده، ۱۸۵ تن از نظامیان یمنی کشته شده و نیروهای القاعده اجساد برخی از نظامیان کشته شده را مثله و در بیابان‌ها رها کردند. دولت امریکا آنها را تروریست به شمار آورده و با هواپیماهای بدون سرنشین آنها را موشک باران می‌کند، برای نمونه یک تهاجم انتحاری القاعده در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۹۱ موجب کشته شدن ۳۵ تن گردید، در همان روز هواپیماهای بدون سرنشین امریکا با موشک یک خودرو و راز دند که به کشته شدن پنج تن انجامید.

تا پیش از تهاجم نظامی امریکا به عراق، نیروهای القاعده در عراق حضور نداشتند. بوش مدعی بود که القاعده در عراق حضور دارد و می‌خواهد با آنها بجنگد، اما با حمله به عراق پای القاعده را به آن کشور گشود. اینک نیز القاعده در عراق علیه دولت آن کشور فعال است. آخرین عملیات آنها در عراق در ۲ مرداد ۱۳۹۱ صورت گرفت که منجر به کشته شدن ۱۱۶ تن و زخمی شدن بیش از ۳۰۰ تن شد. به نوشته نیویورک تایمز در ۲۷ جولای ۲۰۱۲، به دنبال عملیات تروریستی اخیر القاعده ۱۵ «مختار» در عقب‌پناه از ترس القاعده استعفا کرده‌اند. البته این احتمال را هم نباید از نظر دور داشت که برخی گروه‌ها و دولت‌ها به نام القاعده به عملیات تروریستی دست زده و در حقیقت نامی عراق و تجزیه آن کشور را تعقیب می‌کنند.

### همراهی القاعده با پرونده‌های جدید

در جنگ علیه دیکتاتور لیبی نیز القاعده حضور فعال داشت. مجله تایمز در تحلیلی پیرامون دلایل شکست اخوان المسلمین در انتخابات پارلمانی لیبی نوشته است: «عبدالحکیم بلحاج کسی است که سال‌ها در افغانستان می‌جنگید. بعد به اتهام عضویت در القاعده دستگیر و تسلیم امریکا شد. او مدت‌ها در امریکا زندانی بود و با آغاز شورش هادری لیبی به این کشور بازگشت و فرماندهی شبه‌نظامیان را به عهده گرفت. از همان آغاز بسیاری از لیبیایی‌ها به حضور او در انقلاب لیبی مشکوک بودند. حضور بلحاج در رأس شبه‌نظامیان می‌تواند یکی از دلایل پرهیز مردم لیبی از رأی دادن به اسلامگرایان باشد. گروه‌های شورشی لیبی از فرادای پیروزی بر قذافی به رفتارهای خشونت‌آمیز و غیر انسانی با اسیران جنگی معروف شدند.»

سایت خبری «الجزیرای.اس.پی» می‌نویسد: «بلحاج در رأس یک نیروی مسلح اکنون مدتی است از طریق قطر به ترکیه وارد شده و در مناطق مرزی میان ترکیه و سوریه مستقر شده است تا با نیروهای بشار اسد بجنگد.»

بهار عرب به سوریه هم رسید. صدای اعتراض مردم علیه اقلیت به قدرت رسیده توسط فرانسه بلند شد. آرزوی هر دموکراتی این بود که یک رژیم دموکراتیک ملتزم به حقوق بشر، جایگزین رژیم سوریه شود، اما دولت‌های

منطقه اهداف دیگری را تعقیب می‌کردند. نیروهای القاعده به سوریه رفته و علیه رژیم بشار اسد در حال جنگ هستند. اقدام‌های تروریستی القاعده در سوریه نه تنها محکوم نمی‌شود، بلکه به طور ضمنی تأیید هم می‌گردد. گویی در اینجا با القاعده خوب روبه‌رو هستیم. روزنامه واشنگتن پست ۱۶ فوریه ۲۰۱۲ نوشت که القاعده در حال نفوذ در میان اپوزیسیون سوریه است. به گزارش CNN کارشناسانی که فعالیت‌های

القاعده را تحت نظر دارند، و مسئولین امریکایی، در مورد حضور القاعده در میان نیروهای اپوزیسیون سوریه اتفاق نظر دارند. برای نمونه در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۱ گروه نصرت وابسته به القاعده ضمن یک عملیات بمبگذاری دست کم ۵۵ تن را کشت. روزنامه نیویورک تایمز در ۳ مرداد ۱۳۹۱ نیز گزارش کرده که القاعده نقشی کشنده در سوریه بازی می‌کند. گاردین در تاریخ ۹ مرداد ۱۳۹۱ نیز از حضور القاعده در سوریه سخن گفته که برای عدم تحریک دیگران از پرچم‌های خود استفاده نمی‌کنند. الجزیره نیز از هجوم نیروهای القاعده به سوریه و جهاد آنان با رژیم بعثی اسد سخن گفته است.

سوزان رایس، نماینده امریکا در سازمان ملل گفته است: عملیات [تروریستی] ۱۸ جولای دمشق شاهدهی است بر این که شورای امنیت سازمان ملل نباید در استفاده از فصل هفتم منشور سازمان ملل [که دخالت نظامی را اجازه می‌دهد] تأخیر نماید. ویکتوریا نولاند، سخنگوی وزارت امور خارجه امریکا هم گفته است: ترور هادری سوریه «جای تعجب ندارد». القاعده گفته هدف آن سازمان تأسیس «حکومت سوریه عراقی اسلامی» و بلافاصله اعلام جنگ علیه ایران و اسرائیل و سپس آزادی فلسطین است.

ترور مقام‌های سیاسی و نظامی یمن توسط القاعده تروریستی قلمداد شده و آنان به وسیله هواپیماهای بدون سرنشین امریکا مجازات می‌شوند، اما ترور مقام‌های سیاسی و نظامی سوریه به طور ضمنی تأیید می‌گردد و دولت امریکا می‌گوید که این نوع عملیات نشان می‌دهد که بشار اسد باید برود.

### کلنگی کردن سوریه و جنایت علیه بشریت

کمک‌های تسلیحاتی و مالی عربستان سعودی، قطر و ترکیه به مخالفان رژیم سوریه روشن است. اندرو گرین، سفیر پیشین بریتانیا در سوریه و رئیس پیشین دپارتمان ضد تروریسم وزارت خارجه بریتانیا گفته که تحویل سلاح توسط عربستان سعودی و قطر به مخالفان سوریه را خلاف قانون خوانده و آن را اشتباه به شمار آورده است. دولت امریکا مدعی است که فقط کمک‌های غیر تسلیحاتی در اختیار آنان قرار داده است. ویکتوریا نولاند گفته که کشورش به جز ارائه تدارکات غیر مهلک به شورشیان، مداخله دیگری نخواهد کرد. وزارت امور خارجه امریکا گفته است که ۲۵ میلیون دلار به گروه‌های مخالف سوریه کمک کرده می‌کند. به گزارش CNN او با ما از چند ماه پیش به سازمان CIA و دیگر نهادهای اطلاعاتی امریکا دستور داده که به اپوزیسیون سوریه کمک کنند. دولت امریکا همچنین به شهروندان خود اجازه داد تا به «ارتش آزاد سوریه» کمک‌های مالی و تدارکاتی ارسال کنند. آنتونی کوردزمن، رئیس مرکز بین‌المللی تحقیقات استراتژیک امریکا گفته است: «ارتش آزاد می‌تواند با این کمک مالی اسلحه پیشرفته و مدرن مانند موشک‌های ضد تانک و ضد هوایی خریداری کند تا بتواند در برابر تانک‌ها و هلیکوپترهای اسد از مردم دفاع کند.»

«مؤسسه سلطنتی نیروهای متحد برای مطالعات دفاعی و امنیتی» - موسوم به راسی که یک سازمان پژوهشی بریتانیایی است در گزارشی نوشته که دولت‌های غربی از ماه‌ها پیش از اقدام برخی کشورهای عرب در ارسال اسلحه برای مخالفان حکومت سوریه حمایت کرده‌اند که



به نوبه خود، رویارویی مؤثر مخالفان با نیروهای دولتی را امکان پذیر ساخته است. به گزارش ناظران سازمان ملل، مخالفان نیز در نبرد از تانک علیه رژیم استفاده می کنند.

مخالفان رژیم سوریه نیز در جنگ علیه آن رژیم دست به همان اقداماتی می زنند که آنها زده اند. هیأت مستقل سازمان ملل در تاریخ ۴ خرداد ۱۳۹۱ اعلام کرد که رژیم سوریه و نیروهای مخالف در حال جنگ با آن، هر دو، مرتکب نقض حقوق بشر شده اند. ناوی پیلای، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل در ۱۲ تیر ۱۳۹۱ اعلام کرد که رژیم سوریه و مخالفانش مرتکب جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت شده اند. با این حال نه تنها دولت های عربستان سعودی، قطر، امارات، ترکیه، که دولت امریکاهم به همین گروه های مرتکب جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت انواع و اقسام کمک هارامی کند. اینک تروریست ها از همه کشورهای جمله بریتانیا به سوریه رفته اند.

امریکا و تکرار یک اشتباه

القاعده بک گروه تروریستی جنایتکار است. القاعده خوب وجود ندارد، اما منافع دولت امریکا در دوره ای با تشکیل گروه هایی چون القاعده و طالبان هماهنگ شد. نیروی اصلی اش را متحد دیگرش، عربستان سعودی تأمین می کرد. پول هنگفت سعودی، قطر و امارات با آموزش و کنترل پاکستان و امریکا دست به دست هم داد و این گروه ها را آفرید. شاید آن روز به عواقب عمل خود فکر نمی کردند. بعدها هم از این نیرو - هر جا امکان داشت - به سود خود استفاده کردند. امروز هم بر خوردشان با القاعده یک بام و دو هوایی است.

یکی از مهمترین وظایف علم جامعه شناسی بررسی پیامدهای ناخواسته رفتارهای جمعی آدمیان

است. دولت ها اهدافی را تعقیب می کنند، اما پیامدهای ناخواسته اعمالشان شاید بعداً آنها را پشیمان سازد. دولت امریکا اینک نیز به پیامدهای سیاست ها و اعمالش در منطقه نمی اندیشد. آن روز که با همکاری عربستان سعودی و قطر پروژه واحدی را در افغانستان دنبال کردند به پیامدهای بلندمدت آن نیندیشیده بودند، اینک نیز که در کشورهای منطقه بوئزه سوریه با همکاری مجدد عربستان سعودی و قطر پروژه واحدی را پیش می برند به پیامدهای بلندمدت آن برای مردم منطقه و مردم امریکا نیندیشیده اند. یوشکا فیشر، وزیر امور خارجه پیشین آلمان طی مقاله ای در ۱۲ مرداد ۱۳۹۱ نوشته که با سرنگونی رژیم بشار اسد، سوریه شاهد تسویه حساب ها و درگیری های قومی خواهد شد و خونریزی های بیشتر خواهد شد. سازمان ملل هم هشدار داده که در سه تا شش ماه آینده یک و نیم میلیون سوری به کمک فوری غذایی نیاز خواهند داشت. این رقم تا یک سال آینده به سه میلیون نفر خواهد رسید.

### تغییر نقشه منطقه

بازیگران، خاورمیانه جدیدی را شکل می بخشند که اهداف زیر را تعقیب می کند:

الف- برتری استراتژیک اسرائیل بر کل منطقه

ب- تبدیل عربستان سعودی، قطر و ترکیه به قطب های قدرتمند منطقه

ج- تضعیف دولت ملت ایران

د- سه بخشی کردن عراق در عمل از فدرالیسم گذشته و به سوی استقلال کردستان پیش می رود.

مسعود بارزانی در ۹ مرداد ۱۳۹۱ دوباره دولت مرکزی را به برگزاری همه پرسی برای استقلال کردستان تهدید کرد. بارزانی هیچ گاه این هدف نهایی خود را پنهان نکرده و صادقانه گفته که دیر یا زود باید به همین راه رفت. در جنگ سوریه بشار اسد نیروهای خود را از بخشی از کردستان، از جمله «عفرین»، «عین العرب»، «عامودا» و «المالکیه» عقب کشانده و کنترل آن منطقه را به کردها سپرده است. کردهای سوریه گفته اند که به دنبال مذاکره با دولت مرکزی به قصد خودمختاری - مشابه کردستان عراق - هستند. نخست وزیر و وزیر امور خارجه ترکیه به شدت به این عمل تاخته و تهدید کرده اند که ممکن است به این منطقه حمله نظامی صورت دهند. وزیر امور خارجه ترکیه به اربیل رفت تا با مسعود بارزانی به توافق رسد که کردستان سوریه مرکز فعالیت حزب کارگران کردستان (پ ک ک) نشود.

اگر پیامد خواسته یا ناخواسته سیاست ها و اعمال دولت های بزرگ و منطقه ای تشکیل «کردستان بزرگ» باشد، چاره ای جز تجزیه عراق، ترکیه، سوریه و ایران وجود نخواهد داشت. ترکیه مخالف کردستان بزرگ است، اما مخالف استقلال کردستان عراق و سوریه به عنوان کشورهای کوچک



سوریه به عنوان کشورهای کوچک نیست. در عین حال ترکیه همچنان در حال جنگ با پ. ک. ک است. در ۵ فروردین ۱۳۹۱ نیروهای امنیتی ترکیه در یک درگیری ۱۵ پیکارجوی زن کرد را از پای در آوردند. در ۳۰ خرداد ۱۳۹۱ شورشیان کرد هشت سرباز ترک را کشته و ۱۶ تن از آنان را زخمی کردند. در ۱۵ مرداد ۱۳۹۱ درگیری های طرفین، شش سرباز،

دو محافظ محلی و ۱۱ تن از کردهای شورشی کشته شدند. ۱۵ سرباز ترک نیز مجروح گردیدند. وزیر کشور ترکیه گفته که ارتش ترکیه طی دو هفته گذشته ۱۱۵ شبه نظامی کرد را کشته است. تجزیه کشورهای منطقه پروژه ای به شدت خونین خواهد بود. خبرگزاری رویترز طی گزارشی نشان داده که چگونه جنگ داخلی سوریه موجب افزایش خشونت در عراق شده است.

نیاز منطقه گذار از همه رژیم های جبار به نظام های دموکراتیک ملتمس به آزادی و حقوق بشر است. اما طرحتی که اینک دنبال می شود این نیست. هیچ کس باور نخواهد کرد که عربستان سعودی، قطر، امارات متحده و اسرائیل دموکراتیزه کردن منطقه را دنبال می کنند. در خیزش مردمی یا بهار عرب مردم معترض به دولت های استبدادی فاسد باز یگر اصلی بودند، این واقعیت با منافع دولت ها تعارض داشت، آنان کوشیدند تا بر این فرآیند سیطره یافته و آن را به انحراف بکشانند. بهار عرب نه تنها می بایست از کشورهای خلیج فارس دور شود، بلکه موجودیتی چون ایران باید به شدت تضعیف گردد. اگر دولت مرکزی نه تنها جمهوری اسلامی را از طریق تحریم های فلج کننده، تهاجم نظامی و پشتیبانی مالی و تسلیحاتی از نیروهای گریز از مرکز تضعیف شود، در راستای این توطئه تجزیه ایران و جدا کردن کردستان، خوزستان، بلوچستان و... به وقوع خواهد پیوست. به عراق و سوریه بنگرید، قرار است ایران هم همین وضعیت را پیدا کند. مسئله، مسئله دموکراسی و حقوق بشر و آزادی نیست، مسئله، مسئله تغییر جغرافیای منطقه به سود برخی و به زیان برخی دیگر و بسط هر مونی است.



محسن مسرت

# آیا موجودیت اسرائیل واقعا در خطر است؟\*

سر مقاله هفته نامه اسپیکل درباره زیردریایی های اسرائیل، تنهایی از واقعیت را بازگویی کند

بر اساس مطالب رسانه ها و تحلیلگران طرفدار غرب، موجودیت اسرائیل مورد تهدید همسایگان این کشور و ایران قرار دارد و به همین دلیل کشورهای غربی و بویژه آلمان خود را موظف می بینند از قربانیان جنایت های نازی ها در برابر یک کشتار جمعی دیگر محافظت کنند. احمدی نژاد رئیس جمهور ایران با انکار هولو کاست و بیانات ماجراجویانه خود سهم زیادی در تأیید این دیدگاه ادا کرد. در اسرائیل، ایالات متحده امریکا، آلمان و کشورهای دیگر غربی تحریم های فزاینده علیه ایران در درجه اول با این استدلال توجیه می شوند که هدف برنامه اتمی ایران نابودی اسرائیل است. نتائهاو حتی خود را از لحاظ اخلاقی محق می بیند که به صراحت ایران را تهدید به جنگ پیشگیرانه ای کند و در اجرای آن حتی به تنهایی وارد عمل شود.

دولت آلمان فدرال نه تنها در جریان درگیری اخیر بر سر برنامه هسته ای ایران،

بلکه خیلی پیش از آن که جمهوری اسلامی دست به کار پیاده کردن برنامه هسته ای خود شود از اسرائیل حمایت می کرد. آن طور که هفته نامه اسپیکل (شماره ۲۳، سال ۲۰۱۲) آورده است، آلمان از دهه ۱۹۶۰ در تأمین مالی تولید بمب های اتمی اسرائیل شرکت داشته است. تحویل زیردریایی های آلمانی به وضوح ادامه سیاست آلمان در مورد اسرائیل و خاورمیانه است که

از تقریباً نیم قرن پیش پیگیری می شود. دولت آلمان و اپوزیسیون آن در این مورد همواره در هماهنگی با یکدیگر عمل می کنند. توماس دومیزیه، وزیر دفاع آلمان در پاسخ بیانیه خانم کلاودیارت، از رهبران حزب سبزها مبنی بر این که چنانچه زیردریایی های ساخت آلمان قابلیت مسلح شدن با موشک های اتمی را داشته باشند، این حزب با ادامه تحویل آنها به اسرائیل مخالف است، گفت: «صادرات این گونه

سلاح ها در ادامه سیاست دولت قبلی است.» (ر.ک: فرانکفورتر روندشاو، ۱۱ ژوئن ۲۰۱۲) وزیر دفاع بدین منوال به درستی توجه کلاودیا روت را به این نکته جلب می کند که دولت لیبرال/مسیحی دموکرات فعلی در حقیقت تصمیم های دولت اسبق سوسیال دموکرات/سبز را به اجرا در می آورد. مسلح کردن اتمی اسرائیل با تمام پیامدهایی که برای تشدید درگیری های خاورمیانه و نزدیک، یعنی یکی از ناپایدارترین مناطق جهان دارد، کمابیش از سوی همه دولت های آلمان به پیش رانده شده است. به طوری که اسپیکل نشان می دهد، این سیاست در خفا و خارج از حوزه افکار عمومی و نهادهای دموکراتیک اجرا شده است. این واقعیت که افشاگری اسپیکل درباره مسلح کردن اتمی اسرائیل به وسیله آلمان بحث چندانی را برنینگیخت، جزو افتخارات دموکراسی آلمان به شمار نمی آید، اما نکته نگران کننده این است که حتی رسانه ها و متخصصان لیبرال نیز تحویل زیردریایی های

اتمی به اسرائیل را «از لحاظ اخلاقی درست» می بینند و آن را توجیه می کنند (نگاه کنید به تفسیر و مصاحبه فرانکفورتر روندشاو با یکی از متخصصان «بنیاد علم و سیاست» در شماره ۵ ژوئن ۲۰۱۲). با توجه به این روند نامطلوب باید ندای گونترگراس را کاملاً برحق دانست. او در شعری با عنوان «آنچه باید گفته شود» با عنوان کردن این نظریه که صلح جهانی از سوی اسرائیل

گونترگراس در شعری  
با عنوان «آنچه باید گفته شود»  
با عنوان کردن این نظریه که  
صلح جهانی از سوی اسرائیل  
و نه ایران مورد تهدید است،  
حقانیت اخلاقی سیاست  
پشتیبانی بین المللی از اسرائیل  
را اساساً مورد سؤال قرار داد





و نه ایران مورد تهدید است، حقانیت اخلاقی سیاست پشتیبانی بین‌المللی از اسرائیل را اساساً مورد سؤال قرار داد. با توجه به پیامدهای فاجعه‌باری که این سیاست می‌تواند برای صلح جهانی و خود اسرائیل به بار آورد، اکنون زمان آن فرارسیده که ادعای مورد تهدید قرار داشتن موجودیت اسرائیل را با دید انتقادی و علمی بررسی کرد، زیرا براساس همین ادعاست که

سیاست آلمان و غرب در برابر اسرائیل تدوین شده و جهت داده می‌شود و برنامه هسته‌ای ایران را به یکی از مهمترین درگیری‌های جهانی تبدیل کرده است.

#### منطق «ترس هسته‌ای»

فرض بگیریم - همان‌طور که ادعا می‌شود - جمهوری اسلامی واقعاً به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و جهانیان تاکنون دروغ گفته است و می‌خواهد زیر پوشش بهره‌برداری صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، بمب اتمی بسازد. اختلاف بر سر پنج یا ۲۰ درصد تغلیظ اورانیوم در هر صورت یک درگیری فرعی است که توجه از ذات اصلی درگیری هسته‌ای با ایران را منحرف می‌کند. اما اگر رژیم ایران روزی واقعاً به بمب اتمی دست یابد، آیا می‌تواند آن را علیه اسرائیل به کار گیرد؟ این ادعا که به راحتی از سوی رسانه‌ها و سیاستمداران غرب عنوان می‌شود این واقعیت را نادیده می‌گیرد که در این صورت باید ایران برای از بین بردن اسرائیل، امکان نابودی میلیون‌ها فلسطینی و تخریب مسجدالاقصی، یعنی دو مین مکان مقدس جهان اسلام بعد از مکه را نیز بدهد<sup>(۱)</sup> این ادعای همیشگی غرب حتی منطق اساسی «ترس هسته‌ای» یعنی «کسی که اول شلیک کند، خود قطعاً در مرحله دوم نیز نابود خواهد شد» را به سادگی کنار می‌زند، گویی چنین اصلی اصولاً وجود خارجی ندارد و در روابط شرق و غرب دوران جنگ سرد نیز هیچ نقشی نداشته است. رژیم ایران را می‌توان به نقص‌هایی متهم کرد، اما تصور این که این رژیم داوطلبانه خواهان نابودی خود و ویرانی سرزمین مسلمانان باشد، تصویری دور از ذهن



توماس دومیزی به

ایجاد کرده، هم‌اکنون در حال ایجاد ظرفیت وارد آوردن ضربه دوم است که زیردریایی‌های «دلفین» آلمانی شالوده آن را تشکیل می‌دهند. براساس گزارش پیشگفته اشپیگل، آلمان تاکنون سه فروند از این زیردریایی‌ها را به اسرائیل داده که از همه تأسیسات لازم برای نصب موشک‌های اتمی برخوردارند. اسرائیل با دریافت سه فروند دیگر از همین زیردریایی‌ها - که

قرار است تا سال ۲۰۱۷ تحویل داده شوند - قادر خواهد بود در خلیج فارس یعنی درست در نزدیکی خاک ایران به عملیات پردازد و با موشک‌های اتمی تأسیسات اتمی ایران را به راحتی مورد تهدید قرار دهد، زیرا زیردریایی‌های جدید به مدرن‌ترین تأسیسات مجهزند و می‌توانند تا ۱۸ روز بدون هواگیری به عملیات پردازدند. آنها می‌توانند در این مدت فاصله میان دریای مدیترانه و خلیج فارس را طی کنند و بازگردند، بدون این که مجبور باشند حتی یک بار به سطح آب بیایند. به این ترتیب ضعف ساختاری اسرائیل برای وارد آوردن ضربه دوم که تاکنون مانع اصلی حمله نظامی مستقل از امریکا بود از بین خواهد رفت.

#### نقش زیردریایی‌های دلفین آلمانی

به گزارش اشپیگل، «امی آجالون»، یکی از متخصصان نظامی و رئیس پیشین سازمان امنیت داخلی اسرائیل (شین‌بت) دریافت این زیردریایی‌ها را مهمترین تصمیم استراتژیک دانسته است. نویسندگان اشپیگل اهداف نظامی‌ای را که آجالون با عنوان دستیابی به «عمق استراتژیک» فرمول‌بندی کرده است، به حق «توانایی وارد آوردن ضربه دوم اتمی» تفسیر کرده‌اند، اما آنها نیز در این باره که عملکرد استراتژیک این ضربه دوم چیست سکوت می‌کنند و گذشته از این، گزارش خود را با نقل قول از یک افسر نیروی دریایی اسرائیل به پایان می‌برند که می‌گوید: «ما نمی‌توانیم گذشته را فراموش کنیم، از این رو تمام توان خود را به کار می‌گیریم تا از یک هولوکاست دیگر جلوگیری کنیم» و به این ترتیب راه را برای موجه جلوه‌دادن

**اسرائیل می‌خواهد به هر وسیله ممکن از تبدیل ایران به یک قدرت اتمی جلوگیری کند تا با انحصار هسته‌ای خود، آزادی عمل برای هدف‌های مهمتر ایدئولوژیکش را از دست ندهد و هدف ایالات متحده این است که موقعیت مسلط خود را در منطقه‌ای که دارای مهمترین منابع نفت و گاز جهان است دوباره برقرار کند**

و عقل سلیم است.

براساس همان اصل «ترس هسته‌ای»، دستیابی ایران به سلاح اتمی می‌تواند در بهترین حالت انحصار تسلیحات اتمی اسرائیل در خاورمیانه را از میان بردارد و مانند دوران جنگ سرد، «تعادل وحشت» را در این منطقه برقرار کند. این وضعیت به دلایلی که در بالا آورده شده خطری برای موجودیت اسرائیل در بر ندارد، اما البته انحصار هسته‌ای و قدرت برتر آن را در خاورمیانه و در درجه اول در ارتباط با مناطق اشغالی فلسطین از بین می‌برد و این کشور دیگر نمی‌تواند بی‌هیچ دغدغه و بدون ترس از واکنش شدید کشورهای عربی در این مناطق مطابق میل خود عمل کند. اسرائیل برای این حالت فرضی، یعنی از دست دادن انحصار هسته‌ای و حتی پیش از این که ایران اصولاً به سلاح اتمی دست یافته باشد نیز علاوه بر زرادخانه‌ای شامل ۲۰۰ تا ۳۰۰ بمب اتمی که از سال‌ها پیش برای وارد کردن ضربه اول

تحویلی زیر دریایی‌های آلمانی هموار می‌کنند. فایده نظامی این زیر دریایی‌ها و ظرفیت وارد آوردن ضربه دوم در واقع در جلوگیری از یک هولوکاست دیگر نیست، بلکه در این است که انحصار اتمی اسرائیل در منطقه را - حتی در صورت به دست آوردن توان ضربه اول - کشوری مثل ایران - نیز حفظ کند. بمب‌های هسته‌ای احتمالی ایران به این وسیله در معرض ضربه دوم اسرائیل قرار می‌گیرند و تأثیر «ترس هسته‌ای» خود را از دست می‌دهند، زیرا اسرائیل می‌تواند تمامی ظرفیت‌های هسته‌ای ایران را پیش از آن که به کار گرفته شوند، از خلیج فارس مورد حمله قرار دهد و خنثی کند.

اگر اسرائیل با وجود توان ضربه اول و دوم اتمی، باز هم خود را مورد تهدید احساس می‌کند، این امکان واقعی را دارد که عضو ناتو شود. اسرائیل می‌تواند زیر چتر حفاظتی اتمی امریکا، انگلستان و فرانسه از امنیتی برخوردار شود که حتی از سوی نیرومندترین قدرت اتمی جهان نیز تهدیدی متوجه آن نباشد، چه رسد به ایران که طبق اظهارات تمامی کارشناسان بین‌المللی هنوز تسلیحات هسته‌ای در اختیار ندارد. اما اسرائیل در حقیقت مدت‌هاست که زیر چتر حفاظتی ناتو قرار دارد و تاکنون مانورهای نظامی مشترک متعددی در دریای مدیترانه و مناطق دیگر با اتحادیه نظامی غرب برگزار کرده است. این کشور گذشته از این از سپر دفاع ضد موشکی ناتو نیز بهره خواهد برد که قرار است در دریای مدیترانه نصب شود. بیشتر از این امنیت نظامی که هم‌اکنون اسرائیل دارد، برای هیچ کشوری قابل تصور نیست.

### اهداف واقعی اسرائیل و غرب

این پرسش مطرح می‌شود که چرا اسرائیل به حفاظت غیر رسمی ناتو بسنده می‌کند و از عضویت در آن چشم می‌پوشد، زیرا با عضویت در این اتحادیه، به هر دشمن احتمالی به روشنی فهمانده می‌شود که حمایت نظامی غرب از این کشور جدی است و در صورت تهاجم به آن، با ضربه نابود کننده ناتو روبه‌رو خواهد شد. پرسش بعدی این است که چرا کشورهای غربی تاکنون عضویت در ناتو را به اسرائیل پیشنهاد نکرده‌اند. اگر مسئله اصلی آنان امنیت

اسرائیل بود، بهترین راه پیشنهاد عضویت در اتحادیه نظامی غرب بود. اما غرب به جای این کار پیوسته درباره تهدید موجودیت اسرائیل به وسیله ایران تبلیغ می‌کند. چرا؟ اسرائیل و غرب پاسخ به این پرسش را خوب می‌دانند و هر دو مبادرت به عضویت رسمی این کشور در ناتو نمی‌ورزند.

اسرائیل برای عضویت در ناتو باید بی‌چون و چرا به اشغال سرزمین‌های فلسطینی پایان دهد و به پشت مرزهای پیش از جنگ ۱۹۶۷ بازگردد، زیرا ترکیه که عضو ناتو است، به احتمال قوی با عضویت این کشور به شدت مخالفت خواهد کرد و رأی مثبت خود را موکول به اجرای کامل قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت خواهد کرد. از این گذشته، اسرائیل در آن صورت دیگر نمی‌تواند از امضای پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای خودداری کند و مجبور خواهد بود موجودی سلاح‌های هسته‌ای خود را آشکار کند یا حتی از بین ببرد. با توجه به این نکات است که انگیزه واقعی همه دولت‌هایی که تاکنون در اسرائیل بر سر کار آمده‌اند آشکار می‌شود. مسئله آنها در درگیری بر سر سرزمین‌های فلسطینی، جلوگیری از یک هولوکاست دیگر و حداکثر امنیت برای ساکنین در این کشور نیست، بلکه در درجه اول این است که وضعیت موجود سیاسی و برتری نظامی خود را چه به‌عنوان قدرت اشغالگر و چه به‌عنوان تنها قدرت اتمی منطقه همچنان حفظ کنند. به نظر می‌رسد که نخبگان صهیونیست اسرائیل رؤیای «ارض موعود» راهمچنان در سر می‌پروراند.

اما چرا دولت‌های غربی با همه خواسته‌های اسرائیل با جان و دل موافقت می‌کنند، آنها را به دقت اجرا می‌کنند و با این کار خود را در معرض اتهام در پیش گرفتن سیاست «دو معیاری» (دبل استاندارد) و مخالف با حقوق بین‌الملل قرار می‌دهند؟ وجود لابی یهود اسرائیل نمی‌تواند دلیل کافی برای این پدیده باشد. این تصور که رهبران امریکا و دیگر کشورهای غربی تحت تأثیر لابی اسرائیل عمل می‌کنند فرض را بر این می‌گذارد که امریکا خود منافع شخصی در منطقه ندارد، که چنین فرضی دور از واقعیت است. با یک دید واقع‌بینانه باید فرض را بر منافع مشترک غرب و اسرائیل

در خاورمیانه و نزدیک گذاشت. اسرائیل می‌خواهد به هر وسیله ممکن از تبدیل ایران به یک قدرت اتمی جلوگیری کند تا با انحصار هسته‌ای خود، آزادی عمل برای هدف‌های مهمتر ایدئولوژیکش را از دست ندهد و هدف ایالات متحده این است که موقعیت مسلط خود را در منطقه‌ای که دارای مهمترین منابع نفت و گاز جهان است دوباره برقرار کند؛ موقعیت مسلطی که با سرنگونی رژیم شاه، قدرت یابی جمهوری اسلامی و فرار ویسی آن به یک قدرت منطقه‌ای بعد از سرنگونی صدام حسین شدیداً کم‌رنگ شده است. در ضمن و علاوه بر آن، انحصار اتمی اسرائیل نیز یکی از اهرم‌های ژئوپولیتیکی هژمونیک ایالات متحده در این منطقه است. در پرتو این تحلیل آشکار می‌شود که «تهدید موجودیت اسرائیل» پوشش عوامفریبانه‌ای است که تل آویو، واشنگتن و برلین با تمهیدات عظیم تبلیغاتی برای هدف‌های استراتژیک خود ساخته‌اند. ایالات متحده و آلمان به این وسیله اشغال سرزمین‌های فلسطینی به دست اسرائیل و انحصار اتمی آن را در واقع موجه جلوه می‌دهند. با توجه به این نکات باید گفت که در ۲۰۰۸ در مجلس اسرائیل نه تنها امنیت اسرائیل، بلکه اشغال فلسطین و انحصار اتمی این کشور و در نهایت هدف صهیونیستی «ارض موعود» را در زمره «مصالح ملی آلمان» اعلام کرد، اما نیاز بر حق مردم اسرائیل به امنیت نه با توان ضربه اول و دوم اتمی و سیاست امنیتی علیه کشورهای خاورمیانه، بلکه فقط با سیاستی می‌تواند تأمین شود که بر همکاری و امنیت مشترک پایه‌گذاری شده باشد.

\* این مقاله ابتدا به زبان آلمانی در شماره ۱۴ مجله Ossietzki در ۷ ژوئیه ۲۰۱۲ انتشار یافت. پس از ترجمه این مقاله به زبان‌های فرانسه و اسپانیایی، ترجمه فارسی آن نیز در اختیار علاقه‌مندان گذارده می‌شود.

### پی‌نوشت:

۱- باید توجه کرد که استاد جمعیت‌شناسی اسرائیل اعلام کرده یک و نیم میلیون از شهروندان اسرائیلی، عرب فلسطینی هستند که خط انتفاضه را قبول دارند و اینها از خود انتفاضه برای اسرائیلی‌ها خطرناک‌تر هستند. چشم‌انداز ایران.



محمدحسین رفیعی

## دکترین شوک؛ ظهور سرمایه‌داری فاجعه

نویسنده: نائومی کلاین

ترجمه: مهر داد شهابی و میر محمود نبوی

ناشر کتاب آمه، چاپ سوم، زمستان ۱۳۹۰

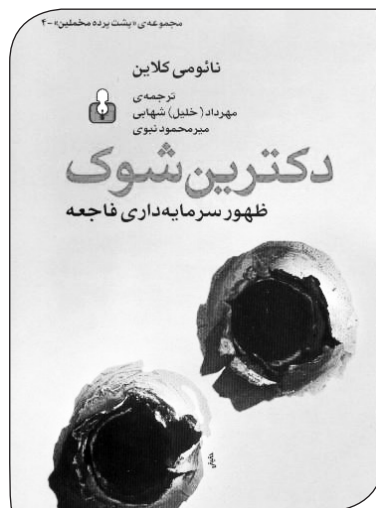
۷۱۴ صفحه (۷۱ صفحه منابع)

نائومی کلاین، روزنامه‌نگار، نویسنده و فیلمساز برجسته کانادایی است که سال‌های طولانی از عمر خود را صرف مطالعات میدانی در زمینه تحولات اقتصادی، اجتماعی کشورهای متعددی که در سه دهه گذشته دچار تغییرات شده‌اند کرده است.

کلاین در این کتاب پرده از به کارگیری روش‌هایی برمی‌دارد که از عالم روانپزشکی به عرصه اقتصادی و اجتماعی، آموزشی و فرهنگی کشیده شده است.

داستان «شوک درمانی» از اینجاشروع می‌شود که در دهه ۱۹۴۰ روشی برای درمان بیماران روانی رسم می‌شود که با شوک الکتریکی حافظه بیماران را از بین می‌برند و ذهن او را به «لوح سفید» تبدیل می‌کنند و سپس بیمار که تابع پز شک خود می‌شود همچون یک کودک خالی از ذهن به توصیه‌های پز شک خود عمل می‌کند. سازمان «اسیا» به یک روانپزشک کمک مالی می‌کند تا تحقیقاتی در مورد این پدیده و اعمال آن در مورد جاسوس‌ها، فعالان سیاسی و مأموران سیا انجام دهد.

دو اقتصاددان نظام سرمایه‌داری نوین به نام‌های «هایک» و «میلتون فریدمن» که «تاچریسم» و «ریگان‌سیسم» را در دهه ۱۹۸۰ در انگلستان و آمریکا توصیه کردند این شوک درمانی یا «روان‌درمانی» را وارد حوزه اقتصاد جهان سرمایه‌داری کردند. این دو اقتصاددان از اوایل دهه ۱۹۷۰ تئوری خود را در کودتای علی‌النده که در یک راهکار دموکراتیک به قدرت رسیده بود و همکاری با پینوشبه به مرحله اجرا گذاشتند. ریگان و تاچر که مریدان این دو بودند بعدها طی نامه‌هایی اقرار کردند که آنچه در شبلی



کلاین در کتاب دکترین شوک پرده از به کارگیری روش‌هایی برمی‌دارد که از عالم روانپزشکی به عرصه اقتصادی و اجتماعی، آموزشی و فرهنگی کشیده شده است

اجرا شد را در آمریکا و انگلیس کاملاً نمی‌توان اجرا کرد، زیرا ساختار نسبتاً دموکراتیک این کشورها «مزا» هستند. این دو اقتصاددان از اوایل دهه ۱۹۶۰ با تربیت رؤسای بانک‌های مرکزی و وزرای دارایی و اقتصاد کشورهای آمریکای لاتین که در دهه‌های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در قدرت بودند فجایی آفریدند که نتیجه آن فقر، کودتا، فساد مالی، اداری و گردیسی در این کشورها بود. آن مقدار از توصیه‌های این دو اقتصاددان که در آمریکا و انگلیس پیاده شدند نیز موجب گسترش فقر و

بیکاری و افزایش میلیون‌ها در این دو کشور شد؛ ۶۰ میلیون نفر زیر خط فقر در آمریکا! این دو اقتصاددان معتقدند همه چیز باید خصوصی شود، حتی آزادی مصرف مواد مخدر، و حذف موضوع قاچاق (هر چیز که مردم می‌خواهند باید به دست آورند).

این اقتصاددان‌ها، شوک درمانی را گسترش دادند و در پدیده‌های طبیعی (زلزله، سونامی، توفان، سیل و...) مانند آنچه در هند، سریلانکا و نیواورلئان آمریکا اتفاق افتاد زمینه‌های اجرای شوک درمانی را فراهم دیدند. سرمایه‌داری فاجعه به قول نائومی کلاین از این شوک‌های طبیعی فوراً پدیدار می‌شود. مثلاً وقتی سونامی خانه‌های ماهیگیران هند و سریلانکا را از بین می‌برد، دیگر نباید به آنها اجازه بازسازی خانه‌ها بدهد. و به جای خانه‌های آنها باید برای توریست‌های پولدار؛ ویلا، سئور، تفریحگاه و... ساخت.

یا وقتی سونامی، مدارس دولتی نیواورلئان را تخریب می‌کند، باید آموزش این ایالت را به بخش خصوصی واگذار کرد و معلمان دولتی را اخراج نمود. هر کس پول دارد می‌تواند تحصیل کند. چنین سیاست‌هایی حمله‌های نظامی و بمباران‌های تخریب‌کننده را در پی دارد، آن چیزی که در یوگسلاوی، افغانستان، عراق و لیبی دیدیم و اکنون در سوریه می‌بینیم. بر همین پایه تئوریک «سیاست‌سازان» آمریکایی، اصطلاح تخریب‌سازنده (Creative Destruction) را به کار بردند، یعنی تخریب می‌کنیم، همه چیز را از بین می‌بریم و سپس «حلاقانه» می‌سازیم، یا به قول کیسینجر از خاکستر این کشورها، جامعه مدرن می‌سازیم!

به همین دلیل پس از حمله به عراق در سال ۲۰۰۴ در وزارت خارجه آمریکا اداره‌ای تأسیس شد به نام Office of Reconstruction and Stabilization (اداره بازسازی و تثبیت). مسئولیت این اداره

استخدام شرکت‌های پیمانکاری بود تا در مورد بازسازی ۲۵ کشور- از ونزولا تا ایران- که توسط امریکا تخریب خواهند شد، برنامه بازسازی آنها را مطالعه کنند.

اکنون شاهدیم که چگونه در این کشورها به صورت «خلاقانه» بازسازی انجام می‌شود. گزارش‌های هیئت بازرسی بازسازی عراق و افغانستان نشان می‌دهد که چگونه شرکت‌های بازسازی امریکایی و اروپایی با فساد گسترده مالی، بودجه‌ها را خورده‌اند و هنوز ۷۰ درصد طرح‌ها در افغانستان شروع نشده‌اند. شوک‌های سیاسی مانند کودتاها، بستن قراردادهای استعماری، تدوین قانون اساسی و ملی کردن منابع طبیعی این کشورها، نوع شوک درمانی سیاسی است. آنچه امروز انجام می‌شود، ترکیبی از تمامی شوک‌هاست؛ شوک بازرجویی و شکنجه، شوک نظامی، شوک اقتصادی، شوک سیاسی و شوک‌های فرهنگی. کلاین با حوصله، دقت، وسواس و به صورت مستندل پدیده شوک درمانی را در کشورهای روسیه پس از فروپاشی شوروی، چین، عراق، افغانستان، سریلانکا، هندوستان، لهستان، نیواورلئان، آفریقای جنوبی و... مطالعه کرده و پیوستگی آنها را نشان داده است.

کارناومی کلاین کاری ست کارستان، این کتاب برای ما ایرانی‌ها بسیار مفید و عبرت‌آموز است. ما با تحریم‌های گسترده دشمنان مردم ایران نوع خارجی شوک درمانی را لمس می‌کنیم. شوک درمانی سائیری هم چیز جدیدی است که به ما تحمیل می‌کنند و... هنوز هم اقتصاددان‌هایی در ایران هستند که تئوری‌های ضد مردمی «هایک» و «میلتون فریدمن» را تقلید می‌کنند و آرزو دارند که پس از مشکلات طرح‌های پس از ۱۳۸۴، نئولیبرالیسم این دو اقتصاددان را در ایران اجرا کنند، از این رو خواندن این کتاب بیش از پیش برای ما ایرانی‌ها ضروری است.

ترجمه کتاب بسیار روان است و مطالعه و تعقیب مطالب آن را آسان و سهل می‌کند. به جرأت می‌توان گفت کتاب دکنتر شوک بهترین کتابی است که پس از انقلاب در این زمینه ترجمه شده است.

شاید گفت و گوی کیسینجر، کهنه سیاستمدار عقاب‌های امریکادر ۱۱ ژانویه ۲۰۱۲ دلیل محکمی باشد بر زحمات ناومی کلاین. کیسینجر در گفت و گویی به مناسبت اجلاس «ژنو-پلیتیک-اقتصادی»، روشن تر و صریح تر از هر زمان دیگری مکنونات جنگ طلبان امریکایی را آشکار می‌سازد.

این کهنه کار، در مصاحبه‌ای با آلفرد هینز (Alfred Heinz) خبرنگار Global research می‌گوید: «امریکا به روسیه و چین ضربه می‌زند و ایران آخرین میخ بر این تابوت خواهد بود که البته ایران هدف اصلی اسرائیل هم هست. ما اجازه دادیم که چین ارتش خود را قوی کند و روسیه دوران شوروی خود را بازیابی نماید تا یک غرور کاذب به آنها دست دهد. این، مرگی سریع تر را برای آنها خلق خواهد کرد. ما همچون تیرانداز ماهری بودیم که جرأت می‌کند به طور عادی تفنگ خود را بردارد و تا آنها متوجه شوند، شلیک می‌کند. جنگ آینده بسیار جدی خواهد بود فقط یک ابر قدرت می‌تواند آن را ببرد و آن ما خواهیم بود. به همین دلیل است که اتحادیه اروپا عجله دارد هر چه زودتر یک ابر دولت کامل برای حفظ خود تشکیل دهد، چون می‌داند چه پیش خواهد آمد. اروپا مجبور خواهد بود به شکل یک دولت متحد منسجم درآید. عجله آنها به من می‌گوید که آنها به خوبی می‌دانند که مرحله نهایی متکی به ما خواهد بود. این، آن چیزی است که من خواب آن

کلاین با حوصله، دقت، وسواس و به صورت مستندل پدیده شوک درمانی را در کشورهای روسیه پس از فروپاشی شوروی، چین، عراق، افغانستان، سریلانکا، هندوستان، لهستان، نیواورلئان، آفریقای جنوبی و... مطالعه کرده و پیوستگی آنها را نشان داده است



کلاین

رادیده‌ام و این یک لحظه لذت بخش است.» «هر کس نفت را کنترل کند ملت‌ها را کنترل کرده و هر کس غذا را کنترل کند، مردم را کنترل کرده است.»

«اگر شما یک آدم معمولی هستید، می‌توانید خود را برای جنگ آماده کنید به این شکل که به روستا نقل مکان کنید و یک مزرعه ایجاد نمایید، اما باید اسلحه با خودتان داشته باشید که همچون مغولان گر سسنگی کشیده، سیر خواهید شد. همچنین، حتی اگر نخبگان، بهشت امن و سرپناه ویژه خود را داشته باشند، در دوران جنگ باید بمانند افراد عادی، متوجه باشند که سرپناه آنها می‌تواند به خطر افتد.»

«ما به نظامیان گفته‌ایم که ما مجبوریم هفت کشور خاورمیانه را به خاطر منابع آنها در اختیار بگیریم و نظامیان تقریباً وظیفه خود را کامل انجام داده‌اند.

در مورد نظامیان آنچه همه می‌دانیم، این است که تا به حال دستورات را بیش از حد اطاعت کرده‌اند. آخرین سکوی پرتاب، ایران است که واقعاً تعادل را یکطرفه خواهد کرد. چین و روسیه تا چه زمانی می‌توانند منتظر باشند و امریکا را تماشا کنند که علف‌های هرز را پاک کند؟ خرس بزرگ روسیه و داس چین از خواب غفلت بیدار خواهند شد و این زمانی خواهد بود که اسرائیل مجبور است با تمامی زور و قدرت و سلاح خود بجنگد و هر چه بیشتر اعراب را بکشد. اگر همه چیز، امیدوارانه پیش رود، نصف خاورمیانه اسرائیل خواهد شد. نسل جوان ما برای آخرین دهه جنگ در این مسابقه برنده، به خوبی تربیت شده است. جالب است که می‌بینیم، فراخوان انجام وظیفه برای مرحله سوم جنگ مدرن، همچون تصویر در آینه، در آینده نزدیک طبق برنامه پیش بینی شده، تحقق خواهد یافت.

جوانان مادر ایالات متحده و غرب آماده‌اند، زیرا طوری برنامه‌ریزی شده‌اند که همچون سربازان خوب با مهمات و موقعی که دستور یابند به خیابان‌ها بیایند و با احمق‌های چینی و روسی بجنگند و از دستورات اطاعت خواهند کرد. در این میان یک ابر قدرت باقی خواهد ماند و آن ابر قدرت حکومت جهانی را برده است. فراموش نکنید، ایالات متحده، بهترین سلاح را دارد، ما پرسنلی داریم که هیچ ملتی ندارد و ما این سلاح را موقعی که لازم شده به جهان معرفی خواهیم کرد.»

«هر کس صدای طبل جنگ را نمی‌شنود، کراست.»





حمدالله حق پرست

## دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی

پس از فروپاشی اتحاد سوسیالیستی شوروی و پایان جنگ سرد، رژیم‌هایی که جزو شوروی بودند سعی کردند روند دموکراتیک را طی کنند و به صورت نظام‌های جمهوری در آیند. کتاب حاضر<sup>(۱)</sup> تلاش دارد نشان دهد رهبران کمونیست این کشورها هستند که به این روند جهت می‌دهند و بنابراین با ویژگی‌هایی که در کارنامه شخصی آنها وجود دارد اجازه نمی‌دهند کشور آنها به دموکراسی کامل دست پیدا کند، بنابراین نویسنده، این رژیم‌ها را شبه‌اقتدارگرا می‌داند. شاید بتوان این کشورها را در مرحله گذار از کمونیسم به دموکراسی دانست که هنوز به دموکراسی کامل دست پیدا نکرده‌اند. نویسنده افزون بر این کشورها، مصر (پیش از خیزش مردم) در آفریقا و ونزوئلا در امریکای لاتین را هم شبه‌اقتدارگرا می‌نامد. البته در این کتاب دموکراسی از منظر اتاق‌های فکر امریکا در نظر گرفته شده است.

احساس خطر می‌کنند، فرا گرفته‌اند که چگونه آثار برنامه‌های ترویج دموکراسی را برای انجام اصلاحات دموکراتیک خنثی کنند. این گونه رژیم‌ها وانمود می‌کنند که به برگزاری انتخابات متعهدند و در مسیر ایجاد نهادهای لازم دموکراتیک گام برمی‌دارند. آنها همچنین اجازه می‌دهند میزانی از فضای سیاسی برای سازمان‌های جامعه مدنی و رسانه‌های مستقل پدید آید، اما با این همه فرا گرفته‌اند که چگونه در برابر تغییرات واقعی مقاومت کنند. به این ترتیب این رژیم‌ها از تغییراتی که ممکن است قدرت آنها را تهدید کند، جلوگیری می‌کنند. به همین علت است که تلاش برای ترویج دموکراسی، به‌طور فزاینده به ظهور رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا و نه دموکراسی‌های نوپا انجامیده است. این گونه رژیم‌ها، به شکل‌ها و ویژگی‌های صوری دموکراسی احترام می‌گذارند، اما دورنمای دموکراسی را به سختی رد می‌کنند و در این کار مهارت فراوانی پیدا کرده‌اند. این گونه کشورها، در حال حرکت به سوی دموکراسی واقعی نیستند و شمار کشورهایی که صرفاً ظاهری از دموکراسی را به نمایش می‌گذارند، به سرعت در حال افزایش است. رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا، ویژگی سیاسی

سطح جهان افزایش یابد و این پدیده به چالش اصلی در برابر ترویج دموکراسی تبدیل شود. بسیاری از رژیم‌هایی که از دموکراسی

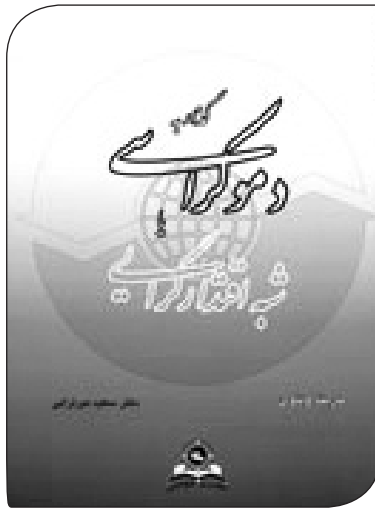
**رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا، ویژگی سیاسی دوگانه‌ای دارند، در این رژیم‌ها عرصه محدودی برای رقابت واقعی به منظور کسب قدرت وجود دارد. به علت همین محدودیت پاسخگویی حکومت کاهش می‌یابد. در عین حال، این رژیم‌ها فضای سیاسی را تا آن حد تحمل می‌کنند که احزاب سیاسی و سازمان‌های جامعه مدنی شکل بگیرند. مطبوعات مستقل تا اندازه‌ای فعالیت کنند تا برخی مباحث و گفت‌وگوهای سیاسی مطرح شود. این گونه رژیم‌ها را به میزان زیاد می‌توان در کشورهای بجا مانده از شوروی سابق پیدا کرد**

### تعریف نظام‌های شبه‌اقتدارگرایی

نظام‌های شبه‌اقتدارگرایی به تعبیر نویسنده، نظام‌هایی دورگه‌اند که برخی از ویژگی‌های دموکراسی و اقتدارگرایی را با هم به نمایش می‌گذارند، اما ویژگی اصلی آنها اقتدارگرایانه است. به این ترتیب نظام‌های شبه‌اقتدارگرایی در میان طیفی سیاسی قرار می‌گیرند که یک سر آن به دموکراسی و سر دیگر آن به اقتدارگرایی ختم می‌شود که عمدتاً این نظام‌ها محصول شرایط خاص دوره پس از جنگ سرد هستند که طی آن ترویج دموکراسی به بخش عمده‌ای از گفتمان سیاسی در عرصه بین‌المللی تبدیل شد و واژه دموکراسی دست کم در عرصه‌های رسمی و ظاهری حکومت‌ها، به بازی دست سیاسیون تبدیل شد و بسیاری از کشورهایی که در مسیر این دگرگونی‌ها قرار گرفتند، اساساً از شرایط ساختاری لازم برای برقراری و تثبیت دموکراسی برخوردار نبودند، در نتیجه دگرگونی‌های سیاسی دوره پس از جنگ سرد در کشورهای در حال توسعه عموماً به ظهور نظام‌های شبه‌اقتدارگرا منتهی شده‌اند. همچنین با در نظر گرفتن روندهای کنونی در عرصه تحولات سیاسی پیش‌بینی می‌شود شمار رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا در

دو گانه‌ای دارند، در این رژیم‌ها عرصه محدودی برای رقابت واقعی به منظور کسب قدرت وجود دارد. به علت همین محدودیت پاسخگویی حکومت کاهش می‌یابد. در عین حال، این رژیم‌ها فضای سیاسی را تا آن حد تحمل می‌کنند که احزاب سیاسی و سازمان‌های جامعه مدنی شکل بگیرند. مطبوعات مستقل تا اندازه‌ای فعالیت کنند تا برخی مباحث و گفت‌وگوهای سیاسی مطرح شود. این گونه رژیم‌ها را به میزان زیاد می‌توان در کشورهای بجا مانده از شوروی سابق پیدا کرد. برای نمونه در قزاقستان و آذربایجان، نمونه‌های آنها یافت می‌شود. رؤسای سابق حزب کمونیست در رژیم‌های این کشورها خود را به رؤسای جمهوری منتخب تبدیل کرده‌اند، اما در عالم واقع آنها همچنان مردان قدرتمندی هستند که نهادهای ضعیف دموکراتیک موجود، اغلب قادر به کنترل قدرت آنها نیست. رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا را همچنین می‌توان به وفور در منطقه زیر صحرای آفریقا پیدا کرد. در این منطقه بیشتر انتخابات چند حزبی برگزار شده در دهه ۱۹۹۰، به ایجاد پارلمان‌های کارآمد و یا دیگر نهادهایی که قادر به پاسخگو کردن قوه اجرایی حکومت باشند منجر نشده است، حتی امکان پاسخگویی محدود نهادهای اجرایی نیز به وجود نیامده است. در جهان عرب به نظر می‌رسد باز کردن احتیاط‌آمیز فضای سیاسی در الجزایر، مراکش و یمن به جای آن که حرکت به سوی دموکراسی را به همراه داشته باشد به نوسازی شبه‌اقتدارگرایی انجامیده است، در این کشورها در زمینه تغییرات سیاسی الگویی پیگیری شده که ابتدا در مصر مشاهده شد. در منطقه بالکان، رژیم‌های کمونیست ناپدید شده‌اند. با این حال با وجود حمایت‌های بین‌المللی از تحولات دموکراتیک، بیشتر حکومت‌ها در این منطقه، خصیلتی شبه‌اقتدارگرایانه دارند. در این منطقه، تنها در اسلوونی و به تازگی تاحدی در کروواسی حرکت به سوی دموکراسی، مشاهده می‌شود. اوضاع در امریکای لاتین، حتی نگران‌کننده‌تر است. در این منطقه بحران‌های اقتصادی و توزیع نابرابر درآمدها، خطر سرخوردگی عمومی از حکومت‌های دموکراتیک موجود را به همراه آورده است. در آسیا، روندهای

در جهان عرب به نظر می‌رسد باز کردن احتیاط‌آمیز فضای سیاسی در الجزایر، مراکش و یمن به جای آن که حرکت به سوی دموکراسی را به همراه داشته باشد به نوسازی شبه‌اقتدارگرایی انجامیده است، در این کشورها در زمینه تغییرات سیاسی الگویی پیگیری شده که ابتدا در مصر مشاهده شد



صوری دموکراتیک، با جلوه‌های قدرتمندی از اقتدارگرایی در کشورهایی همچون پاکستان، سنگاپور و مالزی همراه شده، به گونه‌ای که رژیم‌های این کشورها را نیز می‌توان در جرگه شبه‌اقتدارگرایی قرار داد.

### ویژگی‌های عمده رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا

۱- محدودیت‌های واگذاری قدرت: مهمترین ویژگی رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا، وجود و استمرار سازوکارهایی است که به واسطه آنها، به صورت مؤثری از انتقال قدرت در خلال انتخابات از دست رهبران موجود و یا حزب صاحب قدرت به نخبگان سیاسی یا سازمانی جدید جلوگیری می‌شود. وجود این سازوکارهاست که کاربرد واژه شبه‌اقتدارگرایی را مناسب‌تر از هر اصطلاح دیگری می‌سازد. این نوع رژیم‌ها ممکن است انتخابات نسبتاً آزاد برای نهادهای حکومتی

محلی و ناحیه‌ای برگزار کنند و حتی اجازه دهند اعضای نیمکت نشین و عادی حزب حاکم، در انتخابات شکست بخورند و جای خود را به افرادی دیگر بدهند. با این حال، عرصه بحث درباره ماهیت قدرت سیاسی در جامعه، محل استقرار قدرت و این که چه کسی باید آن را در دست بگیرد، همچنان محدود خواهد بود. مهمترین مسئله در اینجا این است که راهی برای به چالش کشیدن قدرت حاکمان وجود ندارد. رقابت در مرکز و هسته اصلی قدرت به خواب و خیال می‌ماند. حتی اگر انتخابات برگزار شود، افراد خارج از هسته قدرت این امکان را نمی‌یابند که به شیوه‌ای واقعی، قدرت حاکمان موجود را به چالش بکشند. انتخابات منبعی برای قدرت حکومت به شمار نمی‌رود و بنابراین رأی دهندگان نمی‌توانند قدرت را به رهبران جدید انتقال دهند.

۲- ضعف نهاد ینگی: این معضل در رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا سبب تفاوت میان روش تولید و توزیع قدرت در این رژیم‌ها و روش تولید و توزیع قدرت مطابق چارچوب‌های نهادین و رسمی می‌شود، به همین علت این گونه رژیم‌ها، هرگز به طور کامل نهادینه نمی‌شوند. کشورهای دموکراتیک، نهادهای قدرتمندی ایجاد می‌کنند و نظام‌های حکومتی آنها در چارچوب حاکمیت قانون و نهادها و نه‌حول محور افراد، سازماندهی می‌شوند. اما رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا قادر نیستند نهادهایی را پدید آورند که بدون آسیب زدن به ظواهر اصول دموکراتیک، توزیع قدرت را تداوم بخشند. از سوی دیگر این رژیم‌ها نمی‌توانند اجازه دهند نهادهای دموکراتیک بی‌عیب و نقص فعالیت کنند و شاهد در خطر افتادن کنترل خود بر امور شوند. به همین علت، رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا به طور مستمر، نهادهایی را که خود ایجاد کرده‌اند تضعیف می‌کنند. آنها معمولاً این کار را با تولید و اعمال قدرتی بیشتر از حوزه اختیارات خود انجام می‌دهند. همچنین ممکن است این رژیم‌ها، به صورتی که کمتر شایع است این کار را با دستکاری بی‌پایان در نهادهای دموکراتیک صورت دهند که حکومت سنگال نمونه آن است. از آنجا که ثبات این گونه رژیم‌ها به رهبری یک فرد و یا گروه کوچکی از نخبگان به جای نهادها متکی

است، این رژیم‌ها به صورت گریزناپذیری با مشکل جانشینی روبرو می‌شوند. در نظام‌های اقتدارگرای تک‌حزبی، مشکل جانشینی از طریق سازمان و تشکیلات حزب حل می‌شود. کشورهای دموکراتیک نیز مشکل جانشینی را هر چند سال با برگزاری انتخابات حل می‌کنند، اما رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا، نه تشکیلات حزبی دارند و نه نظام باز انتخاباتی.

### ۳- محدودیت‌های جامعه مدنی: به نظر

می‌رسد بیشتر کشورهای دارای رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا، جوامع مدنی نسبتاً فعال دارند. در شرایطی که حکومت‌های این کشورها معمولاً محدودیت‌هایی برای فعالیت سازمان‌های رسمی سیاسی ایجاد می‌کنند، اجازه می‌دهند فضایی پدید آید که در آن انواع مختلفی از سازمان‌های جامعه مدنی بتوانند فعالیت کنند. برای نمونه در رژیم سابق مصر طیفی از سازمان‌های مستقل از دولت، از مؤسسه‌های خیریه اسلامی تا انجمن‌های مدرن تخصصی وجود داشت. آذربایجان نیز ابتدا در دوره آزادسازی سیاسی میخائیل گورباچف، رهبر شوروی سابق، شکوفایی سازمان‌های مدنی را تجربه کرد. در دوره استقلال این کشور که آزادی کمتری وجود داشت نیز سازمان‌های مدنی جدید همچنان پا به عرصه وجود گذاشتند. نخستین علت این است که حکومت‌های شبه‌اقتدارگرا، محدودیت‌های خاصی بر سازمان‌های جامعه مدنی اعمال می‌کنند، از جمله این‌تنگناها مقررات محدودکننده ثبت‌نام این سازمان‌ها و اعمال فشارهای پنهان و پدیدار برای محدود کردن حوزه فعالیت آنها در عرصه‌های امن سیاسی است. برای نمونه مصر در سال ۱۹۹۹، قانونی محدودکننده را در خصوص سازمان‌های داوطلبانه به اجرا گذاشت که به واسطه آن ثبت‌نام رسمی این سازمان‌ها محدود شد و تنگناهایی نیز برای فعالیت‌های آنها پدید آمد. اما نویسندگان کتاب از میان کشورهای متعدد شبه‌اقتدارگرا پنج کشور مصر، آذربایجان، ونزوئلا، سنگال و کروواسی را برای مطالعات موردی برگزیده است.

### ۱- رژیم سابق مصر

مصر نمونه‌ای از یک رژیم شبه‌اقتدارگرای باثبات است. نظام سیاسی این کشور در مدتی طولانی در حال

تعادل بوده و تا حد زیادی به مرحله تثبیت و نهادینه شدن شبه‌اقتدارگرایی نزدیک شده است. شاید بتوان گفت که شبه‌اقتدارگرایی تثبیت و نهادینه شده در آنجا وجود دارد. این شبه‌اقتدارگرایی حتی از مرحله جانشینی حسنی مبارک به جای انور سادات در سال ۱۹۸۱ نیز به سلامت عبور کرده و ویژگی‌های مربوط به آن تغییر نکرده است. مصر همچنین در این مدت به میزان زیادی در میان دو سر طیف سیاسی که یک سر آن به اقتدارگرایی و سر دیگر آن به دموکراسی ختم می‌شود، در نوسان بوده است.

### ۲- آذربایجان

نمونه‌ای بسیار متأخرتر برای شبه‌اقتدارگرایی است. این کشور تا سال ۱۹۹۱ استقلال نداشت و رژیم علی‌اف نیز تازه در سال ۱۹۹۳ موفق شد کنترل خود را بر امور تثبیت کند. رژیم آذربایجان نسبتاً جوان است، اما در عین حال می‌توان گفت کاملاً تثبیت شده است. این تثبیت شدن تا جایی است که رئیس‌جمهور علی‌اف به دنبال اجرای استراتژی خاصی برای جایگزینی در قدرت است تا به واسطه آن فرزندش به قدرت برسد. از جمله شرایط موجود در این کشور می‌توان به انشعاب و چنددستگی در دیگر احزاب سیاسی و در جامعه مدنی و همچنین رکود اقتصادی در تمامی بخش‌ها به جز بخش نفت نام برد.

### ۳- ونزوئلا

ونزوئلا نمونه‌ای از یک رژیم شبه‌اقتدارگرایی در حال زوال است، اما وضعیت آن با آذربایجان کاملاً متفاوت است. این کشور از اقتدارگرایی به سوی شبه‌اقتدارگرایی حرکت نمی‌کند، بلکه برعکس ونزوئلا در حال عقب‌گرد از دموکراسی به سوی اقتدارگرایی است. ونزوئلا به مدت چند دهه، یک نظام دموکراتیک کارآمد داشته و تا اواخر دهه ۱۹۸۰ تمامی تحلیلگران نظام سیاسی این کشور را دموکراتیک می‌پنداشتند. در واقع ونزوئلا واحدی از ثبات دموکراتیک، در بیابان معضلات سیاسی امریکای لاتین به‌شمار می‌رفت. برخی روندها و نهاد‌های دموکراسی در ونزوئلا همچنان و حتی هم‌اکنون نیز کاملاً خوب عمل می‌کند. در این میان بویژه می‌توان از روند انتخابات نام

برد. فضای سیاسی در این کشور نیز باز باقی مانده است. با این همه نشانه‌های غیرقابل انکاری از زوال و انحطاط دموکراتیک در این کشور به چشم می‌خورد. رئیس‌جمهور این کشور از پذیرش اقتدار مجلس قدیمی آن حتی برای دوره‌های کوتاه، در زمانی که یک قانون اساسی جدید در حال تدوین بود، خودداری کرد. چاوز با انتصاب شمار زیادی از افسران نظامی در مناصب حکومتی، ارتش را سیاست‌زده کرد و پیامد این سیاست‌زدگی، وقوع کودتای ناموفق در اوایل سال ۲۰۰۲ و استمرار شکاف و اختلاف میان افسران هوادار و مخالف چاوز بود. افزون بر این مواجهه میان هواداران و مخالفان رژیم، از عرصه‌های سیاست دموکراسی، به خیابان‌ها کشیده شده است. در نتیجه چهره دموکراتیک نظام سیاسی ونزوئلا به‌طور خطرناکی در حال تضعیف شدن است. این احتمال به‌طور فزاینده وجود دارد که مرحله بعدی انتقال قدرت در این کشور، نه از طریق انتخابات، بلکه به روش‌های غیرقانونی صورت پذیرد. شبه‌اقتدارگرایی رژیم چاوز وضعیتی به شدت بی‌ثبات دارد. در این رژیم تعادل سیاسی به چشم نمی‌خورد و حتی خود رئیس‌جمهور نیز ادعای کند که کشورش در دوره گذار به سر می‌برد.

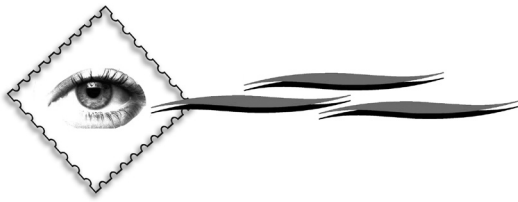
### نتیجه‌گیری

ظهور شبه‌اقتدارگرایی مایه ناخرسندی است. شبه‌اقتدارگرایی چیزی نیست که افراد متعهد به دموکراسی در کشورهایشان انتظار آن را داشتند. باید پذیرفت که اینها اساساً نوع متفاوتی از رژیم‌ها هستند. حتی کمک‌دهندگان خارجی با اتخاذ رویکردی متفاوت و پر دامنه، همواره قادر نخواهند بود تغییراتی جدی و اساسی در کشورهای مورد نظر ایجاد کنند. گذار به دموکراسی در تمامی کشورهای شبه‌اقتدارگرا، پدیده‌ای گریزناپذیر نیست و باید توجه داشت که در بیشتر این کشورها، گذار به دموکراسی قریب‌الوقوع هم نیست.

\* دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

### پی‌نوشت:

۱- کتاب «دموکراسی یا شبه‌اقتدارگرایی، مارینا او تاوی، ترجمه: دکتر سعید میر ترابی، نشر قومس.



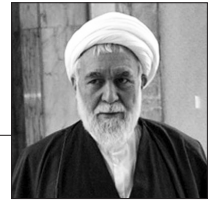
## چشم‌ها و گوش‌ها

راستای قانون اساسی باشیم و کسانی که به قانون عمل نکردند کسانی هستند که خارج از انقلاب و قانون اساسی اند.

اصلاح طلبان همواره طبق فرمایش صریح امام عمل کردند و هنوز هم اجرای بدون تنازل قانون اساسی را خواستار هستند. هیچ اصلاحی بالاتر از عمل به قانون اساسی نیست. اصولگرایان در این سال‌ها نشان دادند که در هیچ بخشی برنامه دقیقی برای اداره کشور نداشته‌اند. اگر آنها اصولگرای واقعی باشند باید قانون اساسی را مدنظر قرار بدهند و اختلاف خود را در چارچوب قانون و براساس اراده مردم و مصالح آنها برطرف کنند اراده و انتخاب مردم تنها راه حل و فصل همه اختلاف‌هاست. مردم در کنار صندوق رأی می‌گویند چه کسی را می‌خواهند و چه کسی را نمی‌خواهند و اگر این معیار کار باشد اختلاف طبیعی است، اما مسئله این است که آنها تن به چنین رقابتی نمی‌دهند. پس طبیعی است در فقدان رقیب آتش اختلاف و تفرقه به دامن اصولگرایان بیفتد.

### پایبندی به قانون اساسی، استراتژی اصلاح طلبان است

(اعتماد، ۳۱ تیر ۱۳۹۱)

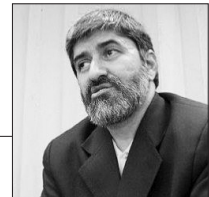


بدانند و تحت تأثیر آنها باشند، اما واضح است که نه اصلاح طلبان و نه بدنه اجتماعی آنها به چنین شرایطی تن نخواهند داد. اما کسانی که میدان‌دار عرصه شده‌اند حاضر به حضور اصلاح طلبان نیستند و اجازه ورود کامل را به آنها نداده و به حضور جدی اصلاح طلبان رضایت نمی‌دهند. ... خوشبختانه سران اصلاحات هیچ مشکلی ندارند و همه در چارچوب قانون اساسی هستند؛ با همه عیب‌هایی که می‌تواند داشته باشد و یک بار اصلاح شده و محصول فکر بشر است و می‌تواند باز هم اصلاح شود. همان‌طور هم که امام در آذرماه سال ۱۳۶۷ به نمایندگان طی مکتوبی می‌گوید: تا به حال آنچه تصمیم گرفته شده در رابطه با جنگ بوده و از این پس باید در

حجت‌الاسلام حسین انصاری‌راد: ... اصولگرایانی که سال‌ها در عرصه سیاست این کشور بوده‌اند و با آیین مملکت‌داری آشنایی حتی اندکی دارند، امروز می‌فهمند در کشور یک نیروی عظیم سیاسی و اجتماعی که وفادار به اساس نظام و جمهوری اسلامی است از عرصه فعالیت ناگزیر خارج شده است. آنها می‌دانند که عدم حضور اصلاح طلبان زیانبار است، اما هنوز نتوانسته‌اند این فهم خود را به صورت سیاسی صورت‌بندی کنند. از سوی دیگر اصلاح طلبی محدود و مقید را که فقط نامی از این جریان را بر خود دارد ترجیح می‌دهند. آنها می‌خواهند اصلاح طلبان بازگشت به عرصه را امتیازی بدانند که اصولگرایان به آنها داده‌اند تا در نتیجه خود را و امداار اصولگرایان

### توصیه‌های اخلاقی و پیشنهاد های سیاسی علی‌مطهری

(آرمان، ۲۳ مرداد ۱۳۹۱)



جناح اصولگرا و اصلاح طلب، «یک شورای حل و عقدی داشته باشند که در جمع خود رأی‌گیری کنند و کاندیدای اصلاح را معرفی نمایند و دیگران هم مقید باشند که دیگر وارد

... علی‌مطهری با این استدلال که «نخبگان اعم از اصولگرا و اصلاح طلب هستند، از حضور اصلاح طلبان در انتخابات پیش‌رو استقبال و توصیه کرده است که هر یک از دو

میدان نشوند.» وی تأکید می‌کند «دیوار بین اصولگرایان و اصلاح طلبان را قبول ندارد و از همین رو باید این فضا را بشکنیم و یک گفت‌وگو جدید حاکم شود»، چرا که این موضوع موجب سوء استفاده‌هایی شده است، افراد متملق و چاپلوس میدان‌دار شده‌اند و مصلحان واقعی به حاشیه رانده شده‌اند.





## واکاوی عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر انتخابات ۹۲

اشاره: یکی از تحلیلگران اصولگرا در مقاله‌ای که در چند سایت مرتبط با این جریان منتشر شده است، به تحلیل اوضاع سیاسی کشور حول انتخابات سال ۹۲ پرداخته است. هدف نویسنده از این تحلیل تبیین رویکردی است که اصولگرایان باید در ارتباط با انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری در پیش بگیرند. نویسنده در این مقاله به عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر این رویداد اشاره داشته و عملکرد غرب را نسبت به این رویداد مورد تحلیل قرار می‌دهد. در ادامه بخش‌هایی از این مقاله آورده شده است:

«... غرب در دو زمین بازی می‌کند: نخست تولید فشار بیشتر بر جمهوری اسلامی، دوم، مشغول‌سازی نظام جمهوری اسلامی با ابزار مذاکره‌های [آتمی]... غربی‌ها در صددند که ایران را در زمینی که خود طراحی کرده‌اند قرار دهند. زمینی که طراح، صحنه‌گردان و داورش غرب است. در این زمینه در مجموع و به طور مشخص، دستاورد ارزنده‌ای که غربی‌ها را به نقطه عقب‌گرد یا پس‌رفت رسانده باشد موجود نیست. در مقطعی که در برابر تحریم‌ها و در موضوع مذاکره‌های هسته‌ای ادبیات مقاومتی نظام جمهوری اسلامی و به طور مشخص رهبری شدت یافت، فشارهایی از ناحیه غرب طراحی شد و بر اساس آن نوسانات بازار داخلی افزایش یافت تا در تحلیل‌ها، نقش اراده عامل خارجی در تعیین ثبات یا بی‌ثباتی اوضاع اجتماعی،

می‌داند و توضیح می‌دهد «حلقه انحراف با در دست داشتن بخشی از جریان سیاسی و اقتصادی کشور، در ساختار حکومتی دارای نفوذ هستند. با توجه به اتفاق‌های سه سال اخیر می‌توان گفت که ظرفیت اخلاص‌گری آنها ظرفیت کمی نیست... مرکز مولد حلقه انحراف، با پوشش سکوت استراتژیک با توبه تاکتیکی، همچنان حیات دارد و به تولید اندیشه رقیب مشغول است. ... جریان فتنه نیز یکی دیگر از مخالفین و رقبای اصولگرایان محسوب می‌شود... تجربه‌های سال‌های گذشته مثل انتخابات دوم خرداد ۷۶ در حال حاضر راهگشا است. در دوره‌ای که اکثر تحلیل‌گران حتی خود اصلاح‌طلبان بر این باور بودند که جریان اصلاحات، در انتخابات جایگاهی ندارد شرایط به نحوی رقم خورد که خروجی آن اتفاقی بود که شاید بسیاری از تحلیلگران تصور آن را نمی‌کردند.»

وی در پایان وظیفه جریان اصولگرا را اتحاد و جلوگیری از شکاف در این جریان می‌داند و نتیجه می‌گیرد: «در حال حاضر که برخی کشورهای منطقه از مرحله براندازی به مرحله نظام‌سازی رسیده‌اند اگر ایران بتواند به موقع و در این نقطه عطف خود را به عنوان یک حکومت اسلامی با سطح پایین اختلافات داخلی، سطح بالای مشروعیت سیاسی و رضایتمندی مردم و وحدت حول محور ولایت فقیه تثبیت کند، توانسته خود را به عنوان الگویی کارآمد، در مقابل مدل‌های رقیبی همچون دموکراسی خواهی غربی، بهار عربی، یا تئوری‌های متفاوت انقلاب که ارائه می‌شوند، معرفی کند.»

اقتصادی و سیاسی ایران بر جسته شود.

... [رویکرد غرب این است که در زمان انتخابات] از بیرون حلقه تحریم‌ها تنگ‌تر شود تا اوضاع ایران در داخل به صورت «قرار گرفتن در لبه پرتگاه جنگ» ترسیم شود. در این راستا ادبیات غرب به نحو ملموسی خشن می‌شود؛ این رویه زمانی با اقدامی مضحک از ناحیه کشوری مثل امارات اتفاق می‌افتد، زمانی دیگر به صورت جدی‌تر از ناحیه عربستان سعودی پیگیری می‌شود، در دوره‌ای نیز از سوی رژیم صهیونیستی، ادبیات جنگی شدت می‌یابد و همزمان با این اقدامات فشار معیشتی نیز افزایش پیدا می‌کند... مجموعه این تحولات را می‌توان «پروژه تلفیق فشارها» نامید. این پروژه هم‌اکنون دستور کار اصلی غرب است. اصلی‌ترین عامل مؤثر داخلی در کارآمدی یا ناکارآمدی این پروژه، اقدام‌های دولت است... پیش‌بینی می‌شود که آثار جدی داخلی [این پروژه] به طور مشخص در نیمه دوم سال ۹۰ بروز یابد.»

نویسنده با بیان اینکه «رفتار حلقه انحراف بر مبنای تئوری توپنه است و بر این اساس مجموعه ناسامانی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی راناشی از جریان‌های خارج از دولت می‌پندارد و نقش تمامی عوامل جز مجریان را در ناکارآمدی‌ها بر جسته می‌داند»، رقبای اصلی انتخاباتی اصولگرایان را دو جریان انحراف و فتنه

چشمک بزنند باید جان‌نثار کرد؟» او هم پاسخ داد: «ایشان اهل چشمک نیست و جز جایی که حکم حکومتی در کار است ما ملزم به اطاعت نیستیم. البته افرادی قصد دارند ولایت فقیه را به پادشاهی تعبیر کنند حال آن‌که در نگاه شهید مطهری، ولایت فقیه ولایت ایدئولوژیک و ولایت فقه است و باید خود تشخیص دهیم تا حجت بر من تمام شود.»

## علی مطهری در نشست دانشجویی (امید جوان، ۳۱ تیر ۱۳۹۱)



بدانید که میل رهبری به احمدی‌نژاد است آیا به او رأی می‌دهید؟» پاسخ مطهری منفی بود. دیگری پرسید «مگر جز این است که رهبری اگر

علی مطهری نماینده تهران در مجلس نهم در یک نشست دانشجویی به پرسش‌های دانشجویان پاسخ داد. فردی پرسید: «اگر

آنچه نگران کننده است مسائلی به مراتب مهمتر و بزرگتر است و باید مراقب باشیم که اصل آرمانها و موجودیت انقلابی ما زیر سؤال نرفته و به جایی نرسیم که چشم باز کرده ببینیم همه منطقه علیه ما هستند.

## باید مر اقب اصل آرمانها و موجودیت انقلابی خود باشیم

(روزنامه ایران، ۱۴ مرداد ۱۳۹۱)



احمدی نژاد در جلسه‌ای که به مدت سه ساعت با دانشجویان داشت باین بیان کرد که بالاخره امواجی که در خصوص برخی کالاها در کشور ایجاد شده مدیریت می شود گفت:

دقیق و ساختارهای پژوهشی در این مجموعه که به ضعف در تدوین قوانین انجامیده خواستار راه اندازی معاونت راهبردی در این مجموعه شد.

## تحول در قوه قضاییه

(آرمان، ۷ تیر ۱۳۹۱)



آیت الله آملی لاریجانی تحول در قوه قضاییه را بر اساس عنصر تحول در نگرش، تحول در ساختار و تحول در اراده عنوان داشت. رئیس دستگاه قضا با گلایه از نبود آمار

کشوری اعمال شده است و البته این تصور دشمنان که بتوانند با این تحریمها ایران را در موضع ضعف قرار دهند، اشتباه و ناشی از حساب و کتابهای صرفاً مادی است.

## مقتدرانه از تحریمها گذر می کنیم

(آرمان، ۱۴ تیر ۱۳۹۱)



ایشان افزود: باید در مقابل فشارها ایستادگی کرده و از این مقطع سرفرازانه عبور کنیم و پاسخ سیاستهای خصمانه دشمن را با گذر مقتدرانه از تحریمها بدهیم.

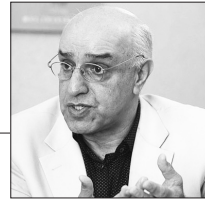
علیه کشورمان اعمال شده، سنگین ترین و شدیدترین تحریمهایی است که تا به حال علیه دکتر احمدی نژاد گفت: تحریمهایی که

حمله نمی کند، بلکه سعی می کند ما را دور زده و روی مردم و اقتصاد نیرو می گذارد. با این توطئه چه باید کرد؟ به نظر می رسد دو جناح عمده در مملکت وجود دارد که تجربه مملکت داری نیز داشته است و هر دوی این جناحها به قانون اساسی ثمره انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران وفادارند، بنابراین آیا بهترین راه برای مقابله با توطئه مذاکره و مناظره نیست. آیا کم هزینه ترین راهبردها همین راهبرد مذاکره و مناظره تلویزیونی نیست؟ متن کامل صحبت های سردار رضایی در سایت «ملت ما» آمده است.

## راهبر در شد



بگیرد. سردار محسن رضایی نیز در تحلیل خود که در شبکه چهار سیما ارائه شد به نظر می رسد این توطئه را کشف کرده و معتقد است از آنجا که ما به لحاظ نظامی و تسلیحاتی از قدرت بالایی برخوردار هستیم بنابراین دشمن از جلو به ما «مایکل لدین» از تئوریسین های محافظه کاران جدید امریکا (نئوکانها) است که در آخرین نوشته اش توصیه می کند که برای مقابله با ایران نه تحریم نظامی فایده دارد و نه حمله نظامی، بلکه باید از درون کاری انجام



## بستن تنگه هرمز، واکنش طبیعی (آرمان، ۱۴ تیر ۱۳۹۱)

... امریکا پیش از این و به بهانه تأمین امنیت و صلح، آرمادای (گسیل عظیم نیروی نظامی) خود را متوجه منطقه خلیج فارس کرده است، پیش از آن که ایران دست به اقدامی بزند. با این وجود تنها یک راه ممکن است اتفاق بیفتد، آن هم این است که اگر ایران دست به اقدامی زد، نیروی نظامی امریکا به آن جواب دهد که مسلماً این به معنای شروع جنگ است. پس اعزام نیروی نظامی امریکا به منطقه به بهانه برقراری امنیت و صلح نمی تواند توجیه مناسبی داشته باشد.

بنابراین ایران هم بیکار نخواهد نشست. با توجه به تحریم های موجود، ایران همچنان روی پای خود ایستاده است و زندگی در کشور جریان دارد. تنها دلیل این امر یک چیز است و آن این که تاکنون شاهرگک حیاتی ایران مورد تهدید جدی نبوده...

پیروز مجتهدزاده: ... اگر قرار باشد اتحادیه اروپا نفت ایران را به این شکل تحریم کند، در حقیقت یک تهدید استراتژیک برای ایران محسوب می شود و ایران هم باید به تنهایی آن را تحمل کند و این در قاموس بخش های استراتژیک پسندیده نیست و



## محدودیت ها و پتانسیل ها (اقتصاد ایران، خرداد ۱۳۸۱، شماره ۱۶۰۵)

گیرد. در حال حاضر صیانت از چاه های نفت در اولویت است، ولی در عمل به دلیل محدودیت ها و اولویت های دیگر که وجود دارد این مسئله بعضاً به اندازه لازم مورد توجه قرار نمی گیرد. در پایان باید گفت در کشور ما مالکیت نفت به نیابت از مردم در دست دولت است و حوزه نفت جزو سرمایه های ملی به شمار می آید و ورود بخش خصوصی به این حوزه بخصوص در بخش های بالادستی با مشکلات زیادی از قبیل قوی نبودن بخش خصوصی در کشور، کم توانی سیستم بانکی برای ورود به این حوزه به دلیل نیاز به بودجه وسیع - بخصوص در حوزه اکتشاف - و ناپایداری تصمیم ها در هر دوره مدیریتی روبه روست.

البته مجموعه نفت کشور در این زمینه از پتانسیل بالایی برخوردار است. همان گونه که در گذشته به خوبی توانستیم در بازسازی پالایشگاه خسارت دیده پس از جنگ، با کمک سرمایه های لازم اختصاص داده شده و نیروهای متخصص داخلی توان بالای خود را به نمایش بگذاریم، امروز هم ضرورت دارد در حمایت از تولید اقدامات لازم صورت

مهدی کرباسیان: سه عامل اساسی در توسعه ظرفیت های صنعت نفت وجود دارد: اولین عامل، میزان کافی بودجه و منابع مالی جهت سرمایه گذاری است که به دلیل تحریم ها در این زمینه دچار مشکل شده ایم. نکته دوم تکنولوژی و ماشین آلات است که در انحصار غرب و امریکا است و به جهت تحریم ها از آن نیز محروم شده ایم. نکته آخر نیروهای متخصص اند که



## آخرین قطره نفت (مترجم: فرهاد نجف زاده، منبع: لوموند)

انرژی (IEA) به کشورهای مصرف کننده هشدار می دهد که: «منابع انرژی خود را تغییر دهید. این نصیحتی است که خواهش می کنیم به آن گوش کنید. به فکر خارج کردن نفت از منابع تأمین انرژی باشید.»

سازمان بین المللی انرژی پیش بینی می کند که تا سال ۲۰۳۰ تقاضای جهانی نفت ۵۰ درصد افزایش می یابد و از ۸۳/۵ میلیون به ۱۲۱ میلیون بشکه در روز می رسد. در سال ۲۰۰۴، واشنگتن گزارشی منتشر نمود مبنی بر آنکه برای پاسخگویی به تقاضای

ذخایر نفتی در زیر زمین موجود بوده و اطمینان می دهند که با پیشرفت فناوری های جدید، آن را از دل سنگ ها بیرون خواهند کشید. لیکن همه در این خوشبینی سهمیم نیستند. آژانس بین المللی

... آیا پایان دوران نفت آغاز شده است؟ تولید کنندگان بی درنگ پاسخ می دهند: «البته که نه!» بنا بر اظهار شرکت های بزرگ نفتی و سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک)،

جهانی و آمریکا، استخراج عربستان باید تا سال ۲۰۲۵ به دو برابر افزایش یابد و به ۲۲/۵ میلیون بشکه در روز برسد. در عربستان شرکت آرامکو این قضیه را به شوخی گرفت. سعداد الحسینی مرد شماره دو آرامکو، به نشریات انگلیسی ابراز کرد که برای او شانس یک روز زندگی در کره ماه بیشتر است تا آنکه پروژه‌های دولت بوش را عملی ببیند.

یک چنین اختلاف دیدگاه بین زوج آمریکا-عربستان، قبل از هر چیز بر وجود شکافی عمیق بین میزان تقاضای کشورهای مصرف کننده و ظرفیت واقعی کشورهای تولید کننده دلالت می‌کند. در ماه می ۲۰۰۴ سر و صدای مبحث دیگری از دایره بسته و اسرار آمیز دیپلماسی نفت به بیرون درز پیدا کرد و آن انتشار گزارشی در شهر هوستن - پایتخت امریکایی نفت - با عنوان «شفق در صحرا» بود. در این گزارش عربستان سعودی به برآورد بیش از واقع ذخایر خود متهم می‌گردد و همچنین احتمال عبور آرامکو از بیک اوپل مطرح می‌شود.

ریاض نمی‌توانست در مقابل این اتهام به سکوت ادامه دهد. آرامکو خود را ملزم می‌دید که برای اولین بار اطلاعات دقیقی را منتشر می‌سازد. اعتراف شگفتی آور آنکه: با ارزش ترین مخزن طلای سیاه سعودی‌ها تا نیمه خالی شده است. میدان نفتی «و غار» که اولین میدان نفتی دنیا به حساب می‌آید و به تنهایی نصف تولیدات نفت خام عربستان را فراهم می‌آورد، پس از شصت سال بهره‌برداری، ۴۸ درصد از ذخایر خود را بی‌تردید از دست داده بود. آرامکو، یکی از عمده‌ترین شرکت‌های نفتی دنیا پذیرفت که چاه‌های نفتش به سرعت تهی می‌شوند. به اعتقاد یکی از کارشناسان انستیتیوی نفت

در فرانسه (Institut Francais du Petrol) دانستن اطلاعات دقیق مربوط به مقدار نفت خامی که استخراج می‌شود غیرممکن است. پس چگونه می‌توان فهمید که ذخایر زیرزمینی چقدر است؟ با این حال مؤسسه‌هایی هستند که در دستیابی به اطلاعات محرمانه نفتی تبحر دارند. آنها پول هنگفتی برای جاسوسی چند جانبه در صنعت نفت خرج می‌کنند تا به اسرار پنهان دست یافته و نیاز مشتریان خود را برطرف سازند. Petro Logistic یکی از آن مؤسسه‌هایی است که قابل اطمینان‌ترین ارقام را درباره تولید ارائه می‌دهد. خبرچینان آنها در هر ترمینال عمده نفتی در کره زمین آمار و ارقام سوپر تانکرهای در حال عبور و مرور را جمع‌آوری می‌کنند.

بنا بر اطلاعات آژانس بین‌المللی انرژی، تنها کشورهای اوپک می‌توانند به‌طور قابل ملاحظه‌ای تولید خود را افزایش دهند. اما در این ارتباط هم ابهامات فراوانی وجود دارد و بیم دروغ‌پردازی می‌رود.

تولید کنندگان نمی‌توانند تولید را افزایش دهند؛ زیرا ظرفیت جدید حوزه‌های جدید نفتی، هم اندازه کاهش حوزه‌های قدیمی نیست. استخراج جهانی نفت در نقطه اوج قرار دارد و پس از این در سراسریی منحنی خواهد افتاد. به علاوه همراه با کاهش رشد انرژی به لحاظ کمیت، کیفیت انرژی و انرژی خالص هم در حال سقوط هستند و در عین حال انهدام محیط زیست سرعت می‌گیرد. روند تهی شدن چاه‌های نفت در سطح کره زمین پنج درصد در سال است. برای نگه داشتن سطح فعلی تولید هر سه سال یک‌بار به یک عربستان سعودی جدید نیاز خواهد بود، تا بتوانیم سه میلیارد بشکه دیگر در سال استخراج کنیم، اما در کره زمین حتی یک حوزه نفتی پیدا نشده است که به این حجم

از تقاضا پاسخگو باشد.

وقتی که حوزه‌های نفتی به سالخوردگی می‌رسند انرژی حاصل از سرمایه‌گذاری برای تولید انرژی واژگون شده و هزینه‌های تولید اوج می‌گیرد، در همین حال از کیفیت تولیدات کاسته می‌شود. طی قرن گذشته تولید کنندگان نفت از منابع انرژی با درجه بالای کیفیت برخوردار بودند.

نقطه اوج تولید نفت ایالات متحده در سال ۱۹۷۰ فرا رسید، در این برهه بود که آمریکا میلیون‌ها دلار صرف واژگون‌سازی حکومت‌ها در کشورهای نفتی کرد تا دیکتاتورهای دست‌نشانده خود مثل شاه پهلوی در ایران را جایگزین آنها سازد. سالیانی دیرتر ایالات متحده آمریکا به منظور دستیابی به میدان‌های نفتی، میلیارد‌ها دلار برای جنگ با صدام حسین و طالبان صرف کرد، آنهایی که ساخته و پرداخته خود او بودند.

در سال ۲۰۱۰ ستاد مشترک ارتش امریکا، پایان ظرفیت اضافه تولید - نحوه گفتن بیک اوپل به زبان آنها - را پیش‌بینی کرد و هشدار داد که «کمبود می‌تواند به ده میلیون بشکه در روز برسد». آنها همچنین پیش‌بینی کردند که این زوال نفت «رشد اقتصادی را هم در کشورهای در حال توسعه و هم در دنیای توسعه یافته می‌کاهد» و «چنین وخامت اقتصادی می‌تواند به تنش‌های موجود دامن زده، دولت‌های شکننده و در حال سقوط را هر چه بیشتر در مسیر واژگونی قرار دهد و تأثیر جدی در اقتصاد چین و هند داشته باشد». این واقعیتی است که ارتش آمریکا برای ما ساخته است. وقتی سیاستمداران به شما می‌گویند جنگ آینده «برای نفت» نیست، اطمینان داشته باشید که برای نفت خواهد بود.

## طائب: خط مقدم مادر سوریه است

(اعتقاد، ۲۱ تیر ۱۳۹۱)



جبهه جهاد سایبری مرصاد با اعلام این که ما هم اکنون در سوریه درگیر هستیم و خط مقدم

مهدی طائب رئیس شورای قرارگاه راهبردی عمار در نشست اعلام موجودیت



این ادوات می‌شویم. به گزارش جوان آنلاین، طائب با اشاره به کمبود نیروهای آمریکا با وجود ماهانه سه هزار دلار حقوق گفت: تنها امتیازی که سبب شد سربازان امریکایی به عراق بیایند، بیمه مجانی جراحی‌های زیبایی از سوی دولت امریکا بود. به گفته طائب، تلاش استکبار این است که سوریه را با عملیات روانی شکست دهد، چون روی زمین شکست

خورده است. نیرویی که در سوریه جنگید چه کسانی بودند؟ نیروهای القاعده در سراسر جهان با پول عربستان. رئیس شورای قرارگاه راهبردی عمار افزود: بدانید القاعده مساوی با طالبان است اعم از چینی، افغانی، پاکستانی و... که جذب سیستم طلبگی عربستان شده و آنجا تربیت شده‌اند. امریکا کل باقیمانده‌های القاعده را جمع کرده و آورده تا سوریه را بزند.

وی با اظهار تأسف از نظرات برخی مسئولان در خصوص مسائل سوریه گفت: برخی مسئولان ما می‌گویند ما از اصلاحات بشمار اسد حمایت می‌کنیم، این به لحاظ عملیات روانی غلط است، چرا که امریکا آنجا آمده تا بشمار اسدی را که در جبهه مقاومت است بردارد.

## ضرورت هماهنگی مردم و دولت در زمان زلزله

احمد هاشمی



نفرین واژه آوار این بار گریبان آذر آبادگان را گرفت و قریب به ۵۰۰ آبادی ویرانه بر جای گذاشت. تصاویر دلخراشند و مصیبت بزرگتر از ابعاد یک زمین لرزه ۶/۲ ریشتری. دلیل آن هم وجود خانه‌هایی از گل و چوب بوده و احتمالاً اگر زلزله نیمه شب رخ داده بود تلفات چندین برابر می‌شد. به گفته بهرام عکاشه در سایت امنیت و مقاومت سازی لرزه‌ای ایران، زلزله بم تنها دودم درجه از این زلزله بیشتر بود اما به دلیل این که پنج بامداد روز جمعه رخ داد و تقریباً همه خواب بودند ۳۰ هزار کشته و هزاران نفر زخمی بر جای گذاشت.

کارشناسان صنعت ساختمان عمر مفید ساختمان‌های نوساز کشور را حداکثر ۱۰ سال عنوان می‌کنند و معتقدند این ساختمان‌ها به ندرت می‌توانند در مقابل حوادث طبیعی مقاومت داشته باشند و این در حالی است که مقررات ملی ساختمان با استناد به بسیاری از گزارش‌ها به درستی اجرایی شود و آیین‌نامه‌های مقاومت سازی نیز تنها صورت شعاری پیدا کرده‌اند. مقام‌ها حرف از بازسازی مقاوم و مستحکم مکان‌های ویران شده می‌زنند، اما تا زمانی که سخن از آمار نباشد، زمانبندی و نقشه راه معلوم نباشد، این حرف‌ها مرهم آلام نیست و تنها زخم را تازه می‌کند. ما از درس‌های قبلی چقدر آموخته‌ایم و چقدر برای این روزها آماده بودیم؟

در فاجعه بم نیروهای امداد رسانی خارجی گروه گروه با تجهیزات امدادی و دارو وارد فرودگاه بین‌المللی مهرآبادی شدند، بدون این که

برنامه‌ریزی درست و هماهنگی لازم صورت گرفته باشد. غالباً تا ساعت‌ها بدون امکان اسکان در فرودگاه معطل می‌مانند و پس از مراجعت به بم به علت شلوغی و عدم مدیریت امداد رسانی بازمی‌گشتند. نیروهای داوطلب آموزش ندیده اعم از دانشجویان و... در حالی در محل مستقر بودند که بعضاً کار مفیدی انجام نمی‌دادند. بازدید کنندگان گاهی باکت و شلوار حسب وظیفه برای بازدید می‌رفتند و عکس می‌گرفتند و خاطره‌شان هم می‌شد یک شب روی آسفالت سردی ماه بم خوابیدن. شیوه توزیع مایحتاج ضروری مردم هم دستخوش مشکلاتی بود. اتحاد و عزم ملی برای کمک بود اما امان از سردرگمی.

در حادثه امر و ورزقان اما سردرگمی بیشتر بود خبرهای رسانه ملی هم آنچنان که باید در این گونه موارد راهنمای مردم باشد نبود. مردم آذربایجان دلگیر و البته مردم ایران یکدل و آماده برای رساندن کمک‌هایشان.

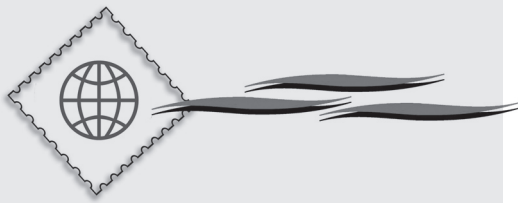
نکته نگران کننده حضور مرزبندی‌های سیاسی و اختلاف نیروهای کمک‌رسان دولتی و غیردولتی است. برای این اتفاق تلخ و نگران کننده در زمانی که هر لحظه دیر رسیدن به قیمت جان هموطنی تمام می‌شود باید چاره‌ای اندیشیده شود. آیا حضور مردم آموزش ندیده صرفاً به نیت خیر کمک‌رسانی جز شلوغی جاده‌ها ثمری دارد؟ «توریسم فاجعه» واژه تأمل برانگیزی است و شیوه عمل مردمی را توضیح می‌دهد که صرفاً از روی کنجکاو و جهت ثبت عکس و نقل خاطرات در شبکه‌های اجتماعی در محل حضور پیدا کرده‌اند.

همچنین مؤسسه‌های خیریه‌ای که بدون داشتن تخصص صرفاً آنچه را مردم برایشان می‌آورند بار و انت کرده و بین اهالی محل تقسیم می‌کنند.

در دنیا مؤسسه‌های خیریه‌ای به وجود آمده که کمترین مبلغ پرداختی به آنها از طریق سایتشان تا رسیدن به مقصد قابل پیگیری است، در حالی که بسیاری از مردم بابت کمک‌هایشان - خاصه در شرایط اضطراری - رسیدن دریافت نمی‌کنند. اتفاق اخیر یک معضل اساسی را آشکارتر کرد: مدیریت ناکافی بحران و عدم استفاده کارآمد از پتانسیل مؤسسه‌های خیریه و داوطلبان مردمی.

در حوادث طبیعی هر چقدر هم نیروهای امداد رسان دولتی مجهز باشند، حضور مردم کمک بزرگی است، اما لازم است در شرایط عادی نیروهای داوطلب آموزش داده شوند، مؤسسه‌های خیریه نیز اجتماعی تشکیل دهند و از طریق نمایندگان خود با سازمان‌هایی همچون هلال احمر ارتباط دائمی داشته باشند. تمام این کارها شاید چند ماه بیشتر وقت نگیرد، اما نتیجه‌اش این می‌شود که در صورت وقوع حادثه کسی بلندگو به دست با و انت در خیابان نمی‌گردد، مردم می‌دانند کمک‌هایشان را کجا بدهند و خیریه‌ها می‌دانند چه چیزی را بگیرند و به کجا تحویل دهند. نیروهای داوطلب هم طی فراخوان به سرعت جمع می‌شوند و مسئولیت‌های از پیش تعیین شده‌شان را به عهده می‌گیرند.

کار خیر کمک به ممنوع اگر از راه‌های حساب شده انجام گیرد چندین برابر مؤثر است. در همکاری میان دو نفر همیشه یک به علاوه یک مساوی دو نیست. گاهی اوقات این دو نفر یکدیگر را خنثی می‌کنند، گاهی برآیند نیروهایشان منفی می‌شود و البته در مواردی مجموع انرژی دو نفر به اندازه ده نفر می‌شود. همدلی‌ها و محبت‌مان راسازماندهی کنیم، پیوند حادثه و طبیعت جدانشدنی است.



## ایران در رسانه‌های جهان

غرب ادامه یافت. هر دو طرف متقاعد شده بودند که نسبت به دیگری دست بالا را دارند. در سومین نشست در مسکو بود که دو طرف به مسائل اصلی بسته‌های پیشنهادی خود پرداختند. توافقی حاصل نشد، اما تصمیم مربوط به ادامه مذاکرات در سطوحی پایین‌تر ناشی از واقع‌گرایی بود، چرا که این نشست‌های فنی و سیاسی کوچکتر می‌تواند شکاف‌های ایجاد شده را پر کند. در ضمن به علت این که این نشست‌ها در وضعیتی با فشار سیاسی کمتر برگزار می‌شوند، احتمال بیشتری وجود دارد که راه‌حل مناسبی برای گفت‌وگوهای ضروری میان طرفین ارائه شود.

منبع: سایت المانیور،

۲ ژوئیه ۲۰۱۲ (۱۲ تیر ۱۳۹۱)

نویسنده: علی واعظ

\*\*\*

### ایران مسئله تحریم‌ها

۱- ضرب‌الاجل اول ژوئیه (۱۱ تیر) برای تحریم از سوی اروپا با معیارهای دیگر در جهان هماهنگ می‌شوند. این پنج‌شنبه آخرین مرحله از تحریم‌های جدید امریکا اعمال می‌شوند که شامل اقدام‌های تنبیهی در مورد کشورهایی است که با بانک مرکزی ایران معاملات نفتی انجام می‌دهند. منتقدان سیاست‌های غرب معتقدند تعلیق تحریم‌ها باید طی مذاکرات مسکو به ایران ارائه می‌شود. آنها می‌گویند تحریم‌ها از یک سو باعث ایجاد بی‌اعتمادی در تهران می‌شود و از سوی دیگر نیروی کافی برای تحمیل تغییر در سیاست غنی‌سازی اورانیوم از سوی ایران را ندارد و این در حالی است که ایران اصرار دارد غنی‌سازی اورانیوم برای اهداف صلح‌آمیز انجام می‌شود و حق این کشور است.

قریب‌الوقوع خرید نفت از ایران، فضای تنفس مقطعی به فرایند فشرده مذاکرات خواهد بخشید. ایران در عوض باید غنی‌سازی ۲۰ درصد اورانیوم را طی آن دوره متوقف کند.

۳- اگر تحریم رسماً تحمیل شود، رفع کردن آن سخت‌تر و پرهزینه‌تر خواهد بود و به‌عنوان عامل تشدیدکننده وضعیت عمل خواهد کرد. در ضمن خطر جنگ افزایش خواهد یافت. انتخاب اروپا بین صلح و تحریم باید روشن باشد. اروپا باید به‌سوی صلح گام بردارد، اقدامی که امریکا قادر به انجام آن نیست.

منبع: هافینگتن پست (امریکا)،

۱۳ ژوئن ۲۰۱۲ (۲۴ خرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: رضاعشی

\*\*\*

### احتمال مصالحه در مذاکرات پس از مسکو

۱- آخرین دور مذاکرات اتمی بین ایران و قدرت‌های بزرگ در مسکو به نشست کارشناسان منتهی شد. تفسیرهای متفاوتی از نتیجه این مذاکرات ارائه شد. تندر وها تنزل سطح مذاکرات از دیپلمات‌ها به کارشناسان را دلیل دیگری بر بیهوده‌بودن دیپلماسی هسته‌ای دانستند. این مذاکرات برای میانه‌روها، فرصتی از دست رفته با نتیجه غیرمستقیم و مخاطره‌آمیز بود. با توجه به انتظارات نامتناسب و گاهی ادراکات گمراه‌کننده، پیشرفت در مذاکرات مسکو واقعاً محتمل نبود. با این وجود چشم‌انداز رسیدن به راه‌حلی محدود بر خلاف آنچه برخی وانمود می‌کنند آنچنان تیره و تار نیست.

۲- بررسی سریع فرایند مذاکرات میان ایران و گروه ۵+۱ در مسکو آموزنده است. دور جدید مذاکرات با سوء تفاهات قدیمی میان ایران و

### فرصت منحصر به فرد اروپا برای اقدام

۱- مذاکرات هسته‌ای میان ایران و اعضای دائم شورای امنیت به علاوه آلمان (۵+۱) در بغداد از پیشرفت بازماند. خبر بد این است که فرصت در حال اتمام است و غرب تا اول ژوئیه (۱۱ تیر) تحریم مربوط به نفت و بانک مرکزی ایران را اجرا خواهد کرد. ایران عیناً پاسخ خواهد داد و ممکن است وضعیت از کنترل خارج شود. خبر خوب این است که توپ در زمین اروپاست و اروپا برخلاف امریکا این توانایی را دارد که در کوتاه‌مدت دیپلماسی را پیروز گرداند.

۲- اگر رویکرد اجباری همچنان باقی بماند سابقه رفتارهای قبلی نشان می‌دهد ایران به نقطه‌ای می‌رسد که مواجهه شدید با غرب، هر نوع تردید این کشور در مورد بازدارندگی هسته‌ای را از بین می‌برد. اگر رویکرد مورد توافق در استانبول در آوریل ۲۰۱۲ دنبال شود، راه‌حل قابل دسترسی است. در آنجا دو طرف توافق کردند که براساس رویکردی دو جانبه و گام به گام در چارچوب پیمان منع گسترش تسلیحات هسته‌ای مذاکره کنند. در رویکرد اعطای امتیاز در مقابل امتیاز، هر دو طرف امتیاز می‌دهند به جای این که فقط به فکر گرفتن امتیاز باشند، به هم کمک می‌کنند به جای این که آسیب بزنند... همه آنچه او با ما نیاز دارد رویکرد محدود گرفتن و دادن امتیاز است تا فرایند دیپلماتیک را تا انتخابات امریکا حفظ کند و پس از آن می‌توان مذاکرات در مورد جزئیات را آغاز کرد. اینجاست مرحله‌ای است که اروپا وارد می‌شود و فرصت منحصر به فردی برای اقدام دارد. چشم‌انداز سیاسی اروپا عاری از منافع سیاسی انعطاف‌ناپذیری است که در زنده‌نگه‌داشتن این کشمکش سهم داشته باشد. اروپا با تأخیر شش ماهه در مورد تحریم

۲. علی واعظ عضو گروه بحران بین‌المللی می‌گوید: «سیستم تحریم‌های کنونی که از نظر وسعت و میزان بی‌سابقه است به اقتصاد ایران صدمه می‌زند، اما آن را فلج نمی‌کند. حتی اگر صادرات نفت ایران نصف شود، در آمد نفتی ایران در سال ۲۰۱۲ بیش از کل در آمد نفتی در دوره اول ریاست جمهوری خاتمی خواهد بود. باید انتظارات واقع‌بینانه‌ای در مورد کارایی تحریم‌ها در تغییر محاسبات هسته‌ای حکومت داشته باشیم. اگر چه ممکن است تحریم‌ها مشوق ادامه دادن مذاکرات باشد، اما آمادگی برای مصالحه در مورد مسائل اصلی ربط چندانی به تحریم هاندارد.»

۳. بعضی از دیپلمات‌های غربی به‌طور خصوصی این امر را تصدیق کرده‌اند که شدت تحریم‌های جدید برای منصرف کردن اسرائیل از حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران بود. حداقل عده‌ای معتقدند که تعلیق تحریم‌های اتحادیه اروپا باید بخشی از مصالحه در ازای توقف تولید اورانیوم ۲۰ درصد غنی‌شده در مذاکرات مسکو قرار می‌گرفت. اما طبق گزارش‌ها در مورد تعلیق تولید اورانیوم ۲۰ درصد غنی‌شده و ارسال ذخیره کنونی به خارج از کشور در برابر گرفتن سوخت راکتور، کمک در زمینه ایمنی هسته‌ای و قطعات هواپیما، امریکا به شکل انعطاف‌ناپذیری اعتقاد داشت که بنیاد امتیازهای بیشتری به ایران داده شود.

منبع: گاردین،

۲۸ ژوئن ۲۰۱۲ (۸ تیر ۱۳۹۱)

نویسنده: کان جولیان پورگر - سعید کمالی دهقان

\*\*\*

### قدرت موشکی ایران

۱- وزارت دفاع امریکا طی گزارشی که ۲۹ ژوئن (۹ تیر) با امضای لئون پانه‌تا تحویل‌کننده شد، اذعان داشته که ایران در دفاع از قلمرو خود قدرت سهمگینی نشان خواهد داد. در این گزارش تصریح شده که ایران قدرت تخریب و کارایی سیستم دفاعی خود را افزایش داده و در حال توسعه موشک‌های جدید با قابلیت حمل کلاهک‌هایی است که قدرت تخریب آنها بیشتر است. پنتاگون طی این گزارش از افزایش دقت، هدف‌گیری و قدرت تخریب موشک‌های بالستیک میان‌برد و بلندبرد ایران خبر داده است.

۲- کنت کاتزمان کارشناس سرویس تحقیقاتی کنگره امریکا به بلومبرگ گفت برخلاف گزارش کنونی، در گزارش‌های پیشین دولت امریکا همواره کارایی و دقت موشک‌های ایران کم‌اهمیت جلوه داده می‌شد. به گفته وی

به نظر می‌رسد گزارش اخیر موضعی میانه‌رو و احترام‌آمیز به توان موشکی ایران داشته که حاکی از افزایش قدرت مقاومت ایران است. در ضمن به اعتقاد او استفاده از اصطلاح «قدرت سهمگین ایران برای دفاع از خود» در گزارش، هشدار به طرفداران حمله نظامی به ایران و اشاره به ریسک بسیار زیاد هرگونه مداخله نظامی در ایران می‌باشد.

منبع: بلومبرگ (امریکا)،

۱۱ ژوئن ۲۰۱۲ (۲۱ تیر ۱۳۹۱)

نویسنده: تونی کاپاچو

\*\*\*

### پیام آزمایش موشکی ایران

۱- دور تازه تحریم‌های شدید ایالات متحده و اروپا علیه ایران با یک هدف آغاز شده است: اعمال چنان فشار اقتصادی که مسئولان ایران در مورد مصالحه بین‌المللی برای متوقف کردن برنامه اتمی تصمیمی جدی بگیرند. ایرانی‌های تصمیم‌گرفتن با آزمایش موشکی پاسخ دهند که پیام آن روشن بود: در صورت حمله هوایی به تأسیسات اتمی، مطمئن باشید که پاسخ خواهیم داد و این که ممکن است تحریم‌های شما به ما آسیب بزنند اما هرگز سر خم نخواهیم کرد.

۲- با وجود این که کارشناسان معتقدند اقدام‌های غرب بر اقتصاد ایران تأثیر دارد، مطمئن نیستند که این اقدام‌ها به اعطای امتیاز از سوی ایران در مذاکرات منتهی شود. جورج لویز استاد دانشگاه نوتردام در ایالت ایندیانا می‌گوید افزون بر این موضوع، انتخابات ریاست جمهوری در امریکا نیز مانع مصالحه است، چرا که در مصالحه دو طرف باید بپذیرند که امتیاز دهند. کمپ اواما می‌داند هر عاملی که به عنوان امتیازدهی تعبیر شود، از سوی میت رامنی رقیب جمهوریخواه او به عنوان نقطه ضعف اواما و شکست او در حمایت از اسرائیل مورد حمله قرار می‌گیرد.

۳- پروفیسور لویز معتقد است آزمایش‌های موشکی پیام متفاوتی را ارسال می‌کنند. نظامیان ایران می‌گویند در صورت هر نوع اقدام، پایگاه‌های نظامی «کشورهای ماجراجو» در منطقه هدف قرار خواهند گرفت. این پیامی روشن به امریکا است که در افغانستان، بحرین، کویت و عربستان سعودی دارای پایگاه نظامی است.

منبع: کریستین سائیس مانیتور (امریکا)،

۲۸ ژوئن ۲۰۱۲ (۱۲ تیر ۱۳۹۱)

نویسنده: هاوارد لافرانچی

\*\*\*

### علت واقعی تشدید فشارها بر ایران

۱- اواما تمایل دارد در سال انتخابات و در ماه حساس و سیاسی اوت (مرداد) در مقابل برنامه هسته‌ای ایران سرسخت به نظر برسد. این امر علت اعلام دو اقدام جدید اواما یعنی تشدید فشارها بر توانایی فروش نفت ایران و فشار بر فعالیت سیستم مالی بین‌المللی در مورد ایران را توضیح می‌دهد. کاخ سفید همچنین جدیداً با اعلام مطالبه قدیمی مبنی بر توقف تمامی فعالیت‌های غنی‌سازی سعی دارد سرسخت بودن خود را نشان دهد. این موضعی است که امریکا در چند ماه اخیر که به دنبال راه‌حل دیپلماتیک پرونده هسته‌ای ایران بود، در برابر آن سکوت کرده بود.

۲- اقدام‌های تکمیلی شامل تحریم‌های جدید علیه بخش نفت ایران و دو بانک چینی و عراقی است که مبادلات مالی ایران را تسهیل می‌کردند. این تحریم‌ها در دست‌دور پس از آن اعلام شد که نتانیا هو نخست‌وزیر اسرائیل در گفت‌وگویی با میت رامنی کاندیدای جمهوریخواهان از بی‌اثر بودن تحریم سخن گفت. به نظر می‌رسد اعلام این تحریم‌ها واکنشی نسبت به آن و معطوف به انتخابات پیش رو باشد.

منبع: کریستین سائیس مانیتور (امریکا)،

۳۱ ژوئن ۲۰۱۲ (۱۰ مرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: هاوارد لافرانچی

\*\*\*

### اواما و رأی یهودیان امریکا

۱- اواما می‌تواند که اگر با ایران مصالحه کند و خط قرمز دولت نتانیا هو را برآورده نکند - که شامل هر مصالحه‌ای می‌شود - رأی یهودیان و به‌طور کلی انتخابات را از دست بدهد. زیربنای این استدلال این فرض است که رأی یهودیان از علائمی تبعیت می‌کند که دولت اسرائیل ارسال می‌دارد. اما این فرض قابل تردید است. هر رئیس‌جمهور دموکراتی مرعوب این امر شده که اگر در سیاست خارجی با اسرائیل کشمکش داشته باشد، رأی یهودیان را از دست خواهد داد. با این وجود هیچ رئیس‌جمهور دموکراتی تاکنون رأی یهودیان را از دست نداده است. جامعه یهودیان امریکا از سال ۱۹۲۸ به‌طور قاطع به دموکرات‌ها رأی داده است. پشتیبانی کنونی از اواما در میان رأی‌دهندگان یهودی به‌طرز قابل توجهی بالاتر از رأی‌او در میان عوام مردم است.

۲- در واقع الگوی هراس از رأی یهودیان، سیاسی است و بسیار شبیه به تهدیدهای اسرائیل است که بلوف به نظر می‌رسد. سازندگان این ترس می‌خواهند این تصور را در کاخ سفید ایجاد

کنند که مصالحه به هزینه سیاسی هنگفتی نیاز دارد و به این ترتیب آنها می‌خواهند مانع تغییر سیاست کاخ سفید در مورد سازمان‌های امریکایی -یهودی طرفدار حزب لیکود شوند. سیاست این سازمان‌های تندرو در برابر ایران، مخالفت کامل با رفع تحریم در قبال امتیازات هسته‌ای از سوی ایران حتی به بهای جنگ است.

منبع: دیلی بیست (امریکا)،

۱۳ ژوئن ۲۰۱۲ (۲۴ خرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: تورینا پارسی

\*\*\*

### اوباما و جنگ آشکار

۱- اولویت باراک اوباما در حال حاضر مبارزات انتخاباتی است. او از هر گونه اقدام نظامی در مورد ایران و سوریه که می‌تواند منجر به جنگ شود و برای مبارزات انتخاباتی او مضر باشد، اجتناب می‌کند و از هر گونه همکاری با محافظه کاران جدید و طرفداران مداخله نظامی دوری می‌کند.

۲- هدف اوباما در مورد ایران واضح است: جلوگیری از حمله اسرائیلی‌ها. حمله یک جانبه اسرائیل باعث بی ثباتی چشمگیر در اقتصاد جهانی و بازارهای نفت می‌شود و قیمت نفت و گاز را افزایش می‌دهد و بهبود اقتصاد ضعیف کنونی را به تعویق می‌اندازد. این امر می‌تواند امریکارا به تلاق دیگری در خاور میانه بکشانند. اگر اوضاع خراب شود، جمهوریخواهان اوباما را برای عدم مصالحه با ایران به شدت سرزنش می‌کنند و او را به ضعف و بی کفایتی متهم می‌نمایند. این تصور که اوباما آماده جنگ است، چرا که سال انتخابات است و او باید جمعیت طرفدار اسرائیل یا نخست وزیر اسرائیل را راضی کند، یاوه‌ای بیش نیست، چرا که در این تحلیل مکان برگزاری انتخابات در نظر گرفته نمی‌شود. در ضمن اوباما در وضعیتی نیست که در مورد مسئله هسته‌ای امتیاز دهد چرا که می‌داند متهم به باج دادن می‌شود. در واقع ترس از جنگ و نه میل به جنگ است که محرک اوباما است و این امر با انتخاب مجدد او به شدت مرتبط است. این که مذاکرات هسته‌ای پیشرفت کند داشته باشد و اوباما بدون بحران به ماه نوامبر (زمان برگزاری انتخابات) برسد، برای او خطر بسیار کمتری دارد.

منبع: فارن افروز (امریکا)،

۱۳ ژوئن ۲۰۱۲ (۱۲ تیر ۱۳۹۱)

نویسنده: آرون میلر

\*\*\*

### فضاسازی میلیتاریست‌ها علیه ایران

با توجه به اظهارات جدید یهود باراک و وزیر

دفاع اسرائیل (۹ اوت، ۱۹ مرداد) که مدعی شده بود ایران به سلاح هسته‌ای نزدیکتر شده است، به یاد فهرستی افتادم که در نوامبر (آبان) سال گذشته در کریستین ساینس مانیفور چاپ شد. این فهرست شامل هشدارهایی در مورد قریب الوقوع بودن سلاح هسته‌ای ایران ظرف ۳۰ سال گذشته بود. طبق ارزیابی‌های اطلاعاتی در غرب، ایران همواره در آستانه دستیابی به سلاح هسته‌ای قرار داشته است! در ادامه مختصری از آن ارائه می‌شود:

الف - سال ۱۹۸۴: منابع اطلاعاتی آلمان غربی اظهار کردند تولید سلاح هسته‌ای «وارد مراحل پایانی خود می‌شود.»

ب - سال ۱۹۹۲: بنیامین نتانیاهو نماینده پارلمان اسرائیل به دیگر نمایندگان می‌گوید ایران ظرف سه تا پنج سال دیگر قادر به تولید سلاح هسته‌ای خواهد بود. شیمون پروزیزر امور خارجه اسرائیل به تلویزیون فرانسه می‌گوید ایران تا سال ۱۹۹۹ کلاهک اتمی خواهد داشت.

ج - سال ۲۰۰۴: کالین پاول وزیر امور خارجه می‌گوید ایران در حال تلاش برای نصب کلاهک هسته‌ای روی موشک است.

د - سال ۲۰۰۷: جورج بوش و دیک چنی می‌گویند اگر ایران از فعالیت‌های هسته‌ای خود دست نکشد، حمله قریب الوقوع در پیش است. یک ماه بعد ارزیابی اطلاعات ملی منتشر می‌شود مبنی بر این که ایران به دنبال سلاح هسته‌ای نیست.

منبع: سایت آنتی وار،

اوت ۲۰۱۲ (۲۰ خرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: جان لگیزر

\*\*\*

### رابطه روز افزون ایران و عراق

۱- در آستانه حمله امریکا به عراق، محافظه کاران جدید در امریکا اطمینان می‌دادند که حمله امریکا به این کشور آن را تبدیل به متحدی قدرتمند برای امریکا، نمونه‌ای برای دموکراسی عربی و تولیدکننده اصلی نفت می‌کند که قیمت‌ها را کاهش خواهد داد. اکنون با گذشت حدود ۱۰ سال از آن تاریخ، عراق از میان خرابه‌ها سر بر می‌آورد و به بازیگری سیاسی در منطقه تبدیل می‌شود، اما نه به آن شکلی که محافظه کاران جدید تصور می‌کردند. از همه نگران کننده تر برای سیاست خارجی امریکا، رابطه نزدیک عراق با ایران است. کشوری که زمانی رقیب عراق به شمار می‌رود، اکنون به قوی ترین متحد آن تبدیل شده است. جاس فریدمن پژوهشگر مسائل خاور میانه و منتقد محافظه کاران جدید می‌گوید: «این امر نتیجه

دخالت ماست. میزان همکاری عراق با ایران بسیار قابل توجه است.»

۲- قوی ترین پیوند میان ایران و عراق، جمعیت قابل توجه شیعه در این دو کشور است. روحانیون شیعه که در دو کشور صاحب نفوذند اغلب بین دو کشور در رفت و آمد هستند و غالباً پیوند خونی نیز با یکدیگر دارند. زمانی که امریکا صدام حسین را سرنگون کرد و اعضای حزب بعث را از دولت عراق حذف کرد، ایران وارد صحنه شد و از رهبران شیعه حمایت کرد تا بالاخره دولت شیعی در عراق تشکیل شد.

۳- پس از اجرای دور تازه تحریم‌ها علیه ایران، عراق به جای کمک به امریکا در این اقدام‌ها تقریباً در جهت خلاف آنها عمل می‌کند، عراق از تحریم‌های امریکا انتقاد کرده و برخی در امریکا نگران هستند که این کشور به همسایه خود کمک کند تا از فشار تحریم‌ها بکاهد و کالاها را مورد نیاز ایران را از مرز مشترک دو کشور عبور دهد.

منبع: هافینگتن پست (امریکا)،

۱۴ ژوئن ۲۰۱۲ (۲۴ تیر ۱۳۹۱)

نویسنده: دن فرومکین

\*\*\*

### جابه جایی اضا در منطقه

۱- از نظر ایران، جنگ داخلی و خشونت فرقه‌ای در سوریه فقط به نفع اسرائیل است. این امکان وجود دارد که نتایج خشونت فرقه‌ای در سوریه به فراتر از مرزهای آن گسترش یابد و صحنه نبرد از مبارزه ضد اسرائیلی به نبرد منطقه‌ای شیعی - سنی تبدیل شود و نبرد ضد اسرائیلی و ضد امریکایی مسلمانان منطقه را تحت تأثیر قرار دهد.

۲- راهبرد ایران در مسئله سوریه، اصلاحات و گفت و گوی جدی میان اسد و اپوزیسیون است. این راهبرد با تلاش‌های دیپلماتیک جاری جهت پیدا کردن راه حل سیاسی برای مسئله سوریه از سوی نماینده سازمان ملل همپوشانی دارد. به علت چنین زمینه مشترکی است که نمی‌توان نقش ایران را در هر گفت و گوی واقعی برای اصلاحات در سوریه نادیده گرفت.

منبع: گاردین (انگلستان)،

۲۶ ژوئن ۲۰۱۲ (۶ تیر ۱۳۹۱)

نویسنده: محمد عطایی

\*\*\*

### اوباما و شورشیان سوری

۱- طبق اعلام مقام‌های امریکایی، اوباما پیشتر (۶ مارس - ۱۶ اسفند) فرمانی محرمانه را امضا کرده



بود که مجوز کمک به شورشیان را می داد. دستور او با ما به سازمان سیا و دیگر آژانس های اطلاعاتی امریکا اجازه می دهد تا با اقدام های غیر مهلک همچون تجهیزات ارتباطی و غیره به شورشیان کمک کنند. هر چند این مجوز شامل دادن اسلحه به شورشیان نمی شود، اما دولت او با ما از سازمان سیا استفاده می کند تا تحویل اسلحه از هم پیمانان دیگر همچون عربستان و قطر را تسهیل کند.

۲- حمایت های امریکا از شورشیان سوریه چه به صورت نظامی و چه به صورت غیر نظامی، سیاستی خطرناک است. به تدریج القاعده و افراطیون سنی در پوزیسیون سوریه افزایش می یابند و این امر با واکنش روسیه و کشورهای دیگر روبه رو خواهد شد. حتی اگر این افراطی ها با کمک امریکا به قدرت برسند همان مشکلی تکرار می شود که امریکا پس از کمک به طالبان در افغانستان با آنها پیدا کرد.

منبع: سایت آنتی وار،

۱۲ اوت ۲۰۱۲ (۱۲ مرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: جان گلیرز

\*\*\*

### کمک انگلستان به شورشیان مسلح سوریه

۱- دولت انگلیس این بحث را مطرح کرده که به جای کمک های قبلی به گروه های تبعیدی، پنج میلیون پوند به شورشیان مسلح سوریه کمک می کند. ماه پیش آخرین تلاش گروه های تبعیدی در قاهره به علت اختلاف های درونی و با خروج بک گروه کرد به سرانجامی نرسید.

۲- جولیان بارنز کارشناس سوریه در شورای اروپایی روابط خارجی در این زمینه اظهار داشت: «بریتانیا برای مدت طولانی به شدت روی SNC (شورای ملی سوریه) سرمایه گذاری کرد و فرصت های متعددی به آنها داد تا با هم متحد شوند». این کارشناس اعلام کرد به شدت تردید دارد دولت انگلستان بتواند همان طور که ادعا کرده به شاخه سیاسی گروه های مسلح کمک کند؛ «چنین چیزی وجود ندارد. ارتش آزاد سوریه (FSA) متشکل از چندین گروه متفاوت است که فقط به اقدام های مسلحانه می پردازند.»

منبع: گاردین (انگلستان)،

۱۰ اوت ۲۰۱۲ (۲۰ مرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: جولیان بورگر

\*\*\*

### سه سناریوی برای خاورمیانه

خاورمیانه به چه سمتی در حال حرکت

است؟ در ۱۰ و ۲۰ سال آینده به کجا می رسد؟ از منظر منافع امریکا سه حالت را می توان برای خاورمیانه تصور کرد:

۱- در سناریوی «خوش بینانه» برای خاورمیانه، نا آرامی های مختلفی که به عنوان بهار عربی نامیده می شود نقطه پایانی بر دوران طولانی رکود در منطقه خواهند بود. از این منظر دنیای عرب به این علت که دهه ها تحت رهبری تعدادی حاکم مستبد بوده، در رنج به سر برده است. همان طور که تحولات سیاسی باعث روی کار آمدن دولت های مسئول تر و پاسخگو تر می شود، توسعه اقتصادی وسیعی آغاز می شود. امکان دارد اسلام نقش عمده ای در زندگی سیاسی مردم به عهده گیرد، ولی آن اسلام از نوع میانه رو و ملایم خواهد بود. بادموکرات شدن این کشورها و جذب کامل در شبکه اقتصاد جهانی، احساسات ضد امریکایی کمرنگ می شود.

۲- در سناریوی «بد» برای خاورمیانه از منظر منافع امریکا، تحولات سیاسی ادامه می یابد و تلاش برای روی کار آوردن نظام های قبلی (همچون مورد مصر) نهایتاً با شکست روبه رو می شود. مشارکت بیشتر در سیاست و باز شدن بیشتر فضا، اثرات مثبت بیشتری ایجاد خواهد کرد، طوری که توسعه اقتصادی شتاب می گیرد، در بسیاری از این جوامع اتحاد ملی تقویت خواهد شد، پویایی سیاسی به منطقه بازمی گردد و دولت های بیشتری که نسبت به نظرات مردم پاسخگو هستند و توانایی بیشتری برای تصمیم گیری در جهت منافع ملی دارند در صحنه ظهور خواهند کرد. به دلیل این که برخی از این نظرات با سیاست های بلندمدت امریکا در تضاد است، این امکان وجود دارد ظهور جهان عربی که از نظر سیاسی پویا باشد برای امریکا مشکلاتی ایجاد کند.

۳- در سناریوی «زشت»، بهار عربی موفق به سرنگونی رژیم های ورشکسته می شود، ولی قادر به ایجاد ثبات و پیاده کردن مدیریت متریقی نخواهد بود. در عوض با نظام های ضعیف و متفرقی روبه رو خواهیم بود که در آنها کشمکش فرقه ای فراوان است، افراط گرایی گسترش می یابد، القاعده پیروان جدیدی جذب می کند و طرفداران خشونت مزیت بیشتری خواهند داشت. به دلیل این که این منطقه یکی از نقاط مهم برای انرژی جهان است، ادامه بی ثباتی ضربه های مخربی به اقتصاد جهانی وارد می کند. چنین

وضعیتی به شدت برای امریکا مشکل زاست.

منبع: فاردن پالیسی (امریکا)،

۲۰ و ۳۰ تیر ۱۳۹۱

نویسنده: استیون والت

\*\*\*

### جنگ نیابتی از سوی امریکا

۱- امریکا در دهه ۸۰ میلادی به عنوان بخشی از جنگ نیابتی شروع به کمک به طالبان علیه اتحاد جماهیر شوروی کرد تا از کمک شوروی به ویتنام انتقام بگیرد. اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹ پس از سال های جنگ خونین با شکست از افغانستان خارج شد. امریکا از سال ۲۰۰۱ در حال جنگ با طالبان است که سابقاً عهده دار جنگ نیابتی از سوی امریکا بوده اند. پس از سال ها جنگ خونین، اکنون به نظر می رسد امریکا نیروهای خود را عقب می کشد و دوباره از عوامل نیابتی می خواهد تا منافع این کشور را در آن منطقه تضمین کنند.

۲- هم اکنون ایالات متحده در حال آموزش و مشاوره نیروها در قاره آفریقا، آسیا و امریکا با هدف جنگ های نیابتی است و به «پیامدهای ناخواسته» این اقدام ها توجهی نمی کند. کاملاً محتمل است که این نیروهای نیابتی روزی علیه منافع امریکا اقدام کنند و حتی دشمن آن شوند. با توجه به این که ایالات متحده این نیروها را در مناطق بی ثبات جهان آموزش می دهد و آنها را مسلح می کند، چنین اقدامی برای صلح جهانی فوق العاده خطرناک و نامعقول است.

منبع: آسیا تایمز (هنگ کنگ)،

۱۱ اوت ۲۰۱۲ (۲۱ مرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: نیک تروس

\*\*\*

### تور و ریسیم از دید امریکا

۱- او با ما در بیانیه روز یکشنبه خود در مورد عمل تروریستی در معبد سیک هادر و یسکانسین و کشته شدن شش نفر اظهار کرده که «سوگوار اتفاقی است که در عبادتگاه رخ داده است». در این مورد چارلز دیویس می نویسد او با ما در مورد حمله هواپیمای بدون سرنشین به مسجدی در پاکستان و کشته شدن ۱۰ نفر اظهار سوگواری نکرده است. دیویس چنین نتیجه گیری می کند که درست یا نادرست بودن کشتار مردم در عبادتگاه بستگی به جغرافیا دارد!

۲- تقریباً در تمام بحث های سیاست خارجی امریکا، دواصل بدیهی است:

الف- اعمال خشونت آمیز توسط مردم، «تروریسم» محسوب می شود، ولی خشونت دولتی «سیاست خارجی» به شمار می آید!

ب- اقدام های خشونت آمیز توسط واشنگتن برای حفظ امنیت شهروندان امریکا قابل دفاع است، اما اقدام های خشونت آمیز دولت های دیگر جنایت به شمار می آید!

منبع: سایت آنتی وار،

۱۷ اوت ۲۰۱۲ (۱۷ مرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: جان گلبر

\*\*\*

#### ترور دانشمندان هسته ای

۱- کتاب «جاسوسان ضد آرماگدون: پشت پرده جنگ های اسرائیل» را «دن راویو» گزارشگر شبکه CBS و «یوسی ملمان» روزنامه نگار اسرائیلی نوشته اند. در این کتاب گفته شده مأمورانی که دانشمندان هسته ای ایران را به قتل رسانده اند در یگانگی ویژه به نام کیدون در سازمان جاسوسی موساد برای قتل آموزش دیده اند.

۲- مکان نبرد نهایی خیر و شر در معارف مسیحی، آرماگدون نامیده می شود. نکته ای که راویو و ملمان به آن توجه نمی کنند این است که عملیات این مأموران شامل قتل و خرابکاری، جهان را به سوی مردابی اخلاقی پیش می برد که خروج از آن ممکن نیست.

منبع: سایت آنتی وار،

۱۲ ژوئیه ۲۰۱۲ (۲۲ تیر ۱۳۹۱)

نویسنده: مارشا کوهن

\*\*\*

#### شکاف های درون اسرائیل

۱- تابستان گذشته حدود نیم میلیون اسرائیلی به علت نابرابری زیاد درآمدها و افزایش عجیب قیمت مسکن در خیابان ها تظاهرات کردند. این بزرگترین موج تظاهرات در تاریخ اسرائیل بود. در تظاهرات امسال ۱۴ ژوئیه (۲۴ تیر) موشه سلمان خود را به آتش کشید. این اتفاق باعث شد عده ای از کارشناسان اعلام کنند اسرائیل در آستانه انقلاب اجتماعی به سر می برد.

۲- اما شکاف های درون اسرائیل فقط اقتصادی نیست. شکاف میان سکولارها و یهودیان افراطی هر روز گسترده تر می شود که حمایت سکولارها از عدم معافیت یهودیان افراطی برای خدمت در ارتش نمونه ای از این شکاف است. موضوع بعدی فلسطینی های درون اسرائیل هستند که یک پنجم جمعیت اسرائیل

را تشکیل می دهند و تحت قوانین و مقررات تبعیض آمیز قرار دارند، تا آنجا که روزنامه ها آرتص روز ۲۰ ژوئیه (۳۰ تیر) در سرمقاله خود چنین نوشت: «مرز بسیار باریکی میان دولت دموکرات یهودی و دولت نژادپرست وجود دارد.» حنا زوایی عضو فلسطینی کنست (پارلمان اسرائیل) می گوید: «چنین قوانین نژادپرستانه ای نتیجه تعریف آنها از خود به عنوان دولتی یهودی است. آنها فلسطینی های درون اسرائیل را به عنوان شهروند به رسمیت نمی شناسند.»

منبع: سایت الجزیره،

۱۰ اوت ۲۰۱۲ (۲۰ مرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: مهدی حسن

\*\*\*

#### مدر کی دال بر بلوف اسرائیل

۱- با توجه به تعداد دفعاتی که مقام های رسمی اسرائیل روزنامه نگاران را متقاعد کرده اند تا گزارش دهند اسرائیل واقعاً قصد حمله به ایران دارد، می توان تصور کرد که کسی هشدارهای جدید را جدی نمی گیرد. شاید به همین دلیل است که مقام های اسرائیلی این بار سروصدای بسیار زیادی ایجاد کرده اند.

۲- مدر کی وجود دارد که نشان می دهد اسرائیلی ها نیت واقعی خود را اعلام نکرده اند. ران بن یوشه روزنامه نگار اسرائیلی پیامی را از مقامی رسمی بدون ذکر نام نقل می کند مبنی بر این که «اگر امریکا موضع خود را در برابر ایران سختگیرانه تر کند، اسرائیل احتمالاً از حمله یکجانبه خودداری می کند.» در واقع اسرائیلی ها می خواهند امریکا «خط قرمز» خود را تغییر دهد، یعنی مسئولان اسرائیل می خواهند خط قرمز امریکا از تولید سلاح هسته ای به توانایی هسته ای تغییر کند.

منبع: آتلانتیک (امریکا)،

۱۵ اوت ۲۰۱۲ (۲۵ مرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: رابرت رایت

\*\*\*

#### اختلاف شدید در اسرائیل در مورد ایران

۱- به تازگی کانال ۱۰ تلویزیون اسرائیل یک نظر سنجی در مورد حمله به ایران ترتیب داده است. بیشتر اسرائیلی ها با حمله یکجانبه مخالف بودند. در واقع مردم اسرائیل از طبقات مختلف اعتماد اندکی به بنیامین نتانیاهو و ایهود باراک برای رهبری جنگ جدیدی در خاور میانه دارند. اگر چنین وضعیتی ابتدای جنگ امریکا علیه

عراق درون ایالات متحده وجود داشت، جورج بوش نیز نمی توانست به پشتیبانی مردم امریکا به عراق حمله کند.

۲- علاوه بر شیمون پرز رئیس جمهور، بنی گانتز رئیس ستاد مشترک ارتش اسرائیل و رؤسای کنونی موساد و شین بت، بسیاری از ژنرال های بازنشسته و رؤسای سابق سرویس های جاسوسی نیز بر این موضوع تأکید می کنند که اسرائیل قابلیت از بین بردن توانایی های هسته ای ایران را ندارد. برعکس آنها معتقدند حمله یکجانبه اسرائیل، نه تنها منجر به تلفات سنگین به اسرائیلی ها می شود، بلکه به رابطه اسرائیل و امریکان نیز لطمه می زند.

۳- اواما و مسئولان نظامی امریکا تحت تأثیر تبلیغات اسرائیل قرار نگرفته اند. این امر زمانی آشکار شد که ژنرال مارتین دمپسی رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا هفته پیش در مورد عدم کارایی حمله اسرائیل به ایران نظر داد. او که در کنار لئون پانه تا وزیر دفاع نشسته بود گفت: «حمله اسرائیل در بهترین حالت فقط می تواند در قابلیت های هسته ای ایران تأخیر ایجاد کند، اما توانایی از بین بردن این قابلیت ها را ندارد.»

منبع: نشنال اینترست (امریکا)،

۱۲ اوت ۲۰۱۲ (۳۱ مرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: لئون هیدار

\*\*\*

#### اسرائیل به ایران حمله نمی کند

نگران جنگ، بی ثباتی منطقه ای، افزایش بهای نفت و سقوط بازارها نباشید. حمله اسرائیل به ایران به دلایل زیر رخ نمی دهد:

۱- اجازه دهید صریح باشم؛ ایران سلاح هسته ای ندارد. هم اکنون فقط اسرائیل اعتقاد دارد که باید به ایران حمله کرد. حتی این نکته نیز تاحدی گمراه کننده است، چرا که میان افکار عمومی اسرائیل، سیاستمداران و کارشناسان امنیتی در اسرائیل در این مورد اجماع وجود ندارد. مطابق یک نظر سنجی جدید، ۶۰ درصد اسرائیلی ها مخالف حمله هستند. با این وجود بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل همچنان این ایده را به عنوان یک ضرورت مطرح می کند. همه از جمله امریکا که نزدیکترین هم پیمان اسرائیل است، این حمله را بسیار پر مخاطره می دانند. علاوه بر افزایش بهای نفت و سقوط بازارها، موشک های ایران قادر است اسرائیل را هدف بگیرد، قطعاً حمله

به امر یکایی ها در افغانستان افزایش می یابد و سهام اسرائیل در خارج از کشور حتی در امریکا به شدت سقوط خواهد کرد. واقعا چه کسی می تواند میزان خسارت ها را بر آورد کند؟

۲- آنچه اسرائیلی ها واقعا می خواهند این است که امریکا با تمام نیروی خود چنین اقدامی را انجام دهد، هر چند امریکا نیز به احتمال زیاد از متوقف کردن برنامه اتمی ایران ناتوان است و شاید فقط نسبت به حمله اسرائیل، تأخیر بیشتری در قابلیت های هسته ای ایران ایجاد کند. علاوه بر خسارت های فراوان این اقدام برای امریکا و اسرائیل، باید به این امر توجه کرد که این اقدام در سیاست او با ما جایی ندارد. به همین دلیل نتانیا هو اصلاً تمایل ندارد که او با ما دوباره انتخاب شود.

منبع: فارن پالیسی (امریکا)،

۱۲ اوت ۲۰۱۲ (۳۰ مرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: آرون دیوید میلر

\*\*\*

**علت واقعی تهدیدهای اسرائیل**

۱- بنیامین نتانیا هو نخست وزیر اسرائیل که در هفته های اخیر با مشکلات داخلی روبرو بوده است، به طور مرتب موضوع حمله نظامی به ایران را مطرح می کند. یکی از دلایل این امر این است که نتانیا هو مشکل بودجه دارد. دولت او زمانی باید در مورد بودجه های نظامی تصمیم گیری کند که درگیر مشکلات اقتصادی است.

۲- در سرمقاله روز جمعه روزنامه ها آرتص نوشته شده: «ارتش اسرائیل هر سال وزرا و افکار عمومی را با تهدیدهای گوناگون مرعوب کرده است تا بودجه نظامی را افزایش دهند. زمانی تهدید اصلی مصر بود، بعد نوبت به سوریه، اردن، عراق، حزب الله و انتفاضه فلسطین رسید و اکنون سلاح هسته ای فرضی ایران به عنوان تهدید به شمار می آید.»

۳- براساس گزارش رسانه های اسرائیل، وزیر امور مالی و وزرای دیگر خواستار کاهش بودجه نظامی شده اند. بودجه نظامی اسرائیل در سال ۲۰۱۲، ۱۴/۹ میلیارد دلار است و پیش بینی می شود این بودجه در سال بعد به ۱۵/۴ میلیارد دلار برسد. با این وجود وزیر امور مالی اسرائیل برخلاف وزیر دفاع اعتقاد دارد که برای غلبه بر تظاهرات سراسری علیه بحران اقتصادی اسرائیل، محدودیت های اعمال شده بر بودجه نظامی که سال پیش تصویب شد همچنان باقی بماند. امریکایی ها تنها به عنوان ناظر کشمکش داخل اسرائیل در مورد بودجه نظامی عمل

نمی کنند. طبق نظر کالین کال مقام پیشین وزارت دفاع در امور خاورمیانه، کمک سالانه ۳/۱ میلیارد دلاری امریکا به اسرائیل که در زمان جورج بوش تنظیم شده بود یک پنجم بودجه نظامی اسرائیل را تشکیل می دهد.

منبع: واشنگتن پست (امریکا)،

۱۲ اوت ۲۰۱۲ (۱ شهریور ۱۳۹۱)

نویسنده: والتر پنکس

\*\*\*

**علل عدم موفقیت اسلام گرایان در لیبی**

برخلاف تمام پیش بینی ها، مردم لیبی به جای احزاب اسلام گرا به احزاب لیبرال رأی دادند. اتحاد نیروهای ملی (NFA) به رهبری محمود جبریل بیشترین آرا را به دست آورد. دلایل اصلی اجتناب مردم از رأی به اسلام گراها و توجه به اتحاد نیروهای ملی در ادامه می آید:

۱- اولین دلیل این امر، نمایش قدرت توسط اسلام گرایان محافظه کار طرفدار قانون شریعت در میدان های عمومی بنگازی در عرض دو ماه گذشته است.

۲- نکته بعدی سخنان آتشین مفتی اعظم لیبی، شیخ صادق الغریانی است که در عرض سه ماه گذشته سخنرانی های زیادی در حمایت از اسلام گرایان داشته است، هر چند به طور رسمی از هیچ حزبی حمایت نکرد. با این وجود مردم مفهوم این کار را دریافتند و از این امر خشنود نبودند. از او انتظار می رفت که به عنوان مفتی یا عالم مذهبی بی طرف باشد.

۳- مهارت، استعداد و تجربه جبریل نیز به این روند کمک کرد. او با درک این نکته که قانون انتخابات لیبی از احزاب بزرگتر حمایت می کند، حدود ۶۰ حزب کوچکتر را حول برنامه ای معتدل و ملی متحد کرد. او تقریباً چهار ماه پیش موفق شد که ۳۰ سازمان غیردولتی را نیز گرد هم آورد. این گروه های کوچکتر در انتقال مستقیم پیام به مردم بسیار مؤثر بودند. در کشوری که مبارزات انتخاباتی امری جدید است، انتقال شفاهی پیام ها سریع ترین روش است و بیش از همه قابل اعتماد می باشد.

منبع: سایت المانیور،

۱۴ ژوئیه ۲۰۱۲ (۲۴ تیر ۱۳۹۱)

نویسنده: مصطفی فطوری

\*\*\*

**آیا ارتش مصر قدرت را واگذار می کند؟**

۱- پس از یک هفته تنش، کمیسیون انتخابات مصر پیروزی محمد مرسی نامزد اخوان المسلمین

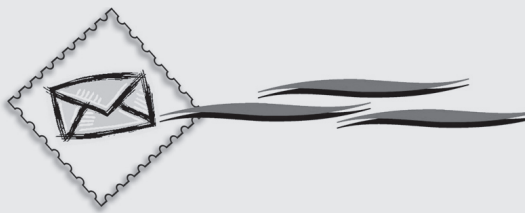
را با اختلافی اندک بر احمد شفیق آخرین نخست وزیر دوران مبارک در انتخابات ریاست جمهوری اعلام کرد. تحلیلگران سیاسی و ناظران بین المللی معتقدند با نگاهی جامع تر به این چرخش بی نظیر مشخص می شود که ارتش همچنان تا حد زیادی قدرت را در کنترل دارد. دیوان عالی کشور که مدت زمان زیادی به ابزاری برای رژیم گذشته تبدیل شده بود، چند روز پیش از دور دوم انتخابات حکم به انحلال اولین پارلمان دموکراتیک مصر داد که زیر سلطه اخوان المسلمین بود. اندکی پس از آن، شورای نظامی طی بیانیه ای قصد خود برای حفظ کنترل کامل نیروهای مسلح را اعلام کرد [اختیار آغاز جنگ بر عهده شورای نظامی خواهد بود، نه رئیس جمهور] و به خود اختیار تعیین کمیته ای برای پیش نویس قانون اساسی جدید و دائمی را تفویض کرد.

۲- بعضی از مقام های اخوان المسلمین در جشن پیروزی در میدان تحریر از هواداران خود خواستند تا زمانی که شورای نظامی حکم جدید خود را پس نگیرد به خانه بازنگردند. اما بعضی از تحلیلگران معتقدند بعید است که اخوان المسلمین شانس خود را در مورد این موضوع بیازماید. محمد مرسی انتخابات را با اختلافی کمتر از یک میلیون پیروز شد و در واقع ۴۸ درصد از انتخاب او را رضی نبودند. جاشوا استیچر پژوهشگر علوم سیاسی و کارشناس مسائل مصر در دانشگاه ایالتی کنت می گوید با توجه به وضعیت مجلس، شورای نظامی و این موضوع که بخشی از مردم طرفدار مرسی نیستند بعید است که او بتواند در مورد بیانیه شورای نظامی اقدام چشمگیری انجام دهد. او می افزاید شورای نظامی نه تنها مؤلفه های اصلی قدرت رئیس جمهور را از بین برده است، بلکه بوروکراسی گسترده ای که مرسی وارث آن است همچنان به روشنی با عناصر رژیم سابق مرتبط است و امکان دارد مانعی جدی برای ابتکاراتی باشد که مرسی برای تحقق آنها تلاش می کند. مسئله این است که SCAF (شورای عالی نیروهای مسلح) قدرت اجرایی و قانونگذاری گسترده ای دارد، اما در مورد مشکلات ساختاری همچون اقتصاد و تورسم، هر نوع تقصیر متوجه مرسی و اخوان المسلمین خواهد بود.

منبع: تایم (امریکا)،

۲۴ ژوئن ۲۰۱۲ (۴ تیر ۱۳۹۱)

نویسنده: ایگیل هاسل اونر



## چشم انداز خوانندگان

با گذشت زمان همه عوض می‌شوند و از بین می‌روند، به قولی زود می‌سوزند. شاید سال دیگر تحلیل‌های امروز چندان مفید و مؤثر نباشد، از این رو تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی دیگری باید ارائه داد، ولی مسائلی تاریخی مثل «درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه کاری‌های بنی‌امیه» یک بحث و بخش ماندنی و همیشگی است، تحلیل‌ها و برداشت‌های نو و متفاوتی دارد که آقای دکتر صلواتی به خوبی ارائه می‌دهد. ای کاش این مطالب کتاب می‌شد. البته برخی دیگر از مطالب نشریه نیز قابلیت تبدیل به کتاب را دارد که امیدوارم تحقیق یابد.

کارشناس - قم

**چشم انداز ایران: دوست گرامی! سلسله مطالب آقای دکتر صلواتی برای اخذ مجوز به وزارت ارشاد داده شده و امیدواریم به زودی مجوز آن را دریافت کنیم.**

\*\*\*

### دورپرسی از کارشناسان نفت

چنانچه برای نشریه امکان دارد پرسش‌های زیر را با کارشناسان در میان بگذارید:

- برخی از کارشناسان نفت اعتقاد دارند در سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری در امور نفت باید اولویت را به میادین مشترک داد تا مکان‌های دیگر؛ آیا این نظر درست است؟ نظر کارشناسان در این باره چیست؟  
- در مورد میادین مشترک، آیا امکان این وجود دارد کشور همسایه‌ای که با ما مشترک است سرمایه‌گذاری سهم ما را هم انجام دهد و در قبال آن از سهم نفت یا گاز ماهزین خود را کسر کند؟

الف. جاهک

\*\*\*

### نگاهی به «درسی از سه تجربه بشری»

سر مقاله‌های نشریه به قلم آقای میثمی را مطالعه کرده‌ام و بهره‌زادی برده‌ام. از ایشان به خاطر نوشتن چنین مطالبی سپاسگزارم. نشریه شماره ۷۲ را کامل خواندم. در سر مقاله «درسی از سه تجربه بشری» به نکات قابل توجهی رسیدم که به آن اشاره می‌کنم: در سر مقاله به نکته ظریفی اشاره شده بود که قابل تأمل بود. آنجا که آقای میثمی اشاره می‌کند در مواجهه با ثابتهای در زندان و این پرسش که علت پیوستن به صف مخالفان رژیم وقت چیست، گفته بود سیاست‌های نادرست حاکم بر محازن نفتی و موضوع صنعت نفت و دغدغه‌های درونی آن است. آقای میثمی به عنوان

یک تجربه بشری بدان نگرسته‌اند. در واقع امروز کلیدی‌ترین مسائل بشری همین دغدغه‌های نفتی است که ایشان به درستی آن را تجربه‌ای بشری قلمداد کرده‌اند و این نکته بسیار حائز اهمیت است. همین امر نشان می‌دهد پیوستن آقای میثمی به مخالفان در آن مقطع به درستی توجیه‌گر دغدغه‌هایی است که همه بشریت را

### خانواده رادریبیم

من یکی از خوانندگان پروپاقرص نشریه چشم انداز ایران هستم و این افتخار را دارم که از شماره اول تا آخرین شماره، تک تک مطالب را خوانده‌ام و از آنها نکته‌برداری کرده‌ام. این نشریه در روندی که طی کرده ثابت کرده و نودصودی داشته و از مسئولیتی که داشته به نحو احسن آن را انجام داده و شاید بیشتر از آنچه که مسئولش بوده کار انجام داده و این جای تشکر و قدردانی دارد.

آنچه از نوع روش و سیاست این نشریه می‌توان فهمید صداقت و پاک‌گی است. تمام مقاله‌ها یک طرف و مقاله «خانواده رادریبیم» (شماره ۷۳) یک طرف. نشریه چشم انداز ایران در نوشته‌های گذشته‌اش این را به ما ثابت کرده که ایران، ایرانی و خانواده ایرانی را دوست دارد و عاشقانه در مورد آنها نوشته و تحلیل می‌کند.

این نشریه در روزگاری که همه چیز از جمله خانواده، وجدان و... یا کم‌رنگ شده و یا به فراموشی سپرده شده و همه در مشکلات مالی و زندگی غرق هستند این وظیفه را به خوبی انجام می‌دهد و این هشدار را به مردم ایران و به مسئولین نظام می‌دهد که نگذارید بارزترین نهاد جامعه از بین برود.

آنچه در مقاله‌های نشریه چشم انداز ایران می‌آید این یادآوری را به ما می‌کند که همه به وظایف خود در دست عمل کنیم و نگذاریم فرزندان این سرزمین در دام اعتیاد و یا فحشا و یا فسادهای دیگر بیفتند. نشریه دلسوزانه به مسئولان این مسئله را گوشزد می‌کند.

در سر مقاله شماره ۷۳ نشریه آمده که اگر خدای نکرده خانواده از دست برود دیگر نمی‌شود کاری کرد؛ این خطری است که جامعه و کشور و تک تک خانواده‌ها را تهدید می‌کند. نویسنده سر مقاله به درستی و با آماري که از جامعه دارد این مقاله را می‌نویسد و دلسوزانه و فهیمانه تذکر می‌دهد که نگذاریم به جایی برسیم که نباید ایرانی و جامعه ایرانی به آن برسد.

خوانندگان چشم انداز ایران باید افتخار کنند که این نشریه به درستی از تاریخ می‌گوید و با انصاف از مردان سیاست یاد می‌کند.

امید دارم با کمک و همراهی خوانندگان نشریه، با توجه به گرانی کاغذ و چاپ، این چراغ پر نور و با صداقت خاموش نشود و همیشه در کنار ما باشد. باشد که مطالب چشم انداز ایران مرهم و درمانی باشد برای زخم‌ها و بیماری‌های جامعه امروزی ایران.

بینا پور - رشت

\*\*\*

### مطالب تاریخی ماندنی است

بسیاری از مطالب نشریه در رابطه با سیاست، اقتصاد و حوادث روز است که



و رود رشته مداحی به دانشگاه علمی - کاربردی باهدف ارتقای سطح کیفی و علمی مداحان در نظر گرفته شده است. به گفته مدیر روابط عمومی خانه مداحان، وجود رشته مداحی در دانشگاه به عنوان یک رسالت نیاز امروز است. خانه مداحان در نظر دارد رشته مداحی را به عنوان یک درس در تمام مقاطع تحصیلی به آموزش و پرورش پیشنهاد دهد. خانه مداحان از سال ۸۴ شکل گرفته و در حال حاضر ۱۵۰۰ عضو دارد.

قابل توجه است که دانشگاه برای سامان یافتن امری انتخاب شده که بیرون از مراکز علمی دانشگاه هم می تواند شکل بگیرد و الزاماً هزینه و بودجه ای از مراکز فرهنگی علمی نداشته باشد و به صورت نهادهای خودجوش مردمی کار کرد خود را داشته باشد. در اینجا ما می یابیم یاد آور شوم سه جلد کتاب ارزشمند «خواب آشفته نفت» نوشته دکتر محمدعلی موحد، که خلاصه ای از آن در نشریه شماره ۷۳ چشم انداز ایران آمده است، به علاوه نکاتی که در رابطه با قضایای ملی شدن به آن اشاره می شود و از یک سو افتخار به بزرگ مردانی که تاریخ این کشور را رقم زده اند و حرکتی کم نظیر از خود بروز داده و استعمار کهن را به زیر کشانده و استقلال ملت ایران را به ارمغان آورده اند و منافع ملی را حفظ کرده اند بسیار بجا و شایسته است. از یک سو به خود می یابیم که تاریخ نویسانی حق طلب و دل سوخته در دل این سرزمین قلم زده اند، اما آه مان بلند می شود که آیا جاندار تاریخ با عظمت ایران خصوصاً معاصر، از طریق آموزش منابعی که مؤلفان آنها در قید حیات هستند، در سطوح مختلف آموزشی وارد شود و مسائل بدون حب و بغض ها مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد تا برای مشکلات امروزمان درس ها و عبرت هایی از آنها فراگیریم. آیا غفلت و یا جهل نسبت به دوره های تاریخی، به علاوه یأس و ناتوانی رویاری با مشکلات و سختی های امروز، اساس این رویکرد نیست که افواه عمومی ناتوان از اصلاح امور شده و به این برسد که اساساً کاری نمی توان کرد و از سر عافیت طلبی ملتی واداده باشیم، در حالی که درس آموزی و عبرت از تاریخ نه تنها دستور دینی است بلکه می تواند راه هایی را بگشاید و راه برون رفت از بحران های متفاوتی را که با آن درگیریم به ما نشان دهد. آیا کتاب دکتر موحد که حاوی تاریخی به قدمت بیش از نیم قرن است و به گستره تمام ملت ایران وسعت دارد، شایسته نیست که در دستور کار آموزش نه تنها سطوح دانشگاهی که در اختیار دولتمردان و نماینده های محترم مجلس شورای اسلامی قرار گیرد؟ این کاری است برای تقویت و هماهنگی دیدگاه های ملی.

فائزه - تهران

\*\*\*

دو نوشته از آقای امیر حسین مصلی به دست ما رسیده، ضمن تشکر از ایشان، این دو نوشته را در زیر می آوریم:

#### صدای پای اصلاحات

بانزدیک شدن به پایان دوران ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد و دولت دهم و همچنین آغاز یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در بهار سال آینده، از گوشه و کنار صداهایی به گوش می رسد که اشخاص و جریان های اصلاح طلب کشور در غیاب احزاب و تشکل های منسجم خود، به تکاپو افتاده اند تا بر خلاف نهمین دوره انتخابات مجلس که تا کنیک عدم شرکت و حمایت از هیچ جناحی را در انتخابات پیش برده بودند، این بار با برنامه ریزی و هدف به دنبال کاندیداهایی برای کسب مقام ریاست بر قوه اجرایی کشور باشند.

اصلاح طلبان با تمام قدرت و توان در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری شرکت کردند، اما پس از اتفاقاتی که بعد از انتخابات رخ داد آنان عملاً از دایره قدرت و سیاست کشور حذف شدند و در رابطه با دو کاندیدی آنها، محسنی اژه ای سخنگوی قوه قضائیه کشور تأیید کرد که «به صلاح برخی افراد است

در گیر خود کرده است و این نشان می دهد که مصدق بزرگ هم دغدغه و نگرانی صنعت نفت را به درستی تشخیص داده بود. تجربه سفر آقای میثمی به آمریکا می تواند درس بزرگی باشد برای نگرش دگرگونه به مسائل بشری در مقطع کنونی.

جلیلی - اهواز

\*\*\*

#### برخی مقالات راهگشا است

رسالت و آگاهی دادن به عهده شماسست و گوش دادن و انجام وظیفه و احترام به قانون به عهده دیگران و خوانندگان نشریه. خدمت دست اندر کاران نشریه بویژه مدیر مسئول با تدبیر آن آقای میثمی، که رسالت آگاه سازی این مرز و بوم را بر عهده دارند خسته نباشید می گویم.

من از خوانندگان نشریه هستم و از مطالب آن استفاده می کنم. نشریه قابلیت بازخوانی نیز دارد. برخی از مقالات نشریه راهگشای مشکلات جامعه است. از اساتید برجسته کشور که در راه رسالت خود خون دل خورده اند و استخوان خرد کرده اند بخوانید که راهکارهایی در مورد مشکلات جامعه بدهند. مقالات اقتصادی و فرهنگی بیشتری چاپ کنید.

همچنین امیدوارم که مشکلات پیش روی نشریه بر طرف شود تا به طور مستمر و با روال عادی به دست خوانندگانش برسد. از خداوند متعال موفقیت شمارا خواستارم و امیدوارم به صورت پر توان به کارتان ادامه دهید.

همیشه این جمله را به خاطر داشته باشید که در جامعه به قانون بد عمل کردن بهتر از بی قانونی و هرج و مرج است.

ابراهیمی - کرج

\*\*\*

#### درباره مشروطه بیشتر بنویسید

درباره نهضت مشروطه در نشریه بیشتر بنویسید و همچنین به پرسش های زیر پاسخ دهید:

- چه عواملی باعث شد محمدعلی شاه قاجار، مجلس را به توپ ببندد؟  
- سیاست های اشتباه و غفلت مشروطه خواهان تا چه اندازه در وضعیت محمدعلی شاه در به توپ بستن مجلس مؤثر است؟

- اقدام کمیته انقلاب در ترور صدر اعظم علی اصغر اتابک و انداختن بمب به ماشین محمدعلی شاه چه تأثیری در به توپ بستن مجلس داشته است؟  
- آیا بهتر نبود کمیته انقلاب به جای ترور صدر اعظم اتابک و انداختن بمب به اتومبیل محمدعلی شاه با استفاده از نیروهای مشروطه خواه ارگ شاهنشاهی را محاصره و محمدعلی شاه را وادار به استعفا می کردند؟

قائمی - خراسان جنوبی

\*\*\*

#### آموزش تاریخ معاصر از طریق مؤلفان کتب تاریخی

تربیت مربی حجاب و عفاف، راه اندازی شبکه حجاب و عفاف، تنظیم ضوابط پوشش در دانشگاه از سوی امور فرهنگی دانشگاه مازندران، پیشنهاد از سوی مؤسسه مطالعات و تحقیقات زنان مبنی بر تشکیل اتاق فکر برای مسئله حجاب، همچنین پیشنهاد از سوی مسئول بسیج واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد مبنی بر تشکیل اتاق فکر و تهیه طرح ۲۵۶ صفحه ای به منظور اسلامی کردن دانشگاه، تهیه و طراحی ژورنال های لباس دانشجویی از سوی مدیر کل امور فرهنگی وزارت علوم و پیشنهادات دانشگاه الزهراء در این رابطه و... کافی نبود، از این رو سرانجام پس از تدوین طرح ملی تبیین جایگاه عفاف و حجاب در دانشگاه های علوم پزشکی و تلاش ستاد صیانت از حریم امنیت عمومی و حقوق شهروندی وزارت بهداشت، برای اجرای این طرح، کمک مالی به پنج دانشگاه تعلق گرفت.

بزرگ و مرداد ۱۳۹۱  
آغاز ایران

که در حصر خانگی باشند<sup>۱</sup> و محمدرضا باهنر نایب رئیس مجلس هشتم نیز در مصاحبه‌ای اعلام کرد «برای محدودیت خانگی آخرین نفری که راضی شد حضرت آقا (رهبری) بود»، به نظر می‌رسد پس از قهر سیاسی اصلاح‌طلبان در انتخابات نهمین دوره مجلس، این جناح باز هم برای رسیدن به قدرت و ورود به گود سیاست روی به انتخابات و این بار انتخابات ریاست جمهوری سال آینده آورده که تنه‌راهی است که می‌تواند طبق قانون اساسی به آن امید داشته باشند.

پس از آن که محمد خاتمی رئیس دولت اصلاحات در انتخابات نهمین دوره مجلس - که خود شرکت در آن را مشروط اعلام کرده بود - به درخواست‌هایی که هرگز از سوی حاکمیت عملی نشد، رأی داد تا حسن نیت خود را ثابت کند، با آن که این رفتار دو گانه محمد خاتمی با انتقادات و تحسین‌هایی همراه بود، اما در اصل گمانه‌زنی‌هایی را به راه انداخت که وی با این رفتار خود قصد دارد همچنان در داخل حکومت قرار بگیرد و در دوره بعدی انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا شود، اما با ابطال صندوق رأی حوزه دماوند (مکانی که محمد خاتمی رأی داد) از سوی شورای نگهبان و توقیف موقت ماهنامه نسیم بیداری (که در آخرین شماره‌اش مصاحبه‌ای با محمد خاتمی انجام داده بود و روی جلدش نیز تصویر او بود) بعید به نظر می‌رسد که وی به سلامت از تیغ تیز نظارت استصوابی بگذرد و صلاحیتش از سوی شورای نگهبان تأیید شود.

گزینه‌ای که این روزها به عنوان کاندیدای اصلی اصلاح‌طلبان مطرح است محمدرضا عارف معاون اول محمد خاتمی در دوران اصلاحات و رئیس سابق دانشگاه تهران است، کارشناسان از او به عنوان مهره سفید که از اصلاح‌طلبان اصیل نیست یاد می‌کنند که شانس زیادی برای تأیید صلاحیت شدن دارد. در این بین صحبت از اسامی دیگری چون کمال خرازی و وزیر امور خارجه دولت محمد خاتمی و همچنین عبدالله نوری و وزیر کشور دولت اول اصلاحات نیز در میان است که هنوز توافقی روی آنان انجام نشده است.

گزینه جنجالی که از سوی برخی از اصلاح‌طلبان برای ریاست جمهوری اعلام شد، سید حسن خمینی نوه بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران است که به خط امامی هانزدیکی بیشتری دارد و اصولگرایان دوست دارند او را با نام سید حسن مصطفوی (فامیل شناسنامه‌ای وی) خطاب کنند، اما این خبر با تکذیب و واکنش سید حسن خمینی مواجه شد و به شایعات اینچنین پاسخ داد «هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من» سپس افزود: «این خبرها هیچ‌چیز و بهره‌ای از واقعیت ندارند.» برخی از اصلاح‌طلبان نیز شأن و جایگاه نوه امام را بالاتر از مقام ریاست جمهوری می‌دانند و از او به عنوان سرمایه انقلاب یاد می‌کنند.

به تازگی نیز دو چهره مطرح اصلاح‌طلب دوباره حضور در انتخابات اظهار نظر کرده‌اند، آیت‌الله موسوی خوئینی‌ها اعلام کرده «برای انتخابات ریاست جمهوری حتماً می‌آیم»<sup>۲</sup> و عبدالله نوری نیز پس از مدت‌ها سکوت مواضع خود را این چنین تشریح کرد «مرزبندی بین اصلاحات و نیروهای برانداز لازم است»<sup>۳</sup>، این سخنان حاکی از آن است که اصلاح‌طلبان چندان هم منفعل نیستند و طرح و برنامه‌هایی برای آینده دارند.

حال باید منتظر ماند و دید که آیا کاندیداهای احتمالی اصلاح‌طلبان (در صورت تأیید صلاحیت) با اقبال مردم روبه‌رو خواهند شد تا معادلات سیاسی کشور به صورت دیگری رقم بخورد یا نه؟ صادق زیباکلام استاد دانشگاه در مورد پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان می‌گوید «اگر سه میلیون نفری که روز ۲۵ خرداد ۸۸ در راهپیمایی سکوت شرکت کردند در انتخابات مجلس نیز رأی می‌دادند قطعاً شخصی جز غلامعلی حداد عادل نفر اول تهران می‌شد»<sup>۴</sup> و ادامه می‌دهد «اگر یک نامزد رسمی اصلاح‌طلبان در تهران فی‌المثل وارد انتخابات شده بود، در همان دور اول بالای دو میلیون رأی به دست می‌آورد. نمایندگان

اصلاح‌طلب در مجلس نهم حضوری نخواهند داشت، اما اصلاح‌طلبان همچنان به عنوان یک نیروی عظیم بالقوه سیاسی مطرح هستند<sup>۵</sup>، با این تفاسیر می‌توان نتیجه گرفت که اصلاح‌طلبان دست روی دست نگذاشته‌اند و در سودای حماسه‌ای دیگر چون حماسه دوم خرداد می‌باشند.

### پی‌نوشت:

۱- نشست خبری سخنگوی قوه قضائیه

۲- خبرگزاری فارس

۳- پایگاه خبری جماران

۴- به نقل از روزنامه اعتماد

۵- به نقل از روزنامه اعتماد

۶- به نقل از هفته‌نامه امید جوان

۷- خبرگزاری مهر



### تمام‌نطق‌های ناتمام

امسال هم شاهد بودیم که هنگام سخنرانی دکتر محمود احمدی‌نژاد و حجت‌الاسلام سید حسن خمینی در مراسم بیست و سومین سالگرد رحلت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، شعارهایی از سوی عده‌ای از حاضران شنیده شد که منجر به اختلال در نطق رئیس دولت و یادگار امام گردید. اما اختلال و تشنج در حین سخنرانی به بهانه مخالفت با سخنران، ریشه در تاریخ پر فراز و نشیب جمهوری اسلامی ایران دارد:

### نطق‌های مهندس بازرگان

یکی از اولین نمونه‌های این نوع اعتراض‌رانی توان در مجلس اول زمانی که مهندس مهدی بازرگان مشغول ایراد نطق خود بود مشاهده کرد که با مخالفت جمعی از نمایندگان از جمله آیت‌الله صادق خلخالی مواجه گردید و برخی دیگر از سخنرانی‌های مهدی بازرگان در صحن علنی مجلس نیز باز و خورده همراه بود.

### تقابل دولت و حزب جمهوری اسلامی

با سقوط دولت موقت و انتخاب ابوالحسن بنی‌صدر به عنوان اولین رئیس جمهور ایران، کشمکش‌های حزب جمهوری اسلامی (که اکثریت مجلس را در دست داشتند) با حامیان رئیس جمهور وارد فاز تازه‌ای شد که تبلور این برخورد‌ها را می‌توان هنگام سخنرانی‌های شهید بهشتی - دبیر کل حزب جمهوری اسلامی - مشاهده کرد که بارها از سوی طرفداران دولت و سازمان مجاهدین خلق به آشوب کشیده شد، حتی در یکی از این سخنرانی‌ها در سال ۵۹ در شهر ورامین کار به جایی رسید که مخالفان شهید بهشتی به وی حمله کردند.

### سخنرانی ۱۱۴ اسفند

از سوی دیگر طرفداران حزب جمهوری اسلامی و خط امامی‌ها هم ساکت ننشستند و سخنرانی‌های بنی‌صدر را تبدیل به محلی برای سردادن شعارهای اعتراضی خود کردند، یکی از معروف‌ترین این اعتراض‌ها علیه رئیس جمهور، سخنرانی ۱۴ اسفند (به مناسبت سالگرد دکتر مصدق) بنی‌صدر بود که در دانشگاه تهران به وقوع پیوست، مخالفان دولت علیه لیبرال‌ها و بخصوص دکتر مصدق شعار سردادند. این ماجرا باعث خشم امام خمینی شد و کمیته حقیقت‌یابی را برای رسیدگی به این موضوع تشکیل دادند.

### جناح راست علیه نخست‌وزیر

پس از عزل بنی‌صدر و یکدست شدن قدرت در فضای حاصل از جنگ، اعضای حزب جمهوری اسلامی ایران اختلافاتی را نسبت به اداره کشور پیدا کردند که منجر به انحلال این حزب گردید، چپ‌ها حامی نخست‌وزیر شدند و راست‌ها حامی رئیس جمهور وقت. آیت‌الله محمد یزدی (یکی از مخالفان

دولت مهندس موسوی) در ماه رمضان سال ۶۷ در مهدیه تهران مشغول سخنرانی بود که با اعتراض و شعارهای حامیان دولت این سخنرانی نیمه تمام रहा شد.

### حمله به سخنرانی های نوآندیشان

در سال های پس از رحلت امام بیشتر اختلال در سخنرانی هامر بوطه به نوآندیشان دینی و همچنین نطق نمایندگان مجلس ششم بود که برای نمونه می توان به حمله انصار حزب الله به سخنرانی دکتر سروش اشاره کرد.

### وداع خاتمی

در آخرین سال های دولت اصلاحات (۱۶ آذر ۸۳) محمد خاتمی در جمع انجمن اسلامی دانشجویان با عده ای از آنان مواجه شد که سرخورده از اصلاحات علیه وی شعار می دادند، خاتمی در جواب با خشم پاسخ داد: «این خلاف دموکراسی است این چه وضعی است که ایجاد کرده اید، مگر شما چند نفر هستید که هو می کنید، کاری نکنید که بگویم بیرونتان کنند، آدم باشید، گوش بدهید و تحمل کنید.» در آخر هم گفت: «بعد از من کسانی خواهند آمد و عمل خواهند کرد و شما نتیجه عمل آنها را خواهید دید.» در نهایت نظر حضاران برگشت و همه گفتند خاتمی حمایت می کنیم.

### سکوت هاشمی

دولت نهم که با شعار عدالت محوری و مبارزه با فساد اقتصادی به روی کار آمد، از همان ابتدا پیکان تیز حملات خود را متوجه آیت الله هاشمی رفسنجانی و خانواده او کرد. ۱۵ خرداد سال ۸۵ در صحن حرم حضرت معصومه، هاشمی رفسنجانی مشغول سخنرانی بود که چند طلبه با فریاد و طرح سؤال هایی از او برای چند دقیقه در سخنرانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام وقفه ایجاد کردند که این واکنش با سکوت هاشمی همراه بود.

### پرتاب کفش

قشر دانشجو نتوانستند هیچگاه ارتباط خوبی با شعارهای دولت احمدی نژاد برقرار کنند و اکثر سخنرانی های کابینه و حامیان دولت در دانشگاه ها با اعتراض همراه بود که می توان به پرتاب کفش به سوی صفار هرنندی وزیر ارشاد دولت نهم و همچنین پرتاب فلقل به سمت رسایی نماینده حامی دولت در مجلس اشاره کرد. در شهر ساری نیز در یک سخنرانی، به سوی دکتر محمود احمدی نژاد لنگه کفشی پرتاب شد.

### حوادث پس از انتخابات

در آخرین نماز جمعه به اقامه آیت الله هاشمی رفسنجانی در سال ۸۸ سخنان وی بارها از سوی مخالفان نتایج انتخابات و همچنین شرکت کنندگان سنتی نماز جمعه قطع شد که هاشمی همه را به سکوت دعوت کرد. در تاسوعا و شب عاشورا همین سال نیز سخنرانی حجت الاسلام محمد خاتمی در حسینیه جماران نیمه کاره ماند.

### هنوز ۲۰ سال از رحلت امام نگذشته است

در ۱۴ خرداد ۸۹ هنگامی که حجت الاسلام سید حسن خمینی برای سخنرانی به جایگاه ویژه رفت با شعرهای تند عده ای از حضاران مواجه شد که فریاد می زدند «نواده روح الله سید حسن نصرالله، ای یادگار امام، رهبر ما خامنه ای است و السلام...» سید حسن در جواب این شعارها که باعث قطع مکرر سخنان وی شده بود گفت: «هنوز ۲۰ سال از رحلت امام (ره) نگذشته است... مردم از گروه و اندکی که شلوغ می کنند، بیزارند و مردمی که بیرون صحن حضور دارند، علاقمند به امام خمینی (ره) هستند.» اما شعار دهندگان همچنان علیه یادگار امام و دو کاندیدای معترض به نتایج انتخابات شعار می دادند و این سخنرانی نیز نیمه تمام ماند.

### مخلص آقای رئیس هم هستیم

در مراسم ۱۴ خرداد سال ۹۰ نیز این ماجرا تکرار شد، اما اینبار شعارها علیه دکتر محمود احمدی نژاد بود، از لابه لای جمعیت این شعارها به گوش

می رسید که «مشایی حیا کن، احمدی رو رها کن، مرگ بر ضد ولایت فقیه و...» واکنش آقای احمدی نژاد نیز جالب بود که گفت: «مخلص آقای رئیس هم هستیم! نوبت شما هم می شود!»

### وباز هم تکرار این ماجرا

در مراسم ۱۴ خرداد امسال نیز این اتفاقات هم برای دکتر محمود احمدی نژاد و هم برای سید حسن خمینی تکرار شد تا روند اختلال در حین سخنرانی ها در نظام جمهوری اسلامی ایران همچنان پایانی نداشته باشد.

\*\*\*

### این شب همیشگی...

### در حاشیه المپیک

اتفاق شب رؤیایی سالن اکسل لندن که برای ایران دو مدال طلا و نقره به ارمغان آورد، به عنوان رویدادی ماندگار در سال های اخیر این مرز و بوم ثبت خواهد شد؛ چیزی فراتر از کسب مدال های بارز و نزدیک به روح ورزش.

این که کسب این گونه قهرمانی هادر رشته های مختلف چه تأثیری در ایجاد نشاط در جامعه و تشویق جمعیت غالباً جوان کشور به ورزش و پیشگیری از معضلاتی چون اعتیاد و دیگر مفاسد اخلاقی دارد، بسیار قابل تأمل است. اما اتفاق اصلی به گمان نویسنده زمانی است که سالن وزنه برداری، یک صدا و مملو از ایرانیان سرود ملی کشورمان را می خواند. این همخوانی و امید در تقابل با اتفاق های ناخوشایند این روزهاست. صبح ها خیابان های شهرمان مملو از جمعیتی است که با چهره های بی احساس و جدی منتظر وسیله ای برای رسیدن به محل کار خود هستند. کمی آن طرف تر مادری نگران فرزند جوان خود است که نه کاری در شأن علاقه های خود می یابد و نه تن به کار گل برای امرار معاش می دهد. تاغروب همان روز خبر های بد محاصرمان کرده اند.

تقریباً روزی نیست که افزایش عجیب و غریب قیمت یک کالا از قبیل مواد خوراکی، اتومبیل، سکه و دلار بحث صف های نانوایی نباشد. آستانه تحملمان پایین آمده و دیدن گلاویز شدن دو نفر یا استفاده از الفاظ نامناسب بر سر منافع جزئی چیز غریبی نیست.

زنان و مردان چنان بر عشق شوریده اند که دیدن تصویر عشاق جوان دست در دست هم، غنیمتی شده و پیر قلندران عاشق قدیمی سازی کوک می کنند. سایه تهدید جنگ گسترده تر می شود. مهاجران آن سوی مرزها کم کم از هویت ایرانی خود فاصله می گیرند، چرا که اصل را تکیه بر تفاوت می گذارند و بر چسب ها و اتهام ها توجه گر فاصله گرفتن از یکدیگر. با این حال یک ویژگی ایرانی ها غیر قابل انکار است؛ اتحاد در لحظات سختی.

شب هنگام، این مردم با همه تفاوت های تلویزیونی نشسته اند. کسی، کسی را متهم نمی کند. مهم نیست کجای دنیا هستند و چه رسم و آیینی دارند، مهم این است که تنه دلی برای مهرورزی در به زادگاهشان داشته باشند. مفهوم واژه ملت دوباره جان می گیرد و امید، سرمنشأ خوبی ها خواهد شد. آدم ها برای لحظاتی غریبه نیستند در آغوش آشنایی یکدیگر. معنای بزرگی ملت ایران، سرودی می شود یک صدا. ما به این یک شب و این شب ها برای روزهای سخت نیاز مندیم، برای نشان دادن اتحادمان در دنیا در مقابل تهدیدها.

سال های پیش در مسابقه های مهم، اختلاف های درون تیمی یکی از دلایل عدم نتیجه گیری بوده است. از قضا یکی از دلایل موفقیت های امسال، همدلی و گذشتن از منیت هاست، گذشتی که تعمیم آن به تمام سطوح اجتماعی می تواند نوبد بخش آینده ای روشن برای میهنمان باشد، به این شرط که از دعوای فرصت سوز، درسی اگر مانده فراگیریم، ببخشیم و به روزهای آرامش، امید و لبخند بیندیشیم. بیاید از این لحظه، هر کسی هر جا هست، یک قدم جلو تر برد.

احمد هاشمی - تهران